

١. حقائق التفسير

مشمول بر تفاسیر:

امام صادق (ع)

ابن عطا

ابوالحسن نوری

حسین بن منصور حلاج

تفسیر امام جعفر صادق (ع)

تفسیر عرفانی منسوب به امام جعفر صادق (ع) تصحیح انتقادی

اهمیت تفسیری عرفانی را که صوفیان سنی به امام جعفر صادق (ع) (متوفی ۱۴۸ هـ/ ۷۶۵ م) نسبت داده‌اند، مانند اهمیت بسیاری از متون عرفانی کهن، نخست بار لویی ماسینیون در اثر خود به نام تحقیق در اصطلاحات عرفان اسلامی^۱ (ص ۲۰۱-۲۰۶) مورد تأکید قرار داده است. در همان زمان، ی. ف. روسکا^۲ مقاله‌ای^۳ به امام جعفر صادق (ع) اختصاص داده بود که در آن مسئلهٔ رموز و روابط جابربین حیان و امام را، که به قول مورخان اسلامی به علم کیمیا پرداخت و به گواهی خود ابن‌الدبیم^۴ در علوم غریبه استاد جابر بود، بررسی کرد. روسکا در نخستین بخش این مقاله، آثار گوناگون منسوب به امام را از نظر می‌گذراند، لیکن ظاهراً وی از کار تفسیری امام بیخبر است با آن‌را بیرون از حوزهٔ پژوهشهای خود قلمداد می‌کند. لویی ماسینیون، بخلاف، تحقیق خود را بر «مسئلهٔ ادبی»، که بر اثر انتساب تفسیری عرفانی از قرآن به وسیلهٔ محافل صوفیان سنی به امام طرح می‌شود، متمرکز می‌سازد. این تفسیر در تألیف مهم سُلمی به نام حقائق التفسیر به دست ما رسیده و سُلمی خود در مقدمه‌اش گفته که روایت این عطا (متوفی ۳۰۹ هـ/ ۹۲۱ م) را عیناً نقل کرده است. ماسینیون، با بررسی مسئلهٔ اعتبار و اصالت این تفسیر، چنین اظهار عقیده می‌کند: «منی توان انتساب کلمات این تفسیر عرفانی را به امام جعفر صادق (ع) پسنابیش وی قید و شرط رد کرد، زیرا حیان این کلمات و اقوال برانگنده‌ای از امام که امامیهٔ پاک اعتقاد و غلاة (تفسیریه و دروژیه)، از طریق جداگانه، مورد استناد قرار داده‌اند مقارنه‌های عقیدتی نظرگیری دیده می‌شود.»

این رأی دو حکم عمده را دربردارد که بدیختانه ماسینیون رنج آوردن پشوانهٔ شواهد و دلایل برای آنها را بر خود تنهاده است. در حقیقت، انسان دلش می‌خواست بداند که این «مقارنه‌های عقیدتی» بین تفسیری که به وسیلهٔ سُلمی محفوظ مانده و نقل شده و «اقوال

(۱) Essai sur le lexique technique de la mystique musulmane.

(۲) J.F. Ruska

(۳) Arabische Alchemisten, II, Ga'far al-Šādiq, der sechste Imām

(کیمیاگران اسلامی، جعفر الصادق امام ششم)

(۴) V. Fihrist (تذکره الفهرست)، p. 355.

پراکنده‌ای که در محافل امامیه به نام امام در گردش است کدامند. از سوی دیگر، اثبات استقلال متقابل این روایت‌های دوگانه ضرورت داشته است. چه، اگر در محافل شیعی توانسته باشند، به طریقی مستقل از صوفیان سنی، احادیث مربوط به تفسیر امام ششم از قرآن را حفظ کنند، عکس این جریان به خودی خود مسلم نیست. بخلاف، پیش از پیش آشکار می‌شود که صوفیان نسبت به آراء ناشی از تشیع پذیرفتاری زیادی داشته‌اند، و هیچ چیز این امکان را نمی‌دهد که روایت خاص خود از تفسیری را که به امام جعفر صادق (ع) نسبت می‌دهند از منابعی شیعی اخذ کرده باشند. مگر نه این است که خود ماسینیون در ارزش و اعتبار اِسناد ذوالنون مصری، که این تفسیر را از طریق مالک به امام جعفر صادق (ع) می‌رساند، شک می‌کند؟

لذا مسئله اصالت و اعتبار این تفسیر عرفانی، که صوفیان به امام جعفر صادق (ع) نسبت می‌دهند، ما را به مسائل بفرنجی که هنوز درست به مطالعه در نیامده و متون بسیار پر حجمی که شیعیان به نخستین امامان خود نسبت می‌دهند باز می‌گرداند.

در مورد خود امام جعفر صادق (ع)، خوشبختانه تفسیری غام از قرآن وجود دارد که محمد بن ابراهیم نعمانی، شاگرد کلینی (متوفی ۳۲۹ هـ/ ۹۴۰ م)، به نام امام گرد آورده است. این تفسیر را که نسخه‌ای از آن در کتابخانه بانکپور^۵ موجود است می‌توان لنکه شیعی روایتی شمرد که تصحیح آن را در اینجا به دست می‌دهیم و همان روایت مشهور در محافل سنیان است. مقایسه این دو روایت در حقیقت چیزی بیش از «مقایسه‌های عقیدتی» را که ماسینیون از آن یاد می‌کند آشکار می‌سازد. ما با اثری واحد، دارای فکر و الهام واحد، سبک واحد، و حتی محتوای معنوی واحد مواجهیم. از آن بالاتر، از هر دو سو، کلماتی باز می‌یابیم با الفاظی یکسان و با اینهمه دارای موارد اختلاف مهم که از دو منبع نقل جداگانه حکایت می‌کنند. این نتیجه حاصل از تحقیق هر قدر مهم باشد، بی‌گمان این مسئله را حل نمی‌کند که در این روایات، خواه سنی خواه شیعی، چه اقوالی بواقع از خود امام است.

در آنچه به تاریخ تصوف مربوط است يك امر مسلم است و ما توجه را بر همین امر جلب می‌کنیم: خاستگاه تاریخی این تفسیر منسوب به امام هر چه باشد، ورود آن به محافل صوفی در زمان شکل‌بندی آیین عقیدتی عرفانی سنی صورت گرفته، در زمانی که صوفیان سده سوم، یا در دست داشتن واژگان فنی پر تنوع و دقیق، در صدد برمی‌آیند تا بسط و پرورش تجربه روحانی

۵. شماره ۱۶۶۰، ۲۲۲ ورق. از دوست خود ب. هاسی P. Hambyc بسیار سپاسگزاریم که در تهیه میکروفیلم آن برای ما قبول زحمت فرموده‌اند.

خود را به کثابت در آورند. این در حکم آن است که گفته شود تفسیر مذکور سندی است که زمینه مطالعه شکل بندی زبان فنی عرفانی در اسلام شمرده می شود. در اثری که در دست تهیه است، همه دین صوفیان قرن طلایی به این تفسیر را بشرح نشان خواهیم داد. ماسینیون در این زمینه، تا آنجا که به تأثیر حلاج از این تفسیر مربوط است، کاوشهایی کرده است. لیکن این تأثیر از حلاج فراتر می رود، زیرا تفسیر منسوب به امام ساختهای را دربردارد که بعداً مسیر عرفانی همه صوفیان می شود و مهمترین الفاظ و اصطلاحات آنان را به دست می دهد. در این مقام، من باب مثال، طبقه بندی مشهور منازل و مراحل عرفانی در مقامات و احوال را یادآور می شویم. البته در متون تصحیحی ما این دو مفهوم در تقابل نیستند، هر چند که هر دو لفظ بارها به کار رفته اند. اما تفسیر منسوب به امام چند بار فهرستی از حالات عرفانی به دست می دهد که آن را باید نخستین طرح فهرستهای مقامات و احوال که پس از قرن سوم ر.حبت یافته تلقی کرد. و همچنین باید عناصر علم جفر - معنای رموز حروف الفبا - را به یاد آورد که تفسیر حاوی آنهاست و صوفیان آنها را اخذ کرده اند. همچنین قطعات بس مهمی از تفسیر را خاطر نشان باید ساخت که در آنها تجربه دینی چهره هایی از کتاب مقدس چون ابراهیم یا موسی تحلیل می شود، قطعاتی که بعداً نمونه و سرمشق تفکر صوفیان در آیات قرآنی مربوط به همین چهره ها می گردد.

به همه این دلایل جا داشت که علاقه مندان به تصوف پیش از این نسبت به این سند استثنایی بیخبر غانند. با اینهمه، تصحیح آن آسان نبود؛ زیرا، چنانچه گفتیم، آشنایی ما با این تفسیر تنها از طریق نقل قولهای سلمی (متوفی ۴۱۲ هـ/ ۱۰۲۱ م) در حقائق التفسیر است. بیش از هر چیز لازم آمد که نشان آنها را در انبوهی از نقل قولهای دیگر بباییم، زیرا حقائق تألیف گسترده ای است از متون کهن تصوف. چون این کار روی يك نسخه خطی پایان یافت، ضرورت یافت که از نو همین نشان پای را در نسخه های خطی دیگر انجام دهیم تا بتوانیم تصحیحی انتقادی پدید آوریم.

این تصحیح انتقادی، در واقع، از روی سه نسخه خطی انجام گرفته است که همه متعلق به کتابخانه های استانبول اند:

f: فاتح ۲۶۰ (۱۶۴ ورق) نسخه بی تاریخ، بدقت سوادبرداری شده، با خطی بسیار ریز، ده گاهی خواندنی دشوار است. این نسخه را اصل گرفتیم و بسیار بندوت از متن آن دور ندیم.

B: بشیر آغا ۳۶ (۲۳۸ ورق)، مورخ ۱۰۹۱ هـ/ ۱۶۸۰ م، خط یکی از کاتبان پس بیدقت

که سطوری غم را جا انداخته و به زبان عربی آشنایی چندانی نداشته است. این نسخه بویژه برای تأیید قرائت دو نسخه دیگر، که براتب ناخوانا ترند، مفید افتاده است. نسخه بدلهای آن بندرت جالب اند.

۷. بی جامع ۴۳ (۲۸۳ ورق). نسخه بی تاریخ. لیکن در بردارنده گواهی قرائت متن به تاریخ ۷۷۱ هـ/ ۱۳۶۹ م. با خط مسامحه کارانه، غالباً فاقد نقطه حروف، لیکن چون بدقت به دست مرد با سواد آشنا با الفاظ صوفیان سواد برداری شده، متن نسخه عالی است و گاهی حتی از نسخه فاتح ۲۶۰ بهتر است.

می دانیم که تعداد زیادی نسخه خطی *حقائق التفسیر* سلمی وجود دارد؛ ما خودده تا از آنها را فقط در کتابخانه های استانبول و در بریتیش میوزیوم (Or. 9433) به معاینه دیده ایم. آیا بیش از ویرایش متن تفسیر، همه این نسخه ها می بایست مقابله شود؟ اگر می خواستیم چنین کتب متن مذکور هرگز تصحیح نمی شد. سرمنشق ماسپینون، که از روی چند نسخه کلمات حلاج را که سلمی نقل کرده به طبع رسانید، مشوق ما گردید و چنین اندیشیدیم که همان سه نسخه دستیابی به متنی هرچه نزدیکتر به اصل را به حد کافی ضامن است.

لوپونسه- آن- پرن، ۲۲ اوت ۱۹۶۷.

تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع)^۱

الف) وضع کنونی این مشکل ادبی

در قرن سوم هجری، در محافل عرفانی «صوفیان» کوفه و بغداد، احادیثی اخلاقی با گرایشهای عرفانی، درباره نکات گوناگون مبهم قرآن روایت می‌شود که به امام ششم، امام جعفر (ع)^۱ (وفات: ۱۴۸)، منسوب است. این احادیث، در قرن چهارم هجری، مستندین طریق اهل البیت^۲ را تشکیل می‌دهند. چنین دعوی برای مرسل گزافه‌آمیز است، زیرا، بنابر اظهار نظر عیادیه، امام ششم (ع) نتوانسته بود از آنچه از پدرش روایت شده بود چیزی سماع کند. یحیی قطّان و بخاری احادیث مروی از امام جعفر (ع) را کلاً مردود شمرده‌اند، اما طرفه اینکه مالکیانی متعصب، چون عیاض، این احادیث را پذیرفته‌اند^۳؛ علت این امر را بعداً خواهیم دید. این حنبلی نیز چند حدیث از میان آنها را پذیرفته است.^۴

پس از فضیل بن عیاض،^۵ فوالئون مصری نخستین کسی است از سنیان که از این احادیث یاد کرده است. وی می‌گوید که آنها را از طریق فضل بن غانم خزاعی از مالک^۶ اخذ

● ترجمه از:

Louis Massignon, *Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane*, pp. 201-213.

۱. ابو عبدالله جعفر صادق بن ابی جعفر محمد باقر (۸۳ شوال ۱۴۸ در مدینه). وی، که از سلاطه علی (ع) و ابو بکر (رض) است، یکی از امامان شیعی است که به لحاظ نسب مورد احترام و تقدس سنیان است. برای مذهب شیعی نام مذهب جعفری پیشنهاد شده بود، بر حسب سازشی که نادرشاه در صدد آن بوده، می‌بایست در جنب مصلّاهای چهارگانه قرنی سنّی مصلّای پنجمی نیز جلوی کعبه برای شیعیان تعبیه شود. چنانکه می‌دانیم، سنیان کتب الجفر و الکفّ را به نام او می‌خوانند.

۲. p. 732, n. 7. (مصابی) Passion: ذهبی، میزان الاعتدال، ذیل همین ماده - بستیجیدها: عن بعض اهل البیت، به نقل خرگوشی، ورق ۱۵۵ ب.

۳. این مسئله همچنین با روایت عرفانی عجیب و دیرینی ارتباط دارد که، بر حسب آن، سماع مورد قبول مالک بوده است.

۴. 1, 77. ۵. ذهبی، تذکره الحفاظ. ۶. بنیانگذار مذهب مالکی.

کرده و مالک آنها را از امام جعفر (ع) می‌بایست اخذ کرده باشند.^۷ فضیه پس عجیب می‌نماید و رازندوین این مجموعه روشن نشده است. در هر حال، مجموعه در پرتو نام ذوالنون مصری اعتبار نظرگیری دارد. سُلمی نه تنها در مقدمه حقائق التفسیر خود از آن به عنوان «تفسیر آیات مجزا که بی‌نظم و ترتیب گردآمده‌اند» سخن می‌گوید، بلکه قطعات چندی از آن را از روی آنچه این عطا با مقابله نسخ به دست داده است نقل می‌کند.^۸ حلاج از اشارات مهمی در این مجموعه بهره‌بر گرفته و آنها را برورده است: از نظر قاموسی، کاربرد مشبه (به جای اراده)، محبه (به جای عشق)، ازله و حلول، حق (دریاد از خدا)^۹ و، از نظر ساختی، تفسیر قرآنی اسماء الله یعنی نور (= منور)، صمد (= مصمودالیه) و عبارت اَعِدْنَا (= اُرْسَدْنَا إِلَى حَيْثُكَ) را از این مجموعه اخذ کرده است.^{۱۰} حلاج تنبیل دوازده منزل (منازل منطقة البروج) نفس^{۱۱} و مواد به صورت مکالمه درآمده «via remotio» (تنزیه) خود را از آن اقتباس کرده است.^{۱۲} دو قطعه از طراسین نیز مُلَهم از آن است: یکی تشبیه تلاوت قرآن اولیا به شجره،^{۱۳} و دیگری در بیان معراج شبانه که محمد (ص) «بین و شمال را التفات نکرد» (VI, 2) به عبارت «وَعَمَضُ الْعَيْنِ عَنِ الْأَيْنِ (II, 7)» که در آن مضمون کلام امام جعفر (ع) «نظر از آیات (مخلوقات)

۷. در یکی از این احادیث، که ذوالنون برای مریدش، ربیع بن محمد طائی، نقل کرده، آمده است که علی (ع) بگانه خلیفه بر حق از میان خلقی راشدین بوده است (ذهبی، میزان الاعتدال، ذیل همین ماده). بعد است که مالک حدیثی به این غلطت دارای رنگ شیعی را روایت کرده باشد.

۸. قطعات منظر، به نقل بقل، عرائس البیان فی حقائق القرآن، ج ۱، ص ۲۸، ۹۷، ۱۰۷؛ ج ۲، ص ۳۰۲.

۹. Passion, p. 472, 625؛ بقل، ورقهای ۱۵۶ الف، ۲۶۵ ب، و در تفسیر بقره ۲: ۱۶۰.

۱۰. Passion, p. 472, 645, n.3, 642.

۱۱. همانجا، ص ۴۹۶، پانویست ۵.

۱۲. بقل در تفسیر ۱۷: ۱، [مراد از] به صورت مکالمه درآمده اشاره به شیوه خاص بیان (اگر گویم که... «بها» اگر گویم... گویند...» در طراسین، تنزیه (طراسین، ص ۶۲ و بعد) است. - مترجم]

۱۳. «وَمَنْ شَئَلَ شَئْلَ نَازِلِ الشَّجَرَةِ هَذَا كَلَامَهُ» «حلاج گفت: شَئْلَ مَنْ مَثَلُ أَنْ شَجَرَهُ است». (کتاب الطراسین، طاسین الصفاء، (c) III, ۷). - مترجم.

۱۴. «قِيلَ لَا يَلْبِسُ أَسْبَدًا» وَلَا تَحْدُ «أَنْظَرُ» هَذَا مَا سَجِدَ، وَأَتَحْدُ [مانظر]، مَا أَلْتَقَتْ بَيْنًا وَلَا شَمَالًا، «مَازَاغُ الْبُحْرُومَاطِينِ» (سوره ۵۳، آیه ۱۷) «احمد را گفتند که: «بنگر» و الیبس را گفت «سجود کن» الیبس سجود نکرد و احمد تنگرسست. بین و شمال را التفات نکرد «مَازَاغُ الْبُحْرُومَاطِينِ» (کتاب الطراسین، طاسین الازل و الالباس، (f) VI, ۲). - مترجم.

۱۵. عبارت از کتاب الطراسین (طاسین الفهم، (b) II, 7) نقل شده است و نام بند (روایت عربی و روایت فارسی) به این شرح است: «هَانِ كُنْتُ نَفْهَم قَانْهَم، مَا صَحَّتْ هَذِهِ الْمَعَانِ لِأَحَدٍ سِوَى أَتَحْدُ. «ماکان محمداً

بگرداند تا آن را تنها به خالق مشغول دارد، بی آنکه به آیه‌ای از آیات نظر کند»^{۱۶} دیده می‌شود. سرانجام، سخنانی از امام جعفر (ع) دربارهٔ نور محمدیه (قرآن شمع)^{۱۷}، تخیل القرآن (تلاوه، انوار XL۱)^{۱۸}، توبه قبل عبادت^{۱۹} در دست است که آراء حلاج از روی آنها طرح ریزی شده است و، به قول ابن عیاش، چه بسا حلاج برای توجیه حکم، جواز صدقه دادن به جای ادای فريضه حج^{۲۰} به این سخنان استناد کرده باشد.

تعیین اینکه از میان این روایات حوزه سنی و عرفانی مأخذ کدام، بواقع، امام ششم شیعیان است دشوار است؛ در بانوشت، خلاصه‌ای از زندگینامهٔ امام (ع) آمده است.^{۲۱} تنها باید توجه

→
أَبَا أَحْمَدَ: إِلَى النَّبِيِّينَ (سُورَةُ ۳۳، آيَةُ ۴۰) وَ غَابَ عَنِ النَّفْلَيْنِ وَ غَضَّضَ الْعَيْنَ عَنِ الْآخَرَيْنِ، حَقٌّ لَمْ يَلْهُ رَيْنٌ وَلَا مِينٌ هَـ أَيِ نَفْسِ بَدَنِ كَمَا صَحَّتْ أَيْنَ مَعَانِي هِجْكَسَ رَأْسُ مَسْئَلَةٍ جَزْ أَحَدِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَامُهُ «مَكَان» مَحْمَدِ أَبَا أَحْمَدَ، جَوْنِ تَجَاوَزَ كَرْدَ از كَوْنِ، وَ غَابَ نَدَ از نَفْلَيْنِ، وَ جَسَمَ بِرِ هِمَّ نِهَادِ از بَيْنِ، نَا نَانَدَرِينَ وَمِنْ هـ - مترجم.

۱۶. بقل، در تفسیر سورهٔ ۱۷، آیهٔ ۱.

۱۷. مقصود از «قرآن شمع» حقیقت قرآنی است که در قلوب پیدای می‌شود و تلاوت قرآن حکایتی از آن است.

۱۸. Passion, ch. XIV-III-a, p. 655, 472. بقل، ورق ۲۶۵ ب.

۱۹. بقل، در تفسیر سورهٔ ۱، آیهٔ ۱۴: سورهٔ ۹، آیهٔ ۱۱۳.

۲۰. Passion, p. 276.

۲۱. در سال ۱۲۲ هـ شیعیان مخالف قیام، در کوفه از پشتیبانی زید قائم بالسیف سر بازمی‌زدند و آشکارا به وفضض مبارکت جسته امام جعفر (ع) را یگانه امام بحق اعلام می‌کنند. امام (ع) نیز به توبهٔ خود از ابوالمکارم، که محرم و معتقد بدش امام محمدباقر (ع) (وفات: ۱۱۷) و ناشر تفسیر او بود، به این سبب که از زیدیه‌داری می‌کرده جدا می‌شود. امام (ع) در مدینه خانه نشین بود؛ از آنجا که عده‌ای از شاگردانی که با وی حشر و نشر داشتند کمابیش برای او ایجاد خطر می‌کردند، چند بار ناگزیر شد برخی از مفسرین افکار خود را که نسبت به او نظر خوشی داشتند انکار کند، به خواهش امامیهٔ پاک اعتقاد چهار مجتهد پاک آیین، چهارورکن - بریدین معاویه (وفات: ۱۵۰)، زراره بن اَعْنَن (وفات: ۱۵۰) که بعداً امام موسی (ع) را امام هشتم اعلام کرد، محمد بن مسلم بن رباح، و ابو بصیر - تعیین کند و این الحکم متکلم و، به درجات مختلف، مؤمن الطاق، ابو مالک خضرمی، علی بن منصور، و علی بن یحطین (۱۲۲ هـ کوفه - ۱۸۲ هـ بغداد، جامع ملاحم او، ملاحم طوسی، ۲۳۲) را تأیید نماید. امامیه روایات او را که از طریق آبان بن تغلب، ابو حمزه ثمالی و بویزه مفضل بن عمر جعفی نقل شده باشند می‌پذیرند و از او خواستاری شوند که راویان گوناگون را طرد کند (Friedländer, II, 90). در عوض، غلاة امامیه روایات خود از امام جعفر (ع) را به استناد او شاگرد میمون (پدر مؤسس فرامطه) و محمد بن یحیی بنان طاهری، شاگرد مفضل، نقل می‌کنند و می‌گویند امام (ع) ابو شاگرد را مربی فرزند برگزیده‌اش، اسماعیل، ساخت.

این پرسش پیش می‌آید که آیا از همة جهات حق با شیعیان پاک اعتقاد است، عقاید پس بانوافت

داشت که با ملاحظه مقارنه‌های جالبی در اصول عقاید میان برخی از کلمات تفسیر عرفانی منسوب به امام جعفر (ع) از سویی و سخنان پراکنده مروجی از طریق جداگانه به نقل امامیه متعصب و «غلاة» (تفسیری و تروزی) از سوی دیگر، پیشاپیش نمی‌توان انتساب کلمات این تفسیر عرفانی را به امام (ع) علی الاطلاق رد کرد. مثلاً در باب «عدل» فرق میان «امر» و «سنه»^{۲۲} در باب «توحید»، کاربرد لفظ «تنزیه»^{۲۳}، در فروع، الزامی نبودن «حج»^{۲۴}، تعیین غره ماه با محاسبه^{۲۵} (و نه بتجربه از طریق رؤیت)^{۲۶}؛ سرانجام، «قیاس» و «رأی»^{۲۷}.

«مجموعه» این روایات را چه کسی فراهم آورده است؟ می‌توان جابربن حیان یا ابن ابی العوجاء (وفات: ۱۶۷ هـ) را بانی آن دانست. قرائنی که جابر را مؤلف آن می‌شناساند به این شرح است:

وی کتابهایی به نام امام تألیف کرد؛ ذوالنون مصری، نخستین ویراستار این مجموعه، شاگرد او در علم کیمیا بود. این مرد، که به صوفی نیز ملقب بود،^{۲۸} در زهد کتابهایی نوشته



مجتهدان سابق الذکر این دسته از شیعیان (ابن القداحی، ۴۲۲-۴۲۳)، صمیمیت ابو شاکر با امام (ع) که خود این شیعیان بدان اذعان دارند، رابطه نزدیک ابطال فرمط با نفی الزویه‌ای که ابن شیعیان بر علم ابو بصیر و ابن الحکم هم از آغاز قرن سوم هجری به تبلیغ آن پرداخته‌اند، و همچنین یکی بودن نورعلوی فرمط با الله نور امام (ع) این برشش را مطرح می‌سازند.

۲۲. *Passion*, p. 625: نسخه خطی تفسیری، پاریس، ۱۲۵۰، ورق ۱۲ الفه.

۲۳. *Passion*, p. 636, n. 2, 648.

۲۴. *Passion*, p. 736, n. 2, ۱۱۷. قوت القلوب، ج ۲، ۱۱۷.

۲۵. التماس الحلال بر طبق جد اول تنظیمی ابن ابی العوجاء به نام امام جعفر صادق (ع) (الفری بن الفری، ۲۵)؛ قضاة ائمه اربعه محمد بن یوسف بن یعقوب کندی (۲۸۳- بعد ۳۵۵ هـ) مورخ است نه ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف. اثر او نیز الولاة والقضاة در یک مجلد مشتمل بر دو کتاب نسبه ولایة مصر و اخبار قضاة مصر است. این مورخ به تاریخ مصر و مصریان آشنایی بسیار داشته است. - مترجم، طبع Guest، ۵۲۸، سطر ۵۲۳، ۳۷، سطر ۵۲۴، ۲۳، سطر ۲۰، ابن جبر، ۱۶۲ سطر ۱۱، ۱۶۷؛ ابن سعد، ج ۵، ص ۲۱ سطر ۱۶. در مورد نظر امام جعفر صادق (ع)، نگاه کنید به: مفریزی، اتعاظ الخلفاء باخبار الائمة الفاطمیین الخلفاء، ۷۶ سطر ۱۲؛ ابو عمر کندی، الولاة والقضاة ۵۸۲ سطر ۱۷؛ ابن تیمیة، مجمع الرسائل الکبری، ج ۲، ۱۵۷ (گلدنسههر)؛ طباطبائی، عمدة الوثقی، ۴۱۹-۴۲۱.

۲۶. به روش سنیان.

۲۷. طبری، احتجاج، ۱۸۵-۱۸۶، ۱۸۳، ۱۷۹.

۲۸. الفهرست، ۳۳۵: عنوان کتاب الرّحمة او، نسخه خطی کمریج، ۸۹۶.

است^{۲۹} و کسی را که خشیش نسایی (وفات: ۲۵۳ هـ)^{۳۰} در گفتگو از مذاهب اهل بدعت از مبلغان ریاضت حواس خواند و افشا کرد احتمالاً او بوده هرم بن حیّان. در پایان این ریاضت که به لاغر سازی تدریجی اسب سواری، یعنی به تضمیر الیدان، شباهت دارد، زاهد ریاضت کش «نرضی سرکه و شیرینی شیرۀ خرما را حس نمی‌کنده» می‌تواند، بی‌تقید به رعایت احکام شرع، به اباحت، هر چیزی را مصرف کند.

دلایل، بویژه از نوع منقول، در تأیید این نظر که ابن ابی العوجاه مؤلف مجموعه روایات امام باشد قوی است؛ وی، که از طریق حمّاد بن سلمه از مردان قدیم حسن (بصری) است، چنان که خبر داریم، اصول عقاید خود را اصلاح کرده بود (در روایات امام الفاظ عشق و تقویض به کار نرفته است). تصریح شده است که وی مجموعه‌ای از احادیث فراهم آورد^{۳۱} (معلوم نیست چه نامی بر آن نهاد، شاید عنوان «احادیث امام جعفر (ع)» بر آن نهاده باشد)^{۳۲} و این مجموعه بر مشرب عرفانی بود، زیرا گردآورنده آن، مانند حلاج، آماج دو تهمت ظاهراً متضاد تشبیه و تعطیل شد.^{۳۳}

ب) نخستین ویراستار: ذوالنون مصری.

منابع زندگینامه، اِکْنَدی در تاریخ الموالی المصریین خود از او یاد کرده است. زندگینامه‌های کهن دیگری از او در دست نیست و آنچه ابن جلیس و عطار درباره‌اش یاد کرده‌اند آمیخته به افسانه است. صَرَف التَّوَهُّم عن ذی النُّونِ مصری^{۳۴} از ابوهزّه بن سُویّد اِخْبَمی مفقود است؛ از رساله‌های مفرد متأخرتر کوکب دُرّی فی ترجمه ذی النُّونِ مصری (نسخه خطی توب قابو، ۱۳۷۸) و سرْمکتون فی مناقب ذی النُّونِ سیوطی (نسخه خطی عاشر اخندی، ۲۰۵۱) را سراغ داریم.

گاهنامه حیات او: ابوالفیض (یا فیاض) نُوبان (یا فیض) بن ابراهیم مصری، ملقب به

۲۹. ابن ساعد (وفات: ۴۶۲) در طبقات الامم خود وی را به محاسنی و تستری تشبیه می‌کند؛ نگاه کنید به: ابن

الفنطی، ۱۱۱، ۱۲۷.

۳۰. استفاه، به نقل از ملطی، ص ۱۶۶.

۳۱. الفرق بین الفرق، ۲۵.

۳۲. وی از وابستگان نزدیک امام (ع) بود.

۳۳. نگاه کنید به: Der Islam, III, 251.

۳۴. الفهرست، ۲۵۹.

ذوالنون،^{۳۵} در اِنجیم، مصر علیا، در حدود ۱۸۰ هـ متولد شد. دربارهٔ حیات او اطلاع چندانی در دست نیست؛ در چگونگی درآمدن او و برادرش به جرگهٔ تصوف نیز شرح موقتی به دست نداریم. استاد او در عرفان ظاهراً سعدون نامی از اهل قاهره بوده است.^{۳۶}

معلوم نیست از چه کسی به روایت ازلیت بن سعد، عبدالله بن نجیه (وفات: ۱۷۴ هـ)، ابن عیینه (وفات: ۱۹۸ هـ) و ابن جیاض (وفات: ۱۸۷ هـ) سماع حدیث کرده است. شاید از شخصی معمای به نام فضل بن غانم خزاعی،^{۳۷} که بیشتر از وی یاد کردیم، حدیث شنیده باشد. از آثارش بر می آید که با متون عرفانی، از جمله با اشعار رابعه، که بی ذکر نام گوینده آنها را نقل کرده، آشنا بوده است. فراوان سفر کرده، از جمله به مکه و دمشق و صوامع جبل لُکام^{۳۸} در جنوب انطاکیه رفته است.

در جریان تفتیش عقاید معتزلی دستگاه خلافت عباسی [مُجَنِّه] شجاعانه رأی به قدیم بودن قرآن داد.^{۳۹} فقیه مالکی مذهب مصری، عبدالله بن عبدالحکیم (وفات: ۲۱۴ هـ) وی را به گناه تعلیم علنی عرفان محکوم ساخت. در پایان عمر، از نودجار بر پشانی شد. وی را دستگیر کرده به بغداد گسیل داشتند و به زندان مَطْلُوق افکندند. صوفیان بغداد، بویژه اسحق بن ابراهیم سرخسی، در هانجا به دیدار او قابل شدند.^{۴۰} پس از بازرسی کوتاهی، به فرمان خلیفه آزاد شد و به قاهره بازگشت و در هانجا درگذشت (۲۴۵ هـ).^{۴۱}

آثار و عقاید او: به نام او جزوه‌هایی معمول در کیمیا و سیمیا وجود دارد. اینکه گفته‌اند نوشته‌های به خط تصویری، معابد مصری را خوانده است ظاهراً حقیقت ندارد. ابن الندیم او

۳۵. صاحب ماهی: مانند یونس.

۳۶. سراج بغدادی، مصارع المشائخ، ۱۳۰.

۳۷. ذهبی، میزان الاعتدال، ذیل همین ماده؛ کتاب حاضر [ماخذ ترجمهٔ این گفتار]، ص ۱۸۰، مابقی، ۳۱.

۳۸. ابن الجوزی، صفه الصفوة؛ یاغی، نشر [مراد نشر الحسن الناقب] فی فضل مشایخ الصوفیه اصحاب المفاصل المالیه عقیف الدین عبدالله بن سعد بن علی الیافعی است. - مترجم، ج ۲، ۸۴.

۳۹. ذهبی، نسخه خطی، لندن، ۱۷۲۱، ورق ۲۸ الف.

۴۰. مالینی، ۳۲؛ تقریب، ج ۱، ۷۵۳.

۴۱. نقشهٔ قبر او، لوح سنگ قبر او (به خط کوفی قرن سوم هجری)، و سنگ قبر خادم او موسوم به حامد (وفات: ۶۳۴) و مرسومهٔ سلطان نرسبای (۸۳۸ هـ) مربوط به وفات این مرسومه را در سال ۱۹۱۱ طبع و نشر کردیم (بولتن انستیتی باستانشناسی فرانسه، قاهره). مسجدی در حمزه به نام اوست؛ و در گورستان شونیزهٔ بغداد نام او روی قبری خالی از جسد که به یاد او احداث گردیده نگاشته شده است.

را شاگرد جابر می‌داند و دودرساله در علم کیمیا به نام رکن اکبر و تفه به وی نیست می‌دهد که مفقودند.^{۴۳} من در قاهره کتاب المجانب^{۴۴} او را ندیده‌ام.

یگانه نوشته‌های پراکنده عرفانی معتبری که از او برجای مانده کلمات، امثال و حکایات است. از این آثار پاره‌ای را شاگردان مصری او، چون مهاجر بن موسی انجمی و احمد بن صبیح فیومی، و پاره‌ای دیگر را ارادقندان بغدادی او جمع کرده‌اند. محاسبی در همان زمان حیات او وی را در زمره مراجع و مشایخ یاد می‌کند: علی بن موفق، بویره یوسف بن حسین رازی (وفات: ۳۰۱ هـ)^{۴۵}. نوشته‌های او را نشر کرده‌اند. ترمذی یکی از کلمات منقول از او را به عنوان حدیث قدسی شرح نموده است.

اصول عقاید وی، که سخت پیچیده و بفرنج است، مابیه‌های فکری مکتب عبدالواحد بن زید را تعدیل می‌کند؛ با اینهمه، وی از رساله سازش جوینده دارانی بافران را می‌گذارد. ذوالنون بر تفویض^{۴۶} تصریح دارد، لفظ حُب^{۴۷} را بقطعیت به کار می‌برد و نخستین کسی است که برای مفهوم معرفه [صفات الوجدانیة]^{۴۸} بوضوح وجوهی قایل می‌شود.^{۴۹} درون نگری مُتَنَبِّه و دقیق او بر روش فلسفی وقوت جدلی که در محاسبی دیده می‌شود مبتنی نیست.^{۵۰} ویژگی ذوالنون شکوه شاعرانه تغزل رمزی و کیفیت اندکی فاخر استعارات است که دعویمای بیباکانه او اسنادانه در پس آنها پنهان می‌شود. یکی از تمایلهای او درباره «حج روحانی» به مکه، چنانکه دیدیم،^{۵۱} به انگاره اندیشه حلاجی است. در تغنیل دیگری، که دو

۴۲. الفهرست، ۳۵۸، ۳۵۵.

43. Brockelmann, G. A. L., I, 199, 521.

۴۴. ابن عربی، محاضره الابرار و مساهرة الاخبار، ج ۲، ۳۱۳، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۶۳.

45. *Passion*, p. 612.

۴۶. کتاب حاضر [مأخذ ترجمه این گفتار]، ص ۱۷۲.

۴۷. *Passion*, p. 540: عطار [تذکره الاولیاء، چاپ نیکلسن]، ج ۱، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۲۳؛ ابن قیم، مدارج، ج ۳، ۲۲۰.

۴۸. تذکره الاولیاء، ذیل ترجمه ذوالنون، آمده است: «گفت: معرفت بر سه وجه بود، یکی معرفت توحید، و این عامه مؤمنان راست؛ و دوم معرفت حقیقت و بیان است، و این حکما و بلما و علما راست؛ و سیم معرفت صفات وحدانیت است و این اهل ولایت الله راست» - مترجم.

۴۹. ذوالنون مصری آشکارا ضد معتزله است (مقل، ج ۱، ص ۳۹۰)؛ وی خود را از تهمت حلول میرا می‌سازد (*Passion*, p. 697).

۵۰. کتاب حاضر [مأخذ ترجمه این گفتار]، ص ۲۲.

روایت از آن در دست داریم.^{۵۱} می‌کوشد تا در پس پرده نازک عشقی که یکی از حوریان با سرود اظهار می‌کند، شاهد لذاتی را که عشق الهی به روح ارزانی می‌دارد بچشاند؛ در این تمثیل، اشعار رابعه و همچنین این سخن آمده است که «هنوش شراب محبتش را چندانکه ترا از محبت به او سرمست سازد» و این سخن را ترمذی تفسیر کرده است.^{۵۲} ذوالنون در داستانهایی که بی‌گمان رمزی‌اند نوجوانانی را در پایان سفر حج نشان می‌دهد که، مدهوش پرستش خداوند، خود را از پرده‌های کعبه حلقی آویز می‌کنند یا به زمزمه‌های عاشقانه‌ای که از کعبه برمی‌آید گوش فرا می‌دهند.^{۵۳} این دو گونه از التهاب عاطفی، خطر ناک ذوالنون و شیفتگی اونسبت به وجد عرفانی، به خاطر نفس وجد، حکایت می‌کند.^{۵۴}

در موارد نادری، ذوالنون مصری این سبک پر پیچ و تاب و فاخر را رها می‌کند و، در جمله‌ای کوتاه، مستقیم سخن می‌گوید. مثلاً در این عبارات: «در آرزوی دیدار تو بودم و چون ترا دیدم، شادی بر من چیره شد و نتوانستم از گریستن خودداری کنم».^{۵۵} تنها آن که راه را به پایان نبرده است باز می‌گردد: از آنان که به وصل رسیده‌اند کسی بازنگشته است.^{۵۶} لیکن وی، مانند خلف خود کیلاق، که مشابهت زیادی با او دارد، صحنه‌هایی تمثیل می‌پردازد که تنوع هنرمندانه‌ای دارند، مثلاً:

لذت سماع در بهشت:^{۵۷}

«قرأت في التوراة ان الاميرال الذين يؤمنون والذين في سبيل خالقهم يمضون و على طاعة يقبضون اولئك الى وجه الجبار ينظرون، فغاية امل الأمل المحب الصادق النظر الى وجه الله الكريم، ينعمهم في مجلسهم بشئ اكبر عندهم من النظر الى وجهه، وبلغني أنه ينعمهم بعد النظر

۵۱. سراج، نصار، ۱۸۰-۱۸۱؛ ابن عربی، محاضرة الاسرار و ساهرة الاشعار، ج ۲، ۶۹.

۵۲. ختم الاولیاء، سؤال ۱۱۸.

۵۳. نگاه کنید به داستانهای صالح نرّی و ابن عقیّبه (ابن عربی، انرباد شده، ج ۲، ۳۰۴، ۲۷۹).

۵۴. حلاج این هر دو را بی‌برده انتقاد کرده است (Passion p. 623-624, 278).

۵۵. عبدالرحمن بن احمد، رساله فی التصوف، نسخه خطی نقصان‌ها؛ آغاز این نسخه افتاده است. پسندید با سخن او درباره اتحاد با خدا بی‌واسطه پیامبر (سراج، کُتُب، ۱۰۴).

۵۶. سهروردی، عوارف، ج ۴، ۲۹۱.

۵۷. محاسبی (در محبة) آن را در زمان حیات او نشر کرده است؛ به نقل از حسین بن احمد شامی. [متن عربی از حلیه الاولیاء، ج ۱۰ ص ۸۲ و بعد نقل شده است که با این سند آغاز می‌شود: «قال: وجدتني المصير من احمد شامی قال سمعت ذوالنون المصری یقول...» - مترجم]

بأصوات الروحانيين و بتلاوة داود عليه السلام الزبور. فلورأيت داود و هداى بتمر رفيع من منابر الجنة ثم اذن له أن يرقى وأن يسمع حذو و نأه. و قد أنصت له جميع اهل الجنة من الانبياء و الاولياء و الروحانيين و المقربين. ثم استأد داود بتلاوة الزبور على سكون القلب عند حسن حفظه و ترجيعه و تسكينه الصوت. و حسن تقطيعه. و قد وكل بها زمعها. و ناع منها طربها. و قد بدت التواجد من الصاحكين بحيرة السرور. و اجاب داود هراء الملكوت^{٥٨}. و فتحت مقاصير القصور. ثم رفع داود عليه السلام من صوته ليتم سرورهم فلما اسمعهم الرفيع من صوته برز اهل عليين من غرف الجنة و اجانته الحور من وراء سترات الحدور بفتنات النغم. و أظنت رجال المنبر و اصطفتت الرياح فزعزعت الاسجار. فتراسلت الاصوات و تجاوبت النغم. و زادهم الملك النغم ليتم ما به من النغم فلولا أن الله كتب لهم فيها البقاء لماتوا فرحاً.

تمام اين قطعه را نقل كردم. چون ذوالنون مصرى يكى از نخستين مرّجان مجالس سماع با «كنسرت روحاني»^{٥٩} بوده است؛ مقصود من آن است كه نشان دهم كذب و سند مستقيم اوليا با وجه الهى. در يوم الزّياده. يعنى نظرى كه محاسبى به آن استوارى نآيد كرده. در اینجا به قصد و عمد محو و ملايم شده است.

ذوالنون مصرى. چنانكه سلمى گوشه‌مساخكه. نخستين كسى است كه «ترتيب الاحوال» و «مقامات اهل الولاية»^{٦٠} را تعيين كرده و تعليم داده است. وى طريق سلوك عرفانى را. كه داراى طرح ريزى كرده. به صورت نهايى مبدون بساخته است. چه بسا حالات و مقاماتى بر آن افزوده يا از آن كاسته شود. ليكن معنائى مرآتپ لايتغير توفيقات الهى از اين پس حاكم است. نظريه ذوالنون چون با درون نگرى محاسبى - كه در باطن خود اصل وابستگى هر مقامى را به مقام ديگر در تسلسل نيّات پيشين نشان مى كند - سنجيده شود معلوم مى گردد كه داراى جلوه زيباى صورتى است ولى اندكى ناپسنده است. اين تقدس فضيلت به خاطر نفس فضيلت. اين پرستش وجد و غلبه به خاطر نفس وجد و غلبه را. چون با نشاط مر تاضانه پس صعب و عريان بسطامى (وسيس حلاج). كه از خلال اعمال تنها آن وجودى را كه مقصود اين اعمال است باز مى جويد. مقايه كنيم. نوعى شريك صورتى. دست كم خلق نمودار مى شود. ليكن اين نظر. از آنجا كه روشنتر و لذا براى متوسطان صوفيّه دسترسى به آن سهلتر از آن دو نظر

٥٨. هراء الملكوت (= جهان برين فرشتگان). نفوذ اندیشه‌اى كه محاسبى آن را بصريح بيان كرده است. شايد

مراد مهرى مجالس سماع براى نوآستانان باشد.

٥٩. حطرات آن را گوشه‌مساخكه است (Passon, p. 191).

٦٠. شين. به نقل اين الجوزى. تاموس. ج ١١. سنجيد با: سهروردى. عوارف. ج ٤. ٢٥٢. ٢٧٦.

دیگر^{۶۱} بوده است. طین و بازخوان بیشتری داشته است. هم از پایان سده سوم هجری. این طبقه‌بندی صوری را نثری و صوفیان گوناگون بغداد اختیار کردند^{۶۲} و واسطی، سرّاج، قشیری و غزّال آن را تکمیل و اصلاح نمودند. اینک متنی نمونه وگویا از ذوالنون مصری^{۶۳}:

إن لله عبادا نصبوا أشجار الخطايا نصب أعينهم و سقوها بماء الثوبة فأنمرت ندما و حزنا فجنوا من غير جنون و نبلدوا من غير عی ولا بهکم وانهم لم البلغاء الفصحاء العارفين بالله ویرسوله صلى الله تعالى علیه وسلم ثم شرّبوا بكاس الصفا فأورثوا الصبر علی طول البلاء ثم تولت قلوبهم فی الملكوت و جالت فکرمهم بین سرايا حجب الجبروت واستظلوا تحت رواق الندم و قرؤا صحيفة الخطايا فأورثوا أنفسهم الجزع حتی وصلوا الی علو الزهد بسلام الورع فاستعذبوا مرارة التریک للدنیا واستلثوا خشونة المضجع حتی ظفروا بحب التجارة و عروة السلامة و سرحت أرواحهم فی العلی حتی أناخوا فی ریاض التعمیم و خاضوا فی بحر الحیاة و ردموا خنادق الجزع و عبروا جسور الهوی حتی نزلوا بفناء العلم و استقوا من غدیر^{۶۴} الحکمة و رکبوا فی سفينة العطفة و أقبلوا بریح النجاة فی بحر السلامة حتی وصلوا الی ریاض الراحة و مددن العز و الکرامة^{۶۵}

۶۱. عراف، ج ۲، ۱۹۸، ۲۵۳. سالدنون مصری را از اولیا شمرده‌اند (مکی، عوث الفلوب، ج ۲، ۷۶).

۶۲. کع، ۲۲.

۶۳. باقمی، نشر، ج ۲، ۳۳۴-۳۳۵.

۶۴. اشاره به غدیر خم (Passion, p. 507).

۶۵. غایت توجه جمال‌الناسا به مناسبت و درخوری این تصاویر توان گفت این «سیر معنوی به سوی خداه را به صورتی مشابه «نقشه کشور عشق» کار یکی از شاگردان اوتوره دورنه Honoré d'Urfé درمی آورد. «نقشه کشور عشق» (Carte du Tendre)، نقشه جغرافیایی تخیلی از سرزمینی قبیله است که رمان نویسان قرن هفدهم، بویژه دوشیزه سکودری Scudery، ادیبه فرانسوی قرن هفدهم مشهور به «سافو» (وی دارای محفل ادبی بود که ادبا روزهای دوشنبه در آن گردمی آمدند)، خیال بسته بودند و در آن آدمیان جز به عشق و عاشقی نمی‌پرداختند. در این نقشه، امکنه جغرافیایی دارای نامهایی حاکی از عواطف رفیق و عاشقانه و مربوط به عالم عشق و عاشقی‌اند، مانند دهکده‌هایی به نامهای «اشعار زیبا»، «ماه‌های عاشقانه»، «مرقصه‌های عاشقانه»، «بندگی»، «ناز و نازش» یا دریاچه «بیمعی» و همچنین نامهایی

و هجینین این دعا^{۶۶}.

اللهم اجعلنا من الذين ناهت أرواحهم في الملكوت وكشفت لها حجب الجبروت
فخاضوا في بحر اليقين وتزهوا في زهرة رياض المتقين وركبوا في سفينة التوكل و
أقلموا بشراع التوسل و ساروا بريح المحبة في جداول قرب العزة وحطوا
بساحل الاخلاص فنبذوا الخطايا وحملوا الطاعات برحمتك يا أرحم الراحمين.

...

→

جون «صمیمیت»، «فراموشی»، «مکر»، «رازگویی»، و نظایر آنها. این نقشه در جلد دوم ومان سکودری
به نام کللی *Clélie* با شرح آمده است. مترجم، ا
۶۶. یاقصی، نشر، ج ۲، ۳۳۵.

تفسير جعفر الصادق

الأب بولس^{حقيقته} نويّا

نقلًا عن حقائق التفسير للسلي

« ولم يشغل احد منهم بجمع لهم خطابه على لسان اهل الحقيقة الا
آيات متفرقة نُسبت الى ابي العباس بن عطاء وآيات ذكر انها عن
جعفر بن محمد الصادق رضي الله عنها على غير ترتيب »
حقائق التفسير للسلمي

1,1 مقدمة : حكى عن جعفر بن محمد¹ انه قال : كتاب الله على اربعة اشياء : العبارة
والاشارة واللطائف والحقائق . فالعبارة للمعاني والاشارة للخواص واللطائف للاولياء
والحقائق للانباء .

1,1 « بسم » . عن جعفر بن محمد² قال : الباء بقاؤه والسين اسمائه والميم ملكه .
فايمان المؤمن ذكره ببقائه وخدمة المريد ذكره باسمائه والعارف فناؤه عن المملكة
بالمالك لها³ .

1,1 وقال ايضاً : « بسم » ثلاثة احرف : باء وسين وميم . فالباء باب النبوة والسين سر
النبوة الذي أسر النبي به الى خواص أمته⁴ والميم مملكة الدين الذي يعم الابيض
والاسود⁵ .

1,1 عن جعفر بن محمد انه سئل عن « بسم الله الرحمن الرحيم » قال : الباء بقاء الله والسين
سنائه والميم مجده . والله إله كل شيء ، الرحمن لجميع خلقه ، الرحيم بالمؤمنين خاصة⁶ .
عن جعفر⁷ انه قال في قوله⁸ « والله » : انه اسم تام لانه اربعة احرف : الالف وهو
عمود التوحيد واللام الاول لوح الفهم واللام الثاني لوح النبوة والهاء الهاية في الاشارة .
والله هو الاسم المفرد⁹ المنفرد لا يضاف الى شيء بل تضاف الاشياء كلها اليه
وتفسيره المعبود الذي¹⁰ أله الخلق منزّه¹¹ عن كل¹² درك مائتة¹³ والاحاطة بكيفيته
وهو المستور عن الابصار والادغام¹⁴ والمحتجب بجلاله عن الادراك .

(1) B : عن جعفر الصادق (2) B : عن علي بن موسى الرضا عن أبيه عن جده (3) B : له (4)

(5) B : - وقال ايضاً (نفس) (6) B : باء (7) B : لغواصه (8) B : خاصة (9) B : الذي يعم ؛ Y : الذي اسم به للابيض والاسود (10) YB : - عن جعفر... خاصة (11) B :

عن علي... عن سده (12) B : اسمه (13) YB : - المفرد (14) Y : + هو (15) F :

منزه (16) YB : - كل (17) B : ماهيته (18) Y : والانهام (19) B :

- 1, عن الرضا عن ابيه عن جده¹ في قوله « الرحمن الرحيم » قال : هو واقع على المريرين والمرادين . فاسم الرحمن للمرادين لاستغراقهم في الانوار والحقائق والرحيم للمريدن لبقائهم مع انفسهم واشتغالهم باصلاح الظواهر . والرحمن المنتهي بكرامته الى ما لا غاية له لانه قد اوصل الرحمة بالازل وهو غاية الكرامة وشهاه بدء وعاقبة . والرحيم وصل رحته بالياء والميم وهو ما يتصل به من رحمة الدنيا والعواني والارزاق² .
- 2, ذكر عن جعفر الصادق في قوله « الحمد لله » قال : من حمده³ بصفاته كما وصف نفسه فقد حمده . لان الحمد حاء وميم ودال . فالحاء من الوجدانية والميم من الملك والدال من الديمومية . فن عرفه بالوجدانية والديمومية والملك فقد عرفه .
- 2, سئل جعفر بن محمد⁴ عن قوله « الحمد لله رب العالمين » قال : معناه الشكر لله وهو المنعم بجميع نعمائه⁵ على خلقه وحسن صنعه⁶ وجبل بلاته⁷ وألف⁸ الحمد من آياته وهو الواحد . فبالآية انقذ اهل معرفته من سخطه وسوء قضائه . واللام من لطفه وهو الواحد . فبلطفه اذاقهم حلاوة عطفه وسقام كأس بره⁹ . والحاء فن حمده وهو السابق بحمد نفسه قبل خلقه . فيسابق حمده استغرت الثم على خلقه وقدروا على حمده . والميم فن حمده . فبجلال حمده زينهم بنور قدسه . والدال من دينه الاسلام . فهو السلام ودينه الاسلام¹⁰ وداره السلام وتحيتهم فيها سلام لاهل الاسلام في دار السلام .
- 3, عن جعفر بن محمد الصادق¹¹ قال : « الرحمن » الذي يرزق الخلائق¹² ظاهراً وباطناً . فرزق الظاهر الاقوات من المأكولات والمشروبات والعواني ورزق¹³ الباطن العقل والمعرفة والفهم وما ركب فيه من انواع البدائع كالسمع والبصر والشم والذوق واللمس والظن¹⁴ والمهنة .
- 7, قال جعفر بن محمد¹⁵ : « صراط الذين انعمت عليهم » بالعالم بك والفهم عنك .

(1) Y : سمعت منصوراً يسنده عن جعفر || (2) B : - من الرضا... والارزاق || (3) Y : + بجميع || (4) B : جعفر الصادق || (5) B : نعماء || (6) YB : صنيعه || (7) B : آياته || (8) Y : فألف || (9) F : سره || (10) B : - ودينه الاسلام || (11) Y : - بن محمد الصادق || (12) YB : الخلق || (13) Y : - ورزق || (14) B : والظن || (15) B : + الصادق ||

- 7, 1 قال جعفر : « آمين » اي قاصدين تحرك وانت اكرم من ان تحيب قاصدا¹.
- 32, 2 « سبحانه لا علم لنا ». قال جعفر : لا باهوا باعالمهم وتسيحهم وتقديسهم ضربهم كلهم بالجهل حتى قالوا « لا علم لنا ».
- 25, 2 « واذا جعلنا البيت مثابة للناس ». عن جعفر بن محمد² قال : البيت هاهنا محمد . فن آمن به وصدق برسالة دخل في ميادين الامن والامان « مقام ابراهيم » مقام القبلة . جعل قلبك مقام المعرفة ولسانك مقام الشهادة وبدنك مقام الطاعة . فن حفظها فانه مستجاب الدعاء البتة³.
- 28, 2 « ربنا واجعلنا مسلمين لك ». قال جعفر : اجعلنا مسلمين لك اي احفظني واهل بيتي كي نسلم انفسنا وقلوبنا اليك ولا نختر الا ما اخترته لنا . وقال ايضا⁴ : اجعلنا مقيمين معك لك .
- 58, 2 « ان الصفا والمروة من شعائر الله » : عن جعفر بن محمد⁵ قال : الصفا⁶ الروح لصفاها عن درن المخالقات ، والمروة النفس لاستمالها المروة في القيام بخدمة سيدها . وقال : الصفا صفاء⁷ المعرفة والمروة مروة العارف .
- 01, 2 « ربنا آتانا في الدنيا حسنة ». قال جعفر⁸ : حسنة الصالحين .
- 10, 2 « هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام ». قال جعفر : هل ينظرون الا اقبال الله عليهم بالعصمة والتوفيق فيكشف عنهم أستار الغفلة فيشهدون برّه ولطفه بل يشهدون البار اللطيف .
- 10, 2 « وفضي الامر ». قال جعفر⁹ : وفضي الامر¹⁰ وكشف عن حقيقة الامر ومغيبه .
- 12, 2 « زين للذين كفروا الحياة الدنيا ». قال جعفر : زين للذين جحدوا التوكل¹¹ زينة الحياة الدنيا حتى جمعوها واقتخروا بها « ويسخرون من الذين آمنوا » اي من الذين
-
- (1) Y : قاصدك || (2) B : + الصادق || (3) E : عن الرضا... من جده Y : - بن محمد || (4) YB : - مقام ابراهيم... البتة || (5) Y : بضمهم || (6) Y : سمت متصورا يقول سمت ابا القس يقول سمت ابا جعفر من علي بن موسى الرضا عن ابيه عن جعفر || (7) B : + عبارة عن || (8) Y : - صفاء || (9) B : + الصادق || (10) B : + الصادق || (11) B : + اي ||.

توكلوا على الله في جميع امورهم ونبذوا تدابيرهم وراء ظهورهم واعرضوا عنها وهم الفقراء العسبر الراضون .

222. « ان الله يحب التوابين » . قال جعفر : يحب التوابين من سوااتهم ويحب « المتطهرين » من اراداتهم .

284. قال جعفر : « الله ما في السماوات وما في الارض » : من اشتغل بهما قطعاه عن الله عز وجل ، ومن اقبل على الله وتركها ملكها الله اياه .

« وان تبدوا ما في انفسكم » . قال جعفر : الاسلام . « او تحضوه » الايمان .

1, m « الم » . قال جعفر : الحروف المقطوعة¹ في القرآن اشارات الى الوجدانية والفردانية والديمومية وقيام الحق بنفسه بالاستغناء عما سواه .

5, m قال جعفر في قوله « ان الله لا يخفى عليه شيء » قال : لا يظلمن² عليك فيرى في قلبك سواه فيمقتك .

18, m قال جعفر³ في قوله « شهد الله » قال : شهد الله بوجدانيته واحديته وصمدية « وشهد الملائكة واولو العلم » له بتصديق ما شهد هو لنفسه .

وسئل جعفر⁴ عن حقيقة هذه الشهادة ما هي فقال : هي مبنية على اربعة اركان . اولها اتباع الامر والثاني اجتناب النهي والثالث القناعة والرابع الرضا .

19, m قال جعفر⁵ « ان الدين عند الله الاسلام » قال : هو ما سلم عليه صاحبه من وساوس الشيطان وهواجس النفس وعذاب الآخرة .

28, m قال جعفر : « ويحذرکم الله نفسه » ان تشهد لنفسك بالصلاح لان من كانت له سابقة ظهرت سابقتها في خاتمتها⁶ .

31, m قال جعفر في قوله « قل ان كنتم تحبون الله فانبعثوني » قال : قيد اسرار الصديقين بمناجاة محمد صلعم لكي يعلموا انهم وان علت احوالهم وارتفعت مراتبهم لا يقفرون مجاوزته ولا اللحق به .

(1) YB : المنطقة || (2) B : + الصادق || (3) B : النبيل || (4) B : + الصادق || (5) B : - قال جعفر ... خاتمتها ||

- 5, m «اني نذرت لك ما في بطني محرراً» قال جعفر : عتيقاً من رق الدنيا وأهلها¹ .
وقال جعفر : «محرراً» أي عبدك لك خالصاً لا يستعبده شيء من الأكران .
- 7, m «فتقبلها ربها» قال جعفر : تقبلها حتى يعجب الأنبياء مع علو أقدارهم في عظم شأنها عند الله . ألا ترى أن زكريا قال لها «أني لك هذا؟ قالت هو من عند الله» أي من عند من تقبلني .
- 9, m «وسيداً وحصوراً» . قال جعفر : السيد المبين عن الخلق وصفاً وحالاً وخلقاً .
- 1, m «فن حاجتك فيه من بعد ما جاءك من العلم» . قال جعفر : هذه إشارة في اظهار المدعين لاهل الحقائق ليفتضحوا في دعاويهم عند اظهار اثار انوار التحقيق وبطلان ظلمات الدعاوي الكاذبة .
- 3, m «ان اولى الناس بابراهيم لتكذين اتبعوه وهذا النبي» . قال جعفر : لتكذين اتبعوه في شرايعهم ومناسكهم «وهذا النبي» لقرب حال ابراهيم من حال النبي صلى الله عليه وآله وشريعته من شريعته دون ساير الانبياء وسائر الشرايع ، «والذين آمنوا» لقرب حالهم من حال ابراهيم . «والله ولي المؤمنين» في تشريفهم الى بلوغ مقام الخليل عليه السلام اذ «القرب منه من» درجة المحبة بقوله : «ويحبهم ويحبونه» (54, V) .
- 5, m «بلى من أوفى بمعهده واتفى فان الله يحب المتقين» . قال جعفر : من أوفى بالمعهد الجاري عليه في الميثاق الاول «واتفى» وطهر ذلك المعهد وذلك الميثاق من ندرسه بباطل . والوفاء بالمعهد الكون² معه يقطع ما سواه . لذلك قال النبي صلعم : «اصدق كلمة تكلم بها العرب قول لبيد : الاكل شيء ما خلا الله باطل» . ومن وفى بالمعهد سمي محباً³ والله يحب المتقين .
- 1, m قال جعفر «كينوا ربانيين» قال : مستمعين بسمع القلوب ناظرين باعين الغيوب .
- 3, m قال جعفر : بانفاق المهج يصل العبد⁴ الى بر حبيبه وقرب مولاه . قال الله : «لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون» .

(1) B : - قال جعفر... وأهلها || (2) B : تشریکهم || (3) Y : ار || (4) YB : نى ||
(5) Y : ان يكون || (6) Y : متبياً || (7) B : المحب ||

- وقال جعفر : لن يصلوا الى الحق حتى يفصلوا عما دونه³.
- 97, 1 قال جعفر في قوله « من دخله كان آمناً » قال : من دخل الايمان قلبه كان آمناً من الكفر⁴.
- 101, « ومن يتصم بالله فقد هدي الى صراط مستقيم » . قال جعفر⁵ في هذه الآية : فمن عرفه استغنى به عن جميع الانام .
- 102, « اتقوا الله حتى تفاته » . قال جعفر : التقوى ان لا ترى في قلبك شيئاً سواه .
- 110, قال جعفر الصادق : « يأمرون بالمعروف » والمعروف هو موافقة الكتاب والسنة⁶.
- 138, « هذا بيان للناس » . قال جعفر : أظهر البيان للناس ولكن لا يتبينه الا من أبد منه⁷ بنور اليقين وطهارة السر . الا تراه يقول : « وهدي وموعظة للمتقين » . ألا⁸ ان الاهتداء بهدي البيان والاتعاظ به للمتقين الذين اتقوا كل شيء سواه .
- 150, « بل الله مولاكم » . قال جعفر : متولي اموركم بدءاً وعاقبة⁹.
- 159, « فاذا عزمت فتوكل على الله » . قال جعفر : أمر باستقامة الظاهر مع الخلق وبتجريد باطنه للحق . الا تراه يقول : « فاذا عزمت... »
- 191, « الذين يذكرون الله قياماً وقعوداً وعلى جنوبهم » . قال جعفر : يذكرون الله قياماً في مشاهدات الربوبية وقعوداً في اقامة الخدمة وعلى جنوبهم في روية الزلف¹⁰.
- 200, « اصبروا وصابروا وابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون » . قال جعفر : اصبروا عن المعاصي وصابروا على الطاعات وابطوا الارواح بالشاهدة واتقوا الله اي تجنبوا¹¹ الانبساط مع الحق « لعلكم تفلحون » ، تبلغون مواقف اهل الصدق فانه عمل الفلاح.
- 1, 17 قال جعفر في قوله « يا ايها الناس » اي كونوا من الناس الذين هم الناس ولا تنفلوا عن الله . فمن عرف انه من الانسان الذي خص خلقته بما خص به كبرت همته

(1) B : لن يصلوا الحق حتى يفصلوا من الخلق (2) B : - قال... الكفر (3) B :
 ابر جعفر (?) (4) B : - قال... والسنة (5) Y : - (6) B : التزييف (7) B :
 اي (8) B : - قال... وعاقبة (9) B : الزلف (10) Y : الزفة (11) B : اجنبوا //

عن طلب ذني المنازل وسمت به الرفعة حتى يكون الحق نهايته « وان الى ربك المنتهى »
(42, LIII) وسمو هته مما خص به من الاختصاص من التعريف والالهام .

9, iv « فليتقوا الله وليقولوا قولاً سديداً » . قال جعفر بن محمد¹ : الصدق والتقوى يزيدان في الرزق ويوسعان² المعيشة .

9, iv « اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم » . قال جعفر الصادق : لا بد للعبد المؤمن من ثلاث سنن : سنة الله وسنة الانبياء وسنة الاولياء . فسنة الله كتاب السر . قال الله : « عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احداً » (26, LXXII) . وسنة الرسول صلعم مداراة الخلق وسنة الاوليا الوفاء بالعهد والصبر في البأساء والضراء .

4, iv « ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك » . قال جعفر : من لم يجعل قصده التنا على سبيلك وسنك ومهديك ضل الطريق واعطأ الرشد³ .

0, iv « من يطع الرسول فقد اطاع الله » . قال جعفر بن محمد : من عرفك بالرسالة والنبوة فقد عرفني بالربوبية والالهية⁴ .

5, iv عن جعفر بن محمد⁵ في قوله « اتخذ الله ابراهيم خليلاً » قال : اظهر اسم الخلقة لابراهيم لان الخليل ظاهر في المعنى واخفى اسم المحبة محمد صلعم لتام حاله . اذ لا يحب الحبيب اظهار حال حبيبه بل يحب اخفائه وستره لئلا يطلع عليه سواء ولا يدخل احد فيها بينهما . وقال لنيته وصفته محمد صلعم لما اظهر له حال المحبة « قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني » (31, III) اي ليس الطريق الى محبة الله الا باتباع حبيبه ولا يتوصل الى الحبيب بشيء احسن من مبايعة⁶ حبيبه وطلب رضائه⁷ .

1, v قال جعفر بن محمد في قوله « يا ايها الذين آمنوا » قال : فيه اربع خصال : نداء وكناية واشارة وشهادة : يا نداء واي خصوص نداء - وبها كناية - والذين اشارة - وآمنوا شهادة .

1, v « ان الله يحكم ما يريد » . قال جعفر : حكم بما اراد وامضى ارادته ومشيته . فن

(1) B : جعفر الصادق || (2) B : + في || (3) B : الرشيده || (4) B : - قال ... والالهية || (5) B : جعفر الصادق || (6) V : متابة || (7) B : - ولا يتوصل ... رضائه

رضى حكمه¹ استراح وهدي لسبيل رشده ومن سخطه فان حكمه ماض عليه² وله فيه السخط والموان.

3, v « اليوم اكلت لكم دينكم » . قال جعفر بن محمد³ : اليوم اشارة الى يوم بعث محمد رسول الله صلعم ويوم رسالته .

18, v « يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء » . قال جعفر : يغفر لمن يشاء فضلاً ويعذب من يشاء عدلاً⁴ .

35, v « وابتنوا اليه الوسيلة » . قال جعفر : اطلبوا منه القربة .

59, v قال جعفر في قوله « وعنده مفاتيح الغيب » قال : يفتح من القلوب الهداية ومن المومم الرعاية ومن اللسان الرواية⁵ ومن الجوارح السياسة والدلالة .

79, v « اني وجهت وجهي » قال جعفر : يعني اسلمت قلبي للذي خلقه وانقطعت اليه من كل شاغل وشغل « لاذي فطر السموات والارض » قال : الذي رفع السماء⁶ بغير عمد واطهر فيها بدايع صنعه قادر على حفظ قلبي من الخواطر المنومة والواسوس التي لا تليق بالحق .

122, v قال جعفر في قوله « اومن كان ميتاً فاحييناه » قال : ميتاً عنّا فاحييناه بنا وجعلناه إماماً يهتدي بنوره الاجانب ويرجع اليه الضال « كن مثله في الظلمات » كن ترك مع شهوته وهواه فلم يؤيد بروايح القرب وموانة الحضرة .

قال جعفر : « اومن كان ميتاً » بالاعتماد على الطاعات « فاحييناه » فجعلنا له نور التضرع والاعتذار⁷ .

153, v « وان هذا صراطي مستقيماً » . قال جعفر بن محمد⁸ : طريق من القلب الى الله بالاعراض عما سواه .

31, v « خذوا زينتكم عند كل مسجد » . قال جعفر⁹ : أبعد اعضاءك من¹⁰ ان تمس بها شيئاً بعد ان جعلها الله آلة تؤدي بها فرايض الله¹¹ .

(1) B : بحكمه || (2) B : عليه || (3) B : - بن محمد || (4) B : الدراية ||

(5) B : السموات || (6) B : - قال ... والاعتذار || (7) B : جعفر الصادق || (8) B :

+ رحمه الله || (9) B : من || (10) B : فرائضه ||

٢٥, vii « والقي السحرة ساجدين ». قال جعفر^١ : وجدوا نسيم رياح العناية القديمة بهم فالتجوا الى السجود شكراً وقالوا « آمنا برب العالمين » (121, VII) .

١٢, vii « وواعدنا موسى ثلاثين ليلة ». قال جعفر : كان وعده ثلاثين ليلة فاليوم^٢ على ميعاد ربه وانتهى الاجل لقدومه فاخرجه عن حده ورسمه واكرم موسى بكلامه وبأن عليه شرفه خارجاً عن رسوم البشرية حتى سمع ما سمع من ربه من غير نفسه وعلمه وغير وقته الذي وقت لقومه دليلاً بذلك على ان منازل الربوبية خارج عن رسوم البشرية .

١٣, vii « ولا جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه ». قال جعفر : الميقات طلب الروية^٣ . وقال جعفر^٤ : سمع كلاماً خارجاً عن بشرته واضاف الكلام اليه وكلمه^٥ من نفسية موسى وعبوديته فغاب موسى عن نفسه وبقى موسى عن صفاته^٦ وكلمه ربه من حقائق معانيه فسمع موسى صفة موسى من ربه^٧ ومحمد سمع من ربه صفة^٨ ربه فكان احمد المحمودين عند ربه . ومن هنا كان مقام محمد صلعم سيرة^٩ المنتهى ومقام موسى الطور . ومنذ كلم الله^{١٠} موسى على الطور افنى صفتها فلم يظهر فيها النبات ولا تمكين لاحد عليها^{١١} .

١٣, vii « قال رب ارني انظر اليك ». قال جعفر : انبسط الى ربه في معنى رويته لانه راي^{١٢} خيال كلامه على قلبه . فبه^{١٣} انبسط اليه . فقال له : « لن تراني » اي لا تقدر ان تراني لانك انت الثاني فكيف السبيل لفان الى باقي . « ولكن انظر الى الجبل » . فقال^{١٤} : وقع على الجبل علم الاطلاع فصار دكاً متفرقاً ، زال الجبل من ذكر اطلاق ربه وصنع موسى من روية تدكدك الجبل . فكيف له بروية ربه عياناً ، معاينة روية الله لعبده والعبد فان روية العبد لربه والعبد بربه باقي .

وقال^{١٥} : ثلاث من العبيد الى ربهم محال : التجلي والوصلة والمعرفة . فلا عين تراه

(1) B : + روحه الله (2) B : فالزوم (?) (3) B : - قال ... الروية (4) B : بضمهم (5) YB : كلامه (6) B : فلما كلم موسى نجب عن صفاته ونفسه (7) B : + فكان من غير موسى (8) B : صفات (9) YB : - سيرة (10) B : - الله (11) B : ولا يمكن لاحد عليها المكث (12) B : + في (13) B : فيه (14) B : - فقال (15) Y : ثم قال

ولا قلب يصل اليه ولا عقل يعرفه . لان اصل المعرفة من القطرة واصل المواصل من المسافة واصل المشاهدة من المبانية .

149, قال جعفر في قوله « لن تراني ولكن انظر الى الجبل » : اشغله بالجبل ثم تجلى ولولا ما كان من اشغاله بالجبل لمات موسى صعباً بلا افاقة¹ .

قال جعفر في قوله « سبحانهك تبت اليك » قال : نزّه ربه واعترف اليه بالعجز وثبراً من عقله . « تبت اليك » رجعت اليك من نفسي ولا اميل الى علمي . فالعلم ما علمتني والعقل ما اكرمتني به « وانا اول المؤمنين » انك لا ترى في الدنيا² .

157, « ويضع عنهم اصرهم والاغلال³ » . قال جعفر : افعال الشرك وذل المخالفات وغل⁴ الاهمال⁵ .

160, « فانبجست منه اثنا عشرة عيناً » . عن جعفر بن محمد في هذه الآية قال : انبجست من المعرفة اثنا عشر (sic) عينا يشرب كل اهل مرتبة في مقام من عين من تلك العيون على قدرها . فاول عين منها عين التوحيد . والثاني عين العبودية والسرور بها . والثالث عين الاخلاص . والرابع عين الصدق . والخامس عين التواضع . والسادس عين الرضا والتفويض . والسابع عين السكينة والوقار . والثامن عين السخاء والثقة بالله . والتاسع عين اليقين . والعاشر عين العقل . والحادي عشر عين المحبة . والثاني عشر عين الانس والخلوة وهي عين المعرفة بنفسها ومنها تنفجر هذه العيون . فمن شرب من عين منها يجد حلاوتها ويظمع في العين التي هي ارفع منها⁶ ، من عين الى عين حتى يصل الى الاصل . فاذا وصل الى الاصل تحقق⁷ بالحق .

196, سئل جعفر عن الحكمة في قوله « وهو يتولى الصالحين » ونحن نعلم انه يتولى العالمين ، فقال : التولية على وجهين : تولية اقامة وابداء وتولية عناية ورعاية لاقامة الحق .

17, vi « وليبلى المؤمنين منه بلاء⁸ حساً » . قال جعفر : ان يفنيهم عن نفوسهم . فاذا افناهم عن نفوسهم كان هو عوضاً لهم عن نفوسهم⁹ .

(1) B : - وقال ... افاقة [2) B : - قال ... الدنيا [3) Y : الانهاك [4) B : + فلم يزل يشرب [5) B : + هناك [6) F : - فاذا ... نفوسهم [7)

- 14, viii « استجبوا لله وللرسول ». قال جعفر : اجابوه الى الطاعة لتجيا بها قلوبكم¹. « اذا دعاكم لما يحبيكم » قال جعفر : الحياة هي الحياة بالله وهو المعرفة . كما قال الله تعالى : « فلنحييه حياة طيبة » (97, XVI)².
- 4, viii « ليقضي الله امرًا كان مفعولاً ». قال جعفر : ما قضاء في الازل يظهره في الحين بعد الحين والوقت بعد الوقت .
- 3, viii « ذلك بان الله لم يكن مغيراً نعمة... ». قال جعفر : ما دام العبد يعرف نعم الله عنده فان الله لا ينزع منه نعمة حتى اذا جهل النعمة ولم يشكر الله عليها اذ ذاك حرى ان³ ينزع منه .
- 7, viii « تريدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة ». قال جعفر : تريدون الدنيا والله يريد لكم الآخرة وما يريد الله لكم خير مما تريدونه لانفسكم .
- 9, viii « فكلوا مما غنمتم حلالاً طيباً ». قال جعفر : الحلال ما لا يعصى الله فيه والطيب ما لا ينسى الله فيه .
- 25, ix « لقد نصركم الله في مواطن كثيرة ». قال جعفر : استجلاب النصر⁴ في شيء واحد وهو الذلة والافتقار والعجز لقوله « لقد نصركم الله في مواطن كثيرة » لم تقوموا فيها بانفسكم ولم تشهدوا قوتكم وكثرتكم وعلمتم ان النصر لا يوجد بالقوة وان الله هو الناصر والمعين . ومتى علم العبد حقيقة ضعفه نصره الله . وحلول الخذلان بشيء واحد وهو العجب . قال الله « ويوم نحين اذ أعجبكم كثرتكم فلم تغن عنكم شيئاً » . فلما عاينوا القوة من انفسهم دون الله رباهم الله بالهزيمة وضيق الارض عليهم . قال الله « ثم ولّيتهم مدبرين » موكلين الى حولكم وقوتكم وكثرتكم .
- 37, ix سئل جعفر الصادق عن قوله « زين لهم سوء اعمالهم » قال : هو الرياء .
- 40, ix قال جعفر في قوله « وايدءه » بجند لم تروها » قال : ذلك جنود اليقين والثقة بالله والتوكل على الله .

(1) B : - قال ... قلوبكم || (2) B : + وقال جعفر رضي الله عنه : حياة القلوب في العائنة
وحياة الارواح في المحبة وحياة النفوس في التابئة || (3) B : - اذ ... ان || (4) Y : النصر ||

- 46, c « ولكن كره الله انبعاثهم ». قال جعفر : طالب عباده بالحق ولم يجعلهم لذلك اهلاً ثم لم يعذرهم ولاهم على ذلك . الا تراه يقول : « وقالوا لا تنفردوا في الحر »¹ (IX, 81) .
- « ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة » . قال جعفر : لو عرفوا الله لاستحبوا منه ولخرجوا له عن انفسهم وارواحهم² واموالهم بدلاً من³ واحد من اوامره .
- 91, c « ما على المحسنين من سبيل » . قال جعفر : المحسن الذي يحسن آداب خدمة سيده .
- 100, « رضي الله عنهم ورضوا عنه » . قال جعفر : رضي الله عنهم بما كان⁴ سبق لهم من الله⁵ من عناية وتوفيق ورضوا عنه بما من⁶ عليهم بتابعهم لرسوله صلعم وقبول ما جاء به وانفاقهم الاموال وبذل المهج .
- 111, . قال جعفر في قوله : « ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم » . قال : يكرمهم على لسان الحقيقة وعلى لسان المعاملة : اشترى منهم الاجساد لمواضع وقوع الهبة من قلوبهم فأجابه بالوصلة .
- 116, i « ان الله له ملك السموات والارض » . قال جعفر : الاكوان كلها له فلا يشغلنك ما له عنه .
- 128, i « لقد جاءكم رسول » : قال جعفر الصادق : علم الله عجز خلقه عن طاعته فعرّفهم ذلك لكي يعلموا انهم لا يتألون الصفو⁷ من خدمته فاقام بينه وبينهم مخلوقاً من جنسهم في الصورة فقال : « لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عندهم ... » فألبسهم من نعمته الرأفة والرحمة واخرجه الى الخلق صغيراً صادقاً وجعل طاعته طاعته وموافقته موافقته وقال : « من يطع الرسول فقد اطاع الله » (80, IV) .
- 13, x « لما ظلموا » . قال جعفر : لما قابلوا نعمنا بالكفران .
- 25, x « والله يدعو الى دار السلام » . قال جعفر : الدعوة عامة والهداية خاصة .
- وقال ايضاً : ما طابت الجنة الا بالسلام وانما اختارك بهذه الخصائص لكي لا تختار عليه احداً .

(1) B : - قال... الحر (2) Y : وارواحهم (3) Y : + أمر (4) B : - كان (5) B : - من الله (6) Y : النفس (7) Y : النفس

وقال أيضاً : عملت الدعوة في السراير فتحللت بها وركنت إليها¹.

« وشفاء لما في الصدور » . قال جعفر : شفاء لما في الصدور أي راحة لما في السراير . 57, x

وقال جعفر : لبعضهم شفاء المعرفة والصفاء وبعضهم شفاء التسليم والرضا وبعضهم شفاء التوبة والوفاء وبعضهم شفاء المشاهدة واللقاء .

« قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا » . قال جعفر في هذه الآية : انه انتباه 58, x من غفلة او انقطاع عن ذلة والباينة من دواعي الشهوات² .

وقال جعفر : فضل الله معرفته ورحمته توفيقه .

« وان يمسك الله بضرب » . وان يردك بخير » . قال جعفر : جعل الله مس الضرب 07, x منوطاً بصفتك وإرادة الخير لك منوطاً بصفته ليكون رجائك اغاب من خوفك .

« ولقد ارسلنا موسى بآياتنا سلطان مبین » . قال جعفر : الآيات هو التواضع عند 36, xi اولياء الله والسلطان التكبر على اعداء الله .

« فاستقم كما امرت » . قال جعفر الصادق : افتقر الى الله بصحة العزم³ . 12, xi

« قال يا بشرى هذا غلام وأسرته بضعة » . قال جعفر : كان لله تعالى في يوسف 9, xii سر ففطن عليهم موضع سره ولو كشف لم عن حقيقة ما اودع فيه لما نوا . الا تراهم كيف قالوا « هذا غلام » ولو علموا اثار القدرة فيه لقالوا هذا نبي وصديق . ولما كشف للنسوة بعض الامر قلن « ما هذا بشراً ان هذا الا ملك كريم » (31, XII)

« وشروه بثمن بخس » . قال جعفر : باعوه بالبخس من الثمن لجهلهم بما اودع 0, xii الله فيه من لطائف العلوم وبدائع الآيات .

وقال جعفر : انت تتعجب من بيع اخوة يوسف يوسف بالبخس من الثمن وما تفعله اعجب منه لانتك تبيع حظك من الآخرة بشهوة نظرة او خطرة من الدنيا . وربما باع الرجل معرفته باخس ثمن وربما فاته حظه من ربه باقل القليل .

(1) B : - قال... إليها || (2) B : - || (3) B : - قال... الشهوات || (4) Y :
مي || (5) B : - قال... العزم ||

وقال جعفر : كان لله في يوسف سر مغطى عليهم ، مودع فيه حين اخبروه من الجب فيبيع بالثمن البخر . ولو شهدوا فيه ودائع اسرار الحق عنده لما اتوا اجمعين في النظر¹ اليه ولم تطاوعهم² الالسة بقولهم « هذا غلام » . فهو عندهم غلام وعند الحق علم من الاعلام .

30, x « قد شغفها حباً » . قال جعفر : الشغاف مثل الغبن³ اظلم قلبه⁴ عن التفكير في غيره والاشتغال بسواه .

30, x « انا لثراها في ضلال ميين » . مثل جعفر بن محمد⁵ عن العشق فقال : ضلال .

ثم قرأ « انا لثراها في ضلال ميين » . قال : معناه في عشق ظاهر .

31, x « فلما رأينه واكبرته » . قال جعفر : سترت هيئة النبوة عليهن مواضع ارادتهن منه فاكبرته .

67, x « لا تدخلوا من باب واحد » . قال جعفر⁶ : نسي يعقوب اعتاده على العصمة والقوة وان القضاء يغلب التدبير بقوله « لا تدخلوا من باب واحد » ثم استترك عن قريب وساعده التوفيق فقال : « ما اغنى عنكم من الله من شيء » .

70, x « ايها العير انكم لارقون » . قال جعفر : اضر يوسف في امره مناديه اياهم بالسرقة ما كان منهم في قصته مع ابيهم : ان فعلكم الذي فعلتم مع ابيكم يشبه فعل السراق .

76, x « كذلك كدنا ليوسف » . قال جعفر : اظهرنا عليه عامة بركات آياته الصادقين بما عصمناه به في وقت المم⁷ .

81, x « ان ابنك سرق » . قال جعفر : معناه⁸ ان ابنك ما⁹ سرق وكيف يجوز هذه اللفظة على نبي بن نبي . وهذا من مشكلات القرآن وهو كقولته في قصة داود « خصيان بنى بعضنا على بعض » (22, XXXVIII) وما كانا خصمين وما بنيا .

92, x « لا تريب عليكم » . قال جعفر : لا عيب عليكم فيما علمتم لانكم كنتم مجبورين عليه وذلك في سابق القضاء عليكم .

(1) B : حين نظرنا || (2) B : ولا طارهم || (3) B : النيم || (4) B : قلبا ||
(5) B : جعفر الصادق || (6) B : جعفر الصادق || (7) B : - معناه || (8) B : - ما ||

3, xm « اذهبوا بقميصي هذا ». عن جعفر¹ قال : كان المراد في² القميص أنه اناه الم³ من قبل⁴ القميص بقوله « وجاءوا على قميصه بدم كذب » (18, XII) فأحب أن يدخل السرور عليه من الجهة الذي⁵ دخل الم به عليه .

4, xm « قال ايوهم اني لا اجد ريح يوسف ». قال جعفر الصادق : يقول⁶ ان ريح الصبا سأل الله تعالى فقال خصني بان ابشره بابه . فأذن الله له في ذلك . وكان يعقوب ساجداً فرفع رأسه وقال « اني لا اجد ريح يوسف ». فقالت له اولاده « انك لفي ضلالك القديم » (95, XII) اي في عبتك القديمة . وكان⁷ الريح ممزوجاً بالعناية والشفقة والرحمة والاخبار بزوال المحنة . وكذلك المومن المتحقق يجد ريح نسيم الايمان في قلبه وروح المعرفة من العناية التي سبقت له من الله في سره .

2, xm « وقد احسن بي اذ اخرجني من السجن ». قال جعفر الصادق : قال يوسف « احسن بي اذ اخرجني من السجن » ولم يقل اخرجني من الجب وهو اصعب . قال : لانه لم يرد مواجهة اخوته بانكم جفوتوني وألقيتموني في الجب بعد ان قال « لا تريب عليكم اليوم » .

2, xm « ان ربي لطيف لما يشاء ». قال جعفر⁸ الصادق : اوقف عباده تحت مشيئته ان شاء عذبهم وان شاء عفا عنهم وان شاء قربهم وان شاء بعدهم لتكون المشيئة والقدرة له لا لغيره ثم اظهر لطفه لعباده المختصرين بالحببة والمعرفة⁹ والايمان وذلك قوله : « ان ربي لطيف لما يشاء » لعباده الذين سبقت لهم منه العناية والولاية .

, xm « عبرة لاولي الالباب ». قال جعفر الصادق ؛ لاولي الاسرار مع الله .

, xm « الكبير المتعال ». قال جعفر : كبير في قلوب العارفين محله فصر عندهم سواء وتعالى عن¹⁰ ان يتقرب اليه الا بصرف كرمه .

, xm « ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم ». قال جعفر الصادق : لا يوقفهم

(1) B : قال جعفر الصادق || (2) B : من || (3) Y : الحزن || (4) B : جهة ||

(5) YB : التي || (6) B : يقال || (7) Y : فكان || (8) Y : - جعفر || (9) Y : المتفرقة ||

(10) YB : - عن ||

لتغيير اسرارهم ولا يتغير عليهم احوالهم ولو وفقهم لتغيير الاسرار ومشاهدة البلوى لذلوا وافترخوا فنالوا به النجاة .

14, : « وما دعاء الكافرين الا في ضلال » . قال جعفر¹ : من دعا بنفسه قال نفسه دعا وهو الكفر والضلال وذلك محل الحياة والاسقاط من درجات اهل الامانة . فان الدواعي تختلف : داعٍ باسحق وداعٍ الى الحق وداعٍ الى طريق الحق . كل هؤلاء دعاة يدعون الخلق الى هذه الطرق لا بانفسهم . فهذه طرق الحق . وداعٍ يدعو بنفسه² ، قال اي شيء دعا فهو ضلال .

د 27, « ان الله يضل من يشاء ويهدي اليه من اناب » . قال جعفر : يضل عن ادراكه ووجوده من قصده بنفسه ويهدي اي يوصل الى حقيقته من طلبه به .

د 38, « ولكل اجل كتاب » . قال جعفر الصادق : للروية وقت .

ن 39, « عن جعفر بن محمد³ في قوله « يحو الله ما يشاء ويثبت » قال : يحو الكفر ويثبت الايمان⁴ ويحو التكرة ويثبت المعرفة ويحو النغلة ويثبت الذكر ويحو البغض ويثبت المحبة ويحو الضعف ويثبت القوة ويحو الجهل ويثبت العلم ويحو الشك ويثبت اليقين ويحو الهوى ويثبت العقل على هذا التسق . ودليله « كل يوم هو في شأن » (29.LV) عوًا وابنائًا .

خ 39, « وعنده ام الكتاب » . قال جعفر : الكتاب الذي قدر فيه الشقاوة والسعادة . فلا يزداد فيه ولا ينقص منه « وما يبدل القول لدي » (29.L) « والاعمال اعلام » . فمن قدر له بالسعادة ختم⁵ له بالسعادة ومن قدر له بالشقاوة ختم له بها .

ن 1, « كتاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور » . قال جعفر : عهد خصصت به فيه بيان هلاك⁶ سالف الامم ونجاة امتك انزلناه اليك لتخرجهم به من ظلمات الكفر الى نور الايمان ومن ظلمات البدعة الى انوار السنة ومن ظلمات النفوس الى انوار القلوب .

(1) B : بئيل || (2) Y : لنسبه || (3) B : قال جعفر الصادق || (4) B : - يحو ... الايمان || (5) B : حكم || (6) B : - هلاك ||

- « ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة ». قال جعفر : الشجرة الخبيثة الشهوات وارضها
 ٥, xiv النفوس وماءها الامل واوراقها الكسل وتغارها المعاصي وغايتها النار .
- « ويضر لكم القللك لتجري في البحر بأمره ». قال الصادق : يضر لكم السموات
 ٢, xv بالامطار والارض بالنبات والبحران^١ سيلاً ومتجرماً ويضر لكم الشمس والقمر يدوران
 عليك ويوصلان اليك^٢ منافع الثار والزروع . ويضر قلب المؤمن لمحبه ومعرفته .
 وحفظ الله من العباد القلوب لا غير لانه موضع نظره ومستودع امانته ومعرفة^٣ اسراره .
- عن جعفر بن محمد^٤ قال في قوله : « اجعل هذا البلد آمناً » يعني اقلدة العارفين :
 ١, xiv اجعلهم امناء شرك وآمنين من قطيعتك .
- « واجنبني وبني » ان نعيد الاصنام . قال جعفر : لا تردني الى مشاهدتي الخلة ولا
 ١, xiv ترد اولادي الى مشاهدة النبوة .
- قال جعفر : « اجعل اقلدة من الناس تهوى اليهم » لان اقلدتهم تهوى اليك .
 ١, xiv « هذا بلاغ للناس » . قال جعفر : موصظة للخلق وانذار لهم ليجتنبوا قرناء السوء
 ومجالسة المخالفين . فان القلوب اذا تموت بمجالسة الاضداد تنعكس وتنعكس^٥ .
- « انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون » . قال جعفر : « وانا له لحافظون » على من
 ١, xv اردنا به خيراً وذاهبون به عن اردنا به شراً .
- « اتي خالق بشراً من صلصال » . قال جعفر : امتحنهم [الملائكة] ليحتم على
 ١, xv طلب الاستفهام فيزدادوا علماً بمجائب قدرته وتلاشي عندهم نفوسهم .
- « ان عبادي ليس لك عليهم سلطان » . عن جعفر الصادق في قوله « عباد الرحمان »
 ١, xv (63, XXV) قال : جملة الخلق من جهة الخلقة لا من جهة المعرفة . و « عبادي »
 تخصيص في العبودية والمعرفة .
- قال جعفر في قوله « لعمرك انهم لفي سكرتهم يعمهون » قال : بغيانك يا محمد ان
 ١, xv الكل في سكرة الغفلة وحجاب البعد الا من كنتَ وسيكته ودليله اليانا .

(1) B : + تنخلوه || (2) B : عليكم... اليكم || (3) B : وسدن || (4) B : جعفر
 الصادق || (5) B : وتنكس ||

87, d « ولقد آتيناك سبعا من المثاني ». عن جعفر¹ في هذه الآية قال : اكرمناك وانزلنا اليك² وارسلناك والهنالك وهديناك وسلطانك ثم اكرمناك بسبع كرامات اولها الهدى والثاني النبوة والثالث الرحمة والرابع الشفقة والخامس المودة والالفة والسادس النعم والسابع السكينة والقرآن العظيم وفيه اسم الله الاعظم.

12, x « ويخر لكم الليل والنهار والشمس والقمر ». قال جعفر الصادق رضي الله عنه :
يخر لك ما في السموات من الامطار وما في الارض من النبات وما في الليل والنهار من انواع الدواب ويخر لك الملائكة يسبحون لك وما في الارض من الانعام والبهائم³ والفلك والخلق. يخر لك الكل لئلا يشغلك عنه شيء وتكون مسخرًا لمن يخر لك هذه الاشياء. فانه يخر لك كل شيء ويخر قلبك لمحبه ومعرفته وهو حظ العبد من ربه.

96, x « ما عندكم ينفد وما عند الله باق ». قال جعفر : ما عندكم ينفد يعني الافعال من القرائض والنوافل وما عند الله باق من اوصافه ونعمته لان الحدث يفي والقديم يبقى.
97, x « فلنجينه حياة طيبة ». قال جعفر : الحياة الطيبة المرفقة بالله وصدق المقام مع الله وصدق الوقوف مع الله.

وقال جعفر : الحياة الطيبة ان يطيب له بان كل ذلك من الله والبه⁴.

125, : « ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة ». قال جعفر : الدعاء بالحكمة ان يدعوه من الله الى الله بالله والموعظة الحسنة ان يرى الخلق في أسر القدرة فيشكر من اصاب ويعترف من أبي.

127, 1 « واصبر وما صبرك الا بالله ». قال جعفر : امر الله أنبياءه بالصبر وجعل الحظ الاعلى منه للنبي صلح حيث جعل امر صبره بالله لا بنفسه.

1, xvi قيل : جاء رجل الى جعفر بن محمد⁵ فقال : صف لي المعراج ! فقال : كيف اصف لك مقاماً لم يسع فيه جبرئيل مع عظم محله !

(1) B : قال جعفر (2) B : + القرآن (3) F : - من النبات ... الارض (4) B : - قال ... وايه (5) B : + الصادق (6)

« وكفى بربك وكيلًا » . قال جعفر : كفى بربك وكيلًا لمن توكل عليه وفوض أمره إليه .
xvii

« ولقد كرمتا بني آدم » . قال جعفر : كرمتا بني آدم بالمعرفة .
xvii

عن جعفر بن محمد³ في قوله « ادخلني مدخل صدق » قال : ادخلني فيها على حد الرضا « واخرجني » عنها وانت عني راض .
xvii

وقال ايضاً : واخرجني من القبر⁴ الى الوقوف بين يديك على طريق الصدق مع الصادقين .

وقال جعفر : طلب التولية ان يكون هو المتولي له اي ادخلني⁵ مبدان معرفتك واخرجني من مشاهدة المعرفة الى مشاهدة الذات .

« واجعل لي من لدنك سلطاناً » قال جعفر : قوة لي في الدين يوجب لي بها المحبة .
xvii

« ولقد آتينا موسى تسع آيات » قال جعفر : من الآيات التي خصه الله بها الاصطناع والفاء المحبة عليه والكلام والثبات في محل الخطاب والحفظ في اليم والبد البيضاء واعطاء الاولاح .
xvii

« وبالحق انزلناه وبالحق نزل » . قال جعفر : الحق انزل على قلوب خواصه من مكنون فوايده وعجائب بره ولطائف صنعه ما نور به اسرارهم وطهر به قلوبهم وزين به خوارجهم وبالحق نزل عليهم هذه اللطائف .
xvii

« وربطنا على قلوبهم اذ قاموا » . قال جعفر : اذ قاموا اي قاموا واخلصوا في دعائنا .
xvii
١٨ وقال جعفر : قاموا الى الحق بالحق قيام ادب ونادوه نداء صدق واظهروا له صفة الفقر ولجأوا اليه احسن لجاء وقالوا « ربنا رب السموات والارض » افتخاراً به وتمظيماً له فكافأهم الحق على قيامهم⁶ الاجابة عن نداءهم بأحسن جواب وألطف خطاب واظهر عليهم من الآيات ما تعجب منه الرسل حين⁷ قال : « لو أطلعت عليهم لرأيت منهم فراراً » (18, XVIII).

(١) B : + اصدق || (2) D : انفس || (3) B : + في || (4) B : فاتهم || (5) F :
سنى ||

17, d « ذات اليمين... ذات الشمال ». قال جعفر : يمين المرء قلبه وشماله نفسه . والرعاية تدور عليها ولولا ذاك لهلك .

18, d « لو اطلعت عليهم لوليت منهم فراراً ». قال جعفر : لو اطلعت عليهم من حيث انت لوليت منهم فراراً ولو اطلعت عليهم من حيث الحق ل شاهدت فيهم معاني الوحدة والربانية .

وقال جعفر : لو اطلعت على ما بهم من اثار قدرتنا ورعايتنا لم ونولية حبايطهم لوليت منهم فراراً اي ما قدرت على الثبات لمشاهدة ما بهم من هيتنا . فيكون حقيقة الفرار منا لا منهم لان ما بدا عليهم منا .

وقال ايضاً : لو اطلعت عليهم من حيث انت لفررت ولو اطلعت عليهم من حيث انا لوقفت . وذلك ان الولي له مع الله احوال لا يقدر على مشاهدته من نظر اليه من عند نفسه من ضعف البشرية يفر من رؤيته . وقد فر النبي صلعم من الكفار . « واذكر ربك اذا نسيت » . قال جعفر : اذا نسيت الاغيار فتقرب الي بالاذكار .

30, x « انا لا نضيع اجر من احسن عملاً » . قال جعفر : ان الذين صدقوا الله في الارزاق والكفايات³ وطلبوا الرزق من وجهه الذي اباح الله طلبه ، فان الله لا يضيع سعيهم في طلب مرضاته ويسهل عليهم سبيل التوكل ليستغنوا بذلك عن الطلب والحركة ويخرجهم من ضيق الطلب الى فسحة التوكل .

46, x قال جعفر الصادق : « الباقيات الصالحات » هو تفريد التوحيد فانه باق ببقاء الموحّد .

67, x « قال انك لن تستطيع معي صبراً » . قال جعفر³ : لن تصبر مع من هو دونك فكيف تصبر مع من هو فوقك .

84, x « وآتيناه من كل شيء سبأً » . قال جعفر : ان الله تعالى جعل لكل شيء سبباً وجعل الاسباب معاني الوجود⁴ . فن شهد السبب انقطع عن المسبب ومن شهد صنع المسبب امتلأ قلبه من رب الاسباب . واذا امتلأ قلبه من الرؤية حال بينه وبين الملاحظة وحجبه عن المشاهدة .

(1) B : - الله || (2) F : + الذين || (3) B : ابو جعفر || (4) B : الروح ||

xviii « وكانوا لا يستطيعون سماعاً ». قال جعفر الصادق : لا يستطيعون سماع كلام الحق ولا سماع سنن المصطفى صلعم ولا سماع سير² الهداة الصالحين من الانبياء والصدّيقين لانهم لم يمعّلوا³ من اهل القول للحق فتعوا عن سماع خطاب الحق .

xviii « ولا يشرك بعبادة ربه احداً ». قال جعفر : لا يرى في وقت وقوفه بين يدي ربه غيره ولا يكون في همه وهمته غيره .

i, xix « واجعله ربّ رضيعاً ». قال جعفر : رضيعاً اي راضياً بما يبدو له وعليه .

i, xix « قال ربّ انى يكون لي غلام ». قال جعفر : استقبل النعمة بالشكر قبل حلولها « انى يكون لي غلام » وبأي بر واي عمل واي طاعة استرجع منك هذه الاجابة وهذا التفضل والكرم الا بسابق تفضلك⁴ ونعمك على عبادك في جميع الاحوال فاني ان ايسر من عملي فلا آيس من فضلك .

xix « يا ليتني متّ قبل هذا » قال جعفر : لما لم ترّ في قومها موقفاً ولا رشيداً ولا صاحب فراسة يريها من قولك قالت « يا ليتني متّ قبل » ان ارى في قومي ما ارى . وقال جعفر : « يا ليتني متّ قبل » ان ارى لقلبي متعلقاً دون الله .

i, xix « وقربناه نجياً ». قال جعفر : للمقرب من الله تعالى ثلاث علامات : اذا افاده الله علماً رزقه العمل به واذا رفعه الله للعمل به اعطاه الاخلاص في عمله واذا اقامه لصحبة المسلمين رزقه في قلبه حرمة لم يعلم ان حرمة المؤمنين من حرمة الله تعالى .

i, xix « يوم نحشر المتقين ». قال جعفر : المتقي الذي انقضى كل شيء سوى الله والمتقي الذي انقضى متابعة هواه . فمن كان بهذا الوصف فان الله يحمله الى حضرة المشاهدة على تجانب⁵ النور ليعرف اهل المشهد محله فيهم .

i, xix « الا انى الرحمن عبداً ». عن جعفر بن محمد في قوله « الا انى الرحمن عبداً » قال : فقيراً ذليلاً باوصافه او عزيزاً دالاً⁶ باوصاف الحق .

3, xix « الا تذكرة لمن يخشى ». قال جعفر : انزل الله القرآن موعظة للخائفين ورحمة للمؤمنين وأنساً للمحبين فقال « ما انزلنا عليك القرآن لتخشى الا تذكرة لمن يخشى » .

(1) B : سنن الهداية || (2) B : - لم يمعّلوا || (3) Y : فضلك || (4) B : نصبة || (5) B : جناب ||

12-1 « فلما أناها نودي يا موسى اني انا ربك ». قال جعفر : قبل لموسى عليه السلام كيف عرفت ان النداء هو نداء الحق ؟ فقال : لانه افئاني وشملتني وكأن كل شعرة مني كانت مخاطباً بنداء من جميع الجهات وكأنها تعبر من نفسها بجواب . فلما شملتني انوار الهية واحاطت بي انوار العزة والجبروت علمت اني مخاطب من جهة الحق . ولما كان اول الخطاب « اني » ثم بعده « انا » علمت انه ليس لاحد ان يخبر عن نفسه باللغتين جميعاً متابهاً الا الحق . فادهت وهو كان محل الفناء . فقلت انت انت الذي لم تزل ولا تزال ليس لموسى معك مقام ولا له جرة الكلام الا ان تبقى ببقائك وتعت بهنك فتكون انت المخاطب والمخاطب جميعاً فقال : لا يحمل خطابي غيري ولا يجيني سواي وانا المتكلم وانا المكلّم وانت في الوسط شبح يقع بك على الخطاب .

12, x « فاخلع نعليك ». قال جعفر : اقطع عنك العلائق فانك باعيننا .

18, x « ولي فيها مآرب اخرى ». قال جعفر : منافع شتى واكبر منفعة لي فيها خطابك اياي بقولك « وما تلك بيمينك يا موسى » (17, XX) .

27, x « واحلل عقدة من لساني ». قال جعفر : لما كلم الله موسى عقد لسان موسى عن مكالمة غيره . فلما امره بالذهاب الى فرعون ناجاه بصره فقال « واحلل عقدة من لساني » لآكون قابلاً بالامر على اتم مقام .

33, x « كي نسبحك كثيراً ». قال جعفر : قبل لموسى استكثرت تسبيحك وتهليلك وتكبيرك ونسيت بدايات فضلنا عليك في حفظك في اليم وردك الى امك وتريتك في حجر عدوك . واكثر من هذا كله خطابنا معك وكلامنا اياك . واكثر منه اخبارنا باصطناعنا لك .

82, x قال جعفر : « واني غفار لمن تاب » لمن رجع اليّ في مهاته ولم يرجع الى غيري « وآمن » وشاهدني ولم يشهد معي سواي « وعمل صالحاً » واخلص قلبه لي « ثم احتدى » ثم لم يخالف سنة النبي صلعم .

115, x « ولقد عهدنا الى آدم من قبل نفسي ». قال جعفر : عهدنا الى آدم ان لا ينسأنا

في حال فسيتا واشتغل بالجنة فابتلي بارتكاب التهي وذلك انه ألهام التعم عن التعم
فوقع من التعمة بالبلية فاخرج من التعم والجنة ليعلم ان التعم هو مجاورة التعم لا الالتذاذ
بالاكل والشرب .

« وعصى آدم ربه فغوى » . قال جعفر : طالع الجنان ونعيمها بعينه فتودي عليه الى
يوم القيامة « وعصى آدم ربه » . ولو طالعها بقلبه لتودي عليه بالمجران ابد الابد .
ثم عطف عليه ورحمه بقوله « ثم اجنباه ربه فتاب عليه وهدى » (122,XX) .

« ومن اعرض عن ذكرى » . قال جعفر في هذه الآية : لو عرفوني ما اعرضوا عني
ومن اعرض عني رددته الى الاقبال على ما يليق به من الاجتناس والاكوان .

« واوبى اذ نادى ربه انى مسني الضر وانت ارحم الراحمين » . قال جعفر : خرج
منه هذا القول على المناجاة مستدعياً للتجواب من الحق ليسكن اليه لا على حد الشكوى .
وقال جعفر : لما سلب الله البلاء على ايوب وطال به الامر اتاه الشيطان فقال : ان
اردت ان تتخلص من هذا البلاء فاسجد لي سجدة . فلما سمع ذلك قال مسني الشيطان
بنصب و « مسني الضر » حين طمع الشيطان في ان أسجد له .

وقال ايضاً : لما تنهى ايوب في البلاء واستعذبه صار البلاء وطناً له . فلما
إطمأنت اليه نفسه وسكن عند البلاء شكره الناس على صبره ومدحوه . فقال « مسني
الضر » لفقد الصبر .

عن جعفر في قوله « مسني الضر » قال : حبس الوحي عنه اربعون يوماً فخشي
المجران من ربه والتقطعة فقال « مسني الضر »² .

« وزكريا اذ نادى ربه رب لا تنرني فرداً » . قال جعفر : لا تجعلني ممن لا سبيل
له الى مناجاتك ولتزين بزيئة خدمتك .

وقال جعفر : « فرداً » عنك لا يكون لي سبيل اليك .

« وثرى الناس سكارى » . قال جعفر : اسكرهم ما شهدوا من بساط العز وسلطان
الجبروت وسرادق الكبرياء حتى ألجأ النبين الى ان قالوا نفسي نفسي .

(1) B : متى || (2) B : - من جعفر ... مسني الضر ||

26, x عن جعفر بن محمد في قوله « وطهرت بيتي للطائفتين » قال : طهرت نفسك عن مخالطة المخالفين والاختلاط بغير الحق « والفائتين » مع فؤاد العارفين المقيمين معه على بساط الانس والخلدمة « والركع السجود »¹ الأئمة السادة الذين رجعوا الى البداية عن تناهي النهاية .

28, x « ليشهدوا منافع لهم » . قال جعفر : هو ما يشهدونه في ذلك المشهد من برّ الحق بان وقفهم لشهود ذلك المشهد العظيم . ثم منافعهم ما وعد لهم عليه من الزيارات والبركات والاجابات .

34, x عن جعفر بن محمد في قوله « وبشر الخبيثين » قال : من اطاعني ثم خافني في طاعته وتواضع لاجلي وبشر من اضطرب قلبه شوقاً الى لقائي وبشر من ذكرني بالنزول في جواربي وبشر من دمت عيناه خوفاً من هجري . بشرهم ان رحمتي سبقت غضبي . وقال ايضاً : الملك بالشفاعة .

وقال ايضاً : بشر المشتاقين الى النظر الى وجهي .

وقال ايضاً : الخبيث في التواضع كالارض تحمل كل قدر ونواري كل نجس ونعيب .

78, x « فنعيم المولى ونعم النصير » . قال جعفر : نعم المعين (sic) لمن استعان به « ونعم النصير » لمن استنصره .

30, x « قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم » . قال جعفر الصادق في هذه الآية : الغض عن المحارم ومما لا يليق بالحق فرض على العباد . وفرض الفرض غض الخاطر عن كل ما يستحله العبد ومعناه حفظ القلب وخوابطه عن النظر الى الكون لئلا يكون به طريقاً غافلاً محجوباً وان كان ذلك مباحاً في الظاهر .

35, xx « الله نور السموات والارض ... » . قال جعفر بن محمد : الانوار مختلفة اولها نور حفظ القلب ثم نور الخوف ثم نور الرجاء ثم نور التذكر ثم النظر بنور العلم ثم نور الحياء ثم نور حلاوة الايمان ثم نور الاسلام ثم نور الاحسان ثم نور النعمة ثم نور الفضل ثم نور الآلاء ثم نور الكرم ثم نور العطف ثم نور القلب ثم نور

(1) B : + م (2) B : يستحله (3) Y : + ثم نور الحب ثم نور التفكر ثم نور اليقين ||

الاحاطة ثم نور الهية ثم نور الحيرة ثم نور الحياة ثم نور الانس ثم نور الاستقامة
ثم نور الاستكانة ثم نور الطمأنينة ثم نور العظمة ثم نور الجلال ثم نور القدرة⁴
ثم نور الجلال⁵ ثم نور الالهية ثم نور الوحدانية ثم نور الفردانية ثم نور الابدية
ثم نور السرمدية ثم نور الديموية ثم نور الازلية ثم نور البقاء⁶ ثم نور الكلية ثم نور
الهوية . ولكل واحد من هذه الانوار اهل وله حال ومحل وكلها من انوار الحق التي
ذكر الله تعالى في قوله « الله نور السموات والارض » ولكل عبد من عبيده مشرب
من نور⁷ هذه الانوار وربما كان له حظ من نورين ومن ثلاثة . ولن تتم هذه الانوار
لاحد الا للمصطفى صلوات الله عليه وسلامه لانه القائم مع الله تعالى بشرط تصحيح
العبودية والمحبة . فهو نور وهو من ربه على نور .

عن جعفر بن محمد الصادق في هذه الآية قال : نور السموات بنور الكواكب
والشمس والقمر ونور الارضين بنور النبات الاحمر والابيض والاصفر وغير ذلك
ونور قلب المؤمن بنور الايمان والاسلام . ونور الطرق الى الله بنور ابي بكر وعمر
وعثمان وعلي رضي الله عنهم . فمن اجل ذلك قال النبي صلعم : اصحابي كالنجوم
بأيهم اقتديتم اهتديتم .

وقال ايضاً في هذه الآية : نور السموات بأربع : بجبرئيل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل
عليهم السلام . ونور الارض بأبي بكر وعمر وعثمان وعلي رضوان الله عليهم اجمعين .

« لا شرقية ولا غربية » . قال جعفر في هذه الآية : لا خوف يوجب القنوط ولا رجاء
يوجب الانسحاب . فيكون واقفاً بين الخوف والرجاء .

« رجال لا تلهيهم تجارة ... » . قال جعفر : هم الرجال من بين الرجال على الحقيقة
لان الله تعالى حفظ اسرارهم⁸ عن الرجوع الى ما سواه وملاحظات غيره⁹ . فلا
تشغلهم تجارات الدنيا ونعيمها وزهرتها ولا الآخرة وثوابها عن الله تعالى لانهم في بساكن
الانس ورياض الذكر .

(1) Y : ثم نور المحل || (2) Y : ثم نور القوة || (3) Y : البغاية || (4) Y : - نور ||

(5) B : - الله نور ... اجمعين || (6) Y : سرائرهم || (7) B : - وملاحظات غيره ||

(8) B : عن الذكر ||

39, x « والذين كفروا اعمالهم كسراب ». قال جعفر : انظلمهم ظلم حجة الاغيار فكانت على قلوبهم مثل السراب لم تنف عنهم شيئاً ولم تدلم على حق . ولو وجدوا السبيل الى الله تعالى لأضأت سرايرهم فكانت كما قال الله تعالى « نور على نور » .

63, x « لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضاً » . قال جعفر : الحرمات تتبع بعضها بعضاً . من ضيع حرمة الخلق فقد ضيع حرمة المؤمنين . ومن ضيع حرمة المؤمنين فقد ضيع حرمة الاولياء . ومن ضيع حرمة الاولياء فقد ضيع حرمة الرسول . ومن ضيع حرمة الرسول فقد ضيع حرمة الله . ومن ضيع حرمة الله تعالى فقد دخل في ديوان الاشقياء . وافضل الاخلاق حفظ الحرمات . ومن اسقط عن قلبه الحرمات تهاون بالفرائض والسنن .

7, xxx « ما لهذا الرسول يأكل الطعام ويمشي في الاسواق » . قال جعفر : عبروا الرسل بالتواضع والانبساط ولم يعلموا ان ذلك اتم لهيبتهم واشد في بيان الاحترام لهم . وذلك انهم لم يشاهدوا منهم الا ظاهر الخلق . ولو شاهدوا منهم خصائص الاختصاص لأهام ذلك عن قولهم « ما لهذا الرسول... » .

20, xx « وما ارسلنا قبلك من المرسلين الا انهم لياتكلون الطعام... » . قال جعفر : ذلك ان الله تعالى لم يبعث رسولا الا اباح ظاهره للخلق بالكون معهم على شرط البشرية ومنع سره عن ملاحظاتهم والاشتغال بهم لان اسرار الانبياء في القبضة لا تفارق المشاهدة بحال .

61, xx « عن جعفر بن محمد في قوله عز وجل « تبارك الذي جعل في السماء بروجا » قال : سمى السماء سماءا لرقتها والقلب سماءا لانه يسمو بالايمان والمعرفة بلا حد ولا نهاية . كما ان المعروف لا حد له كذلك المعرفة به لا حد لها . وبروج السماء مجاري الشمس والقمر وهم الحمل والثور والجوزاء والسرطان والاسد والسنبلة والميزان والعقرب والقوس والجدي والدلو والحوت . وفي القلب بروج وهو برج الايمان وبرج المعرفة وبرج العقل وبرج اليقين وبرج الاسلام وبرج الاحسان وبرج التوكل وبرج الخوف وبرج الرجاء وبرج المحبة وبرج الشوق وبرج الوله فهذه اثنا عشر برجاً بها دوام

صلاح القلب كما ان الاتي عشر برجاً من الحمل والثور الى آخر العدد بها صلاح الدار القانية^١ واهلها .

قال جعفر : « الذين يمشون على الارض هوناً » بلا فخر ولا خيلاء ولا تبختر بل بتواضع وسكينة ووقار وطمانية وحسن خلق وبشر وجه كما وصف النبي صلعم المومنين فقال : « هينون لينون كالجمل الانف ان قيد انقاد وان اتبخ على حفرة استناخ » . وذلك لما طالعوا من تعظيم الحق وهيته وشاهدوا من كبريائه وجلاله خشعت لذلك ارواحهم وخضعت نفوسهم فالزمهم ذلك التواضع والتخشع .

« ينوب الى الله متاباً » . قال جعفر : لم يرجع الى الحق من له مرجع الى سواه .^٢ حتى يكون رجوعه ظاهراً وباطناً اليه دون غيره حينئذ يكون ثابتاً اليه .

« الذين لا يشهدون الزور » . قال جعفر : الزور امانى النفس ومتابعة هواها .^٣

« هب لنا من ازواجنا ذرياتنا قرّة أعين » . قال جعفر : هب لنا من ازواجنا معاونة على طاعتك ومن اولادنا برهم حتى نقر اعيننا بهم .^٤

« قالوا لا خير انا الى ربنا متقلبون » : قال جعفر : من احسّ بالبلاء في المحبة لم يكن محباً بل من شاهد البلاء فيه لم يكن محباً . بل من لم يتلذذ بالبلاء في المحبة لم يكن محباً . الا ترى السحرة لما وردت عليهم شواهد اوائل المحبة كيف زالت عنهم حظوظهم وهانت عليهم بذل ارواحهم في مشاهدة محبوبهم فقالوا « لا خير » .

« قال كلا ان ممي ربي سيهيني » . قال جعفر : من كان في رعاية الحق وكلايته لا يؤثر عليه شيء من الاسباب ولا يهوله مخوفات الموارد لانه في وقاية الحق وقضته . ومن كان في المشاهدة والحضرة كيف يؤثر عليه ما منه يصدر واليه يرد . الا ترى كيف حكى الله تعالى عن التكليم قوله « ان ممي ربي سيهيني » .

« واذا مرضت فهو يشفيني » . قال جعفر : اذا مرضت بروية افعالي واحرالي شفاني بتدكار الفضل والكرم .

« وما انا بطارد المومنين » . قال جعفر : ما انا بمكذب الصادقين .^٥

(١) B : دار القانية || (2) Y : - بل من شاهد... محباً || (3) B : + رحمه الله ||

- 127, 1 « وما أسألكم عليه من اجر » . قال جعفر : ازيلت الاطماع عن الرسل اجمع لدنائها .
 فاخبر كل رسول عن نفسه بقوله : « وما أسألكم عليه من أجر » .
- 212, 1 « انهم عن السمع لمعزولون » . قال جعفر : هو ان يسمع المواعظ ولا يتعظ بها .
- 220, 1 « انه هو السميع العليم » . قال جعفر² : السميع من يسمع مناجات الاسرار والعليم من يعلم ارادات الضاير .
- 21, xx « لاعذبه عذاباً شديداً » . قال جعفر : لابلته بشتات السر .
- 34, xx « ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدها » . قال جعفر³ : اشار الى قلوب المؤمنين .
 ان المعرفة اذا دخلت القلوب زال عنها الاماني والمرادات اجمع . فلا يكون في القلب محل لغير الله تعالى .
- 36, xx « بل انتم بهديتكم تفرحون » . قال جعفر : الدنيا اصغر عند الله وعند انبيائه واوليائه من ان يفرحوا بها او يحزنوا عليها .
- 50, xx « ومكروا مكراً ومكرنا مكراً » . قال جعفر⁴ : مكر الله اخفى من ديبب النمل على الصخرة السوداء في الليلة الظلماء .
- 61, xx قال جعفر في قوله « أم من جعل الارض قراراً » اي من جعل قلوب اوليائه مستقر معرفته وجعل فيها انهار الزاويد من برة في كل نفس واثبتا بجبال التوكل وزينا بانوار الاخلاص واليقين والحببة « وجعل بين البحرين حاجزاً » اي بين القلب والنفس لئلا تغلب النفس القلب بظلماتها فتظلمها (sic) فجعل الحاجز بينهما التوفيق والعقل .
- 88, xx « وترى الجبال تحسبها جامدة » . قال جعفر : ترى النفس جامدة عند خروج الروح .
 والروح تسري في الفردوس⁵ لتأوى الى مكانها من تحت العرش .
- وقال جعفر : نور قلوب الموحدين وانزعاج اثنين المشاقلين تمرّ مرّ السحاب حتى يشاهدوا الحق فيسكتون .
- 10, xx1 « واصبح فؤاد ام موسى فارغاً... لولا ان ربطنا على قلبها » .
- قال جعفر⁶ : الصدر معدن التسليم والقلب معدن اليقين والفؤاد معدن النظر والضمير معدن السر والنفس مأوى كل حسة وسبئة .

(1) B : + الصادق || (2) B : + الصادق || (3) B : + الصادق || (4) Y : + قرار ||

(5) YB : القدس || (6) B : + الصادق ||

« فلما توجه تلقاء مدين ». قال جعفر : توجه بوجهه الى ناحية مدين وتوجه بقلبه الى ربه طالباً منه سبيل الهداية فأكرمه الله تعالى بالكلام . وكل من اقبل على الله تعالى بالكلية فان الله تعالى يبلغه¹ مأموله .

« اني لما انزلت الي من غير فقير ». قال جعفر : فقير اليك طالب منك زيادة الفقر اليك² لاني لم استغن عنك بشيء سواك .

وقال ايضاً : فقير في جميع الاوقات غير راجع الى الكرامات والآيات دون الفقر اليك والاقبال عليك .

« انس من جانب الطور ناراً ». قال جعفر : ابصر ناراً دالة على الانوار لانه رأى النور على هيئة النار . فلما دنا منها شملته انوار القدس واحاطت به جلايب الانس فخطب بالطف خطاب وأستدعي منه احسن جواب . فصار بذلك ملكاً شريفاً مقرباً . اعطى ما سأل وامن³ مما خاف . وكذلك قوله « انس من جانب الطور ناراً » .

« ويجعل لك سلطاناً » . قال جعفر : هيئة في قلوب الاعداء ومحبة في قلوب الاولياء .

« يعذب من يشاء ويرحم من يشاء » . قال جعفر : يعذب من يشاء بشتات المم ويرحم من يشاء بجمعها له .

« ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر » . قال جعفر : الصلاة اذا كانت مقبولة فانها تنهى عن مطالبات الاعمال وطلب الاعراض .

« والذين جاهدوا فينا » . قال جعفر : المجاهدة صدق الافتقار وهو انفصال العبد من نفسه واتصاله بربه . والمجاهدة تبرى العبد من جميع ما اتصل به⁴ والمجاهدة بذل الروح في رضاء الحق .

وقال ايضاً : من جاهد بنفسه لنفسه وصل الى كرامة ربه ومن جاهد بنفسه لربه وصل الى ربه .

(1) Y : + الى (2) F : - اليك (3) Y : وأمن (4) B : عطالة (5) B :
- والمجاهدة تبرى... اتصل به

17, xx « فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون ». قال جعفر : بالله فابداً في صباحك وبه فاختم مساءك . فمن كان به ابتداؤه وإليه انتهاؤه لا يشقى فيها بينهما .

40, xx « الله الذي خلقكم ثم رزقكم... » . قال جعفر : « خلقكم ثم رزقكم » ، « حرككم الى اظهار اثار الربوبية فيكم » ثم يميتكم ثم يحييكم « بالاستتار والتجلي »¹ .

53, xx « وما انت بهادي العمى » . قال جعفر : اظهار آيات رسالتك على من أظهر الحق عليه في الازل آيات السعادة وحلاها بحيلة الاختصاص فيكون دعاؤك له دعاء تذكير وموعظة لا دعاء ابتداء . لانه من لم تجر له السعادة في الازل لم يمكنك ان توصله الى محل السعادة . انت الداعي والمنذر والله الهادي . الا تراه يقول : « وما انت بهادي العمى » .

16, xx « يدعون ربهم خوفاً وطمعاً » . قال جعفر : خوفاً منه وطمعاً فيه .

35, xx « ... والصادقين والصادقات... » . قال جعفر : الصادق من يصف لك خير الآخرة لا خير الدنيا ويدلك على حسن الاخلاق لا على سيئها ويعطيك قلبه لا جوارحه .

46, xx « وداعياً الى الله باذنه وسراجاً منيراً » . قال جعفر : داعياً الى الله لا الى نفسه افتخر بالعبودية ولم يفتخر بالنبوة ليصح له بذلك الدعاء الى سيده . فمن اجاب دعوته صارت الدعوة له سراجاً منيراً يدلّه على سبيل الرشd ويبصره عيوب النفس وغيبها² .

10, xxx « ولقد آتينا داود منا فضلاً » . قال جعفر : « فضلاً » ، ثقة بالله تعالى³ وتركاك عليه .

1, xxx « يزيد في الخلق ما يشاء » . قال جعفر : صحة التحيزة وقوة البصيرة .

28, xxx « انما يخشى الله من عباده العلماء » . قال جعفر : خشية العلماء من ترك الحرمة في العبادات وترك الحرمة في الاخبار عن الحق وترك الحرمة في متابعة الرسول صلعم وترك الحرمة في خدمة الاولياء والصديقين .

32, xxx قال جعفر في قوله تعالى « ففهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات » قال : فرق الله تعالى المؤمنين ثلاث فرق سماهم مومنين اولاً ثم سماهم عبادنا فاضافهم

(1) B : - قال... والنيل (|| 2) B : وفيما (|| 3) B : تفرّباً الى الله ||

الى نفسه تفضلاً منه وكرمًا ؛ ثم قال « اصطفينا » جعلهم كلهم اصفياء مع علمه بتفاوت مقاماتهم^١ ثم جمعهم في آخر الآية بدخول الجنة فقال « جنات عدن يدخلونها » ثم بدأ بالظالمين اخباراً انه لا يتقرب اليه الا بصرف كرمه . فان^٢ الظلم لا يؤثر في الاصطفائية . ثم نشئ بالمقتصدين لانهم بين الخوف والرجاء . ثم ختم بالسابقين لتلا يامن احد مكروه . وكلهم في الجنة بحمرة كلمة واحدة يعني كلمة الاخلاص .

وقال جعفر : النفس ظالمة والقلب مقتصد والروح سابق .

وقال ايضاً^٣ : من نظر بنفسه الى الدنيا فهو ظالم ومن نظر بقلبه الى الآخرة فهو مقتصد ومن نظر بروحه الى الحق فهو سابق .

« يس » . قال جعفر الصادق رضي الله عنه في قوله « يس » اي يا سيد ، مخاطباً لئيه صلعم . لذلك قال النبي عليه السلام : انا سيدكم^٤ ولم يمدح بذلك نفسه ولكنه اخبر عن معنى مخاطبة الحق اياه بقوله « يس » .

« فلما اسلما » . قال جعفر : اخرج ابراهيم من قلبه محبة ابنه^٥ واخرج اسمعيل من قلبه محبة الحياة .

« وما منا الا له مقام معلوم » . قال جعفر : الخلق مع الله على مقامات شتى . من يجاوز حدّه هلك . فلانبياء مقام المشاهدة والرسول^٦ مقام البيان والملائكة مقام الهيبة والمؤمنين مقام الدنو والخلعة والمصاة مقام التوبة والكفار مقام الطرد والغفلة . هذا بمعنى قوله تعالى « وما منا الا له مقام معلوم » .

« وآتيناها الحكمة وفصل الخطاب » . قال جعفر : صدق القول وصحة العقد والنيات في الامور .

« وظن داود انما فتناه فاستغفر ربه » . قال جعفر : ومن ذلك ما ذكره الله تعالى من فتنه داود وبلواه ومحتته^٧ وما خرج اليه من عظيم التنصل^٨ والاعتذار ودوام البكاء

(١) YB : سلامتهم || (2) B : وان || (3) B : - وقال ايضاً || (4) Y : انا سيد وله آدم ولا فسر || (5) Y : + اسمعيل || (6) YB : وقريل || (7) B : وعبه || (8) D : التنفيل ||

والاحزان والخوف العظيم حتى لحق بربه . فهذه وإن كانت الواقعة فيها تسع فان عاقبتها عظمت وجلت وعلت لان الله قد اعطاه بذلك الزلفى والحظوة .

35, قال جعفر : « هب لي ملكاً » اي القنوع بقسمتك حتى لا يكون لي مع اختيارك اختيار .

78, « وان عليك لعنتي الى يوم الدين » . قال جعفر : سخطي الذي لم يزل مني جارية (sic) عليك واصله (sic) اليك في اوقاتك المقدرة وياملك الماضية .

29, « الحمد لله ، بل اكثرهم لا يعلمون » . قال جعفر : لا يعلمون ان احداً من عباد الله لم يبلغ الواجب في حمده وما يستحق من الحمد على عباد الله بنعمه وان احداً لم يحمده حتى حمده الا حمده لنفسه .

30, « انك ميت وانهم ميتون » . قال جعفر : انك ميت عما هم فيه من الاشتغال بانفسهم واولادهم ودينامهم وانهم ميتون اي مبدون عما خصصت به من انواع الكرامات .

65, « لئن اشركت ليجطن عملك » . قال جعفر : لئن نظرت الى سواء لتحرم في الآخرة لقاء .

74, قال جعفر* : « الحمد لله الذي صلحنا وعده » هو حمد العارفين الذين استقروا في دار القرار مع الله تعالى . وقوله « الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن » (34,XXXV) حمد الواصلين .

16, « لمن الملك اليوم » . قال جعفر- : اغرس المكونات ذوات الارواح عن جواب سؤاله في قوله « لمن الملك » فلم يجسر احد على الاجابة وما كان بحقيق ان يجيب سؤاله سواء . فلما سكنت الانس عن الجواب اجاب نفسه بما كان يستحق من الجواب فقال « لله الواحد القهار » .

51, « اننا لننصر رسلاً والذين آمنوا » . قال جعفر* : ننصر رسلاً بالمؤمنين ظاهراً وننصر المؤمنين بالرسلى باطناً .

(1) B - قال... الماضية || (2) YB + الصادق || (3) B + بن محمد ||

« وأمرتُ أن أسلم لرب العالمين ». قال جعفر : لا ألتجئ إلا إليه ولا أذل إلا له
 لان الاجاء اليه محل القرح والتذلل له معدن العزة .

« وزينا السماء الدنيا بمصابيح ». قال جعفر : زينا جوارح المؤمنين بالخدمة .

« نحن اولياؤكم في الحياة الدنيا ». قال جعفر : من لاحظ في اعماله الثواب والاعراض
 كانت الملائكة اولياءه . ومن تحقق في افعاله وتحملها على مشاهدة امرها فهو وليه
 لانه يقول الله تعالى « الله ولي الذين آمنوا » (257,II) .

« قل هو للذين آمنوا هدى وشفاء ». قال جعفر : القرآن شفاء لمن كان في ظل
 العصمة وعى على من كان في ظلمة الخذلان .

« وهو يحيي الموتى ». قال جعفر : يحيي نفوس المؤمنين بخدمة ويميت نفوس
 المنافقين بمخالفته¹ .

« قل لا اسألكم عليه اجراً الا المودة ». قال جعفر : الا ان تتوددوا الي من الاعمال
 ما يقربكم الى ربكم .

« ولا خوف عليكم ولا انتم تحزنون ». قال جعفر رضي الله عنه : لا خوف على من
 اطاعني في الاوامر والفرائض واتبع الرسول فيما سن² .

وقال ايضاً : لا خوف في الآخرة على من خافني في الدنيا³ . ولا خوف على من
 احبني وازال عن قلبه حبة الاغيار . ولا خوف على من صان وديعتي عنده وهو الايمان
 والمعرفة . ولا خوف على من احسن ظنه بي فاني اعطيه مأموله . والخوف يكون على
 الجوارح والحزن على القلب من مخافة القطيعة .

« وفيها ما تشتهي الانفس وتلد الاعين ». قال جعفر : شان بين ما تشتهي الانفس
 وبين ما تلد الاعين . لان جميع ما في الجنة من النعم والشهوات واللذات في جنب ما
 تلد الاعين كاصبح نغمس في البحر . لان شهوات الجنة لما حد ونهاية لانها مخلوقة
 ولا تلد الاعين في الدار الباقية الا بالنظر الى الباقي جلّ وعلا . ولا حد لذلك ولا
 صفة ولا نهاية .

(1) B : قال ... بمخالفته || (2) B : في السن || (3) B : - لا خوف... في الدنيا ||

9, 1 « ما كنتُ بدءاً من الرسل ». قال جعفر في هذه الآية : لم يكن لي في نبوتي شيء .
انما هو شيء اعطيته لا ي¹ بل بفضل من عند الله حيث اهلني لرسالته ووصفني
في كتب الانبياء السالفة صلوات الله عليهم اجمعين .

13, « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا ». قال جعفر : استقاموا مع الله تعالى بحركات
القلوب مع مشاهدات التوحيد .

30, « يهدي الى الحق والى طريق مستقيم ». قال جعفر : يدل على طريق الحق بالخروج
من المعلومات والمرسومات والتحقيق بالحق وهو الصراط المستقيم .

3, د « الذين كفروا اتبعوا الباطل ». قال جعفر : لا يوفق لسلوك طريق الحق من لم
يُحكم مبادي احواله مع الحق ومن اهل مبادي الاحوال كيف يرجي له التناهي فيها .
19, وقال جعفر في قوله « انه لا اله الا الله » : ازال العلل عن الربوبية وزره الحق عن
الدرك .

2, « ويتم نعمته عليك ». قال جعفر : من تمام النعمة على نبيته صلعم ان جعله حبيب
واقسم بحياته ونسخ به شرائع الرسل اجمع وخرج به الى المحل الادنى وحفظه في المعراج
حتى « ما زاع » وما طفى ، وبهته الى الاسود والابيض واحل له ولأمنته الغنائم وجعله
شفيعاً مشفعاً وجعله سيد ولد آدم وقرن ذكره بذكره ورضاه برضاه وجعله أحد ركني
التوحيد . فهذا وامثاله من تمام النعمة عليه وعلى امته به وبمكانه .

26, « حية الجاهلية ». قال جعفر : الحمية المذمومة النخطي من الحدود الى النشئي .

13, « ان اكرمكم عند الله اتقاكم ». قال جعفر : الكريم هو المتقي على الحقيقة والمتقي
المنقطع عن الاكوان الى الله .

7, « قال جعفر في قوله « لمن كان له قلب » : يعني قلباً يسمع ويعقل ويبصر . فكلما
سمع خطاب الله تعالى بلا واسطة فيما بينه وبين الحق عقل ما من عليه بالايمان
والاسلام من غير مشقة ولا شغيع ولا وسيلة كانت له عند الله في الازل وابصر

قدرة القادر الباري في نفسه وملكوته وارضه وسماؤه فاستدل بها على وحدانيته وقدرته ومشيئته.

24, 11 قال جعفر في قوله تعالى : « ضيف ابراهيم المكرمين »² مكرمين³ حيث انزلهم اكرم الخليفة وظهرهم فتوة واشرفهم نفساً واعلامهم همة ، الخليل صلوات الله وسلامه عليه .

49, 11 « ومن كل شيء خلقنا زوجين لعلكم تذكرون » . قال جعفر : لينظر الموحد الى الاغبار⁴ فيراها ازواجاً مثاني واربعاً فيفرّ منها ويرجع الى الواحد الاحد ليصح له التوحيد بذلك .

55, 11 « وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين » . قال جعفر الصادق رضي الله عنه : يعني يا محمد ذكر عبادي جودي وكرمي وآلتي ونعماي وما سبق من رحمتي لأمتك خاصة . والذكرى التي تنفع المؤمنين ذكر الله تعالى للعبد وما سبق من العناية القديمة بالإيمان والمعرفة والتوفيق للطاعة والعصمة عن المعاصي .

وقال جعفر : كل من ذكر الله تعالى فاذا نسي ذكره كان مجهولاً عن ذكره . والله تعالى ذكره⁵ احديته وازليته ومشيئته وقدرته وعلمه . ولا يقع عليه النسيان والجهل لانها من صفات البشرية . وكل من ذكر الله تعالى فليذكره له بذكره .

56, 11 قال جعفر في قوله « وما خلقت الجن والانس الا ليعبدوني » قال : الا ليعرفوني ثم يعبدوني على بساط المعرفة ليتبرهوا من الرياء والسمة .

« والطور » . قال جعفر : ما يطرأ على قلب احبائي من الانس بذكرى والالتذاذ بحبي « وكتاب مسطور » ، وما كتب الحق على نفسه لم من الاقتراب والقربة .

18, 11 « فاصبر لحكم ربك فانك بأعيننا » . قال جعفر : عند هذا الخطاب سهل عليه معالجة الصبر واحتمال موثته . وكذلك كل حال يرد على العبد في عمل المشاهدة .

« والنجم اذا هوى » . قال جعفر : هو عمل التجلي والاستتار من قلوب اهل المعرفة .
عن جعفر بن محمد في قوله تعالى « والنجم اذا هوى » قال : النجم محمد صلعم اذا هوى انسرح منه الانوار .

(1) B : + سادرا || (2) F : - مكرمين || (3) B : الى الاشياء بين الاغبار ||
(4) Y : ذكر ||

- وقال : النجم قلب محمد « اذا هوى » ، اذا انقطع عن جميع ما سوى الله .
- 2, 122 « ما ضلّ صاحبكم وما غوى » . قال جعفر : ما ضل عن قربه طرفة عين .
- 3, 122 « وما ينطق عن الهوى » . قال جعفر : كيف ينطق عن الهوى من هو ناطق باظهار التوحيد واتمام الشريعة وآداب الامر والنهي . بل ما نطق الا بأمر وما سكّت الا بأمر . أمر فكان أمره قرابة عن الحق ونهى فكان نيه ادياراً وزجراً .
- 8, 122 « ثم دنا فتدلى » . قال جعفر : انقطعت الكيفية عن الدنو . الا ترى ان الله تعالى حجب جبريل عن دنوه ودنو ربه منه .
- وقال ايضاً : دنا محمد صلعم الى ما اودع في قلبه من المعرفة والايمان فتدلى بسكون قلبه الى ما أدناه وزال عن قلبه الشك والارتباب .
- 9, 122 « فكان قاب قوسين او ادنى » . قال جعفر : ادناه منه حتى كان منه كقاب قوسين . والدنو من الله تعالى لاحد له والدنو من العبد بالحدود .
- 10, 122 « فاوحى الى عبده ما اوحى » . قال جعفر : بلا واسطة فيما بينه وبينه سرّاً الى قلبه لا يعلم به احد سواه بلا واسطة الا في المقبي حين^١ يعطيه الشفاعة لأمنه .
- وقال الصادق في قوله « دنا فتدلى » : لما قرب الحبيب من الحبيب بغاية القرب نالته غاية الهبة . ففلاطفه الحق بغاية اللطف لانه لا تحمل غاية الهبة الا غاية اللطف . وذلك قوله « فاوحى الى عبده ما اوحى » اي كان ما كان وجرى ما جرى وقال الحبيب ما يقول الحبيب لحبيبه وألطف له الطاف الحبيب لحبيبه واسر اليه ما يسر الحبيب الى حبيبه . فأخفيا ولم يطلما على سرهما احداً سواهما . فلذلك قال « فاوحى الى عبده ما اوحى » ولا يعلم احد ذلك الوحي الا^٢ الذي اوحى والذي أوحى اليه .
- 11, 122 « ما كذب القواد ما رأى » . قال جعفر : لا يعلم احد ما الذي رأى الا الذي أرى والذي رأى . صار الحبيب من الحبيب قريباً وله نجياً^٣ وبه انبىأ . قال الله تعالى : « نرفع درجات من نشاء » (83,VI) .

(1) B : وإجاب || (2) F : حتى || (3) Y : + الله || (4) B : محباً ||

- « لقد رأى من آيات ربه الكبرى ». قال جعفر : شاهد من علامات الحجة ما كبر
عن الاخبار عنها .
- « هو اعلم بكم ». قال جعفر : اعلم بكم لانه خلقكم وقدر عليكم الشقاوة والسعادة
قبل ايجادكم . فانتهم متقبلون فيها اجرى عليكم في السبق من الاجل والرزق والسعادة
والشقاوة ولا تستجلب الطاعات سعادة ولا المخالفات شقاوة ولكن سابق المقدور هو
الذي يحتم بما بدى .
- « وابراهيم الذي وفى ». قال جعفر : مائة الصديق الوفاء في كل حال وفعل .
- « وانه هو امات واحيا ». قال جعفر : يميت بالاعراض عنه ويحيي بالمعرفة به .
وامات النفوس بالمخالفة واحيا القلوب بانوار الموافقة .
- « في مقعد صدق ». قال جعفر : مدح المكان الذي فيه الصديق فلا يقعد فيه الا
اهل الصديق وهو المقعد الذي يصدق الله فيه مواعيد اوليائه بان يبيع لهم³ النظر الى
وجهه الكريم .
- « فيها فاكهة والنخل ذات الاكام ». قال جعفر : جعل الحق قلوب اوليائه رياض
أنه ففرس فيها اشجار المعرفة اصولها ثابتة في اسرارهم وفروعها قائمة بالحضرة في المشهد .
فهم يمنون ثمار الأنس في كل أوان . وهو قوله تعالى « فيها فاكهة والنخل ذات
الاکام » اي ذات الالوان كل يجني منه لوناً على قدر سعيه وما كشف له من بوادي
المعرفة وآثار الولاية .
- « هل جزاء الاحسان الا الاحسان ». قال جعفر : هل جزاء من احسنت اليه في
الازل الا حفظ الاحسان عليه الى الابد .
- « لا يصدعون عنها ». قال جعفر : لا تذهل عقولهم عن موارد الحقائق عليهم ولا
يغيبون عن مجلس المشاهدة بحال .
- عن جعفر في قوله « وظل ممدود » قال : الظل رحمة الله التي سبقت لامة محمد صلعم
والممدود فضله على الموحدين وعدله على الملحددين .

- 33, « لا مقطوعة ولا ممنوعة ». قال جعفر : لم يقطع عنهم المعرفة والتأييد ولو قطع ذلك عنهم لهلكوا ولا يمنوا (sic) من التلذذ بمجاورة الحق ولو منعوا عن ذلك لاستوحشوا .
- 73, « نحن جعلناها تذكرة ». قال جعفر : موعظة للتائبين وآلة لللاقيا من العارفين في حمله .
- 79, « لا يسمة الا المطهرون ». قال جعفر : الا القائمون بحقوقه والمتبعون اوامره والحافظون حرمانه .
- 1, 1 « سبح لله ما في السموات ». قال جعفر : سبح له الكل وهو غني عن تسبيحهم . كيف يصل اليه ذلك وهو الذي اخرجه وتولى اظهاره .
- « وهو العزيز الحكيم ». قال جعفر : هو الذي لا يدركه طالبوه ولا يعجزه هاربه .
- 3, 1 « وهو الاول والاخر... ». قال جعفر : هو الذي اوّل الاول وأخّر الآخر واطهر الظاهر وأبطن الباطن . فسقطت هذه المعاني وبقي هو .
- وقال جعفر : « الباطن » هو باطن في كل مكان لم يخل منه اذ كان كونه¹ ولا مكان فحجب بلطفه كنه الكان وأبدى بقدرته تمكين الكان² فبان لنا الكان واحتجب عنا كنه الكان وتجلي لنا ظهور كمال الكان الذي جشّقه يتم الايمان .
- 10, 1 « لا يستوي منكم من اتفق من قبل الفتح وقاتل ». قال جعفر : الارادات القوية والايمان السليم للمهاجرين واهل الصفة وامامهم وسيدهم الصديق الاكبر رضوان الله عليه . وهم الذين لم يورثوا الدنيا على الآخرة بل بذلوها ولم يرجعوا عليها واعتمدوا في ذلك على ربهم وطلبوا رضاه وموافقة الرسول صلعم فخصهم الله سبحانه من بين الامة بقوله « لا يستوي... » .
- 23, 1 عن جعفر بن محمد قال في قوله « القدوس » الطاهر من كل عيب وظهر من شاء من العيوب و « المهيمن » الذي ليس كثره شيء وسمى القرآن مهيماً³ لانه لا يشبه غيره من الكلام⁴ .

(1) Y : كانه || (2) FB : المكان || (3) 48, V || (4) B : - من جعفر... الكلام ||

- « فلما زاعوا أزعج الله قلوبهم ». قال جعفر : لما تركوا أوامر الخدمة نزع الله من قلوبهم نور الإيمان وجعل للشيطان اليهم طريقاً فأزاعهم عن طريق الحق وادخلهم في سبيل¹ الباطل .
- « وبشر المؤمنين ». قال جعفر : بشارة برويته « في مقعد صدق عند مليك مقتدر » (55,LIV) .
- « إنما أموالكم وأولادكم فتنة ». قال جعفر : أموالكم فتنة لاشتغالكم بجمعها من غير وجهها ووضعها في غير أهلها وأولادكم فتنة لاشتغالكم باصلاحهم فتفسدون أتم ولا يصلحون هم .
- « يا أيها النبي جاهد الكفار والمنافقين ». قال جعفر : جاهد الكفار باليد والمنافقين باللسان . « واغلظ عليهم » : أمره بالغلظة عليهم ليشفي غيظه منهم مع قلة دعاويهم وأمر موسى عليه السلام باللين مع فرعون مع علو دعاويه² .
- « تبارك الذي بيده الملك ». قال جعفر : تبارك أي هو المبارك على من انقطع إليه أو كان له³ .
- « ن والقلم ». قال جعفر : نور هو نور الأزلية الذي اخترع منه الأكوان كلها فجعل ذلك لمحمد صلعم . فلذلك قيل له « وإنك لملى خلق عظيم » (4,LXVIII) أي على النور الذي خصصت به في الأزل .
- « وإنك لملى خلق عظيم ». قال جعفر : هو صرف الإيمان وحقيقة التوحيد .
- « إن للمتقين عند ربهم جنات النعيم ». قال جعفر : من اتقى الذنوب كان مأواه جنات النعيم ومن اتقى الله تعالى كشف عنه الغطاء والحجب حتى يشاهد الحق في جميع الأحوال .
- « يوم يكشف عن ساق ويدعون إلى السجود ». قال جعفر الصادق : يوم يكشف عن ساق ، عن الأحوال والشدائد والصراط والحساب وعبيد المؤمنين الذي سبقت

(1) Y : ساق || (2) YB : دعواه || (3) B : - قال ... كان له || (4) B : السرى ||

له عنايتي ورحتي¹ سالم من تلك الاهوال والشدائد ولا يكون له علم بشدائدها واهوالها . وكل من سبق له من الله تعالى العناية يسجد بين يديه مفتقراً اليه . ومن سبق له من الله تعالى العدل لا يقتدر ان يسجد وكان ظهره كالخجر لا يلين للسجود لرب العالمين . وقال جعفر في قوله « يوم يكشف عن ساق » قال : اذا التقى الولي مع الولي انكشف عنه الشدائد .

39-38, 1 « فلا اقم بما تبصرون وما لا تبصرون » . قال جعفر : بما تبصرون من صني في ملكي وما لا تبصرون من برّي الى اوليائي² .

48, 122 « وانه لتذكرة للمتقين » . قال جعفر : موعظة للمؤمنين³ .

12, 122 « ويعمل لكم جنات ويعمل لكم انهارا » . قال جعفر : يزين ظاهركم بزينة الخدمة وباطنكم بانوار الايمان .

20, 122 « فاقرأوا ما تنسّر من القرآن » . قال جعفر بن محمد : ما تنسّر لكم فيه خشوع القلب وصفاء السر⁴ .

1, 122 « هل اتي على الانسان ... » . قال جعفر : هل اتي عليك يا انسان وقت لم يكن الله لك ذاكراً فيه .

21, 122 « وسقاهم ربهم شراباً طهوراً » . قال جعفر : سقاهم التوحيد في السرّ فتأهوا عن جميع ما سواه فلم يفيقوا الا عند المعانة ورفع الحجاب فيها بينهم وبينه واخذ الشراب في ما اخذ عنه⁵ فلم يبقَ عليه منه⁶ باقية وحصله في ميدان السرور والحضور والقبضة⁷ .

وقال جعفر في قوله « شراباً طهوراً » طهرهم به عن كل شيء سواه اذ لا طاهر من⁸ تدنس⁹ بشيء من الاكوان .

(1) B : المؤمن من سبق له من الله العناية والرحمة || (2) B : لأوليائي || (3) YB : قسرتين || (4) Y : من || (5) B : - قال جعفر... وصفاء السر || (6) B : - واخذ... عنه || (7) B : منهم || (8) B : - وسعده... والقبضة || (9) B : طهر لمن || (10) F : + الطاهر لم يتدنس ||

لا يسمعون فيها لغواً ولا كذاباً». قال جعفر : لأن الله تعالى ايده¹ بتوقيفه² فلا يمرى منه في الدنيا عليه لغو ولا يسمع منه في الحضرة لغو. واللغو ذكر كل مذكور سواء. «ولا كذاباً» اي ولا قولاً الا القول الصادق بالشهادة على وحدانيته وازليته وفردانيته.

«جزاء من ربك عطاءً حساباً». قال جعفر : العطاء من الله تعالى على وجهين : في الابتداء الايمان والاسلام من غير مشقة. والعطاء في الانتهاء³ التجاوز عن الزلات والغفلات والمعاصي. ودخول العبد في الجنة برحمته من عطايه. وكذلك النظر الى وجهه الكريم.

«وما عليك الا يذكى». قال جعفر : لم تكرم بالاقبال على⁴ من لم يكرمه بالهداية ولم يزينه بالمعرفة.

«يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم». قال جعفر : ما الذي اقعديك عن خدمة مولاك.

«ان الابرار لفي نعيم وان الفجار لفي جحيم». قال جعفر : النعيم المعرفة والمشاهدة والجحيم النفوس فان لها نيران تنقد⁵.

«تعرف في وجوههم نضرة النعيم». قال جعفر : بقاء⁶ لذة النظر بتلاؤ⁷ مثل الشمس في وجوههم اذا رجعوا من زيارة الله تعالى الى اوطانهم.

«ومزاجه من تسnim». قال جعفر : كوئ⁸ مزجت بالأنس فتفسوا منها رائحة القرب.

«انه هو يدي وبعيد». قال جعفر : يدي فيفني عما سواه ثم يعيد فيقي بابقائه. وقال جعفر الصادق : «انه هو يدي ويعيد» اي يلبس لباس الاولياء للاعداء حتى يكون لهم استدراجاً. ويلبس لباس الاعداء للاولياء لئلا يعجبوا بانفسهم ثم يعيد عند الموت⁹.

(1) B : + في الدنيا || (2) YB : + ومصته || (3) Y : الآخرة || (4) F : + عليه (?) ||
(5) B : والجحيم الجهل والمحباب || (6) Y : يبقى || (7) YB : - وقال... الموت ||

- 4, xc « لقد خلقنا الانسان في كبد » . قال جعفر : في بلاء وشدة .
- 15, xc « يتيماً ذا مقربة » . قال جعفر . هو ما تقترب به الى ربك في تعهد الايمان وتقدم .
- 7, xciv « ووجدك ضالاً فهدى » . قال جعفر : كنت ضالاً عن محبي لك في الازل ففنت عليك بمعرقتي .
- 10-9, xc « فاما اليتيم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر » . قال جعفر : اليتيم العاري عن خلعة الهداية لا تقتطه من رحمتي فاني قادر ان البسه لباس الهداية . والسائل اذا سألك عني فدلّه عليّ بالطف دلالة فاني قريب محيب .
- 11, xciv « واما بنعمة ربك فحدث » . قال جعفر : أخبر الخلق بما انعمت عليهم بك¹ وبمكانك .
- 1, xciv « قال جعفر : « الم نشرح لك صدرك » لمشاهدتي ومطالعتي .
- 4, xciv « ورفعنا لك ذكرك » . قال جعفر : لا يذكر احد بالرسالة الا ذكرني بالربوبية .
- 7, xciv « فاذا فرغت فانصب » . قال جعفر : اذكر ربك على فراغ منك عن كل ما دونه .
- 4, xciv « لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم » . قال جعفر : احسن صورة .
- 8, xcvi « رضي الله عنهم ورضوا عنه » . قال الصادق رضي الله عنه : رضي الله عنهم بما سبق لهم من الله العناية والتوفيق . ورضوا عنه بما من عليهم بمتابعتهم لرسوله وقبول ما جاء به واتفاقهم الاموال والمهج بين يدي رسول الله صلعم .
- 7-6, cv « عن جعفر بن محمد قال في قوله عز وجل « نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة » قال : التيران شتى مختلفة : فنها² نار المحبة والمعركة تنقد³ في افئدة الموحدين . ونيران جهنم تنقد⁴ في افئدة الكافرين . ونيران المحبة اذا انتقدت في قلب المؤمن احترقت⁵ كل همة لغير⁶ الله وكل ذكر سوى ذكره .

1 F : - بك || 2 F : - نها || 3 B : نخذ || 4 Y : تحرق ||
5 Y : غير ||

« انا اعطيتك الكوثر » . قال جعفر الصادق : اي نوراً في قلبك ذلك عليّ وقطعتك عما سواي .

وقال ايضاً : الشفاعة لأمتك .

« الله الصمد » . قال جعفر : الصمد الذي لم يعط لخلق من معرفته الا الاسم والصفة .

وقال جعفر : الصمد خمسة احرف : الالف دليل على احديته . واللام دليل على الوهية . وهما مدغمان لا يظهران على اللسان ويظهران في الكتابة . فدل ذلك على ان احديته والوهية خفية لا تترك بالحواس وانه لا يقاس بالناس . فخفاؤه في اللفظ دليل على ان العقول لا تتركه ولا تحيط به علماً . واظهاره في الكتابة دليل على انه يظهر على قلوب العارفين ويبدو لآعين المحبين في دار السلام .

والصاد دليل على¹ انه صادق فيها وعد ، فعله صدق وكلامه صدق ودعا عباده الى الصديق - والميم دليل على ملكه فهو الملك على الحقيقة - والدال علامة دوامه في ابدية وازليته ، وان كان لا ازل ولا ايد لايتها ألفاظ تجري على العوادي في عباده .

« لم يلد ولم يولد » . قال جعفر : جل . رينا عن ان تتركه الاوهام والعقول والعلوم بل هو كما وصف نفسه والكيفية عن وصفه غير معقولة . سبحانه ان تصل الفهوم والعقول الى كيفيته . « كل شيء هالك الا وجهه » . له البقاء والسمدية والابدية والوحدانية والمشيئة والقدرة تبارك وتعالى .

عن جعفر بن محمد في قوله « قل هو الله احد الخ... » . قال : يعني أظهر ما تريده النفوس بتأليف الحروف . فان الحقائق مصونة عن ان يبلغه وهم او فهم . واظهار ذلك بالحروف ليهتدي بها من « القى السمع » وهو اشارة الى غائب . والماء هو تنبيه على معنى ثابت والواو اشارة الى الغائب عن الحواس و « الاحد » الفرد الذي لا نظير له لانه هو الذي احد الآحاد² .

(1) F : - دليل على || (2) B : - وقال جعفر... الذي احد الآحاد .

تفسیر ابن عطا

مقدمه‌ی مصحح

در صفحات آتی، نخستین تصحیح تفسیر عرفانی قرآن از ابوالعباس احمد اَدَمی، معروف به ابن عطا، ملاحظه می‌شود.

این متن از طریق ابوعبدالرحمن سُلَمی (۴۱۲-۳۳۰ هـ / ۱۰۲۱-۹۴۱ م)، که آن را در تألیف مشهور خود به نام *حقائق التفسیر* درج کرده، به دست ما رسیده است. سُلَمی در مقدمه‌ای، که عیناً در اینجا آورده‌ایم، یادآور می‌شود که بیش از او کسی به جمع و تحریر تفسیرهای متعددی که مشایخ قدیم تصوف در مجالس صوفیان تفری می‌کرده‌اند و از این طریق محفوظ مانده است، همت نگماشته بوده است. وی میافزاید که تنها از دو مورد استثنایی در این باب خبر دارد: یکی مجموعه‌ای تفسیری منسوب به ابن عطا و دیگری تفسیر تعدادی از آیات که سند روایت آن به امام جعفر صادق (ع) (وفات: ۱۴۸ هـ / ۷۶۵ م) منتهی می‌شود یا ابن عطا سند روایت آن را به ابن امام می‌رساند^۱.

در سال ۱۹۶۸، در نشریهٔ *ملاز* (مجموعهٔ مقالات) دانشگاه سن ژوزف (دورهٔ ۴۳، شمارهٔ ۴) متن تفسیری را که صوفیان به امام جعفر صادق (ع) نسبت می‌دهند به چاپ رساندیم و از همان زمان در صدد برآمدیم که تفسیر ابن عطا را نیز منتشر سازیم. نه تنها از این رو که غالب اوقات تفسیر ابن عطا همان شرح و بسط تفسیر منسوب به ابن امام است بلکه هم از این رو که در میان همهٔ تفسیرهایی که سُلَمی در تألیف خود درج کرده، بی‌چون و چرا، یکی از پرمایه‌ترین و گویاترین روش تفسیری صوفیه است که در اثر خود به نام *تفسیر قرآن و زبان عرفانی* به مطالعه درآورده‌ایم. خود سُلَمی، در ذکر ابن عطا در *طبقات الصوفیه* خاطر نشان می‌سازد که «او در طریقهٔ فهم قرآن زبانی دارد تنها از آن خود» (ص ۲۶۵، چاپ قاهره). بی‌گمان این قول را نباید به معنای ظاهری آن گرفت، بلکه باید پذیرفت که از جمع همعصران ابن عطا هیچ کس، با بهره‌گیری هر چه بیشتر از همهٔ امکانات روش تفسیری خاص صوفیه، یعنی استنباط، تفسیری بدین حجم بر جای نتهاده است.

۱. بر حسب آنکه ذکر خواننده شود با ذکر.

ابن عطا، که به تعبیر ماسینیون (مصایب، ص ۴۳) «از ابهام آمیزترین رجال» مکتب بغداد است، بر اثر پاک اعتقاد شمردن حلاج و اصل الهی قایل بودن برای حالات عرفانی او جان باخته و از این حیث شهرت دارد: «اخوَقی که به شهادت یکی از نامه‌های محفوظ مانده در سراسر حیات مایهٔ یگانگی این دو تن بود موجب شد تا در آزمایش مرگ نیز یار و یگانه باشند» (مصایب، ص ۴۶). هر دوی آنان در ۳۰۹ هجری / ۹۲۲ میلادی درگذشتند.^۲

ماسینیون مواردی را نیز یادآور شده است که ابن عطا بر سر آنها با جنید بزرگ به نزاع برخاسته و در خلفاهای خود شَم روحانی پس لطیف تر و حقیقت بین تری نشان داده است. لیکن نویسندگان مسلمان تذکره‌های اولیا بویژه بر ولع ابن عطا به قرائت قرآن و تأمل در آن تأکید دارند. به نوشته تاریخ بغداد (ج ۵، ص ۲۷)، وی در شبانه روز تنها دو ساعت می‌خفت. در ماههای عادی روزی یک بار و در ماه رمضان روزی سه بار قرآن ختم می‌کرد. مرید او، ابن حبیش می‌گوید: «یک بار قرائت قرآنی را سرگرفت که نزدیک ده سال طول کشید و در این اثنا بر آن شد تا با انس گرفتن با معانی قرآن به استنباط بپردازد (معنای باطن قرآن را بیرون کشد)، و پیش از ختم قرآن دو گذشت.» (به نقل از ابو نعیم، حلیه، ج ۱۰، ص ۳۰۲). تفسیری که در اینجا به طبع می‌رسانیم چه بسا ثمرهٔ همین ده سال تفکری باشد که ابن حبیش از آن سخن گفته است. یا دست کم بخشی از این تفسیر، همان بخشی که چون سُلمی در صدد تألیف خود برآمد میان صوفیان دست پدست می‌گشت.^۳

در واقع، روایات حقائق التفسیر از ابن عطا دو نوع است: تعداد زیادی از این روایات فاقد اسناد است و این در باب همهٔ تفسیرهایی صادق است که سُلمی در تألیف خود درج کرده است. این دسته از روایات، که بمراتب مهتر است، پیش از سُلمی به کتابت درآمده بود و اشارهٔ ابن حبیش به همین دسته است.^۴ لیکن، در مورد همین ابن عطا، تعداد کثیری از روایات

۲. به قول بعضی، ابن عطا در ۳۰۹ یا ۳۱۱ درگذشت، لیکن نه سُلمی سند اخیر را معتبر می‌داند نه مؤلف تاریخ بغداد.

۳. این تألیف باید در حدود سال ۳۷۰ هجری، تاریخ تحریری ورود سُلمی به بغداد، پایان یافته باشد. به هر حال، سُلمی آن را پیش از دست‌زدن به انشای دو اثر بزرگ دیگر خود - تاریخ الصوفیه که ظاهراً امروزه مفقود است، و طبقات الصوفیه که در قاهره و همچنین به همت پدرسن Pedersen تصحیح و چاپ شده - به انجام رسانیده بود. نقل قولهای ما از چاپ قاهرهٔ طبقات الصوفیه است.

۴. به نوشتهٔ تاریخ بغداد (ج ۱۲، ص ۷۳)، ابو عمرو (یا ابو عمر) آنسابی این بخش را تفسیر را تشر کرده، چه ابن عطا همهٔ نوشته‌های خود را به او سروده بوده است. همچنین نگاه کنید به:

دارای اسناد است. این روایات همچنان سینه بسینه نقل می‌شد و سُلمی خود آنها را جمع کرد و به کتابت درآورد. اسنادها بعضی به يك واسطه است و برخی به دو واسطه. واسطه‌های مستقیم بین ابن عطا و سُلمی عبارتند از: ابوالحسن فارسی^۵ (پنج روایت) و محمد بن علی عیسی الهاشمی^۶ (يك روایت). از عبدالله بن علی بغدادی^۷ دو بار روایت شده است. يك بار به عنوان راوی بلاواسطه و يك بار از طریق ابن فایك. ابن شاذان بجلی^۸ شش بار راوی بلاواسطه و يك بار راوی از طریق یکتائی^۹ است. لیکن پرشمارترین روایت (پنجاه و چهار روایت) با اسنادی است منتهی به دو اصل. یعنی از طریق ابونصر منصور بن عبدالله اصبهانی^{۱۰} که در مصر از ابوالقاسم بزاز^{۱۱} نامی استماع کرده و ظاهراً خود این ابوالقاسم نیز ابن عطا را در بغداد



MASSIGNON, *Études sur les Ismaélites* (مطالعاتی در باب اسنادها). Opera Minora, II, p. 74, No 44;

سُلمی، طبقات، ج ۲، ص ۳۶ و سُلمی، طبقات، ص ۵۰، پانوشت ۵ از مصحح.

۵. محمد بن احمد بن ابراهیم، متوفی در سال ۳۷۰ هـ / ۹۸۱ م. وی استاد بزرگ کلابادی بود (نگاه کنید به ترمذی)، لیکن در طبقات الصریته خاطرنشان شده که سُلمی نیز از او بسیار استفاده کرده است. نگاه کنید به:

MASSIGNON, *Études*, Op. Min., II, p. 81, No 239

و سُلمی، طبقات، ص ۳۷۹، پانوشت ۵ از مصحح.

۶. به نوشته ماسینیون (33 p. *Études*, loc. cit. p. 73)، نام دینفیر او محمد بن ابی موسی عیسی الهاشمی است که در ۳۵۱ هـ / ۹۶۳ م درگذشته. ظاهراً سُلمی در طبقات از او ذکر نکرده است.

۷. در ۵۸۰، ۵۸۱ و ۵۸۲ از او روایت شده و او همان ابونصر سراج طوسی، صاحب کتاب *اللمع* متوفی در ۳۷۸ هـ / ۹۸۹ م است که یکی از اسنادان سُلمی بوده است.

۸. سُلمی وی را ابوبکر محمد الرازی یا به دفعات بشتر، محمد بن عبدالله (و يك بار ابوبکر محمد بن عبدالله بن نادان، در ۶۸، ۴؛ و الجلیل، در ۱۲، ۲۴) می‌نامد. وی در ۳۷۶ هـ / ۹۸۷ م درگذشت و به عنوان کُتّاب از او هر اوان استفاده شد، لیکن سفر بسیار کرده و با صوفیان بسیاری ملاقات داشته است. در طبقات، راوی اصلی که سُلمی از وی روایت می‌کند شمرده می‌شود. نگاه کنید به: تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۴۶۴؛ ذهبی، میزان الاعتدال ج ۳، ص ۸۵؛ یحیی، طبقات، ص ۸۴، شماره ۸۶ مقدمه.

۹. حوق مشهور و مکتب بغداد، متوفی در ۳۴۲ هـ / ۹۴۴ م. نگاه کنید به: طبقات سُلمی، ص ۳۷۳-۳۷۷ که در آن یکی از راویان یکتائی همین ابن شاذان است.

۱۰. وی یکی از راویان عمده سُلمی، هم در طبقات و هم در تفسیر ابن عطاء است. با اینهمه باید به یاد داشت که در طبقات، در شرح مختص به ابن عطا، از او ذکر نکرده است. نگاه کنید به: تاریخ بغداد ج ۱۳، ص ۸۲ و میزان الاعتدال ج ۳، ص ۲۰۲. وفات او باید پس از سال ۴۰۰ هـ / ۱۰۱۰ م اتفاق افتاده باشد. نگاه کنید به: طبقات، ص ۳۷، پانوشت ۵ از مصحح.

۱۱. ماویس نند که هویت این راوی اصلی را، که باید با ابن عطا در زمان حشر و نشر می‌داشته باشد، روشن کنیم.



ملاقات کرده است.

لیکن، چه در روایت بی‌استاد و چه در تفسیرهایی که سُلمی گرد آورده روح معانی و روش همه جا یکی است. بی‌گمان، این عطا با تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع) آشنایی داشته و، چنانکه در بالا یادآور شدیم، در مورد آیاتی چند، کاری جز نقل و شرح و بسط فکری سلف خود نمی‌کند. لیکن در حالی که تفسیر امام از جهت وسع شمول نسبتاً محدود است، از آن این عطا به بیشترین تعداد آیاتی می‌پردازد که مورد توجه صوفیان بوده و در غور و تأمل آنان، به نسبت غنای تجربه دینی هر يك، تکلف معنوی کسب می‌کرده است. و این همان استنباط است که این عطا خود قاعده‌اش را به عبارت درآورده و نوشته است: «اشارات قرآن را تنها کسی در می‌یابد که سیر از هر تعلقی به دنیا و آنچه در او هست پاك کرده باشد» (در تفسیر آیه ۷۹ از سوره ۵۶). همچنین، پس از او، حلاج به صورتی روشنتر و قطعی‌تر می‌گوید: «هر مؤمنی به اندازه دیانت ظاهری و باطنی و کمال معرفت خود معنای باطنی قرآن را کشف می‌کند» (در تفسیر آیه ۸۳ از سوره ۴). استنباط مستلزم وجود یا تجربه وجود اشارات در قرآن است. به تعبیری آشناتر برای فرانسه‌زبانان، قرائت قرآن به طریق صوفیان، همان راه دادن است به نفوذ قدرت اشاری آن و به خطاب آن معنایی که، فی‌المجلس، در اشاره‌ای فرار، که به قوت توجه به خدا باید به تصرف درآید، کشف می‌شود. لذا، تفسیر قرآن، به سیاق این عطا، پژوهش علمی، معنا یا معانی فرآنی نیست. به خلاف آیین مسیحیت که در آن معانی متعدد در کتاب مقدس کشف شده است، در اسلام و تصوف، اگر درست بخواهیم، کسی نظریه تعدد معانی قرآن را نپروانده است و صوفیان در بند آن نبوده‌اند که معنایی را درون معنایی دیگر، فی‌المثل معنای لفظی را به زبان معنای عرفانی یا بعکس بیرون کنند. دیدیم که این عطار روزی سه بار ختم قرآن می‌گرفت. این تلاوت تقریباً قدسی صفت همان سیره‌ای است که هیچکس از صوفیان ترك نکرده‌اند و همه مؤمنان در آن شریک‌اند. لیکن همه مؤمنان به يك درجه روحانی



در طبقات الصوفیه، تنها پاك بار، در یکی از استادها، از شخصی به نام ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بزاز سخن می‌رود. لیکن ظاهراً این شخص همان ابوالقاسم بزاز ما نیست. در *Quatre Textes* (سنون چهارگانه) (ص ۹ و شماره ۱۵)، سُلمی متنی از حلاج همراه با استناد روایت کرده است که در آن از شخصی مصری الاصل به نام ابراهیم بن جعفر بن ابی‌کرام بزاز، یاد شده است. همچنین نگاه کنید به: پدرس، ص ۸۶، شماره ۱۰۹ که از شخصی به نام محمد بن ابراهیم ابوعلی بزاز، متوفی به سال ۳۲۸ هـ / ۹۴۰ م نام می‌برد. سرانجام باید شخصی به نام ابراهیم بن عبدالله ابو اسحق مصری بزاز را خاطر نشان سازیم که در تاریخ بغداد (ج ۶، ص ۱۱۲۶) از صوفیان ساکن بغداد قلمداد شده است؛ لیکن در باب او هیچ سندی ذکر نشده است.

نیستند و قرآن را به يك دل و يك دل مشغولی نمی خوانند. از این رو، اسلام به جای تعدد معانی کلام مقدس، نظریه انواع تلاوت قرآن را می پروراند: کسانی قرآن را همچون نحوی یا لغوی می خوانند؛ و کسانی دیگر همچون متکلمانی که در آن محزنی سرشار از حجتها به ضد مخالفان خود سراغ می گیرند؛ و باز کسانی دیگر همچون موروخ یا فقیه که در آن ارکان فقه اسلامی را بازی می جویند. صوفی نیز به سهم خود قرآن را به عنوان کلام خدا می خواند و مطلوب او کلام به خاطر نفس کلام نیست (چه در این حال، کلام میان او و خدا حجاب می شود)، بلکه مطلوب او همان خدایی است که از خلال این کلام اتصال به او دست می دهد. از این رو، صوفی معتقد است که معنای کلام را، که در حقیقت اصل آن است، به روشهایی که نوساخته آدمی باشد نمی توان کشف کرد؛ بلکه تنها زمانی این معنا را می توانیم به تصرف در آوریم که خود به تصرف آن در آییم. آنگاه کلمات معنایی شگفت و تازه می یابند، زیرا به صورت اشارات یعنی دلالتهای در می آیند که از طریق آنها خدا کسی را که در طلب او از همه چیز دست شسته دلالت می کند. سوء تفاههای تاریخی میان صوفیان و دیگر مسلمانان درباره مطابقت گزارش آنان از قرآن با سنت از همین جا برخاسته است. مدام به صوفیان می گویند: آنچه شما در قرآن می یابید ساخته و پرداخته محض است و صوفیان نیز پیوسته، همچون ابن عطاء، جواب می دهند: آنچه می یابیم در قرآن هست، اما «تنها کسی آن را در می یابد که سر خود... ياك کرده باشد». بی گمان این تزکیه دارای مرحله‌ای مقرون به نفی است و آن ترك ماسوی الله است؛ اما این مرحله فرعی یا از جمله وسایط است. مهم پیدایش بینشی نو در آدمی است. یعنی بصیرتی که در بر تو آن بتوان در کلام خدا معنایی را که به باطن الهام می شود درك کرد. میان باطن خواننده قرآن و باطن نص قرآن مناسبتی هست که به بین آن تأویل روحانی صوفیان دست می دهد. خواننده قرآن و نص قرآن مرآت یکدیگر می شوند؛ یکی دیگری را بازی می نماید در عین آنکه خود باز نموده می شود. عارف در قرآن چیزی را می خواند که تجربه روحانی خود او به وی می گوید، چه راه به باطن قرآن و باطن ضمیر یکی است و این راه همان خداست: «هر که بیرون از خدا راهی به او بجوید گمراه می شود. چه بیرون از او راهی به او نیست؛ وی بگانه راهبر به خویش است» (در تفسیر آیه ۴۲ از سوره ۲۶).

لذا تفسیر قرآن در نظر صوفی تأویل تجربه روحانی است. از این رو، چنین تفسیری، هر چند هیچگاه تصنع در آن نیست، پیوسته تازه و شگفت و از روی ظاهر پیش بینی تشدیفی است، همچون دگرگوینهای ضمیر خواننده قرآن که واکنشی تابع الهامات وقت دارد. همان وقتی که بوارق واردات در آن جرقه می زند تا بر آیه قرآنی پرتوی نو بیفکند. به همین دلیل، تفسیر

صوفیان تفسیر منظم و دستگامی همه آیات قرآنی نیست. انتخاب، بی آنکه بدخواه باشد، به آن «مناسبتی» وابسته است که در بالا از آن سخن رفت. این عطا بر سر آیاتی درنگ می کند که با او «سخن می گویند»؛ و آن آیاتی را با او سخنی است که با «دم» روحانی یعنی وقت او مناسبت دارند. وانگهی، این یا آن مفسر صوفی غالباً آیه های واحد را تفسیر می کند، نه تنها از این رو که در سیر روحانی تجانس و همگرایی هست، بلکه هم از این رو که آیات «سزاوار تفکر» در نظر صوفیان خود بخود از انبوه آیاتی متمایز می شوند که همان به باری سبک و سیاق کلام می توان معنای آنها را دریافت.

متن سُلمی و نسخه های خطی

بیش از توصیف نسخه های خطی مورد استفاده، بیر سمیهای چند در متنی را که خود سُلمی به دست داده است گوشزد می سازیم. چنین می نماید که سُلمی (یا نخستین ویراستار تفسیر، یعنی اُغاطی) گاهی دچار ضعف حافظه شده باشند، از این جهت که این یا آن آیه را در سوره ای درج کرده اند که بعضاً با کلاً به آن تعلق ندارند. گاهی نیز ترتیب آیات در داخل خود سوره متشوش است. مثلاً در سوره ۴، آیه ۷۹ پس از آیه ۶ و آیه ۱ پس از آیه ۷۹ آمده است؛ آیه ۱۴۳ از سوره ۲ پس از آیه ۴۰ از سوره ۴ و آیه ۶ از سوره ۴ پس از آیه ۱۲۵ از سوره ۴ آمده است؛ آیه ۴۱ از سوره ۵ یا آیه ۱۷۵ از سوره ۳ خلط شده و مانند اینها. تمام این بیر سمیها از مؤلف است، چه در همه نسخه ها دیده می شود و آنها را با سانی می توان از آشفتگیهایی که محصول بیدقتی کاتبان است - مثل نسخه فاتح ۲۶۰، که در آن آیات ۳۸ و ۴۴ و بعد در تفسیر آیات ۳۷ و ۱۰۲ درج شده - باز شناخت. ما خطاهای کاتبان را تصحیح کرده ایم، ولی آشفتگیهای مربوط به خود مؤلف را در فهرست نسخه بدلا با ارجاع به مقدمه خاطر نشان ساخته ایم.

اکنون به توصیف نسخه های خطی حقائق التفسیر که در این ویرایش از تفسیر ابن عطا از آنها استفاده کرده ایم می پردازیم. می دانیم که از حقائق التفسیر نسخه های خطی فراوانی در دست است (نگاه کنید به: سزگین، GAS، ج ۱، ص ۶۷۱). از میان نسخه هایی که توانستیم بدانها دست یابیم چند نسخه زیر را مورد استفاده قرار داده ایم:

B = بایزید ۵۵۲، با عنوان کتاب الحقائق المنسوب إلى السُّلمی فی التفسیر که در ۶۹۱ هـ / ۱۲۹۲ م به دست احمد بن مالک بن عبدالله نسخه برداری شده است. نسخه ای است بسیار خوش، سالم، به خط نسخ بسیار روشن و غالباً متکول؛ در ۳۳۷ ورق بزرگ به قطع وزیری هر صفحه شامل ۲۳ یا ۲۴ سطر. در آغاز نسخه، اسناد زیر از راوی نسخه آمده است:

اخبرنا الشيخ ابو طاهر ابراهيم بن شيان الثقيل الدمشقي في كتابه في ذى القعدة من سنة اربع و ثلاثين و خمس مائة قال: اخبرنا جدي الزاهد ابو عبدالله محمد بن نصر الطالقاني، او اخبرنا ابو بكر وجيه بن طاهر بن محمد بن احمد بن محمد بن يوسف الشجاعي النيسابوري [في] كتابه في ذى الحجة سنة احدى و ثلاثين و خمس مائة قال: اخبرنا ابو بكر احمد بن خلف النيسابوري قال كل واحد منها: اخبرنا الشيخ ابو عبدالرحمن محمد بن الحسين السلمي.

۴ = فأنح ۲۶۰، که بنا به قول سزگین متعلق به قرن یازدهم هجری / هفدهم میلادی است. نسخه‌ای است در ۱۶۴ ورق، هر صفحه ۳۳ سطر، به قطع متوسط. بدقت ولی با خطی بسیار ریز که گاهی خواندنش دشوار است به کتابت درآمده. عنوان ندارد.

H = فأنح ۲۶۱، با عنوان کتاب التفسیر القرآن العزیز المعروف بحقائق السُّلَمی بما جمعه الشَّيْخ... ابو عبدالرحمن السُّلَمی. نسخه مورخ ۶۰۰ هـ / ۱۲۰۴ م است که در سزگین و در بولتن میکروفیلماهای اتحادیه عرب، هنگام معرفی، با نسخه فأنح ۲۶۲، که ذیلاً از آن سخن خواهیم گفت، خلط نده است. نسخه سالم و به خط نسخ بسیار خواناست و بسیاری از کلمات آن، مانند نسخه B، مشکوک است. شامل ۳۱۴ ورق، هر صفحه ۲۰ سطر است. متأسفانه فتوکی ما فاقد اوراق مربوط به تفسیر آیه ۹۰ سوره ۱۱ تا آیه ۱۱۰ سوره ۱۳ است.

۷ = بنی جامع ۴۳، با عنوان کتاب الحقائق فی التفسیر القرآن علی لسان اهل الحق و الحقائق. تاریخ ندارد ولی در پایان، شهادتی بر قرائت آن به تاریخ ۷۷۱ هـ / ۱۳۶۹ م دیده می شود. شامل ۳۸۳ ورق، هر صفحه ۲۷ سطر. در رسم خط سهل انگاری نده و غالباً کلمات بی نقطه است، لیکن متن بدقت نقل شده است.

علاوه بر این چهار نسخه، دو نسخه خطی دیگر در اختیار ما بوده است که از آنها استفاده کرده ایم:

۱) نسخه خطی فأنح ۲۶۲ (۲۹۴ ورق) که همان نسخه خطی بسیار نفیس مورخ ۷۶۲ هـ / ۱۳۶۱ م است و در حواشی آن، تفسیرهایی چند و گواهی قرائت متن دیده می شود. سزگین آن را با نسخه فأنح ۲۶۱ خلط کرده است. ما میکروفیلمی از این نسخه در دست داریم که متأسفانه قسم اعظم آن ناخوانا است. در بسیاری از صفحات رنگ مرکب چنان محو شده که به رویت در نمی آید. صفحاتی دیگر از آن در آب رفته و صدمه دیده است.

۲) بنسیر آغا ۳۶ (۳۳۸ ورق) مورخ ۱۰۹۱ هـ / ۱۶۸۰ م. به کتابت کاتب حرفه‌ای بسیار

بیدقت یا سهل انگار: ما در چاپ تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع) از آن استفاده کرده بودیم و در اینجا آن را به کنار نهادیم، چون خطاهای فاحش آن زیاد و نسخه بدلهای آن بتدرت جالب است. استثنائاً، دو پاسه بار، از نسخه بدلهای آن که در نسخ خطی ما نبود كمك گرفتیم. اما هیچيك از نسخه‌های خطی مورد استفاده را اساس قرار ندادیم، چون این نسخه‌ها هم ارزش اند. البته، H و B پُرانب قدیمترند؛ لیکن چون به دست کاتبان حرفه‌ای تحریر شده‌اند خواندن آنها غالباً از خواندن YF، که به دست یا سوادان آشنا با الفاظ صوفیه نوشته شده، دشوارتر است.

میان این چهار نسخه چه رابطه‌ای هست؟ نسخه H، هر چند قدیم است، اصل نسخ دیگر نیست، چه بسیاری از فقرات را فاقد است. به همین دلیل، B اصل بلاواسطه FY نیست، هر چند این دو نسخه اخیر به B نزدیکترند تا به H. لیکن، واضح است که مقایسه نام و نعام نسخ خطی تنها پس از مقابله سرناسر متن حقائق میسر است. به صرف مقابله روایات این عطا نمی‌توان نتیجه نهایی گرفت.

مقدمة إبي عبد الرحمن السلمي

بسم الله الرحمن الرحيم¹

الحمد لله الذي خصَّ أهل الحقائق بخواص أسرارهِ ، وجعلهم أهل الفهم لخطابه والعالمين بلطائف ودائعهِ في كتابهِ المنزل الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفهِ² (قرآن ٤١ ، ٤٢) . فاخبروا عن معاني خطابه بمقدار ما فتح الله عز وجل³ على كل واحد منهم من لطائف أسرارهِ ومعانيهِ ونطقوا⁴ عن فهم⁵ كتابهِ⁶ حسب⁷ ما سنع لهم من مكتوبات⁸ بدائعهِ . على انه ما نطق أحد عن⁹ حقيقة حقائقهِ ، وانما أخبر من أخبر¹⁰ عن مقدار ما يليق بفهمهِ . بل قصرت الأفهام عن درك حقائقهِ واستيعاب فوائده ، الا على¹¹ معنى المكاشفات والمنازلات . فيخبرون¹² عن طرف منه¹³ بأشارات تخفى¹⁴ وتسدق الا على أربابها . لأنه كتاب عزيز نزل من عند عزيز على أعز الخلق نسبة¹⁵ وأشرفهم همة¹⁶ ، صلى¹⁷ الله عليه وعلى آله¹⁸ وسلم¹⁹ وعلى جميع انبيائه ورسله²⁰ .

ولا رأيت المتوسمين بالعلوم الظواهر صنّفوا في أنواع فوائد القرآن²¹ من قراءات وتفسير وشكالات واحكام واعراب ولغة ومجمل ومفسر وناسخ ومنسوخ وغير

(1) H : + وبه نستعين ؛ Y : + وفي تمم بالخبر || (2) B : + « تنزيل من حكم حيد » || (3) B : الله تعالى ؛ YH : — عز وجل || (4) F : فنطقوا || (5) H : فهم || (6) B : كلامه || (7) H : بحسب || (8) H : — مكتوبات || (9) F : من || (10) H : — من أخبر || (11) Y : عن || (12) B : + به || (13) B : منه || (14) H : حقيقة || (15) Y : نسبة || (16) H : نسبة || (17) B : + وذلك بحمد صل || (18) B : + عليّين الظاهرين || (19) YH : — وعلى آله وسلم || (20) B : + عليهم السلام || (21) H : أنواع القرآن من فوائده وقراءات .

ذلك^١ - ولم يشتغل أحد^٢ منهم بجمع فهم خطابه على لسان أهل^٣ الحقيقة
 إلا آيات متفرقة نسبت إلى أبي العباس بن عطاء ، وآيات ذكر أنها عن جعفر
 ابن محمد الصادق^٤ رضي الله عنها^٥ ، على^٦ غير ترتيب - وكنت قد سمعت
 منهم في ذلك حروفاً استحسنتها ، أحببت^٧ أن أضم ذلك إلى مقالتهم ، وأضم
 أقوال مشايخ أهل الحقيقة إلى ذلك ، وأرتبه^٨ على السور^٩ حسب وسعي
 وطاقتي . فاستخرجت^{١٠} الله تبارك وتعالى^{١١} في جمع شيء من ذلك^{١٢} ، واستعنت
 به في ذلك وفي^{١٣} جميع اموري ، وهو حسبي ونعم المعين .

(١) B: - وغير ذلك || (٢) H: - أحد || (٣) YHB: - أهل || (٤) YH: - الصادق ||
 (٥) YB: - رضي ... عنها ؛ H: عليه السلام || (٦) B: عن || (٧) F: وأحببت || (٨) F: غارته ||
 (٩) F: + عل || (١٠) FB: واستخرجت || (١١) HB: - تبارك وتعالى ؛ Y: - تبارك و ||
 (١٢) H: في جمع ذلك شيء منه (etc) || (١٣) H: - ذلك وفي .

تفسير ابي العباس بن عطاء

الفاتحة

1 « بسم » . حكى عن ابي العباس بن عطاء انه قال : الباء برّه لارواح الانبياء بالهام الرسالة والنبوة - والسين سرّه مع أهل المعرفة بالهام القرية والانس - والميم منه على المريدين بدوام نظره اليهم بعين الشفقة والرحمة .

1 « الله » . قال ابو العباس بن عطاء : قوله « الله »² هو اظهار هيئته وكبريائه .
1 « الرحمن » . قال ابن عطاء : في اسمه « الرحمن » عونهُ ونصرته ؛ في اسمه « الرحيم » مودته ومحبه³ .

2 « الحمد لله رب العالمين » . قال ابن عطاء : معناه الشكر لله اذ⁴ كان منه الامتنان على تعليمنا اياه حتى حمدناه .

وذكر عن ابن عطاء او غيره⁵ انه قال : « الحمد لله » اقرار المؤمنين بوحدايته . فالاول اقرار بالالوهية⁶ ، والثاني اقرار بالربوبية ، والثالث اقرار بالتعظيم .

2 وذكر⁷ عن ابن عطاء في قوله² « رب العالمين » أي⁸ « مزين »⁹ أنفس العارفين بنور اليقين¹⁰ والتوفيق¹¹ ، وقلوب المؤمنين بالصبر والاخلاص ، وقلوب المريدين بالصدق والوفاء ، وقلوب العارفين بالفكرة¹² والعبادة¹³ .

(1) B : + شمال || (2) YH : ورجعه || (3) H : اذا || (4) F : ومن غيره ؛ Y : وفيه ||

(5) H : بالالهية || (6) F : وليل || (7) F : — في قوله ؛ YH : + « الحمد لله » || (8) B : — أي ||

(9) F : مرتب ؛ H : مري || (10) F : — اليقين || (11) B : — والتوفيق || (12) YB : بالفكر ||

(13) Y : وقبر .

• «مالك يوم الدين». قال ابن عطاء: مجازي يوم الحساب كل صنف بمقصودهم ومنهم: مجازي العارفين بالقرب منه والنظر الى وجهه الكريم، ومجازي أرباب المعاملات بالجنات.

٢ «صراط الذين انعمت عليهم»: اي مقام الذين انعمت عليهم بالإيمان^١ والمعرفة، وهم العارفين. وأنعم على الأولياء بالصدق والرضا واليقين، وأنعم على الأبرار^٢ بالحلم والرأفة، وأنعم على المريدين بحلاوة الطاعة، وأنعم على المؤمنين بالاستقامة. هذا قول ابن عطاء.

٤ «غير المغضوب عليهم ولا الضالين». قال ابن عطاء: غير المخدولين ولا^٣ المطرودين ولا المهانين، «ولا الضالين»، الذين^٤ ضلوا عن طريق هدايتك ومعرفتك وسبل ولايتك.

«آمين». قال ابن عطاء: اي كذلك^٥ فافعل. ولا نكلني الى نفسي طرفة عين.

سورة البقرة

(2)

3 «ويقيمون الصلاة». قال ابن عطاء: إقامة الصلاة فيها^٦ حفظ حدودها مع حفظ السر مع الله^٧ وهو ان^٨ لا يختلج بسرك^٩ سواء.

29 «هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعاً». قال ابن عطاء: خلق لكم ما في الارض جميعاً ليكون الكون كله^{١٠} لك، وتكون لله، فلا تشتغل بما لك^{١١} عن انت له.

30 «اني جاعل في الارض خليفة... الآية». قال ابن عطاء: ان الملائكة

(1) HB: — بالإيمان و Y: — اي مقام ... بالإيمان و (2) B: انوارس || (3) T: — ي ||

(4) B: — الذين || (5) B: ذلك || BF: — فيها || (7) Y: + تعالى || (8) YH: اي ي ||

(9) B: في سرك || (10) FB: كتمانها || (11) H: — بما لك .

جعلوا دعاويهم وسيلة الى الله تعالى^١. فأمر الله النار فأحرقت منهم في ساعة واحدة ألوفاً. فأقروا بالمعجز وقالوا: «سبحانك لا علم لنا».

31 «وعلم آدم الاسماء كلها». قال ابن عطاء: لو لم يكشف لآدم^٢ علم تلك الأسماء، لكان أعجز من الملائكة في الاخبار عنها.

34 «واذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم». قال ابن عطاء^٣: لا استعظموا تسبيحهم وتقديسهم، أمرهم بالسجود لغيره. يريهم به^٤ استغناءه عنهم وعن عبادتهم.

35 «ولا تقربوا هذه الشجرة». قال^٥ ابن عطاء: نُهي عن جنس الشجرة، فظن^٦ آدم ان النهي عن المشار اليه^٧. فتناول على حد التسيان وترك المحافظة، لا على التمسك والمخالفة. قال الله تعالى: «ففسى^٨ ولم نجد له عزماً» (٧٠: ٨٨).

40 «واوفوا بعهدي». قال ابن عطاء: أوفوا بعهدي اي^٩ في حفظ الحدود ظاهراً وباطناً، «أوف بعهديكم» يحفظ أسراركم عن مسابقة الاغيار^{١٠}.

45 «واستعينوا بالصبر والصلاة». قال ابن عطاء: استعينوا بها على البلوغ الى درك الحقائق^{١١}.

112 «ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون». قال ابن عطاء: لا خوف عليهم عند الموت لما يلقون من البشرى، ولا هم يحزنون على ما خلفوا من الأهل والاولاد. لعلمهم بان الله تعالى^{١٢} خليفته عليهم.

187 «علم الله انكم كنتم تحتانون انفسكم». قال ابن عطاء: خيانة النفس الوقوف معها حيث ما وقفت^{١٣}.

199 «ثم أفيضوا من حيث أفاض الناس». قال ابن عطاء: اذا عمرتم بواطنكم بذكرى، واستفرغتم الوسع فيه، فارجموا الى ما رجع اليه العام من القيام برسوم

(1) YH: — تعالى (2) YH: + عليه السلام (3) Y: — قال ابن عطاء (4) H: — به (5) FB: — قال ... عزماً (6) Y: وظن (7) Y: اليها (8) YH: — ففسى (9) YH: — اي (10) H: الاميان (11) B: — استعينوا بها ... الحقائق (12) F: — تعالى (13) B: — تقف .

العبودية ، واستغفروا الله^٢ عن اشتغالكم بغيره ، وان الله غفور ، للمطيعين نقصيرهم في طاعتهم ، ورحيم ، بالعاصين أي^٣ يردّهم برحمته الى بابه .

201 «ربنا آتانا في الدنيا حسنة» . قال ابن عطاء : القناعة في الرزق ، والرضا بالقضاء .

208 «ادخلوا في السلم كافة» . قال ابن عطاء : السلم^٤ اتباع الأوامر^٥ واجتناب التواهي^٦ .

222 «ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين» . قال ابن عطاء : يحب التوابين من افعالهم ، ويحب^٧ المتطهرين من احوالهم : وهم القائمون مع الله^٨ بلا علاقة ولا سبب .

245 «والله يقبض ويبسط» . قال ابن عطاء : يقبضك عنك ويبسطك به وله^٩ .

257 «الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور» . قال ابن عطاء : يغنيهم عن صفاتهم بصفاته ، فتدرج^{١٠} صفاتهم تحت صفاته ، كما اندرجت اكوانهم تحت كونه ، وحقوقهم عند ذكر حقه . فيصير قائماً بالحق مع الحق للحق .

259 «أني يحيي هذه الله بعد موتها ...» سئل^{١١} ابن عطاء : لِمَ أرى ابراهيم^{١٢} احياء^{١٣} الموتى في غيره وأرى عزير في نفسه ؟ فقال : لأن الخليل^{١٤} تلتطف في السؤال فقال «رب أني» (٢٦٠) فأري^{١٥} ، وتعجب عزير من القدرة فقال «أني»^{١٦} ، فأري ذلك في نفسه تأديباً .

269 «يوثي الحكمة من يشاء» . قيل^{١٧} «يوثي الحكمة» ، الفهم في كتاب الله

(1) B : + تعالى || (2) YHF : ان || (3) B : — السلم || (4) H : الامر || (5) B : التواهي || (6) YF : — يحب || (7) B : + تعالى || (8) Y : لا ياء (— به وله) || (9) Y : فيتدرج || (10) Y : — وسئل ... تأديباً || (11) B : + عليه السلام || (12) F : — احياء ... تأديباً || (13) B : + عليه السلام || (14) H : — فاري || (15) H : — فقال . اني . || (16) HF : وقال ابو العباس ابن عطاء : قيل «يوثي الحكمة» ان النبوة . وذلك قوله «وأنيباء الحكمة» . (٢٠ : ٢٨) .

تعالى . ومن أوتي فهم الكتاب^١ ، فقد أعطي^٢ حظاً عظيماً من قربهِ . قاله ابو العباس بن عطاء .

273 « للفقراء ... يحسبهم الجاهل اغنياء من التمتع » . قال ابن عطاء : يحسبهم الجاهل بالعلم اغنياء في الظاهر ، وهم أشد الناس افتقاراً الى الله^٣ في الظاهر ، واستغناء به في الباطن .

وقال ايضاً : سَمَّوْا جِهَالاً لجهلهم بالفقر والغنى ، ولتوهمهم ان الفقر قلَّة الشيء والغنى كثرته^٤ . ولم يعلموا ان الفقر هو الفقر الى الله^٥ ، والغنى هو الاستغناء به^٦ .

284 « لله ما في السموات وما في الارض » . قال ابن عطاء : لله^٧ الكونان^٨ ، هو مبدئها من غير شيء . فمن اشتغل بهما ، اشتغل بلا شيء عن كل شيء .

285 « آمن الرسول بما انزل اليه من ربه » . قال ابن عطاء : كان^٩ النبي صلَّتم معدن سر^{١٠} الحق . فاذا أظهره للعام^{١١} : اوقفه على شريعة^{١٢} قوله « آمن الرسول بما انزل اليه » . واذا اخفاه ، اخبر عنه بقوله « فأوحى الى عبده ما أوحى » (١٠: ٥٣) . وهو مستغرق أوقاته في انتظار ما يُظهر عليه الحق^{١٣} من الزبادات على روحه وسره وفؤاده وقلبه وشخصه^{١٤} . ألا تراه كيف يفنيه عن صفاته بقوله « انك ميت » (٣٩: ٣٠) اي^{١٥} عن صفاتك بحياتك^{١٦} بنا وبإظهار صفاتنا عليك ، « وأنهم ميتون » (٣٩: ٣٠) ، عاجزون عن بلوغ درك صفاتك . فإيمان رسول الله صلَّتم إيمان مكاشفة وشاهدة ، وإيمان المؤمنين إيمان بالوسائط والعلائق .

سورة آل عمران

(3)

8 « ربنا لا تزغ قلوبنا » . قال ابن عطاء : الزَّيْغ الميل الى شيء سوى الحق .

1 Y: كتابه || 2 Y: أوتي || 3 YB: + تعالى || 4 F: كثيرها || 5 Y: بالله تعالى || 6 B: تعالى (- منه) || 7 FB: الكونين || 8 HF: ان || 9 F: السر || 10 H: شرائط || 11 H: - الحق || 12 B: عليه السلام || 13 HF: - اي || 14 B: عن حياتك .

17 « الصابرين والصادقين والقانتين والمنفقين والمستغفرين بالأسحار » . قال ابن عطاء : « الصابرين » هم الذين صبروا بالله¹ في طاعة الله² مع الله³ . « والصادقين » هم الذين صدقوا ما عاهدوا الله عليه عن صدق قويم⁴ ، واعتقاد صحيح . وسر لا يشوبه شيء . « والقانتين » هم الذين أطاعوا الله⁵ في سرهم وعلايتهم . « والمستغفرين بالأسحار » هم الذين « تتجافى جنوبهم عن المضاجع » (١٦: ٣٧) .

18 « شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة وأولو العلم » . قال ابن عطاء : أول ما حلتوا في⁶ حقائق البقاء مع الله⁷ ، فتوا عن كل شيء دون الله⁸ ، حتى ثبتوا⁹ وبقوا¹⁰ مع الله تعالى¹¹ .

وقال ابن عطاء في هذه الآية : دلنا بنفسه من نفسه على نفسه باسمائه . وفيه بيان ربوبيته وصفاته . فجعل لنا في كلامه وأسمائه شاهداً ودليلاً عليه¹² . وانما فعل ذلك لأن الله تعالى¹³ وحد نفسه¹⁴ ، ولم يكن معه¹⁵ غيره¹⁶ . وكان¹⁷ الشاهد عليه توحيده . ولا يستحق ان يشهد عليه ، من حيث الحقيقة . سواء . اذ هو الشاهد ، فلا شاهد معه . ثم دعا الخلق الى شهادته : فمن وافقت¹⁸ شهادته شهادته فقد اصاب حظّه من حقيقة التوحيد . ومن حُرّم ، ضل¹⁹ .

وقال ابن عطاء : ان الله شهد لنفسه بالفرديّة والصدقية والأبدية . ثم خلق الخلق فشغلهم بعبارة هذه الكلمة ، فلا²⁰ يطيقون حقيقة عبارتها ، لان شهادته لنفسه حق ، وشهادتهم له بذلك رسم . وأنى يستوي الحق مع الرسم ؟

28 « ويحذرکم الله نفسه » . قال ابن عطاء : انما يحذر نفسه من يعرفه . فأما من لا يعرفه ، فان هذا الخطاب زائل عنه .

30 « والله رؤوف بالعباد » . قال ابن عطاء : عمّ رحته لعباده أجمع ، مؤمنهم وكافرهم ، وبرهم ، وفاجرهم ، وخصّ رحمة الرسول عليه السلام²¹ بوقوفه على

(1) HB : + نعال (2) Y : قوي (3) HB : علوا من (4) HB : — مع الله (5) HB : + نعال (6) HB : — ثبتوا (7) Y : — وبقوا (8) F : — نعال (9) HFB : — عليه (10) F : — نعال (11) Y : + وكان وحده (12) Y : + احد (13) Y : + وكيف يشهد عنه غيره ؟ انه هو ولم يكن معه احد غيره (14) H : فكان (15) F : وافق (16) Y : ولا (17) H : سلم .

المؤمنين دون من سواهم . وهذا كقول ابراهيم^١ حين قال : « وارزق أهله من الثمرات ، من آمن منهم بالله واليوم الآخر . قال ومن كفر » (١٢٦: ٧) . فانه لا وارزق له^٢ في السموات والارضين^٣ غيري .

31 « قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحبكُم الله » . قال ابن عطاء في هذه الآية : أَمَرَ بطلب النور^٤ الأدنى مَنْ عَمِيَ عن النور^٥ الأعلى^٦ .

37 « وانبتها نباتاً حسناً » . قال ابن عطاء : أحسن النبات ما كانت^٧ ثمرة^٨ مثل عيسى بن مريم^٩ روح الله^{١٠} . عليه السلام^{١١} .

39 « فنادته الملائكة وهو قائم يصلي في المحراب » . قال ابن عطاء : ما فتح الله تعالى^{١٢} على عبد من عبده حالة سنية الا باتباع الأوامر وإخلاص الطاعات ولزوم المحارب .

39 « سيداً وحصوفاً » . قال ابن عطاء : السيد ، المتحقق بحقيقة الحق . والحصور . المنزعة عن الاكوار^{١٣} وقفا^{١٤} فيها .

53 « ربنا آتينا بما أنزلت واتبعنا الرسول ... » . قال ابن عطاء : آتينا بما نزلت به قلوب اصفيائك من علوم غيبك . واتبعنا الرسول فيها اظهر من سنن أوامرك ونواهيك . رجاء ان يوصلنا إتياعه^{١٥} الى محبتك . « فاكبتنا مع الشاهدين » : مع من يشهدك ولا يشهد معك سواك .

64 « قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم » . قال ابن عطاء : هو تحقيق التوحيد !

(1) B : + عليه السلام ؛ H : + سلم (2) FB : — له (3) B : — والارضين (4) HFB : نور (5) YHFB : قال ابو عبد الرحمن السلمي : لا وصول الى النور الاعلى لمن لا يستدل عليه بالنور الادنى . ومن لم يجعل السبيل الى النور الاعلى التمسك بأداب صاحب النور الادنى وشابته سلم ، فقد عمي عن التوردين حياءً وأليس توب الاختيار (6) YHB : كان (7) H : ثمرة (8) YHB : — من سرج (9) Y : — روح الله (10) B : عليه السلام روح الله تعالى ؛ F : — عليه السلام ؛ H : الله تعالى سلم (11) F : — تعالى (12) H : ابتناؤك .

74 «يُخْتَصَّرُ بِرَحْمَةِ مَنْ يَشَاءُ». قال ابن عطاء: يُخْتَصَّرُ بِرَحْمَةِ مَنْ يَشَاءُ، إِنْ بَاءً أَنْ لَا طَرِيقَ إِلَيْهِ بِالْعَوَائِدِ وَالْقَوَائِدِ¹.

79 «كُونُوا رَبَّانِينَ». قال ابن عطاء: عَابَرُوا أَوَّلَ تَرْبِيَتِكُمْ² لِتُخْلَصُوا مِنْ هَذِهِ الْآفَاتِ كُلِّهَا.

وقال ابن عطاء: أَخْرَجَهُمْ بِهَذَا الْخُطَابِ عَمَّا خَاطَبَهُمْ بِهِ مِنَ الْعِبَادَةِ.

80 «وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَاءً». قال ابن عطاء: مَوْضِعاً لِلْمُلاحِظَاتِ، وَلَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ مِنَ الضَّرِّ وَالنَّفْعِ شَيْءٌ. فَكَيْفَ بِمَنْ دُونِهِمْ؟ [قال السلمي] سَمِعْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ الْفَارِسِيَّ يَقُولُ: سَمِعْتُ ابْنَ عَطَاءٍ يَقُولُ: لِإِبْرَاهِيمَ أَنْ تُلَاحِظَ مَخْلُوقاً وَانْتَ تَجِدُ إِلَى مَلاحِظَةِ الْحَقِّ سَبِيلاً. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَلَا يَأْمُرُكُمْ...».

84 «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ». قال ابن عطاء: أَيْ صَدَقْنَا وَاقْنَا عَلَى طَرِيقِ الصِّدْقِ مَعَهُ، لِأَنَّهُ الَّذِي كَتَبَ عَلَيْنَا الْإِيمَانَ وَخَصَّنَا بِهِ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ أَوْجَدَنَا. فَنَحْنُ مُؤْمِنُونَ بِهِ لِسَابِقٍ تَفَضَّلَ عَلَيْنَا.

92 «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ». قال ابن عطاء: لَنْ تَصِلُوا إِلَى الْقَرْبَةِ، وَإِنْ تَمُّعْتُمْ مُتَعَلِّقُونَ بِمَحْظُوظِ أَنْفُسِكُمْ.

وقال ابن عطاء: لَنْ تَنَالُوا وَصْلَتِي وَفِي أَسْرَارِكُمْ مُوَافَقَةٌ أَوْ حِجَّةٌ لِسَوِي.

وقال ابن عطاء: لَنْ تَنَالُوا مَعْرِفَتِي وَقُرْبِي حَتَّى تُخْرِجُوا مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَهَمِّكُمْ بِالْكَلْبَةِ³.

97 «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا». قال ابن عطاء: مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا مِنْ عِقَابِهِ. وَهُوَ⁴ فِي الدُّنْيَا ثَوَابٌ وَعِقَابٌ. فَثَوَابُهُ الْمَغْفِيَّةُ. وَعِقَابُهُ الْبَلَاءُ. فَالْمَغْفِيَّةُ أَنْ يَتَوَلَّى عَلَيْكَ أَمْرُكَ، وَالْبَلَاءُ⁵ أَنْ يَكُلَّكَ إِلَى نَفْسِكَ.

(1) B: — قال... والقوائد. H: 2 أوقات. H: 3 تربيَتِكُمْ || 4 Y: في || 5 B: آمنا أي HF: — أي || 6 B: ميثاق || 7 YB: فضله || 8 B: ومعتكم || 9 H: — وقال... بالكلمة || 10 YB: — تمال || 11 H: والمتقوية.

101 «ومن يعتصم بالله فقد هدي الى صراط مستقيم». قال ابن عطاء: من افتقر الى الله¹ من جميع ما سوى الله، فقد فُتِح له الطريق الى الحج وهو أقوم الطرق².

102 «اتقوا الله حق تقاته». قال ابن عطاء: «حق تقاته» هو صدق قول «لا اله الا الله» وليس في قلبك شيء سواه.

سمعتُ ابا الحسين الفارسي يقول: سمعت ابن عطاء يقول: حقيقة التقوى في الظاهر محافظة الحدود، وباطنه³ التبة والاخلاص.

103 «واعتصموا بحبل الله». قال ابن عطاء: حبل الله متصل بعباده يتوقع منه المزيد والفوائد في كل وقت. وجبله عهده وكتابه. فمن اعتصم به وصل.

103 «فاصبحتم بنعمة إخواناً». قال ابن عطاء في هذه الآية: فائر فيكم عنايته وحسن نظره. فألف بين قلوبكم وارواحكم وجعل الخطيئة فيها حظاً واحداً، فانتدكم منها بروية الفضل⁴.

131 «واتقوا النار التي أعدت للكافرين». قال ابن عطاء: أمر العوام باتقاء النار لخوفهم منها وتركهم⁵ المعاصي من أجلها؛ وأمر الخواص بأن يتقوه وينظروا اليه دون غيره؛ فقال «واتقوني يا أولي الألباب» (١٩٧: ٢) أي يا أهل الخصوص.

150 «بل الله مولاكم». قال ابن عطاء: معيكم على ما حللكم من أوامره ونواهيه. «وهو خير الناصرين»: خير الناصرين لكم على أنفسكم وهواكم ومرادكم.

154 «ثم انزل عليكم من بعد الغم أمة». قال ابن عطاء: من صدق ارادته واجتهاده ورباضته. ردُّ الى محل الأمن: أي عصم من كل مخوف⁶.

159 «فاعف عنهم واستغفر لهم». قال ابن عطاء: لما علا خلقه [أي محمد] جميع الاخلاق. عظمت المنة عليه، فأمر بالرحمة⁷ والعمو والاستغفار لهم⁸.

(1) B: ؛ نعال || HF: الطريق || (3) H: وباطنه || (4) YB: + نعال || (5) F: شفع || (6) FB: فيها ؛ Y: فيهم || (7) YHF: — فانتدكم ... الفضل || (8) F: تركهم || (9) FB: — يا || (10) YF: — أي ... مخوف || (11) Y: YHB: — بالنفس || (12) Y: — لهم.

169 « فلا تحبب الذين قتلوا في سبيل الله أموالاً ». قال ابن عطاء: المقتول على المشاهدة باقي^١ بروية شاهده. والميت من عاش على روية نفسه وتتابعه هواه.

171 « يتبشرون بنعمة من الله وفضل ». قال ابن عطاء: لو^٢ نظروا الى النعم، لتنقص^٣ عليهم الاستبشار بنعمه وفضله^٤، ولكن^٥ استبشارهم بالنعم المتفضل^٦.

173 « فلا تخافوهم وتخافوني ». قال ابن عطاء: ما دمت متمسكين بالطريقة لخافوني. فمن ترك الخوف، فقد ترك الطريقة المستقيمة.

وقال أيضاً في هذه الآية: الخوف رقيب العمل، والرجاء شفيع المحن والخشية شفيع الجنة.

180 « ولا يحسن الذين يدخلون بما آتاهم الله ». قال ابن عطاء: السلوك في طريق الحق على السخاء واجتناب البخل: وهو بذل المال والنفس والسر والروح والكل. فمن بخل بشيء في طريق الحق، حجب به وبقي معه. ومن نظر في طريق الحق الى الغير، حرم فوائد الحق وسواطع أنوار القرب. كما^٧ روي عن النبي عليه السلام^٨ انه^٩ قال: ما جيل ولي^{١٠} الله الا على السخاء.

193 « ربنا اننا سمعنا منادياً ينادي للإيمان... ». قال ابن عطاء: المؤمن واقف مع نفسه. ألا تراه يقول « ربنا اننا سمعنا... فآمنا » كيف^{١١} اثبت أفعال^{١٢} نفسه ورجوعه الى الإيمان، ولم يعلم انه^{١٣} مفقود^{١٤} ومدبرها^{١٥} ما هو فيه؟

200 « واصبروا وصابروا وابطلوا... ». قال ابن عطاء: اليقين سيف النفس والصبر الماس^{١٦} الله^{١٧} في أرضه. وان الشيطان ليمتد^{١٨} من الصابر^{١٩} كما يمتد^{٢٠} المؤمن من الشيطان.

(1) B: بأي || (2) H: — لو || (3) H: لتنقص || (4) Y: من فضله || (5) FY: وكان || (6) B: لتنقص عليهم الاستبشار بالنعمة منه هو الاستبشار بالنعم (sic) || (7) YF: كذا || (8) B: صل الله عليه وآله وسلم || (9) H: صلح || (10) Y: + ألا ترى كيف || (11) F: أسرار || (12) B: له || (13) Y: مفقود || (14) YFB: ومدبر || (15) B: أمة || (16) H: من سر || (17) HB: + شمال || (18) B: يمتد || (19) F: الصبر || (20) H: الصابرين.

سورة النساء

(4)

1 « يا ايها الناس » . قال ابن عطاء¹ : اي² كونوا من الناس الذين هم الناس³ ، وهم الذين أنسوا به واستوحشوا مما سواه .

1 « ان الله كان عليكم رقيباً » . قال ابن عطاء⁴ : عالماً⁵ بما تضره⁶ في شرك وما تخفيه من خواطره . فراقب من هو الرقيب عليك .

6 « فان أنستم منهم رشداً » . قال ابن عطاء : الرشيد من يفرق⁷ بين الالهام والوسوسة .

32 « ولا تمننوا ما فضل الله به بعضكم على بعض » . قال ابو العباس بن عطاء⁸ : لا تمننوا ، فانكم لا تدرون ما تحت تمنيتكم⁹ . فان¹⁰ تحت انوار نعمه¹¹ نيران محته¹² ، وتحت نيران محته¹³ انوار نعمه¹⁴ .

32 وقال ابن عطاء¹⁵ : « وأسألوا الله من فضله » فان عنده انوار¹⁶ كرمه¹⁷ .

36 « واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً » . قال ابن عطاء¹⁸ : الشرك ان تطالع غيره او ترى سواه ضرراً او نفعاً .

وقال ابن عطاء¹⁹ : العبودية²⁰ جامعة لاربع خصال : الوفاء بالعهود ، والحفظ للحدود ، والرضا بالموجود . والصبر على²¹ المفقود .

وقال ايضاً : العبودية ترك الاختيار وملازمة الذلة والافتقار .

37 « ما آتاهم الله من فضله » . قال ابن عطاء²² : ما آتاهم الله من فضله من البراهين الصادقة .

(1) H : + رحمه الله || (2) H : — اي || (3) H : — الذين هم الناس || (4) B : رقيباً عالماً ؛ Y : اي عالماً || (5) F : يفسره || (6) F : تفرق || (7) H : + رحمه الله ؛ B : — ابن عطاء || (8) Y : أنتيتكم || (9) Y : لان || (10) HF : نعمة || (11) H : محته ؛ F6 : محته || (12) FB : محته || (13) F : نعمة ؛ H : أنسه || (14) H : + رحمه الله || (15) H : ابواب || (16) HB : كرات || (17) H : + ترك الاختيار وهي || (18) HF : من .

51 « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ ». قَالَ ابْنُ عَطَاءَ^١ : أَعْطُوا الْكِتَابَ حِجَّةً عَلَيْهِمْ ، لَا كِرَامَةً لَهُمْ .

64 « وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ ». قَالَ ابْنُ عَطَاءَ^١ : لَوْ جَعَلْتُكَ الْوَسِيلَةَ إِلَى^٢ لَوْصَلُوا إِلَيَّ .

83 « وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يُسْتَبْطِنُونَهُ مِنْهُمْ » . قَالَ ابْنُ عَطَاءَ : لَوْ أَخَذُوا طَرِيقَ السَّيِّئِ وَطَرِيقَ^٣ الْأَكَابِرِ فِي أَرَادَتِهِمْ ، لِأَوْصَلَهُمْ ذَلِكَ إِلَى الْمَقَامَاتِ^٤ الْجَلِيلَةِ مِنْ مَقَامَاتِ الْإِيمَانِ الَّتِي هِيَ مَحَلُّ مَقَامَاتِ^٥ الْإِسْتِبْطَاتِ^٦ وَطَرِيقِ^٧ الْمَكَاشِفَاتِ .

83 « وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ » . قَالَ ابْنُ عَطَاءَ : لَوْلَا فَضْلُهُ عَلَيْكُمْ فِي قَبُولِ طَاعَاتِكُمْ ، لَخَسِرْتُمْ مَا ضَمِنَ لَكُمْ فِي آخِرَتِكُمْ . وَلَكِنْ بَرَحَتْ نَجَاحُكُمْ مِنْ خَسَرَاتِكُمْ ، وَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ بِمَا فِيهِ نَجَاحُكُمْ^٨ .

105 « لَنَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ » . قَالَ ابْنُ عَطَاءَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ^٩ : بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ^{١٠} ، فَإِنَّكَ بِنَا تَرَى ، وَجَنًّا تَتَلَقَّى^{١١} وَأَنْتَ بِمَرَأَى مَنْ وَسَمِعَ .

125 « وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا » . قَالَ ابْنُ عَطَاءَ : اتَّخَذَهُ خَلِيلًا ، فَلَمْ يَخَالِ سِرَائِرَ^{١٢} إِبْرَاهِيمَ^{١٣} شَيْئًا غَيْرَهُ . وَذَلِكَ حَقِيقَةُ الْخَلَّةِ . وَأَنْشَدَ^{١٤} :

قَدْ تَخَلَّلَتْ مَسَلَكُ الرُّوحِ مِنِّي وَبِذِي^{١٥} سُمِّيَ الْخَلِيلُ خَلِيلًا
فَإِذَا مَا نَطَقْتُ كُنْتُ حَدِيثِي وَإِذَا مَا مَسَكْتُ كُنْتُ الْغَلِيلَا

« وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا »^{١٦} . قَالَ ابْنُ عَطَاءَ : الْحَسِيبُ الَّذِي لَا يَضِيعُ عِنْدَهُ عَمَلٌ^{١٧} .

146 « فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ » . قَالَ ابْنُ عَطَاءَ : أُولَئِكَ « مَعَ » الْمُؤْمِنِينَ^{١٨} ، وَلَمْ يَقُلْ « مِنْ » الْمُؤْمِنِينَ . لَنَعْلَمَ أَنَّ الْجَهْدَاجَ^{١٩} لَا يُوَثِّرُ فِي سَابِقِ^{٢٠} الْأَرْلِ .

(1) H: —: رحمه الله (2) FB: إلى الوسيلة (3) B: وطرق (4) H: مقامات (5) YFB: —: مقامات (6) B: الاستنباط (7) FB: وطرق (8) YB: فأنجاهكم (9) H: بما نجاهكم (10) YB: —: في هذه الآية (11) Y: + شمال (12) F: سر: HB: سريره (13) H: —: إبراهيم (14) Y: شعر (15) YH: وبذا (16) V. Introduction (17) H: —: قال: مع المؤمنين (18) YFB: الاجتهادات (19) YHB: سبق .

سورة المائدة

(5)

- 1 « يا أيها الذين آمنوا ». قال ابن عطاء¹ : يا أيها الذين آمنوا أي يا أيها الذين أعطيتهم قلوباً لا تغفل² عني³ ولا تحجب دوني طريقة عين .
وقال ابن عطاء في قوله⁴ : « يا أيها الذين آمنوا » قال⁵ : هم⁶ الذين خصصتهم⁷ ببري ومشاهدتي ، لا يكونون⁸ كمن أعجبهم عن مشاهدتي ومطالعة بري .
- 6 « إذا قمتم إلى الصلاة فاغسلوا وجوهكم » . قال ابن عطاء : البواطن مواضع⁹ النظر من الحق ، لانه روي عن المصطفى صلعم¹⁰ انه قال : ان الله¹¹ لا ينظر إلى صوركم ولا إلى أعمالكم ، ولكن ينظر إلى قلوبكم ونياتكم . فوضع النظر إلى¹² بالطهارة أحن . فطهارة الظاهر¹³ هي¹⁴ تطهير الاعضاء الظاهرة¹⁵ الأربع لاتباع الأمر والاقتداء . وطهارة الباطن¹⁶ عن¹⁷ الخيانات والجناسات¹⁸ وأنواع المخالقات وفنون الوسواس والفتن والحقد والرياء والسعة وغير ذلك من أنواع التواهي أحن .
- 15 « قد جاءكم من الله نور » . قال ابن عطاء : البعد ينال بهذا النور ما هو أجل من النور ، كمن أخذ سراجاً إلى بيت مظلم ، فيدور به في البيت ، فيجد به أجل من السراج .
- 16 « ويخرجكم من الظلمات إلى النور » . قال ابن عطاء : يهدي¹⁹ لنوره من رضي²⁰ عنه في الأزل بكرامات الولاية ، فاخرجه²¹ من ظلمة الاعتراض إلى نور الرضا والتسليم .
- 20 « وأناكم ما لم يؤت احداً من العالمين » . قال ابن عطاء : قلوباً سليمة من الفتن والغفل .

(1) B : + قوله تعالى : H : + في قوله (2) F : ينفل (3) H : عل (4) B : — في قوله 1
(5) YHB : — قال (6) Y : انتم (7) Y : خصصتم (8) FB : يكونوا : Y : تكونوا (9) H : موضع (10) Y : النبي عليه السلام (11) YB : + تعالى (12) YFB : — إلى (13) YH : فالتطهارة الظاهرة (14) H : هو (15) YFB : — الظاهرة (16) HB : من (17) B : والجناسات (18) B : + الله (19) Y : يرعى (20) H : فاخرجهم .

- 27 «أما يتقبل الله من المتقين». قال ابن عطاء: المخلصين له فيها يقولون ويعملون.
- 35 «وابتغوا إليه الوسيلة». قال ابن عطاء: الوسيلة، القرية بآداب الاسلام واداء الفرائض، لدخول الجنة، والنجاة من النار.
- 41 «ومن يرد الله فتنته...». قال ابن عطاء: من يحجبه الله^١ عن^٢ فوائده أوقاته، لن يقدر احد إصصالها إليه.
- 83 «وإذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع». قال ابن عطاء: كادت جوارحهم وقلوبهم ان تنطق بقبول الوحي قبل سماعه في مشاهدة المصطفى صلعم^٣. فلما سمعوا منه، لم يطبقوا حمله الا ببكاء فرح او بكاء حسرة او بكاء دهش او بكاء حرقة او بكاء معرفة، كما قال الله تعالى: «وما عرفوا من الحق».
- 109 «قالوا لا علم لنا». قال ابن عطاء: لا علم لنا بسؤالك ولا جواب لنا عنه.
- 116 «يا عيسى بن مريم انت قلت للناس اتخذوني وأمي الَاهِنِ»^٤. قال ابن عطاء: قمعه هذا الخطاب وأسرّه حتى اخرجته وجميع^٥ الانبياء معه^٥ ان^٥ أقرّوا بالجهل فقالوا «لا علم لنا».
- 119 «يوم ينفع الصادقين صدقهم». سمعتُ ابا بكر الرازي يقول: سمعتُ الكتاني يقول: سألت ابن عطاء بمكة عن قوله^٦ «يوم ينفع الصادقين صدقهم» قال: أرادتهم في بيان احوالهم^٧ بجوارحهم.

سورة الانعام

(6)

- 14 «قل اني أمرت أن اكون أول من أسلم». قال ابن عطاء: ان اكون من الخاضعين لما يبدو من ميادين القدرة.

(1) B: الله؛ Y: + تعالى (2) Y: — من (3) Y: النبي عليه السلام (4) YFB: — جميع (5) H: ساء (6) H: ان ان Y: حتى (7) B: + تعالى (8) HB: اعمالم.

- 25 * ومنهم من يستمع اليك وجعلنا على قلوبهم اكنة * . قال ابن عطاء : لانه¹ لم يجعل لهم² سمع³ القهم⁴ ، وانما جعل لهم⁵ سمع⁶ الخطاب .
- 30 * ولو ترى اذ وقفوا على ربهم * . قال ابن عطاء : وقفوا وقوف قهر . ولو وقفوا وقوف اشتياق ، لرأوا من انواع⁷ الكرامات ما تعجبوا منها⁸ .
- 36 * انما يستجيب الذين يسمعون * . قال ابن عطاء : أخبر الله⁹ ان أهل السباع هم الاحياء ، وهم اهل الخطاب والجواب¹⁰ . وأخبر¹¹ ان الآخرين هم الاموات بقوله¹² * والموتى يستجيبهم الله * .
- 42 * فاخذناهم بالأساء والضراء لعلمهم يتضرعون * . قال ابن عطاء¹³ : اخذنا عليهم الطرق كلها ، ليرجعوا اليها .
- 54 * انه من عمل منكم سوءا يجهالة * . قال ابن عطاء : كل من عصى الله¹⁴ ، عصاه يجهالة ، وكل من أطاعه ، أطاعه يعلم . فان العبد اذا لم يعظم قدر معرفة الله¹⁵ في قلبه ، ركب كل نوع من البلاء .
- 59 * عنده مفاتيح الغيب * . قال ابن عطاء : في هذه الآية : يفتح لأهل الخير المحبة والرحمة ، ولأهل الشر الفتنة والمهانة ، ولأهل الولاية الكرامات¹⁶ ، ولأهل السرائر السر ، ولأهل التمكين جذبا .
- وقال ابن عطاء : التفتح في القلوب الهداية¹⁷ ، وفي الموموم الرعاية ، وفي الجوارح السيادة .
- وقال ايضاً : يفتح للانبياء المكاشفات ، وللولايا المعانيات ، وللصالحين الطاعات ، وللعامة الهدايات¹⁸ .
- 72 * وان أقيموا الصلاة * . قال ابن عطاء : اقامة الصلاة حفظ حدودها مع الله¹⁹ ، وحفظ الأسرار فيها مع الله²⁰ ان لا ينتلج في سره شيء سواه .

(1) Y : لانه (2) Y : له (3) F : — القهم ... سمع (4) F : — انواع (5) B : به (6) YF : سمع (7) B : وأهل الجواب (8) F : فاعبر (9) B : — تعالى (10) B : ... قال ابن عطاء (11) Y : — تعالى (12) YFB : الكرامات (13) F : — الهداية (14) YH : الهداية (15) YB : — تعالى (16) Y : — تعالى (17) F : — تعالى (18) YB : — تعالى (19) Y : — تعالى (20) Y : — تعالى

76 « قال [إبراهيم] هذا ربي ». قال ابن عطاء في قوله « هذا ربي » : كان الأول¹ تقريباً² للقوم ، والثاني مسألة³ الازدياد للهداية . فلما أزال العذر والتفريع⁴ به وقام بالحجة ، رجع⁵ الى البراءة فقال⁶ : « يا قوم اني بريء مما تشركون » (٧٨) . وقال ابن عطاء في قوله « هذا ربي » : كان إبراهيم ، عليه السلام⁷ ، من شدة حبه لربه وشغفه به ، لما رأى الصنع والآثار ، غاب عنها وتعلق بالصانع . وهذا من عطشه وامتلأه بربه ، لم يكن فيه فضل من⁸ ربه ان يقول : هذا صنع ربي ، فقال « هذا ربي »⁹ الذي يظهر مثل¹⁰ هذه البدائع والآثار¹¹ . وهذا مقام¹² الجمع ان لا يكون فيه فضل من ربه ان يذكر سواء او يرى سواء . 95 « ان الله فائق الحب والنوى » . قال ابن عطاء¹³ : مظهر ما في حبة القلب من الاخلاص والرياء .

98 « وهو الذي أنشأكم من نفس واحدة . فستر وستودع » . قال ابن عطاء : خلق اهل المعرفة على جهة منزلة واحدة . « فستر وستودع » أي¹⁴ فستر¹⁵ في حال معرفته ، مكشوف عنه . ومكشوف¹⁶ في حال معرفته ، مستتر عليه¹⁷ . 103 « لا تتركه الابصار » . قال ابن عطاء : لا تحيط به الابصار والعلوم¹⁸ وهو يحيط بها . 105 « ولبيته لقوم يعلمون » . قال ابن عطاء : لقوم يعلمون حقيقة اليان : وهو الوقوف معه حيث ما وقف ، والجري معه حيث ما جرى ، لا يتقدمه بغلبة ، ولا يتخلف عنه بعجز .

122 « أو من كان ميتاً فأحييناه » . قال احمد¹⁹ بن عطاء : أو من²⁰ كان ميتاً بحياة نفسه وموت قلبه ، فأحييناه بامانة نفسه وحياة قلبه ، وسهلنا عليه سبل التوفيق ، وكحللناه بانوار القرب ، فلا يرى غيرنا . ولا يلتفت الى²¹ سوانا .

(1) H: ان الاول كان (2) HCB: تقريباً (3) B: — مسألة (4) B: والتفريع (5) F: رجع (6) H: وقال (7) Y: — عليه السلام (8) B: من (9) H: فقال هذا ربي (10) YB: — مثل (11) B: والآثار (12) B: — مقام (13) B: + فائق الحب اي (14) HF: — اي (15) YH: فستر (16) H: وستودع (17) H: عنه (18) H: — الابصار والعلوم؛ F: — قال ... والعلوم (19) HCB: — احمد (20) F: — أفن (21) Y: — ال .

وقال ابن عطاء : أومن كان ميتاً بالانقطاع عنا ، فاحييناه بالانصال بنا ، وجعلنا له نوراً إنصالياً¹ ، كن تركناه في ظلمات² الانقطاع ؟

125 « ومن يرد ان يضلّه ، يجعل صدره ضيقاً حرجاً » . قال ابن عطاء : ما بلاءٌ أشد من بلاء من اظلم عليه قلبه ، والتبس³ عليه أمره ، ونخي عليه قدر مولاه . فهو يتردد في أمره ، متمرداً على مولاه ، لفقدان نور الهداية عن قلبه⁴ وطلب النجاة من غير وجهه .

سورة الاعراف

(7)

1 « المص » . حكى⁵ محمد بن عيسى الهاشمي عن ابن عطاء انه قال : لما خلق⁶ الله⁷ صورة⁸ الاحرف ، جعل لها سرّاً . فلما خلق آدم⁹ ، بث فيه ذلك¹⁰ السرّ ، ولم يثبته في الملائكة . فجرت الاحرف على لسان آدم¹¹ بفنون الجربان وفنون اللغات . فجعله الله صورة لها .

2 « كتاب انزل اليك » . قال ابن عطاء : عهد خصصت به من بين الانبياء . انك خاتم الرسل ، وعهدك ختم المهود . لنشر¹² بد صدراً ونفراً¹³ به عينا .

12 « قال [ابليس] انا خير منه » . قال ابن عطاء في قوله « انا خير منه » : حجب ابليس برؤية العجب¹⁴ بنفسه عن التعظيم . ولو رأى تعظيم الحق ، لم يعظم غيره . لان الحق اذا استولى على سر¹⁵ شي¹⁶ ، قهره . فلم¹⁷ يترك فيه فضلاً لغيره .

23 « قالوا : ربنا ظلمنا انفسنا » . قال ابن عطاء : ظلمنا انفسنا باشتغالنا بالجنة وطلبها عنك .

(1) Y: ايضاً لا || (2) YB: ظلمة || (3) B: وأليس || (4) B: — من قلبه || (5) B: حكى
من || (6) H: اظهر || (7) YB: + تعال || (8) YFB: — سورة || (9) B: + عليه السلام ||
(10) B: — ذلك || (11) B: + عليه السلام || (12) F: ليشرح || (13) Y: او نفر || (14) HB:
النفر || (15) YFB: سره || (16) YFB: — شي || (17) YF: فلن .

- 27 « كما أخرج ابويكم من الجنة » . سمعت^١ ابا بكر الرازي^٢ يقول : سمعت ابن عطاء يقول : خروج آدم^٣ من الجنة وكثرة بكائه^٤ واغضاره الى الله^٥ ، وخروج الانبياء من صلبه كان خيراً له من الجنة والتنعيم والتلذذ بنعيمها^٦ .
- 27 « انا جعلنا الشياطين أولياء للذين لا يؤمنون » . قال ابن عطاء : قوله^٧ « انا جعلنا الشياطين » ، وقوله^٨ « انهم اتخذوا الشياطين » (٣٠:٧) : فالحقيقة^٩ منها ما اضاف الى نفسه ، والمعارف^{١٠} ما اضاف اليهم . كذلك خطابه في جميع القرآن .
- 29 « وادعوه مخلصين له الدين » . قال ابن عطاء : اخلاص الدعاء ما خلص من الآفات .
- 29 « كما بدأكم تعودون » . قال ابن عطاء : ابتداء^{١١} خلقه^{١٢} ابليس على الكفر والخلاف ، ثم استعمله باعمال المطيعين بين الملائكة والمقربين ، ثم رده الى ما ابتدأه عليه من الخلاف . والسرعة ابتداء خلقهم على الهدى والموافقة ، واستعملهم بعمل^{١٣} المخالفين واهل الضلالة ، ثم ردهم الى ما ابتدأهم عليه من الانفاق . لذلك قال الله تعالى « كما بدأكم تعودون » .
- 64 « انهم كانوا قوماً عمن » . قال ابن عطاء : ضالين عن طريق الحق .
- 105 « حقيق عليّ ان لا أقول على الله الا الحق » . قال ابن عطاء : من تحقق بالحق^{١٤} ، فانه لا يقول على الحق الا ما يليق بالحق .
- 143 « لن تراني » . قال ابن عطاء في قوله « لن تراني ولكن انظر الى الجبل » : اشغله^{١٥} بالجبل ، ثم تجلى . ولو لم يشغله بالجبل ، لمات^{١٦} وقت التجلي .
- وقال ابن عطاء^{١٧} في هذه الآية : انبسط^{١٨} الى^{١٩} ربه في معاني الرؤية ، لما ظهر عليه من^{٢٠} الكلام ولم ينطق بآياه . ألا ترى انه لما رجع الى وصفه ، رجع الى أوائل المقامات ، فقال « تبّت إليك » ؟

(١) B: -- سمعت... بنعيمها (٢) Y: -- الرازي (٣) Y: + عليه السلام (٤) F: وبكائه (٥) H: - الى الله (٦) Y: لله تعالى (٧) (6) H: فيها (٧) HFB: -- قوله... وقوله (٨) B: قال وانهم (٩) F: الحقيقة (٩) D: والمعارف (١٠) H: أبداً (١١) B: -- خلقه (١٢) H: بأعمال (١٣) Y: على الحق (١٤) YH: نضله (١٥) B: + عليه السلام (١٦) H: وقال ايضاً (اي الحسين) (١٧) Y: + موسى (١٨) H: على (١٩) FB: عن .

- 146 « ساصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الأرض بغير الحق » . قال ابن عطاء : سامع قلوبهم وأسرارهم وأرواحهم عن ¹ الجولان في ملكوت القدس ² .
- 150 « ولا رجع موسى إلى قومه غضبان » . قال ابن عطاء : غضبان على نفسه حيث ³ ترك قومه حتى ضلوا — « أسفاً » على مناجاة ربه .
- 156 « هُذنا اليك » . قال ابن عطاء : اقبلنا بالكلية عليك .
- 157 « الذين يتبعون الرسول النبي الأمي » . قال ابن عطاء : الأمي هو الأعجمي . قال : أعجمياً ⁴ عما دوننا ، عالماً ⁵ بنا وبما ينزل عليه من كلامنا وحقاتنا ⁶ .
- 157 وقال أيضاً في قوله « النبي الأمي » قال : النبي صلعم ⁷ الذي لا بدنه شيء من الأكوان ⁸ ، يعني الذي لا يشغله شيء من الكون ⁹ . وقال ¹⁰ « الأمي » يعني ¹¹ الذي ¹² لا يعلم ¹³ من الدنيا شيئاً ولا من الآخرة إلا ما علمه ربه . حاله مع الله تعالى ¹⁴ حالة واحدة وهو الطهارة بالافتقار إليه والاستغناء عما سواه .
- 175 « آتيناه آياتنا فانسلخ منها » . قال ابن عطاء : سوايق الأزل تؤثر ¹⁵ على انتهاء الأبد . قال الله تعالى : « آتيناه آياتنا فانسلخ منها » .
- 176 « ولو شئنا لرفعناه بها » . قال ابن عطاء : ولو جرى له في حكم ¹⁶ الأزل السعادة ، لأثر ذلك عليه في عواقب سعيه وكسبه في أواخر أحواله ¹⁷ .
- 182 « سنستدرجهم من حيث لا يعلمون » . قال ابن عطاء : كلما احدثوا خطيئة ، جددنا لهم نعمة ، ونسبهم الاستغفار من ¹⁸ تلك الخطيئة .

(1) Y: — من ؛ B: من الحق لأن في جولان ملكوت العرش (sic) || 2 || H: + من الحق لأن ذلك في ملكوت القدس || 3 || B: حين || 4 || H: أعجمي || 5 || H: عالم || 6 || H: ومن حقائقنا ؟ (7) YHF: — النبي صلعم || 8 || YFB: الكون || 9 || YH: — يعني ... الكون || 10 || YD: — وقال || 11 || YHB: — يعني || 12 || H: من ؛ F: — الذي || 13 || F: لم ؛ 14 || B: يعلم شيئاً ... || 15 || HF: — تعالى || 16 || F: يزور || 17 || H: — حكم || 18 || H: افضاله ؛ (19) Y: من .

سورة الانفال

(8)

5 « كما اخرجك ربك من بينك بالحق » . قال ابن عطاء : اخرجك من بلدتك ليُحيي بك¹ قلوباً عماية عن الحق . « وإن فريقاً من المؤمنين لكارهون » مفارقة اوطانهم . ولا يتم لعبد حقيقة الصحة والتصحح الا بعد هجران أقاربه ومفارقة اوطانه . أخرجهم من تلك البلدة حتى ألقوا غيرها من البلاد ولم يبق² عليهم مطالبة لها . فردّهم اليها لئلا يملكهم سوى الحق شيء .

11 « وينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم به » . قال ابن عطاء : انزل عليهم ماء طهر به ظواهر ابدانهم من دنسها³ ، وانزل عليهم رحمة نور بها قلوبهم وشفى بها صدورهم عن وساوس العدو ، وألبس بواطنهم لباس الاطمأنينة⁴ والصدق .

24 « استجبوا لله وللرسول » . قال ابن عطاء في هذه الآية : الاستجابة على اربعة اوجه : اولها اجابة التوحيد ، والثاني اجابة التحقيق ، والثالث اجابة التسليم ، والرابع اجابة التقريب⁵ .

66 « وعلم ان فيكم ضعفاً » . قال ابن عطاء : ما في السماء لا يوجد الا بالافتقار ، وما في الارض لا يوجد الا بالاضطرار .

سورة التوبة

(9)

3 « ان الله بريء من المشركين » . قال ابن عطاء : كل من اشرك مع الله تعالى فيها لله تعالى غير الله تعالى⁶ ، فهو منه بريء .

40 قال ابن عطاء في قوله « ثاني اثنين اذ هما في الغار » قال : في محل القرب ، في كهف الانوار في الازل .

(1) B: به || (2) H: تبق || (3) YH: — من || (4) YH: ودنسها || (5) HB: الطائفة || (6) B: — قال ... التفريب || (7) YMF: — تمال || (8) B: عز وجل .

وقال في قوله « لا تحزن ان الله معنا » قال : ليس من حكم من كان الله معه ان يحزن .

قال ابن عطاء في قوله « ان الله معنا » قال : معناه ان الله معنا³ في الازل ، حيث وصل بيننا وصلة الصحة ولم تنفصل⁴ .

41 « انظروا خفافاً » . قال ابن عطاء : خفافاً بقلوبكم « وثقالاً » بأبدانكم .

91 « ما على المحسنين من سبيل » . قال ابن عطاء : المحسن من يحسن مجاورة نعم الله⁵ . وقال في موضع آخر : المحسن من يرى احسان الله⁶ اليه ولا يرى من نفسه مُتَحَسِّناً بحال .

100 « والسابقون الاولون » . قال ابن عطاء : السابق من سبق له في الازل من الحق حسن عناية ، فيظهر⁷ عليه في وقت ايجاده انوار تلك السابقة . فانه ما وصل احد اليه الا بعد ان سبق⁸ له في الازل منه لطف وعناية .

111 « ان الله اشترى من المؤمنين » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرزاري يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله « ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم » قال : نفسك موضع كل شهوة وبلية . ومالك محل كل اثم ومعصية . فاراد ان يزيل ملكك عما يضرك ، ويعوضك عليه ما ينفعك عاجلاً وآجلاً .

قال ابن عطاء : مكر بهم وهم لا يشعرون ؛ لكن الكلام فيه من جهة المعاملة مليح : اشترى منهم الاجساد لمواضع وقوع المحبة من قلوبهم فأحياهم⁹ بالوصلة .

112 « الثابثون العابدون الحامدون الشاكرين ... » . قال ابن عطاء : لا تصح¹⁰ العبادة الا بالتوبة ، ولا التوبة الا بالحمد على ما وفقت عليه¹¹ من طلب طريق التوبة ؛ ولا تصح¹² التوبة الا بمداومة السياحة والرياضة ؛ ولا هذه المقامات والمقدمات الا بمداومة الركوع والسجود ؛ ولا يصح هذا كله الا بالامر بالمعروف والنهي عن

(1) HB: — ان الله معنا || (2) F: ينفصل || (3) YB: + تعالى || (4) H: يظهر ||

(5) B: سبق || (6) FB: واحياهم || (7) F: يصح || (8) H: له || (9) F: يصح .

المنكر ؛ ولا يصح شيء مما تقدم ذكره^١ الا بحفظ الحدود ظاهراً وباطناً . فالمؤمن^٢ من تكون هذه صفته ، لان الله^٣ يقول «وبشر المؤمنين» الذين هم بهذه الصفة . وقال ابن عطاء^٤ : «التائبون» الراجعون الى الله من كل ما سواه من الاغيار ، «والعابدين» الواقفون على بابه يطلبون الاذن عليه شوقاً منهم اليه ، «والحامدين» هم الذين يشكرونه على السراء والضراء اذ كل منه ، وما كان منه فهو مقبول بالسمع والطاعة ، «والسائعون» التاركون شهواتهم ومرادهم لمراد الحق فيهم ، «والراكمون» الخاضعون لعظمة الله ، «والساجدين» المتقربون الى الله بخدمته ، «والآمرون» بالمعروف «القامعون» بأوامر الله بحسب الطاقة ، «الناهون» عن المنكر . التاركون لمخالفة الحق اجمع : وهم الذين يزالون اولياء الله ويعادون اعداءه .

116 «ان الله له ملك السموات والارض» . قال ابن عطاء: له ملك السموات والارض . فمن طلب^٥ الملك من^٦ غير المالك^٧ فقد أخطأ الطريق .

118 «ثم تاب عليهم ليتوبوا» . قال ابن عطاء: قطعهم بمئته عن أوصافهم . وقال ابن عطاء : ما لم^٨ يعطف^٩ الرب على خلقه بالرحمة^{١٠} لم^{١١} يعطف العبد الى الله بالطاعة .

124 «فاما الذين آمنوا فزادتهم ایماناً» . قال ابن عطاء: أما^{١٢} الذين صدقوا حكم الربوبية وتمسكوا بعهد^{١٣} العبودية ، زادتهم معرفة^{١٤} في قلوبهم ونظراً اسقط عنهم النظر الى ما سواه .

128 «لقد جاءكم رسول من انفسكم» . قال ابن عطاء: نفسه موافقة لأنفس الخلق خليفة ومبابة لها حقيقة^{١٥} . فانها^{١٦} نفس مقدسة بانوار النبوة ، مؤيدة بمشاهدة الحقائق ، ثابتة في المحل الأدنى والمقام الأعلى : «ما زاغ البصر^{١٧} وما طفى» (١٧: ٥٣)

(١) YHF: — ذكره (٢) YH: والمؤمن (٣) YB: + نال (٤) Basir aga 36

(٥) F: + من (٦) F: — من (٧) H: مالك الملك (٨) H: — ما لم (٩) H: تعطف

(١٠) H: — بالرحمة (١١) H: ولم (١٢) H: — اما (١٣) YB: بمهده (١٤) Y: وانها

(١٥) YF: — البصر .

سورة يونس

(10)

9 « يهديهم ربهم بإيمانهم » . قال ابن عطاء : يُظهر¹ عليهم بركات اقرارهم عند ايجاد الذر بقولهم « بلى » . فن بركاتها لزوم² القرائض واتباع السن وتحقيق الايمان وتصحيح الاعمال .

13 « ولقد اهلكنا القرون من قبلكم لما ظلموا » . قال ابن عطاء : لما اعتمدوا سوانا .

22 « هو الذي يُسبِّركم في البر والبحر » . قال ابن عطاء : يسير الاولياء بقلوبهم ، ويسير الأعداء بنفوسهم . ومعنى البرّ اللسان ، ومعنى البحر القلب .

22 « دعوا الله مخلصين له الدين » . قال ابن عطاء : الاخلاص ما خالص من الآفات .

25 « والله يدعو الى دار السلام » . قال ابن عطاء : عم خلقه³ بالدعوة ، واختص من شاء منهم بالرحمة . فن اختصه قبل خلقه ، فهو المحمود في سعادته . ومن خذله قبل كون خلقته ، فهو الملعوم ، ولا⁴ عذر . فن قصده⁵ بنفسه ، صرف عن حظه ؛ ومن قصده به ، فهو المحجوب عن نفسه .

34 « قل هل من شركائكم من يبدأ الخلق ثم يعيده » . قال ابن عطاء : يبدأ⁶ باظهار⁷ القدرة فيوجد المعلوم ، ثم يعيدها باظهار الهية ، فيفقد الموجود .

57 « قد جاء نكم موعظة من ربكم وشفاء لما في الصدور » . قال ابن عطاء : الموعظة للنفوس ، والشفاء للقلوب ، والهدى للاسرار ، والرحمة لمن هذه صفة .

94 « فان كنت في شك مما انزلنا اليك » . قال ابن عطاء : مما فضلناك به وشفناك ، « فسل الذين يقرأون الكتاب من قبلك » وهم الاعداء ، كيف وجدوا

(1) H: تظهر || (2) H: + الطامات و (3) B: — خلقه || (4) YHF: لا || (5) HF: قصد || (6) H: يدعو ، Y: يدي || (7) B: باظهاره .

وصفك^١ في كتبهم ، وكيف رأوا فيها نشر فضائلك. يدل عليه قوله^٢ حين
انزلت^٣ عليه هذه الآية : لا أشك ولا أسأل^٤ !

105 « وأن أقم وجهك للدين حنيفاً ولا تكونن^٥ من المشركين ». قال ابن عطاء:
في هذه الآية : صحيح معرفتك ، ولا تكونن^٦ من الناطقين الى شيء سوى الله تعالى^٧
فيسفك الله^٨ . واقامة الملة الحنيفية هو تصحيح المعرفة .

107 « فان يمسك الله بضرب فلا كاشف له الا هو » . قال ابن عطاء^٩ : قطع
الحق على عباده طريق الرغبة والرهبة^{١٠} الا اليه باعلامهم^{١١} انه الضار^{١٢} والنافع .

سورة هود

(11)

69 « قالوا سلاماً . قال سلام » . قال ابن عطاء : سلم^{١٣} لك رتبة الحلقة من
الزلل . « قال سلام » اي هذه السلامة التي^{١٤} توجب لي السلام^{١٥} من السلام .

80 « قال لو ان لي بكم قوة » . سمعت محمد بن عبد الله يقول : سمعت ابا العباس
ابن عطاء في هذه الآية قال^{١٦} : لو ان المعرفة بيدي لاوصلتها اليكم .

88 « واليه أنيب » . قال ابن عطاء في قوله « واليه أنيب » قال : اليه ارجع عن^{١٧}
جميع ما لي وعلي^{١٨} ولا^{١٩} اعتمد سواه .

96 « ولقد ارسلنا موسى بآياتنا وسلطان مبين » . قال ابن عطاء : الايات هي^{٢٠}
القوة عند مخاطبة الحق وسماع كلامه . والسلطان هو الانبساط في سؤال الرؤية .

170 « خالدين فيها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربك » . قال ابن
عطاء : الا ما شاء ربك من الزوائد لأهل الجنة من الثواب ، ومن الزوائد لأهل
النار من العقاب .

(1) B : صفك || (2) YB : + عليه السلام || (3) YB : انزل || (4) HF : ولا أشك || (5) H :
- تعالى || (6) YB : + تعالى || (7) H : + رحة الله عليه || (8) B : والرغبة || (9) Y : واعلمهم ||
(10) H : سلام || (11) F : هذه السلام القوي || (12) F : السلم || (13) HF : يقول في هذه الآية ||
(14) B : قال هو الرجوع من || (15) B : فلا : H : وان لا : Y : ان لا || (16) FB : هو .

112 « فاستقم كما أمرت » . قال ابن عطاء : إنما ينال العبد الاستقامة على حسب ما أكرم به من نور السر .
وقال ابن عطاء : افتقر الى الله تعالى مع تبريك من الحول والقوة .

سورة يوسف

(12)

7 قال ابن عطاء في قوله « لقد كان في يوسف واخوته آيات » قال : هو ان لا يسمع قصته محزون الا استروح اليه ، واخرج منه ما فيه راحة لما هو فيه من حالة .

12 « أرسله معنا غداً » . قال ابن عطاء : لو ارسله معهم وسلمه الى القضاء ، لحُفِظ . لكنه اعتمد على حفظهم ، « وإنّا له لحافظون » فخانوه . ولو ترك تدبيره عليه وحفظهم له ، لكان محفوظاً ، كما حُفِظ الآخر حين قال « والله خير حافظاً » (١٢ : ٦١) .

14 « قالوا لئن أكله الذئب ونحن عصبة » . قال ابن عطاء : اعتمد يعقوب ، عليه السلام ، كثرتهم وقوتهم ، فوكله الله تعالى اليهم حتى أتاه الحزن من قبلهم ، فألقوه في الجب . ثم لما ارسل بنيامين قال « الله خير حافظاً » ، فحفظه وردّه الى يوسف^{١٥} وردّها جميعاً الى يعقوب عليه السلام^{١٦} : كذا حال من اعتمد على ربه ممّن اعتمد على غيره .

20 « وشروه بثمن بخس درهم معدودة وكانوا فيه من الزاهدين » . قال ابن عطاء : ليس ما باع اخوة يوسف من نفس لا يقع عليها البيع باعجب من يبعث نفسك بأدنى شهوة بعد ان بعثها من ربك بأوفر الثمن . قال الله تعالى « ان الله

(1) B : تنال || 2) FB : — العبد || 3) F : — تنال || 4) B : يستمع || 5) Y : استراح |
(6) F : بما || 7) F : لو || 8) Y : وحفظه || 9) F : — تنال || 10) B : + عليه السلام يا
(11) B : صلوات الله عليه : F : — عليه السلام .

اشترى من المؤمنين انفسهم... (٩: ١١١). فبيع ما قد تقدم^١ يبعه باطل .
وانما باع يوسف اعداؤه الذين كانوا يعادونه ، وانت تبيع نفسك من اعدائك وهي
شهواتك وهواك . واعدى عدوك^٢ نفسك التي بين جنبيك .

وقال ابن عطاء : وانما بيع جبال الظاهر بعشرين درهماً او «الثن البخر» لتعلم
ان جبال الظاهر لا خطر له عند الله تعالى^٣ وانما الجبال . جبال الباطن . قال النبي
صلعم^٤ : ان الله تعالى لا ينظر الى صوركم ولا الى افعالكم ، ولكن ينظر الى قلوبكم .
وقال ابن عطاء : لو جعلوا ثمنه الكونين لكان بخساً في مشاهدة^٥ ما خص به .
وقال ابن عطاء في قوله «وشروه بشئ نجس» قال : لقله علمهم بنفاسه^٦ ،
وكل من لم^٧ يعرف قيمة جوهر فهو زاهد فيه . لذلك يبيع الرجل آخرته بالدنيا
والجنة^٨ بالشهوة^٩ . وربما باع الرجل ايمانه باخس^{١٠} ثمن . وربما^{١١} فانه الحق
بلحظة : فليتن الله تعالى^{١٢} .

وقال ابن عطاء في قوله «وشروه بشئ نجس» قال : أوقعوا البيع على نفس
لا يجوز بيعها . فكان ثمنه وان جل^{١٣} بخساً^{١٤} . وما هو باعجب مما تفعله : تبيع^{١٥}
نفساً قد بعته من ربك . وكما سعى^{١٦} في بيع يوسف اعداؤه ، كذلك تسعى في
بيع نفسك من اعدائك بشهوة ونهمة^{١٧} .

وقال ابن عطاء^{١٨} : ويجوز ان يقال ان الشيء^{١٩} النفيس ، اذا بلغ النهاية
في القيمة حتى لا يعرف نهاية قيمته ، رُدَّ الى ادنى القيمة وأقل^{٢٠} الثمن^{٢١} .
مثاله^{٢٢} الايمان^{٢٣} : لا يعرف قدره ، ولا يعرف قدر ثمنه احد . فرد^{٢٤} ثمنه الى^{٢٥}
تنحي غصن شوك عن طريق المسلمين والكلمة الطيبة . كذلك حديث يوسف^{٢٦}
في قوله «وشروه بشئ نجس» .

(١) F: يقدم || B: 2: أعدائك || F: 3: —: ثمال || B: 4: ÷: رجل آله وسلم ؛ Y: عليه
السلام || Y: 5: مشاهدته || B: 6: +: عليه السلام || B: 7: Y || B: 8: —: راجعة || B: 9: B:
لشهوة ؛ F: 10: الشهوة || Y: —: وربما ... ثمال || F: 11: —: ثمال || B: 12: B: نجس ||
F: 13: يفضله يبيع || F: 14: F: يسى || YB: 15: وهمة || B: 16: B: وقال ايضاً || B: 17: B: شري ||
B: 18: FB: وأتله || B: 19: B: ثمنها ؛ F: —: الثمن || B: 20: B: له والايمان || Y: 21: Y: +: هذي ||
YB: 22: +: ان ؛ Y: —: تحية || B: 23: B: +: عليه السلام .

وقال ابن عطاء : يجوز ان يكون^١ باعوا ظاهر حسنه^٢ بالثمن البخر .
اعلمك الحق^٣ ان ظاهر الجلال لا قدر له عند الله تعالى^٤ اذا لم يكن معه جلال
الباطن . ولم يشهدوا هم منه جلال باطنه . ولو شهدوا ذلك منه . لما باعوه بملاء^٥
الارض ذهاباً . الا ترى ان من شهد منه ادنى شيء من المستودع فيه كيف قال :
« اكرمي مثواه عسى ان ينفعنا » (١٢ : ٢١) ؟

وقال ابن عطاء في قوله « وشروه بشئ بخر » قال : لانهم باعوه على ما
ظهر لهم من حسنه . ولم يشاهدوا ما زُيِّنَ به من خصائص العصمة والقرب .

21 « اكرمي مثواه عسى ان ينفعنا » . قال ابن عطاء : كل من اعتمدت عليه او
سكنت اليه ، يصيبك بذلك المقدار منه عنة . الا ترى الى صاحب يوسف^٦ لما قال
لأمرة « اكرمي مثواه عسى ان ينفعنا » : لما ركن الى يوسف . صار يوسف^٧ عنة عليه
وعليها ، حتى قالت أمرته « ما جزاء من اراد باهلك سوء الا ان يسجن » وما بعده من الخن .
21 « والله غالب على أمره » . قال ابن عطاء : غالب على أمر نفسه ، أجراه
على ما شاء ، الى من^٨ شاء ، وصرفه عن شاء . « ولكن أكثر الناس لا يعلمون »
انه الغالب في أمره الذي أمر عباده من طاعاته : ان شاء يسر لهم من طاعاته ،
وان شاء عجزهم منها^٩ .

24 « ولقد همت به وهم بها ، لولا ان يرى برهان ربه » . قال ابن عطاء :
همت به هم شهوة ، وهم بها هم موعظة يزعجها عما همت به .

وقال في قوله « لولا ان رأى برهان ربه » قال : اي واعظاً من^{١٠} قلبه وهو
واعظ الله تعالى^{١١} في قلب كل عبد .

وقال ابن عطاء : « همت به وهم بها » قال : احتالت زليخا ان تُرى نفسها
لبوسف ، فحجب الله تعالى^{١٢} نفسها عن يوسف بالبرهان العالي والحق الظاهر ،
حتى لم يشهد في وقته ذلك غير الحق .

(1) B : يكرهوا (2) B : + عليه السلام (3) B : — الحق (4) F : — تعالى (5) B :
ملاء (6) Y : و (7) B : + عليه السلام (8) Y : + عليه السلام (9) Y : ما (10)
VB : منه (11) FB : في .

وقال : « وهم بها » : نظر إليها لولا ما صده عن ذلك من حجاب البرهان .
سمعت محمد بن عبد الله يقول : سمعت ابن عطاء يقول : قالت زليخا لـ يوسف :
اصبر عليّ ساعة حتى أعيذك اليك . فقال^١ : ما تفعلين ؟ قالت : أعطني وجه
ذلك الصنم ، فإني استحي منه . فتذكر يوسف^٢ عند ذلك اطلاع ربه عليه
فهرب منها : فذلك هو^٣ البرهان .

قال ابن عطاء : لولا أن رأى برهان ربه^٤ قال : احاطت به القدرة ، فلم
يشهد غير واحد .

24 « كذلك لتصرف عنه سوء والفحشاء » . قال ابن عطاء : سوء ، الخواطر
الردية ، والفحشاء المباشرة^٥ بالاركان .

25 « قالت ما جزاء من اراد باهلك سوءا » . قال ابن عطاء : لم تسترق^٦ هي
في حبسها بعد . فلم تحبر^٧ بالصدق ، وآثرت نفسها على^٨ نفسه . فلما استقرت
هي في المحبة وهامت ، أخبرت بالحق وقالت بالصدق وآثرت نفسه على^٩ نفسها
فقالت « الآن حصحص الحق . انا راودته عن نفسه وانه لمن الصادقين » (١٧ : ٥١) .

30 « انا لنراها في ضلال مبين » . قال ابن عطاء : في وجد ظاهر ومحبة بيّنة
وشوق مزعج .

31 « فلما رأيته اكبرته » . قال ابن عطاء : اكبرن منه^{١٠} العصمة التي هدي
لها منه^{١١} .

وقال ابن عطاء : دهش في يوسف وتحيرن ، يعني النسوة ، حتى قطعن ايديهن .
فهذه غلبة مشاهدة مخلوق لمخلوق . فكيف بمن تأخذ مشاهدة من الحق ؟ فلم ينكر
عليه ان يتغير^{١٢} عليه صفاته او^{١٣} ينطق في الوقت على حد الغلبة بمرامي كبيرة ؟

33 « قال رب السجن أحب إلي » . قال ابن عطاء : السجن^{١٤} أحب إليّ مما

(1) F : فقالت (2) F : تفعل (3) B : — يوسف (4) FB : — هو (5) FB : — المباشرة (6)

(6) F : يسترق (7) F : يتغير (8) B : عن (9) B : — منه (10) Y : هدي بها (11) F :

+ به (12) FB : و (13) B : — السجن .

يدعوني اليه من الزنا . والاختيار^١ فسد عليه أمره . ولعله لو ترك الاختيار ، لكان^٢ معصوماً من الزنا من غير امتحان بالسجن كما كان معصوماً في وقت^٣ المراودة .

36 « انا نراك من المحسنين » . قال ابن عطاء : انا نراك^٤ من المائلين الى الفقراء ، في الاحسان اليهم والقعود معهم والانس بهم .

42 « فانساه الشيطان ذكر ربه » . قال ابن عطاء : غار الحق على يوسف^٥ حين غلبت عليه البشرية بالرجوع في حاجته الى الخلق وطلب ذلك منهم . فادركه الحق لقطع حاجته عنهم وابصاله الى حاجته في سر الغيب ، حتى^٦ يعلم^٧ لا قاضي لها^٨ سوى الحق . أخرجهم اليه وقطع حاجته عنهم ، فكان فيه عقوبة لنفسه ومحنة لقلبه واختباراً^٩ لسهو .

52 « ذلك ليعلم اني لم اخنه بالغيب » . قال ابن عطاء : لم احقده^{١٠} فيها إثماني عليه من الاهل والمال .

53 « وما أبرئ نفسي . ان النفس لأماراة بالسوء » . قال ابن عطاء^{١١} : ما أبرئ نفسي بنفسي ، انما أبرئ نفسي بربي .

وقال ابن عطاء : النفس مجبولة على سوء الادب . والعبد مأمور بملازمة الادب . فالنفس^{١٢} تجري على طبعها في ميدان المخالفة ، والعبد يردّها بجهده^{١٣} عن^{١٤} سوء المطالبة . فن أعرض عن الجهود ، فقد أطلق عنان النفس وغفل عن الرعاية . فيها^{١٥} أعانها^{١٦} ، فهو شريكها في مرادها^{١٧} . لذلك قال الجنيد : من أعان نفسه على هواها ، فقد اشرك في فعل^{١٨} نفسه ، لان العبودية ملازمة الادب ، والطفيان سوء الأدب .

54 « استخلصه لنفسي » . قال ابن عطاء : كيف يستخلصه لنفسه وقد استخلصه الحق من قبل ؟ فهو لديه من المخلصين .

(١) Y : بالاختيار (٢) B : كان (٣) B : — وقت (٤) FB : — انا نراك (٥) B : + عليه السلام (٦) YF : حين (٧) B : Balir Aga (٨) F : له (٩) YB : واختيار (١٠) B : اخنه (١١) F : — ابن عطاء (١٢) Y : والنفس (١٣) F : — بجهده (١٤) B : من (١٥) B : وبها (١٦) F : أني بها (١٧) YB : فخرها (١٨) B : قتل .

56 « نصيب برحمتنا من نشاء » . قال ابن عطاء في قوله ¹ « نصيب برحمتنا » قال : بفضلنا نهدي من نشاء الى سبيل المعرفة .

67 « وما أغني عنكم من الله من شيء » . قال ابن عطاء : كيف يرد عن غيره من لا يرد عن نفسه ، أم ² كيف يقوم بكفاية الغير من هو عاجز عن سياسة ³ نفسه ؟ بلى ⁴ ! ربما يبدي الحق الاسباب . وليس الاخذ بالاسباب كالأخذ من المسبب .

76 « وكذلك كدنا ليوسف » . قال ابن عطاء : أبلينا ⁵ بأنواع البلاء حتى أوصلناه الى محل العز والشرف .

84 « وتولّى عنهم وقال يا أسفي على يوسف » . قال ابن عطاء : بكى يعقوب ⁶ وتأسف لفقد الالة . وذلك انه لما لقي يوسف زاد في البكاء . فقال له ⁷ : يا ابنتي أنبكي عند القراق وعند الثلاثي ؟ قال : ذاك بكاء حرقة القراق ، وهذا بكاء الدهش !

84 « وابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم » . قال ابن عطاء : ذهبت عين يعقوب في بكاء يوسف لان بكاءه كان معلولا ، منوطاً بالولد ⁸ ، فأثر فيه . ولم تذهب عين آدم من كثرة ⁹ بكائه لان بكاءه كان حقاً ، فحفظ فيه .

وقال ابن عطاء في قوله « وابيضت عيناه من الحزن » قال : ان يعقوب ، عليه السلام ، اراد ان يبكي على يوسف فتفرغرت عيناه . فأراد ان يرسلها ¹⁰ ، فوجد لذة البكاء ، فكظمها وردّها في عينه ¹¹ فابيضت .

86 « وأعلم من الله ما لا تعلمون » . قال ابن عطاء : معناه ¹² : علمي بالله علم حقيقة ، وعلمكم به علم استدلال .

90 « انه من يتق ويصبر » . قال ابن عطاء : من يتق ارتكاب المحارم ويصبر على أداء القرائض ، فان الله ¹³ لا يضيع سعي من احسن في هذين المقامين واعتمد على الله تعالى ¹⁴ ولم يعتمد على سعيه ولا عمله .

(1) B : — في قوله (2) YF : وكيف (3) YF : سياته (4) YF : — نفسه (5) B : بل (6) F : ابتليناه (7) B : + عليه السلام (8) B : له — (9) Y : بوله (10) B : كثرت (11) YF : يرسلها (12) YFB : عنه (13) B : — معناه (14) Y : + تعالى (15) F : — تعالى .

98 « سوف استغفر لكم ربي ». قال ابن عطاء : ان يعقوب² قال : ارجعوا³ الى يوسف فاسألوه⁴ ان يجعلكم في حل⁵ ، ثم استغفر لكم : لأن الذنب بينكم وبينه .

100 « وقد احسن بي اذ اخرجني من السجن » . قال ابن عطاء : الحكمة فيه ان السجن كان اختياره بقوله « رب السجن أحب اليّ مما يدعونني اليه » ، والجب كان موضع اضطرار ولم يكن له فيه اختيار⁶ . وفي الاختيار آفات . ف شكر الله تعالى⁷ حين خلّصه من فتنة اختياره لنفسه ، وعلم ان ما اختاره⁸ الحق كان فيه الخير . وخاف من اختياره لنفسه . فلما نجاه⁹ الله تعالى¹⁰ من ذلك ، شكره .

قال ابن عطاء : « احسن بي اذ اخرجني من السجن » بعد ان اعتمدت فيه سواء بقولي لصاحب السجن « اذكرني عند ربك » (١٢: ٤٢) .

100 « ورفع أبويه على العرش » . قال ابن عطاء : رفع من عملهم بمقدار حزنهم الذي كان منه¹ وأسّهم عليه² ؛ ولم يرفع من اخوته لسرورهم بانلافه وكذبهم عليه بانه³ « ان يسرق فقد سرق أخ له من قبل » (١٢: ٧٧) .

101 « ربّ قد آتيتني من الملك » . قال ابن عطاء : الملك¹ هو² احواج حسّاده اليه .

105 « يمرون عليها وهم عنها معرضون » . قال ابن عطاء : نظروا اليها باعينهم ولم يلاحظوها بابصارهم ولا يكشف الاسرار .

106 « وما يؤمن أكثرهم بالله الا وهم مشركون » . قال ابن عطاء : الشرك¹ هو ملاحظة الخطرات والحركات . به سمّوهم الى عباده ، وبه لحظتم ما منه اليكم ، وبه² فنيتم³ عن الكون ورجعتم الى لطفه وعزته .

(1) B : + عليه السلام || (2) Y : ارجع || (3) YF : سألوه || (4) B : ولم يكن فيه شيء ؛ Y : ولم يكن منه فيه شيء || (5) F : — تعالى || (6) YF : اختار || (7) Y : انجاه || (8) B : منهم ؛ Y : عليه || (9) Y : — عليه || (10) B : — بانه || (11) Y : — الملك || (12) B : — هو ؛ (13) YF : — الشرك || (14) B : — وبه || (15) B : فامنيتم .

108 «أدعو الى الله على بصيرة». قال ابن عطاء: أدعوكم الى من تعودتم منه الفضل والافضال والبرّ والنوال على دوام الاحوال : وهو الله¹ الذي لم يزل ولا يزال ، جلّ وتعالى .

108 «انا ومن اتبعني». قال ابن عطاء: منهم من اتبع محمداً صلّعم² على الظاهر : فذاك اليه . ومنهم من اتبعه على الحقيقة والتحقيق : فذلك الذي قال الله تعالى³ : «انا ومن اتبعني». وصفت⁴ البصائر عند وفاة النبي صلّعم⁵ ، الا لرجل واحد⁶ وهو الداعي الى الله تعالى⁷ وهو الصديق الاكبر ، حيث لم يشغله موت محمد ، عليه السلام ، من الرجوع الى الله⁸ تعالى⁹ ودعاء الخلق اليه بقوله «من كان يعبد محمداً ، فان محمداً¹⁰ قد مات . ومن كان يعبد الله تعالى¹¹ ، فانه حيّ لا يموت . وقرأ وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل» (٣: ١٤٤).

108 «أدعو الى الله على بصيرة». قال ابن عطاء: البصيرة احرق العلوم والمواظع المحجوبة بظلم الاطماع . اما علمت انه لا تصح¹² بصيرة لأحد وهو تحت رقب الملك . وما دام للشواهد والاعراض عليه اثر ، كانت بصيرته واهية . والبصيرة اذا صحت . سلم صاحبها من كل آفة .

وقال ابن عطاء : الفرق بين البصيرة والسياسة هو ان البصيرة مكشوفة والسياسة مستورة¹³ .

سورة الرعد

(13)

1 «المر . تلك آيات الكتاب». قال ابن عطاء: لما اظهر الله تعالى¹⁴ الأحرف ، جعلها سرّاً له . فلما خلق آدم ، عليه السلام¹⁵ ، بث فيه ذلك السرّ ولم يثبه في

(1) B: — الله (2) YB: عليه السلام (3) F: — تعالى (4) YF: وتثبت (5) B: + وآله وسلم (6) F: — واحد (7) B: — الى الله تعالى (8) Y: + عليه السلام (9) F: يصح (10) B: منشورة (11) F: — تعالى (12) Y: — عليه السلام .

أحد من خلقه وملائكته . فجرت الاحرف على لسان آدم^١ بفنون الجريان وفنون اللغات . فجعله الله تعالى^٢ صوراً لها .

2 « يدبر الأمر بفصل الآيات » . قال ابن عطاء : يدبر الامر^٣ بالقضاء السابق ويفصل الآيات بالاحكام الظاهرة ، لعلكم تتيقنون ان الذي يجري عليكم هذه الاحوال لا بد لكم من الرجوع اليه .

3 « ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون » . قال ابن عطاء : النبصرة لمن تفكر في ابتداء الخلق وانتهائهم ومصير كلهم الى الفناء ، ودوام البقاء للاحد الصمد .

7 « انما انت منذر » . قال ابن عطاء : انما انت مخبر عنا بصدق ما اكرمناك به من القرب والزلف .

9 « عالم الغيب والشهادة » . قال ابن عطاء : العالم على الحقيقة من يكون الشاهد والغائب عنده^٤ سواء في العلم ، لا بأن يستدل . والعالم على الحقيقة هو الحق جلّ وعلا^٥ ، « الكبير » في ذاته ، « المتعالي » في صفاته .

11 « يحفظونه من أمر الله » . قال ابن عطاء : الاسباب^٦ تحفظك من أمره . فاذا جاء القضاء ، خلت بينك وبينه . وكيف يكون محفوظاً من هو محفوظ من حافظه ؟ والمحفوظ على^٧ الحقيقة من هو محفوظ بالحافظ ، لا محفوظ من الحافظ .

12 « هو الذي يريكم البرق خوفاً وطمعاً » . قال ابن عطاء : خوفاً للمسافر . وطمعاً للمقيم .

14 « له دعوة الحق » . قال ابن عطاء : اصدق الدواعي داعي^٨ الحق . فمن اجاب داعي الحق ، بلغه الى الحق ؛ ومن اجاب دواعي النفس . رمي به الى الهلاك .

17 « انزل من السماء ماءً فسالت اودية بقدرها » . قال ابن عطاء : هذا مثل ضربه الله تعالى^٩ للعبد : كما انه اذا سال السيل في الاودية لا يُبقي^{١٠} في الاودية

(١) Y : + عليه السلام (2) F : — تعالى (3) YH : الامور (4) Y : — عنه (5) Y : وتعالى (6) B : — الاسباب (7) HB : بالحقيقة (8) YHB : دواعي (9) F : — تعالى (10) HB : لم يبق .

نجاسة الا كنسها^١ وذهب بها ، كذلك اذا سال التور الذي قسم الله تعالى * للعبد في نفسه ، لا يُبقي فيه غفلة ولا ظلمة . « انزل من السماء ماء » يعني قسمة التور ، « فاسلت اودية بقدرها » يعني في القلوب الانوار على ما قسم له في الازل . « فاما الزبد فيذهب جفا » : فبذلك التور يصير القلب منوراً . فلا يبقى فيه جفوة . « واما ما ينفع الناس فيمكث في الارض » : يُذهب^٢ الباطل وَيُبقي^٣ الحقائق . وقال ابن عطاء : ما كان من^٤ الاحوال صدقاً ، ثبت في القلوب بركاتها ، وما كان^٥ غير ذلك ، فانه لا يُبقي فيه خيراً^٦ .

20 « الذين يوفون بعهد الله ولا ينقضون الميثاق » . قال ابن عطاء : لا ينقضون ميثاق الازل^٧ في وقت « بلى » . انه لا رب لهم غيره ، فلا^٨ يخافون غيره ولا يرجون سواه ولا يسكنون الا اليه .

21 « والذين يصلون ما امر الله به ان يوصل » . قال ابن عطاء : الذين يديمون^٩ على شكر النعمة ومعرفة منة المنعم ، لدوام^{١٠} النعمة^{١١} اليهم وايصالها^{١٢} بهم دائماً لنعائم^{١٣} .
21 « ويخشون ربهم » . قال ابن عطاء : الخشية سراج القلب ، والخوف ادب النفس . « ويخافون سوء الحساب » قال : هو ان لا يقبل حسانتهم ثم لا ينفجر سيئاتهم^{١٤} .

24 « سلام عليكم بما صبرتم » . قال ابن عطاء : صبروا على ما امروا به من الطاعات ، وصبروا عما نهوا عنه من المعاصي . فقال الله تعالى^{١٥} لهم على لسان السفراء الصادقين « سلام عليكم بما صبرتم » .

29 « الذين آمنوا وعملوا الصالحات » . قال ابن عطاء : الذين صدقوا ما ضمنتم لهم ، من الرزق والعمل الصالح ما كان بريئاً من الشرك والرياء والمعجب .

(1) F + غسلها || (2) F: — نال || (3) HB: قلب || (4) HB: وتبقى || (5) Y: في || (6) HB: + من || (7) YH: يبقى فيه غير || (8) F: + في قوله ولا Y: + في قوله لا || (9) Y: الميثاق الاول || (10) YH: ولا || (11) B: يديمون || (12) HB: يدوم || (13) Y: النعم || (14) B: واتصاف + H: وايصالها Y: واتصالها || (15) YHB: — دائماً لنعائم || (16) YHB: — يخافون ... سيئاتهم || (17) F: — نال .

36 « قل انما أمرت ان أعبد الله ... » قال ابن عطاء او³ الجنيد : لا يرتقي أحد في درجات العبودية حتى يحكم فيها بينه وبين الله أوائل البدايات . وأوائل⁴ البدايات هي القروض الواجبة والأوراد الزكية وسطايا الفضل وعزائم الأمر . فمن احكم على نفسه هذا ، من⁵ الله تعالى عليه بما بعده .

38 « ولكل أجل كتاب » . قال ابن عطاء : لكل علم بيان ، ولكل بيان⁶ لسان ، ولكل لسان عبارة ، ولكل عبارة طريقة ، ولكل طريقة اهل . فمن لم يميز بين الاحوال ، فليس له ان يتكلم .

39 « يحو الله ما يشاء ويثبت » . قال ابن عطاء : يحو الله ما يشاء عن رسوم الشواهد والاعراض وكل ما يورد على⁷ سره من عظمتة وحرمتة وهيبته ولواعث انواره . فمن أثبتة فقد احضره ، ومن محاه فقد غيبه . والحاضر مرجوعه لا بعده ، والغائب لا مرجوع له بعده او لا يعدوه .

وقال ابن عطاء : يحو الله أوصافهم ويثبت أسرارهم لأنها⁸ موضع⁹ المشاهدة .

41 « والله يحكم لا معقب لحكمه » . قال ابن عطاء : أحكام الحق ماضية على عباده فيها ساء وسر¹⁰ ، ونفع وضر¹¹ ، فلا ناقض لما أبرم ، ولا مُضِلّ لمن هدى .

42 « فَلَلهُ الْمَكْرُ جَمِيعاً » . قال ابن عطاء : المكر حقيقة ما مكر بهم الحق¹² حتى توهموا انهم يُمَكِّرُون . ولم يعلموا انه مكر بهم¹³ حيث سهل عليهم سبيل المكر .

سورة ابراهيم

(14)

7 « لئن شكرتم لأزيدنكم » . سئل ابن عطاء عنها فقال¹⁴ : اذا رددت¹⁵ الاشياء الى مصادرها من غير حضور منك لها ، فقد تم الشكر .

(1) YF : والجنيد (2) Y : أوائل (3) F : — ولكل بيان (4) B : من (5) YHF : لانه (6) H : مفع (7) HD : الحق بهم (8) Y : مكرهم (9) F : عن قوله لئن ... (10) F : ارددت . (11) (12) (13) (14) (15)

وقال ابن عطاء : لئن شكرتم هدايتي ، لأزيدنكم خدمتي . ولئن شكرتم خدمتي ، لأزيدنكم مشاهدتي . ولئن شكرتم مشاهدتي ، لأزيدنكم ولايتي . ولئن شكرتم ولايتي ، لأزيدنكم رؤيتي .

11 « ولكن الله يمن على من يشاء » . قال ابن عطاء : يمن على من يشاء بالهداية والتوفيق .

24 « ومثل كلمة طيبة كشجرة ... » . قال ابن عطاء : الكلمة الطيبة قول² ولا اله الا الله « على التحقيق . والشجرة الطيبة هي التي تطهر³ اسرار الموحدين عن دنس الأطماع بالثقة بالله تعالى⁴ والانتقطاع اليه⁵ عما سواه .

26 « ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة » . قال ابن عطاء : الشجرة الخبيثة الغيبة والبهتان ، وهما يفتحان على الانسان باب الكذب والفجور⁶ .

34 « وان عدوا نعمة الله لا تحصوها » . قال ابن عطاء : أجل النعم رؤية معرفة النعم ورؤية التقصير في القيام بشكر النعم⁷ .

وقال ايضاً : النعمة أزلية . كذلك يجب ان يكون شكرها أزلياً⁸ . واعلم ان لك نفساً وروحاً وقلباً : فنعمة النفس الطاعات ، ونعمة الروح الخوف ، ونعمة القلب اليقين⁹ ، ونعمة الروح الحكمة ، ونعمة الهبة الذكر ، ونعمة المعرفة الالفة . فالنفس في أبحر الطاعات تنعم ، والقلب في أبحر اليقين يتقلب ، والروح في أبحر القربة وانتظار العيان يتنعم .

35 « رب اجعل هذا البلد آمناً » . قال ابن عطاء : اراد بهذا ان يجعل قلبه آمناً من الفراق والحجاب .

35 وقال ابن عطاء في قوله « واجتنبني وبني أن نعبد الاصنام » قال : ان الله تعالى¹⁰ أمر ابراهيم¹¹ ببناء الكعبة . فلما بناها¹² قال « ربنا تقبل منا » (٢٧: ٢) .

(1) HB : — قول || (2) F : مر الذي يطهر || (3) HF : — تعالى || (4) Y : اليها || (5) H : قال ... والفجور || (6) H : المسم || (7) HB : ازلي || (8) HB : والحكمة ونعمة الروح الهبة واذكر F : الحكمة ونعمة الهبة الذكر || (9) F : — تعالى || (10) B : + عليه السلام || (11) HB : بني الكعبة .

فاوحى الله^٣ اليه : يا ابراهيم ، انا امرتك ببناء البيت^٤ ، وخصصتك من بين الانبياء بذلك ، ومننت عليك به^٥ ، ووفقتك لما وفتت لك له^٦ . ألا تحيي ان تمن عليّ وتقول « ربنا تقبل منا ؟ فனிبت^٧ مني عليك^٨ وذكرت رؤيئة فعلك وستك^٩ ! فن أجل ذلك^{١٠} قال^{١١} : « واجتنبني وبني ان نعبد الاصنام^{١٢} . قال^{١٣} : ان^{١٤} نفسي شر^{١٥} صنم اذا تابعت هواها واشتغلت بحفظها . فاشتغلها بك واقطعها عما سواك .

وقال ابن عطاء : « واجتنبني وبني ان نعبد الاصنام^{١٦} قال : ان نعبد اصنام الخلقة والركون اليها . وهو خطرات الغفلة ولحظات الخلقة .

وقال ايضا : « ان نعبد الاصنام^{١٧} معناه الانفس^{١٨} . لان لكل نفس صنما من الهوى ، الا من طهر بانواع^{١٩} التوفيق .

37 « ربنا اني اسكنت^{٢٠} من ذريتي بوادي غير ذي زرع^{٢١} . قال ابن عطاء : أسكنتهم واديا لا متعلق لي ولا علاقة لهم سواك^{٢٢} .

37 « فاجعل افئدة من الناس تهوي اليهم^{٢٣} . قال ابن عطاء : من انقطع عن الخلق بالكلية ، صرف الله تعالى^{٢٤} اليه وجهه الخلق وجعل مودته في صدورهم ومحبه في قلوبهم . وذلك من دعاء الخليل^{٢٥} : لما قطع باهله عن الخلق والأرزاق^{٢٦} والاسباب ، دعا لهم فقال « فاجعل افئدة من الناس تهوي اليهم^{٢٧} .

38 « ربنا انك تعلم ما نخفي وما نعلن^{٢٨} . قال ابن عطاء : ما نخفي من الاحوال وما نعلن من الآداب .

43 « واقتدسهم هواه^{٢٩} قال ابن عطاء : هذه صفة قلوب أهل الحق . ألا ترى

(1) H : + تعالى (2) F : الكمية (3) HB : بذلك (4) HB : — له (5) HB : نبيت (6) HB : — عليك (7) H : — وستك (8) H : — فن أجل ذلك (9) B : + عليه السلام (10) HB : — قال (11) HB : اي (12) YF : أشد (13) YF : — ان نعبد اصنام (14) HB : وقال ايضا ان نعبد الانفس (15) F : وقال ايضا : معناه ان نعبد الاصنام الانفس (16) HB : — بانواع (17) H : — قال ... سواك (18) F : — تعالى (19) YB : + عليه السلام (20) YB : والأرزاق .

الهواء^١ قائماً^٢ بالمشيئة ، والارادة غير قائمة بعلاتن^٣ فوقها^٤ ؟ كذلك قلوب أهل الحق متعلقة^٥ بالله تعالى^٦ ، وليس في قلوبهم محل لغير الله تعالى^٧ ، لا تسكن سوى الله تعالى^٨ . ومثل قلوبهم كما قال الله تعالى^٩ : « وهي تمر مر السحاب » (٨٨: ٢٧) لا تلتفت^{١٠} الى سواء ولا لها قرار مع غير الله تعالى .

سورة الحجر

(15)

9 « انا نحن نزلنا الذكر » . قال ابن عطاء : نحن انزلنا^{١١} هذا^{١٢} الذكر شفاء^{١٣} ورحمة^{١٤} وبياناً^{١٥} وفرقاناً^{١٦} لتهدي^{١٧} به من كان موسوماً^{١٨} بالسعادة ، منوراً^{١٩} بتفديس السر عن المخالفة . « وانا له لحافظون »^{٢٠} : وانا^{٢١} نحفظه في قلوب اولياتنا^{٢٢} ونستعمل^{٢٣} به جوارح الخواص^{٢٤} من عبادنا^{٢٥} .

21 « وان من شيء الا عندنا خزائنه » . قال ابن عطاء في هذه الآية : النظر الى شراهد القسم اسكت^{٢٦} النفوس عن الحكم .

24 « ولقد علمنا المستقدمين منكم ولقد علمنا المستأخرين » . قال ابن عطاء : من القلوب قلوب همتها مرتفعة عن الادناس والنظر الى الاكوان . ومنها ما هي مربوطة بها ، مقترنة بنجاستها^{٢٧} لا تنفك^{٢٨} عنها طرفة عين .

49-50 « نبي عبادي انا الغفور الرحيم . وان عذابي هو العذاب الأليم » . قال ابن عطاء^{٢٩} : أقم عبادي بين الخوف والرجاء ليصح لهم سبيل^{٣٠} الاستقامة في الإيمان : فانه من غلب عليه رجاءه عطله ، ومن غلب عليه خوفه اقنطه .

(1) HB: الهواء (2) F: قائم (3) HB: بعلاتن (4) HB: فوقها (5) HB: — متعلقة ... السحاب (6) F: + متعلق به لا يفر الا به ولا يسكن الا به . كذلك قلوب أهل الحق متعلقة ... (7) F: — تعالى (8) F: — الله (9) HB: (10) HB: نزلنا (11) H: — هذا (12) HB: مرسوماً (13) H: + قال ابن عطاء اي (14) B: اي (15) HB: اولياته (16) HB: ويستعمل (17) HB: الخااص (18) B: عباد (19) H: سكت (20) HB: يحسانها (21) HF: ينفك (22) HB: — ابن عطاء (23) HB: سبل .

98 « فسبح بحمد ربك ». قال ابن عطاء : لم يرض من نبيه صلّتم^١ لحة^٢ عين الا في عبادته .

سورة النحل

(16)

2 « يُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلَى مِنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ » . قال ابن عطاء : المحدث من العباد من يكلمه الملاك في سره ويطلعه على خصائص الغيوب ويفتح لروحه طريقاً الى^٣ الاشراف على^٤ القرب^٥ .

18 « وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا » . قال ابن عطاء : ان لك نفساً وقلباً وروحاً وغفلاً ومحبة ومعرفة وديناً ودنيا^٦ وطاعة ومعصية وإبتداء^٧ وانتهاء^٨ وحيثاً وأصلاً وفصلاً^٩ ووصلاً . فنعمة النفس الطاعات والاحسان ، والنفس فيها تنعم . ونعمة الروح الخوف والرجاء وهو^{١٠} فيها يتنعم^{١١} . ونعمة القلب البقين والايمان وهو فيها يتقلب . ونعمة العقل الحكمة والبيان وهو فيها يتقلب . ونعمة المعرفة الذكر والقرآن وهي^{١٢} فيها تتقلب^{١٣} . ونعمة المحبة الألفة والمواصلة والأمن من المجران وهي^{١٤} فيها تتقلب^{١٥} . فهذا^{١٦} تفسير قوله^{١٧} « وَإِنْ تَعْدُوا ... » .

44 « وَانزّلنا اليك الذكر لتبين للناس » . قال ابن عطاء : قطع عقول الخلق عن فهم كتابه والاشراف عليه والتبيين منه ، الا عقل النبي صلّتم^{١٨} . فانه قال له « وانزلنا اليك الذكر ... » . وان كان فيه احكام الخلق ، فالخطاب مذكّر وانت صاحب البيان لهم بما انزل عليك . فانهم^{١٩} في^{٢٠} مقامات^{٢١} الوحشة ، وانت في محل الحضور وعمل الأمان^{٢٢} . فبيان الكتاب ما تبينه ، وآداب الشريعة ما ترسمه ،

(1) B: صل الله عليه وآله وسلم ؛ Y: عليه السلام (2) B: لحت (sic) (3) B: عل (4) B: ال (5) Y: الموت (6) H: — ودنيا (7) H: — وفصل (8) FHB: وهي (9) HB: تنعم (10) FH: وهو (11) FH: يتقلب (12) HB: هذا ؛ F: وهذا (13) H: + تعال (14) B: + وآله وسلم ؛ Y: عليه السلام (15) HB: لانهم (16) F: من (17) H: مقام (18) YHF: الايمان .

لأنك انت الامين في جميع الاحوال ، ولا يؤتمن على اسرار الحق^٢ الا الامتاء من العبد .

68-69 «وأوحى ربك الى النحل» . قال ابن عطاء : ألمها ودلتها على الموضع وعلمها كيف تضع^٣ ما في بطنها : لا تضعه^٤ الا على حجر صاف^٥ او خشب نظيف لا^٦ يخالطه^٧ طين ولا تراب . ثم قال «كلي من كل الثمرات» اي من الذي جعله رزقك . ثم امرها^٨ بالتواضع فقال «فاسلكي سبل ربك ذللاً» . ثم قال «يخرج من بطونها شراب مختلف ألوانه فيه شفاء للناس» : للتنفوس لا للقلوب . فمن اراد صلاح قلبه ، فليعرف^٩ موارد ما يرد على قلبه في الأوقات ومحل قلبه في جميع الاحوال وما يبدو من قلبه في كل زمان . ثم يلزم مع ذلك التواضع والخلوة . فهذا غذاء القلب ، وذاك^{١٠} غذاء النفس . وغذاء الروح أعز ، وهو^{١١} مشاهدة الحق والسباع منه وترك الالتفات الى المكونات^{١٢} بحال^{١٣}.

وقال ابن عطاء : جعل ما يخرج من النحل شيتين مزمجين لا يصفيتها الا النار . فاذا صفتها^{١٤} النار ، صار^{١٥} صلاً ومجماً . فالصل هو غذاء الخلق^{١٦} وشفاؤهم ، والشمع للحرق لا غير . كذلك^{١٧} اذا أخلص العبد علمه^{١٨} خلص له عمله^{١٩} . وما خالطه برباء وشرك ، فلا^{٢٠} يصلح الا للنار .

74 «فلا تضربوا لله الامثال» . قال ابن عطاء في ما قوله «فلا تضربوا لله الامثال»^{٢١} : في ذاته ومائته . لان الذات ممتنع عن العلل بحال .

81 «كذلك يتم نعمته عليكم» . قال ابن عطاء : تمام النعمة هو الانقطاع عن النعمة بالسكون الى المنعم .

95 «ولا تشعروا بعهد الله ثمناً قليلاً» . قال ابن عطاء : اول عهد عليك من

(1) H: الخلق || (2) F: ينع || (3) YF: ينسها || (4) FB: صاتي || (5) B: ولا || (6) Y: يخالط || (7) FH: امره || (8) HB: فليصرف || (9) F: وذلك || (10) F: وذلك || (11) B: المكونات || (12) HB: بحالة Y: — بحال || (13) YF: صفاءها || (14) HB: صار || (15) F: صارت || (16) HB: الخلق || (17) HB: كذلك العبد ... || (18) YHF: عمله || (19) F: عمله || (20) HB: لا || (21) F: — في ... الامثال .

ربك انه كفاك كل ما تحتاج اليه لئلا ترغب الى غيره ولا ترجع في المهات الا اليه . فن ضيع عهده واشترى بما خصه الله^١ به من كراماته^٢ شيئاً من حطام^٣ هذه الدنيا^٤ القساية فقد^٥ نقض عهد الله^٦ . لان الله تعالى^٧ يقول « ان ما عند الله هو خير لكم » وهو الاعتماد عليه والاكتفاء به دون غيره .

96 « ما عندكم ينفد وما عند الله باق » . قال ابن عطاء : اوصافكم فانية واحوالكم ثابتة . فلا تدعوا^٨ منها شيئاً . وما من الحق اليكم باق . فالعبد من كان فانياً من اوصافه باقياً بما^٩ لله تعالى^{١٠} عنده ؛ وهو تفسير قوله^{١١} « ما عندكم ينفد ... » .

97 « من عمل صالحاً ... فلنحيينه حياة طيبة » . قال ابن عطاء : الحياة^{١٢} الطيبة ، روح^{١٣} اليقين وصدق نية القلب .

وقال ابن عطاء : الحياة الطيبة^{١٤} العيش مع الله تعالى^{١٥} والسهو والاعراض عما دونه .

وقال ابن عطاء : الحياة الطيبة^{١٦} باسقاط^{١٧} الكونين عن سره حتى يبقى مع ربه^{١٨} .

127 « وما صبرك الا بالله » . قال ابن عطاء : بآمره وبيره^{١٩} .

سورة الاسراء

(17)

1 « سبحانه الذي أسرى بعبده ليلاً » . قال ابن عطاء : طهر مكان القربة وموضع^{٢٠} الدنو وموقف^{٢١} الاختصاص ومرتبة العزة والكرامة وسند الشرف والارتفاع

(1) YH : + . تعالى (2) Y : انكرامة (3) Y : - حطام (4) YHB : - الدنيا (5) H : وقته (6) Y : + . تعالى (7) F : - تعالى (8) H : يدعوا (9) HF : - بما (10) F : - تعالى (11) B : + . تعالى (12) HB : - الحياة الطيبة (13) H : هو روح (14) HB : - الحياة الطيبة (15) F : - تعالى (16) Y : حياة طيبة (17) YF : اسقاط (18) B : + عز وجل (19) F : وير (20) Balir Aga (21) HFB : القربة وموقف الدنو عن ان يكون ؛ Y : القربة وموضع الدنو عن ان يكون .

الى سماء العظمة وعرش الكبرياء^١ عن ان يكون فيه تأثير مخلوق بحال . فإمر بنفسه
وسرى بروحه وسير بسره . فلا السرّ علم ما فيه الروح ، ولا الروح علم ما
شاهد^٢ السر ، ولا النفس عندها شيء من خبرها وما فيها . وكل واقف مع
حده ، مشاهد للحق^٣ ، متلقف عنه بلا واسطة ولا بقاء بشرية . بل حق تحقق
بعده . فحققه وأقامه حيث لا مقام ، وخاطبه « ووحى اليه ما أوحى » ، جل ربنا
وتعالى .

8 « عسى ربكم ان يرحمكم » . قال ابن عطاء : يتمطف عليكم ليخرجكم
من ظلمات المعاصي الى انوار الطاعات . فمن طلب الرحمة من غير الله تعالى^٤ ،
فهو في طلبه غطلي^٥ .

9 « ان هذا القرآن يهدي للتي هي أقوم » . قال ابن عطاء : القرآن دليل ،
ولا يدلّ الا على الحق . فمن اتبعه ، قاده الى الحق^٦ ؛ ومن أعرض عنه ، قاده
الى الهلاك .

21 « انظر كيف فضلنا بعضهم على بعض » . قال ابن عطاء : من تولاه الله^٧
بضرب^٨ من العناية ، توالى أعماله كلها لله تعالى^٩ . فله فضل الولاية على من
دونه . قال الله تعالى^{١٠} : « انظر كيف فضلنا ... » . والفضيلة تقع^{١١} فيها بسبب
الخلق . والحق لا^{١٢} تكبر^{١٣} عنده الطاعات ولا تنقص^{١٤} المخالفات .

30 « ان ربك ييسر الرزق لمن يشاء ويقدر » . قال ابن عطاء^{١٥} : ذلك بهذه
الآية على التوكل والثقة . فان الله^{١٦} ييسر الرزق . فاسكن انت من اضطرابك
ودع عنك^{١٧} حيلتك^{١٨} ، وسل من يديه البسط ان يوسع عليك الرزق .

41 « ولقد صرفنا في هذا القرآن ليعذروا » . قال ابن عطاء : اتبعنا الموعظة الموعظة^{١٩}

— Batir Aga (2 HB : شاهد (3 H : — شاهد الحق (F : لخلق (4 F : —
تعال (5 Y : — الحق (6 HB : — الله (Y : + تعال (7 HB : يصرف (8 F : —
تعال (9 HB : فان الله تعال قال (10 F : يقع (11 F : ولا (12 HB : يكبر (YF :
يكبر (13 YHB : بنفسه (14 HB : + رحمة الله عليه (15 YHB : قال الله تعال (16
YHF : — عنك (17 B : حيلتك (18 H : — الموعظة .

لعلهم يفهمون^١ عنا مرادنا ويرجعون^٢ الينا في طلب مراد الخطاب . فما زادهم برئاً بهم^٣ الا إغراضاً عنا .

65 « وكفى بربك وكيلًا » . قال ابن عطاء : كفى به وكيلًا لمن اعتمد عليه وقطع قلبه عما سواه .

67 « وإذا مستكم الضر في البحر ، ضل من تدعون الا إياه » . قال ابن عطاء : ليس بخالص لله^٤ من لا يكون في حالة الرخاء مع الله^٥ كحال الشدة . ومن يلتجئ الى غيره في احوال^٦ الشدائد : فهو من العبيد سوء الذي لا يقومه الا^٧ الأدب .

70 « ولقد كرمنا بني آدم » . قال ابن عطاء : ابتدأهم بالبِرِّ قبل الطاعات ، وبالإجابة قبل الدعاء ، وبالمعطاء قبل السؤال : كفاهم الكل من حوائجهم ، ليكونوا لمن له الكل ويده كفاية الكل .

71 « يوم ندعو كل أناس بأمامهم » . قال ابن عطاء : يوم^٨ نوصل كل مرید الى مراده ، وكل محب^٩ الى محبوبه . وكل مدع^{١٠} الى دعواه ، وكل منتم^{١١} الى من كان ينتمي اليه .

74 « ولولا ان ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئاً قليلاً » . قال ابن عطاء^{١٢} : ان الله^{١٣} عاب الانبياء^{١٤} بعد مباشرة الزلات^{١٥} . وعاب نبينا^{١٦} قبل وقوعه ، ليكون بذلك أشد انتهاً وتحفظاً لشرائط الشهية ، فقال تعالى^{١٧} : « ولولا ان ثبتناك ... » .

84 « قل كل يعمل على شاكلته » . قال ابن عطاء : على ما قسم الله^{١٨} في سوره . لان النبي صلعم^{١٩} قال : اعملوا ، فكل ميسر لما خلق له .

85 « قل الروح من امر ربي » . قال^{٢٠} ابن عطاء : ان الله^{٢١} ستر أمر^{٢٢} الروح على جميع خلقه ، وستر كيفية^{٢٣} صفات نفسه ، وستر ما يبدو منه . وستر ما يعامل به المخلوق عند معاينته . الا ان العلماء اتفقوا^{٢٤} انها لطيفة ، وانها

(١) HB: يفهموا || (2) HB: ويرجعوا || (3) H: — رنا بهم || (4) YB: + تعالى || (5) H: حال || (6) FB: — الا || (7) YHF: يوم || (8) H: + رحة الله عليه || (9) YB: + تعالى ؛ H: + مز وجل || (10) B: + عليهم السلام || (11) FB: الذات (sic) || (12) B: + صلعم ؛ Y: + عليه السلام || (13) YHF: — تعالى || (14) B: + تعالى ؛ YH: — قسم الله || (15) YB: عليه السلام || (16) B: — قال ... اتفقوا || (17) Y: + تعالى || (18) H: — أمر || (19) H: صلية || (20) H: اتفقت .

خلقت قبل الاجسام . واختصاصها من بين المخلوقات بكونها في يد ربها حين قال لآدم : اختر احدى يدي ربك^١ . فزاده اختصاص الاخذ لطفاً وتقريباً من ذات خالقها^٢ فبين بها^٣ الخلق . والأصل انها مخلوقة لكنها ألطف المخلوقات ، وهي اصفى الجواهر وانورها . بها تُرى^٤ المغيبات ، وبها يكون الكشف لأهمل الحقائق . واذا حُجبت الروح عن ملاذغات السر^٥ ، أساءت الجوارح الادب في اوقاتها . لذلك^٦ صارت^٧ الروح بين تجلي واستتار ونازع وقابض ، وهي^٨ على قرب محلها من ربها وقت اخذها .

101 « ولقد آتينا موسى تسع من آيات بينات » . قال ابن عطاء : من الآيات حل قوة الخطاب في المشاهدة والمراجعة في طلب الرؤية : وهذه من أعظم الآيات .

105 « وما ارسلناك الا مبشراً ونذيراً » . قال ابن عطاء : مبشراً لمن أقبل عليك ، ونذيراً لمن أعرض عنك^٩ : تبشرهم^{١٠} بعة رحمة الله عليهم ليقبلوا عليه ، وتنذرهم^{١١} بسخط^{١٢} ربهم لئلا يتكلموا على أعمالهم .

111 « وكبره تكبيراً » . قال ابن عطاء : عظم مثله واحسانه في قلبك ، بعلمك بتقصيرك في شكره .

سورة الكهف

(18)

1 « الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب » .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله^{١٣} : « الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب » ، قال :

(1) H : — وبك (2) H : مالحها (3) F : فسر بها (4) F : يرى (4) H : من ملاقات النفس دعاء السر (5) H : كذلك (6) F : صيرت (7) YF : وهو (8) YHB : مبشراً لمن أعرض عنك نذيراً لمن أقبل عليك (9) HB : يبشرهم (10) FHB : وينذرهم (11) HB : سخط (12) B : + تعال .

أضاف الكل بالكلية الى نفسه وقال « على عبده » اي على عبده^١ المختص :
وحقيقة العبد^٢ الذي لا ملك له^٣ .

1 « و يجعل له عجباً » . قال ابن عطاء : الكتاب^٤ منشور ظاهر فيه اسرار باطنه .

5 « كبرت كلمة تخرج من افواههم » . قال ابن عطاء : اكبر الدعاوي من ادعى في الله^٥ ، او أشار الى الله^٦ ، او تكلم^٧ عن الله^٨ ، او دخل في ميدان الانبساط . فان ذلك كله من صفات الكذابين . قال الله تعالى : « ان يقولون الا كذباً » . والمتحقق به لا يظهر شيئاً من احواله بحال .

7 « انا جعلنا ما على الارض زينة لما لنبلوهم ايبهم أحسن عملاً » . قال ابن عطاء : لنبلوهم^٩ ايبهم أحسن إعراضاً عنها وتركاً لها .
وقال ابن عطاء : ايبهم أقر بالعبودية قولاً وفعلاً .

9 « كانوا من آياتنا عجبا » . قال ابن عطاء في قوله « من آياتنا عجبا » :
سلبهم عنهم واخذهم منهم ، وحال بينهم كربين الاغيار ، وألجأهم الى غار الأنس فأوأهم^{١٠} وأسنهم ، ثم افانهم عنهم وغيرهم منهم ومن ارادتهم ومعانيهم . فأنها في الحضرة والهيبة . لذلك قال الله^{١١} : « أم حسبك ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجبا » .

11 فضرينا على آذانهم في الكهف » . قال ابن عطاء : اخبرنا منهم صفة البشرية وأقنأهم بصفات القدسية^{١٢} . قدسنا ظواهرهم وبواطنهم وجعلناهم اسراء^{١٣} في القبضة ، ثم رددناهم الى هياكلهم وصفاتهم بقوله^{١٤} « ثم بشناهم » .
وقال ابن عطاء^{١٥} : ان^{١٦} الفائدة في الضرب على الآذان^{١٧} — وليس للآذان^{١٨} في النوم شيء — انه ضرب على آذانهم حتى لا يسمعوا الاصوات فينبهوها^{١٩} ويكونوا من الخلق كلهم في راحة .

(1) Y : — اي مل عبده (2) F : — العبد (3) F : الذي لا يتارع شيئاً (4) B : — الكتاب (5) Y : + تعالى (6) F : يتكلم (7) HB : + ايبهم احسن عملاً (8) B : — و ... عما (9) H : وأرواهم (10) YH : — الله (11) YFB : القدسية (12) H : أسرى (13) B : + تعالى (14) H : وقال ايضاً (15) B : — ان (16) B : للآذان (17) F : الآذان (18) H : فينبهونها .

13 « وزدناهم هدى ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرزق يقول : قال ابن عطاء : « زدناهم هدى » اي زدناهم نوراً . ومن يعرف قدر زيادة الله ؟ لذلك كانت الشمس « تزاور عن كهفهم » خوفاً من نورهم على نورها ان يطمسه .

13 وقال ابن عطاء : « نحن نقص عليك نبأهم بالحق » لتنظر اليهم بعين المشاهدة .

14 « وربطنا على قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض » . قال ابن عطاء : وسما أسرارهم بسمه الحق ، فقاموا بالحق للحق ، فقالوا « ربنا » اظهاراً لارادة³ ودعوة⁴ ، « رب السموات والارض » رجوعاً من صفاتهم بالكلية الى صفاته وحقيقة علمه . « لن ندعو من دونه إلهاً » : لن نعتد سواه في شيء . لو⁵ قلنا غير ذلك كان « شططاً » يعني بعيداً من طريق الحق .

وقال ابن عطاء : « ربطنا على قلوبهم » حتى صدقوا العهد والميثاق واخليا⁶ أسرارهم عما دوننا .

وقال ابن عطاء : قاموا عما كان أقدمهم من الاشتغال بالاكوان فقالوا « ربنا رب السموات والارض » : لم⁷ ينظروا الى شيء من⁸ دوننا ولم يسكنوا اليه .

17 « وترى الشمس اذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين » . قال ابن عطاء : ذلك لمعنى النور الذي⁹ كان عليهم بقوله¹⁰ « وزدناهم هدى » : نوراً¹¹ على نور وبرهاناً¹² على¹³ برهان . والشمس نور . ولكن¹⁴ اذا غلب عليها¹⁵ نور أقوى منها ، انكسفت الشمس ، فكانت تزيف عن كهفهم لغلبة نورهم ، خوفاً ان ينكسف¹⁶ نورها من غلبة نورهم .

وقال ابن عطاء : زينهم الله تعالى¹⁷ بخلمة الرضا فكسفت¹⁸ الانوار لنورهم

(1) YB : + تعالى || (2) H : وقال ايضاً || (3) YHB : اظهار ارادة || (4) F : دعوة : YH : + ثم قال || (5) B : لكن || (6) Y : فاعليتنا || (7) B : لن : Y : ولم || (8) YH : — من || (9) F : في || (10) B : + تعالى || (11) H : نور || (12) FB : برهان || (13) Y : الى || (14) YB : لكن || (15) H : — عليها || (16) B : ينكسف || (17) H : عز وجل || (18) YB : وكسفت .

ونخضعت لها : « وترى الشمس ... تزاور عن كهفهم » . تهرب بنورها عن أنوارهم .

17 « من يهدي الله فهو المهتدي » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت
أبا القاسم البزاز بمصر يقول : قال ابن عطاء : ما حُجِبَ عن الله تعالى أحد
الا من أراد ان يصل اليه بمركاته صعبه . وما وصل اليه أحد الا من أراد ان يصل
اليه بصفته^١ تعالى .

18 « ونحسبهم أيقاظاً وهم رقود » . قال^٢ ابن عطاء : مقيمون في الحضرة كالنوم^٣
لا علم لهم بوقت ولا زمان ، ولا معرفة بمحل ولا مكان : أحياء ، موتى ، صرعى ،
مفيقون ، نومي^٤ ، متبهون ، لا لهم الى غيرهم طريق ، ولا لغيرهم اليهم سبيل .
وعمل الحضور والمشاهدة إنما هو الحمد تحت الصفات لا غير^٥ !

18 « وتقلبهم ذات اليمين وذات الشمال » . قال ابن عطاء : تقلبهم^٦ في حالتي^٧
القبض والبسط ، والجمع والتفرقة : جمعناهم عما تفرقوا فيه ، فحصلوا معنا في عين الجمع .

18 « لو اطلعت عليهم لوليت منهم » . قال ابن عطاء^٨ : « لو اطلعت عليهم
اي على الاكوان بما فيها ، ولوليت منهم فراراً » ، لصرفت البصر عنهم تبرماً
بهم . فانك مطالع لنا ومطالع مني^٩ .

وقال ابن عطاء : « لو اطلعت عليهم لوليت منهم » ، لانه^{١٠} وردت عليهم
انوار الحق وفضون^{١١} الخلق ، واظلمت سرادق^{١٢} التعظيم واحدقت بهم جلايب
الهيبة . لذلك قال الله^{١٣} لبيته صلعم^{١٤} « لو اطلعت عليهم لوليت منهم فراراً » .

19 « قالوا لبنا يوماً او بعض يوم » . قال ابن عطاء : مقام الحب مع الحبيب
وان طال فانه^{١٥} قصير عنده ، اذ لا يقضي من حبيبه وطراً ولو مكث معه دوام
الدهر . فان انتهاء شوقه^{١٦} اليه كالابتداء : فانتهاؤه^{١٧} فيه ابتداؤه .

(1) FH — تعالى (2) H: عز وشمال (3) B: -- قال ... لا غير (4) H: كالتيام (5) H: نيام (6) B: وتقليبهم (7) B: حال (8) H: حال (9) H: + راحة الله عليه وعليهم (10) FB: -- لانه (11) YH: من فضون (12) H: سرادقات (13) B: + تعالى (14) YH: -- الله (15) YB: عليه السلام (16) F: + وعلى آله (17) B: وان (18) F: تنشؤه (19) B: وانتهاؤه في ابتداءه .

21 « ربه اعلم بهم » . قال ابن عطاء^١ في قوله « ربه اعلم بهم »^٢ حيث اظهر عليهم عجائب صنعه وجعلهم احد شواهد عزته^٣، وجعلهم بالمحل الذي خاطب به^٤ النبي صلعم فيهم فقال^٥ « لو اطلعت عليهم لوليت منهم فراراً » .
24 « واذكر ربك اذا نسيت » . قال ابن عطاء : اذا نسيت نفسك والخلق ، فاذكرني^٦ ، فان الاذكار لا تمازج^٧ ذكرى .

قيل له : كيف ينسى نفسه وخلقه ؟

قال : يرى أولهم هو^٨ وآخرهم هو . ويرى انهم بلا هم ، حتى يكون ناسياً للخلق والنفس من ذكره اياه^٩ .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرزنجي^{١٠} بمصر^{١١} يقول : قال ابن عطاء في قوله « اذكر ربك اذا نسيت » : اذا انقطعت علائق الانصال وبقيت بالانفصال عن مشاهدة الأعواض ، حينئذ ذكرته بحقيقة ذكره .
وقال ابن عطاء : نسيان الاكابر ورود^{١٢} المهن عليهم محضوره .

28 « وأصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم » . قال ابن عطاء : خاطب الله نبيه صلعم^{١٣} وعائيه وأنبه وقال له : اصبر على من صبر علينا بنفسه وقلبه وروحه ، وهم الذين لا يفارقون محل الاختصاص من الحضرة بكرة وعشيا . فحق^{١٤} لمن لم يفارق حضرتنا ان يصبر^{١٥} عليه ولا^{١٦} تفارقه^{١٧} .

29 « وقل الحق من ربكم » . قال ابن عطاء : اظهر الحق^{١٨} للخلق^{١٩} سبل الحق وطرق الحقيقة . فمن سالك فيه بالتوفيق ومعرض عنه بالخذلان . وهذا قوله^{٢٠} « وقل الحق من ربكم » . فمن شاء الحق له الهداية ، هداة لطريق الايمان ، ومن شاء الله تعالى^{٢١} له الضلال ، سلك به مسلك الكفر وهو « الضلال البعيد » (١٨ : ١٤) .

(1) H : + ربه اعلم بهم وعمل جهنم (2) Y : قال ... بهم (3) P : شواهدهم (4) F : — عزته (5) B : — به (6) B : بقوله لا (7) B : + بان لا تمازج ذكرى (8) F : تمازج (9) FMB : + ويرى (10) FB : من ذكره اياه ؛ YH : من ذكرهم اياه (11) H : — البرزنجي (12) HB : — بمصر (13) H : اذا ورد (14) YFB : عليه السلام (15) B : وحتى (16) F : يصبر (17) HPB : فلا (18) HB : يفارقه (19) B : الله تعالى (20) F : الحق (21) B : + تعالى (22) HF : — تعالى .

31 « متكئين فيها على الأرائك ». قال ابن عطاء : على أرائك الأوس في القدس في حجاب القرب وميادين الرحمة ، مشرفين^١ على بساين الرصلة ، يشاهدون ملكهم في كل حال .

46 « الباقيات الصالحات ». قال ابن عطاء في قوله^٢ « الباقيات الصالحات » : هي « الأعمال الصالحة » والنيات الصادقة ، وكل ما أريد به وجه الله هو « الصدق ».

47 « يوم نسير الجبال ... ». قال ابن عطاء : دلّ بهذه الآية على اظهار جبروته وتعالى قدرته وعظم عزته ، ليتأهب العبد لذلك الموقف ويصلح سريره وعلانيته لخطاب ذلك المشهد وجوابه .

57 « ومن اظلم ممن ذكر بآيات ربه فاعرض عنها ». قال ابن عطاء : من أجهل^٣ ممن تبين له الحق فلم يقبله ؟

65 وقال ابن عطاء في قوله^٤ : « وعلمناه من لدنا علماً » قال^٥ : بلا واسطة الكشف^٦ ولا بتلقين الحروف ، ولكنه الملقى اليه بمشاهدة الارواح .

67 « انك لن تستطيع معي صبراً ». قال ابن عطاء : كره صحة اغترابين ، فأبى من صحبته بقوله « انك لن تستطيع معي صبراً » لعله يفارقه بهذه اللفظة . فان من وجد الله^٧ صاحباً ، استوحش مما سواه .

77 « قال لو شئت لانتخدت عليه أجراً ». قال ابن عطاء : رؤية العمل وطلب الثواب به^٨ يطلان^٩ العمل . ألا ترى الكلم^{١٠} لما قال للخضر^{١١} « لو شئت لانتخدت ... » كيف فارقه ؟

81-82 « فاردت ... فارادنا ... فاراد ربك ». سمعت منصور بن عبيد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرزاق يقول : قال ابن عطاء : لما قال الخضر^{١٢} « فاردت » (٧٩) ،

(١) YFB : مشرفون (٢) B : — في قوله (٣) Y : + قال (٤) Y : هو (٥) H : الخالصة ؛ B : الصالحات (٦) YFB : — الله هو (٧) B : الصادق (٨) HB : وعظم (٩) Y : + الناس (١٠) B : — في قوله (١١) B : — قال (١٢) FB : المكشوف (١٣) YB : + تعالى (١٤) FB : — به (١٥) YHF : يعطل (١٦) B : + عليه السلام (١٧) H : عليها السلام (١٨) B : + عليه السلام .

اوسى^١ اليه في السر : من انت حتى يكون لك ارادة^٢ ؟ فقال في الثانية « فاردنا » (٨١) ، فاوسى اليه في السر : من انت وموسى^٣ حتى يكون لكما ارادة^٤ ؟ فرجع وقال « فارد ربك » (٨٢) .

وبهذا الاسناد^٥ قال ابن عطاء : اما قوله « فاردت » كان شفقة على الخلق . وقوله « فاردنا » رحمة . وقوله « فارد ربك » رجوعاً الى الحقيقة .

84 « انا مكنا له في الارض » . قال ابن عطاء : جعلنا الدنيا طوع يده . فاذا اراد ، طويت له الارض ؛ واذا أحب ، انقلبت له الأعيان ؛ واذا شاء ، مشى على الماء ؛ واذا هوى ، طار في الهواء . وكذا من أخلص لنا سريره ، مكناه من مملكتنا ، ينقلب فيها كيف^٦ يشاء^٧ : فن^٨ كان للملك ، كان الملك له .

88 « واما من آمن وعمل صالحاً » . قال ابن عطاء : فاما من صدق الموعد واحسن اتباع اوامر ربه ، فله جزاء الحسنى : وهو ان يرزقه الرضا بالقضاء والصبر على البلاء والشكر على النعماء^٩ ، وينزع من قلبه حب الشهوات والدنيا وسواها النفس والشيطان .

101 « الذين كانت أعينهم في غطاء عن ذكرى » . قال ابن عطاء : اعين نفوسهم في غطاء عن نظر الاعتبار ، واعين قلوبهم في غطاء عن مشاهدة العيان في الملكوت . فاذا^{١٠} فتح^{١١} عليه^{١٢} عين قلبه بالمشاهدة ، فتح عين رأسه بنظر الاعتبار .

101 « وكانوا لا يستطيعون سمعاً » . قال^{١٣} ابن عطاء : لا يستطيعون سمعاً^{١٤} لأن آذانهم مسدودة عن سماع الحق . ومن لم يفتح له من قلبه سمع السماع ، كيف يسمع بظاهر سمعه وهو^{١٥} تبع^{١٦} لسمع^{١٧} قلبه ؟

108 « خالدين فيها لا يغيرون عنها حولا » . قال ابن عطاء : منعمين فيها نعيم الأبد . يتقلبون في مجاورته ويفرحون بمراضاته ؛ قد أمنوا كل مخوف ، ووصلوا الى كل^{١٨} محبوب ؛ فلا يشتهون شيئاً الا وجده ، كيف يطلبون عنه تحويلاً ؟

(1) B: + الله || (2) YB: الارادة || (3) H: ومن موسى || (4) H: وصحت منصور ... || (5) H: حيث (5) B: ومن (6) YHB: انعمة || (8) B: واذا || (9) H: فتحت || (10) YHB: — عليه (11) B: — قال... سمعاً || (12) F: — لا يستطيعون سمعاً || (13) YF: وهي || (14) F: بسع || (15) F: — محوف ووصلوا الى كل .

سورة مريم

(19)

1 قال ابن عطاء في قوله : «كهيمص» قال ¹ : الله تعالى ² كاف بالانتقام من أعدائه ، هاد لمن أخلص في عمله ، عليم ³ بحال من أشرك ومن لم يشرك ، صادق في ثوابه وعقابه ، ووعده ووعيدته .

2 «ذكر رحمة ربك عبده زكريا» . قال ابن عطاء : ذكر اختصاص ربك ⁴ زكريا بالرحمة ، وإن كانت رحمة قد وصلت إلى الأنبياء ⁵ . فخص زكريا ⁶ من بينهم بالطف رحمة : وهو أن وهب له يحيى ⁷ الذي لم يعمس الله تعالى ⁸ ولم يههم بمصيبة ⁹ . فهذا ¹⁰ هو محل اختصاصه !

وقال ابن عطاء ¹¹ : رحمة لزكريا ¹² إجابة دعوته ، وإبصاله إلى سؤاليه مراده .

3 «أذ نادى ربه نداءً خفياً» . قال ابن عطاء : أخفى ¹³ نداه من ¹⁴ الخلق ومن ¹⁵ نفسه وأظهر النداء لمن يحبه ويقدر على إجابته . وقائدة أخفائه النداء ¹⁶ من ¹⁷ الخلق ومن ¹⁸ النفس لكلا يدخله تلوين .

4 «قال رب اني وهن العظم مني» . قال ابن عطاء : قام مقام معتذر لما وجد في نفسه من فترة العبادة لكبر السن ¹⁹ . فسأل الله تعالى ²⁰ من يمينه على عبادة ²¹ ربه ²² وينوب عنه فيها عجز عنه من أنواع العبادة متابة ²³ ، فقال «واجعله رب رضى» . ترضاه لخدمتك وتستخلصه لعبادتك .

4 «ولم اكن بدعائك رب شقياً» . قال ابن عطاء : كيف يشقى من إليه مرجعه وإياه دعاؤه ، وبه قوته ، وعليه توكله ، ومنه تأييده ونصرته ؟

(1) B : — في قوله ... قال (2) B : — تعالى ؛ H : — الله تعالى (3) B : عالم (4) YHF : — ربك (5) B : — عليهم السلام (6) B : فان زكريا عليه السلام غص (7) B : — عليه السلام (8) HF : — الله تعالى (9) B : بمصيبة (10) B : وهذا (11) H : وقال ايضاً (12) B : — عليه السلام (13) B : — عليه السلام (14) H : من ... ومن (15) HB : — النداء (16) H : — تعالى (17) H : عبادته (18) H : — ربه .

- 5 « فهب لي من لدنك ولياً » . قال ابن عطاء : اي ولداً أأخذهُ ولياً¹ يرث مني النبوة ، ويرث من آل يعقوب الاخلاق .
- 6 « واجعله ربّ رضيعاً » . قال ابن عطاء : ترضى² منه اخلاق الظاهر ، وترضيه عنك في الباطن .
- 12 « وآتيناك الحكم » . قال ابن عطاء : الحكم ، المعرفة .
- 17 « وارسلنا اليها روحنا » . قال ابن عطاء : نوراً منّا ألقيناه عليها ونخصصناها به ، فآثر النور فيها³ أثره⁴ ، فأخرج من ضياء نتائج ذلك النور عيسى روح الله صلوات الله عليه⁵ .
- 23 « يا ليتني متّ قبل هذا » . قال ابن عطاء : لما رأت قومها قد آمنوا في أمرها ، رجعت بالملامة⁶ على نفسها فقالت⁷ « يا ليتني متّ قبل هذا » .
- 25 « وهزي اليك بجذع النخلة » . قال ابن عطاء في قصة مريم⁸ : لما كانت مجردة ، رزقت بنير⁹ حركة وكسب . فلما¹⁰ تعلق قلبها بعيسى¹¹ قال لها « وهزي اليك بجذع النخلة » .
- 26 « فكلني واشربي وفري عتياً » . قال ابن عطاء : أي¹² انك غير مطالبة بالثواب فيها أعطيت .
- 29 « فأشارت اليه » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البراز بمصر يقول : قال ابن عطاء¹³ : « فأشارت اليه » في الظاهر ، ليعلم القوم صدقها فيها تقول¹⁴ . فانطق الله¹⁵ عيسى¹⁶ ببراءتها .
- وقال ابن عطاء : اشارت الى الله تعالى¹⁷ ، فلم يفهم القوم اشارتها ، فانطق الله¹⁸ عيسى¹⁹ بالبيان . قال عيسى²⁰ « اني عبد الله » أي²¹ انطقني

(1) H: — أخذهُ ولياً (2) F: يرثي (3) FH: فيه (4) B: أترأ (5) H: عليه السلام (6) FHB: بالملامة (7) H: وقالت (8) HB: + عليها السلام (9) B: من غير (10) H: ولما (11) B: + صلوات الله عليه (12) HF: — أي (13) B: + في قوله (14) HB: يقول (15) YB: + تعالى (16) B: + عليه السلام (17) HF: — تعالى (18) Y: + تعالى (19) B: — قال عيسى (20) B: — أي .

الله^١ بهذا التلق الذي اشارت اليه مريم ؛ وظهر ربوبيته في تكليمه^٢.

30 «اني عبد الله». قال ابن عطاء : لما علم الله تعالى^٣ في عيسى عليه السلام^٤ ما علم من ان يتكلم فيه بأنواع الكفر ، انطقه اول ما انطقه بقوله «اني عبد الله» ليكون^٥ ذلك حجة على من يدعي فيه ما يدعي^٦ ، اذ قد شهد هو لله تعالى بالمبودية .

31 «وجعلني مباركا اينما كنت» . قال ابن عطاء : نفعاً للناس ، كافاً للأذى^٧.

31 «واوصاني بالصلاة والزكاة ما دمت حياً» . قال ابن عطاء : أمرني بمواصلته وطهارة السر عما دونه ما دمت حياً بحياته^٨.

32 «ولم يجعلني جباراً شقياً» . قال ابن عطاء : الجبار الذي لا ينصح ، و «الشيء» الذي لا يقبل النصيحة^٩.

39 «وانفرهم» يوم الحسرة . قال ابن عطاء في قوله «وانفرهم يوم الحسرة» قال^{١٠}: الحسرة هو^{١١} الدم على ما فات من الحق . وحسرة الوقت هي^{١٢} قلة المبالاة بما ترتكبه^{١٣} من أنواع المخالفات^{١٤}.

41 «واذكر في الكتاب ابراهيم انه كان صديقاً نبياً» . قال ابن عطاء : الصديق القائم مع ربه^{١٥} على حد الصدق في جميع الأوقات . لا^{١٦} يعارضه في صدقه معارض بحال .

50 «وجعلنا لهم لسان صدق علياً» . قال ابن عطاء : أصدق الألسنة هي المعبرة عن الحق بالصواب ، والذاكرة^{١٧} على الدوام لتعائنه ، والناصرة لآلائه .

52 «وناديناه من جانب الطور الأيمن وقرّبناه نجياً» . قال ابن عطاء في قوله

(1) YFB: — الله (2 || B: تكلمه || F: — تعالى ... ليكون : H: — تعالى (4 || H: — عليه السلام (5 || H: — نبي ما يدعي (6 || B: كاف الأذى (7 || B: — قال ... بحياته . 1. (8 || B: — ولم يجعلني ... النصيحة (9 || B: — وانفرهم ... المخالفات (10 || H: — في قوله ... قال (11 || H: — هو (12 || F: — من (13 || H: — يرتكبه (14 || Y: — الله تعالى (15 || Y: — ولا (16 || H: — والذاكر .

وقربناه نجياً^١ : خص الله تعالى^٢ سادات الانبياء^٣ كل واحد منهم بخاصية : فكانت الخلافة لآدم عليه السلام^٤ بقوله^٥ «إني جاعل في الأرض خليفة» (٣٠:٢) ، والقربة لموسى^٦ بقوله^٧ «وقربناه نجياً» ، والامامة لابراهيم^٨ بقوله^٩ «إني جاعلك للناس إماماً» (١٢٤:٢) ، والعبية لمحمد صلّتم^{١٠} بقوله «إنا سيّد ولد آدم بلا جهد ولا اكتساب» (حديث) . إلا ان الحجة اوجبت له السيادة على الخلق اجمع ، والقسم بحياته بقوله^{١١} «لعمرك» (٧٢:١٥) .

54 «انه كان صادق الوعد» . قال ابن عطاء : وعد لأبيه^{١٢} من نفسه الصبر فوق به وذلك في قوله «ستجدني ان شاء الله من الصابرين» (١٠٢:٣٧) .

72 «ثم تنجي الذين اتقوا» . قال ابن عطاء : ما نجا من نجا الا يتصحح العهد^{١٣} والوفاء .

85 «يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفداً» . قال ابن عطاء : بلغني عن الصادق^{١٤} انه قال : «وفداً» اي ركبناً على متن المعرفة .

96 «ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن وداً» . قال ابن عطاء^{١٥} : الذين أخلصوا سريرتهم لي^{١٦} وأنعموا ظاهرم في خدمتي ، ساجعل لهم وجهاً في عبادي^{١٧} : لا يراهم أحد الا أحبهم واكرمهم . وفي محبتهم وكرامتهم محبتي وكرامتي .

سورة طه

(20)

1 «طه» . قال ابن عطاء في قوله^{١٨} «طه» : طاء أي هديت لبساط القربة والأنس .

(١) HB: — في قوله ... نجياً || 2 H: — تعالى || 3 B: + عليهم السلام || 4 YH: — عليه السلام || 5 F: — بقوله ؛ B: + تعالى || 6 B: + عليه السلام || 7 B: + تعالى || 8 B: + وآله وسلم ؛ H: صلوات عليه وعليهم ؛ Y: عليه السلام || 9 H: + يا محمد || 10 B: أباء || 11 H: — العهد و || 12 B: + عليه السلام || 13 B: + في هذه الآية ان || 14 Y: — لي || 15 B: + عبادي || 16 B: — في قوله .

2 « ما انزلنا عليك القرآن لتشقى ». قال ابن عطاء في قوله « لتشقى » اي لتتعب¹ في خدمتنا . فكان جوابه من النبي صلعم² زيادة تعبد واجتهاد ، كأنه يقول : وهل يتعب أحد في خدمتك ، وهو في³ عمل استرواح العارفين ؟ فاما هذه الحركات ، فهي القيام بشكر ما أهلتني له من قربك⁴ ومناجاتك وخدمتك والدنو منك ! ألا تراه ، عليه السلام ، لما قيل له « أنفعل هذا وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر » ؟ قال « أفلا أكون عبداً شكوراً »⁵ (حديث) .

3 « الا تذكرة لمن يخشى » . قال ابن عطاء في قوله « الا تذكرة لمن يخشى » : قبل له « يا محمد انت إمام اهل الخشبة سيدهم » . انزلناه تذكرة لك لتسكن اليه وتزول به الخشبة عن قلبك . فان المحب يأنس بكتاب حبيبه وكلامه .

5 « الرحمن على العرش استوى » . قال ابن عطاء : « استوى » اظهار القدر ، لا مكان الذات .

12 « فاخلع نعليك » . قال ابن عطاء : « اخلع نعليك » ، اعرض بقلبك عن الكون ، فلا تنظر اليه بعد هذا الخطاب⁶ .

وقال ايضاً : « العمل » النفس و « الوادي المقدس » دين المرء . حان وقت خلوك من نفسك والقيام معنا بدينك .

وقال ابن عطاء : « اخلع نعليك » اي اسقط عنك عمل الفصل والوصل ، فقد حصلت في « الوادي المقدس » وهو الذي يظهر عن⁷ الاحوال أجمع وبردك الى محولها عليك .

وقال ابن عطاء في قوله « اخلع نعليك » اي انزع عنك قوة الإتصال والإنفصال ، « انك بالوادي المقدس طوى » اي بوادي الانفراد معي ، ليس معك أحد سواي .

14 « اني انا الله لا إله الا أنا فاعبدني » . قال ابن عطاء⁸ : اشارة⁹ الى حقيقة

(1) H: فتنب || (2) B: + وظل آله || (3) HF: — في || (4) B: تذكر || (5) H: — ما تقدم ... شكوراً || (6) B: — قال ... الخطاب || (7) F: من || (8) H: + رحة الله عليه || (9) B: اشارة به .

الحق . اذ الأزول والأبد علة ، وذكر الاوقات والدهور علة .

14 « وأتم الصلاة لذكرى » . قال ابن عطاء : أقم معي بحسن الأدب ولا تغفل عني ، وانت متوجه اليّ .

17 قال ابن عطاء في قوله : « وما تلك بيمينك يا موسى » ، قال : انفرد الله تعالى بعلم الغيب . فللخلق من الاشياء ظواهرها ، وحقيقتها عند الله¹ . فكان² عند موسى³ انها عصا ، وعند الحق⁴ انها حية . فقال له « وما تلك بيمينك يا موسى »⁵ ليعرفه بذلك مقدار علمه وان⁶ حقائق العلوم لا يعلمها الا الله⁷ . فقال « عصاي » - فقال له : بل محلاً لاطهار قدرتنا فيه .

18 « قال هي عصاي أتوكأ عليها » . قال ابن عطاء في قوله « عصاي » : اضافها بالملك الى نفسه ، ولم يكن يجب⁸ له في الحقيقة ان يرى نفسه ملكاً وهو برين يدي الحق . فلما اضافها الى نفسه قال له⁹ « ألقها » ، فألقاها فاذا هي حية تسمى . « قال خذها » اي خذ عصاك ولا تهرب مما ادعيت فيه الملك لنفسك . فخاف وتبرأ من اضافتها ملكاً الى نفسه . فصطف الحق عليه فقال « خذها ولا تخف » فانها لن تضرك !

18 « ولي فيها مآرب أخرى » . قال ابن عطاء : سرائر مغيبة عني في العصا غطبتها¹⁰ علي¹¹ . يبدو لي ذلك أوان¹² تكشفه لي¹³ من الآيات والكرامات .

19 « قال ألقها يا موسى » . قال ابن عطاء : ألقها من يدك فانك اخذتها¹⁴ من غيرنا فعددت فيها¹⁵ اسباب المنافع ، وخذها¹⁶ منا¹⁷ لتكون ولي¹⁸ نعمتك دون غيرنا .

25-27 « قال يا رب اشرح لي صدري ... واحلل عقدة من لساني » . قال ابن عطاء : لما كلم الله¹⁹ موسى²⁰ ، لم يكن بعد ذلك فيه من القبول ان يتكلم مع غيره .

(1) B : + تعالى || (2) B : كان || (3) B : + حليّ السلام || (4) B : وهي منه الحق تعالى || (5) YH : — يا موسى || (6) B : وان يعلم ان || (7) YB : + تعالى || (8) H : ولم يكن له بواجب || (9) YHF : — له || (10) YB : خطيته || (11) Y : + يا || (12) H : بان || (13) B : — لي || (14) B : فان اخذها : Y : اخذته || (15) Y : فيه || (16) Y : وخذ || (17) Y : بنا ثلثا يكون ولي نعمتك غيرنا : Y : لا : لتكون ولي نعمتك دون غيرنا || (18) YB : + تعالى || (19) HB : + عليه السلام .

فلما أمره الله تعالى^١ بالذهاب الى فرعون قال « احلل عقدة من لساني » أي^٢ ان لم تطلق لساني انت وتحل هذه العقدة عنه ، كيف يتهايا في الكلام مع مخلوق بعد ان كلمتني .

وقال ابن عطاء : اكشف لي عن^٣ صدري حتى لا اشاهد^٤ غيرك ، « ويسر لي أمري » حتى لا أنظر ولا^٥ انطق الا بمعرفتك ، « واحلل عقدة » الانسانية « من لساني » حتى لا اتكلم الا بما ألتقنه^٦ منك .
وقال ابن عطاء^٧ : اراد به العقدة النفسانية .

25-27 وقال ابن عطاء : « اشرح لي صدري » : اكشف لي قلبي حتى لا ارى غيرك^٨ ، وافني عن نفسي حتى لا ارى غير فضلك ومعروفك ؛ « ويسر لي أمري » : حتى لا انطق بغير معروفك^٩ واحسانك ؛ « واحلل عقدة » الانسانية « من لساني »^{١٠} ، حتى لا اتكلم الا بما يقربني منك .

وقال ابن عطاء : « اشرح لي صدري » بنور القرية . « واحلل عقدة من لساني » أي عقدة الاختيار^{١١} .

وقال ابن عطاء : « واحلل عقدة من لساني » أي عقدة الانسانية^{١٢} حتى يكون كلامي منك وبك^{١٣} .

33 « كي نسبحك كثيراً » . قال ابن عطاء : لا يحطرون^{١٤} بترك ما خطر لموسى^{١٥} حيث قال : « كي نسبحك كثيراً » : استكثر ما منه من العبادة والتسبيح ؛ فلا^{١٦} يحطرون^{١٧} بك ما خطر به .

39 « وألقبت عليك حبة مني » . قال ابن عطاء : ألقيت^{١٨} عليك حبة مني لك . فمن رأى فيك عجبتي لك ، أحبك بحبي لك .

(1) F : — تعالى ؛ H : عز وجل ٥ (2) YH : — اي ٥ (3) Y : « في ٥ (4) F : انشده ٥ (5) YFB : — انظر ولا ٥ (6) YB : أبلغه ؛ H : إلتقنته ٥ (7) H : وقال ايضا ٥ (8) YFB : + ويسر لي أمري ٥ (9) YHF : معرفتك ٥ (10) B : — من لساني ٥ (11) Y : الانسانية ٥ (12) B : واحلل عقدة الانسانية من لساني ؛ Y : — وقال ... الانسانية ٥ (13) Y : + اي عقدة الاختيار ٥ (14) FB : يحوس ؛ B : + عليه السلام ٥ (15) H : لا .

وقال ابن عطاء في قوله « وألقيت عليك محبة مني » قال^١ : ألقى عليه لطفاً لا يراه أحد إلا أحبّه .

39 « ولتصنع على عيني » . قال ابن عطاء في هذه الآية^٢ : انا مشاهد لك ، حافظ ، أركانك بعيني ، ولا أسلم سياستك الى غيري : ليعلمه حسن العناية به .

40 « فنجيناك ... وفتناك » . قال ابن عطاء : طبختاك بالبلاء طبخاً حتى صرت صافياً نقياً^٣ وأصلحت^٤ لبساط^٥ القرب^٦ والأنس .

40 وقال ابن عطاء^٧ : نجيناك من قومك وفناك بنا عمن^٨ سوانا .

43 « اذهب الى فرعون انه ظني » . قال ابن عطاء : الاشارة الى فرعون ، وهو المبعوث في الحقيقة الى السحرة . فان الله تعالى لا يرسل انبياءه الى اعدائه ، ولم يكن لاعدائه عنده من الخطر ما يرسل اليهم انبياءه . ولكن بعث الانبياء^٩ اليهم ، ليخرج اوليائه المؤمنين من بين اعدائه الكفرة^{١٠} .

67 « فاجس في نفسه خيفة موسى » . سئل ابن عطاء عن قوله « فاجس... »^{١١} : ما كانت^{١٢} هذه الخيفة والله تعالى يقول « لا تخافا اني معكما » (٤٦:٢٠) ؟ قال : خاف على قومه ان يفوتهم حفظهم من الله^{١٣} ، وما خاف على نفسه .

68 « قلنا لا تخف انك انت الأعلى » . قال ابن عطاء : لا تخف فانك بمرأ منا وسمع ، ونحن معك في جميع احوالك . فانك القائم بالسبب وهم المعتمدون على الاسباب .

82 « واني لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدى » . قال ابن عطاء^{١٤} : لمن رجع من^{١٥} طريق المخالفة الى طريق الموافقة ، وصدق موعود^{١٦} الله^{١٧} فيه وله ، واتبع السنة ؛ « ثم اهتدى » : ثم أقام على ذلك لا يطلب سواء مسلماً وطريقاً .

(١) H : — في قوله ... قال || (2) YFB : في قوله ولتصنع ... || (3) HFB : — صرت ... نقياً || (4) HB : صلحت || (5) F : بساط || (6) YFB : — القرب و || (7) H : وقال ايضاً || (8) H : ما || (9) H : — تعالى || (10) B : + والرسول عليهم السلام || (11) YB : الكافرين || (12) H : عن هذه الآية قال || (13) FB : كان || (14) YB : + تعالى || (15) B : + واني لغفار || (16) HB : عن || (17) H : موعود || (18) YB : + تعالى .

85 سمعت¹ منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء في قوله² : « فانا قد فتنا قومك من بعدك » قال : قال الله تعالى³ لموسى⁴ : أتدري⁵ من اين أتيت ؟ قال : لا يا رب ! قال⁶ : حين قلت هارون « اخلفني في قومي وأصلح » (١٤٢:٧) ، أين كنت انا حينئذ⁷ حتى⁸ اعتمدت على هارون ؟

99 « كذلك نقص عليك من انباء ما قد سبق » . قال ابن عطاء : موعظة بعد موعظة ، وبياناً بعد بيان . وذلك ان الحق كشف له⁹ من انباء ما قد سبق في¹⁰ الأمم الخالية والدهور الماضية ، فيكون منهم على علم ، ولم يخف¹¹ عليه من احوالهم شيئاً¹² ، واخفى حاله ووقته¹³ عن الكل بقوله¹⁴ « وقد آتيناك من لدنا ذكراً » (٩٩:٢٠) اي موعظة تنعظ بها وتتأدب بملازمتها . فلا يخفى عليك شيء من اسرارنا وما اودعناه أسرار الذين كانوا قبلك من الانبياء . فيكون الانبياء مكشوفين لك وانت في ستر الحق .

110 « ولا يحيطون به علماً » . قال ابن عطاء : لا يحيطون بشيء من ربوبيته علماً . لانه لم يظهر شيئاً الا تحت تلييس¹⁵ ، لكي¹⁶ لا يستوي علمان في شيء واحد . ومن لا يرى الكل تلييساً ، كان المكتر به¹⁷ قريباً . والعبيد لا يقفون على تلييساته . وقال ابن عطاء : المعرفة معرفتان : معرفة حق ومعرفة حقيقة . فعرفة الحق معرفة وحدانيته على ما أبرز للخلق من الاسامي والصفات¹⁸ — ومعرفة الحقيقة هي على ان¹⁹ لا سبيل اليها ، لامتناع الصمدية وتحقق الربوبية . لقوله²⁰ « ولا يحيطون به علماً » ، معناه : لا سبيل الى المعرفة على الحقيقة .

115 سمعت²¹ منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء في قوله²² : « ولقد عهدنا الى آدم من قبل فني » . قال : عهدنا

(1) Y: — سمعت ... يقول (2) B: + شمال (3) FH: — شمال (4) FB: له ؛ H: —
لموسى (5) HFB: تدري (6) B: + الله تعالى (7) H: حين (8) H: — حتى (9) B: + عليه السلام (10) B: من (11) F: ولا يخفى (12) YHF: شيء (13) B: +
تعال (14) H: لكن (15) H: فيه (16) H: والصفات (sic) (17) H: — هي عل ان (18) B: +
تعال (19) Y: — سمعت ... يقول (20) B: في هذه الآية .

الى آدم ان لا يطالع معي سواي ، نفسي عهدي و طالع الجنان ، « ولم نجد له عزماً » اي لم يطالع بسرّه ، ولكن طالعها^١ بعينه . فنادى عليه « وعصى آدم ربه » (٢٠: ١٢١) .

وقال ابن عطاء : « لم نجد له عزماً » : لم يطالع في دخول الجنة الفضل ، وانما طالعاه بفعله^٢ .

117 « فلا يخرجنكما من الجنة فتشقى » . قال ابن عطاء في هذه الآية^٣ : قال « فتشقى »^٤ ، ولم يقل « فتشقى »^٥ لان آدم^٦ كان عالماً بمراتب المجاورة واختصاص الدنو ، ولم تكن حواء تعلم من ذلك ما علم^٧ آدم^٨ . فقال لآدم « فتشقى » لانك المخصوص بهذه الرتبة الجليلة ، وحواء تبع^٩ لك فيه . وليس الأصل فيه كالقرع .

118 « ان لك الا تجوع فيها ولا تمرى » . قال ابن عطاء : آخر احوال الخلق الرجوع الى ما يلقى بهم من المطعم والمشرب . ألا ترى الى آدم^{١٠} بعد خصوصية^{١١} الخلقه باليد ونفخ الروح الخاص^{١٢} وهجود الملائكة ، كيف ردّ الى نقص^{١٣} الطباع^{١٤} بقوله^{١٥} « ان لك الا تجوع فيها ولا تمرى » ؟

121 « وعصى آدم ربه فغوى » . قال ابن عطاء : اسم العصيان مذمة . الا ان الاجتهاد والاصطفاء معنا ان يلحق آدم^{١٦} اسم المذمة^{١٧} بحال .

132 « وأمر أهلك بالصلاة واصطبر عليها » . قال ابن عطاء : أشد أنواع الصبر الاصطبار : وهو السكون تحت موارد البلاء بالسرّ والقلب والنفس . والصبر بالنفس لا غير .

(١) HF : طالعاه || (٢) H : س : يفعله || (٣) B : فلا يخرجنكما HF : + فلا يخرجنكما ||

(٤) HFB : — قال فتشقى || (٥) YF : + قال || (٦) B : عليه السلام || (٧) B : عليه ||

(٨) H : تبعاً || (٩) H : خصوصيته || (١٠) H : + فيه || (١١) B : بفض : F : نفس || (١٢) H : س : الطباع || (١٣) B : + تمال || (١٤) H : س : الملائكة .

سورة الأنبياء

(21)

- 3 «لا هيّة قلوبهم». قال ابن عطاء: معرضة عن طريق رشدهم.
- 23 «لا يُسأل عما يفعل وهم يُسألون». قال ابن عطاء: كيف يُسأل من له الحجة على خلقه والقهر عليهم²؟
- 42 «قل من يكلوكم بالليل والنهار من الرحمن»؟ قال ابن عطاء: من يكلوكم من أمر الرحمن سوى الرحمن؟ وهل يقدر أحد على الكلاءة³ سواء؟
- 50 «وهذا ذكر مبارك». قال ابن عطاء: مبارك على من يسمعه، مبارك على من يتعظ به، مبارك على من ينزل بهته وقلبه عليه، مبارك على من آمن به وصدق ما⁴ فيه. فمن لم ير على سرّه وقلبه ونفسه آثار بركات القرآن، فليعلم بعده عن مصدر الخواص ودخوله في ميدان العوام من⁵ الاشقياء.
- 51 «ولقد آتينا ابراهيم رشده». قال ابن عطاء: اصطفاؤه لنفسه قبل ان أبداه لخلقه.
- 66 «أتعبدون من دون الله ما لا ينفعكم شيئاً ولا يضركم». قال ابن عطاء: دعا الله تعالى⁶ عباده اليه وقطعهم عما دونه بقوله «أتعبدون...». كيف⁷ تعتمد من هو⁸ عاجز مثلك ولا تعتمد من اليه المرجع ويده الضر والنفع؟
- 69 «قلنا يا نار كوني برداً وسلاماً على ابراهيم». قال ابن عطاء: سلم⁹ ابراهيم¹⁰ من النار بسلامة صدره¹¹ لما حكى الله تعالى¹² عنه بقوله¹³ «إذ جاء ربه بقلب سليم»¹⁴ (٣٧: ٨٤)، خالياً عن جميع الأسباب والمعارض. وبرد¹⁵ الله¹⁶ عليه النار لصحة توكله وبقينه وثقته، حيث ناداه جبرئيل¹⁷: «هل لك¹⁸ من حاجة؟» قال¹⁹: «أما إليك فلا».

(1) B: عليه (2) H: الكلاية ؛ Y: الكلاءة (3) F: بما (4) B: — من (5) H: مز وجل (6) B: فكيف (7) YHF: تعتمد وهو (8) H: سلام (9) B: + عليه السلام (10) B: + صلوات الله عليه (11) FH: — تعالى (12) B: انه ؛ F: — بقوله (13) B: — إذ (14) B: + اي (15) H: ويرد (16) YHB: — الله (17) B: + عليها السلام ؛ Y: عليه السلام (18) YH: — لك (19) H: فقال .

83 « وأيوب اذ نادى ربه اني مسني الضر » . قال ابن عطاء : استعذب الاولياء البلاء للمناجاة مع المولى . لذلك¹ قال الحسين بن علي² « ذكر الله³ على الصفاء يُغني العبد مرارة البلاء » .

وقال ابن عطاء : تبدد منه⁴ ، وليس في العقوبات شيء أشد من تبدد الهم⁵ . فرة كان يطالع في بلائه العقوبة فيقول : لعلي في معاقب⁶ ؟ مرة يطالع الكرامة فيقول : لعل⁷ ما دُفعتُ اليه كرامة من الله⁸ ؟ مرة يطالع الاستراج فيقول : لعلي في صبري مُستدرج⁹ ؟ فلما تشئت عليه الخواطر قال¹⁰ : « مسني الضر » من تشئت هذه الخواطر لان فيه شبه التحير .

وقال ابن عطاء : لما أراد الله تعالى¹¹ كشف ضر¹² نبي¹³ أيوب عليه السلام¹⁴ ، أحب ان يكون من أيوب فيه حركة لاقامة العبودية ابلاء بما الصبر فيه مذموم وهو الفيرة¹⁵ . فخاف ان يكون جعل للعدو على أهله سبيلاً فقال : مسني الشيطان بنصب¹⁶ ! فتودي في سره : مسك الضر يا أيوب ؟ فقال عليه السلام¹⁷ معتذراً عما قال¹⁸ « مسني¹⁹ الضر وانت ارحم الراحمين » على معنى الاستفهام : أيمني الضر وانت ارحم الراحمين ؟

89 « رب لا تذرني فرداً » . قال ابن عطاء : اي خالياً عن عصمتك .

101 « ان الذين سبق لهم منا الحسنى » . قال ابن عطاء : سبق منه الاختيار فظهر منهم الى رضائه البدار .

102 « وهم فيما اشتهد انفسهم خالدين » . قال ابن عطاء : للقلوب شهوة ، وللارواح شهوة ، ولنفوس شهوة . وقد جمع لهم في الجنة جميع ذلك : شهوة الارواح القرب ، وشهوة القلوب المشاهدة والروية¹ ، وشهوة النفوس الالتذاذ بالراحة .

(1) B : — لذلك (2) B : + ورضوان الله عليها (3) YB : + شمال (4) B : + عليه السلام (5) HFB : لعل (6) HFB : مستدرجاً (7) HF : — شمال (8) F : الضر (9) HF : — عليه السلام (10) F : الفترة (11) B : + وعذاب (12) HFB : صل الله عليه (13) B : + عل مسني الاستفهام أيمني ... (14) F : — مسني ... الراحمين (15) B : — الروية .

سورة الحج

(22)

12 « يدعو من دون الله ما لا يضره وما لا ينفعه » . قال ابن عطاء : من ركن الى شيء سوى الحق ، فقد ركن الى ما لا¹ يضره ولا ينفعه . ومن اعتمد على الله تعالى² ، فقد اعتمد على الضار النافع³ الذي منه الكل .

24 « وهدوا الى الطيب من القول » . قال ابن عطاء : الطيب من القول هو ذكر الله عز وجل⁴ .

26 « واذ هوآنا لآبراهيم مكان البيت » . قال ابن عطاء : وفتناه لبناء البيت ، وأعناؤه عليه ، وجعلناه منسكاً له ولن بعده من الاولياء⁵ والصدقين الى يوم القيامة ، وبيننا⁶ فيه آثاره ، وأمرنا الخليل⁷ عند بنائه ان لا يرى فعله ولا بناءه ولا « تشرك » بنا في ذلك « شيئاً » .

27 « بأنوك رجالاً » . قال ابن عطاء : رجالاً⁸ استخلصناهم للفرد اليانا⁹ . فليس كل أحد يصلح¹⁰ ان يكون وفداً الى سيده . والذي يصلح للوفادة هو اللبيب في افعاله . والكبتس في اخلاقه¹¹ ، والعارف بما بيديه¹² وبما¹³ يرد وبصدر .

28 « ليشهدوا منافع لهم » . قال ابن عطاء : ما وعدوا لربهم¹⁴ من انفسهم¹⁵ وما وعده الله تعالى¹⁶ لهم من القرية والزلفة .

28 « وأطعموا البائس الفقير » . قال ابن عطاء : البائس الذي تأنف¹⁷ من مجالسته ومواكلته . والفقير الذي¹⁸ تعلم حاجته الى طعامك وإن لم يسأل .

30 « ذلك ومن يعظم حرمات الله » . قال ابن عطاء : الحرمه على ثلاثة اوجه :

(1) HB: لا — (2) H: — تعالى (3) F: والنافع (4) H: — عز وجل (5) Y: تعالى (6) F: الانبياء (7) F: وثبتنا (8) B: + عليه السلام (9) H: يشرك (10) F: — رجالاً (11) H: علينا (12) H: فليس يصلح لكل احد (13) H: اقواله (14) H: اخلاقه (15) B: بيديه (16) H: وما (17) H: — تأنف (18) F: يأنف (19) YH: من .

أوله القطع عن المخالفة ، ثم القطع عن لذة^١ الموافقة ، ثم القطع عن لذة المشاهدة .

34 « وبشر الخجبتين » . قال ابن عطاء^٢ : الخجبت هو الذي امتلأ قلبه من المحبة والرضا^٣ ، وقصر طرفه عما دونه ؛ كما أن الفريق شغلته بنفسه عن كل شيء سوى نفسه ، كذلك الخجبت شغلته بمولاه^٤ عن كل شيء سواه .

35 « الذين إذا ذُكر الله وجلت قلوبهم » . قال ابن عطاء^٥ : هل رأيت ذلك الرجل عند سماع الذكر^٦ أو عند^٧ سماع كتابه أو خطابه ؟ أو هل أخرست الذكر حتى لم^٨ تنطق إلا به ، واصمك حتى لم^٩ تسمع إلا منه ؟ هيهات !

38 « أن الله يدافع عن الذين آمنوا » . قال ابن عطاء : أن الله تعالى^{١٠} يدفع بالكفار عن المؤمنين ، وبالعصاة عن المطيعين ، وبالجهال عن العلماء .

56 « الملك يومئذ لله » . قال ابن عطاء : الملك لله^{١١} على دوام الأحوال وجميع الأوقات . ولكن يكشف للعوام الملك يومئذ لابتداء القهارية^{١٢} والجبارية ، ولا^{١٣} يقدر أحد^{١٤} أن يمحذ ما عاين^{١٥} .

58 « ليرزقنهم الله رزقاً حسناً » . قال ابن عطاء^{١٦} في هذه الآية^{١٧} : ثقة بالله وتوكلاً عليه وانقطاعاً عن الخلق .

62 « ذلك بأن الله هو الحق » . قال ابن عطاء^{١٨} : هو الحق . فحقق^{١٩} حقيقته في شرك ، ولا ترجع منه إلى غيره : فما سواه باطل .

73 سمعت أبا بكر الرازي يقول^{٢٠} : سمعت أبا العباس بن عطاء^{٢١} في قوله : « وأن يسلبهم الذباب شيئاً لا يستنقذوه منه » قال : فلم بهذا على مقاديرهم . فمن كان أشد هبة وأعظم ملكاً ، لا يمكنه^{٢٢} الاحتراز من أهون الخلق وأضعفه^{٢٣} .

(1) YH : — لذة || (2) H : + رحة الله عليه || (3) FB : — وقرئوا || (4) H : سلا || (5) H : ذكره || (6) H : ومنه || (7) Y : لا || (8) YB : لا || (9) FB : — تعالى || (10) FB : يدافع || (11) FB : لله الملك || (12) B : القهارية || (13) H : فلا || (14) Y : — أحد || (15) Y : + أحد منهم || (16) H : — في هذه الآية || (17) YF : + قال || (18) B : تحقق || (19) B : — سمعت أبا بكر الرازي يقول || (20) H : + رحة الله عليه || (21) H : يملكه || (22) Y : وانضمهم .

ليعلم بذلك عجزه وضعفه وعبوديته وذلكه ، لئلا يفتخر على أبناء جنسه من بني آدم بما يملكه من الدنيا .

77 « يا ايها الذين آمنوا اركعوا واسجدوا واعبدوا ربكم » . قال ابن عطاء¹ في قوله عز وجل² « اركعوا واسجدوا » اي³ انخفضوا وانقادوا لوامره ، وسلموا لقضائه وقدره : تكونوا من خالص عبادہ . « وافعلوا الخير » ابتغاء الوسيلة « لعلكم تفلحون » اي لعلكم⁴ تجدون الطريق اليه .

وقال ابن عطاء⁵ : « واعبدوا ربكم »⁶ في اداء الفرائض واجتناب المحارم . 78 « هو اجتنابكم » . قال ابن عطاء : الاجتنائية اورثت المجاهدة ، لا المجاهدة اورثت الاجتنائية .

78 « ملء ابيكم ابراهيم » . قال ابن عطاء : ملء ابراهيم⁷ هي⁸ السخاء والبذل والاخلاق السنية⁹ والخروج من النفس والاهل والمال والولد .

78 « هو سماكم المسلمين من قبل » . قال ابن عطاء¹⁰ : هو¹¹ زينكم بزيانة الخواص قبل ان اوجدكم ، لانكم في القدرة عند اليجاد كما كنتم قبل اليجاد : وانما¹² سبق¹³ لكم من الله تعالى¹⁴ الخصوصية في ازلہ .

78 « واعتصموا بالله » . قال ابن عطاء¹⁵ : الاعتصام هو رؤية العجز والثقة بالقوي والرجوع اليه بالالتجاء¹⁶ .

سورة المؤمنون

(23)

1 « قد افلح المؤمنون » . قال ابن عطاء¹ في هذه الآية : وصل الى المحل الأعلى والقربة والسعادة وافلح من كان مصداقاً لله تعالى² بوعده³ .

(1) H : + رحمة الله عليه (2) H : — في قوله ... اي (3) B : جل رمز (4) Y : قال (5) H : — اي لعلكم (6) F : + قال (7) B : + عليه السلام (8) YH : هو (9) YFB : — السنية (10) YH : — هو (11) YH : — وانما (12) H : سبق (13) H : — تعالى (14) H : والالتجاء به (15) Y : — والالتجاء (16) H : — تعالى (16) F : لوعده .

3 «والذين هم عن اللغو معرضون». سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت أبا القاسم البرزق يقول: قال ابن عطاء¹: كل ما سوى الله فهو لغو!

9 «والذين هم على صلواتهم يحافظون». قال ابن عطاء²: المحافظة عليها هو حفظ السر فيها مع الله تعالى: وهو أن³ لا يخرج فيه شيء سوى الله تعالى⁴.

29 «وقل رب انزلي منزلاً مباركاً». قال ابن عطاء⁵: أكثر المنازل بركة المنزل الذي تسلم فيه من هواجس النفس وسواس الشيطان وموبقات الهوى، وتصل فيه إلى محل القربة ونازل القدس وسلامة القلب من الأهواء والفتن والضلالات والبدع.

44 «ثم ارسلنا رسلنا تنزيهاً». قال ابن عطاء⁶: اتينا الرسل والرسل والموعظة الموعظة، لعلهم يطيعون⁷ رسولا أو يتعظون⁸ بعظة. فأبوا إلا طغياناً. وكذا فعل الكريم⁹: لا يعذب إلا بعد الدعاء والموعظة.

58 «والذين هم بآيات ربهم يؤمنون». قال ابن عطاء¹⁰: مطالعة الكون بأبصار القلوب. فيعلم أنها في حدّ القناء. وما كان بين طرفي قناء فهو قان. فيؤمنون بأن الحق يفتح أبصار قلوبهم بالنظر إلى المخفيات.

73 «وانك لتدعوهم إلى صراط مستقيم». قال ابن عطاء¹¹: وانك لتحملهم على مسالك الوصول. وليس كل أحد يصلح لذلك السلوك، ولا يوفق لها إلا أهل الاستقامة، وهم الذين استقاموا لله تعالى¹² واستقاموا مع الله تعالى¹³. فلم يطلبوا منه سواء، ولم يروا لأنفسهم درجة ولا مقاماً.

75 «ولو رحمتهم». قال ابن عطاء¹⁴: الرحمة من الله تعالى¹⁵ على الأرواح المشاهدة، ورحمته على الأسرار المراقبة، ورحمته¹⁶ على القلوب المعرفة، ورحمته¹⁷ على الأبدان آثار الخدمة عليها¹⁸ على سبيل السنة.

(1) H: + رحمة الله عليه || (2) B: + تعالى || (3) B: - أن || (4) H: سواء || (5) H: - الله تعالى || (6) YHB: منزل تسلم || (7) H: يطيعوا || (8) HB: يتعظوا || (9) YH: الكرام || (10) HF: - تعالى || (11) H: - تعالى || (12) H: - ابن عطاء || (13) H: - رحمة (وعل) || (14) HB: - عليها.

111 « اني جزيتهم اليوم بما صبروا » . قال ابن عطاء³ : صبروا على⁴ الخلق فصبروا⁵ مع الله تعالى .

116 « فتعالى الله الملك الحق » . قال ابن عطاء : تعالى الله⁶ عن⁷ ان تغيره⁸ الدهور او تجري⁹ عليه فوادح الامور . نفى الاشكال عن نفسه بتعاليمه ونفى الاضداد والنظراء عن نفسه بتمام ملكه عز وعلا .

سورة النور

(24)

10 « ولولا فضل الله عليكم ورحته » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرزاز يقول : قال ابن عطاء⁷ : لولا فضل⁸ الله⁹ عليكم في قبول طاعتكم لغسرم بما ضمن لكم في آخرتكم . ولكن برحمته نجاكم من خسارتكم وتفضل عليكم .

30 « قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم » . قال ابن عطاء : ابصار الرؤوس عن محارم¹⁰ الله تعالى¹¹ وابصار القلوب عما سواه .

35 « الله نور السموات والارض » . قال ابن عطاء³ : زين الله تعالى جده¹² السموات باني عشر¹³ برجا : وهو¹⁴ الحمل والثور والجوزاء والسرطان والاسد والسنبلة والميزان والمغرب والقوس والجدي والدلو والحوت . وزين¹⁵ قلوب المؤمنين¹⁶ باني¹⁷ عشرة¹⁸ خصلة : الذهن والانتباه والشرح والعقل والمعرفة واليقين والفهم والبصيرة وحياة القلب والخوف¹⁹ والرجاء والحياء²⁰ . فما دامت²¹ هذه البروج قائمة كان²² العالم على النظام والسمة . وكذلك²³ ما دامت هذه الخصال قائمة²⁴ في قلب العارف كان فيه²⁵ نور العافية وحلاوة العبادة .

(1) H : + رجة الله عليه || (2) H : عن || (3) HB : وصبروا || (4) H : — الله || (5) H : — من || (6) F : ينيره || (7) F : يجري || (8) H : + رجة الله عليه || (9) B : فضل || (10) B : — الله || (11) YHB : المحارم || (12) YHB : — الله تعالى || (13) YB : — جده || (14) H : مشرة || (15) B : وهي || (16) F : قلب المؤمن : H : العارفين || (17) YHFB : باني || (18) FB : عشر || (19) H : — والخوف || (20) H : + والحياء || (21) H : دام || (22) Y : يكون || (23) B : كذلك || (24) YH : — قائمة || (25) YH : يكون فيها .

35 « لا شرقية ولا غربية » . قال ابن عطاء : لا قرب فيها ولا بعد . فالله تعالى¹ من البعد قريب ، ومن القرب بعيد .

37 « رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله » . قال ابن عطاء² : هم³ خزائن الدائع ومواضع الأسرار .

39 « والذين كفروا أعمالهم كسراب » . قال ابن عطاء⁴ : « يحسب الظمآن ماءً حتى إذا جاءه لم يجده شيئاً » ، قلب ليس فيه شيء من أنوار الله تعالى ، فقير بما فيه رجوعه الى الأسباب . والفقير من يكون رجوعه الى غير الحق ؛ يحسب ان الرجوع الى غيره⁵ يغني ، وهو « كسراب بقية يحسب الظمآن ماءً » ، حتى إذا جاءه لم يجده شيئاً⁶ : إذا تبين له ان الرجوع⁷ الى الأسباب شرك ، يظهر اذ ذاك⁸ له⁹ ان الرجوع الى الحق هو الإيمان . قال الله تعالى « ووجد الله عنده » ، أي وجد الطريق اليه .

قال ابن عطاء¹⁰ في قوله « حتى إذا جاءه لم يجده شيئاً » قال : ما وجد الخلق سوى الخلق . وإي الحق ان يكون للخلق¹¹ اليه طريق¹² ، اذ لا يعرفه سواه ولا يشهده غيره .

وقال ابن عطاء¹³ : كل ما دون الله تعالى¹⁴ فهو فقر . وكل قلب فيه محبة شيء سوى الله تعالى¹⁵ فهو فقير .

48 « وإذا دعا الى الله ورسوله ليحكم بينهم » . قال ابن عطاء¹⁶ : الدعوة الى الله تعالى¹⁷ بالحقيقة ، والدعوة الى الرسول¹⁸ بالنصيحة . ومن لم يجب داعي الله تعالى¹⁹ كفر²⁰ ، ومن لم يجب داعي الرسول²¹ ضل²² .

63 « لا تجمعوا دعاة الرسول بينكم كدعاة بعضكم بعضاً » . قال ابن عطاء²³ :

(1) YH : — تعالى (2) H : + رحة الله عليه (3) B : — م (4) B : (5) B : — الى غيره ... ان الرجوع (6) H : ان رجوعه (7) H : — اذ ذاك (8) B : — له (9) FB : الخلق (10) YFB : طريقاً (11) F : — الله تعالى (12) H : — تعالى (13) HF : — تعالى (14) H : — تعالى (15) B : + عليه السلام (16) Y : فقد كفر .

اي¹ لا تخاطبوه² مخاطبة ولا تدعوه بكنيته واسمه ، واتبعوا آداب الله تعالى³ فيه بدعائه⁴ « يا ايها النبي » و « يا ايها الرسول » .

سورة الفرقان

(25)

2 « الذي له ملك السموات والارض » . قال ابن عطاء⁵ : له ملك السموات والارض⁶ : فن اطاعه وآثره ، ملكه ملك السموات والارض .

23 « وقدمنا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا » . قال ابن عطاء⁷ : اطلناهم على اعمالهم ، فطالعوا بعين الرضا ، فسقطوا عن أعيننا بذلك ، وجعلنا اعمالهم « هباء منثورا » .

31 « وكفى بربك هادياً ونصيراً » . قال⁸ ابن عطاء⁹ : هادياً الى معرفته ، نصيراً عند رؤيته ، لكلا يتلاشى العبد عند مشاهدته¹⁰ .

44 « ام تحسب ان اكثرهم يسمعون او يعقلون » . قال ابن عطاء¹¹ : لا¹² نظن¹³ انك تسمع بنداثك . انما يُسمعهم نداء الأزل . فمن لم يسمع نداء الأزل ، فان نداءك له ودعوتك لا تغني (عنه) عنه¹⁴ شيئاً . واجابتهم نداءك¹⁵ ودعوتك هو بركة جواب نداء الأزل ودعوته . فمن غفل او أعرض ، فهو¹⁶ لبعده عن محل الجواب في القدم .

45 « ألم تر الى ربك كيف مدّ الظل¹⁷ ؟ » قال ابن عطاء¹⁸ : اي¹⁹ كيف حجب الخلق عنه ومد عليهم ستور الغفلة وحجبها .

48 « هو الذي يرسل الرياح بُشراً » . قال ابن عطاء²⁰ : يرسل²¹ رياح التدم بين يدي التوبة .

(1) HFB: — اي (2) FB: تخاطبوا (3) H: — تمال (4) B: — بدعائه ؛ Y: بدعائه فيه (5) H: + رحة الله عليه (6) H: — والارض (7) YB: — قال ... مشاهدته (8) H: المشاهدة (9) YB: — لا (10) YB: أنظن (11) Y: عنهم (12) HFB: — نداءك و (13) H: فانما هو (14) F: قال اي ؛ H: قال (15) Y: ارسل .

53 « وهو الذي مرج البحرين » . قال ابن عطاء² : تلاطمت الصفتان³ فتلاقيا في قلوب الخلق : قلوب⁴ اهل المعرفة منورة بانوار الهداية ، مضية بضياء الاقبال ، وقلوب اهل النكرة مظلمة بظلمات المخالفات ، معرضة عن سُنَنِ التوفيق . وبينها قلوب هي قلوب العامة ، ليس لها علم بما يرد عليها وما يصدر منها : ليس معها خطاب ولا لها جواب .

58 « وتوكل على الحي » . سمعت عبد الله بن علي يقول : سمعت احمدا بن عطاء يقول : قال⁵ خالي : ليس التوكل لزوم الكسب ولا تركه ، انما⁶ التوكل الطمأنينة⁷ في القلب .

63 « وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا » . قال ابن عطاء⁸ : هم الخواص من العباد لاضافة الحق اياهم الى اسمه الخاص وهو « الرحمن » . اعلمك بهذا انه خصهم من بين عبادهم بخصائص⁹ ولاية¹⁰ من عنده : وهو ان رزقهم الشفقة على عامة عبادهم ، وزينهم بالاخلاق الشريفة التي هي¹¹ نتائج اخلاق المصطفى صلعم¹² بقوله¹³ « انك لعلى خلق عظيم » (٤: ٦٨) وقوله¹⁴ تعالى¹⁵ « خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلين » (٧: ١٩٩) . فسئل¹⁶ عن ذلك فقال : ان تصل من قطعك وتعطي من حرمك وتعفو عمن ظلمك وتحسن الى من أساء اليك . هكذا وصف الله تعالى¹⁷ هؤلاء الخواص من عبادهم بقوله « الذين يمشون على الارض هونا والذين ... والذين ... الى آخر القصة .

67 « والذين اذا انفقوا لم يسرفوا » . قال ابن عطاء¹⁸ : الاسراف في النفقة الانفاق¹⁹ في غير مرضاة الله تعالى²⁰ ، والاقتار الامساك عن واجب حق الله تعالى²¹ .

70 « الا من تاب » . قال ابن عطاء : التوبة الرجوع من كل خلق مذموم الى كل خلق محمود .

(1) H : + رحة الله عليه || (2) B : صفتان || (3) HFB : وقلوب || (4) B : — قال || (5) F : وانما || (6) H : طمأنينة || (7) B : — بخصائص ... عباد || (8) H : الولاية || (9) H : هو || (10) Y : النبي عليه السلام || (11) Y : + عز اسمه || (12) H : — وقوله ... الجاهلين || (13) Y : — تعالى || (14) H : سئل || (15) H : عز وجل || (16) YHF : انفاق || (17) H : — تعالى .
٥٥

71 « ومن تاب وعمل صالحاً فإنه يتوب الى الله متاباً » . قال ابن عطاء¹ : من صحح توبته بالعمل الصالح قبلت توبته .

وقال ابن عطاء² : التوبة الرجوع من كل ما ذمه العلم الى ما مدحه .

72 « والذين لا يشهدون الزور » . قال ابن عطاء³ : هو شهادة⁴ اللسان من غير مشاهدة القلب .

73 « والذين اذا ذكروا بآيات ربهم لم يخروا عليها صماً وعمياناً » . قال ابن عطاء⁵ : لم ينكروها ولم يعرضوا عنها ، بل أقبلوا على اوامرها بالسمع والطاعة ونعمة عين .

سورة الشعراء

(26)

10 « واذا نادى ربك موسى أن ائت القوم الظالمين » . قال ابن عطاء⁶ : أمره⁷ بدعائهم الى توحيد . وقد اشهد عظمته في انفراده واحاطة⁸ علمه وقدرته بعباده فقال « اني اخاف ان يكذبوني » (٢٦: ١٢) ، فنطق لخوفه⁹ بلسان اعظام الحق واجلاله . خوفاً من ان يرى تكذيبهم بمقال ورد عليهم من الحق : خاف من استماعه¹⁰ انكاراً واشفق من مشاهدتهم على ذلك إكباراً¹¹ .

18 « قال ألم نريك فينا وليداً » . قال ابن عطاء¹² : التربية توجب حقاً¹³ . من ذلك¹⁴ حتى الابوة والبنوة¹⁵ . ألا ترى كيف ذكر الله تعالى في قصة موسى¹⁶ وفرعون : « ألم نريك فينا وليداً » ؟ فاذا أوجبت تربية العواري¹⁷ حقاً للذي حفظه وحرسه¹⁸ ، فترتبة الحقيقة التي هي من الحق الى عباده أولى بحفظ حرمة ورعاية حقوقه . وهو قوله عز وجل « ربكم ورب آبائكم الاولين » (٢٦: ٢٦) .

(1) H: + رحة الله عليه (2) B: الشهادة (3) B: أمره (4) B: واحاط (5) HB: بخرو (6) Y: استماعهم (7) B: اكفارا + F: كفاراً (8) B: حقين + F: حقان (9) B: — من ذلك (10) HF: النبوة (11) YB: + عليه السلام (12) H: الموادي (13) B: حفا لوجب الذي حفظه وحرسه (14) HF: حفا لوجب الدين حفظه وحرسه .

21 « ضررتُ منكم لما خضتكم ». قال ابن عطاء^١ : ضررت من^٢ مجاورتكم ونخت من جراتكم على ربكم لما لم تحفظوا حقوق الرسل^٣ ولم أرَ عليكم علامات التوفيق .

28 « رب المشرق والمغرب » . قال ابن عطاء : منور قلوب أوليائه بالإيمان ، ومشرق ظواهرهم به ، ومظلم قلوب أعدائه بالكفر والعصيان^٤ ، ومظهر آثار تلك^٥ الظلم على هياكلهم .

42 « قال نعم وانكم لمن المقربين » . قال ابن عطاء : رُبَّ قرب أورث بعداً : من^٦ تقرب الى شيء غير الحق أورثه ذلك بعداً من الحق . والمتقرب اليه على الحقيقة ان يتقرب اليه به^٧ لا بشيء^٨ سواء . لأن من طلب بغيره الطريق اليه ضل . فلا^٩ طريق اليه غيره ، ولا دليل عليه سواء .

50 « لا ضير انا الى ربنا متقلبون » . قال ابن عطاء^{١٠} : من اتصلت مشاهدته بالحقيقة ، احتل معها كل وارد يرد عليه من محبوب ومكروه . ألا ترى السحرة لما صحت مشاهدتهم كيف قالوا « لا ضير » ؟

62 « ان معي ربي سيهيني » . قال ابن عطاء : اي^{١١} معي ربي يعلمه وقدرته « سيهيني »^{١٢} الى قربه حتى اكون معه بالمراقبة والرعاية والمحافظة والمشاهدة .

79 « والذي هو يطعمني ويسقيني » . قال ابن عطاء^{١٣} : اي هو الذي يربطني بطعامه ويحيني بشربه .

وقال ابن عطاء : اذا هجمت الهوى المعدن . ثلاث^{١٤} الكيفية والكمية والكلية في الخواص . فيطعمه بغذاء الابرار^{١٥} الذي يُسرمد^{١٦} في البقاء بلا تعب ولا نصب .

80 « واذا مرضت فهو يشفيني » . قال ابن عطاء : اذا امرضني^{١٧} رؤبة الاغيار فان شفائي الرجوع الى مشاهدة الجبار .

(1) H: + رجا الله عليه (2) B: متك ومن (3) Y: الرسول عليه السلام (4) Y: والطيبان (5) H: ذلك (6) H: — من ... بعداً (7) HF: — به (8) FB: بلا شيء (9) B: ولا (10) B: — اي ، F: ان (11) YB: + اي (12) F: ثلاث (13) FB: الانوار (14) YHB: تسرد (15) HFB: امرضني .

81 «والذي يميني ثم يميني» . قال ابن عطاء : الذي يميني عنه ثم يميني به .

83 «رب هب لي حكما» . قال ابن عطاء : هب لي شكر ما خصصني به من مقام الخلعة «والحقني بالصالحين»^١ أي بالراضين^٢ عنك في جميع الأحوال .

84 «واجعل لي لسان صدق في الآخرين» . قال ابن عطاء^٣ : أطلق ألسنة محمد صلعم^٤ بالنساء علي^٥ والشهادة لي ، فأنك جعلتهم شهداء مقبولين .

87 «ولا تخزني يوم يبعثون» . قال ابن عطاء : لا تشغلني بالخلعة عنك وافيض^٦ علي^٧ أنوار رحمتك لئلا اغيب عن مشاهدتك بروية شيء سواك .

89 «الا من أتى الله بقلب سليم» . قال^٨ ابن عطاء^٩ : قلب خال من الاشتغال بشيء سوى مولاه ، سلم له الطريق إليه ، فلم يعرج على شيء سواه .

وقال ابن عطاء^٩ : هو^{١٠} الذي يلقي الله تعالى^{١١} وليست^{١٢} له همة سواه .

وقال ابن عطاء : قلب سليم أي^{١٣} سليم^{١٤} من غير الله تعالى^{١٥} .

وقال أيضا : السليم الذي لا يشوبه شيء من آفات الكون .

وقال أيضا : السليم^{١٦} القارخ من الهواجس والموارد .

114 «وما أنا بطارد المؤمنين» . قال ابن عطاء : ما أنا بمعرض عن أقبل على ربه .

212 «انهم عن السمع لمزولون» . قال ابن عطاء^{١٧} : يسمعون ولا يفهمون ، كما

أخبر الله^{١٨} عن قوم^{١٩} انهم ينظرون ولا يرون^{٢٠} ، كذلك هؤلاء يسمعون ولا يفهمون

لانهم عن السمع لمزولون : حرموا فهم معاني السماع .

215 «واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين» . سمعت منصور بن عبد الله

يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء^{٢١} في قوله «واخفض جناحك»

(1) B : — ثم (2) H : + قال (3) H : فراضين (4) H : + ردة الله عليه (5) Y : عليه

السلام (6) B : فافض (7) Y : — قال ابن عطاء (8) H : — هو (9) H : — تعالى (10) H : وليس (11) Y : ولا يكون (12) B : — أي (13) FB : سلم (14) H : — وقال أيضا السليم (15) YB : + تعالى (16) H : قولهم (sic) (17) B : يبعثون .

قال : لئن لم جانبك ، فأنهم على حد^١ الترسم بالعبادة لا التحقق^٢ به^٣ ، ولا متوئب^٤ على الله تعالى^٥ اشد من قارئ أليس قيص النسك .

220 «انه هو السميع العليم» . قال ابن عطاء : سميع لدعوات عباده ، عليم بوجوه مصالحهم .

227 « وسيعلم الذين ظلموا أي متقلب يقلبون » . قال ابن عطاء^٦ : سيعلم المعرض عنا ما الذي فاتته منا .

سورة النمل

(27)

8 « فلما جاءها نودي ان بورك من في النار ومن حولها » . قال ابن عطاء : اصابتك بركة^٧ النار بموارد الانوار عليك ومخاطبة الحق إياك . فانك أنت في الظاهر ناراً فانت بها ، وكان في الحقيقة انواراً . فإزال عنك أنسك بها^٨ وتخصك بالانس بمنورها ، وكلملك^٩ وثبتك^{١٠} عند الكلام ، وتخصصت^{١١} بها من بين جميع الرسل .

15 « ولقد آتينا داود وسليان علماً » . قال ابن عطاء : علماً بربها وعلماً بنفسها^{١٢} . فاثبت لها علمها بربها^{١٣} علماً بانفسها^{١٤} واثبت لها علمها بانفسها^{١٥} حقيقة العلم بالله . لذلك قال^{١٦} علي بن ابي طالب^{١٧} رضي الله عنه^{١٨} : من عرف نفسه فقد عرف ربه .

16 « وورث سليمان داود » . قال ابن عطاء : ورث منه صدق اللجوء^{١٩} الى ربه ونهضة نفسه في جميع الاحوال .

(1) H: جد (2) F: التحقق ؛ Y: التحقيق (3) Y: — به (4) H: مشوبة (5) H: — تعالى (6) H: + رحة الله عليه وعليهم (7) B: — بركة (8) Y: — بها (9) Y: نكلك (10) B: والثبتك (11) YF: خصصت (12) YHFB: Bakir Aga: بربه ... بنفسه (13) YFB: لم عليهم بربهم ؛ H: باله (14) YFB: بأنفسهم ؛ H: علم انفسهم (15) YFB: لم عليهم بأنفسهم (16) H: + أمير المؤمنين (17) Y: — بن ابي طالب (18) B: صلوات الله عليه ؛ H: كرم الله وجهه (19) H: الانجاء .

19 « وادخلني برحمتك في عبادك الصالحين » . قال ابن عطاء : حبيبي الى عبادك الصالحين^١ .

21 « لأعذبتَه عذاباً شديداً » . قال ابن عطاء : لآحرجته الى اجناسه .

34 « ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها » . قال ابن عطاء^٢ : اذا ظهر سلطان الحق وتعظيمه في القلب ، تلاشت^٣ الغفلات واستولت عليه الهيبة والاحلال^٤ . فلا يبقى فيه تعظيم شيء^٥ سوى الحق^٦ ، ولا يشغل^٧ جوارحه الا بطاعته ، ولسانه الا بذكره ، وقلبه^٨ الا بالاقبال عليه .

40 « انا آتيك به » . قال ابن عطاء : انا آتيك به اي بالله تعالى^٩ لا بالخليل .

40 قال ابن عطاء في قوله « ومن شكر فانما يشكر لنفسه » . « ومن تركي فانما يتركى لنفسه » (١٨:٣٥) ، و « ان احسنتم ، احسنتم لأنفسكم » (٧:١٧) ، قال : ليس للحق فيها^{١٠} قليل ولا كثير : فانه أجلّ من أن يلحقه ثناء مثني او شكر شاكر . ان العلو والشرف والجلال له دونهم .

48 « وكان في المدينة تسعة رهط يفسدون في الارض » . قال ابن عطاء^{١١} : يتبعون عورات الناس^{١٢} ولا يقلبون لهم عثرة ولا يسترون لهم خزية^{١٣} .

50 « ومكروا مكراً ومكرنا مكراً » . قال ابن عطاء^{١٤} : ما كان منه في القرب فهو مكر ، وما كان منه في البعد فهو حجاب .

59 « وسلام على عباده الذين اصطفى » . قال ابن عطاء^{١٥} في قوله « وسلام على عباده » قال : من سلم الله تعالى^{١٦} عليه في أزلّه ، سلم من المكروه في أبده^{١٧} .

60 « حدائق ذات بهجة » . قال ابن عطاء^{١٨} : اذ بهج^{١٩} السر بما ظهر على قلب العبد من الرب ! والبهجة نور يظهر فلا يبقى معها شيء من الظلمة : لا

(١) H: — قال... الصالحين (٢) H: + رحة الله عليه (٣) FB: تلاشي (٤) H: والاحوال (٥) H: لشيء. (٦) Y: الله تعالى ؛ B: + تعالى (٧) Y: يشتمل (٨) H: ولا قلبه (٩) H: — تعالى (١٠) H: فيه (١١) H: النساء (١٢) H: حربة (١٣) H: — تعالى (١٤) H: الآية (١٥) B: أجمع .

ظلمة الجهل ، ولا ظلمة الرب والشك ، ولا الاشتغال بشيء سواه . وعلامته
السكون بالله^١ والانقطاع الى الله^٢ والاعتماد عليه .

61 « أمّن جعل الأرض قراراً وجعل خلالها أنهاراً » . قال ابن عطاء : النفس خلقت من الأرض ، فسيماها الله تعالى بها لمجاورتها لها وقربها منها^٣ ، فقال : من جعل للنفس القرار عند المناجاة في أوان الخسمة ، « وجعل خلالها أنهاراً » : السنة ناطقة بالذكر وأعيناً ناظرة بالعبرة ، وأسماعاً وأعية عن الحق مخاطباته على لسان السراء والوسائط ، وجعل لهذه^٤ النفس أئمة وهم « الرواسي » والقطب^٥ من الأولياء : يرجعون اليهم عند العثرات فيقومونهم بتقويم الحق ويردونهم الى طرق الرشاد^٦ . « وجعل بين البحرين حاجزاً » أي^٧ بين اوقات الغفلة^٨ ووقت الذكر^٩ . « أإله مع الله ؟ »^{١٠} : هل أحد يستحق الالهية الا من يقدر على مثل هذه اللطائف ؟

62 « أمّن يجب المضطر اذا دعاه » . قال ابن عطاء في هذه الآية : احوال المضطر أن يكون كالفريق او كالمقطوع^{١١} في مفازة قد اشرف على الهلاك . وقال ابن عطاء^{١٢} : المضطر المقطوع عن جميع الخلائق^{١٣} والفريق في بحار البلاء .

64 « أمّن يبدأ الخلق ثم يعيده » قال ابن عطاء^{١٤} : أبدأ الخلق بقدرته وافتاهم بمشيئته ، ولم يكن فيها الا^{١٥} اظهار القدرة وانفاذ المشيئة .

64 « قل هاتوا برهانكم » . قال ابن عطاء^{١٦} : صحوا برهانكم لتعلموا ان لا برهان لكم .

88 « و ترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمر مر السحاب » . قال ابن عطاء^{١٧} : الإيمان ثابت في القلب^{١٨} كالجبال الرواسي^{١٩} ، وأنواره تنخرق الحجاب^{٢٠} الأعلى .

(1) YB : + تمال || (2) Y : + تمال || (3) H : — منها || (4) B : هذه || (5) B : الانفس قائمة لم الرواسي أئمة القطب || (6) H : + قوله تمال || (7) H : — أي || (8) H : الذكر || (9) H : واوقات الغفلة || (10) H : — أإله مع الله || (11) H : كالمقطوع || (12) B : — وقال ابن عطاء : H : + ردة الله عليه || (13) HB : الخلائق || (14) H : + ردة الله عليه || (15) H : — ألا || (16) H : قلب السبد || (17) FB : كالجبال الرواسي || (18) HFB : الحجب .

وقال : ان قول « لا اله الا الله » يسري كالسحاب حتى يقف بين يدي الله تعالى^١. فيقول الله تعالى^٢ : اسكني مدحتي . فوعزني^٣ وجلالي ، ما اجر برك على لسان عبد من عبيدي فاعذبه بالنار !
قال ابن عطاء في قوله^٤ « وهي تمر مر السحاب » قال^٥ : لا تلتفت^٦ الى شيء سواه ولا لها^٧ قرار مع غيره .

٨٨ « صنع الله الذي اتقن كل شيء » . قال ابن عطاء : ربوبته التي ترد^٨ الاشباح الى قبسها^٩ وتحمل^{١٠} الاسرار والقلوب الى مستقر^{١١} قرارها^{١٢}. وجعل خلقه معاداً^{١٣} اليه متهاهم . فالسعيد من لزم حده ، والشقي من عدا طوره .

سورة القصص

(28)

4 « ان فرعون علا في الارض » . قال ابن عطاء^{١٤} : استكبر واقتخر بنفسه^{١٥} ونسي عبوديته .

7 « فاذا خفت عليه فأتقيه في البيم » . قال ابن عطاء^{١٦} : ما دمت^{١٧} تحفظ نفسك بتدبيرك فهي على شرف الهلاك . فاذا أزلت^{١٨} عنها تدبيرك وسلمتها الى مديرها ، فحينئذ^{١٩} يرجى لها الخلاص .

9 « وقالت امرأة فرعون قرة عين لي ولك » . قال ابن عطاء^{٢٠} : « قرة عين لي » اشارة الى الحق ، « ولك » لا لانتك^{٢١} كفرت واشركت .

10 « واصبح فؤاد ام موسى فارغاً » . قال ابن عطاء^{٢٢} : اصبح فؤاد ام موسى فارغاً من الاهتمام بموسى^{٢٣} ، لما أيقنت من ضمان الله تعالى لها فيه بقوله^{٢٤} « إنا

١) HB: عز وجل || 2) B: — تعالى || 3) HF: — فوعزني || 4) B: — في قوله || 5) HB: — قال || 6) HF: يلتفت || 7) H: له || 8) B: رد ؛ F: يرد ؛ Y: رددت || 9) B: قيمتها || 10) YB: وظل ؛ F: ويحمل ؛ H: وتحمل || 11) YH: يستقرها || 12) YH: — قرارها || 13) YH: مقادراً || 14) H: + رجة الله عليه || 15) Y: لنفسه || 16) F: دامت || 17) H: زالت || 18) YHB: حينئذ || 19) B: انتك || 20) H: — قال ابن عطاء || 21) B: + عليه السلام || 22) H: قوله تعالى .

رأته اليك (٧: ٢٨). « إن كادت لتبدي به » أي تظهر ما أوحى اليها في السر من حفظ موسى ورده اليها ، ومنع ايدي الظلمة عنه .

10 « لولا ان ربطنا على قلبها » . قال ابن عطاء : لولا ما أمرناها به من الكتان لحالها لأظهرت ما ضمن الله تعالى لها في موسى^٢ .

17 « رب بما انعمت علي فلن أكون ظهيراً للمجرمين » . قال ابن عطاء : العارف بنعم الله تعالى^٣ من لا يوافق من خالف ولي نعمته . والعارف بالنعمة من لا يخالفه في حال من الاحوال .

18 « فاصبح في المدينة خائفاً يترقب » . قال ابن عطاء : خرج منها خائفاً من قومه^٤ يترقب مناجاة ربه .

وقال ايضاً^٥ : خائفاً على^٦ نفسه يترقب نصرة ربه^٧ .

24 « رب اني لما انزلت الي من خير فقير » . قال ابن عطاء^٨ : نظر من العبودية الى الربوبية فخشع وخضع وتكلم بلسان الافتقار بما ورد على سره من انوار الربوبية . فافتقاره^٩ افتقار العبد الى مولاه في جميع احواله ، لا افتقار سؤال وطلب^{١٠} .

26 « ان خير من استأجرت القوي الأمين » . قال^{١١} ابن عطاء : القوي في دينه ، الأمين في جوارحه .

29 « فلما قضى موسى الأجل » . قال ابن عطاء^{١٢} : لما نمّ له أجل^{١٣} المحنة^{١٤} ودنا ايام القرية والزلفة واظهار انوار النبوة عليه « سار باهله » ليشارك معه في لطائف الصنع .

35 « ونجعل لكما سلطاناً » . قال ابن عطاء : أجمع لكما^{١٥} سياسة الخلافة مع اخلاقي النبوة .

(١) H: حنبله (ب- موسى) || (2) B: + عليه السلام ؛ H: لموسى || (3) H: — تعالى || (4) F: — من قومه || (5) YH: — ايضاً || (6) Y: من || (7) B: + عز وجل || (8) H: + راحة الله عليه || (9) B: + عليه سلام || (10) HF: ولا طلب || (11) B: قال بعضهم || (12) Y: الاجل في || (13) HB: المحبة || (14) YFB: — أجمع لكما .

41 « وجعلناهم أئمة يدعون الى النار » . قال ابن عطاء⁴ : نزع عن⁵ اسرارهم التوفيق وانوار التحقيق . فهم في ظلمات نفوسهم ، لا يدلون على سبيل الرشd ولا يسلكونه . فسأهم الله أئمة يدعون الى النار .

46 « وما كنت بجانب الطور اذ نادينا » . قال ابن عطاء : اجبتا سؤال من دعانا على الطور ، وجعلنا ما طلبه لامته⁶ لامتك ، اجلالاً لقدرك وعظيم⁷ محلك .

56 « انك لا تهدي من أحببت » . قال ابن عطاء : انك لا تسأل الهداية لمن تحبه طبعاً . وانما تسأل الهداية لمن نجه . فتكون محبتك له حقيقة ، لانك لا تحب على الحقيقة الا من نجه . حاشا بيننا⁸ المخالفة⁹ .

79 « فخرج على قومه في زينته » . قال ابن عطاء¹⁰ : أزين ما تزين به العبد المعرفة . ومن نزلت درجاته عن درجات العارفين ، فأزين ما تزين به طاعة ربّه . ومن تزين بالدنيا فهو مغرور في زينته .

83 « وجعلناها للذين لا يرون علوا في الارض ولا فسادا » . قال ابن عطاء : « العلو »¹¹ النظر الى النفس « والفساد »¹² النظر الى الدنيا .

وقال ابن عطاء في هذه الآية : « علوا في الارض » اي اقبالاً على النفس ورعاً بما يأتي ، « والفساد » السكون¹³ الى الافعال والاقوال .

84 « من جاء بالحسنة فله خير منها » . قال ابن عطاء¹⁴ : لا¹⁵ ثواب خير من الطاعة الا الروئية . والروئية فضل لا ثواب .

وقال ايضا¹⁶ : معرفة الله¹⁷ بالوحدانية أصل الحسنة ، وبها تكون الحسنة حسنة . وقال : من قبلت منه حسنة ، أسقط¹⁸ عنه رويتها وفتح¹⁹ عليه روية المنة بها²⁰ . وهو²¹ خير من الحسنة التي وفق لها .

(1) Y: — قال ... النار (2) H: + رحمة الله عليه (3) B: من (4) H: — لامته (5) YFB: وعظم (6) B: نبينا صلعم (7) H: — حاشا بيننا المخالفة (8) B: + هو (9) F: والسكون (10) B: — لا (11) YFB: وقال ابن عطاء: H: — ايضا (12) YB: + نال (13) H: سقط (14) HF: وضعت (15) B: — بها (16) H: وهي .

85 « ان الذي فرض عليك القرآن » . قال ابن عطاء : ان الذي يسر عليك القرآن قادر¹ ان يردك الى وطنك الذي منه ظهرت حتى تشاهده² بسرك على دوام أوقاتك .
وقال ابن عطاء : ان الذي حفظك في اوقات المخاطبة « لرادك » الى وطنك من المشاهدة .

88 « كل شيء هالك الا وجهه » . قال ابن عطاء : في كشف الذات هلكة وحرقة . قال الله تعالى³ « كل شيء هالك الا وجهه » .

سورة النكبات

(29)

2 « أحسب الناس ان يتركوا أن يقولوا آمناً وهم لا يفتنون » . قال ابن عطاء : ظن الخلق انهم يتركون مع دعاوي المحبة ولا يطالبون بحقائقها . وحقائق المحبة هي صب البلوى⁴ على المحب وتلذذه بالبلاء : فبلاء⁵ بلحق جسده ، وبلاء بلحق قلبه⁶ ، وبلاء بلحق سره ، وبلاء بلحق روحه . فبلاء النفس في الظاهر الامراض والمحن⁷ ، وفي⁸ الحقيقة ضعفها عن القيام بخدمة القوي العزيز . بعد مخاطبته اياه بقوله « وما خلقنا الجن والانس الا ليعبدون » (51 : 56) . وبلاء القلب تراكم الشوق ومراعاة ما يرد عليه في الوقت بعد الوقت⁹ من ربه ، والمحافظة على احواله مع الحرمة والمحبة . وبلاء السر هو المقام مع من لا مقام تخلق¹⁰ معه والرجوع الى من لا وصول تخلق¹¹ اليه . وبلاء الروح الحصول في القبضة والابتلاء بالمشاهدة . وهذا ما¹² لا طاقة لأحد فيه .

3 « فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين » . قال ابن عطاء : يتبين صدق العبد¹³ من كذبه¹⁴ في اوقات الرخاء والبلاء : من¹⁵ شكر في أيام الرخاء

(1) B : + عل (2) H : يشاهدك (YF : تشاهد (3) F : — نعال (4) H : فمقائق (5) B : البلاء (6) B : يبلاء (7) F : — جسده ... قلبه (8) H : وألمس (9) H : في (10) H : وقت ... وقت (11) YH : تخلق (12) HF : تخلق (13) Y : ما (14) H : العباد (15) H : كذبهم (16) B : فن .

وصبر في أيام البلاء فهو من الصادقين . ومن بطر في أيام الرخاء وجزع في أيام البلاء ، فهو من الكاذبين .

17 « فابتغوا عند الله الرزق » . قال ابن عطاء¹ : اطلبوا الرزق بالطاعة والاقبال على العبادة .

26 « اني مهاجر الى ربي » . قال ابن عطاء² : اي³ اني⁴ راجع الى ربي من جميع⁵ ما لي وعلي⁶ . والرجوع⁷ اليه بالانفصال عما دونه . ولا يصح لأحد الرجوع اليه وهو متعلق بشيء من الكون ، حتى يفصل عن الاكوان أجمع ولا يتصل بها .

27 « وآتيناه أجره في الدنيا » . قال ابن عطاء : اعطيناه في الدنيا المعرفة والتوكل « وانه في الآخرة لمن الصالحين »⁸ : لمن الراجعين الى مقام العارفين .

41 « مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كثل العنكبوت » . قال ابن عطاء : من اعتمد شيئاً سوى الله تعالى⁹ ، فهو هباء لا حاصل له ، وهلاكه في نفس ما اعتمد . ومن اتخذ سواء ظهيراً ، قطع عن نفسه سبيل¹⁰ العصمة ، وردّ الى حوله وقوته : كالعنكبوت « اتخذت بيتاً » ظنّ انه يكتنه . واهن البيوت بيت¹¹ ظنّ بانيه انه عامره او به قيامه : فهدمه حين بناء وخربه¹² حين عمره .

45 « ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر » . قال ابن عطاء³ : بركة¹³ الصلاة تذهب بعقاب الفحشاء ونيات المنكر¹⁴ .

وقال ابن عطاء¹⁴ : الصلاة المقبولة تمنح¹⁵ صاحبها ان يشيئها¹⁶ بطلب¹⁷ عوض¹⁸ عليها او رؤية نفس فيها .

45 « ولذكر الله أكبر » . قال ابن عطاء : ذكر الله¹⁹ لكم²⁰ أكبر من ذكركم له . لأن ذكره بلا علة وذكركم مشوب بالعلل والأمانى والسؤال .

(1) H: + رحمة الله عليه (2) YHB: — اي (3) F: — اني (4) B: — من جميع (5) H: — وعلى (6) H: وقاصد (7) HB: — قال ... الصالحين (8) HF: — تعالى (9) B: سبل (10) B: « وان اوهن البيوت ليت » (11) HF: وغرابه (12) YH: بركات (13) B: — قال ... المنكر (14) HF: + رحمة الله عليه (15) F: يمنع (16) HF: — يشيئها (17) HF: لا يطلب (18) HF: مرمضا (19) Y: + تعالى (20) H: — لكم .

وقال أيضاً : ذكرك له استجلاب نفع ، وذكره لك اكرام وفضل^١ .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البراز يقول : قال ابن عطاء في قوله^٢ « ولذكر الله اكبر » : اكبر^٣ من ان يبقي على صاحبه عقاب الفحشاء .

وقال أيضاً : ذكر^٤ الله اكبر من ان يبقي على^٥ ذاكره^٦ شيئاً سوى مذكوره .

60 « وكأنتن من دابة لا تحمل رزقها الله^٧ برزقها^٨ . قال ابن عطاء : يرزقها بالتوكل ، ويرزقكم بالطلب .

69 « والذين جاهدوا فينا^٩ . قال ابن عطاء^{١٠} : جاهدوا في رضانا ، لنهدينهم الوصول الى محل الرضوان .

وقال ابن عطاء^{١١} : المجاهدة هي صدق الافتقار الى الله تعالى^{١٢} بالانقطاع عن كل ما سواه .

« لنهدينهم سبلنا^{١٣} . قال ابن عطاء^{١٤} : هو^{١٥} سر^{١٦} مجرد في قلبه مع الحق باسقاط الكل عنه .

وقال ابن عطاء^{١٧} : المجاهدة على قدر الطاقة ، والعناية على قدر الكفاية .

سمعت ابا نصر منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البراز يقول^{١٨} :

سمعت^{١٩} ابا العباس بن عطاء رحمة الله عليها^{٢٠} يقول^{٢١} : صدق المجاهدة الانقطاع الى الله تعالى^{٢٢} عن كل ما سواه .

(١) B: وتفضل || (2) B: + تعالى || (3) HFB: — اكبر || (4) H: — ذكر || (5) YH: + صاحبه || (6) Y: — ذاكره + H: وذاكره || (7) H: شي. || (8) H: + رحمة الله عليه || (9) HF: — تعالى || (10) HF: — هو || (11) H: — يقول + F: + قال || (12) YHB: قال ابو || (13) H: عليه || (14) YB: — رحمة ... يقول .

سورة الروم

(30)

26 « وله من في السموات » . قال ابن عطاء¹ : الكل له ، فمن طلب البعض من الكل من غيره ، فقد أظهر نذالته وأنبأ عن قدره وعمله .

29 « بل اتبع الذين ظلموا أهواءهم بغير علم » . قال ابن عطاء² : الظالم من اتبع نفسه هواها . ومن فعل ذلك ، اعرض عن الحق . ومن اعرض عن الحق³ ، حرم عليه الرجوع الى الحق . فان الحق عزيز ، والطريق اليه عزيز .

30 « فطرة الله التي فطر الناس عليها » . قال ابن عطاء⁴ : الفطرة ما فطرهم عليه وثبتها في اللوح المحفوظ وقال : خلقة الله التي خلق الناس عليها ، وهو ما حلاهم به في الازل من السعادة والشقاوة . فلا⁵ يبدل عنده القول فيهم ولا يغير . « ذلك الدين القيم » . قال : الطريق الواضح لاهل الحقائق . فمن نظر الى سابق القضاء ، علم ان افعاله لا تؤثر⁶ فيه شيئاً . ومن نظر الى نفسه واحواله وافعاله ، فهو رهين فعله وأسير نفسه .

31 « مبينين اليه واتقوه » . قال ابن عطاء⁷ : راجعين اليه من الكل ، خصوصاً من ظلمات النفوس⁸ ، مقيمين معه على حد آداب العبودية ، لا يفارقون عرصته⁹ بحال ولا يرجون غيره ولا يخافون سواء . هذا حد¹⁰ « المبينين اليه »¹¹ ان شاء الله تعالى¹² .

40 « الله الذي خلقكم ثم رزقكم » . قال ابن عطاء¹³ : رزقكم العلم به والرجوع اليه .

46 « ومن آياته ان يرسل الرياح مبشرات » . قال ابن عطاء : يرسل الرياح المكنونة في خزائنه على أرواح¹⁴ اهل صفوته فيبشرهم بمحل التمكن والتمكين .

(1) H: — ابن عطاء (2) H: + رجة الله عليه (3) B: عة (4) HF: + رجة الله عليه (5) B: لا (6) FB: يؤثر (7) B: النفس (8) F: من صفته (9) H: هو أجز (10) FB: اليه (11) HF: — تعالى (12) H: — ارواح .

52 « فانك لا تسمع المونى ولا تسمع الصم الدعاء » . قال ابن عطاء¹ : لن يسمع² دعاك الا من أسمعه في الأزل خطابتنا ووقفناه لجواب الخطاب على الصواب . فاذا سمع خطابك : أجابك³ بالجواب الاول . لان الخطابين واحد : احدهما بسبب⁴ واسطة⁵ : والآخر عن المسبب والمشاهدة .

سورة لقمان

(31)

2 « تلك آيات الكتاب الحكيم » . قال ابن عطاء¹ : انوار الخطاب انحكمت لك وعليك .

14 « ان اشكر لى ولوالديك » . قال ابن عطاء¹ : اشكره حيث اوجدك . فكثيراً² ما سمعت سيدي الجنيد يقول في خلال كلماته³ : « اشكر من كنت منه على بال حتى خلقتك : واشكر لوالديك⁴ اذ هما سبب كونك . فن استغفره شكر المسبب ، قطعه عن شكر السبب ، ومن لم يتحقق في شكر المسبب . رد⁵ الى شكر السبب » .

15 « واتبع سبيل من أناب الى » . قال ابن عطاء¹ : صاحب من ترى عليه آثار² انوار خدمتي .

20 واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة » . قال ابن عطاء¹³ : النعم¹⁴ الظاهرة الاسلام والتعم الباطنة الايمان .

وقال ابن عطاء في هذه الآية¹⁵ : « الظاهرة »¹⁶ خدمة الظاهر¹⁷ ، و« الباطنة » نور المعرفة .

(1) H: + رجة الله عليه (2) YB: تسع (3) YB: اجاب (4) B: سبب واسطة (5) Y: وكثيراً (6) H: + رجة الله عليه (7) B: كلامه (8) YH B: والدك (9) H: + رجة الله عليه في هذه الآية + Y: في هذه الآية (10) HB: — آثار (11) B: قبل بعضهم (12) HB: — النعم (13) HB: — في هذه الآية + Y: في قوله اسبغ ... قال (14) D: انسة الظاهرة (15) H: الظاهرة .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت أبا القاسم البرازي يذكر عن ابن عطاء في هذه الآية¹ : « ظاهرة » ما يعلم الناس من حسناتك و « باطنة » ما لا يعلمه إلا الله تعالى² من سبتائك . والظاهر بنعيم الدنيا ، والباطن بنعيم الآخرة .

27 « ما نفذت كلمات الله » . قال ابن عطاء³ : « ما نفذت كلمات الله » أي⁴ علم كتابه وعجائب حكمته .

31 « أن في ذلك لآيات لكل صبار شكور » . قال ابن عطاء⁵ : الشكور الذي يكون شكره على البلاء كشكر غيره على النعماء .

سورة السجدة

(32)

9 « ثم سواه ونفخ فيه من روحه » . قال ابن عطاء : قوله « نفخ فيه الروح الخالص الذي فصله على سائر الأرواح لما كان له عنده من محل التمكين ، وما كان فيه من تدبير الخلافة ومشافهة الخطاب .

13 « ولو شئنا لأتينا كل نفس هداها » . قال ابن عطاء : لو شئنا لوفقنا كل عبد لطلب مرضاتنا . ولكن حق القول مني « بالوعد والوعيد ليتم الاختيار .

13 « لأملأن جهنم من الجنة والناس أجمعين » . قال ابن عطاء : « حق القول » بالوعد والوعيد ولا بد من المحنة ليتم الأحكام على ما جرى في الأزل .

16 « تتجافى جنوبهم من المضاجع » . قال ابن عطاء : جفت جنوبهم وأبث أن تسكن على بساط الغفلة وطلبت بساط القرية والمناجاة . وأنشد :
جفت عيني عن التغميض حتى كان جفونها عنها قصار

(1) B: في قوله تعالى « نسمة ... » قال P: في قوله « نسمة ظاهرة » قال ما يعلم H: — في قوله « ظاهرة » قال ما يعلم H: (2) H: — تعالى (3) H: « رحة الله عليه في قوله » ما نفذت Y: + في قوله H: (4) YH: قال H: (5) H: « رحة الله » .

كَأَنَّ جَفْنَهَا سُلِّتْ بِشَوْكٍ فَلَيْسَ لِنُوعَةٍ^١ فِيهَا قَرَارٌ
أَقُولُ وَلَيْتِي تَزْدَادُ طَوْلًا أَيْ لَيْلِي لَقَدْ بَعْدَ النَّهَارِ

16 « يدعون ربهم خوفاً وطمعاً » . قال ابن عطاء² : قوم يدعونه خوفاً من
مخطئه وطمعاً في ثوابه . والأوساط يدعونه خوفاً من اعتراض الكدورة في المحبة وصفاء
المعرفة . والأجلة³ يدعونه خوفاً من قطعهم وطمعاً في دوام الوداد⁴ : لأن الخوف من
شرائط الإيمان .

17 « فلا تعلم نفس ما أخفى لهم من قرة أعين » . قال ابن عطاء : قرت أعينهم⁵
بما سبق لهم من حسن الموافقة مع ربهم .

18 « أفمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً » . قال ابن عطاء : من كان في بصيرة
الطاعة والإيمان لا يستوي مع من هو في ظلمات⁶ القس والمصيان .

24 « وجعلنا منهم أئمةً يهدون بأمرنا » . قال ابن عطاء : القدرة أسرهم والمشية
صرفتهم . فلا المشية مصروفة ولا القدرة مردودة .

27 « أو لم يروا أنا نسوق الماء إلى الأرض » قال ابن عطاء : يوصل⁷ بركات
المواعظ إلى القلوب القاسية المعرصة عن الحق فتعظ بتلك المواعظ .

سورة الاحزاب

(33)

1 « يا أيها الذي اتق الله » . قال ابن عطاء في⁸ قوله « يا أيها النبي »⁹ يا أيها
الخبر عني¹⁰ خبر صدق والعارف بي¹¹ معرفة حقيقة¹² « اتق الله » في¹³ أن¹⁴
يكون لك التفات إلى شيء سواي .

(1) HF: لنبيه (2) HB: + ابراهيماس (3) H: + رجة الله عليه + YH: + في قوله
« يدعونه ... » قال (4) B: والأجلاء (5) F: هود (6) H: قرة أمين (7) H: ظلمة (8)
H: يوصل + Y: فوصل (9) B: — في قوله ... النبي (9) Y: + أي (10) YF: من (11)
HF: في (12) H: الحقيقة (13) H: — في (14) H: وإن .

سمعت ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء يقول : للتقوى¹ ظاهر وباطن . فظاهاها بحافظة الحدود وباطنها² النية والاخلاص .

سمعت ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء يقول : المتقي من انفى روية تقواه .

8 «وليسأل الصادقين عن صدقهم» . قال ابن عطاء : يسألهم عن توسلهم بصدقهم³ الى من لا يتوسل⁴ اليه الا به . فعندها تذوب جوسهم وتنقطع آمالهم ، ويصير⁵ صدقهم كذباً وصفائهم كذراً ويستوحش⁶ العبد من حسن افعاله⁷ . ومن رغب فيها⁸ لا خطر له ، اغفل عما⁹ فيه الأخطار .

31 «ومن يَمُنْتُ مَكْنَ قَه ورسوله» . قال ابن عطاء : من يختار محبة الرسول¹⁰ منهن على الدنيا من القانتات ، وهي التي تخضع للرسول¹¹ وتذل له ، ولا تخالفه ، وتعمل صالحاً¹² ، وتنتج¹³ مراد الرسول¹⁴ فيها يريد به .

33 «وانما يريد الله ليذهب عنكم الرجس» . قال ابن عطاء : يذهب عن نفوسكم رجس الفواحش ويعطى قلوبكم بالإيمان والرضا والتسليم .

35 «ان المسلمين والمسلمات ... والصادقين والصادقات ... والذاكرات» . قال ابن عطاء : لم¹⁵ يبلغ أحد الى مقام الصدق بالصوم والصلاة ولا بشيء من الاجتهاد . ولكن وصل الى مقام الصدق بان طرح¹⁶ نفسه بين يديه وقال : انت ! انت ! ولا بد لنا منك .

وقال ابن عطاء¹⁴ : «ان المسلمين»¹⁴ الذين اسلموا وانقادوا وآمنوا وصدقوا¹⁴ وقتنوا¹⁷ ودعوا الله تعالى على الاخلاص ، وصدقوا الله تعالى في وعده ، ووفوا له

(1) FB : التقوى || (2) YFB : ظاهره ... وباطنه : H : وظاهره || (3) B : قال ابن عطاء ليجزي الله الصادقين بصدقهم وليسأل الصادقين عن صدقهم ؛ F : قال ابن عطاء في قوله ليجزي ... وليسأل صدقهم قال || (4) B : وسيلة الى من لا وسيلة ؛ Y : قال ابن عطاء في قوله ليجزي ... وليسأل صدقهم قال || (5) B : وسيلة || (6) YHF : وصار || (7) YHF : واستوحش || (8) H : + قال ابن عطاء || (9) B : تبين || (9) H : ما || (10) B : سلم || F : + عليه السلام || (10) H : يذل ... يعمل ... وينج || (11) FB : سلم || (12) B : ي || (13) F : يطرح || (14) H : + رحة الله عليه ؛ B : وقال بعضهم || (15) YB : — المسلمين || (16) Y : — وصدقوا || (17) H : وعشمو .

بما وعدوه من انفسهم ، وصبروا في البأساء والضراء ، وخشعوا وخضعوا وانقادوا
وتصدقوا وخرجوا عن^١ جميع ما ملكوا ، وصاموا^٢ وامسكوا عن^٣ المخالفات ،
وحفظوا فروجهم ، ورعوا اسرارهم عن زعات الشيطان ، وذكروا الله تعالى^٤
ولم ينسوه في جميع الاحوال : أعد الله لهم الرضوان والرضا والتمكين من^٥
المشاهدة واللقاء .

37 « واذ تقول للذي انعم الله عليه وانعمت عليه . قال ابن عطاء : انعم
الله^٦ عليه بمحبتك ، وانعمت عليه^٧ بالنبي .

37 « وتخفي في نفسك ما الله مبديه . قال ابن عطاء : تخفي في نفسك ما
اظهره الله تعالى^٨ لك من انه يزوجه منك ، وتخشى ان يظهر^٩ ذلك للناس فيفتنوا .

37 « وتخشى الناس والله احق ان تخشاه . قال ابن عطاء : تخشى الناس ان
يهلكوا في شأن زيد . فذلك من تمام شفقتك على الامة . « والله احق ان تخشاه » :
ان تبتهل اليه ليزيل عنهم ما تخشى فيهم^{١٠} .

39 « الذين يبلغون رسالات الله ويخشونه . قال ابن عطاء : هذه خشية السادات
والاكابر . واما^{١١} خشية عوام الخلق فن^{١٢} جهنم .

44 « تحببتهم يوم يلقونه سلام . قال ابن عطاء : اعظم عطية للمؤمن في
الجنة سلام الله تعالى^{١٣} عليهم من غير واسطة .

45 « انا ارسلناك شاهدا ونبيرا . قال ابن عطاء : في هذه الآية : انا
شرفناك برسالتنا فنخبر^{١٤} عنا خير صدق . فنهدي بك قلوبا عياء . أرسلناك
شاهدا لنا ، لا تشهد معنا سوانا . جعلنا الخلق كلهم يشهدونك ويشهدونا فيك .
ولا يشهدك الا من اثر فيه بركة نظرك^{١٥} . فيشهدك ويشهدنا فيك . ومن لم

(١) FB: من (٢) H: — وصاموا (٣) H: — تعالى (٤) B: + تعالى (٥) H: — من
(المشاهدة) (٦) H: + راحة الله عليه (٧) Y: + تعالى (٨) F: + باليقين (٩) H:
— قال ابن عطاء (١٠) H: — تعالى (١١) F: نظهر (١٢) F: — وتخشى الناس ... تخشى فيهم (١٣)
YH: واما (١٤) YH: من (١٥) Y: فلنخبر (١٦) FB: نظري .

بجعلك الدليل علينا^١ عمي وضل . فانك البشير تبشر من اقبلنا عليه بالرضوان ، وتندر من اعرضنا عنه بالخذلان . فانت^٢ عمل مشاهدة الخلق ايانا بك . أعذناك عنك ، فلا تشهد شهودهم ، وغيبناك عنهم فلا يشاهدون منك الا ظاهرك ، وانت لا تشهد^٣ سوانا بحال .

55 « ان الله كان على كل شيء شهيدا » . قال ابن عطاء : الشهيد الذي يعرف خطرات قلبه^٤ كما يعرف حركات جوارحه .

56 « ان الله وملائكته يصلون على النبي » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي بمصر يقول : ويذكر^٥ عن ابن عطاء^٦ قال : الصلاة^٧ من الله تعالى^٨ وصلة ، ومن الملائكة رفعة ، ومن الأمة متابعة وعبادة .

72 « انا عرضنا الامانة » . قال ابن عطاء : الامانة هو تحقيق التوحيد على سبيل التفريد .

72 « انه كان ظلوما جهولا » . قال ابن عطاء : ظلم نفسه حيث لم يشفق بما أشفق منه السموات والارض .

سورة سبأ

(34)

١ « الحمد لله الذي له ما في السموات » . قال ابو العباس^٩ بن عطاء^{١٠} : المحمود من لم يربط عباده بشيء من الاكوان . قطع املاكهم عن جميعها لئلا يشغلوا بها ، فيكون اشتغالهم بمن له الاكوان وما فيها . قوله تعالى^{١١} « وله الحمد في الآخرة » حيث لم يناقش^{١٢} في المحاسبة مع عباده ، « وهو الحكيم » فيما دبّر و « الخبير »^{١٣} بما^{١٤} خفي^{١٥} وستر .

١ H : — علينا || 2 H : فانك || 3 F : يشهد || 4 B : قلب عليه || 5 H : يذكر || 6 H : + رحة الله عليهم || 7 YHB : الصلوات || 8 H : — تعالى || 9 H : — ابو العباس || 10 H : + رحة الله عليه || 11 F : — تعالى || 12 B : ينافس || 13 FB : غير || 14 FB : عما || 15 H : مفي .

- 10 « ولقد آتينا داود منا فضلا » . قال ابن عطاء : « فضلا » أي علماً أن ليس للعبد خير إلا¹ من ربه ، مقبلاً ومدبراً ، عاصياً² وطيئاً .
- 13 « واعملوا آل داود شكراً » . قال ابن عطاء : « عملوا من الأعمال ما تستوجبون عليه الشكر .
- وقال أيضاً : اظهروا شكر النعمة كظهور³ النعمة عليكم .
- 13 « وقليل من عبادي الشكور » . سمعت محمد بن عبد الله البجلي⁴ يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله « وقليل من عبادي الشكور » قال : قليل من عبادي⁵ من يرى الطاعة منه مني عليه .

سورة الملائكة (فاطر)

(35)

- 1 « يزيد في الخلق ما يشاء » . قال ابن عطاء⁶ : حسن المعرفة بالله تعالى⁷ وحسن الاقبال عليه⁸ وحسن المراقبة له⁹ والمشاهدة اياه¹⁰ .
- 3 « هل من خالق غير الله يرزقكم » . قال ابن عطاء¹¹ : من علم انه¹² لا رازق للمباد غير الله¹³ ، ثم يتعلق قلبه بالاسباب ، فهو من المبعدين عن طريق الحقائق .
- 28 « ... » « إنما يخشى الله من عباده العلماء » . قال ابن عطاء : الخشية اتم من الخوف لانها¹⁴ صفة الأولياء¹⁵ والعلماء .
- 32 « فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات » . قال ابن عطاء : العبادة غاية الظالم لنفسه ، والعبودية غاية المقتصدين ونهايتهم ، والعبودية¹⁶ تحقيق وشاهدة لسابقين .

(1) HFB: — إلا || (2) YH: وما صيا || (3) B: يظهر || (4) H: — البجلي ؛ Y: الحمل ||
 (5) B: — من عبادي || (6) Y: + أي يزيد || (7) H: — تعالى || (8) B: + تعالى ||
 (9) FB: — له || (10) B: + عز وجل || (11) H: + رحمة الله عليه || (12) B: أن || (13) + تعالى ؛
 YH: غيره. — [الله] || (14) HB: لأنه || (15) YFB: — الأولياء و || (16) HF: والعبودية .

وقال ابن عطاء : الظالم معذب^١ ، والمقتصد معاتب ، والسابق ناجٍ مقرب .
وقال ابن عطاء : قدّم الظالم لثلاث يأس من فضله^٢ . والسابق مقدم بسبقه .
لكن اظهر لطفه^٣ بتقديم الظالم ، ليعرفوا كرمه فيرجعوا اليه .

وقال ابن عطاء : يحتاج قائل كلمة^٤ التوحيد الى ثلاثة انوار : نور الهداية
ونور الكفاية ونور الرعاية والعتاية . فمن من^٥ الله تعالى عليه بانوار الهداية ، فهو
معصوم من الشرك والتفاح . ومن من^٦ عليه بانوار^٧ الكفاية ، فهو معصوم من
الكبائر والفواحش . ومن من^٨ عليه بانوار^٩ العتاية والرعاية ، فهو محفوظ من الخطرات
الفاسدة والحركات التي هي لأهل الغفلات . فالنور^{١٠} الاول للظالم ، والنور الثاني
للمقتصد ، والنور الثالث للسابق .

وقال ابن عطاء : حمد الظالمين على العادة ، وحمد المقتصدين على اللذة ،
وحد السابقين على السابقة^{١١} .

وقال ابن عطاء^{١٢} : الظالم النفس ، والمقتصد القلب ، والسابق الروح^{١٣} .
سمعت منصور بن عبدالله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي بمصر يقول : قال
ابن عطاء : الظالم هو الذي يحبه من اجل^{١٤} الدنيا ، والمقتصد الذي يحبه من اجل
العقبى ، والسابق الذي أسقط مراده لمراد الحق منه^{١٥} . فلا يرى لنفسه طلباً ولا
مراداً لغلبة سلطان الحق عليه^{١٦} .

سورة يسّ

(36)

7 « لقد حق القول على اكثرهم فهم لا يؤمنون » . قال ابن عطاء^{١٧} : حق
القول على اهل الشقاوة في الازل انهم لا يؤمنون ولو جاءتهم كل آية . فالنبي

(1) H : منصور (2) YH : + وقال السابق (3) H : + وكره (4) YH : ويرسوا ||
(5) B : — كلمة (6) H : — تعالى (7) Y : + الله تعالى (8) FB : بنور (9) H : +
الله (10) Y : النور (11) Y : السابقة (12) H : + رحمة الله عليه (13) YB : — وقال ...
الروح (14) B : لا-جل (15) YFB : — منه (16) H : لغلبة الحق عليه وسلطانه .

صلعم^١ يسمع خطابه من اسمه الحق في الازل^٢ نداء السعادة . فاذا سمع نداء النبي صلعم^٣ ، اجاب لما سبق له من الاجابة لنداء الحق .

9 « وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا » . قال ابن عطاء^٤ : جعلنا من بين ايديهم سدا وهو طول الأمل وطمع البقاء ، ومن خلفهم سدا ، وهو الغفلة عما سبق منه^٥ من الجنائيات وقلة الندم والاستغفار عليه . اعماه تردده في الغفلات عن الاعتذار لما سبق له^٦ من الجنائيات .

22 « وما لي لا اعبد الذي فطرني » . قال ابن عطاء : بالفطرة جعل الاشخاص في قبضة القدرة ، والارواح في قبضة العزة .

33 « وآية لهم الارض الميتة احييناها » . قال ابن عطاء^٧ : القلوب الميتة بالغفلة احييناها^٨ بالتيقظ والاعتبار والموعظة ، « واخرجنا منها » معرفة صافية تضي انوارها^٩ على الظاهر والباطن .

55 « ان اصحاب الجنة اليوم في شغل فاكهون » . قال ابن عطاء : شغلهم في الجنة استصلاح انفسهم لميقات المشاهدة . وهذا من اعظم الاشغال^{١٠} .

57 « لهم فيها فاكهة ولم يكدعون » . قال ابن عطاء : مكر^{١١} بالخلق في كل موضع وتخدعهم عنه بكل شيء ، حتى في الجنة بقوله^{١٢} « لهم فيها فاكهة » . ولو علت همهم ، لما أعاروا ابصارهم^{١٣} الجنة وما فيها ، بل خرجوا منها طالبين محل الرضا ومشاهدة الحق . كن^{١٤} علت^{١٥} همته وهو السفير الأعلى ، حين أخبر عنه فقال « ما زاع البصر وما طفى » (٥٣ : ١٧) .

58 « سلام قولاً من رب رحيم » . قال ابن عطاء : السلام جليل الخطر وعظيم المحل . وأجله خطراً ما كان في المشاهدة والمكافأة من الحق حين يقول : « سلام قولاً من رب رحيم » .

(1) Y: عليه السلام (2) F: — (هم لا ... في الازل (3) H: + رحة الله عليه (4) B: وجعلنا (5) H: فهو (6) F: — منه (7) H: منه (8) YH: فاحيينا (9) HFB: انوار (10) YB: الانتال (11) Y: + الحق (12) YH: يقول (13) Y: — لهم (14) B: الابصار (15) B: + قد (16) YH: علا .

70 « لينذر من كان حياً ». قال ابن عطاء : اي من كان في علم الله تعالى¹ حياً ، أحياء الله تعالى² بالنظر اليه وانفهم عنه والساع منه والسلام عليه .

سورة الصافات

(37)

6 « انا زيننا السماء الدنيا بزيينة الكواكب ». قال ابن عطاء : زين الله تعالى السماء الدنيا بالكواكب النيرة³ ، وزين⁴ قلوب اوليائه بكواكب المعرفة وهي الانوار الظاهرة .

89 « فقال اني سقيم ». قال ابن عطاء : اي⁵ سقيم مما أرى من مخالفتكم وعبادتكم الاصنام .

102 « فلما بلغ معه السعي ». قال ابن عطاء : لما سعى في الطاعة سعيه وقام بحقوق الله⁶ عليه⁷ حسب ما رضي به⁸ الخليل ، وقرت عينه بقيامه بحقوق مولاه ، وأنس⁹ الخليل به وفرح بمكانه ، قيل له اذبحه ، فانه لا يصلح لل خليل ان يعرج على شيء دون خليله ولا يفرح بسواه . فابتلي بذبحه . ثم¹⁰ لما¹¹ أسلم وقام مقام الاستقامة واتبع الأمر ، فداء « بذبح عظيم » .

103 « فلما اسلما وثقه للجبين ». قال ابن عطاء : انقادا للأمر ورضيا به .

164 « وما منا الا له مقام معلوم ». قال ابن عطاء : لك مقام المشاهدة ، ولم مقام الخدمة .

(1) H: — تعالى || (2) H: — تعالى || (3) B: — النيرة || (4) H: — وزين || (5) HF: اني || (6) YFB: + تعالى || (7) H: — عليه || (8) H: — به || (9) YFB: أنس || (10) B: — ثم || (11) H: — .

سورة ص

(38)

2-1 « صسر » . قال ابن عطاء¹ : معناه² صفاء قلوب العارفين وما اودعت فيها من لطائف الحكمة وشريف الذكر ونور المعرفة . قوله تعالى³ : « والقرآن ذي الذكر » اي⁴ ذي البيان الثاني والاعتبار والموعظة البليغة . قوله تعالى⁵ : « بل الذين كفروا في غرة شقاق » اي في غفلة واعراض عما يراد بهم ، وذلك منهم قريب .

20 « وآتيناه الحكمة وفصل الخطاب » . قال ابن عطاء : العلم والفهم . وقال في موضع آخر : العلم بآ والفهم عنا⁶ .

26 « إنا جعلناك خليفة في الأرض » . قال ابن عطاء⁷ : إنا⁸ جعلناك خليفة في الأرض لتحكم بين عبادي بحكمي ولا تتبع هواك فيهم ورأيتك ، وتحكم لهم كحكمك لنفسك . بل تضيئ على نفسك وتوسع عليهم .

29 « كتاب انزلناه إليك مبارك » . قال ابن عطاء⁹ : مبارك على من يسمعه منك فيفهم المراد منه وفيه¹⁰ ، ويحفظ آياته وشرائعه . وفيه موعظة¹¹ لأولي العقول السليمة ، الراجعة الى الله تعالى¹² في المشكلات .

30 سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم المهرري يقول عن ابن عطاء في قوله « انه أبواب » قال : سريع الرجوع الى ربه في كل نازلة تنزل به¹³ . والأبواب الراجع اليه ، الذي يستعين به¹⁴ ولا يستعين بسواه .

35 « وهب لي ملكاً لا ينبغي لأحد من بعدي » . قال ابن عطاء : مكني من مخالفة نفسي حتى لا اوافقها بحال .

1 H : + رجة الله عليه 2 H : - معناه 3 H : مز وملا 4 H : - اي 5 F : منا 6 P : + قوله تعالى 7 H : + رجة الله عليه 8 Y : + في قوله 9 YHB : - 10 H : 8 : جعلتك 11 YH : ي 12 H : - وفيه 13 Y : مواعظ 14 H : 12 : تعالى 15 B : - سمعت ... تنزل به 16 H : الذي لا يستغني بغيره .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء^١ : انما سألته ذلك لئلا حسن الصبر في الكف عن الدنيا ، ويظهر جميل الاجتهاد فيها . لان الزاهد في الدنيا من نالها فصر^٢ عنها .

وقال ابن عطاء^١ : لما سأل سليمان عليه السلام^٣ من الله تعالى الملك ، سخر له الريح : اعلمه بذلك أن ما سواه ربيع^٤ ، لا بقاء له ولا دوام ، وان العاقل من كان^٥ سؤاله الباقي الدائم .

وقال ابن عطاء^١ : سألته ملك الدنيا لينظر كيف صبره عن الدنيا مع القدرة عليها .

36 « فسخرنا له الريح » : قال ابن عطاء : لما طفق سليمان^٦ بالافراس مسحاً بالسوق والاعتاق لما فاتته من الصلاة^٧ باشتغاله^٨ بهن^٩ ، شكر الله تعالى^{١٠} ذلك له وأبدله فرساً لا يحتاج الى رائض ولا علف ولا يبول ولا يروث وهو الريح . قال الله تعالى « فسخرنا له الريح تجري بأمره » : لان الفرس خلق من الريح على ما ذكر عن الشعبي^{١١} : لما غار سليمان^{١٢} على قوت امر الله وهو^{١٣} الصلاة وافنى الذي شغله عن ذكر الله^{١٤} . عوضه الله تعالى^{١٥} عليه ما^{١٦} هو أجل مما ترك في جنب^{١٧} الله^{١٨} . وهو تأديب سليمان^{١٩} بان^{٢٠} من^{٢١} شغله عن الله تعالى^{٢٢} شيء ، فتركه وأقبل على ربه ، عوضه الله^{٢٣} عليه ما هو خير منه^{٢٤} وأبقى .

39 « هذا عطاؤنا فامنن وأسك بغير حساب » . قال ابن عطاء^١ في هذه الآية : امنن على من اردت بعطائنا . فاننا لا نحن عليك بذلك ، ولا نحن عليك

(1) H: + روحه الله عليه (2) FB: وصبر (3) F: — عليه السلام (4) B: — من الله تعالى (5) H: — تعالى (6) YH: يكون (7) YF: من (8) YB: + عليه السلام (9) B: الصلوات (10) H: بالاشتغال (11) H: — تعالى (12) H: وهي (13) YB: + تعالى (14) B: ما (15) FB: جنبه [الله] (16) Y: + تعالى (17) B: YH: — سليمان (18) B: — بان (19) B: لن (20) F: سليمان ولن (21) HF: — تعالى (22) FB: + تعالى (23) H: + عز وجل (24) Y: — الله (25) YHB: — من .

البا لمعرفة والهداية . قال الله تعالى ^١ « بل الله يحن عليكم ان هداكم للإيمان » (٤٩ : ١٧) .

٤٤ « انا وجدناه صابراً » قال ابن عطاء : واقفاً معنا بحسن الأدب ، لا يؤثر عليه دوام النعم ولا يزعبه تواثر البلاء ونحن لمشاهدته المنعم والمبلي و « نعم العبد » ، عبد لم يشغله ما لنا ^٢ عنا .

٤٥ « نعم العبد انه اواب » . قال ابن عطاء ^٣ : « انه أواب » اي راجع الى الله ^٤ في صبره ، لم يطالع نفسه فيه لأن تبدد الهم من أعظم المقربات . وقال ابن عطاء : « أنه اواب » اي ^٥ عارف بتقصير الخلق ونقصانهم ، وكال الحق وجوده ^٦ ، فرجع الى حد الكمال والجلود ^٧ .

٤٦ « انا اخلصناهم بخالصة ذكرى الدار » . قال ابن عطاء ^٨ : انا ^٩ اخلصناهم لنا وخلصناهم بنا . ومعنى قوله ^{١٠} « بخالصة » : تلك ^{١١} الخالصة ^{١٢} خلوة سرّه عن ذكر الدارين وما ^{١٣} فيها ، حتى كان لنا خالصةً مخلصاً . وقال ابن عطاء ^{١٤} : اخلصه للمحبة فائقته ^{١٥} خليلاً .

72 « ونفخت فيه من روحي » . قال ابن عطاء : ابدت عليه آثار شواهد ^{١٦} عزتي ، وروّحت سرّه بما ^{١٧} يكون به العبد روحانيين .

87 « ان هو الا ذكر للعالمين » . قال ابن عطاء ^{١٨} : يطرد به ^{١٩} عنه ^{٢٠} الغفلة ليعتبر ^{٢١} به المتبرون .

(1) H: — الله تعالى || (2) H: له || (3) B: — ابن عطاء ؛ H: + رحة الله عليه || (4) Y: — ال الله ؛ B: + تعالى || (5) H: — اي || (6) H: وجوده || (7) H: والوجود || (8) H: + رحة الله عليه || (9) HFB: — إما || (10) H: — قوله || (11) H: هي || (12) H: — الخالصة || (13) Y: + كان || (14) B: — فائقته || (15) H: آياتي وشواهد || (16) FB: ما || (17) F: — به || (18) B: — عنه || (19) H: ولهتبر .

سورة الزمر

(39)

9 « أَمَّنْ هَر قَانَتْ آتَاءَ اللَّيْلِ ». قال ابن عطاء² : القانت الذي يجتهد في العبادة³ ولا يرى ذلك من نفسه ، ويرى فضل الله تعالى⁴ عليه في ذلك . فإذا رجع الى نفسه في شيء من أحواله⁵ وأفعاله ، فليس بقانت .

9 « هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون » . قال⁶ ابن عطاء : العلم أربعة : علم المعرفة وعلم العبادة وعلم العبودية وعلم الخدمة .

22 « أفن شرح الله صدره للإسلام فهو على نور من ربه » . قال ابن عطاء : من⁷ آمن بالله⁸ وصدقه ، « فهو على نور من ربه » أي على بيان من ربه .

29 « الحمد لله بل أكثرهم لا يعلمون » . قال ابن عطاء : لا يعلمون⁹ ما لهم في صمد الله¹⁰ من الذخر والقدر¹¹ .

30 « انك ميت وانهم ميتون » . قال ابن عطاء : « انك ميت » أي غافل عما هم فيه من الاشتغال بالدنيا ، « وانهم ميتون » عما كوشفت¹² به من حقائق التقريب والقرب .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت أبا القاسم البرازي بمصر يقول : قال أبو العباس بن عطاء : « انك ميت » عن شواهد ما استتر ، « وانهم ميتون » عن شواهد ما أظهر¹³ .

33 « والذي جاء بالصدق وصدق به » . قال ابن عطاء : الذي جاء بالصدق محمد صلعم ، فأفاض من بركات أنوار صدقه على أبي بكر رضي الله عنه¹⁴ فسمي صديقاً . وكذلك بركات الأنبياء¹⁵ والأولياء .

(1) H : + رجة الله عليه (2) F : — في العبادة... الى نفسه (3) H : — تعالى (4) YFB : —
أحواله (5) H : — قال ... العبادة وعلم (6) B : آمن ؛ F : فن (7) Y : + تعالى (8) H : يعلمون (9) B : — الحمد لله ... والقدر (10) F : كوشفت (11) B : من الآخرة وحققها (12) YH : — رضي الله عنه (13) H : + صلوات الله عليهم .

36 « أليس الله يكاف عبده ». قال ابن عطاء : خلع جبل^٢ العبودية من عنقه ، من نظر بعد هذه الآية الى احد من الخلق او رجاهم او خافهم او طمع فيهم .

52 « او لم يعلم ان الله يسط الرزق لمن يشاء ويقدر ». قال ابن عطاء^٣ : ادار الله^٤ عباده وقلوبهم في بسط العزة وتقدير القدرة فقال « ان الله يسط ... » .

65 « لئن اشركت ليجزن^٥ عملك ». سمعت^٦ محمد بن عبد الله بن شاذان الرازي^٧ يقول : سمعت ابا العباس بن عطاء يقول في قوله تعالى^٨ « لئن اشركت ... » اي^٩ لئن طالعت بسر^{١٠}ك غبري لتُحرمن^{١١} حظك من قربي . وقال ابن عطاء : هذا شرك الملاحظة والالتفات الى غيره .

73 « وقال لهم خزنتها سلام عليكم ». قال ابن عطاء : السلام في الجنة من وجوه : منهم من^{١٢} يسلم^{١٣} عليه خزنة الجنة يقولون « سلام عليكم طبتم » : وهؤلاء أدناهم — ومنهم من يكون سلامه من الملائكة بقوله « والملائكة يدخلون عليهم من كل باب : سلام عليكم » (١٣ : ٢٣-٢٤) : وهؤلاء الأوساط — ومنهم من يكون سلامه من الحق بقوله^{١٤} « سلام قولاً من رب رحيم » (٣٦ : ٥٨) : وهؤلاء^{١٥} أرفعهم درجة .

74 « وقالوا الحمد لله الذي صدقنا وعده ». قال ابن عطاء : ان العبيد اذا شاهدوا في المشهد الاعلى آثار الفضل وما انعم الله^{١٦} عليهم من فنون النعم^{١٧} التي لم يكونوا^{١٨} يبلغونها باعمالهم قالوا « الحمد لله ... » بفضل من غير استحقاق ما لذلك ، بل فضلاً وجوداً وكرماً .

(١) B : — جبل || (2) H : + رحمه الله || (3) B : + تعالى || (4) F : — سمعت ... اي ||
(5) B : الداراني ؛ H : — الرازي || (6) H : — تعالى || (7) B : — اي ؛ H : قال || (8) F : —
س || (9) H : نسلم || (10) B : + تعالى ؛ Y : قوله || (11) YHF : وهو || (12) B : — الله ||
(13) F : السلام || (14) VII : يكن^{١٩} .

سورة غافر (المؤمن)

(40)

13 « هو الذي يريكم من آياته ». قال ابن عطاء : من آياته انك لا تنظر الى شيء من الموجودات الا وهو يخاطبك بحقيقة التوحيد ويدلك على الحق . وذلك ظاهر لمن تبين وكشف له وأيد بالعناية .

15 « رفيع الدرجات » . قال ابن عطاء : يرفع درجات من يشاء في الدارين فيجعله عزيزاً فيها . وخلق¹ « العرش » اظهاراً² لقدرته لا مكاناً لذاته . « يلقي الروح من امره » على صروب : فن ألقي اليه روح الصفاء ، أنطقه بها واحياء حياة الأبد . والروح روحان : روح بها³ حياة القلب⁴ ، واخرى لطيفة بها ضياء الخلق .

15 وقال ابن عطاء في قوله « يلقي الروح من امره » قال : حياة الخلق على حسب⁵ ما ألقي اليهم من الروح . ففهم من ألقي اليه روح الرسالة ، ومنهم من ألقي اليه روح النبوة ، ومنهم من ألقي اليه روح الصديقة ، ومنهم من ألقي اليه روح الشهادة ، ومنهم من ألقي اليه روح الصلاح ، ومنهم من ألقي اليه روح العبادة والخدمة ، ومنهم من ألقي اليه روح الهداية ، ومنهم⁶ من ألقي اليه روح الحياة فقط : فهو ميت في الباطن وأن كان حياً في الظاهر .

15 « ليندر يوم التلاقي » . قال ابن عطاء : نبياً كان او داعياً اليه يرويه⁷ من غير ان يحدث⁸ له رؤية ، لانهم لم⁹ ينيبوا عنه قط .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرزاق يقول¹⁰ : قال ابن عطاء : يلقي¹¹ المرء خصمه¹² وعمله واحياه¹³ وسواعيده .

17 « اليوم يجزي كل نفس بما كسبت » . قال ابن عطاء : من طالع من¹⁴ نفسه أفعاله وأذكاره وطاعاته ، جوزي على ذلك ، ولا ظلم¹⁵ عليه فيه . ومن

(1) YFB : — وخلق (2) B : اظهار (3) YFB : به (4) YHB : الخلق (5) F : — مل حسب (6) B : — ومنهم (7) H : يرويه (8) H : تحدث (9) B : — لم (10) H : قال (11) FB : يلقي (12) FB : خصمه (13) B : وأحيائه (14) B : في (15) FB : يظلم .

طالع فضله ومته ، اسقط عن درجة الجزاء الى مقام الافضال والرحمة بقوله ^١ :
« قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا » (١٠ : ٥٨) .

18 « وانذرهم يوم الازفة » . قال ابن عطاء : يوم يُعطى كل عامل جزاء عمله .

28 « وقال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم إيمانه » . قال ابن عطاء : المؤمن يألف المؤمن ويذنب عنه ، والمتنافق يُرأى المتنافق ويجادل عنه ؛ والمؤمن ينصح ، والمتنافق يعترض .

44 « وافوض أمري الى الله » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال أبو العباس بن عطاء في قوله ^٢ « وافوض أمري الى الله » : اجعل أمري امره ، فلا أتقدم حتى يأذن لي .

60 « وادعوني استجب لكم » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول ^٤ : قال ابن عطاء ^٥ : ان ^٦ للدعاء اركاناً واجنحة واسباباً واولقات . فان وافق اركانه قوي ، وان وافق اجنحته طار في السماء ، وان وافق موافقته فاز ، وان وافق أسبابه انجح . فاركانه حضور القاب والرقعة والاستكانة والخشوع وتعلق القلب بالله وقطعه من الاسباب - واجنحته الصدق - وموافقته الاحمرار - واسبابه الصلاة ^٧ على محمد صلعم .

وقال ايضا : ادعوني واستجبوا لي ^{١٥} ، استجب لكم ^{١١} .

66 « وأمرت ان اسلم لرب العالمين » . قال ابن عطاء : أخضع لأوامره وانقاد له ولا اخرج من رسم ^{١٢} العبودية بحال .

سورة السجدة

(41)

3 « كتاب فصلت آياته » . قال ابن عطاء ^{١٣} : بينت أحكامه .

(1) B : + نعال || (2) B : + نعال || (3) H : + قال ؛ Y : + فقال || (4) H : قال || (5) H : رحة الله عليه || (6) H : — ان || (7) H : اركان || (8) HB : واسباب || (9) H : الصلوات || (10) HF : — لي || (11) Y : — وقال . . . لكم || (12) H : رسوم || (13) YH : + في قوله فصلت آياته .

4 « بشيراً وتنبيراً ». قال ابن عطاء : يشير من آمن به برضا ربه ، وينذر من أعرض عنه بسخط ربه .

6 « قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى الي ». قال ابن عطاء¹ : أنا² بشر مثلكم في ظاهر الاحكام وعمل الاتباع ، أبين لكم سبيل الشريعة وأحوال الدين وأعلمكم³ بوحى من ربكم انه اله واحد . فن صدقتي واتبع سني فقد وصل الى الرضوان الاكبر⁴ ، ومن خالفني وأعرض عني ، فقد اعرض عن طريق⁵ الحق . فانا بشر مثلكم في الظاهر . ولست مثلكم في الحقيقة . ألا تراه صلعم يقول⁶ : اني⁷ لست كاحدكم ، اني ابنت عند ربي⁸ ، يطعمني ربي⁹ ويسقيني¹⁰ .

12 « وزيناً السماء الدنيا بمصابيح ». قال ابن عطاء : زيننا قلوب العارفين بانوار المعرفة وجعلنا فيها مصابيح الهداية وضياء التوحيد .

17 « واما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى ». قال ابن عطاء : ألبسوا لباس الهدى¹¹ ظاهراً عوارى¹² ، فتحقق¹³ عليهم لباس الحقيقة ، فاستحبوا العمى على الهدى¹⁴ ، فردوا الى الذي سبق لهم في الأزل .

25 « فزينوا لهم ما بين ايديهم ». قال ابن عطاء : النفس قرينة¹⁵ الشيطان وأليفه¹⁶ ، ودفعه فيها يشير اليه¹⁷ ، مفارقة للحق ، مخالفة¹⁸ له . لا تألف الحق ولا تنبه¹⁹ . قال الله تعالى « وقبضنا لهم قرناء فزينوا لهم ما بين ايديهم »²⁰ من طول²¹ الامل « وما خلفهم » من نسيان الذنوب .

26 « وقال الذين كفروا لا تسمعوا لهذا القرآن ». قال ابن عطاء : من لم يكن قلبه منوراً بالايمان لا يلدن بسماع القرآن ولا تؤثر فيه مواعظه واحكامه . انما يتعظ

(1) YH : + في قوله انما انا بشر مثلكم (2) B : — انما (3) YHF : واكتسب (4) H : — الاكبر (5) HB : طريفة (6) B : بقوله عليه السلام : F : لقوله : Y : ألا تراه عليه السلام يقول (7) B : — اني (8) B : — عنه ربي (9) H : + فيطعمني ويسقيني (9) Y : — ربي (10) H : + ربي (11) H : الهداية (12) B : وتعتيق (13) YHB : قرين (14) YFB : واقفه (15) HB : عليه (16) F : عاينها (16) FB : مفارقة ... مخالفت (17) H : مفارقة ... مخالفاً (17) HFB : تألف ... يتبعه (18) F : + وما خلفهم (19) F : طول من .

به من كان مؤيد السرّ، منشرح^١ الصدر، مفتوح السمع، حاد البصر، معاناً^٢ بالتوفيق، مسدداً^٣ بالعصمة. فإذا سمعه، وعى فوائده احكامه واتعظ بلطائف مراعاته.

30 «ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا». سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم البرازي يقول^٤: قال ابن عطاء^٥: استقاموا على انفراد القلب بالله تعالى^٦.

وبهذا الاسناد^٧ قال ابن عطاء^٨: استقاموا على المشاهدة لان من عرف شيئاً لا يهاب غيره ولا يطالع سواء. فتركوا المنازعة والاعتراض مع الحق.

33 «ومن أحسن قولاً ممن دعا الى الله». قال ابن عطاء^٩: ما دعا الى الله^{١٠} من دعا بنفسه الى الله تعالى حتى^{١١} يدعو الى الله تعالى بالله^{١٢}، فيكون هو داعي حتى ودعاؤه دعاء^{١٣} حق. قال الله تعالى: «ومن احسن قولاً ممن دعا الى الله بالله لا بنفسه^{١٤}»، وعمل صالحاً^{١٥} ولم ير لنفسه فيه أثراً.

34 «ولا تستوي الحسنة ولا السيئة». قال ابن عطاء: لا يستوي بين من احسن الدخول في خدمتنا والخروج منها^{١٦} وبين من اساء الادب في الخدمة. فان سوء الادب في القرب اصعب من سوء الادب في البعد.

وقد^{١٧} يصفح^{١٨} عن الجهال الكباثر، ويؤخذ الصديقون باللفظ^{١٩} والالتفات.

37 «ومن آياته الليل والنهار والشمس والقمر». قال ابن عطاء: اظهر لك الآيات كلها^{٢٠} لتشتغل بمظهرها دونها. فمن اشتغل بها، شغله^{٢١} عن مظهرها. ومن اشتغل بمظهرها، شغله ذلك عن الاشتغال بما يشغله عنه بحال. وهو من عظيم الاحوال وصني المراتب.

(١) H: مشروح || (٢) F: معاني؛ Y: معاني || (٣) Y: مسد؛ H: (٤) H: — سمعت ... يقول || (٥) H: — ابن عطاء؛ FB: في قوله (F: تعالى) ثم استقاموا (B: اي) || (٦) HF: — تعالى || (٧) H: + سمعت منصور ... يقول || (٨) H: + في قوله ثم استقاموا قال || (٩) B: شيء || (١٠) H: + رجا الله عليه || (١١) B: + تعالى || (١٢) H: دعا الى الله حتى (sic) || (١٣) B: + عز وجل؛ Y: + تعالى || (١٤) B: — دعاء || (١٥) H: — بالله لا بنفسه || (١٦) FB: منه || (١٧) H: فقد || (١٨) F: يصفح؛ YH: تصفح || (١٩) H: باللفظ || (٢٠) H: — كلها || (٢١) B: شغل؛ F: شغله.

42 « ولا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه » . قال ابن عطاء : كيف يكون للباطل¹ عليه سبيل وهو من حق بدا ، وإلى حق يعود ، وهو الحق . فلا ينحفيق به إلا محق² .

سورة الشورى

(42)

9 « فانه هو الولي وهو يحيي الموتى » . قال ابن عطاء في هذه الآية : الحق تعالى³ يتولى اوليائه في كل نفس برعاية وعناية طرية . ومن كان الحق متولياً سعياته وحركاته ، كان في أصون صون وأحرز حرز ، وهو الذي يحيي القلوب بمشاهدته وبالتجلي⁴ بعد الاستار⁵ .

12 « له مقاليد السموات والارض » . قال ابن عطاء : مقاليد السموات الغيوب⁶ ، ومقاليد الارض الآيات والبيانات .

وقال ايضا في هذه الآية : مفاتيح السموات والارض هي⁷ المشيئة والقدرة في السموات والارض . فبمشيئتي قامت⁸ السماء بغير عمد ، ترونها ولا علاقة فوقها . وبقدرتي ثبتت الارض بما فيها وعليها على الماء . وبغامض علمي وقف الماء فلم تضطرب⁹ أمواجه . وبمشيئتي تمطر السماء على¹⁰ الارض ، وبأذني تخرج النبات من الارض . ومفتاح¹¹ القلوب بيدي اقلبها كيف اشاء . والضرب والنفع بيدي فكرونا لي صرفاً¹² ، أكن لكم حقاً .

12 سمعت منصور بن عبدالله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء : عاتب الله تعالى اوليائه ينظرهم الى ما سواه فقال « بيدي مقاليد السموات والارض » فلا تشتغلوا بها¹³ ولا بما فيها¹⁴ وعليها¹⁵ . فانها كلها قامت

(1) B: الباطل || (2) H: حق || (3) FB: — تعالى || (4) F: بالنيل (- و) || (5) B: الاسترار (sic) || (6) Y: د : القنوب || (7) FB: لي ، Y: في || (8) Y: قام || (9) H: يضطرب || (10) YFB: ال || (11) HB: ومفاتيح || (12) VF: صدقاً || (13) YB: بها || (14) YB: فيها || (15) YFB: وعليها .

بِ . كونوا لي حقا ، احضر لكم الاكوان وما فيها . ألا ترى^١ كيف قطعهم عن الاعتماد على الانبياء^٢ بقوله^٣ « من ذا الذي^٤ يشفع عنده الا باذنه » (٧ : ٢٥٥) .

19 « الله لطيف بعباده » . قال ابن عطاء : يعلم من انفسهم ما لا يعلمونه من نفوسهم . فربط كلامه بحدته . فمن بقي مع حده ، حجب . ومن جاوز^٥ حده ، هلك .

وقال ابن عطاء : اللطيف الذي يعرف الغيوب بلا دليل^٦ .

23 « لا أسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى » . قال ابن عطاء : لا أسألكم على دعوتكم أجراً الا ان تتوددوا^٧ الي بنو حيد الله^٨ ، وتفرّبوا اليه^٩ بدوام طاعته وملازمة أوامره .

28 « وهو الذي ينزل الغيث بعد ما قنطوا » . قال ابن عطاء : ان الله تعالى^{١٠} يربّي عباده بين الطمع واليأس^{١١} . فاذا طمعوا فيه أبأسهم بصفاتهم^{١٢} . واذا أبأسوا اطمعهم بصفاته . واذا غلب على العبد القنوط ، وعلم العبد ذلك واشفق منه ، اتاه من^{١٣} الله القرح^{١٤} . الا تراه يقول : « وهو الذي ينزل الغيث من بعد ما قنطوا » ؟ معناه^{١٥} ينزل غيث رحمة على قلوب اوليائه ، فيُنْبِت فيها التوبة والانابة والمراقبة والرعاية .

30 « وما اصابكم من مصيبة فيها كسبت أيديكم » . قال ابن عطاء : من لم يعلم ان ما وصل اليه من القن والمصائب باكتسابه ، وان ما عفا عنه مولاه اكثر ، كان قليل النظر في احسان ربه اليه . لان الله تعالى^{١٦} يقول « وما اصابكم من مصيبة ... ويعفو عن كثير » . فمن لم يشهد ذنبه وجنابته^{١٧} ويندم عليه^{١٨} ، لا يَرْجِي له النجاة من المصائب والقن .

(1) F : يرى || 2) YB : + عليهم السلام || 3) B : + تعالى || 4) B : — الذي || 5) YH : تجاوز || 6) B : + وقال ابن عطاء : + F : وقال YH : وقال بعضهم : + اللطيف الذي ينسي العباد في الآخرة ذنوبهم لتلا يمشوروا || 7) FB : تتودوا || 8) FB : + تعالى || 9) F : الى الله || 10) H : عز وجل || 11) YH : طمع ويأس (Y : وليأس) || 12) B : — بصفاتهم || 13) F : فاذا || 14) F : — من || 15) F : القرح || 16) H : متى : Y : — معناه || 17) H : — تعالى || 18) F : ونجائته || 19) sic .

41 « ولئن انتصر بعد ظلمه فأولئك ما عليهم من سبيل » . قال ابن عطاء : خاطب العوام¹ بالانتصار بعد المظلمة² ، وأباح لهم³ ذلك ، واختار للنبي⁴ صلعم الأخص فندبه⁵ إليه⁶ بقوله⁷ « ولئن صبرتم لهو خير للصابرين » (١٦ : ١٢٦) . ثم لم يتركه ومخاطبة التدب ، حتى أمره بالافضل ، فحثه عليه بقوله « واصبر »⁸ (٥٢ : ٤٨) .

52 « ما كنت تدري ما الكتاب ولا الإيمان » . قال ابن عطاء⁹ : الكتاب ما¹⁰ كتبتُ على خلقي من السعادة والشقاوة ، والإيمان ما¹¹ قسمت للخلق من القرية .

سورة الزخرف

(43)

13 « لتستووا على ظهوره ثم تذكروا نعمة ربكم » . قال ابن عطاء : خاطب العوام بأنهم يذكرون النعم في وقت دون وقت . ولا يعرفون نعم الله تعالى¹² عليهم في كل نفس وطرفة عين وحركة وسكون .

15 « وجعلوا له من عبادته حركاً » . قال ابن عطاء : لم يصححوا التسليم والتضويض من كل وجه .

25 « فانتقمنا منهم فانظر كيف كان عاقبة المكذبين » . قال ابن عطاء : حسناً¹³ في اعينهم ما فيه هلاكهم ، فهلكوا من حيث طلبوا النجاة ، وهو الانتقام .

31 « وقالوا لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم » . قال ابن عطاء : ليس العظيم عند الله تعالى¹⁴ ، والمكبن من عظمتهم القرى واهلها وتبين آثار الغنى والنعم¹⁵ عليه . انما المكبن والعظيم¹⁶ من أجري عليه حكم السعادة في القدم .

(1) FB : العام (2) F : المظلمة (3) Y : — لم (4) H : النبي (5) H : نديه (6) F : —
 — إليه (7) B : + تعالى (8) H : — واصبر (9) H : + أما (10) H : قا (11) FB :
 وما (12) H : — تعالى (13) F : حسن (14) H : — تعالى (15) B : — وانعم (16) YB : العظيم (— و) .

32 ورحمة ربك خير مما يجمعون^١ . قال ابن عطاء : ما يعطيهم على^٢ سبيل الفضل خير لهم^٣ مما يجازيهم بأعمالهم .

33 « لولا أن يكون الناس أمة واحدة » . قال ابن عطاء : اعتذار من الله تعالى إلى أنبيائه وأوليائه^٤ أنه لم يزور عنهم الدنيا إلا لأنها^٥ لا خطر لها عنده ، وإنها^٦ غانية . فأثر لهم العقبى^٧ التي هي باقية وأهلها مبقون .

36 « ومن يحش عن ذكر الرحمن ينقص له شيطاناً » . قال ابن عطاء : من لم يداوم على الذكر ، فإن الشيطان قريبه ، ومن داوم^٨ عليه ، لم يقربه^٩ الشيطان^{١٠} بحال .

43 فاستمسك بالذي أوحى إليك^{١١} . قال ابن عطاء : أمر الله تعالى^{١٢} نبيه^{١٣} عليه السلام^{١٤} بالاستمسك بالدين وهو صلعم^{١٥} الإمام فيه^{١٦} ، ولم يخل من التمسك بما^{١٧} أمر به لحظة . لكنه^{١٨} خاطبه لرفع^{١٩} درجته^{٢٠} وعظم محله ، لتكون أنت متادباً بأداب التمسك والاعتداء والاستقامة ، وتعلم أن مثله^{٢١} إذا خوطب بمثل هذا الخطاب ، ما الذي يلزمك من الاجتهاد والمجاهدة ؟

44 « وأنه لذكر لك ولقومك وسوف نألوك » . قال ابن عطاء : شرف لك بانتسابك^{٢٢} البنا^{٢٣} ، وشرف لقومك بالانتساب إليك .

55 « فلما آسفونا انتقمنا منهم » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت أبا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء : من لم يَغتر على عباده فليس بحكيم : حاك المعاصي لك لا له ، وانتقم منك لك لا له . هل انتقامه وغضبه إلا ليوفر^{٢٤} حفظه عليك ؟

سمعت منصور^{٢٥} بن عبد الله^{٢٦} يقول : سمعت أبا القاسم البرازي^{٢٧} يقول : قال

(1) F: من || (2) F: — لم || (3) H: — وأوليائه || (4) B: لأنه || (5) H: وأنه || (6) H: الآخرة || (7) F: دوام || (8) F: تقربه || (9) H: — الشيطان || (10) H: عز وجل || (11) Y: النبي || (12) HB: صلعم || (13) Y: — صلعم || (14) Y: + عليه السلام || (15) B: — التمسك بما || (16) Y: — لكنه || (17) YH: لرفع || (18) H: درجاته || (19) B: + عليه السلام || (20) F: إليك || (21) H: لتوفر || (22) YB: منصوراً || (23) YFB: — بن عبد الله || (24) Y: عن ابن عطاء .

ابن عطاء في قوله^{٦٦} « فلما آسفونا انتقمنا منهم » قال : لما عصوا^{٦٧} رسلنا ، انتقمنا منهم . اذ كان عصيان^{٦٨} الرسل عصياننا^{٦٩} واسفهم اسفنا .

59 « ان هو [عيسى] الا عبد أنعمنا عليه » . قال ابن عطاء : انعمنا عليه بصحة الاخبار عنا وموافقنا في كل الاحوال .

67 « الأخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين » . قال ابن عطاء : كل وصلة وأخوة منقطعة الا ما كان في الله وبه^{٧٠} . فانه^{٧١} كل وقت في زيادة ، لان الله عز وجل^{٧٢} يقول « الأخلاء يومئذ ... عدو » اي في انقطاع وبغضة « الا المتقين » فانهم^{٧٣} في راحة إخوانهم يرون فضل ذلك^{٧٤} وثوابه^{٧٥} .

68 « يا عبادي لا خوف عليكم اليوم ولا انتم تحزنون » . قال ابن عطاء : لا خوف عليكم اليوم في الدنيا ، خوف مفارقة الايمان ، « ولا انتم تحزنون » في الآخرة لوحشة^{٧٦} البعد والمفارقة .

72 « وتلك الجنة التي أورثتموها بما كنتم تعملون » . قال ابن عطاء : الجنة ميراث الاعمال لانها^{٧٧} مخلوقة : فوارث المثل^{٧٨} مثله^{٧٩} . والكتاب ميراث الاصطفائية^{٨٠} فانها صفتان من صفات الحق . قال الله تعالى : ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا « (٣٥ : ٣٢) .

89 « فاصفح عنهم » . قال ابن عطاء : اعذرهم في جهلهم بحقك^{٨١} وتركهم^{٨٢} لحرمانك^{٨٣} . وسلم عليهم ليلسوا من توابع البلاء عليهم^{٨٤} .

(1) B : + تعالى || (2) B : اغضبوا || (3) B : غضب ... غضبنا || (4) YB : + تعالى || (5) Y : + في || (6) YFB : تعالى || (7) F : — الا || (8) B : — فانهم ... وثوابه || (9) F : — ذلك || (10) H : وثوابه || (11) B : يوحى || (12) H : لانه || (13) FB : موازي المثل ؛ Y : موازي المثل || (14) YFB : — مثله || (15) H : اصفيائه || (16) F : خلقك || (17) H : وتركهم || (18) B : بحرمانك ؛ F : كحرمانك || (19) YFB : — عليهم .

سورة الدخان

(44)

3 «انا انزلناه في ليلة مباركة». قال ابن عطاء: مباركة³ مجاورة⁴ الملائكة ومقاربتهم⁵.

58 «فانما يسرناه بلسانك». قال ابن عطاء: يسر⁶ ذكره على لسان من شاء من عباده، فلا يفتر عن ذكره بحال. وأغلق⁷ باب الذكر على من يشاء⁸ من عباده، فلا يستطيع ذكره بحال.

سورة الجالية

(45)

9 «واذا علم من آياتنا شيئاً اتخذها هزواً». قال ابن عطاء: من لم يجد⁹ في طاعة الله تعالى⁷ ولم يصرف همه الى الدخول فيها بشرط الأمر، والخروج منها بشرط الأدب، نزع الله تعالى⁷ حب الطاعة من قلبه وردّه الى حوله وقوته. قال الله تعالى⁷ «واذا علم من آياتنا...»: علمها علم استدلال لا علم حقيقة⁸.

29 «هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق». قال ابن عطاء: حكم الأزل ينطق عليهم بتصحيح ما في كتبهم وتحقيقها.

سورة الاحقاف

(46)

3 «ما خلقنا السموات والارض وما بينهما الا بالحق». قال ابن عطاء: خلق السموات والارض واظهر فيها بدائع صنعه وبوادي قنوته. فن نظر اليها⁹ فرأى¹⁰ فيها آثار الصنع، فهو لتبظفه. ومن نظر وشاهد الصانع، فهو لتحققه.

(1) YH: — مباركة || (2) B: مجاورة || (3) B: — ومقاربتهم || (4) H: يسر || (5) B: شاء || (6) B: يجسد || (7) H: — تعالى || (8) FB: الاستدلال ... الحقيقة || (9) YHFB: اليها || (10) H: ورأى || (11) YF: فيها.

- 13 « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا » . قال ابن عطاء : « ان الذين قالوا ربنا الله » في صفاء التوحيد ، « ثم استقاموا » ، اجتهدوا في القيام بواجبه » .
- 15 « حتى اذا بلغ أشده وبلغ اربعين سنة » . قال ابن عطاء : خاطب الله تعالى الانبياء⁴ وبعثهم⁵ عند⁶ كمال الأوصاف وتمام العقول ، وهو الوقت الذي اخبر الله تعالى⁷ الانبياء عليهم السلام⁸ عن تمام خلقه⁹ عبادته بقوله¹⁰ « حتى اذا بلغ ... »
- 15 « وان أعمل صالحاً ترضاه » . قال ابن عطاء¹¹ : العمل الصالح¹² المرضي ، ما يصلح للعرض على الحق¹³ .
- 15 « واصلح لي في ذريتي » . قال ابن عطاء : وفقهم لصالح اعمال¹⁴ ترضى¹⁵ بها¹⁶ عنهم .
- 30 « يهدي الى الحق وإلى طريق مستقيم » . قال ابن عطاء : يهدي الى الحق في الباطن ، وإلى طريق مستقيم في الظاهر .

سورة محمد

(47)

- 3 « ذلك بأن الذين كفروا اتبعوا الباطل » . قال ابن عطاء : اتباع الباطل¹⁷ ارتكاب الشهوات وأماني النفس¹⁸ . واتباع الحق ، اتباع¹⁹ الأوامر والنهي²⁰ .
- 7 « يا ايها الذين آمنوا إن تنصروا الله ينصركم » . قال ابن عطاء : هو ان تكون عوناً لله تعالى²¹ على النفس . فان الله تعالى²² ينصرك عليها حتى تنقاد لك ، ولا تكون²³ عوناً للنفس²⁴ فتضرع صرعة لا تقوم²⁵ بعدها أبداً .

(1) YH : — ان (2) HB : بمواجهه (3) YH : — تعالى (4) B : + عليهم السلام (5) H : وبعثهم (6) B : عنه (7) H : عز وجل (8) YH : — الانبياء عليهم السلام (9) YF : خلقه (10) B : + تعالى (11) H : — بقوله (12) B : قال سهل (13) B : — الصالح (14) B : على الله تعالى (15) B : — اعمال (16) F : يرضى (17) B : به (18) FB : الانبياء (19) H : النفس (20) F : — اتباع (21) H : — والنهي (22) YH : — تعالى (23) H : ومن لا يكون (24) H : على النفس (25) F : يقوم .

17 « ولذین اهتموا زادهم هدى ». قال ابن عطاء : الذین تحقیقوا فی طلب الهدایة ، أوصلناهم الی مقام الهدایة وزدناهم هدى بالوصول الی المادی ¹ .

19 « فاعلم انه لا اله الا الله ». قال ابن عطاء : عالم قول « لا اله الا الله » يحتاج ² الی اربعة اشياء : تصدیق وتعظیم وحلاوة وحرمة . فمن لم یکن له تصدیق فهو منافق . ومن لم یکن له تعظیم فهو مبتدع . ومن لم یکن له حلاوة فهو مرآئی . ومن لم یکن له حرمة فهو فاسق . ولم تکمل هذه الخصال الا للنبی ³ صلعم ⁴ . لذلك ⁵ قیل له ⁶ « فاعلم انه لا اله الا الله ⁷ » لعظیم محله . ودعا الآخرين ⁸ الی قوله دون علمه .

وقال ابن عطاء : ان الله ⁹ أمر نبيه صلعم ¹⁰ ان يدعو الخلق الیه ، ثم قال له ¹¹ « فاعلم ¹² انه لا اله الا الله » : واعلم انک الداعي للخلق الیّ ، وانا ادعوك منك الیّ ، لتلا تلاحظ شیئاً من أقوالک وأفعالک .

سمعت منصور بن عبد الله یقول : سمعت ¹³ ابا القاسم البراز یقول : قال ابن عطاء فی قوله ¹⁴ « فاعلم انه لا اله الا الله » قال ¹⁵ : طلب تنزیه العبد لتلا یكون له خاطر غیره فی علمه بان ¹⁶ « لا اله الا هو » ، علماً لا قولاً . وهو حقیقة التوحید ؛ حقائق ¹⁷ تنبی عن الموحّد لا حقائق تنبی عن العبد .

وقال ابن عطاء : العلم اربعة : علم المعرفة وعلم العبادة وعلم العبودية وعلم الخدمة . حل الحق المصطفى صلعم ¹⁸ علی هذه الاحوال کلها حیث ¹⁹ لم یطفها أحد سواه ²⁰ .

سمعت منصور ²¹ بن عبد الله ²² یقول : سمعت ابا القاسم البراز ²³ یقول : قال ابن عطاء فی قوله ²⁴ « فاعلم انه لا اله الا الله » قال : طلب التنزیه من العبد مع علمه .

(1) F: الهدى || (2) B: يحتاج || (3) FB: المصطفى || (4) Y: عليه السلام || (5) H: — لذلك || (6) B: — له || (7) H: — الله ... الله || (8) HB: الآخرون || (9) B: — ان الله؛ YH: + تعال || (10) B: — له || (11) YFB: فاعلم انک الداعي || (12) H: + عبد الله || (13) B: + تعال || (14) Y: — قال || (15) B: بانه || (16) F: وحقائق || (17) F: عليه السلام؛ H: صلوات الله وسلامه عليه || (18) B: حين || (19) B: + عليه السلام || (20) Y: منصوراً || (21) YH: — بن عبد الله || (22) Y: — البراز || (23) B: + تعال .

24 « أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها ». قال ابن عطاء¹ : قلوب أفتلت عن التدبير ، وألْسُنُ مُنْعَتٍ عن التلاوة ، واسماع صمت عن الاستماع . ومن القلوب قلوب كشف² عنها النطاء ، فلا يكون لها³ راحة الا في تلاوة القرآن واستماعه⁴ والتدبر⁵ فيه : فشتان ما بين الحالتين .
وقال ابن عطاء : المتدبر الناظر في دبر الاشياء وعواقبها وواخراها ليغيب عن شهود⁶ اوائلها⁷ ومشاهدها ليشهد ما عدم .

سورة الفتح

(48)

1 « انا فتحنا لك فتحاً مبيناً » . قال ابن عطاء⁸ : جمع⁹ للنبي صلعم¹⁰ في هذه الآية بين نعم مختلفة : بين¹¹ الفتح المبين وهو من اعلام الاجابة ؛ والمغفرة وهي من اعلام المحبة ؛ وتمام النعمة وهي من اعلام الاختصاص ؛ والهداية وهي من التحقيق¹² بالحق ؛ والنصر¹³ وهو¹⁴ من اعلام الولاية . والمغفرة تنزيه من العيوب ؛ وتمام النعمة ابلاغ الدرجة الكاملة من الغنى به¹⁵ ؛ والهداية وهي الدعوة الى المشاهدة ؛ والنصرة وهي رؤية الكل من الحق من غير ان يرجع الى سواه .

2 « ليفخر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر » . قال ابن عطاء : لما بلغ¹⁶ الى سدرة المنتهى ، قُدِّمَ النبي¹⁷ وأُخِّرَ جبرئيل¹⁸ صلوات الله عليها . فقال¹⁹ النبي²⁰ لجبرئيل : يا جبرئيل تركني في هذا الموضع وحدي ؟ فعابته الله²¹ حين سكن الى جبرئيل²² فقال²³ « ليفخر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر » .
وقال ابن عطاء : كشف الله تعالى عن ذنوب الانبياء²⁴ حتى نادوا على

(1) H : + من القلوب (2) HB : كشفت (3) F : له (4) F : او سماعه (5) B : والتدبير (6) HB : شواهد (7) B : اوليتها (8) YFB : + في قوله انا فتحنا... (9) H : — جمع (10) Y : عليه السلام (11) B : وبين (12) Y : التحقق (13) FB : والنصرة (14) F : وهي (15) YFB : — به (16) H : + النبي صلعم (17) B : + عليه السلام (18) FB : + صلعم (19) YFB : عليه السلام (20) H : قال (21) B : + صلعم (22) Y : + عليه السلام (23) FB : + تعالى (24) B : + عليها السلام (25) YB : + عليهم السلام (26) H : الاولياء .

انفسهم ونودي عليهم بالذنب والتوبة ، وستر ذنب محمد صلعم^١ بقوله^٢ :
« ليغفر لك الله ... » .

وقال ابن عطاء : « ما تقدم من ذنبك^٣ : ما كان من ذنب ابيك اذ كنت
في صلبه حين باشر الخطيئة . » وما تأخر^٤ من ذنوب أمتك اذ كنت قائدهم
ودليلهم . والخلق^٥ كلهم^٦ موقوفون ليس لهم وصول الى الله تعالى^٧ الا معه .

وقال : معنى استغفار النبي صلعم في الاغاة^٨ ، يستغفر في حال صحوه من
حال السكر^٩ . بل يستغفر في حال السكر من الصحو . بل يستغفر من الحالين جميعاً ،
اذ لا سكر ولا صحو في الحقيقة له ، لانه^{١٠} في الحضرة والقبضة لا يفارقتها^{١١} بحال .
وقال ايضا : هو^{١٢} تعريف للامة^{١٣} : يحملهم على الاستغفار ، ولا حظ له فيه .

2 « ويهديك صراطاً مستقيماً » . قال ابن عطاء : يهدي بك الخلق الى الطريق
المستقيم وهو الطريق الى الحق . من جعله امامه ، قاده^{١٤} الى الحق ، ومن لم يقتدر
به في طلب الطريق الى الحق ، ضل في طلبه وأخطأ طريق رشده .

8 « انا ارسلناك شاهداً ومبشراً ونذيراً » . قال ابن عطاء : شاهداً علينا ،
ومبشراً بنا . ونذيراً عنا ، وداعياً اليها : وانت المأذون في الكل لأنك أمين^{١٥}
على الكل . ولا تطلق^{١٦} هذه^{١٧} المراتب الا للامناء^{١٨} . فانت^{١٩} الأمين حق
الأمين^{٢٠} .

18 « لقد رضي الله عن المؤمنين » . قال ابن عطاء^{٢١} : رضي الله^{٢٢} عنهم
فارضاهم واصلهم الى مقام^{٢٣} الرضا واليقين^{٢٤} والطمانينة ، « فانزل^{٢٥} الله » السكينة
عليهم ، لتسكن قلوبهم اليه .

وقال ابن عطاء : السكينة نور يقذف في القلب يبصر بها مواقع الصواب^{٢٦} .

(1) Y: عليه السلام || (2) B: - تعالى || (3) FB: فخلق || (4) Y: كله || (5) H: - تعالى ||
(6) B: الاغاة . H: الاغاة || (7) Y: سكره || (8) B: + عليه السلام || (9) YHF: يفارقتها ||
(10) B: - هو || (11) F: الامة || (12) H: قاده || (13) FB: الامين || (14) B: نطق (?) ||
(15) YH: يطلق || (16) B: هذا || (17) B: انت || (18) FB: الامناء || (19) YB: أمين || (20) H:
- رحه الله || (21) YH: - الله || (22) H: - مقام || (23) H: اليقين والرضا || (24) H:
وانزل || (25) FB: الخيرات .

26 « اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية ». قال ابن عطاء¹ : الحمية متابعة النفس² في الانتقام من البري³.

29 « محمد رسول الله والذين معه أشداء على الكفار رحماء بينهم ». قال ابن عطاء : وصف⁴ محمدًا صلعم⁵ بأنه رسوله⁶. والرسول لا يكون إلا أمينًا ، مأمونًا⁷ ظاهرًا وباطنًا ، سرًّا⁸ وعلنًا⁹. ووصف الصحابة الذين معه بأوصاف ثمانية وهي احوال خمس¹⁰ بها الخواص من الصحابة¹¹ : وهو حال البقاء واللقاء والجهد والوفاء والصدق والحياة والصحة والرضا. فخص الله¹² أبا بكر رضي الله عنه¹³ منها بأحوال : وهي حال اللقاء ، لقول النبي صلعم : « ان الله¹⁴ تجلى للخلق عامة وتجلي¹⁵ لآبي بكر خاصة ». وحال الصحة ، لقوله تعالى « اذ يقول لصاحبه (٩ : ٤٠) . وحال الرضا ، لقوله¹⁶ « ولسوف يرضى » (٩٢ : ٢١) . وحال الوفاء . لقوله¹⁷ في الردة¹⁸ : لو منحوني عناقاً أو عقلاً مما¹⁹ كانوا²⁰ يؤدونها الى رسول الله صلعم لمجاهدتهم او لقاتلتهم عليها²¹. وحال الصدق لقوله²² « والذي جاء بالصدق وصدق به » (٣٩ : ٣٣) . وخص عمر رضي الله عنه²³ بالجهد ، وخص عثمان رضي الله عنه²⁴ بالحياة ، وخص علي²⁵ رضي الله عنه²⁶ بالتقى²⁷.

29 « سباهم في وجوههم ». قال ابن عطاء : ترى عليهم خلق الانوار لائحة .

سورة الحجرات

(49)

2 « لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي ». قال ابن عطاء : زجر عن¹ الأدنى لثلاث يتخطى أحد الى ما فوقه من ترك الحرمة .

(1) I : — قال ابن عطاء : (2) H : النفس || (3) B : + الله تعالى || (4) F : عليه السلام || (5) HB : رسول || (6) F : مؤمناً || (7) H : سرًّا || (8) H : عصمت || (9) B : + رضي الله عنهم اجمعين + (10) H : من اصحابه || (11) B : + تعالى + H : — الله || (12) H : — رضي الله عنه || (13) F : ولاي (— تجلي) || (14) B : بقوله || (15) H : — في الردة || (16) YFB : — ما || (17) F : وكانوا || (18) HFB : — عليها || (19) FB : بقوله || (20) YH : — رضي الله عنه || (21) YB : — خص || (22) HB : علي || (23) FB : بالبقاء + H : + رضي الله عنهم اجمعين || (24) FB : علي .

15 «انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله»: قال ابن عطاء: المؤمن من جعل السبيل إلى الإيمان الاقتداء بالذي صلعم¹، وعلم انه² لا سبيل إلى الحق إلا بمناجته³ عليه السلام. فمن⁴ ترك الحق الأدنى. كيف يصل إلى الحق الأعلى؟

سورة ق

(50)

1 «ق والقرآن المجيد». قال ابن عطاء في قوله «ق»: أي⁵ أقسم بقوة قلب حبيبه محمد⁶ صلعم⁷ حيث حمل الخطاب والمشاهدة ولم يؤثر ذلك عليه وفيه⁸ لعلو حاله⁹.

9 «ونزلنا من السماء ماءً مباركاً». قال ابن عطاء: نزلنا¹⁰ من السماء القهم والعلم والمعرفة فربينا¹¹ به قلوب أولي الأبواب وأهل المعرفة والقهم. ففقهوا¹² الخطاب واستعملوه وأنسوا به واتبعوه. فاثبت الله¹³ بذلك الماء في قلوبهم معرفته، وعلى لسانهم ذكره¹⁴، وعلى جوارحهم خدمته «وأولئك هم المفلحون» (4: 5).

37 «ان في ذلك لذكرى لمن له قلب أو ألقى السمع وهو شهيد». قال ابن عطاء: قلب لاحظ الحق بعين التعظيم، فقدان¹⁵ له وانقطع¹⁶ إليه عما سواه. سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت أبا القاسم البرازي يقول: قال ابن عطاء: هو القلب الذي يلاحظ الحق فيشاهده ولا ينقب عنه خطرة ولا فترة. فيسمع به بل يسمع منه، ويشهد به بل يشهده. فإذا لاحظ القلب الحق¹⁷ بعين التخويف، فزع وارتمد وهاب¹⁸. وإذا طالعه بعين الجلال والجلال، هدأ واستقر¹⁹.

(1) Y: عليه السلام (2) FB: ان (3) Y: بمناجاة النبي (4) FB: ومن (5) HFB: — في ... أي (6) YFB: — محمد (7) Y: عليه السلام (8) YH: — عليه و (9) B: + صلعم (10) YH: أنزلنا (11) B: وثبتنا F: وربنا Y: فربنا (12) YFB: ففقهوا (13) FB: + ثمال (14) YB: فداثت (15) YB: وانقطعت (16) H: — الحق (17) B: غرمت وارتعدت وهابت (sic) (18) B: هدأت واستقرت (sic).

وقال ابن عطاء : له قلب^١ بثلاث^٢ شروط^٣ : قد يسمع ولا يشهد ، ويشهد ولا يسمع ، ويسمع ويشهد . ان شاهد القصور ، بمعنى^٤ الاذكار^٥ لم^٦ يلق السمع . وان شاهد التدبير والتقدير ، لم يكن مشاهدا للحق^٧ .
وقال ابن عطاء : « لمن كان له قلب » قال : موعظة بالغة لمن له قلب بصير^٨ ويقوى^٩ على التجريد مع الله تعالى^{١٠} والتفريد له حتى يخرج من الدنيا والخلق والنفس ، فلا يشتغل بغيره ولا يركن الى سواه .
وقال ابن عطاء : قلب لاحظ الحق بعين التعظيم فذاب وانقطع عما سواه .
واذا لاحظ القلب الحق بعين التعظيم لان وحسن .

سورة الذاريات

(51)

- 21 « وفي أنفسكم أفلا تبصرون » سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرزاق يقول : قال ابن عطاء في قوله^{١١} « وفي أنفسكم أفلا تبصرون » : انكم لا تدركونها . فكيف تدركون من له السموات ، وشيئته نافذة في كل شيء ؟
24 « هل أتاك حديث ضيف إبراهيم المكرمين » . قال ابن عطاء : ضيف الكرام لا يكون الا كرمياً^{١٢} مكرماً^{١٣} . فلما نزلوا على ابراهيم^{١٤} الخليل عليه السلام^{١٥} ، وكان^{١٦} سيد الكرام ، سماهم الله تعالى^{١٧} المكرمين^{١٨} .
54 « فنزل عنهم » ، فما انت بملوم » . قال ابن عطاء : ارجع البنا ، فما قصرت فيها أمرت .
55 « وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين » . قال ابن عطاء : الذكرى الموعظة .

(1) B : — قلب || (2) B : ثلاث || (3) F : شروط || (4) B : بمعنى || (5) FB : الاذكار || (6) B : ثم يلقي || (7) H : — وقال ابن عطاء ... مشاهدا للحق || (8) HB : بصير || (9) HFB : ويقوى || (10) H : — مع الله تعالى || (11) B : + تعالى || (12) F : كرمياً || (13) F : — مكرماً || (14) YH : بابراهيم || (15) F : — السلام + Y : — عليه السلام || (16) FB : كان || (17) H : — تعالى || (18) YFB : مكرمين .

والموعظة للعموم ، والنصيحة للاخوان . والتذكرة للخواص : فرض اقترضه الله تعالى^١ على عقلاء المؤمنين . ولولا ذلك لبطلت السنة وتعطلت الفرائض .

56 « وما خلقت الجن والانس الا ليعبدوني » . قال ابن عطاء : الا ليعرفوني^٢ . ولا يعرفه حقيقة من وصفه بما لا يليق به^٣ .

سورة الطور

(52)

23 « لا لغو فيها ولا تأثيم » . قال ابن عطاء : اي لغو يكون في مجلس محله جنة عدن والساق في الملائكة . وشربهم على ذكر الله^٤ وريحانهم^٥ تحية من الله . وسكرهم على المشاهدة ، والقوم جلساء الله^٦ ؟

48 « فاصبر لحكم ربك فانك باعيننا » . قال ابن عطاء : « فانك باعيننا » اي مضمور في حفظنا . غريق في فضلنا ، مستور بحفظنا . ومن^٧ اختص بالله^٨ ، كان في حفظه ، ومن كان في حفظه . كان في مشاهدته . ومن كان في مشاهدته ، استفاد معه ووصل اليه . ومن وصل اليه . انقطع عما سواه . ومن انقطع عما سواه^٩ ، عاش معه عيش الربانيين .

سورة النجم

(53)

1 « والنجم اذا هوى » . قال ابن عطاء^{١٠} : أقسم بنجوم المعرفة وضيائها وتجليها ونورها والاعتناء بها وسكون العارفين الى انوارها وسلوكهم^{١١} بالاعتناء بها^{١٢} .

2 « ما ضل صاحبكم وما غوى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت

(1) H: — نعال || 2) HFB: ليعرفوني || 3) B: + نعال || 4) YB: + نعال || 5) H: ونعيمهم (6) B: + مز وبيل || 7) H: من || 8) YB: + نعال || 9) F: — ومن انقطع عما سواه || 10) H: + رحمة الله عليه || 11) H: وسلوكها || 12) B: به .

- أبا القاسم البراز يقول¹ : قال ابن عطاء² : ما ضل عن الرؤية طرفة عين .
- 11 « ما كذب الأفراد ما رأى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت أبا القاسم البراز يقول : قال ابن عطاء³ : ما اعتقد القلب خلاف ما رآه⁴ العين . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت أبا القاسم البراز يقول⁵ : قال ابن عطاء : ليس كل من رأى . مَكَّنْ فؤاده من ادراكه . إذ العيان قد يظهر فيضطرب السر عن حل الوارد⁶ عليه . والرسول صلعم⁷ محمول فيها في⁸ فؤاده وعقله⁹ وحسنه ونظره¹⁰ . وهذا يدل على صدق طويته¹¹ وحله فيها شوهده به .
- 17 « أنهارونه على ما يرى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت أبا القاسم البراز يقول : قال ابن عطاء : لم يره بطفيان مبل¹² . بل رآه¹³ على شرط¹⁴ اعتدال القوى . فلا¹⁵ شك فيه ولا امتراء .
- 18 « لقد رأى من آيات ربه الكبرى » . قال ابن عطاء : رأى¹⁶ الآيات فلم تكبر¹⁷ في عينه لكبر منه وعلو محله ولاتصاله بالكبير المتعالي .
- وقال ابن عطاء : رأى من آيات ربه الكبرى فهرب منها والتجى حتى أدنى من محل الرؤية فسكن¹⁸ .
- 32 « إن ربك واسع المغفرة » . قال ابن عطاء : واسع المغفرة لمن استغفره ورأى تقصيره في القيام بواجب أمره .
- 37 « وإبراهيم الذي وفى » . قال ابن عطاء¹⁹ : وفى باربعة أشياء : بذل نفسه للتيار وقبلة للرحمن وولده للفرقان وماله للاخوان .
- 39 « وإن ليس للإنسان إلا ما سعى » . قال ابن عطاء : ليس له من سعيه²⁰

(1) Y: — سمعت ... يقول (2) H: + رجة الله عليهم يقول (3) H: + رجة الله عليه (4) FB: رآه ، Y: رأت (5) H: قال (6) B: به (7) H: الأفراد (8) B: Y: عليه السلام (9) Y: — في (10) YHB: وضده (11) B: — ونظره (12) H: صلاته (13) YHF: يحمل (14) F: يراه (15) H: شروط (16) YFB: يلا (17) F: — رأى (18) F: يكبر (19) H: فشكر (20) H: + رجة الله عليه (21) Y: — من سعيه .

الا ما نواه : ان كان سعيه لرضا الرحمن ، فان الله تعالى^١ يرزقه الرضوان . وان كان سعيه للتواب والعطاء والاعراض ، فله ذلك .

42 « وان الى ربك المنتهى » . قال ابن عطاء : اذا وصل العبد الى معرفة الربوبية ، تنحرف عنه كل فتنة ولا يكون له مشقة غير اختيار الله تعالى^٢ له .

43 « وانه هو اضحك وأبكى » . قال ابن عطاء : اضحك قلوب اوليائه بانوار معرفته ، وابكى قلوب اعدائه بظلمات سخطه .

44 « وانه هو أمان وأحیی » . قال ابن عطاء : أمان بعدله ، وأحيى بفضلته .

57 « أزفت الآزفة » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول^٣ : قال ابن عطاء في قوله « أزفت الآزفة » قال : قرب الأمر القريب !

سورة القمر

(54)

14 « تجري باعينا » . قال ابن عطاء : عيون الله تعالى^٤ في ارضه ابرهيم وموسى وعيسى^٥ ومحمد صلى الله عليهم^٦ اجمعين^٧ . وهو يجري^٨ بهم وليس بينهم^٩ واسطة اذ كانوا به وكانوا له وعنه وفيه ومنه . وهم^{١٠} يشهدون فعل ذاته ، وهو يجري بهم : « تجري باعينا » : التنقل في الدرجات والمقامات والكرامات وفي المواجهات في الأسرار « يلقون فيها نجاةً سلاماً » (٢٥ : ٧٥) .

14 « جزاء لمن كان كفر » . قال ابن عطاء^{١١} : اي^{١٢} لمن صرفه الله تعالى^{١٣} عن استئصال الطاعة وستره عن^{١٤} الحقيقة .

(1) H: — تعالى || (2) Y: — سمعت ... يقول || (3) H: — تعالى || (4) Y: — وعيسى || (5) Y: عليهم السلام || (6) B: — اجمعين || (7) YHF: وهي تجري || (8) YH: بينها || (9) H: اذا || (10) B: وهو (عنه) || (11) Y: وفي || (12) H: + رحمة الله عليه || (13) B: — اي || (14) B: من .

سورة الرحمن

(55)

2-1 «الرحمن علم القرآن». قال ابن عطاء: لما قال الله تعالى «وعلم آدم الاسماء كلها» (٢: ٣١) اراد ان يخص أمة محمد صلعم بخاصية مثله فقال¹ «الرحمن علم القرآن» اي الذي علم آدم الاسماء² وفضله بها على³ الملائكة هو الذي علمكم القرآن وفضلكم به على سائر الأمم - فقبل له: منى علمهم؟ قال: علمهم حقيقة في الازل واطهر عليهم تعليمه وقت الابداد. فالتعليم⁴ حيث كان في جملة العلم. فلما كشف العلم عن⁵ الابداد، اظهر عليهم آثار التعليم. 9 «وأقيموا الوزن بالقسط». قال ابن عطاء: اظهروا⁶ الوجدانية بصدق الظاهر وصفاء الباطن وحقيقة السر واستقامة العزيمة. وقال⁷: كن⁸ لي صرافاً⁹، اكن لك حقاً.

20-19 «مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ». سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم البرازي يقول: قال ابن عطاء في قوله¹⁰ «مرج البحرين...» قال: بين العبد وبين الرب¹¹ بخران عيقان¹²، احدهما بحر النجاة وهو القرآن: من تعلق به نجا، لان الله تعالى يقول «واعتصموا بحبل الله جميعاً» (٣: ١٠٣) - وبحر الهلاك وهو¹³ الدنيا: من ركن اليها هلك.

26 «كل من عليها فان». قال ابن عطاء في هذه الآية: من كان¹⁴ مقبياً على اتباع¹⁵ هواه، فهو فان. هالك من حيث¹⁶ لا يشعر به¹⁷.

29 «يسأله من في السموات والارض». قال ابن عطاء: الغني على الحقيقة من استغنى عن الاكوان وما فيها ومن فيها¹⁸ وعمّا أبدى¹⁹ لهم وعليهم من أعمالهم وأحوالهم، وربط الاكوان كلها بالاحتياج اليه والرجوع الى بابه سائلين عناجيز.

(1) B: + تعالى (2) FB: + كلها (3) F: + سائر (4) H: والتعلم (5) B: عل || (6) YH: اظهر (7) FB: - وقال (8) FB: وكذا (9) FB: صدقاً (10) B: + تعالى || (11) FB: يجتمعان (12) B: مر (13) YFB: يكون (14) B: - اتباع (15) F: - حيث (16) YH: - به (17) YH: - ومن فيها (18) FB: بدا.

مظهرين لفرحهم وفاقته^١ وحاجتهم^٢ وعجزهم^٣ ، فقال « يسأله من في السموات ، القوة على العبادة ، وهم الملائكة^٤ ، ومن في الأرض ، الرزق والعافية . وفي جملتهم خواص شغلهم ذكره عن سؤاله ، واغناهم^٥ علمهم به^٦ عن التعويض^٧ له بحال . وهم الناظرون^٨ اليه بالأسرار^٩ ، الذين أخبر النبي صلعم^{١٠} عنهم^{١١} بقوله^{١٢} : يقول الله^{١٣} « من شغلته ذكرتي عن مسألتي ، أعطيته أفضل ما أعطي السائلين » .

31 « سترغ لكم ايها القلان » . قال ابن عطاء : الاشغال منبهة عن الحق ، ومعناه^{١٤} انه لا يتم شغل الا بمعونته ، ولا يكمل شيء من ذلك الا بتقديره وتدبيره .

60 « هل جزاء الاحسان الا الاحسان ؟ » . قال ابن عطاء : هل جزاء الهداية والتقريب الا الانقطاع عما دونه والقصر^{١٥} به ؟

70 « فيهن خيرات حسن » . قال ابن عطاء : أحل الخيرات في الجنة : انها محل القرية وتصديق الوعد بالمشاهدة ، ومحل إيجاب^{١٦} الرضا للعبد من ربه ، كما روي في الخبر ان الله عز وجل^{١٧} يقول لأهل الجنة « رضي احلكم داري وأنا لكم كرامتي » .

سورة الواقعة

(56)

1 « اذا وقعت الواقعة » . قال ابن عطاء^{١٨} : اذا تبين مراد المرید من مراده .

3 « خافضة رافعة » . قال ابن عطاء : يخفض أقواماً بالعدل ويرفع^{١٩} أقواماً بالفضل .

8 « فاصحاب المينة ما اصحاب المينة » . قال ابن عطاء^{٢٠} : هم^{٢١} ازواج

(1) Y: — وفانهم (2) FB: — وحاجتهم (3) YB: — وهم الملائكة (4) B: انعام (5) YFB: عليه هم (6) HF: التمرض (7) FB: ناظرون (8) F: بأسرار (9) Y: عليه السلام (10) B: — منهم (11) H: + جل ذكره (12) YB: + تعالى (13) H: — يقول الله (14) F: لا (15) F: والمجير (16) H: الإيجاب (17) B: — عز وجل (18) F: تعالى (19) Y: تبارك وتعالى (20) H: + راحة الله عليه (21) H: تخفض ... ترفع (19) HF: — هم .

ثلاثة : فاصحاب الميعة هم اصحاب الجنة ، واصحاب المشأمة هم اصحاب النار ، والسابقون هم العبيد المخلصون . ثم يصير اصحاب الميعة على ثلاث طبقات : ظالم ومقتصد وسابق .

26 « الا قِيلاً سلاماً سلاماً » . قال ابن عطاء : سلم بساط القربة^١ عن^٢ اللغو والاثم ، لكنه محشو بالانس ، مكشوف لأهله^٣ عن محل السلامة . وسماع السلام على حدود الدرجات : فتنهم من يكون من أهل سلام^٤ الجليس^٥ ، ومنهم من يكون من أهل سلام الملائكة ، ومنهم من يكون من أهل سلام الحق ، على مراتبهم .

74 « فسيح باسم ربك العظيم » . قال ابن عطاء^٦ : سَبَّحْهُ ، ان الله تعالى أعظم^٧ من ان يلحقه تبيحك او يحتاج الى شيء منك . لكنه شَرَّفَ عبده بان أمرهم ان يسبحوه ليطهروا انفسهم مما ينزهونه به .

75 « فلا اقسم بمواقع النجوم » . قال ابن عطاء : مواقع النجوم^٨ هي^٩ مواقع ما يظهر على سر^{١٠} النبي صلعم من انوار الحق وزوايد التحقيق مما خص^{١١} به من الدنو والقربة والزلقة^{١٢} التي لم^{١٣} يؤمر باظهارها والاخبار عنها .

79 « لا يمسّه الا المطهرون » . قال ابن عطاء : لا يفهم إشارات القرآن الا من طهر سره^{١٤} عن الاكوان بما^{١٥} فيها .

85 « ونحن أقرب اليه منكم ولكن لا تبصرون » . قال ابن عطاء : انما ذكر هذا^{١٦} ليعرفوا^{١٧} قربه منهم ، لا أن^{١٨} بينه وبينهم مسافة ، ولكن هذا^{١٩} خطاب التحذير والترهيب^{٢٠} .

89-90 « فاما ان كان من المقربين فرّوح وريحان » .. قال ابن عطاء : الرّوح النظر الى وجه الجبار^{٢١} ، والريحان الاستماع للكلامه ، « وجنة نعيم » هو ان لا

(١) F: القرب || (2) FB: من || (3) YFB: لاحتها || (4) F: السلام || (5) FB: الجنس || (٦) H: + رحة الله عليه || (7) YH: — تعالى || (8) H: هو اعظم || (9) H: — مواقع النجوم || (١٠) HFB: هو || (١١) YHB: والزلقة || (١٢) B: — لم || (١٣) F: ما || (١٤) YB: ذكرهما || (١٥) F: لتعرفوا || (١٦) YH: — هذا || (١٧) F: والترهيب || (١٨) B: + تعالى || (١٩) H: الجنان .

يحبب العبد فيها عن مولاه اذا قصد زيارته . وللمقرئين^١ ذلك في الدنيا : رَوْحها المشاهدة ، وريحانهم سرور الخلعة ، وجنة نعيم السرور بالذكر .

95 « ان هذا هو حق اليقين » . قال ابن عطاء^٢ : ان هذا القرآن لحق ثابت في صدور المؤمنين واهل اليقين . وهو الحق من عند الحق . فلذلك تحقق في قلوب المحققين^٣ . واليقين ما استقر في قلوب^٤ اوليائه .

سورة الحديد

(57)

1 « سبح لله ما في السموات والأرض وهو العزيز الحكيم » . قال ابن عطاء^٥ : أمر الله^٦ عباده بتسبيحه ، وقد سبح نفسه في الأزل ، فغيب كنه تسبيحه عن عباده . فسبحه الخلق على العادة الى ان يتحقق تسبيحهم^٧ فيصل تسبيحهم^٨ بتسبيحه فيتحقق لهم التسبيح .

2 « له ملك السموات والأرض » . قال ابن عطاء^٩ : هو مالك الكل ، وله الملك أجمع . بحيث من يشاء بالاشتغال بالملك ، ويحيي^{١٠} من يشاء بالاقبال على الملك .

3 « هو الاول والآخر والظاهر والباطن » . قال ابن عطاء^{١١} في هذه الآية : من كان شغله من^{١٢} هذه الاسامي بالاول^{١٣} ، كان شغله بما سبق في السبق من مشيئة وقضائه ، وصنعه وعطائه . ومن كان شغله بالآخر^{١٤} ، كان شغله بما يستقبله من الامر في التثقل والتحويل على الدهور . ومن كان شغله بالظاهر ، لاحظ عجائب قدرته وسلطانه وفضله وعدله . ومن كان شغله بالباطن ، دهش وذهل

(١) B: والمقرئين (sic) || (2) H: رحة الله عليه || (3) YB: الحقين || (4) HB: صدور || (5) YB: + شمال || (6) H: تسبيحه || (7) B: — فيصل تسبيحهم || (8) FB: يحيى... ويحيى || (9) FB: في || (10) H: الاول || (11) H: بالآخرة (sic) .

وتجبر وخرس لسانه ، فلا له عبارة تعبر عنه ، ولا له إشارة تشير إليه¹ : ككشف له على قدر طاقته وطبعه ، فذهل فيها ؛ إلا من تولاه² ببره وقام عنه بنفسه .

وقال ابن عطاء³ : من كان حظه من اسمه الظاهر ، زين ظاهره بانوار الخدمة⁴ ، ومن كان حظه من اسمه الباطن ، زين باطنه بانوار العصمة⁵ .

وقال ابن عطاء⁶ : الأول يكشف احوال الآخرة حتى لا يشكون⁷ فيها ، والآخر يكشف احوال الدنيا حتى لا يرغبون⁸ فيها ، والظاهر على قلوب اوليائه حتى يعرفونه⁹ ، والباطن على قلوب اعدائه حتى ينكرونه¹⁰ .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي بمصر يقول¹¹ : قال ابن عطاء : هو الاول بتكوين البدائع ، فليس قبله شيء¹² ، والآخر بعد طمس الخلالق ، فليس¹³ بعده شيء¹⁴ ، والظاهر بعلوه¹⁵ على خلقه ، فليس فوقه¹⁶ شيء¹⁷ ، والباطن باحاطة¹⁸ علمه بخلقه ، فليس دونه شيء¹⁹ .

20 وما الحياة الدنيا الا متاع الفروغ . سمعت ابا الحسين القارسي يقول : سمعت ابن عطاء²⁰ يقول²¹ : ما شغل العبد عن الآخرة فهو الدنيا : فمنهم من دنياه ضيقة عامرة ، ومنهم من دنياه تجارة دارة ، ومنهم من دنياه عزه وسلطانه ، ومنهم من دنياه علمه والمقاخرة به ، ومنهم من دنياه مجلسه ومختلفه²² ، ومنهم من دنياه نفسه وشهوته : كل أحد²³ من الخلق مربوط منها بحظ .

وقال ابن عطاء²⁴ : وضعت سياسة الدنيا على القوة والتدبير ، وسياسة الدين على ملازمة الامر والنهي²⁵ ، والقصد الى الله تعالى²⁶ على التبري من الحول والقوة .

(1) H: — إليه (2) Y: + الله تعالى (3) H: وقال ايضاً (4) B: — من كان ... الخدمة (5) Y: من كان حظه من اسمه الظاهر زين ظاهره بانوار العصمة (5000) FB: + وعلى بن عبد الرحمن (6) B: يشكون ؛ H: يكون فيها شكوك (7) B: يرغبون (8) FB: يعرفونه ... ينكروه (9) Y: — سمعت ... يقول (10) YH: — فليس قبله شيء (11) YH: وليس (12) YH: علوه (13) H: بعده (14) YH: لاحاطة (15) H: + رحة الله عليه (16) H: — يقول (17) FB: ومختلفه (18) B: واحد (19) Y: الاوامر والنواهي (20) H: — تعالى .

سورة المجادلة

(58)

22 « أولئك حزب الله . ألا إن حزب الله هم المفلحون » .

قال ابن عطاء¹ : إن لله تعالى² عبادا اتصالحم به دائم ، وأعينهم به فريرة أبدا . لا حياة لهم إلا به لاتصال قلوبهم به والنظر إليه³ بصفاء البقين . فحياتهم بحياته موصولة ، لا موت لهم أبدا ولا صبر لهم عنه ، لأنه قد سبى أرواحهم فعلقها عنده . فثم مأواها ، قد غشي قلوبهم من النور ما أضاءت به فاشرقت⁴ ، ونمت⁵ زيادتها⁶ على الجوارح ، وصاروا في حرزه وحياه : « أولئك حزب الله ، ألا إن حزب الله هم المفلحون » .

سورة الحشر

(59)

7 « وما أتاكم الرسول فخذوه ... » . قال ابن عطاء : لما عظم أمانته⁷ في نفسه ، ولأن الحق وضع⁸ الشرع ، فجعل أمره أمره ، ونهيه نهيه .

8 « للفقراء المهاجرين الذين أخرجوا من ديارهم » . قال ابن عطاء⁹ : هم¹⁰ الذين¹¹ تركوا كل علاقة وسبب ولم يلتفتوا إلى شيء من الكون¹² ، وفرغوا أنفسهم لعبادة ربهم واتباع رسوله صلعم¹³ ، وشغلهم فرحهم بما وُفق لهم من¹⁴ معرفة ربهم وطاعة رسوله صلعم¹⁵ عن حب الأهل والولد والديار والأموال . أولئك الذين اتى الله عليهم وجعلهم أئمة العارفين ومحل آداب المريدين .

9 « ويؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة » . قال ابن عطاء : يؤثرون

(1) FB : — قال ابن عطاء : H : H : + رحة الله عليه (2) H : — تعالى (3) H : اليهم (4) H : وشرقت (5) HFB : وما (6) YB : زيادتها (7) B : + عليه السلام (8) YB : أرضاع (9) ÷ رحة الله عليه (10) YB : هم (11) F : + تركوا الكل و (12) YHB : من الكون إلى شيء (13) Y : عليه السلام (14) F : — وشغلهم ... لهم من (15) F : — سرقة ... صلعم .

به جوداً وكرماً ، « ولو كان بهم خصاصة »^١ يعني جوعاً وفقراً .

19 قال ابن عطاء* في قوله تعالى : « ولا تكونوا كالذين نسوا الله فأنساهم أنفسهم » قال :^٢ من ابتلاه^٣ الله تعالى^٤ بنسيان نفسه ومشاهدة^٥ ذاته^٦ وقلبه^٧ . كان ذلك بدو^٨ عقوبة من الله إياه^٩ على^{١٠} ١١ إعراضه^{١٢} عن الله تعالى^{١٣} وأغماضه عن صنعه . ثم يزداد على الله تعالى^{١٤} جرأة^{١٥} لقلته مشاهدته . فمن كان كذلك ، لا تُرجى^{١٦} له السلامة لتفقدان آثار السلامة .

21 « لو ائزنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعاً » . قال ابن عطاء : أشار الى فضله الى اوليائه وأهل معرفته : ان^{١٧} شيئاً من الأشياء لا يقوم لصفاته^{١٨} ولا يبقى مع تجلّيه ، إلا من قوّاه الله تعالى^{١٩} على ذلك وهو قلوب العارفين . فقاموا^{٢٠} له به لا بغيره . فهو^{٢١} القائم بهم لا هم .

23-24 « الملك القدوس ... » قال ابن عطاء : القدوس المنزه عما يليق به من الاضداد والانداد .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله تعالى « للمؤمن » قال : المصدق لمن أطاعه . وأيضاً : فانه آمن المؤمنين عن^{٢٢} خوف ما سواه حتى لم يخافوا سواه .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم المصري يقول : قال ابن عطاء : « الباري » ، المبدع^{٢٣} للأشياء من غير شيء ؛ « والمصور » المنتم تصويره على غاية الكمال .

وقال ابن عطاء : « المهيسن » هو الامين على الكتب الماضية و « العزيز » الذي لا يجري عليه سلطان غيره ولا يُمنع من تنفيذ مراده .

(1) B: — قال ... خصاصة || 2) H: في هذه الآية ؛ Y: — في قوله ... قال || 3) FB: — قال || 4) B: ابتلاه || 5) H: — تعالى || 6) B: ومشاهدته و || 7) B: ذلك ؛ FH: رزقه || 8) F: وقلته || 9) B: — بدو || 10) B: له || 11) B: — عل || 12) B: وإعراضه || 13) FB: يرجى || 14) B: وإن || 15) HF: بصفاته || 16) FB: وقاموا || 17) FB: وهو || 18) B: من || 19) B: المبتدع .

وايضاً : « العزيز » الذي لا نظير له في الاشياء ولا^١ تناوله^٢ الأيدي .
وقال ايضاً : « المهيمن » المطلع على سرائر العباد فلا تخفى عليه خافية .
و « السلام » هو الذي سلم من النقص والآفات . والسلام هو^٣ الذي منه السلامة
لخالق من الظلم والحيف . و « المؤمن » من أمن الخلق ظلّعه والمصدق لمن اطاعه
ان يبلغه الى ثوابه و « المهيمن » العالي^٤ على الكل .

سورة المحتنة

(60)

٤ « قد كانت لكم أسوة حسنة في ابراهيم » . قال ابن عطاء : الاسوة^٥ القدوة
بالتحليل عليه السلام^٦ في الظاهر من الاخلاق الشريفة وهي^٧ السخاء وحسن الخلق
واتباع ما أمر به على الطرب^٨ - وفي الباطن الاخلاص لله تعالى^٩ في جميع
الانفعال . والاقبال عليه في كل الاوقات ، وطرح الكل في ذات الله^{١٠} . ألا
نرى النبي صلعم^{١١} كيف مدح من اخلاص وجرّد^{١٢} ، بقوله^{١٣} « اصدق^{١٤}
كلمة تكلمت بها العرب كلمة ليبد : « ألا كل شيء ما خلا الله باطل » . أشار^{١٥}
الى الكون وما فيه .

٦ (٣٣ : ٢١) « لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة » . سمعت منصور بن
عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء : في الظواهر^{١٦}
والعبادات دون البواطن والاسرار . لأن أسرار^{١٧} لا يطبقها^{١٨} أحد من الخلق ، لأنه
باين الامة بالمكان ووقع الصفة عليه . لذلك قال النبي صلعم^{١٩} لأوس بن مالك^{٢٠} :
احفظ سري .

(١) F: لا || (٢) Y: يتناوله || (٣) B: هو || (٤) FB: العالي || (٥) B: + الحنة ||
(٦) H: — عليه السلام || (٧) YFB: وهو || (٨) F: — على الطرب || (٩) H: — تعالى || (١٠) YB:
+ تعالى || (١١) Y: عليه السلام || (١٢) FB: وجرّد || (١٣) B: + عليه السلام || (١٤) YB: اشر ||
(١٥) B: وأشار || (١٦) YHB: الظاهر || (١٧) B: + عليه السلام || (١٨) YFB: يطبق || (١٩) YF:
عليه السلام || (٢٠) B: + رضي الله عنه .

7 « عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتم منهم مودة ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء : لا تغضوا عبادي كل البغض ، فاني قادر على ان اتغلبكم من البغض الى المحبة كنفلي من الحياة الى الموت ومن الموت الى النشور^١ . روي^٢ عن النبي صلعم^٣ انه قال : احب حبيك هوناً ما ، عسى ان يكون بفيضك يوماً ما .

12 « ولا يعصبك في معروف » . قال ابن عطاء : لا يخالفنك في شيء من الطاعات .

سورة الصف

(61)

2 « لِمَ تقولون ما لا تفعلون » . قال ابو العباس بن عطاء : من شهد من نفسه نقصاً في الطاعات كان الى العصيان أقرب ، لأن التبان من العمى عن برّ المتان . واما زجره لاهل الحق^٤ والمشاهدة عن^٥ طريق الاشارات ، فقوله^٦ « يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون ؟ كبر مفتاً عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون » : هذا زجر وتهديد لاهل التحقيق والمشاهدة . اذ ليس للعبد فعل ولا تدبير ، لانه أسير في قبضة العزة ، تجري عليه احكام القدرة وتصاريف المشيئة . فمن قال فعلت^٧ او اثبت^٨ او شهدت^٩ ، فقد نسي مولاه واعرض عن برّه وادعى ما ليس له .

6 « وبشر برسول يأتي من بعدي اسمه احمد » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء في قوله « اسمه احمد » قال احمد الحامدين له حدثاً ، واحمد المطيعين له طاعة^{١٠} ، واحمد العارفين به معرفة^{١١} ، واحمد المشتاقين اليه شوقاً على نسق قوله « احمد » .

(1) Y: النشر || (2) YH: وروي || (3) Y: عليه السلام || (4) FB: — من || (5) H: الخلق || (6) B: من || (7) B: + تعال .

- 9 « هو الذي ارسل رسوله بالهدى » . قال ابن عطاء : ارسل الرسول هادياً وبيئاً طريق الوصول اليه وواضعاً أركان الدين القوي^١ مواضعه ، وداعياً اليه^٢ ، وباعثاً عليه . ارسله بأنهم شرف وأعز نصير من الله^٣ ليهدي به قلوباً محبياً ويسمع به آذاناً صمّاً .
- 13 « نصر من الله وفتح قريب » . قال ابن عطاء : النصر التوحيد والايمان والمعرفة^٤ ، والفتح القريب النظر الى السيد .

سورة المنافقون

(63)

- 8 « والله العزة لرسوله وللمؤمنين » . قال ابن عطاء : عزة^١ الله العظمة والقدرة ، وعزة^٢ الرسول النبوة والشفاع ، وعزة^٣ المؤمنين التواضع والسخاء .

سورة التغابن

(64)

- 9 « ذلك يوم التغابن » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء^١ : تغيب^٢ اهل الطاعة لاهل^٣ المعصية . وقال ابن عطاء : تغابن اهل الحق على مقادير الضياء عند الروبة والتجلي . والتغابن في روبة القلب اعظم واجل من روبة العين : لان روبة العين^٤ تُذهل عن^٥ التأمل ، وهو مقصر عما اطلق لغيره ، عندها يظهر لكل احد . ومن ظهر له الحق بحقه اخرسه عن جميع نطقه من منازلته ومنازعته^٦ .
- 15 « انما اموالكم واولادكم فتنة » . قال ابن عطاء^٧ : فتنة بان تلهيكم^٨ عن تأدية واجباته وذلك^٩ موضع الفتنة .

(1) H: — القوي (2) YFB: — وداعياً اليه (3) YFB: — من الله (4) H: والمنفرة (5) YFB: عز (6) YB: + تمال (7) FB: + عليه السلام (8) H: + رحة الله عليه وسلم (9) HB: يبين (10) HB: اهل (11) Y: واهل (12) Y: — لان روبة العين (13) F: تدل على (14) YB: او منازعته (15) YH: + في هذه الآية قال (16) H: يلهيكم (17) YH: فذلك .

وقال ابن عطاء في هذه الآية : أصله من الصرف أي يصرفكم بلهوكم بها واشتغالكم عن تأدية واجبها بترزين البخل لتتوفر لهم الدنيا .

16 « فأتقوا الله ما استطعتم » . سمعت¹ منصور بن عبد الله يقول : سمعت أبا القاسم البرزاز يقول : سمعت² ابن عطاء يقول³ في قوله تعالى « فأتقوا الله ما استطعتم » قال : هذا لمن رضي من الله تعالى⁴ بالثواب . فاما من لم يرض منه إلا به ، فانه خطابه : « إتقوا الله حتى تقاته » (٣ : ١٠٢) .

سورة الطلاق

(63)

2-3 « ومن يتق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب » . قال ابن عطاء : من فارق ما يشغله عن الله⁵ ، أقبل الله⁶ عليه ، وشغل⁷ جوارحه بخدمته ، وآنس قلبه بالتوكل ، وزين سره بالتقوى ، وأبد روحه باليقين .

3 « ومن يتوكل على الله فهو حسبه » . قال ابن عطاء : قد شرف الله تعالى⁸ التوكل وعظم مقامه . ولو لم يكن من شرف التوكل إلا قوله⁹ « ومن يتوكل على الله فهو حسبه » لكان في هذا القول من الله¹⁰ عز¹¹ للمتوكلين وزجر¹² للمعترضين .

12 « قد أحاط بكل شيء علماً » . قال ابن عطاء¹³ : أحاط علمه بالاشياء ، لأنه¹⁴ أوجدها ، ولم يحط احد به علماً لامتناع الأزل ان يلحقه شيء من الحوادث .

(1) Y: قال ابن عطاء في هذه الآية : هذا لمن (2) FB: قال (3) B: — يقول (4) H: —
تعال (5) YB: + تعال (6) Y: + تعال (7) F: وأشغل (8) HB: + تعال (9) YB:
+ تعال (10) FB: ضراً (sic) (11) B: وزاجر (sic) F: وزجر (sic) Y: وزاجر (12)
(13) H: + ردة الله عليه (14) B: + تعال.

سورة التحريم

(66)

1 «تبتغي مرضاة ازواجك». قال ابن عطاء: لما¹ نزلت هذه الآية على النبي صلعم²، كان يدعو دائماً ويقول: اللهم اني اعوذ بك من كل³ قاطع يقطعني عنك.

6 «يا ايها الذين آمنوا قوا أنفسكم وأهليكم نارا». قال ابن عطاء: بقبول نصيحة⁴ الناصحين.

8 «يسمى نورهم بين ايديهم». قال ابن عطاء: انما هي انوار: نور التوحيد ونور المعرفة ونور الحقيقة. فيسمى⁵ بهذه الانوار الى محل القرار.

سورة الملك

(67)

1 «تبارك الذي بيده الملك». سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم البرازي يقول: قال ابن عطاء: «تبارك الذي» اي بارك في الخلق ووهب لهم البركة، فضعهم، وكل⁶ نفياع⁷ مبارك. وقال ايضا: «تبارك» اي تعالى عن خلقه فضلا.

2 «الذي خلق الموت والحياة». قال ابن عطاء: الذي خلق الموت للمبرة، والحياة للامل والغفلة.

5 «ولقد زينا السماء الدنيا بمصابيح». قال ابن عطاء: زينا قلوب الاولياء بانوار المعرفة، وزينا قلوب المريدين بالخوف والرجاء، وزينا قلوب المهين بالشوق والحب، وزينا قلوب المتوكلين بالثقة واليقين، وزينا قلوب الزاهدين بالتوبة والانابة،

(1) Y: — ١١ 2 Y: عليه السلام 3 B: — كل 4 YFB: نعم 5 YFB: يسمي 6 H: بقاء.

وزينا قلوب المؤمنين بالايمان والتصديق . وكل^١ متحل^٢ بزيفته ، لا يشرف على من فرقته في الدرجة ، والقوقاني^٣ مشرف عليه .

44 « ألا يعلم من خلق^٤ . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء^٥ : ألا يعلم من خلق الصدور وما في الصدور ؟ بلى ! وهو اللطيف الخبير^٦ ! واللطيف من علم الغيبات بلا مرشد ، واللطيف من عرف الغائبات بلاد دليل ، واللطيف المشرف على الغائبات كاشرافه على الحاضرات ، واللطيف من احسن اليك في لطف الخفاء . وه الخبير^٧ من يخبرك بما في غيبك ، والخبير من يخبر أملك فيأتيك بالألطف على حسب المصالح لئلا تستبطه في المنع . وقال ابن عطاء : الا يعلم من خلق الصدور ما^٨ يحدث فيها من حوادث^٩ الموارض ؟

سورة القلم

(68)

4 « وانك لعلی خلق عظیم^{١٠} . سمعت منصور^{١١} بن عبد الله^{١٢} يقول : سمعت ابا القاسم البرازي^{١٣} يقول : قال ابن عطاء^{١٤} في قوله « انك لعلی خلق عظیم^{١٥} » قال : جدت بالدنيا والآخرة عوضاً^{١٦} منا .

سمعت ابا بكر محمد بن عبد الله بن شاذان يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله^{١٧} « وانك لعلی خلق عظیم^{١٨} » قال^{١٩} : الخلق العظيم ان لا يكون له اختيار ، ويكون تحت الحكم والصفح والصفح^{٢٠} مع فناء النفس وفناء المألوفات .

44 « سنستدرجهم من حيث لا يعلمون^{٢١} . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء في^{٢٢} قوله^{٢٣} « سنستدرجهم من حيث لا يعلمون^{٢٤} » : كلما احدثوا خطيئة ، جددنا لهم نعمة ، وننسهم الاستغفار .

(1) B: غاي (؟) || 2) YHFB: + في قوله تعالى || 3) B: بما || 4) H: الحوادث || 5) Y: منصوراً || 6) Y: — ابن عباد || 7) Y: — البرازي || 8) Y: في هذه الآية || 9) F: — مرثا || 10) B: +: تعالى || 11) H: — قال || 12) YFB: — والمنع والصفح || 13) YH: في هذه الآية .

48 « فاصبر لحكم ربك ولا تكن كصاحب الحوت » . قال ابن عطاء في ³ قوله « ولا تكن كصاحب الحوت » قال ⁴ : لم يكن هذا نقصاً لصاحب الحوت ⁵ ، ولكنه طلب استزادة من النبي صلعم ⁶ .

سورة الحاقة

(69)

39-38 « فلا أقسم بما تبصرون وما لا تبصرون » . قال ابن عطاء : ما تبصرون من آثار القدرة وما لا تبصرون من سر القدرة .
48 « وانه لتذكرة للمتقين » . قال ابن عطاء : بيان للمثيبين .

سورة المعارج

(70)

5 « فاصبر صبراً جميلاً » . قال ابن عطاء ⁷ : « صبراً » ⁸ على ما ابنيتك به ، « جميلاً » : علماً بأن رؤيتي اليك ⁹ أسبق اليك ¹⁰ من البلاء .
19 « ان الانسان خلق هلوعاً » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء : الهلوع الذي عند الموجد يرضى ، وعند المفقود يسخط .
وقال ايضاً : جهولاً .
22 « الا المصلين » . قال ابن عطاء : المصلين العارفين بمقادير الاشياء ، فلا يكون لهم بغير الله تعالى ¹¹ فرح ولا الى غيره سكون .
سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن

(1) YH: — في قوله || (2) B: — قال || (3) B: + عليه السلام || (4) Y: عليه السلام ||
(5) H: + رحمة الله عليه || (6) B: اصبر || (7) FB: — اليك || (8) H: — اليك || (9) H: —
تعال .

عطاء¹ : «الا المصلين» فانهم لا يكون لهم حلع لثقتهم بربهم ويقتنهم بتقديره .
وقال ابن عطاء : اذا عمل فاحشة² او معصية جهل التوبة وقنط . «واذا
مسّه الخبر منوعاً» (٢١) : اذا سمع شيئاً³ من العلوم النافعة والاعمال الصالحة
لم⁴ يحن قلبه الى ذلك .

24 «والذين في أموالهم حق معلوم» . قال ابن عطاء : هم⁵ الذين لم⁶ يروا⁷
لانفسهم ملكاً دون غيرهم من اخوانهم .

32 «والذين هم لأماناتهم وعهدهم راعون» . قال ابن عطاء : الذين صدقوا⁸
في محبتهم ، فاحبوه واشتاقوا اليه .

سورة الجن

(72)

1 «انه استمع نقر من الجن» . قال ابن عطاء⁹ : تعجبت الجن من بركات
القرآن لما سمعوه ووجدوا¹⁰ في قلوبهم رَوْحاً وفي اسرارهم نوراً ، وعلى ارواحهم
راحة وفي ابدانهم نشاطاً للاحتار بأوامره . فقالوا «انا سمعنا قرآناً عجياً» اي كتاباً
عجيباً¹¹ البركة .

2 «يهدي الى الرشده» . قال ابن عطاء : يبين آداب الخدمة وسلوك العبودية فاتبعناه .

18 «وان المساجد لله» . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم
البرزاز يقول : قال ابن عطاء : مساجدك اعضاؤك التي أمرت ان تسجد عليها ،
لا تخضعيها¹² ولا تلثلها لغير خالقها .

21 «قل اني لا املك لكم ضرراً ولا رشداً» . قال ابن عطاء : لا املك لمن
تحقق بالايمان¹³ ضراً ولا لمن تحقق بالكفر¹⁴ رشداً .

(1) H: رحة الله عليه وعليهم || 2) FB: فاحشة || 3) YH: بشي⁹ || 4) H: — || 5) FB: م — || 6) H: لا || 7) H: يروا (ند) || 8) F: صدروا || 9) H: — ابن عطاء || 10) YFB: وجدوا || 11) B: مبالغ || 12) B: تخضع بها || 13) YH: في الايمان || 14) YH: في الكفر .

سورة الزمّل

(73)

- 1 «يا ايها الزمّل». قال ابن عطاء: يا ايها الخفي ما نظهره عليك من آثار الخصوصية، آن اوان كشفه، فاطهره. فقد ابدناك بمن يتبعك ويواظك ولا يخذلك ولا يخالفك وهو ابو بكر الصديق¹ وعمر² وعثمان³ وعلي⁴ رضي الله عنهم اجمعين⁵.
- 8 «وتبتّل اليه تبتلاً». سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم البراز يقول: قال ابن عطاء في قوله: «وتبتّل اليه تبتلاً» قال: اي انقطع اليه انقطاعاً⁶.

سورة المدّكر

(74)

- 6 «ولا تمنن تستكثر». قال ابن عطاء: لا تمنن بعملك فتستكثر طاعتك؛ ولا تكون⁷ رؤيّة الاستكثار الا برويّة النفس. فن اسقط عنه رؤيّة نفسه، فقد ازال عنه⁸ رؤيّة الاعمال والطاعات والاستكثار بها.
- 50 «كانهم حر مستنفرة». قال ابن عطاء: (مستنفرة) مما طرقتهم من الحال وجزعا من الاحكام⁹.

سورة القيامة

(75)

- 29 «والنفث الساق بالساق». قال ابن عطاء¹⁰: اجتمعت¹¹ عليه شدة مفارقة الوطن من الدنيا والأهل والولد والقنوم على ربه، لا يدري بماذا¹² يقدم عليه لذلك.

(1) H: — الصديق + HF: رضي الله عنه || (2) F: + الفاروق: YH: — مصر || (3) F: + ذي النورين: YH: — عثمان || (4) YHB: + بن ابي طالب: F: + المرتضى || (5) B: — اجمعين: H: رضي الله عنه + Y: رضي الله عنها || (6) H: — قال ... انقطاعاً || (7) F: يكون || (8) B: — رؤيّة ... ازال عنه || (9) H: — كانتا ... الاحكام || (10) H: + ردة الله عليه || (11) Y: اجتمع || (12) HB: بما.

سورة المرسلات

(77)

8 « وإذا النجوم طُمست » . قال ابن عطاء : إذا طُمست نجوم المعارف وكُشِف¹ عن سرائر المعاملات ، وهو اليوم الذي يفصل فيه² بين المرء وقرنائه واخذانه وخللانه ، إلا ما كان منها لله وفي الله³ .

سورة النبأ

(78)

38 « لا يتكلمون الا من أذن له الرحمن وقال صواباً » . قال ابن عطاء : الخالص ما كان لله تعالى⁴ والصواب ما كان على السُنَّة .

سورة التازعات

(79)

18 « قُلْ هَلْ لَكَ انْ تَرْكِي » . قال ابن عطاء : هل لك ان اظهرك من الجنائيات التي تلتطخت بها واردك الى حد الميودية التي⁵ بها الفخر والنجاة ؟

سورة عبس

(80)

11 « كلا انها تذكرة » . قال ابن عطاء : موعظة بليغة مباركة . فمن شاء الله تعالى⁶ له التوفيق قبلها⁷ .

17 « قتل الانسان ما اكفره » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرزاز يقول : قال ابن عطاء : مُنِع الانسان عن طريق الخيرات لجهله بطلب⁸ رشده وسكونه الى ما وعد له ربه .

(1) YFB: وكشفت || (2) YFB: — فيه || (3) YFB: في الله وفي: Y: + تعالى || (4) HF: — تعالى || (5) H: الذي || (6) H: — تعالى || (7) YFB: قبله || (8) B: بجهله بطلب .

20 « ثم السبل يسره » . قال ابن عطاء¹ : يسر على من قدر له التوفيق طلب طريق² رشده واتباع نجاته .

25-26 « أنا صبينا الماء صباً ثم شققنا الأرض شقاً » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت أبا القاسم البرازي يقول³ : قال ابن عطاء : صب من ماء معانيه⁴ على قلوب أهل معاملته « صباً » فشق⁵ منها معرفة ووجد⁶ . ثم أثبت فيها حبة وهبة وحكمة⁷ وفهما .

38 « وجوه يومئذ مسفرة » . قال ابن عطاء⁸ : كشف عنها ستور الغفلة ، فضحكت بالدنو من الحق⁹ واستبشرت بمشاهدته .

وقال ابن عطاء⁹ : اسفرت تلك الوجوه بنظرها الى مولاهم واضحكها رضا الله تعالى¹⁰ عنها .

سورة انفطرت

(81)

6 « يا أيها الإنسان ما غرك بربك الكريم » . قال ابن عطاء¹¹ : ما قطعك عن حبة¹² مولاك .

8 « في أي صورة ما شاء ركبك » . قال ابن عطاء¹³ : في أي حالة ما شاء صرّك¹⁴ .

سورة المطففين

(82)

14 « كلا بل ران على قلوبهم » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت أبا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء في قوله¹⁵ « كلا بل ران على قلوبهم » قال :

(1) H : + رحة الله عليه || B (3) : — طريق || YH : سمعت ابن عطاء يقول || (4) B : سألته (?)
F : معانيته || YFB (5) : فانشق || YH (6) : وحكاً || FB (7) : ابن طاهر || B (8) : + الحق ||
(9) H : وقال أيضاً || H (10) : — تعالى || H (11) : رحة الله عليه || H (12) : — حبة || H (13) :
قال الواسطي رحة الله عليه || HF (14) : قسده بك اليه || YF (15) : — في قوله .

الطاعة على الطاعة حتى يحجب^١ قلبه عن مشاهدة المنة . لأن العجب والرياء في الطاعة يورثان نسيان المنة وترك الحرمة .

22-23 «ان الابرار لمي نعيم على الأرائك ينظرون» . قال ابن عطاء : على أرائك المعرفة ينظرون الى المعروف ، وعلى أرائك القربة ينظرون الى الرثوف . وللإسلام^٢ اركان كما ان للنفس اركاناً^٣ . فالرجلان^٤ الصبر والورع . واليدان الزهد والقناعة . والاذنان الخوف والرجاء . واليمين الشوق والهبة . واللسان العلم والقطنة . فمن استعمل هذه الاركان في رضا محبوبه وشغلها بخدمة معبوده ، فهو من الابرار الذين هم على الاراتك ينظرون .

سورة انشقت

(84)

9 «وينقلب الى أهله مسروراً» . قال ابن عطاء^٥ : مسروراً بما قال من رضا الحق .

13 «انه كان في اهله مسروراً» . سمعت منصور بن عباد الله يقول : سمعت ابا القاسم المصري يقول^٦ : قال ابن عطاء في قوله^٧ «انه كان في اهله مسروراً» قال : ل نفسه متابعاً ، وفي مراتع هواه ساعياً .

سورة البروج

(85)

13 « وشاهد وشهود» . قال ابن عطاء في قوله^٨ « وشاهد وشهود» قال^٩ : هو الذي يشهد له باحواله على احواله لما كان الحق تولاه في أزليته قبل ان خلقها ويسرها^{١٠} بتقديره حتى^{١١} أخرجه الى الكون بتدبيره ، وكذلك^{١٢} في صفاته وحواله^{١٣} .

(1) B: تحجب || (2) F: والإسلام || (3) B: اركان || (4) B: فلرجلان (nic) || (5) H: + رحة الله عليه || (6) Y: — سمعت ... يقول || (7) B: + تعالى || (8) B: + تعالى ؛ H: في قول || (9) Y: — في قوله ... قال || (10) B: وسرها ؛ Y: ويسرها || (11) B: حين || (12) YH: كذلك || (13) F: — قال ابن عطاء ... وحواله .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البراز يقول : سمعت^١ ابن عطاء يقول : هو الذي يشهد له باحواله على احواله^٢ .
وقال^٣ : الشاهد الحق والمشهود الكون : أعدمهم ثم أوجدهم على قوله ، وما كتبنا عن الخلق غافلين^٤ (٢٣ : ١٧) .

وقال ابن عطاء : هو الذي يشهد^٥ له^٦ باحواله على احواله ، لما كان تولاها في أزليته قبل ان خلقها ويسرها^٧ بتدبيره حتى اخرجها الى الكون بتدبيره ، وكذلك^٨ في صفاتها واحوالها في العرصة والقيامة . فسرقتها الى محشرها ، كما سافها في الأزل والأبد دون غيره . فانطق من شاء في تسييره^٩ في الدارين ، واخرس ما شاء عما^{١٠} شاء بتدبيره . فما أمضى في الأزل ، هو ما^{١١} أجرى في الأبد . وما أجرى في الأبد ، هو ما أمضى في^{١٢} الأزل عبارة^{١٣} . والحقيقة لا يقارنها^{١٤} شيء ولا يثبت بازائها شيء^{١٥} .

13 « انه هو بيدي وبعمده » . قال ابن عطاء : بيدي باظهار القدرة فيوجد المعلوم ، ثم يعيد^{١٦} باظهار الحية فيفقد الموجد .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البراز يقول^{١٧} : قال ابن عطاء : بيدي بالكشف لقلوب الأولياء فيمحو كل^{١٨} خاطر سواء . وتخشع له القلوب فلا تخضع الا له .

16 « فعّال لما يريد » . قال ابن عطاء : فعّال لما يريد باظهار فضله^{١٩} في اظهار عدله ، واظهار عدله في اظهار^{٢٠} فضله . ولو حوّل عدله الى أهل فضله ما أطاقوا ، ولو حوّل فضله الى أهل عدله ما^{٢١} أطاقوا ولا احتملوا .

22 « في لوح محفوظ » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم

(١) YB : قال ابن عطاء ؛ قال ابن عطاء يقول : الشاهد الحق ... (٢) F : — هو ... احواله ؛ (٣) F : — وقال ؛ (٤) B : شهد ؛ (٥) YH : — له ؛ (٦) FB : وسرها ؛ Y : وسيرتها ؛ (٧) YHF : كذلك ؛ (٨) B : تسييره ؛ F : تسييره ؛ (٩) F : — من ؛ (١٠) H : — هو ما ؛ (١١) F : في الاول والازل ؛ (١٢) F : يقارنها ؛ (١٣) H : يعيده ؛ (١٤) Y : — سمعت ... يقول ؛ B : — البراز ؛ (١٥) F : عن كل ؛ H : لكل ؛ (١٦) H : فضله ؛ (١٧) H : — عدله ... اظهار ؛ (١٨) H : لا .

يقول : سمعت ابن عطاء يقول^١ : حفظ ما استحفظ فيه ان يحفظه^٢ ، وأجرى القلم بعمله في خلقه ، وستر على القلم ان يعلم بما^٣ جرى . فهو الحافظ عليه بما استحفظه^٤ .

سورة الطارق

(86)

15 « انهم يكونون كيداً^١ . قال ابن عطاء : الكيد إستدراجك من حيث لا تعلم .

سورة الاعلى

(87)

13 « ثم لا يموت فيها ولا يحيى^١ . سمعت منصور بن عدا الله يقول^٢ : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : سمعت^٣ ابن عطاء يقول : لا يموت فيستريح من غم القطبمة ، ولا يحيى فيصل الى روح الوصلة .

سورة الفاشية

(88)

21 « فذكر انما انت مذكر^١ . سمعت ابا بكر الرازي يقول : سمعت ابا العباس ابن عطاء^٢ يقول : الموعدة للعوام ، والنصيحة للاخوان ، والتذكرة للخواص : فرض افترضه الله تعالى^٣ على عقلاء المؤمنين . ولولا ذلك لبطلت السنّة وتمطلت الفرائض .

(١) FB: يقول قال ابن عطاء || (2) B: يحفظ || (3) B: ما || (4) YB: استحفظ || (5) H: — سمعت ... يقول || (6) HB: قال ابن عطاء ؛ Y: — سمعت ... سمعت (قال ابن عطاء .) || (7) FB: — ابن عطاء || (8) H: — تعالى .

سورة الفجر

(89)

2-1 «الفجر». قال ابن عطاء¹: هو² محمد صلعم³ لان⁴ به تفجرت انوار
الايمان وغابت ظلم الكفر. «وليل عشر»: ليلالي موسى⁵ التي اكل بها⁶
ميعاده بقوله⁷ «واتمناها بمشر» (٧: ١٤٢).

3 «والشفع والوتر». قال ابن عطاء⁸: الشفع القرائض والوتر السنن. وقال:
الشفع الخلق والوتر الحق⁹.

27 «يا ايها النفس المطمئنة». قال ابن عطاء¹⁰: المطمئنة هي العارفة بالله
تعالى¹¹ التي لا تصبر عن¹² الله¹³ طرفة عين.

سورة البلد

(90)

2-1 «لا اقسم بهذا البلد وانت حل بهذا البلد». قال ابن عطاء¹⁴: اقسم
الله تعالى¹⁵ بالمدينة لطيبها ولأن النبي صلعم¹⁶ سناها طيبة. وشرفها بان جعل تربة
النبي¹⁷ عليه السلام¹⁸ منها ومقامه فيها وهجرته اليها فقال «بهذا البلد» الذي¹⁹
شرفته بمكانك حياً وبركتك ميتاً.

4 «لقد خلقنا الانسان في كبد». قال ابن عطاء²⁰: في ظلمة وجهل.

8 «ألم يجعل له عينين». قال ابن عطاء²¹: عيناً في رأسه يبصر²² بها آثار
الصنع، وعيناً في قلبه يرى بها مواقع الغيب.

(1) H: + رحمة الله عليه || YH: 2 والفجر هو || 3 (Y: عليه السلام || 4) FB: لانه || 5) B: +
+ عليه السلام || H: + صلعم || 6) VF: به || 7) B: + تعالى || 8) H: + رحمة الله || 9) B: +
عز وجل || 10) H: + رحمة الله عليه || 11) H: — تعالى || 12) B: عل || 13) YB: + تعالى ||
14) B: — قال ابن عطاء... صلعم || Y: عليه السلام || 15) YH: رسول الله || 16) HB:
الله || 17) B: اي || 18) F: ينظر.

سورة الشمس

(91)

9 « قد أفلح من زكاها ». قال ابن عطاء¹ : أفلح² من³ وفق لإعانة أوقاته .

سورة الليل

(92)

4 « ان سعيكم لشتى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت أبا القاسم البراز⁴ يقول⁵ قال ابن عطاء : ظاهر هذه الآية يدل على ان من الناس من يكون سعيه بقوله وفعله ، ومنهم من يكون سعيه⁶ بنيته دون قوله وفعله ، ومنهم من يكون سعيه بنيته وقوله⁷ وفعله ، ومنهم من يكون سعيه في طلب الدنيا ، ومنهم من يكون سعيه في طلب الآخرة ، ومنهم من يكون سعيه لوجهه⁸ ، لا للدنيا ولا للآخرة . وأدون الناس سعياً من سعى لهذه الغاية ، وأعظمهم همه من سعى لوجهه⁹ : فذاك الذي لا ينجب سعيه ولا يبطل عمله .

وقال ابن عطاء¹⁰ : باطن هذه الآية ان يرى سعيه قسمة من¹¹ الحق له ، من¹² قبل التكوين والتخليق ، لقوله تعالى¹³ « نحن قسمنا بينهم معيشتهم » (٤٣ : ٣٢) . وان¹⁴ السعي له مراتب كراتب المتصلين بالسلطان والواصلين إليه ، والندماء والجلساء وأصحاب الأسرار . كذلك سعي المرئدين والمرادين والعارفين والمحبين والمشتاقين والواصلين والغائين¹⁵ عن أوصافهم والمتصفين بأوصاف الحق : هذا الى ما¹⁶ لا عبارة له ولا غاية ، « ان سعيكم لشتى » .

17 « وسيجنبها الأتقى » . قال ابن عطاء¹⁸ : الزهاد في الدنيا هم¹⁹ المتقون . والأتقى من تركها جملة ، وأعرض عنها بالكلية كالصديق رضي الله عنه . فان²⁰ الكل أعطوا وأبقوا²¹ . والصديق رضي الله عنه²² أعطى الثاني²³ جملة ، وأبقى

(1) FB : أبو حنّان (2) H : — أفلح (3) H : لمن (4) H : — البراز (5) Y : — سمعت ... يقول (6) F : — بقوله ... سعيه (7) F : وقوله (8) B : لوجه الله تعالى (9) H : + راحة الله عليه (10) B : — من (11) H : — تعالى (12) F : فان (13) H : والعارفين (14) B : من (15) B : في دنياهم (16) FB : لأن (17) B : — وأبقوا (18) HF : واتقوا (19) B : — رضي الله عنه (20) H : الغاية .

لنفسه الباقي الذي لم يزل ولا يزال . ألا ترى^١ لما قال له^٢ النبي صلعم^٣ : « ماذا أبقيت لنفسك ؟ » قال : الله تعالى^٤ ورسوله^٥ .

سورة الضحى

(93)

2-1 « والضحى والليل اذا سجى » . قال ابن عطاء : ومكاشفات^٦ شرك بنسا واشتغالك بالدعوة نظراً الى الخلق .

3 « ما ودّعك ربك وما قلى » . قال ابن عطاء^٧ : ما حجبتك عن قربه حين بعثك الى خلقه .

5 « ولسوف يعطيك ربك فترضى » . قال ابن عطاء : كأنه يقول لنيّه صلعم^٨ : أفترضى بالعطاء عرضاً^٩ عن المعطي ؟ فيقول : لا . ف قيل له : « انك لملى خلق عظيم » (٦٨ : ٤) اي على همه جليلة اذ لم يؤثر فيك شيء من الاكران ولا يرضيك شيء منها^{١٠} .

8-6 « ألم يجدك يتيماً فأوى ووجدك ضالاً فهدى ووجدك عائلاً فأغنى ؟ » سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرزاز يقول : قال ابن عطاء : معناه وجدك^{١١} اليتيم فأوى بك ، ووجدك^{١٢} الضال فهدى بك ، ووجدك^{١٣} العائل ، فأغنى بك . قوله « ووجدك » ، ولا يكون الوجدان الا بعد الطلب ، وكان طالباً له في الأزل فوجده ثم أوجده صغيراً بينه وبين خلقه .

وقال ايضا : وجدك بين قوم ضلال فهداهم^{١٤} بك .

وقال ايضا^{١٥} : وجدك اي طُلبت حتى وجدت . والمطلوب هو المراد في

معنى^{١٦} الظاهر .

(1) FB : ولقد لما (2) Y : له (3) Y : عليه السلام (4) YH : — تعالى (5) B : +
+ عليه السلام (6) H : مكاشفات (7) H : + رحة الله عليه (8) Y : عليه السلام (9) B : —
عرضا (10) FB : مباح شيء (11) YHB : وجه ... وجه ... ووجه (12) B : + الله (13)
(13) B : — وقال ايضا (14) B : المعنى .

وقال ايضاً : ألم يجدك متحيراً في مشاهدته فأوذك الى نفسه ، واعطاك الرسالة ،
ووجدك جباناً عن الإخبار عنه ، فجسرك عليه ، ووجدك عائلاً اي فقيراً بمشاهدة^١
الخلق ، فاغناك بمكاشفته عن مشاهدتهم .

وقال ابن عطاء : ووجدك فقير النفس فاغنى قلبك بفناءه ، فاتصل غناك بفناءه ،
فصرت غنياً بغنى القلب عن غنى^٢ النفس . قال النبي صلعم^٣ : ليس الغنى عن
كثرة العرض ، انما^٤ الغنى غنى القلب .

وقال ابن عطاء : الضال في اللغة هو المخب . اي ووجدك محباً للمعرفة فن^٥
عليك بها^٦ . وذلك^٧ قوله تعالى^٨ في قصة^٩ يوسف^{١٠} : انك لفي ضلالك القديم
(١٧ : ٩٥) اي عبتك القديمة .

وقال ابن عطاء في قوله^{١١} : ووجدك عائلاً فاغنى^{١٢} ، اي ليس معك كتاب
ولا وحي فاغناك بها .

وايضاً : « ووجدك ضالاً » اي طالباً لمحبة فهذاك لها^{١٣} .

وايضاً : ووجدك غير عالم بما لك^{١٤} عنده من الميزة فهذاك له واغناك به .

وقال ابن عطاء : ووجدك ضالاً عن الرسوم لا عن المعرفة .

10-9 « فاما النبي فلا تقهر وأما السائل فلا تنهر » . قال ابن عطاء : المؤمنون
كلهم ابناء الله^{١٥} وفي حجره ، فلا تقهرهم اي تبعدهم عنك . والسؤال هم
أسراء الله فلا تنهرهم . ولئن^{١٦} لهم^{١٧} والطف بهم .

11 « واما بنعمة ربك فحدث » . قال ابن عطاء : حدث^{١٨} نفسك لكلا تنسى
فضلي عليك قديماً وحديثاً .

(١ FB : لمشاهدة || 2 H : — غنى || 3 Y : عليه السلام || 4 YH : ولكن || 5 Y : به ||
6 F : + في || 7 YHB : — تعالى || 8 HFB : — قصة || 9 FB : — في يوسف || 10 Y : + عليه
السلام || 11 FB : — في قوله || 12 YH : — وايضاً ... لها || 13 FB : بحاك || 14 B : +
تعال || 15 B : — ولن لهم || 16 B : + به .

سورة الشرح

(94)

1 « ألم نشرح لك صدرك ». قال ابن عطاء¹ : ألم نوسع سرك² لقبول ما يرد عليك .

2 « وقال في قوله³ : « ووضنا عنك وزرك » : أي « اعباء النبوة » والرسالة ، فكنت فيها » محمولا لا حاملا .

« وقال أيضا⁴ : ألم نمنّ عليك بالاحتمال عن الغافلين » ووضنا عنك وزرك⁵ الذي « كادت نفسك ان تتلف عند حمل النبوة ، فأعناك عليه وقوتناك عند الابلاغ ؟ سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم يقول⁶ : قال ابن عطاء في قوله⁷ « ألم نشرح لك صدرك » قال : ألم نخلّ سرك عن الكل ، فغبت عن مشاهدة الكون وما سوى الحق . فشرح صدرك للنظر ، وشرح صدر موسى⁸ للكلام⁹ .

« وقال في قوله « ووضنا عنك وزرك » أي¹⁰ ألم أزل ملاحظة المخلوقين عن سرك¹¹ ؟

4 « ورفنا لك ذكرك ». قال ابن عطاء : جعلت¹² تمام الايمان بي بذكرك معي .

« وقال أيضا : جعلت¹³ ذكرك¹⁴ من ذكرى . فكان من ذكرك ذكرني¹⁵ .

7 « فاذا فرغت فانصب » . قال ابن عطاء : اذا فرغت من تبليغ الرسالة فانصب لطلب الشفاعة .

8 « والى ربك فارغب » . قال ابن عطاء : فارغب¹⁶ ليعطيك في أمرك ما تقرّ به¹⁷ عينك¹⁸ .

(1) H : — ابن عطاء (2) صدرك (3) B : + نال (4) HB : — أي ؛ F : الذي (5) Y : — النبوة (6) B : بها (7) H : + ووضنا عنك وزرك (8) B : الغافلين (sic) (9) YH : — الذي (10) Y : — سمعت ... يقول (11) B : + عليه السلام (12) H : + صل الله عليها (13) YH : — أي (14) YF : جعلتك ذكراً (15) H : — وقال ... ذكرني (16) YH : — فارغب (17) F : — به (18) B : عينك .

سورة التين

(95)

3 « وهذا البلد الأمين ». قال ابن عطاء : أمناه¹ بمقامك فيه² وكونك به³ فان كونك أمان حيث ما كان .

4 « لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم ». قال ابن عطاء : في⁴ أنم معرفة .

سورة العلق

(96)

7-6 « كلا ان الانسان ليطغى ، ان رآه استغنى ». قال ابن عطاء : رؤبة الغنى تورث الطغيان والبطر ، لان الغنى⁶ يورث الفخر ، والفخر يورث الطغيان .

سمعت منصور⁷ بن عبد الله⁸ يقول : سمعت ابا القاسم يقول : قال ابن عطاء : طغيان الغنى لمن لا يصلح له الا الفقر . فاذا اغناه ، أبطره⁹ غناه . وقال : اذا اغناه غناه عن الخفي ، أبطره ذلك الغنى .

19 « واجهد واقترب ». قال ابن عطاء : اقترب الى بساط الربوبية ، فقد اعتفناك من⁹ بساط العبودية .

سورة البينة

(98)

8 « رضي الله عنهم ورضوا عنه ». قال ابن عطاء : الرضا¹⁰ هو النظر الى قديم اختيار الله تعالى¹¹ للعبد : يختار الأفضل ، فيترك السخط¹² عليه .

(1) YFB: أسبأ || (2) YFB: فيها || (3) YFB: بها || (4) FB: --- في || (5) H: --- التنى || (6) B: منصور ، Y: منصوراً || (7) YB: --- ابن عبد الله || (8) H: اخره || (9) F: من || (10) H: --- الرضا || (11) H: --- تعالى || (12) H: السخط .

سورة الماعون

(107)

5 « عن صلاتهم ساهون » . سمعت عبد الله بن علي البغدادي يقول : سمعت
 أحد بن فائق يقول : سمعت¹ أبا العباس بن عطاء يقول² : ليس في القرآن
 وعيد³ صعب إلا وبعده وعد⁴ لطيف ، غير هذه الآية « فويل للمصلين الذين
 هم عن صلاتهم ساهون » . ذكر⁵ الويل لمن صلاها بلا حضور من قلبه . فكيف
 بمن تركها وأساء⁶ ؟

سورة الكوثر

(108)

1 « أنا اعطيتك الكوثر » . قال ابن عطاء : الرسالة والنبوة .
 وقال ابن عطاء² : معرفة بربوبيتي وانفراداً بوحديتي وقدرتي وشيئتي .

سورة النصر

(110)

1 « إذا جاء نصر الله والفتح » . قال ابن عطاء في هذه الآية³ : إذا شغلك
 به عما دونه ، فقد جاءك الفتح من الله تعالى⁴ . والفتح هو النجاة من السجن ،
 والبشري بقاء الله تعالى .
 وقال ابن عطاء : إذا فتح عليك علوم القربة وأحوال الاشتياق .

(1) Y: — سمعت ... سمعت || (2) Y: قال ابن عطاء || (3) B: وعد || (4) F: وعيد ||
 (5) F: الذكر || (6) FB: وأساء || (7) B: — ابن عطاء || (8) YH: — في هذه
 الآية || (9) YB: + تعالى .

سورة الاخلاص

(112)

2-1 « قل هو الله احد » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرزاني يقول¹ : قال ابن عطاء : « قل » في غير² هذا الموضع في القرآن³ اي اظهر⁴ ما أوحينا اليك وبيّنّا لك⁵ بتأليف الحروف التي قرأناها عليك لتهدي بها أهل الهداية . والهاء تنفيه عن معنى⁶ ثابت ، والواو إشارة الى ما لا يدرك حقائق نعمته وصفاته بالحواس . و « الاحد » المنفرد الذي لا نظير له . والتوحيد هو الاقرار بالأحدية والوحدانية : وهو الانفراد .

وقال ابن عطاء : هو هو ، ولا⁷ يقدر أحد ان يُخبر عن هويته الا هو . لا عبارة لأحد عنه حقيقة إلا له عن نفسه . فيخبر عن نفسه بحقيقة حقه ، والأغيار يخبرون عنه على حد الاذن⁸ فيه والأمر . فاخبر عن نفسه بانه « هو الله »⁹ : اشار من نفسه الى نفسه¹⁰ ، اذ لم يستحق أحد ان يشير اليه سواه . فن أشار اليه ، فانما أشار الى إشارته الى نفسه . فن تحقق إشارته¹¹ الى إشارته بالتعظيم والحرمة ، كانت إشارته صحيحة على حد الصواب . ومن وقعت إشارته على حد الدعوى ، بطلت إشارته¹² وبعدت عن معادني الحقيقة .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم يقول : قال ابن عطاء في قوله¹³ « قل هو الله احد » : هو المنفرد بإيجاد المفقودات والمتوحد باظهار الخفيات .

وقال ابن عطاء في قوله¹⁴ « قل هو الله احد » : إشارة منه اليه ، حين قال¹⁵ الكفار « انب لنا ربك » .

« الله الصمد » . قال ابن عطاء : الصمد الذي لم يتبين عليه أثر فيما أظهر .

(1) Y: — سمعت ... يقول (2) Y: — غير (3) Y: — في القرآن (4) H: + ما اتيناك و (5) H: — وبيّنّا لك (6) F: — Y (7) B: الادب (8) Y: + تعالى (9) F: — اشار ... نفسه (10) B: بإشارته (11) B: + على حد الدعوى (12) B: + تعالى (13) H: — في قوله (14) B: قالت .

وقال ابن عطاء : الصمد المتعالي عن الكون والفساد .

سمعت منصور^١ بن عبد الله^٢ يقول : سمعت ابا القاسم البراز^٣ يقول :
قال ابن عطاء : « قل هو الله احد » أظهر^٤ لك منه التوحيد . « الله الصمد »
أظهر^٥ لك منه المعرفة . « لم يلد » أظهر^٦ لك منه الإيمان . « ولم يولد » أظهر^٧
لك منه الاسلام . « ولم يكن له كفوا احد » أظهر^٨ لك منه اليقين .

3 « لم يلد ولم يولد » . قال ابن عطاء^٩ : « لم يلد » دليل^{١٠} الفردانية ، « ولم
يولد » دليل^{١١} الربوبية .

(1) Y: منصوراً || (2) Y: — ابن عبد الله || (3) YHB: — البراز || (4) YHF: ظهر ||
(5) H: بن علي (sic) || (6) H: + مل .

تفسير ابراهيم بن نوري

پل نوپا، در یکی از «ملازمه‌های دانشگاه سن زوزف»^۱، رساله‌ای از ابوالحسن نوری، تحت عنوان مقامات القلوب چاپ کرده است. او نسخه خطی آن را در یک جنگ خطی کتابخانه نافذ پاشا در استانبول یافته، و پس از آن با استفاده از اطلاعات فواد سزگین به وجود نسخه‌های دیگری از آن پی برده و با مقابله آنها طبع انتقادی از آن به دست داده است. نوپا در مقدمه این رساله، نخست از شخصیت نوری سخن گفته و پس از نقل خلاصه‌ای از مقامات و معرفی نسخه‌های خطی آن، متن اصلی آن را که از روی چهار نسخه تصحیح شده است همراه با نسخه هدیه‌ای منتشر کرده است. به دنبال متن، برای آشنایی بیشتر خوانندگان با نوری، دو ضمیمه بر آن افزوده است. یکی (که آن را ضمیمه می‌خوانند) همین کلماتی است که در اینجا در پی می‌آید و او آنها را تحت عنوان «کلمات منقول نوری در حقائق التفسیر سلمی»^۲ آورده است. این ضمیمه شامل بیست و نه قول از اقوال نوری است که سلمی در مجموعه بزرگ تفسیر خود، حقائق التفسیر، نقل کرده است. این اقوال تفسیرهایی از آیات قرآنی است، ولی معلوم نیست که سلمی آنها را از کجا گرفته است. پل نوپا از خود می‌پرسد آیا نوری تفسیر قرآنی نوشته بوده که اکنون در دست نیست و سلمی به آن دسترس داشته است؟ و خود در پاسخ می‌گوید آنچه ما در این باره می‌دانیم این است که نوری بجالی داشته که در طی آنها تفسیر قرآن می‌گفته است، و احتمال می‌رود که سلمی آنها را خود از زبان نوری شنیده یا از یادداشت‌های شاگردان او گرفته باشد.^۳ پل نوپا متن این اقوال را از روی نسخه‌های خطی

1. Paul Nwyia, S.J., *Textes mystiques inédits d'Abu-l-Hasan al-Nûri, «le Maqamât», Mélanges de L'université Saint-Joseph, Imprimerie Catholique, 1968.*

این رساله همراه با ترجمه فارسی آن در معارف (دوره ششم، شماره ۱ و ۲، ۱۳۴۸، ص ۱۱۹-۸۱) چاپ شده است.

2. Sentences de Nûri citées par Sulamî dans *Haqâ'iq al-tafsîr*.

۳. پل نوپا، پیشگفته، ص ۱۲۶ [۱۲].

فانح. ۲۶۰، یا رمز F و بشیر آقا ۳۶، یا رمز B و بنی جامی، یا رمز ۷، تصحیح کرده است. دومین ضمیمه‌ای که نوپا بر متن مصحح مقامات افزوده ضمیمه‌ای تحت عنوان «شرح کلام ابی الحسن النوری رحمه الله تعالی» است که او آن را ضمیمه B نامیده است. و درباره آن می‌نویسد: «در ضمیمه B، ما متن بسیار جالب توجهی منسوب به نوری آورده ایم که شارح ناشناسی از شاگردان مکتب ابن عربی آن را شرح کرده است»^۴. و پس از نقل خلاصه فشرده و نیز عباراتی از آن می‌گوید: «برای شاگرد ابن عربی چنین عباراتی غذای روحی دلپذیری بود؛ به همین سبب شارح ناشناس ما شادمان است از اینکه می‌تواند اندیشه نوری را به زبان فلسفی استاد خود پیورود و آن را با اصطلاحات مهم وحدت وجودی همراه کند. می‌دانیم که مکتب ابن عربی، برای بنیانگذاری نظریات وحدت وجودی خود، معمولاً به باره‌ای از نوشته‌های سهل‌نثری و بعضی آراء مکتب سالمیه ارجاع می‌دهد. ولی تا اینجا نمی‌دانستیم که بعضی از شاگردان ابن عربی نوری را هم از آن خود می‌دانند. به همین سبب نباید از اهمیت متنی که تصحیح آن را می‌آوریم (یعنی همین شرح کلام منسوب به نوری) غافل بود. ما آن را همراه با گزیده عمده‌ای از شرح منتشر می‌کنیم، نه تنها برای اینکه معنی متن را روشن کنیم، بلکه علاوه بر آن، برای اینکه شارح، مخصوصاً از جهت احاطه او بر اصطلاحات فلسفی، شایان توجه است»^۵.

ولی چنانکه پروفیسور هرمان لندلت تحقیق کرده است، این ضمیمه، که شامل «گزیده» عمده‌ای از شرح شارح ناشناس است، برخلاف آنچه پل نوپا نوشته است، از ابوالحسن نوری نیست، بلکه از ابوالحسن بستی است و متن کامل عربی آن به اضافه شرح نورالدین اسفراینی و شرح شارح ناشناخته همراه با ترجمه فارسی آنها، در کتاب زندگی و آثار شیخ ابوالحسن بستی^۶، چاپ گردیده است. اشتباه نوپا و به تبع آن نتیجه‌گیری شتاب‌آمیز او از اینجا ناشی شده است که او تنها يك نسخه از متن و شرح آن را در دست داشته، و در آن نسخه هم، چنانکه در مقدمه آن می‌خوانیم، شارح ناشناخته «کلمات» را منسوب به نوری دانسته است. خود نوپا نیز از اینکه فقط يك نسخه از آن را یافته بوده راضی نبوده است، زیرا در پایان مقاله خود، که در آن مقامات را معرفی می‌کند چنین می‌نویسد: «این متن را در يك جنگ خطی

۲. همانجا.

۵. همان، ص ۱۲۷ [۱۳].

۶. نگاه کنید به: نصرالله پورجوادی، زندگی و آثار شیخ ابوالحسن بستی، «کلمات عربی»، ص ۱۲۵-۱۰۵، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲.

کتابخانه ولی‌الدین. به شماره ۱۸۴۱، برگهای ۸۸ ب تا ۹۳ الف یافتیم. ولی افسوس که نسخه‌های دیگری از آن در دست نیست، و دور از احتیاط است که مصحح، مخصوصاً در مورد متونی بدین دشواری، به يك نسخه تنها اکتفا کند. با این همه، نسخه ما بسیار خوب است و چندان چیزی کم ندارد.^۷

البته نویا این حکم را در مورد محتوای متن کرده، ولی بی احتیاطی او در این بوده که در مورد صحت انتساب متن به نوری تحقیق واقعی به جای نیاورده است.

نوشته اسماعیل سعادت

۷. پل نوها، پیشگفته، ص ۱۲۷ [۱۳].

APPENDICE A

SENTENCES DE NURİ CITÉES PAR SULAMİ DANS *HAQ'ÂIQ AL-TAFSİR*

- 29 FI : « هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعاً » : قال ابو الحسين النوري :
اعلى مقامات اهل الحقائق الانقطاع عن العلائق
- 40, I² : سئل النوري عن فهم هذه الآية « اوفوا بعهدي اوف بعهدكم » قال :
اوفوا بعهدي في دار محنتي¹ على بساط خدمتي بحفظ حرمتي اوف
بعهدكم في دار نعمتي² على بساط قربتي بسرور رؤيتي .
- 295, I : « والله يقبض ويبسط » : قال ابو الحسين النوري : يقبض باياه
ويبسط لاياه .
- 273, II : « تعرفهم بسيماهم » : قال النوري : تعرفهم بسيماهم بفرحهم بفقرهم
واستقامة احوالهم عند موارد البلاء عليهم .
- 35, III : « اني نذرت لك ما في بطني محرراً » : قال النوري : خادما لاهل
صفوتك .
- 97, III : « ومن دخله كان آمناً » : قال النوري : من دخل قلبه سلطان
الاطلاع كان آمناً من هواجس نفسه وسواوس الشيطان .
- 128, III : « ليس لك من الامر شيء » . قال النوري : ليس لك من الامر شيء³
ولكن الامر كله اليك لان⁴ لك الامر⁵ . فالامر كله اليك⁶ وليس
لك منه شيء جل⁷ قدرك ان تلاحظ⁸ غير⁹ الحق فيما يدي ويعبد .
- 152, III : « منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة » : قال النوري :
العامة في قبص العبودية والخاصة¹⁰ في قبص الربوبية فلا يلاحظون
العبودية . واهل الصفوة جذبهم الحق ومحامهم عن نفوسهم .

(1) Y : محبي || (2) F : نمتكم || (3) Y : - شيء || (4) F : فان || (5) B : - لا نك الامر ||
(6) B : فان الامر كله لك وهلك || (7) B : تلاحظه || (8) B : من || (9) YF : والخامس ||

- 128,IV : « واحضرت الانفس الشح » : قال النوري : الزمت الاشباح مخالفة الحق في جميع الاحوال ، وشحها ما يضرها من طلب الدنيا .
- 9,VI : « واليسنا عليهم ما يلبسون » : قال النوري : رحمهم من حيث لم يعلموا .
- 36,VI : « انما يستجيب الذين يسمعون » . قال النوري : من فتح سمعه للسمع أجري لسانه بالجواب¹ .
- 83,VI : « نرفع درجات من نشاء » : قال النوري : نرفع درجات من نشاء بالكون مع الله والقيم عنه .
- 2,VII : « فلا يكن في صدرك حرج منه » : قال النوري : ان انوار الحقائق اذا وردت على السر ضاق عن حملها كالشمس يمنع شعاعها عن ادراك نهايتها .
- 29,VII : « كما بدأكم تعودون » : قال النوري : نجري عليكم في الابد ما قضينا به عليكم في الازل .
- 22,X : « دعوا الله مخلصين له الدين » . قال النوري : المخلص في دعائه من لا يصحبه من نفسه شيء سوى روية من يدعوه .
- 17,XI : « أفمن كان على بينة من ربه » : قال ابو الحسين النوري : البينات هي التي لا يكشف او اغرها² عن عثرة ولا غلط .
- 10,XIV : « فاطر السموات والارض يدعوكم » : قال النوري : دعا الله الخلق بنفسه الى نفسه وذكر من اسمائه « فاطر » لئلا يتعلقوا بشيء من الاكوان فقال انا فاطر السموات والارض ان اردتم ما فيها فهو عندي³ وان اردتموني فلا تلتفتوا اليها⁴ وارجموا منها⁵ الي⁶ .
- 72,XV : قال النوري في قوله « لمرك » قال : بالحياة التي خُصصت بها من بين الخلق فحيوا بالارواح وحيث في . فبقاؤك⁷ متصل ببقائي لانك باق في .

(1) B: الجواب || (2) F: + ولا || (3) F: عدي || (4) B: اليها || (5) B: منها || (6) F: الذي || (7) B: فبقاك .

28, XVIII : « ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذكرنا » : قال النوري : الغفلة سكون السر الى شيء سوى الحق .

78, XXII : « واعتصموا بالله هو مولاكم » : قال النوري : الاعتصام بالله للخواص والاعتصام بحبل الله للعوام ، والاعتصام بحبل الله هو التمسك بالوامر والنهي¹ والاعتصام بالله هو خلو القلب والسر عما يُشغل عنه والاشتغال بمراقبته والاقبال عليه . قال الله تعالى « واعتصموا بالله هو مولاكم » اي هو الذي يبينكم به ان اقبلتم على الاعتصام .

63, XXIV : « فليحذر ... ان تصيهم فتنة » : قال النوري : الفتنة هو الاشتغال بشيء سوى الحق .

50, XXVII : « ومكرنا مكرًا » : قال النوري : لولا المكر ما طاب عيش الاولياء .

32, XXXV : « ثم اورثنا الكتاب » : سئل النوري رحمة الله عليه عن قوله تعالى « ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا » : على ماذا عطف بقوله « ثم » ؟ قال : عطف ارادة الازل والامر المقضي قال : ثم اورثنا من الخلق الذين سبقتم لنا الاصطفائية في الازل .

61, XXXVI : « وأن اعبدوني » . قال النوري : الانفاس ثلاثة : نفس في العبودية ونفس في الربوبية ونفس بالرب .

60, XXXIX : « وبوم القيامة ترى الذين كذبوا » : قال النوري في هذه الآية : الذين ادّعوا عجة الله ولم يكونوا فيها صادقين .

85, LVI : « ونحن اقرب اليه منكم » . قال ابو الحسين النوري : قرب القرب في معنى ما نشير² اليه³ بعد البعد .

3, LVII : « هو الاول والآخِر والظاهر والباطن » : قال ابو الحسين النوري : الاولى هي الآخِرية والآخِرية هي الاولى والظاهرة هي الباطنية والباطنية هي الظاهرة ، كما ان الازلية هي الابدية والابدية هي الازلية ليس

(1) F: هل السن || (2) B: ينبر || (3) F: + من .

بينهما حاجز . الا انه يفقدك وقتاً ويشهدك وقتاً لتجديد اللذة ورؤية العبودية¹ .

3,LXXII : « وانه تعالى جد ربنا » : قال التوري : تعالت² عظمته عن ان يكون اليه سبيل الا به او يكونه³ ما احسنه . بل لا دليل على الله سواء ولا أثر لشيء عليه لانه الذي ابدى الآثار .

8,XCVIII : « رضي الله عنهم ورضوا عنه » . قال التوري : الرضا استقبال الاحكام بالفرح .

(1) انظر السمع السراج ص ٨ . (طبعة القاهرة) ٥ ٥ 2 : VF : تعال ٥ ٥ 3 : VF : يلونه ٥ ٥ 4 : F : ابتداء .

تفسیر حسین بن منصور حلاج

یادداشت

متن حاضر تفسیری است که ابو عبدالرحمن سلمی از قول حسین بن منصور حلاج (معتول ۳۰۹ هـ.ق.) در کتاب *حقائق التفسیر* خود نقل کرده و لویی ماسینیون آن را استخراج و پس از مقابله با چند نسخه خطی آن را در سال ۱۹۲۲ در کتاب معروف خود به نام تحقیق در اصطلاحات عرفان اسلامی (*Essai sur le lexique technique de la mystique musulmane*) چاپ کرده است. ماسینیون پیش از این متن، مقدمه‌ای نیاورده و درباره نسخه‌های خطی و شیوه تصحیح او توضیحی ندیده نمی‌شود. ولی از روی سائزواره انتقادی او می‌توان دریافت که وی از نسخه‌های پی‌جامع (۷۱)، ازهر (Arh) و برلین (Berlin) بهره برده و در ضمن قسمتهایی را با قطعات متناظر در تفسیر *عراس البیان فی تحقیق القرآن* از روزبهان بغلی شیرازی مقابله کرده است. ماسینیون سخنان حلاج را در این تفاسیر متأخر از تفسیر امام صادق (ع) دانسته است، چنانکه در مطالبی که درباره تفسیر منسوب به امام جعفر صادق نوشته است (بنگرید به همین مجموعه، ص ۱۰) می‌نویسد: "حلاج از اشارات مهمی در این مجموعه [از سخنان امام جعفر صادق (ع)] بهره برگرفته و آنها را پرورده است؛ از نظر قاموسی، کاربرد مثبت (به جای اراده)، محبت (به جای عشق)، ازلیت و حلول، حق (در یاد از خدا)، و از نظر ساختی، تفسیر فرآنی اسما الله یعنی نور (= منور)، صد (= موصود الهی) و عبارت اهدنا (= ارشدنا الی محبتك) را از این مجموعه اخذ کرده است. حلاج تمثیل دوازده منزل (منازل منطقة البروج) نفس و مواد به صورت مکالمه درآمده... (تنزیه) خود را از آن اقتباس کرده است."

ماسینیون در واقع نخستین کسی است که از حقائق التفسیر سلمی به‌دین شیوه استفاده کرده و مجموعه اقوال *بك مفسر* را به‌صورت جداگانه چاپ کرده است. کاری که بل‌نویا بعداً در مورد تفاسیر امام صادق (ع) و ابن عطا و نوری کرده است به بیرویی از ماسینیون بوده است. این متن را ماسینیون ظاهراً با خط خود نوشته و به همین صورت چاپ کرده و ما نیز آن را اندکی بزرگتر کرده و در اینجا آورده‌ایم.

ن. پ.

7. [المرء] - 155. لا . و الله لا اله الا هو الحي القيوم .
مثل ابن ميمون [رحمه] من هذا فقال : لا اله الا الله . بنص
نفسه . وإزالة الغلبة عن المرتبة . ونسبة الحق من الدنيا .
8. [البقرة] 154. لا . - وبيع كرضة الصرا - والارض .
قال [ابن ميمون] في قوله : من ذا الذي سجع عبده إلا بآله .
قال فأي الشفعين⁽¹⁾ . لا يسمع غيره . ولا يحجب سواه .
9. [آل عمران] 14. شهد الله انه [لا اله الا هو] .
وقال ابن ميمون [رحمه] : شهد في الذاة . قال نعم .
قال : الخلف يدعي فحدث في شهادتي حين شهد
لله تعالى وللرسول [آتم] ولم تعرف منهما حتى شهد لله
[عالي] بالانظمة وللرسول [آتم] باللاغ والتسلم . عدلك .
الاصح فيها وآية الغير ولا غيره⁽²⁾ .
10. (154) . قال القرطبي (رحمه) : دخل ابن ميمون [رحمه الله] في
مسئل من شهادة الذر⁽³⁾ للعق بالموثبات⁽⁴⁾ [و] من التوحيد .
فيه حتم بينا التوحيد . قلنا : هذا يلحق بالحق . قال هذا يلحق
به من حيث رضى . فقال [ابن ميمون] : لا يلحقه رضى ولا
حقيقة . لما رضى بتركنا لغيره⁽⁵⁾ . والله يلحق سركا بغيره .
11. (154) . وقال : وما كنت نسير . قلت : بموتى حتى يستوفى الحق
على إشارتي . بإمامي⁽⁶⁾ . قلنا : فلا يبقى ضيق⁽⁷⁾ ولا إشارته .

1. (154) . قال ابن ميمون : لا .
2. (154) . قال ابن ميمون : لا .

3. (154) . قال ابن ميمون : لا .
4. (154) . قال ابن ميمون : لا .

5. (154) . قال ابن ميمون : لا .

6. (154) . قال ابن ميمون : لا .

7. (154) . قال ابن ميمون : لا .

8. (154) . قال ابن ميمون : لا .

9. (154) . قال ابن ميمون : لا .

- 23 - [البقرة] - 3, 54 - ١. يَنْفَعُونَ عَنْهُمْ الْعَذَّةَ .
قَالَ الْحَبِّبُ : يَنْفَعُونَ عَنْهُمْ الْعَذَّةَ . وَهُوَ انْتَرِ الْغَزِيرَ امْرَأَةً
وَلَمْ يَنْتَرِ بَصِيرَةً مَبْغُورَةً أَلَهُ ١٥ .
- 24 - [البقرة] - 3, 54 - ٢. وَخَاوَنُوا عَلَى الْبَيْتِ وَالنَّفُوسِ .
قَالَ الْحَبِّبُ : يَصْحَاحُ لِلْمَنْزِلِ الْكُنْبُ يَنْتَرِ الْمَعَانَةَ لَمَّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
وَوَخَاوَنُوا عَلَى الْبَيْتِ وَالنَّفُوسِ . وَ يَصْحَاحُ لَهُ ١٥ كُنْ الْكُنْبُ بِحَقِّهِ
مَعْنَى اللَّهُ تَعَالَى لَهُ ١٥ مَا خَالَ فِي الْعَدُوِّ كُنْبًا أَوْ تَرَكًا عَنْهُ انْطَهَى
- 25 - [] - 3, 54 - ٣. وَ جَعَلُوا طَلُوقًا .
قَالَ الْحَبِّبُ : وَ جَعَلُوا طَلُوقًا . أَحْرَارًا مِنْ رِبَا الْكُفْرِ وَ لَمَّا نَبِهَ
- 26 - [] - 3, 54 - ٤. بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا .
قَالَ الْحَبِّبُ : وَ ابْتَغُوا إِلَهُ الْوَسِيلَةِ التَّوَكَّلَاتِ يَتَى الْبَيْتِ لَا سَلَمَ
إِلَّا فِي الْوَسِيلَةِ مَا يَنْتَرِ الْبَيْتِ مِنْ غَيْرِ حَبِّ وَ سَوَّلَ .
- 27 - [] - 3, 54 - ٥ .
وَ دَخَلَ حَادِمُ الْحَبِّبِ رَافِعُ رِجَمِ الْبَيْتِ الَّتِي رُفِعَتْ مِنَ الْقَدَمِ
فَعَلَهُ ١٥ قَالَ لَهُ : أَوْفَوْهُ . قَالَ : طَلَبْتُكُمْ فَكُنْتُكُمْ أَنْ لَمْ تَنْتَعِلُوا سَعْلَكُمْ ١٥
- 28 - [] - 3, 54 - ٦ .
قَالَ الْحَبِّبُ : رَحِمَ مَا فِي حَسْبِي . لَا إِلَهَ إِلَّا رَحْمَتُهُ . وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي (نَسِي)
لَكَ وَ لَا أَعْلَمُ مَا (نَسِي) لَكَ الْفَعْلَ الْفَاعِلُ مِنَ الدَّرَكِ .

١ - [] - 3, 54 - ٥ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٥) - لَكَ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٥) - 23 .
٢ - [] - 3, 54 - ٦ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٦) - 24 .
٣ - [] - 3, 54 - ٧ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٧) - 25 .
٤ - [] - 3, 54 - ٨ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٨) - 26 .
٥ - [] - 3, 54 - ٩ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٩) - 27 .
٦ - [] - 3, 54 - ١٠ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (١٠) - 28 .
٧ - [] - 3, 54 - ١١ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (١١) - 29 .
٨ - [] - 3, 54 - ١٢ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (١٢) - 30 .
٩ - [] - 3, 54 - ١٣ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (١٣) - 31 .
١٠ - [] - 3, 54 - ١٤ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (١٤) - 32 .
١١ - [] - 3, 54 - ١٥ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (١٥) - 33 .
١٢ - [] - 3, 54 - ١٦ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (١٦) - 34 .
١٣ - [] - 3, 54 - ١٧ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (١٧) - 35 .
١٤ - [] - 3, 54 - ١٨ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (١٨) - 36 .
١٥ - [] - 3, 54 - ١٩ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (١٩) - 37 .
١٦ - [] - 3, 54 - ٢٠ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٢٠) - 38 .
١٧ - [] - 3, 54 - ٢١ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٢١) - 39 .
١٨ - [] - 3, 54 - ٢٢ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٢٢) - 40 .
١٩ - [] - 3, 54 - ٢٣ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٢٣) - 41 .
٢٠ - [] - 3, 54 - ٢٤ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٢٤) - 42 .
٢١ - [] - 3, 54 - ٢٥ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٢٥) - 43 .
٢٢ - [] - 3, 54 - ٢٦ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٢٦) - 44 .
٢٣ - [] - 3, 54 - ٢٧ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٢٧) - 45 .
٢٤ - [] - 3, 54 - ٢٨ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٢٨) - 46 .
٢٥ - [] - 3, 54 - ٢٩ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٢٩) - 47 .
٢٦ - [] - 3, 54 - ٣٠ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٣٠) - 48 .
٢٧ - [] - 3, 54 - ٣١ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٣١) - 49 .
٢٨ - [] - 3, 54 - ٣٢ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٣٢) - 50 .
٢٩ - [] - 3, 54 - ٣٣ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٣٣) - 51 .
٣٠ - [] - 3, 54 - ٣٤ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٣٤) - 52 .
٣١ - [] - 3, 54 - ٣٥ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٣٥) - 53 .
٣٢ - [] - 3, 54 - ٣٦ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٣٦) - 54 .
٣٣ - [] - 3, 54 - ٣٧ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٣٧) - 55 .
٣٤ - [] - 3, 54 - ٣٨ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٣٨) - 56 .
٣٥ - [] - 3, 54 - ٣٩ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٣٩) - 57 .
٣٦ - [] - 3, 54 - ٤٠ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٤٠) - 58 .
٣٧ - [] - 3, 54 - ٤١ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٤١) - 59 .
٣٨ - [] - 3, 54 - ٤٢ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٤٢) - 60 .
٣٩ - [] - 3, 54 - ٤٣ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٤٣) - 61 .
٤٠ - [] - 3, 54 - ٤٤ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٤٤) - 62 .
٤١ - [] - 3, 54 - ٤٥ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٤٥) - 63 .
٤٢ - [] - 3, 54 - ٤٦ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٤٦) - 64 .
٤٣ - [] - 3, 54 - ٤٧ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٤٧) - 65 .
٤٤ - [] - 3, 54 - ٤٨ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٤٨) - 66 .
٤٥ - [] - 3, 54 - ٤٩ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٤٩) - 67 .
٤٦ - [] - 3, 54 - ٥٠ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٥٠) - 68 .
٤٧ - [] - 3, 54 - ٥١ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٥١) - 69 .
٤٨ - [] - 3, 54 - ٥٢ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٥٢) - 70 .
٤٩ - [] - 3, 54 - ٥٣ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٥٣) - 71 .
٥٠ - [] - 3, 54 - ٥٤ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٥٤) - 72 .
٥١ - [] - 3, 54 - ٥٥ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٥٥) - 73 .
٥٢ - [] - 3, 54 - ٥٦ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٥٦) - 74 .
٥٣ - [] - 3, 54 - ٥٧ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٥٧) - 75 .
٥٤ - [] - 3, 54 - ٥٨ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٥٨) - 76 .
٥٥ - [] - 3, 54 - ٥٩ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٥٩) - 77 .
٥٦ - [] - 3, 54 - ٦٠ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٦٠) - 78 .
٥٧ - [] - 3, 54 - ٦١ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٦١) - 79 .
٥٨ - [] - 3, 54 - ٦٢ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٦٢) - 80 .
٥٩ - [] - 3, 54 - ٦٣ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٦٣) - 81 .
٦٠ - [] - 3, 54 - ٦٤ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٦٤) - 82 .
٦١ - [] - 3, 54 - ٦٥ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٦٥) - 83 .
٦٢ - [] - 3, 54 - ٦٦ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٦٦) - 84 .
٦٣ - [] - 3, 54 - ٦٧ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٦٧) - 85 .
٦٤ - [] - 3, 54 - ٦٨ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٦٨) - 86 .
٦٥ - [] - 3, 54 - ٦٩ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٦٩) - 87 .
٦٦ - [] - 3, 54 - ٧٠ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٧٠) - 88 .
٦٧ - [] - 3, 54 - ٧١ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٧١) - 89 .
٦٨ - [] - 3, 54 - ٧٢ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٧٢) - 90 .
٦٩ - [] - 3, 54 - ٧٣ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٧٣) - 91 .
٧٠ - [] - 3, 54 - ٧٤ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٧٤) - 92 .
٧١ - [] - 3, 54 - ٧٥ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٧٥) - 93 .
٧٢ - [] - 3, 54 - ٧٦ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٧٦) - 94 .
٧٣ - [] - 3, 54 - ٧٧ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٧٧) - 95 .
٧٤ - [] - 3, 54 - ٧٨ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٧٨) - 96 .
٧٥ - [] - 3, 54 - ٧٩ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٧٩) - 97 .
٧٦ - [] - 3, 54 - ٨٠ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٨٠) - 98 .
٧٧ - [] - 3, 54 - ٨١ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٨١) - 99 .
٧٨ - [] - 3, 54 - ٨٢ . جَعَلَ الْحَبِّبُ لَكَ (٨٢) - 100 .

مِنْهُمْ لَهُ رُتْبَةٌ مِنَ الْعَقَدِ .

٥٣ - [النور] - 112, 113 - وَاِنَّ اللَّهَ اشْفَعُ لِلْمُؤْمِنِ اَنْسَهُمْ .
فَكَرَّ الْحَسَنُ نَفْسُ الْمُؤْمِنِ آتِيَةً اَمْرًا بِالْحَقِّ تَلَا بِهَا
سَوَاءً -

٥٤ - [] - 112, 113 - وَاِنَّ اللَّهَ اشْفَعُ لِلْمُؤْمِنِ اَنْسَهُمْ .

فَكَرَّ الْحَسَنُ عَهْدَ الْعَقَدِ فِي الْاَزَلِ اِنْ حَوَاتِهِ اِنْ حَوَاتِهِ
خَاتِمَتِهِ خَاتِمَتُهُ بِهِ مِنْ تَحْوِيلِهِ تَطْلُعُ اَمْرًا اَنْسَهُمْ
مِنْ اَسْتِخْلَاجِ الذَّرِّ فَرَأَى اَمْرًا اَنْسَهُمْ اَنْسَهُمْ
عَهْدَهُ ! تَطْلُعُ اَمْرًا اَنْسَهُمْ اَنْسَهُمْ اَنْسَهُمْ
الْعَهْدَ الَّذِي تَحْوِيلِهِ اَنْسَهُمْ اَنْسَهُمْ اَنْسَهُمْ
لَهُ ! -

٥٥ - [] - 112, 113 - وَلَهُ جَاهُ لَمْ يَسْأَلْ مِنْ اَنْسَهُمْ .

... قَالَ الْحَسَنُ يَنْ اَسْأَلُ عَنْ اَنْسَهُمْ اَنْسَهُمْ
عَنِ الْعَقَدِ نَا يَنْسَلُ اَلْمُحْكَمِ وَلَا يَنْسَلُ اَلْمُحْكَمِ
بَصَرُهُ مِنْ اَنْسَهُمْ اَنْسَهُمْ اَنْسَهُمْ اَنْسَهُمْ

٥٦ - [بونس] - 112, 113 - اَلْمُحْكَمِ اَلْمُحْكَمِ اَلْمُحْكَمِ .

قَالَ الْحَسَنُ فِي الْاَزَلِ اَلْمُحْكَمِ اَلْمُحْكَمِ اَلْمُحْكَمِ
اَلْمُحْكَمِ فِي اَوَّلِ الشَّرِّ -

٥٧ - [] - 112, 113 - فَذَلِكُمُ اللَّهُ رُبُّكُمْ اَلْمُحْكَمِ .

قَالَ الْحَسَنُ اَلْمُحْكَمِ اَلْمُحْكَمِ اَلْمُحْكَمِ اَلْمُحْكَمِ

٥٤ - [] - 112, 113 - وَلَهُ جَاهُ لَمْ يَسْأَلْ مِنْ اَنْسَهُمْ .
... قَالَ الْحَسَنُ يَنْ اَسْأَلُ عَنْ اَنْسَهُمْ اَنْسَهُمْ
عَنِ الْعَقَدِ نَا يَنْسَلُ اَلْمُحْكَمِ وَلَا يَنْسَلُ اَلْمُحْكَمِ
بَصَرُهُ مِنْ اَنْسَهُمْ اَنْسَهُمْ اَنْسَهُمْ اَنْسَهُمْ
٥٥ - [] - 112, 113 - وَلَهُ جَاهُ لَمْ يَسْأَلْ مِنْ اَنْسَهُمْ .
... قَالَ الْحَسَنُ يَنْ اَسْأَلُ عَنْ اَنْسَهُمْ اَنْسَهُمْ
عَنِ الْعَقَدِ نَا يَنْسَلُ اَلْمُحْكَمِ وَلَا يَنْسَلُ اَلْمُحْكَمِ
بَصَرُهُ مِنْ اَنْسَهُمْ اَنْسَهُمْ اَنْسَهُمْ اَنْسَهُمْ
٥٦ - [بونس] - 112, 113 - اَلْمُحْكَمِ اَلْمُحْكَمِ اَلْمُحْكَمِ .
قَالَ الْحَسَنُ فِي الْاَزَلِ اَلْمُحْكَمِ اَلْمُحْكَمِ اَلْمُحْكَمِ
اَلْمُحْكَمِ فِي اَوَّلِ الشَّرِّ -

لا يشهد بغيره ولا يدرك بسواه -

- 59 - [يونس] (يونس) 8, 33 -
 قَالَ الْحَبِيبُ الْحَقُّ هُوَ الَّذِي لَا يَسْتَقِيمُ قِبَالَهُ أَوْ لَا يَسْتَحْسِنُ
 حَسَنًا كَيْفَ يَعْرِضُ عَلَيْهِ مَا يَنْهَى بَدَأُ أَوْ يُؤْثِرُ عَلَيْهِ مَا هُوَ إِنَّا ؟ -
 60 - [] 8, 35 - هَلْ يَدْرِي شَرُّكُمْ مَن يَدْرِي الْغُلُقُ •
 سَلِّ الْحَبِيبُ مَن هَذَا الْحَقُّ الَّذِي تُشِيرُونَ إِلَيْهِ ؟ قَالَ • مَعْلُ
 الْأَمَامِ وَلَا يُفْظَرُ •

- 61 - [] (يونس) 8, 36 •

وَأَشَدُّ عَلَيْهِ الْحَسِبُ بِرِ مَعْقَرِ

حَنِيفَةُ الْحَقِّ سَقَطَتْ • عَارِضَةُ الْكُنْ تَكَلَّمَ غَيْبًا¹⁴

حَتَّى أَتَى الْحَقَّ قَدْ تَبَيَّنَ • مَبْلُغٌ مِّنْ رَّأْيَا حَسِيرَةٍ¹⁵

- 62 - [] 8, 37 • هُوَ وَنَحْنُ مَن يَسْجَعُ الْبَيْتَ •

قَالَ الْحَسِبُ [مَنْ] أَتَى الْبَيْتَ بِأَيِّهِ مَا نَكَّ لَا تَشْفَعُ •

أَتَا يَسْعُ مَن لَمَسَهُ فِي الْأَرْضِ فَيَسْعُ مِنْكَ أَوْ أَمَا مَن لَمْ تَسْبِعْهُ

مَا الْأَمَامُ وَالشَّيْءُ • وَلَمْ يَسْعُ لَمْ • يَقُولُ¹⁶ [مَلَأَتْهُ لَمْ يَسْعُ]¹⁷

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى • إِنَّ سَبْعَ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ • (107, 41) -

- 63 - [] 8, 38 • وَتُحِبُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِالْمَاهِيَةِ •

قَالَ الْحَسِبُ حَقَّقَ الْحَقَّ بِالْمَاهِيَةِ • مَا أَوْضَحَ مَعَهُ • كُنَّا ! •

14 - (يونس) 8, 36 - (يونس) 8, 36 - (يونس) 8, 36 -

15 - (يونس) 8, 36 - (يونس) 8, 36 - (يونس) 8, 36 -

16 - (يونس) 8, 36 - (يونس) 8, 36 - (يونس) 8, 36 -

17 - (يونس) 8, 36 - (يونس) 8, 36 - (يونس) 8, 36 -

18 - (يونس) 8, 36 - (يونس) 8, 36 - (يونس) 8, 36 -

19 - (يونس) 8, 36 - (يونس) 8, 36 - (يونس) 8, 36 -

64. - [هود] - ١١٤ - «الكتاب أُخْلِفَ آيَاتُهُ...»
 قَالَ قَارِسٌ... قَالَ الْحَصْبُ «أُخْلِفَتْ» الْآثَرُ وَالنَّهْيُ وَتُخْلِفُ.
 بِالْوَعْدِ وَالْوَعْدُ وَحَكِيمٌ فِيهَا انْزِلُ وَغَيْبٌ وَمَنْ يَجْعَلُ يَأْتِيهِ
 وَبُخْرٌ مَعَهُ.
65. - [] - ١١٥ - «يُمْتَعِلُ مَتَاعًا حَسَنًا...»
 قَالَ الْحَصْبُ «مَتَاعًا حَسَنًا» الرِّضَا بِالْمَيْسَرَةِ وَالْحَصْبُ عَلَى كَرَّةِ
 الْمُتَقَدِّرِ.
66. - [] - ١١٦ - «وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ...»
 قَالَ الْحَصْبُ لَمْ يُدْعَ الْأَمْرُ فِي الْإِنْشَاءِ عَلَى سِلْطِ الْحَقِّ [عَالِي]
 فَارَ بِسَاطِ الْحَقِّ حَرْبٌ بَيْنَ حَوَائِجِهِ فَهَرُ وَجَبَّتْ مَتْنُ
 انْبِسَاطِ عَلَيْهِ رَأً [مَلِيحاً] كَنُوحٍ تَمَّ لَهَا قَالَ «أَنْتَ ابْنِي مِنْ أَعْلَى»
 خَلِدَ أَنَّهُ وَلَيْسَ مِنْ أَطْلُكُ.
67. - [يونس] - ١١٧ - «وَمَا أَفْنَى عَنَلَمَ مِنَ اللَّهِ مَا مَنَى...»
 نَلَا الْحَصْبُ حَيْثُ الْمَوَلَا يُسْتَبْعَالُ الشَّيْءُ مَعَ رُكْبِ الْإِنْشَاءِ
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «لَا تَدْعُوا إِلَى بَابِ وَاسِعٍ» وَادْعُوا إِلَى أَبْوَابِ ضَرُفَةٍ (١١٨).
68. - [] - ١١٨ - «نَزَعُ دَرَجَاتٍ مِنْ نَشَأِهِ...»
 قَالَ الْحَصْبُ فَصِيلُهُ أَرَا- الْمَعَانِي إِسْفَاطِ الْعَطِيبِ وَحَقُّ الْمَلَكُوتِ^{١٧}
 فِي الْمَالِينِ وَالْإِطَالِ الْخَصِيرِ وَنَهَى السَّرَكَةَ فِي الْوَنَتَيْنِ الْأَزْلَ وَالْإِذْ
 وَالمُنْتَرِ بِالْحَقِّ بَنَى مَا سَوَاءَ وَرُبَّةِ الْحَدِّ وَالسَّيَاحِ سَهْ «وَدَلَّ»
 نَوَلَهُ عَالِي وَنَزَعُ دَرَجَاتٍ...

١٧ - ١١٨. ١١٩.

١٨ - ١١٩. ١٢٠. ١٢١. ١٢٢.

١٩ - ١٢٠. ١٢١. ١٢٢. ١٢٣. ١٢٤. ١٢٥. ١٢٦. ١٢٧. ١٢٨. ١٢٩. ١٣٠. ١٣١. ١٣٢. ١٣٣. ١٣٤. ١٣٥. ١٣٦. ١٣٧. ١٣٨. ١٣٩. ١٤٠. ١٤١. ١٤٢. ١٤٣. ١٤٤. ١٤٥. ١٤٦. ١٤٧. ١٤٨. ١٤٩. ١٥٠. ١٥١. ١٥٢. ١٥٣. ١٥٤. ١٥٥. ١٥٦. ١٥٧. ١٥٨. ١٥٩. ١٦٠. ١٦١. ١٦٢. ١٦٣. ١٦٤. ١٦٥. ١٦٦. ١٦٧. ١٦٨. ١٦٩. ١٧٠. ١٧١. ١٧٢. ١٧٣. ١٧٤. ١٧٥. ١٧٦. ١٧٧. ١٧٨. ١٧٩. ١٨٠. ١٨١. ١٨٢. ١٨٣. ١٨٤. ١٨٥. ١٨٦. ١٨٧. ١٨٨. ١٨٩. ١٩٠. ١٩١. ١٩٢. ١٩٣. ١٩٤. ١٩٥. ١٩٦. ١٩٧. ١٩٨. ١٩٩. ٢٠٠. ٢٠١. ٢٠٢. ٢٠٣. ٢٠٤. ٢٠٥. ٢٠٦. ٢٠٧. ٢٠٨. ٢٠٩. ٢١٠. ٢١١. ٢١٢. ٢١٣. ٢١٤. ٢١٥. ٢١٦. ٢١٧. ٢١٨. ٢١٩. ٢٢٠. ٢٢١. ٢٢٢. ٢٢٣. ٢٢٤. ٢٢٥. ٢٢٦. ٢٢٧. ٢٢٨. ٢٢٩. ٢٣٠. ٢٣١. ٢٣٢. ٢٣٣. ٢٣٤. ٢٣٥. ٢٣٦. ٢٣٧. ٢٣٨. ٢٣٩. ٢٤٠. ٢٤١. ٢٤٢. ٢٤٣. ٢٤٤. ٢٤٥. ٢٤٦. ٢٤٧. ٢٤٨. ٢٤٩. ٢٥٠. ٢٥١. ٢٥٢. ٢٥٣. ٢٥٤. ٢٥٥. ٢٥٦. ٢٥٧. ٢٥٨. ٢٥٩. ٢٦٠. ٢٦١. ٢٦٢. ٢٦٣. ٢٦٤. ٢٦٥. ٢٦٦. ٢٦٧. ٢٦٨. ٢٦٩. ٢٧٠. ٢٧١. ٢٧٢. ٢٧٣. ٢٧٤. ٢٧٥. ٢٧٦. ٢٧٧. ٢٧٨. ٢٧٩. ٢٨٠. ٢٨١. ٢٨٢. ٢٨٣. ٢٨٤. ٢٨٥. ٢٨٦. ٢٨٧. ٢٨٨. ٢٨٩. ٢٩٠. ٢٩١. ٢٩٢. ٢٩٣. ٢٩٤. ٢٩٥. ٢٩٦. ٢٩٧. ٢٩٨. ٢٩٩. ٣٠٠. ٣٠١. ٣٠٢. ٣٠٣. ٣٠٤. ٣٠٥. ٣٠٦. ٣٠٧. ٣٠٨. ٣٠٩. ٣١٠. ٣١١. ٣١٢. ٣١٣. ٣١٤. ٣١٥. ٣١٦. ٣١٧. ٣١٨. ٣١٩. ٣٢٠. ٣٢١. ٣٢٢. ٣٢٣. ٣٢٤. ٣٢٥. ٣٢٦. ٣٢٧. ٣٢٨. ٣٢٩. ٣٣٠. ٣٣١. ٣٣٢. ٣٣٣. ٣٣٤. ٣٣٥. ٣٣٦. ٣٣٧. ٣٣٨. ٣٣٩. ٣٤٠. ٣٤١. ٣٤٢. ٣٤٣. ٣٤٤. ٣٤٥. ٣٤٦. ٣٤٧. ٣٤٨. ٣٤٩. ٣٥٠. ٣٥١. ٣٥٢. ٣٥٣. ٣٥٤. ٣٥٥. ٣٥٦. ٣٥٧. ٣٥٨. ٣٥٩. ٣٦٠. ٣٦١. ٣٦٢. ٣٦٣. ٣٦٤. ٣٦٥. ٣٦٦. ٣٦٧. ٣٦٨. ٣٦٩. ٣٧٠. ٣٧١. ٣٧٢. ٣٧٣. ٣٧٤. ٣٧٥. ٣٧٦. ٣٧٧. ٣٧٨. ٣٧٩. ٣٨٠. ٣٨١. ٣٨٢. ٣٨٣. ٣٨٤. ٣٨٥. ٣٨٦. ٣٨٧. ٣٨٨. ٣٨٩. ٣٩٠. ٣٩١. ٣٩٢. ٣٩٣. ٣٩٤. ٣٩٥. ٣٩٦. ٣٩٧. ٣٩٨. ٣٩٩. ٤٠٠. ٤٠١. ٤٠٢. ٤٠٣. ٤٠٤. ٤٠٥. ٤٠٦. ٤٠٧. ٤٠٨. ٤٠٩. ٤١٠. ٤١١. ٤١٢. ٤١٣. ٤١٤. ٤١٥. ٤١٦. ٤١٧. ٤١٨. ٤١٩. ٤٢٠. ٤٢١. ٤٢٢. ٤٢٣. ٤٢٤. ٤٢٥. ٤٢٦. ٤٢٧. ٤٢٨. ٤٢٩. ٤٣٠. ٤٣١. ٤٣٢. ٤٣٣. ٤٣٤. ٤٣٥. ٤٣٦. ٤٣٧. ٤٣٨. ٤٣٩. ٤٤٠. ٤٤١. ٤٤٢. ٤٤٣. ٤٤٤. ٤٤٥. ٤٤٦. ٤٤٧. ٤٤٨. ٤٤٩. ٤٥٠. ٤٥١. ٤٥٢. ٤٥٣. ٤٥٤. ٤٥٥. ٤٥٦. ٤٥٧. ٤٥٨. ٤٥٩. ٤٦٠. ٤٦١. ٤٦٢. ٤٦٣. ٤٦٤. ٤٦٥. ٤٦٦. ٤٦٧. ٤٦٨. ٤٦٩. ٤٧٠. ٤٧١. ٤٧٢. ٤٧٣. ٤٧٤. ٤٧٥. ٤٧٦. ٤٧٧. ٤٧٨. ٤٧٩. ٤٨٠. ٤٨١. ٤٨٢. ٤٨٣. ٤٨٤. ٤٨٥. ٤٨٦. ٤٨٧. ٤٨٨. ٤٨٩. ٤٩٠. ٤٩١. ٤٩٢. ٤٩٣. ٤٩٤. ٤٩٥. ٤٩٦. ٤٩٧. ٤٩٨. ٤٩٩. ٥٠٠. ٥٠١. ٥٠٢. ٥٠٣. ٥٠٤. ٥٠٥. ٥٠٦. ٥٠٧. ٥٠٨. ٥٠٩. ٥١٠. ٥١١. ٥١٢. ٥١٣. ٥١٤. ٥١٥. ٥١٦. ٥١٧. ٥١٨. ٥١٩. ٥٢٠. ٥٢١. ٥٢٢. ٥٢٣. ٥٢٤. ٥٢٥. ٥٢٦. ٥٢٧. ٥٢٨. ٥٢٩. ٥٣٠. ٥٣١. ٥٣٢. ٥٣٣. ٥٣٤. ٥٣٥. ٥٣٦. ٥٣٧. ٥٣٨. ٥٣٩. ٥٤٠. ٥٤١. ٥٤٢. ٥٤٣. ٥٤٤. ٥٤٥. ٥٤٦. ٥٤٧. ٥٤٨. ٥٤٩. ٥٥٠. ٥٥١. ٥٥٢. ٥٥٣. ٥٥٤. ٥٥٥. ٥٥٦. ٥٥٧. ٥٥٨. ٥٥٩. ٥٦٠. ٥٦١. ٥٦٢. ٥٦٣. ٥٦٤. ٥٦٥. ٥٦٦. ٥٦٧. ٥٦٨. ٥٦٩. ٥٧٠. ٥٧١. ٥٧٢. ٥٧٣. ٥٧٤. ٥٧٥. ٥٧٦. ٥٧٧. ٥٧٨. ٥٧٩. ٥٨٠. ٥٨١. ٥٨٢. ٥٨٣. ٥٨٤. ٥٨٥. ٥٨٦. ٥٨٧. ٥٨٨. ٥٨٩. ٥٩٠. ٥٩١. ٥٩٢. ٥٩٣. ٥٩٤. ٥٩٥. ٥٩٦. ٥٩٧. ٥٩٨. ٥٩٩. ٦٠٠. ٦٠١. ٦٠٢. ٦٠٣. ٦٠٤. ٦٠٥. ٦٠٦. ٦٠٧. ٦٠٨. ٦٠٩. ٦١٠. ٦١١. ٦١٢. ٦١٣. ٦١٤. ٦١٥. ٦١٦. ٦١٧. ٦١٨. ٦١٩. ٦٢٠. ٦٢١. ٦٢٢. ٦٢٣. ٦٢٤. ٦٢٥. ٦٢٦. ٦٢٧. ٦٢٨. ٦٢٩. ٦٣٠. ٦٣١. ٦٣٢. ٦٣٣. ٦٣٤. ٦٣٥. ٦٣٦. ٦٣٧. ٦٣٨. ٦٣٩. ٦٤٠. ٦٤١. ٦٤٢. ٦٤٣. ٦٤٤. ٦٤٥. ٦٤٦. ٦٤٧. ٦٤٨. ٦٤٩. ٦٥٠. ٦٥١. ٦٥٢. ٦٥٣. ٦٥٤. ٦٥٥. ٦٥٦. ٦٥٧. ٦٥٨. ٦٥٩. ٦٦٠. ٦٦١. ٦٦٢. ٦٦٣. ٦٦٤. ٦٦٥. ٦٦٦. ٦٦٧. ٦٦٨. ٦٦٩. ٦٧٠. ٦٧١. ٦٧٢. ٦٧٣. ٦٧٤. ٦٧٥. ٦٧٦. ٦٧٧. ٦٧٨. ٦٧٩. ٦٨٠. ٦٨١. ٦٨٢. ٦٨٣. ٦٨٤. ٦٨٥. ٦٨٦. ٦٨٧. ٦٨٨. ٦٨٩. ٦٩٠. ٦٩١. ٦٩٢. ٦٩٣. ٦٩٤. ٦٩٥. ٦٩٦. ٦٩٧. ٦٩٨. ٦٩٩. ٧٠٠. ٧٠١. ٧٠٢. ٧٠٣. ٧٠٤. ٧٠٥. ٧٠٦. ٧٠٧. ٧٠٨. ٧٠٩. ٧١٠. ٧١١. ٧١٢. ٧١٣. ٧١٤. ٧١٥. ٧١٦. ٧١٧. ٧١٨. ٧١٩. ٧٢٠. ٧٢١. ٧٢٢. ٧٢٣. ٧٢٤. ٧٢٥. ٧٢٦. ٧٢٧. ٧٢٨. ٧٢٩. ٧٣٠. ٧٣١. ٧٣٢. ٧٣٣. ٧٣٤. ٧٣٥. ٧٣٦. ٧٣٧. ٧٣٨. ٧٣٩. ٧٤٠. ٧٤١. ٧٤٢. ٧٤٣. ٧٤٤. ٧٤٥. ٧٤٦. ٧٤٧. ٧٤٨. ٧٤٩. ٧٥٠. ٧٥١. ٧٥٢. ٧٥٣. ٧٥٤. ٧٥٥. ٧٥٦. ٧٥٧. ٧٥٨. ٧٥٩. ٧٦٠. ٧٦١. ٧٦٢. ٧٦٣. ٧٦٤. ٧٦٥. ٧٦٦. ٧٦٧. ٧٦٨. ٧٦٩. ٧٧٠. ٧٧١. ٧٧٢. ٧٧٣. ٧٧٤. ٧٧٥. ٧٧٦. ٧٧٧. ٧٧٨. ٧٧٩. ٧٨٠. ٧٨١. ٧٨٢. ٧٨٣. ٧٨٤. ٧٨٥. ٧٨٦. ٧٨٧. ٧٨٨. ٧٨٩. ٧٩٠. ٧٩١. ٧٩٢. ٧٩٣. ٧٩٤. ٧٩٥. ٧٩٦. ٧٩٧. ٧٩٨. ٧٩٩. ٨٠٠. ٨٠١. ٨٠٢. ٨٠٣. ٨٠٤. ٨٠٥. ٨٠٦. ٨٠٧. ٨٠٨. ٨٠٩. ٨١٠. ٨١١. ٨١٢. ٨١٣. ٨١٤. ٨١٥. ٨١٦. ٨١٧. ٨١٨. ٨١٩. ٨٢٠. ٨٢١. ٨٢٢. ٨٢٣. ٨٢٤. ٨٢٥. ٨٢٦. ٨٢٧. ٨٢٨. ٨٢٩. ٨٣٠. ٨٣١. ٨٣٢. ٨٣٣. ٨٣٤. ٨٣٥. ٨٣٦. ٨٣٧. ٨٣٨. ٨٣٩. ٨٤٠. ٨٤١. ٨٤٢. ٨٤٣. ٨٤٤. ٨٤٥. ٨٤٦. ٨٤٧. ٨٤٨. ٨٤٩. ٨٥٠. ٨٥١. ٨٥٢. ٨٥٣. ٨٥٤. ٨٥٥. ٨٥٦. ٨٥٧. ٨٥٨. ٨٥٩. ٨٦٠. ٨٦١. ٨٦٢. ٨٦٣. ٨٦٤. ٨٦٥. ٨٦٦. ٨٦٧. ٨٦٨. ٨٦٩. ٨٧٠. ٨٧١. ٨٧٢. ٨٧٣. ٨٧٤. ٨٧٥. ٨٧٦. ٨٧٧. ٨٧٨. ٨٧٩. ٨٨٠. ٨٨١. ٨٨٢. ٨٨٣. ٨٨٤. ٨٨٥. ٨٨٦. ٨٨٧. ٨٨٨. ٨٨٩. ٨٩٠. ٨٩١. ٨٩٢. ٨٩٣. ٨٩٤. ٨٩٥. ٨٩٦. ٨٩٧. ٨٩٨. ٨٩٩. ٩٠٠. ٩٠١. ٩٠٢. ٩٠٣. ٩٠٤. ٩٠٥. ٩٠٦. ٩٠٧. ٩٠٨. ٩٠٩. ٩١٠. ٩١١. ٩١٢. ٩١٣. ٩١٤. ٩١٥. ٩١٦. ٩١٧. ٩١٨. ٩١٩. ٩٢٠. ٩٢١. ٩٢٢. ٩٢٣. ٩٢٤. ٩٢٥. ٩٢٦. ٩٢٧. ٩٢٨. ٩٢٩. ٩٣٠. ٩٣١. ٩٣٢. ٩٣٣. ٩٣٤. ٩٣٥. ٩٣٦. ٩٣٧. ٩٣٨. ٩٣٩. ٩٤٠. ٩٤١. ٩٤٢. ٩٤٣. ٩٤٤. ٩٤٥. ٩٤٦. ٩٤٧. ٩٤٨. ٩٤٩. ٩٥٠. ٩٥١. ٩٥٢. ٩٥٣. ٩٥٤. ٩٥٥. ٩٥٦. ٩٥٧. ٩٥٨. ٩٥٩. ٩٦٠. ٩٦١. ٩٦٢. ٩٦٣. ٩٦٤. ٩٦٥. ٩٦٦. ٩٦٧. ٩٦٨. ٩٦٩. ٩٧٠. ٩٧١. ٩٧٢. ٩٧٣. ٩٧٤. ٩٧٥. ٩٧٦. ٩٧٧. ٩٧٨. ٩٧٩. ٩٨٠. ٩٨١. ٩٨٢. ٩٨٣. ٩٨٤. ٩٨٥. ٩٨٦. ٩٨٧. ٩٨٨. ٩٨٩. ٩٩٠. ٩٩١. ٩٩٢. ٩٩٣. ٩٩٤. ٩٩٥. ٩٩٦. ٩٩٧. ٩٩٨. ٩٩٩. ١٠٠٠. ١٠٠١. ١٠٠٢. ١٠٠٣. ١٠٠٤. ١٠٠٥. ١٠٠٦. ١٠٠٧. ١٠٠٨. ١٠٠٩. ١٠١٠. ١٠١١. ١٠١٢. ١٠١٣. ١٠١٤. ١٠١٥. ١٠١٦. ١٠١٧. ١٠١٨. ١٠١٩. ١٠٢٠. ١٠٢١. ١٠٢٢. ١٠٢٣. ١٠٢٤. ١٠٢٥. ١٠٢٦. ١٠٢٧. ١٠٢٨. ١٠٢٩. ١٠٣٠. ١٠٣١. ١٠٣٢. ١٠٣٣. ١٠٣٤. ١٠٣٥. ١٠٣٦. ١٠٣٧. ١٠٣٨. ١٠٣٩. ١٠٤٠. ١٠٤١. ١٠٤٢. ١٠٤٣. ١٠٤٤. ١٠٤٥. ١٠٤٦. ١٠٤٧. ١٠٤٨. ١٠٤٩. ١٠٥٠. ١٠٥١. ١٠٥٢. ١٠٥٣. ١٠٥٤. ١٠٥٥. ١٠٥٦. ١٠٥٧. ١٠٥٨. ١٠٥٩. ١٠٦٠. ١٠٦١. ١٠٦٢. ١٠٦٣. ١٠٦٤. ١٠٦٥. ١٠٦٦. ١٠٦٧. ١٠٦٨. ١٠٦٩. ١٠٧٠. ١٠٧١. ١٠٧٢. ١٠٧٣. ١٠٧٤. ١٠٧٥. ١٠٧٦. ١٠٧٧. ١٠٧٨. ١٠٧٩. ١٠٨٠. ١٠٨١. ١٠٨٢. ١٠٨٣. ١٠٨٤. ١٠٨٥. ١٠٨٦. ١٠٨٧. ١٠٨٨. ١٠٨٩. ١٠٩٠. ١٠٩١. ١٠٩٢. ١٠٩٣. ١٠٩٤. ١٠٩٥. ١٠٩٦. ١٠٩٧. ١٠٩٨. ١٠٩٩. ١١٠٠. ١١٠١. ١١٠٢. ١١٠٣. ١١٠٤. ١١٠٥. ١١٠٦. ١١٠٧. ١١٠٨. ١١٠٩. ١١١٠. ١١١١. ١١١٢. ١١١٣. ١١١٤. ١١١٥. ١١١٦. ١١١٧. ١١١٨. ١١١٩. ١١٢٠. ١١٢١. ١١٢٢. ١١٢٣. ١١٢٤. ١١٢٥. ١١٢٦. ١١٢٧. ١١٢٨. ١١٢٩. ١١٣٠. ١١٣١. ١١٣٢. ١١٣٣. ١١٣٤. ١١٣٥. ١١٣٦. ١١٣٧. ١١٣٨. ١١٣٩. ١١٤٠. ١١٤١. ١١٤٢. ١١٤٣. ١١٤٤. ١١٤٥. ١١٤٦. ١١٤٧. ١١٤٨. ١١٤٩. ١١٥٠. ١١٥١. ١١٥٢. ١١٥٣. ١١٥٤. ١١٥٥. ١١٥٦. ١١٥٧. ١١٥٨. ١١٥٩. ١١٦٠. ١١٦١. ١١٦٢. ١١٦٣. ١١٦٤. ١١٦٥. ١١٦٦. ١١٦٧. ١١٦٨. ١١٦٩. ١١٧٠. ١١٧١. ١١٧٢. ١١٧٣. ١١٧٤. ١١٧٥. ١١٧٦. ١١٧٧. ١١٧٨. ١١٧٩. ١١٨٠. ١١٨١. ١١٨٢. ١١٨٣. ١١٨٤. ١١٨٥. ١١٨٦. ١١٨٧. ١١٨٨. ١١٨٩. ١١٩٠. ١١٩١. ١١٩٢. ١١٩٣. ١١٩٤. ١١٩٥. ١١٩٦. ١١٩٧. ١١٩٨. ١١٩٩. ١٢٠٠. ١٢٠١. ١٢٠٢. ١٢٠٣. ١٢٠٤. ١٢٠٥. ١٢٠٦. ١٢٠٧. ١٢٠٨. ١٢٠٩. ١٢١٠. ١٢١١. ١٢١٢. ١٢١٣. ١٢١٤. ١٢١٥. ١٢١٦. ١٢١٧. ١٢١٨. ١٢١٩. ١٢٢٠. ١٢٢١. ١٢٢٢. ١٢٢٣. ١٢٢٤. ١٢٢٥. ١٢٢٦. ١٢٢٧. ١٢٢٨. ١٢٢٩. ١٢٣٠. ١٢٣١. ١٢٣٢. ١٢٣٣. ١٢٣٤. ١٢٣٥. ١٢٣٦. ١٢٣٧. ١٢٣٨. ١٢٣٩. ١٢٤٠. ١٢٤١. ١٢٤٢. ١٢٤٣. ١٢٤٤. ١٢٤٥. ١٢٤٦. ١٢٤٧. ١٢٤٨. ١٢٤٩. ١٢٥٠. ١٢٥١. ١٢٥٢. ١٢٥٣. ١٢٥٤. ١٢٥٥. ١٢٥٦. ١٢٥٧. ١٢٥٨. ١٢٥٩. ١٢٦٠. ١٢٦١. ١٢٦٢. ١٢٦٣. ١٢٦٤. ١٢٦٥. ١٢٦٦. ١٢٦٧. ١٢٦٨. ١٢٦٩. ١٢٧٠. ١٢٧١. ١٢٧٢. ١٢٧٣. ١٢٧٤. ١٢٧٥. ١٢٧٦. ١٢٧٧. ١٢٧٨. ١٢٧٩. ١٢٨٠. ١٢٨١. ١٢٨٢. ١٢٨٣. ١٢٨٤. ١٢٨٥. ١٢٨٦. ١٢٨٧. ١٢٨٨. ١٢٨٩. ١٢٩٠. ١٢٩١. ١٢٩٢. ١٢٩٣. ١٢٩٤. ١٢٩٥. ١٢٩٦. ١٢٩٧. ١٢٩٨. ١٢٩٩. ١٣٠٠. ١٣٠١. ١٣٠٢. ١٣٠٣. ١٣٠٤. ١٣٠٥. ١٣٠٦. ١٣٠٧. ١٣٠٨. ١٣٠٩. ١٣١٠. ١٣١١. ١٣١٢. ١٣١٣. ١٣١٤. ١٣١٥. ١٣١٦. ١٣١٧. ١٣١٨. ١٣١٩. ١٣٢٠. ١٣٢١. ١٣٢٢. ١٣٢٣. ١٣٢٤. ١٣٢٥. ١٣٢٦. ١٣٢٧. ١٣٢٨. ١٣٢٩. ١٣٣٠. ١٣٣١. ١٣٣٢. ١٣٣٣. ١٣٣٤. ١٣٣٥. ١٣٣٦. ١٣٣٧. ١٣٣٨. ١٣٣٩. ١٣٤٠. ١٣٤١. ١٣٤٢. ١٣٤٣. ١٣٤٤. ١٣٤٥. ١٣٤٦. ١٣٤٧. ١٣٤٨. ١٣٤٩. ١٣٥٠. ١٣٥١. ١٣٥٢. ١٣٥٣. ١٣٥٤. ١٣٥٥. ١٣٥٦. ١٣٥٧. ١٣٥٨. ١٣٥٩. ١٣٦٠. ١٣٦١. ١٣٦٢. ١٣٦٣. ١٣٦٤. ١٣٦٥. ١٣٦٦. ١٣٦٧. ١٣٦٨. ١٣٦٩. ١٣٧٠. ١٣٧١. ١٣٧٢. ١٣٧٣. ١٣٧٤. ١٣٧٥. ١٣٧٦. ١٣٧٧. ١٣٧٨. ١٣٧٩. ١٣٨٠. ١٣٨١. ١٣٨٢. ١٣٨٣. ١٣٨٤. ١٣٨٥. ١٣٨٦. ١٣٨٧. ١٣٨٨. ١٣٨٩. ١٣٩٠. ١٣٩١. ١٣٩٢. ١٣٩٣. ١٣٩٤. ١٣٩٥. ١٣٩٦. ١٣٩٧. ١٣٩٨. ١٣٩٩. ١٤٠٠. ١٤٠١. ١٤٠٢. ١٤٠٣. ١٤٠٤. ١٤٠٥. ١٤٠٦. ١٤٠٧. ١٤٠٨. ١٤٠٩. ١٤١٠. ١٤١١. ١٤١٢. ١٤١٣. ١٤١٤. ١٤١٥. ١٤١٦. ١٤١٧. ١٤١٨. ١٤١٩. ١٤٢٠. ١٤٢١. ١٤٢٢. ١٤٢٣. ١٤٢٤. ١٤٢٥. ١٤٢٦. ١٤٢٧. ١٤٢٨. ١٤٢٩. ١٤٣٠. ١٤٣١. ١٤

- و باطناً عاجلاً و آهلاً فنبت الملك بالعلم و تربت العظم النبي صلتم
 و نبت النبي عقم به مزرعاً فقال الله تعالى يا أولولاء انجسناك .
 79- [] - 40, 41 - « [قل] آذعوا الله او ادعوا الرحمن . .
 قال الصبي يا . . الله تعالى اسمك عظيمة إلا إلهاً يا . . فاما دعوة
 حفيظة فلا !
 ثم سبختان اصحاب الكهين .
 80- [] - 42 - « [] - 43 - «
 قال الصبي اصحاب الكهين (والرقيم) في ظل (العرش) الامثلة .
 « سألهم بحال لذلك سئف على الخلق الناعم .
 81- [] - 44 - « [] - 45 - «
 قال الصبي في فضل . . لو اخلقت عليهم لو اخلقت عليهم . . قال
 أنه مما هم فيه من إلهاء الأحوال عليهم و نهض الأحوال لهم
 منها شاهدته بن عظيم الصل في القوت (و) المشاهدة علم ينزل ملكك
 بلالاً صلوك .
 82- [] - 46 - « [] - 47 - «
 قال الصبي سألتك الحق تعالى احسن حكاية . . « ما لك الى تسبيح
 بالحق . . بقوله و أنتخذونه و عزبه اولياءه . . «
 83- [] - 48 - « [] - 49 - «
 قال الصبي العلم الذي يالهأ أخذ الحق الامرار علم يلها إحصاء .

1. 40, 41 - « [] - 42 - « [] - 43 - « [] - 44 - « [] - 45 - « [] - 46 - « [] - 47 - « [] - 48 - « [] - 49 - «
 2. 40, 41 - « [] - 42 - « [] - 43 - « [] - 44 - « [] - 45 - « [] - 46 - « [] - 47 - « [] - 48 - « [] - 49 - «
 3. 40, 41 - « [] - 42 - « [] - 43 - « [] - 44 - « [] - 45 - « [] - 46 - « [] - 47 - « [] - 48 - « [] - 49 - «
 4. 40, 41 - « [] - 42 - « [] - 43 - « [] - 44 - « [] - 45 - « [] - 46 - « [] - 47 - « [] - 48 - « [] - 49 - «
 5. 40, 41 - « [] - 42 - « [] - 43 - « [] - 44 - « [] - 45 - « [] - 46 - « [] - 47 - « [] - 48 - « [] - 49 - «
 6. 40, 41 - « [] - 42 - « [] - 43 - « [] - 44 - « [] - 45 - « [] - 46 - « [] - 47 - « [] - 48 - « [] - 49 - «
 7. 40, 41 - « [] - 42 - « [] - 43 - « [] - 44 - « [] - 45 - « [] - 46 - « [] - 47 - « [] - 48 - « [] - 49 - «
 8. 40, 41 - « [] - 42 - « [] - 43 - « [] - 44 - « [] - 45 - « [] - 46 - « [] - 47 - « [] - 48 - « [] - 49 - «
 9. 40, 41 - « [] - 42 - « [] - 43 - « [] - 44 - « [] - 45 - « [] - 46 - « [] - 47 - « [] - 48 - « [] - 49 - «
 10. 40, 41 - « [] - 42 - « [] - 43 - « [] - 44 - « [] - 45 - « [] - 46 - « [] - 47 - « [] - 48 - « [] - 49 - «

87. [صرح] - [١٥٨] - .. و انتباه العلم صبيًا .
قال الصبي كان روح صبي عثم متغيرته "لأرواح المتعاهرة" و
سنة متغيرة بأدب العبودية و المتعاهرة "لذلك قال الله
على .. و انتباه ..
88. [-] - [١٥٨] - .. و اذكر في الكتاب اسمعيل انه كان صليبي الرعد .
قال الصبي الصادق هو المتكلم في حاله يمرى سب استقامية
و يلهو و الصبي هو المستقيم في جميع احواله .
89. [-] - [١٥٨] - .. و اذكر في الكتاب انهم اذبحوا آله كان مبدعًا ..
قال الصبي الصبي الذي لا يعرفه الله في شواهد عبادته
الصبي "فوقه الصبي فلا يرى شيئاً إلا من الحق
[-] - [١٥٨] -
90. [-] - [١٥٨] -
وقال الصبي من يكون مع الله نطق في حلم ما اوجب للآل
يكون حلو يتيه أنس من الاطوار "و يكون وعدي الصبي الذاب لم
يشهده الصبي مبدع" فهو اصعب من الطوب "و يكون له مع الحق
مسئ جعل به الواردات" لا يذكر برؤيته الكون غير الصبي
و لا يشهده الصبي بالنظر إليه صبيًا عليه .

١٥٨ - صبيًا . كسر (١٥٨) ١٥٨ ١٥٨ . ١٥٨ .
١٥٨ - صبيًا . كسر (١٥٨) ١٥٨ ١٥٨ . ١٥٨ .
١٥٨ - صبيًا . كسر (١٥٨) ١٥٨ ١٥٨ . ١٥٨ .

١٥٨ - صبيًا . كسر (١٥٨) ١٥٨ ١٥٨ . ١٥٨ .
١٥٨ - صبيًا . كسر (١٥٨) ١٥٨ ١٥٨ . ١٥٨ .

91. - [طه] - XX, 18 - « وما تلكُ بينك يا موسى »
 قال الحسن في قوله تعالى « وما تلكُ بينك يا موسى »
 أَتَيْتَهُ بِالْحَقِّ فَقَالَ لَهُ أَتَدَّ إِلَيْهِ النَّظْرَ طَامِدَ النَّظَرِ حَتَّى تَبْقَى
 أَنْ عَصَى فَقَالَ « عَصَى » (١) فَلَمَّا أَجَابَ بِالْحَقِّفَةِ أَنَّهُ عَصَا
 أَقْلَبَ مِنْهَا مَحَالَهَا عَنْ مَحَالِهَا فَاصْبَحَ ذَلِكَ نَقِيلَ إِمْبَارِجًا لِلْأَمْرِ .

92. - [هـ] - XX, 18 - « هـ »
 قَالَ الْحَسَنُ عَدَّ مَوْسَى ثَمَّ مَنَافِعَ لِعَصَا عِلْوَرْتِهِ فَقَالَ « مُكُونُ
 إِلَهًا [وَ إِنْ شَاءَ] » (٢) فَقَالَ نَعْلَى لَهُ « أَلَيْهَا يَا مَوْسَى » (٣) أَيْ
 أَلَيْسَ بِفَضْلِكَ السُّكُورُ إِلَى مَنَافِعِهَا وَ فَلَهَا حُبَّةٌ لِيَنْزِلَ (٤) الْأَمْرُ
 بِهَا « فَأَوْعِشَ مِنْهَا خَفَقَ فَقَالَ حِينَ نَقَطَهُ عَنْهَا بِالْفِرَارِ (٥) »
 « خُذَهَا وَلَا تَحْتَفِ » (٦) وَ رَاجِعَ الْبَيِّنَاتِ -

93. - [هـ] - XX, 16 - « هـ » رَّبِّ اشْرَحْ لِي تَضَرِّبِ هـ
 قَالَ الْحَسَنُ لَأَنْتَ إِلَهٌ الْهَقُّ (٧) [أَرَأَيْتَ] عَنْهُ السُّكُورُ وَ جَاءَهُ (٨) الْقَوْلُ
 بِاللَّهِ « وَلَمْ يَبْ يَلَيْتَ إِنْ هِيَ جَاءَتْهُ » (٩) أَيْ قَامَ مَقَامَ الْمَوَاجَهَةِ [وَ الْمَحَاطَةِ] (١٠)
 وَ الْمَلِكُ مَصْطَفَى (١١) لِأَيْمٍ « نَظَرَ إِلَى الْبَيْتِ الْأَسْوَلِ » « مِثَالُ مَلِكَةٍ
 صَرَّحَ بِدَوِّ الْبَيْتِ لِمَا [الْمَوَاجَهَةِ وَ الْمَحَاطَةِ] ثُمَّ نَظَرَ إِلَى الْبَيْتِ الْأَسْوَلِ
 « فَادَّاهَمَ بِسَبَبِ أَشْرَعِ فَشَالَ ذَلِكَ إِلَى الْيَوْمِ لِسِرِّي » « مَالَهُ إِلَى
 أَرْبَعِ الْمَنَامِ نَوَصَرُ الْخَيْبَةِ إِلَى اللَّهِ حَالِي بِاللَّهِ أَيْلِيهِ إِنْ هُوَ وَكَلَّ

. ٢٣١ هـ ٩٣١ .

- منه . ٢٣١ هـ - ٩٣١ هـ . (١) « هـ » (٢) « هـ » (٣) « هـ » (٤) « هـ » (٥) « هـ » (٦) « هـ » (٧) « هـ » (٨) « هـ » (٩) « هـ » (١٠) « هـ » (١١) « هـ »
- ٩٣ - (١) « هـ » (٢) « هـ » (٣) « هـ » (٤) « هـ » (٥) « هـ » (٦) « هـ » (٧) « هـ » (٨) « هـ » (٩) « هـ » (١٠) « هـ » (١١) « هـ »
- ٩٣ - (١) « هـ » (٢) « هـ » (٣) « هـ » (٤) « هـ » (٥) « هـ » (٦) « هـ » (٧) « هـ » (٨) « هـ » (٩) « هـ » (١٠) « هـ » (١١) « هـ »
- ٩٣ - (١) « هـ » (٢) « هـ » (٣) « هـ » (٤) « هـ » (٥) « هـ » (٦) « هـ » (٧) « هـ » (٨) « هـ » (٩) « هـ » (١٠) « هـ » (١١) « هـ »

ثم لا يبرح عليه حارسه تعالى ثم نظر في البقية الاموال به
سأل حذر العدة من ليلته ليكن اذا قال ^(١) ما لي لا يطيقه و ياتي
ماتاً ثم لا هذه الاموال [صالح للمسيح في الله تعالى] ولا يمشي وفي
الماضي حقاً ماتت عنه الاموال ^(٢) فلم ^(٣) يبرحها و ذهبت من ماله
وطهره وما مذهبها الا ما كان للحق منه و معه حتى تصف رسول
تعالى قد اوتيت سؤالك يا موسى (١٠٣٦) -

- 94 - [قوله] - ١١٤ - و نيزاً قائماً مستقماً .

قال السب عر الذي يطبق المصم و يمشي الطهر و يبيت
الذهن و يمشي العزم و قائماً مستقماً حتى يجر الكرام
معينه و بلغ نفاذ قدره ثم طهره طهر اليه رزق ربه على امره
[اعل الحرفين يبرزونه] ^(٤)

- 95 - [الانبياء] - ١١٨ - و خُلِفَ الاسنان من قبل .

قال السب رَجَزَهُمْ عَمَّا جَلَلَهُمْ عَلِيهِ .

- 96 - [.] - ١١٩ - و قد يَلْجُؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

قال السب و يَلْجُؤُكُمْ اى قد ياخذكم من مغازل العذرة و

قد يَجْعَلُكُمْ سَوَاءً النَّصَامِ .

[.] - ١٢٠ - اَوْ تَكْبِي الضَّرَّ .

- 97 - قال السب تَكْبِي الضَّرَّ تعالى لِيَسِيرَ عَمَّ فكيف عه لانوار كرامته

فلم يجد للبلاد اُلاً مثالاً تَكْبِي الضَّرَّ لِيَسْتَدَانَ ثواب البلاد .

- 91 (١) - و اعلم : (١) K (٢) - ١١٤ - (٣) - ١١٨ - (٤) - ١١٩ - (٥) - ١٢٠ -

تظهر - ١٢٠ - ١١٨ - ١١٤ - ١١٢ - ١١٠ - ١٠٨ - ١٠٦ - ١٠٤ - ١٠٢ - ١٠٠ - ٩٨ - ٩٦ - ٩٤ - ٩٢ - ٩٠ - ٨٨ - ٨٦ - ٨٤ - ٨٢ - ٨٠ - ٧٨ - ٧٦ - ٧٤ - ٧٢ - ٧٠ - ٦٨ - ٦٦ - ٦٤ - ٦٢ - ٦٠ - ٥٨ - ٥٦ - ٥٤ - ٥٢ - ٥٠ - ٤٨ - ٤٦ - ٤٤ - ٤٢ - ٤٠ - ٣٨ - ٣٦ - ٣٤ - ٣٢ - ٣٠ - ٢٨ - ٢٦ - ٢٤ - ٢٢ - ٢٠ - ١٨ - ١٦ - ١٤ - ١٢ - ١٠ - ٨ - ٦ - ٤ - ٢ - ٠ -

- 95 - ١١٨ - ١١٤ - ١١٢ - ١١٠ - ١٠٨ - ١٠٦ - ١٠٤ - ١٠٢ - ١٠٠ - ٩٨ - ٩٦ - ٩٤ - ٩٢ - ٩٠ - ٨٨ - ٨٦ - ٨٤ - ٨٢ - ٨٠ - ٧٨ - ٧٦ - ٧٤ - ٧٢ - ٧٠ - ٦٨ - ٦٦ - ٦٤ - ٦٢ - ٦٠ - ٥٨ - ٥٦ - ٥٤ - ٥٢ - ٥٠ - ٤٨ - ٤٦ - ٤٤ - ٤٢ - ٤٠ - ٣٨ - ٣٦ - ٣٤ - ٣٢ - ٣٠ - ٢٨ - ٢٦ - ٢٤ - ٢٢ - ٢٠ - ١٨ - ١٦ - ١٤ - ١٢ - ١٠ - ٨ - ٦ - ٤ - ٢ - ٠ -

- 96 - ١١٨ - ١١٤ - ١١٢ - ١١٠ - ١٠٨ - ١٠٦ - ١٠٤ - ١٠٢ - ١٠٠ - ٩٨ - ٩٦ - ٩٤ - ٩٢ - ٩٠ - ٨٨ - ٨٦ - ٨٤ - ٨٢ - ٨٠ - ٧٨ - ٧٦ - ٧٤ - ٧٢ - ٧٠ - ٦٨ - ٦٦ - ٦٤ - ٦٢ - ٦٠ - ٥٨ - ٥٦ - ٥٤ - ٥٢ - ٥٠ - ٤٨ - ٤٦ - ٤٤ - ٤٢ - ٤٠ - ٣٨ - ٣٦ - ٣٤ - ٣٢ - ٣٠ - ٢٨ - ٢٦ - ٢٤ - ٢٢ - ٢٠ - ١٨ - ١٦ - ١٤ - ١٢ - ١٠ - ٨ - ٦ - ٤ - ٢ - ٠ -

- 97 - ١١٨ - ١١٤ - ١١٢ - ١١٠ - ١٠٨ - ١٠٦ - ١٠٤ - ١٠٢ - ١٠٠ - ٩٨ - ٩٦ - ٩٤ - ٩٢ - ٩٠ - ٨٨ - ٨٦ - ٨٤ - ٨٢ - ٨٠ - ٧٨ - ٧٦ - ٧٤ - ٧٢ - ٧٠ - ٦٨ - ٦٦ - ٦٤ - ٦٢ - ٦٠ - ٥٨ - ٥٦ - ٥٤ - ٥٢ - ٥٠ - ٤٨ - ٤٦ - ٤٤ - ٤٢ - ٤٠ - ٣٨ - ٣٦ - ٣٤ - ٣٢ - ٣٠ - ٢٨ - ٢٦ - ٢٤ - ٢٢ - ٢٠ - ١٨ - ١٦ - ١٤ - ١٢ - ١٠ - ٨ - ٦ - ٤ - ٢ - ٠ -

تعالى . ولقد خلقنا الإنسان من سلالة من طين [ثم جعلناه
نطفة في قرار مكيد] ^(١٤) إلى صوله تعالى : فبشر بالآية احسن
التأليف . (١٤، ١٥) .

101 - [المؤمنين] : [لغة] ١٤، ١٥ -

[وَعَلَى الْمَسِيحِ] خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الصَّلَافَ فَاَمَدَلَهُمْ عَلٰى اَرْجِ اصْوَلِ
الرُّبْعِ الْاَعْلٰى الْاِلَهِيَّةِ ، وَالرُّبْعِ الْاَسْفَلِ الْاَرْضِيَّةِ ، وَ (الرُّبْعِ الْاَسْفَلِ)
السُّورَةِ نَبَتْ فِيهَا [التَّذْيِيرُ] ^(١٦) وَ الْمُسِيئَةُ وَ الْعِلْمُ وَ الْحَرَفَةُ وَ
[الْهَمُ وَ الْعُظْبُ] لِمَا فِي الْفِرَاسَةِ وَ الْاِدْرَاكِ وَ التَّصْيِرِ وَلَمَّا تَلَا
وَ الرُّبْعِ الرَّابِعِ السُّورَةِ ^(١٧) لِمَا فِي السُّورَةِ ، لَكَذَلِكَ خَلَقَهُ وَ سَمَّاهُ .

102 - [] - ١٤، ١٥ - وَ . ثُمَّ اَنْشَأَهُ خَلَقًا اٰخَرَ .

مَا لَمْ يَكُنْ ^(١٨) فَطَرَ الْاَسْبَابَ بِقُدْرَتِهِ وَ دَمَّرَهَا بِالْحَيْفِ صُنْعِهِ فَاجَابَهُ
اَدَمَ ثُمَّ كَمَا سَأَلَ لَمْ يَسْأَلْهُ اَوْ اَضْرَحَ بِهِ دَرَجَةً عَلَى النِّعَتِ الَّذِي
وَصَدَّ بِمُضَفَّةٍ وَ عِلْفَةٍ اَوْ بِدَائِعِ خَلْقِهِ ، اَوْجَبَ لِنَفْسِهِ عِنْدَ
خَلْقِهِ ^(١٩) اِسْمَهُ الْفَالِكِ ، وَ صَدَّ صُنْعَهُ الصَّانِعِ ، وَ لَمْ يَحْدَثْ
لَهُ اِسْمٌ اِلَّا كَانَ مَرْصُومًا بِالْقُدْرَةِ عَلَى اِيْدَاكَ الصَّلَافِ ، فَكُلُّ اِسْمٍ ^(٢٠)
اظهر اِسْمَهُ الْفَالِكِ ، الصَّلَافِ ^(٢١) وَ اَنْشَرَهُ ^(٢٢) لَهُمْ ، اَوْ كَلَّ عِدَا الْاِسْمِ مَكْنُونًا
لَا بِهِ مَدْعُومَةٌ ، وَ اَنْزَلَهُ بِمَنْبَتِهِ بِذَلِكَ نَفْسَهُ ^(٢٣) وَ دَعَا نَفْسَهُ بِرَبِّ
عَالَمِينَ جَمِيعًا مِنْ اِدْرَاكِ وَ تَبَيَّنَ مَذْيَبُهُ حَاصِرًا ، وَ كَلَّ مَا وَصَفَ اللَّهُ

١٤٥ - تأليفه (١٤) -

١٤٦ - (١) - (٢) - فاعملها - (٣) - تأليفه (٤) - (٥) - تأليفه (٦) - (٧) - تأليفه (٨) - (٩) -

١٤٧ - (١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) -

١٤٨ - (١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) -

١٤٩ - (١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) -

١٥٠ - (١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) -

١٥١ - (١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) -

١٥٢ - (١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) -

١٥٣ - (١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) -

١٥٤ - (١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) -

١٥٥ - (١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) -

١٥٦ - (١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) -

١٥٧ - (١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) -

١٥٨ - (١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) -

١٥٩ - (١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) -

١٦٠ - (١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) -

301 - [النور] - XXIV, 35 - ... فَأَنهَا لَوَكُنْ دُرَّةً قَدْ تَوَلَّدَ مِنْ نَجْوَى جَارِيَةٍ -

قال الصبغ (في قوله تعالى: الله نور السموات والارض) ^(١)
 "مُتَوَلَّدٌ" فلو لم يكن حثاً عرفتم وجوده. وعنه ^(٢) بقوله تعالى: يهدي
 الله لنوره من شاء. "فلان" ^(٣) أول إسداء به الله نور السموات
 والارض. أي: أنا مُتَوَلَّدٌ ^(٤) النعم ومُنْتَهَا ^(٥) والآخر خاتمة
 فالأول فعلٌ والآخر مفعول ^(٦) (فهم المُنْتَهَى) ^(٧) الأوليات
 والهادى لأخباته -

302 - [] - XXIV, 35 (نور) -

وقال أيضاً ^(٨) [إ] لا الله نور السموات والارض، وهو نور
 النور يهدي الله من شاء بنوره إلى قدره، وبُذْرِعَ إلى
 غيبه، وبُذْرِعَ إلى بَدِيهِ، وبُذْرِعَ إلى اِزْلَامٍ، وبُذْرِعَ إلى اِزْلَامٍ
 وبُذْرِعَ إلى وَجْهَاتِهِ، ولا اله إلا هو (XXIV, 35) الهند
 ساء، وقدره تعالى وقصصه، يريد به بناء علماً بموجده
 ونوره، وإتقان مناجاة وعُدائيه، وتظيم رُوحه -

303 - [] - XXIV, 35 (نور) -

قال الصبغ في ^(٩) الرأى نور الوحي، وحب العينية نور
 المأجدة، وفي الشَّمْ نور النفس، وفي البصائر نور البصائر
 وفي القُدْر نور الإيمان، وفي الخبايا نور التَّشْجِيع [ج]

١ - ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٧، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٤١٢، ٤١٣، ٤١٤، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٧، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٦، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٢، ٤٥٣، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٨٨، ٤٨٩، ٤٩٠، ٤٩١، ٤٩٢، ٤٩٣، ٤٩٤، ٤٩٥، ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٠، ٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٧، ٥١٨، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٤، ٥٢٥، ٥٢٦، ٥٢٧، ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣١، ٥٣٢، ٥٣٣، ٥٣٤، ٥٣٥، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٣٨، ٥٣٩، ٥٤٠، ٥٤١، ٥٤٢، ٥٤٣، ٥٤٤، ٥٤٥، ٥٤٦، ٥٤٧، ٥٤٨، ٥٤٩، ٥٥٠، ٥٥١، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٥٤، ٥٥٥، ٥٥٦، ٥٥٧، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦١، ٥٦٢، ٥٦٣، ٥٦٤، ٥٦٥، ٥٦٦، ٥٦٧، ٥٦٨، ٥٦٩، ٥٧٠، ٥٧١، ٥٧٢، ٥٧٣، ٥٧٤، ٥٧٥، ٥٧٦، ٥٧٧، ٥٧٨، ٥٧٩، ٥٨٠، ٥٨١، ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٨٤، ٥٨٥، ٥٨٦، ٥٨٧، ٥٨٨، ٥٨٩، ٥٩٠، ٥٩١، ٥٩٢، ٥٩٣، ٥٩٤، ٥٩٥، ٥٩٦، ٥٩٧، ٥٩٨، ٥٩٩، ٦٠٠، ٦٠١، ٦٠٢، ٦٠٣، ٦٠٤، ٦٠٥، ٦٠٦، ٦٠٧، ٦٠٨، ٦٠٩، ٦١٠، ٦١١، ٦١٢، ٦١٣، ٦١٤، ٦١٥، ٦١٦، ٦١٧، ٦١٨، ٦١٩، ٦٢٠، ٦٢١، ٦٢٢، ٦٢٣، ٦٢٤، ٦٢٥، ٦٢٦، ٦٢٧، ٦٢٨، ٦٢٩، ٦٣٠، ٦٣١، ٦٣٢، ٦٣٣، ٦٣٤، ٦٣٥، ٦٣٦، ٦٣٧، ٦٣٨، ٦٣٩، ٦٤٠، ٦٤١، ٦٤٢، ٦٤٣، ٦٤٤، ٦٤٥، ٦٤٦، ٦٤٧، ٦٤٨، ٦٤٩، ٦٥٠، ٦٥١، ٦٥٢، ٦٥٣، ٦٥٤، ٦٥٥، ٦٥٦، ٦٥٧، ٦٥٨، ٦٥٩، ٦٦٠، ٦٦١، ٦٦٢، ٦٦٣، ٦٦٤، ٦٦٥، ٦٦٦، ٦٦٧، ٦٦٨، ٦٦٩، ٦٧٠، ٦٧١، ٦٧٢، ٦٧٣، ٦٧٤، ٦٧٥، ٦٧٦، ٦٧٧، ٦٧٨، ٦٧٩، ٦٨٠، ٦٨١، ٦٨٢، ٦٨٣، ٦٨٤، ٦٨٥، ٦٨٦، ٦٨٧، ٦٨٨، ٦٨٩، ٦٩٠، ٦٩١، ٦٩٢، ٦٩٣، ٦٩٤، ٦٩٥، ٦٩٦، ٦٩٧، ٦٩٨، ٦٩٩، ٧٠٠، ٧٠١، ٧٠٢، ٧٠٣، ٧٠٤، ٧٠٥، ٧٠٦، ٧٠٧، ٧٠٨، ٧٠٩، ٧١٠، ٧١١، ٧١٢، ٧١٣، ٧١٤، ٧١٥، ٧١٦، ٧١٧، ٧١٨، ٧١٩، ٧٢٠، ٧٢١، ٧٢٢، ٧٢٣، ٧٢٤، ٧٢٥، ٧٢٦، ٧٢٧، ٧٢٨، ٧٢٩، ٧٣٠، ٧٣١، ٧٣٢، ٧٣٣، ٧٣٤، ٧٣٥، ٧٣٦، ٧٣٧، ٧٣٨، ٧٣٩، ٧٤٠، ٧٤١، ٧٤٢، ٧٤٣، ٧٤٤، ٧٤٥، ٧٤٦، ٧٤٧، ٧٤٨، ٧٤٩، ٧٥٠، ٧٥١، ٧٥٢، ٧٥٣، ٧٥٤، ٧٥٥، ٧٥٦، ٧٥٧، ٧٥٨، ٧٥٩، ٧٦٠، ٧٦١، ٧٦٢، ٧٦٣، ٧٦٤، ٧٦٥، ٧٦٦، ٧٦٧، ٧٦٨، ٧٦٩، ٧٧٠، ٧٧١، ٧٧٢، ٧٧٣، ٧٧٤، ٧٧٥، ٧٧٦، ٧٧٧، ٧٧٨، ٧٧٩، ٧٨٠، ٧٨١، ٧٨٢، ٧٨٣، ٧٨٤، ٧٨٥، ٧٨٦، ٧٨٧، ٧٨٨، ٧٨٩، ٧٩٠، ٧٩١، ٧٩٢، ٧٩٣، ٧٩٤، ٧٩٥، ٧٩٦، ٧٩٧، ٧٩٨، ٧٩٩، ٨٠٠، ٨٠١، ٨٠٢، ٨٠٣، ٨٠٤، ٨٠٥، ٨٠٦، ٨٠٧، ٨٠٨، ٨٠٩، ٨١٠، ٨١١، ٨١٢، ٨١٣، ٨١٤، ٨١٥، ٨١٦، ٨١٧، ٨١٨، ٨١٩، ٨٢٠، ٨٢١، ٨٢٢، ٨٢٣، ٨٢٤، ٨٢٥، ٨٢٦، ٨٢٧، ٨٢٨، ٨٢٩، ٨٣٠، ٨٣١، ٨٣٢، ٨٣٣، ٨٣٤، ٨٣٥، ٨٣٦، ٨٣٧، ٨٣٨، ٨٣٩، ٨٤٠، ٨٤١، ٨٤٢، ٨٤٣، ٨٤٤، ٨٤٥، ٨٤٦، ٨٤٧، ٨٤٨، ٨٤٩، ٨٥٠، ٨٥١، ٨٥٢، ٨٥٣، ٨٥٤، ٨٥٥، ٨٥٦، ٨٥٧، ٨٥٨، ٨٥٩، ٨٦٠، ٨٦١، ٨٦٢، ٨٦٣، ٨٦٤، ٨٦٥، ٨٦٦، ٨٦٧، ٨٦٨، ٨٦٩، ٨٧٠، ٨٧١، ٨٧٢، ٨٧٣، ٨٧٤، ٨٧٥، ٨٧٦، ٨٧٧، ٨٧٨، ٨٧٩، ٨٨٠، ٨٨١، ٨٨٢، ٨٨٣، ٨٨٤، ٨٨٥، ٨٨٦، ٨٨٧، ٨٨٨، ٨٨٩، ٨٩٠، ٨٩١، ٨٩٢، ٨٩٣، ٨٩٤، ٨٩٥، ٨٩٦، ٨٩٧، ٨٩٨، ٨٩٩، ٩٠٠، ٩٠١، ٩٠٢، ٩٠٣، ٩٠٤، ٩٠٥، ٩٠٦، ٩٠٧، ٩٠٨، ٩٠٩، ٩١٠، ٩١١، ٩١٢، ٩١٣، ٩١٤، ٩١٥، ٩١٦، ٩١٧، ٩١٨، ٩١٩، ٩٢٠، ٩٢١، ٩٢٢، ٩٢٣، ٩٢٤، ٩٢٥، ٩٢٦، ٩٢٧، ٩٢٨، ٩٢٩، ٩٣٠، ٩٣١، ٩٣٢، ٩٣٣، ٩٣٤، ٩٣٥، ٩٣٦، ٩٣٧، ٩٣٨، ٩٣٩، ٩٤٠، ٩٤١، ٩٤٢، ٩٤٣، ٩٤٤، ٩٤٥، ٩٤٦، ٩٤٧، ٩٤٨، ٩٤٩، ٩٥٠، ٩٥١، ٩٥٢، ٩٥٣، ٩٥٤، ٩٥٥، ٩٥٦، ٩٥٧، ٩٥٨، ٩٥٩، ٩٦٠، ٩٦١، ٩٦٢، ٩٦٣، ٩٦٤، ٩٦٥، ٩٦٦، ٩٦٧، ٩٦٨، ٩٦٩، ٩٧٠، ٩٧١، ٩٧٢، ٩٧٣، ٩٧٤، ٩٧٥، ٩٧٦، ٩٧٧، ٩٧٨، ٩٧٩، ٩٨٠، ٩٨١، ٩٨٢، ٩٨٣، ٩٨٤، ٩٨٥، ٩٨٦، ٩٨٧، ٩٨٨، ٩٨٩، ٩٩٠، ٩٩١، ٩٩٢، ٩٩٣، ٩٩٤، ٩٩٥، ٩٩٦، ٩٩٧، ٩٩٨، ٩٩٩، ١٠٠٠، ١٠٠١، ١٠٠٢، ١٠٠٣، ١٠٠٤، ١٠٠٥، ١٠٠٦، ١٠٠٧، ١٠٠٨، ١٠٠٩، ١٠١٠، ١٠١١، ١٠١٢، ١٠١٣، ١٠١٤، ١٠١٥، ١٠١٦، ١٠١٧، ١٠١٨، ١٠١٩، ١٠٢٠، ١٠٢١، ١٠٢٢، ١٠٢٣، ١٠٢٤، ١٠٢٥، ١٠٢٦، ١٠٢٧، ١٠٢٨، ١٠٢٩، ١٠٣٠، ١٠٣١، ١٠٣٢، ١٠٣٣، ١٠٣٤، ١٠٣٥، ١٠٣٦، ١٠٣٧، ١٠٣٨، ١٠٣٩، ١٠٤٠، ١٠٤١، ١٠٤٢، ١٠٤٣، ١٠٤٤، ١٠٤٥، ١٠٤٦، ١٠٤٧، ١٠٤٨، ١٠٤٩، ١٠٥٠، ١٠٥١، ١٠٥٢، ١٠٥٣، ١٠٥٤، ١٠٥٥، ١٠٥٦، ١٠٥٧، ١٠٥٨، ١٠٥٩، ١٠٦٠، ١٠٦١، ١٠٦٢، ١٠٦٣، ١٠٦٤، ١٠٦٥، ١٠٦٦، ١٠٦٧، ١٠٦٨، ١٠٦٩، ١٠٧٠، ١٠٧١، ١٠٧٢، ١٠٧٣، ١٠٧٤، ١٠٧٥، ١٠٧٦، ١٠٧٧، ١٠٧٨، ١٠٧٩، ١٠٨٠، ١٠٨١، ١٠٨٢، ١٠٨٣، ١٠٨٤، ١٠٨٥، ١٠٨٦، ١٠٨٧، ١٠٨٨، ١٠٨٩، ١٠٩٠، ١٠٩١، ١٠٩٢، ١٠٩٣، ١٠٩٤، ١٠٩٥، ١٠٩٦، ١٠٩٧، ١٠٩٨، ١٠٩٩، ١١٠٠، ١١٠١، ١١٠٢، ١١٠٣، ١١٠٤، ١١٠٥، ١١٠٦، ١١٠٧، ١١٠٨، ١١٠٩، ١١١٠، ١١١١، ١١١٢، ١١١٣، ١١١٤، ١١١٥، ١١١٦، ١١١٧، ١١١٨، ١١١٩، ١١٢٠، ١١٢١، ١١٢٢، ١١٢٣، ١١٢٤، ١١٢٥، ١١٢٦، ١١٢٧، ١١٢٨، ١١٢٩، ١١٣٠، ١١٣١، ١١٣٢، ١١٣٣، ١١٣٤، ١١٣٥، ١١٣٦، ١١٣٧، ١١٣٨، ١١٣٩، ١١٤٠، ١١٤١، ١١٤٢، ١١٤٣، ١١٤٤، ١١٤٥، ١١٤٦، ١١٤٧، ١١٤٨، ١١٤٩، ١١٥٠، ١١٥١، ١١٥٢، ١١٥٣، ١١٥٤، ١١٥٥، ١١٥٦، ١١٥٧، ١١٥٨، ١١٥٩، ١١٦٠، ١١٦١، ١١٦٢، ١١٦٣، ١١٦٤، ١١٦٥، ١١٦٦، ١١٦٧، ١١٦٨، ١١٦٩، ١١٧٠، ١١٧١، ١١٧٢، ١١٧٣، ١١٧٤، ١١٧٥، ١١٧٦، ١١٧٧، ١١٧٨، ١١٧٩، ١١٨٠، ١١٨١، ١١٨٢، ١١٨٣، ١١٨٤، ١١٨٥، ١١٨٦، ١١٨٧، ١١٨٨، ١١٨٩، ١١٩٠، ١١٩١، ١١٩٢، ١١٩٣، ١١٩٤، ١١٩٥، ١١٩٦، ١١٩٧، ١١٩٨، ١١٩٩، ١٢٠٠، ١٢٠١، ١٢٠٢، ١٢٠٣، ١٢٠٤، ١٢٠٥، ١٢٠٦، ١٢٠٧، ١٢٠٨، ١٢٠٩، ١٢١٠، ١٢١١، ١٢١٢، ١٢١٣، ١٢١٤، ١٢١٥، ١٢١٦، ١٢١٧، ١٢١٨، ١٢١٩، ١٢٢٠، ١٢٢١، ١٢٢٢، ١٢٢٣، ١٢٢٤، ١٢٢٥، ١٢٢٦، ١٢٢٧، ١٢٢٨، ١٢٢٩، ١٢٣٠، ١٢٣١، ١٢٣٢، ١٢٣٣، ١٢٣٤، ١٢٣٥، ١٢٣٦، ١٢٣٧، ١٢٣٨، ١٢٣٩، ١٢٤٠، ١٢٤١، ١٢٤٢، ١٢٤٣، ١٢٤٤، ١٢٤٥، ١٢٤٦، ١٢٤٧، ١٢٤٨، ١٢٤٩، ١٢٥٠، ١٢٥١، ١٢٥٢، ١٢٥٣، ١٢٥٤، ١٢٥٥، ١٢٥٦، ١٢٥٧، ١٢٥٨، ١٢٥٩، ١٢٦٠، ١٢٦١، ١٢٦٢، ١٢٦٣، ١٢٦٤، ١٢٦٥، ١٢٦٦، ١٢٦٧، ١٢٦٨، ١٢٦٩، ١٢٧٠، ١٢٧١، ١٢٧٢، ١٢٧٣، ١٢٧٤، ١٢٧٥، ١٢٧٦، ١٢٧٧، ١٢٧٨، ١٢٧٩، ١٢٨٠، ١٢٨١، ١٢٨٢، ١٢٨٣، ١٢٨٤، ١٢٨٥، ١٢٨٦، ١٢٨٧، ١٢٨٨، ١٢٨٩، ١٢٩٠، ١٢٩١، ١٢٩٢، ١٢٩٣، ١٢٩٤، ١٢٩٥، ١٢٩٦، ١٢٩٧، ١٢٩٨، ١٢٩٩، ١٣٠٠، ١٣٠١، ١٣٠٢، ١٣٠٣، ١٣٠٤، ١٣٠٥، ١٣٠٦، ١٣٠٧، ١٣٠٨، ١٣٠٩، ١٣١٠، ١٣١١، ١٣١٢، ١٣١٣، ١٣١٤، ١٣١٥، ١٣١٦، ١٣١٧، ١٣١٨، ١٣١٩، ١٣٢٠، ١٣٢١، ١٣٢٢، ١٣٢٣، ١٣٢٤، ١٣٢٥، ١٣٢٦، ١٣٢٧، ١٣٢٨، ١٣٢٩، ١٣٣٠، ١٣٣١، ١٣٣٢، ١٣٣٣، ١٣٣٤، ١٣٣٥، ١٣٣٦، ١٣٣٧، ١٣٣٨، ١٣٣٩، ١٣٤٠، ١٣٤١، ١٣٤٢، ١٣٤٣، ١٣٤٤، ١٣٤٥، ١٣٤٦، ١٣٤٧، ١٣٤٨، ١٣٤٩، ١٣٥٠، ١٣٥١، ١٣٥٢، ١٣٥٣، ١٣٥٤، ١٣٥٥، ١٣٥٦، ١٣٥٧، ١٣٥٨، ١٣٥٩، ١٣٦٠، ١٣٦١، ١٣٦٢، ١٣٦٣، ١٣٦٤، ١٣٦٥، ١٣٦٦، ١٣٦٧، ١٣٦٨، ١٣٦٩، ١٣٧٠، ١٣٧١، ١٣٧٢، ١٣٧٣، ١٣٧٤، ١٣٧٥، ١٣٧٦، ١٣٧٧، ١٣٧٨، ١٣٧٩، ١٣٨٠، ١٣٨١، ١٣٨٢، ١٣٨٣، ١٣٨٤، ١٣٨٥، ١٣٨٦، ١٣٨٧، ١٣٨٨، ١٣٨٩، ١٣٩٠، ١٣٩١، ١٣٩٢، ١٣٩٣، ١٣٩٤، ١٣٩٥، ١٣٩٦، ١٣٩٧، ١٣٩٨، ١٣٩٩، ١٤٠٠، ١٤٠١، ١٤٠٢، ١٤٠٣، ١٤٠٤، ١٤٠٥، ١٤٠٦، ١٤٠٧، ١٤٠٨، ١٤٠٩، ١٤١٠، ١٤١١، ١٤١٢، ١٤١٣، ١٤١٤، ١٤١٥، ١٤١٦، ١٤١٧، ١٤١٨، ١٤١٩، ١٤٢٠، ١٤٢١، ١٤٢٢، ١٤٢٣، ١٤٢٤، ١٤٢٥، ١٤٢٦، ١٤٢٧، ١٤٢٨، ١٤٢٩، ١٤٣٠، ١٤٣١، ١٤٣٢، ١٤٣٣، ١٤٣٤، ١٤٣٥، ١٤٣٦، ١٤٣٧، ١٤٣٨، ١٤٣٩، ١٤٤٠، ١٤٤١، ١٤٤٢، ١٤٤٣، ١٤٤٤، ١٤٤٥، ١٤٤٦، ١٤٤٧، ١٤٤٨، ١٤٤٩، ١٤٥٠، ١٤٥١، ١٤٥٢، ١٤٥٣، ١٤٥٤، ١٤٥٥، ١٤٥٦، ١٤٥٧، ١٤٥٨، ١٤٥٩، ١٤٦٠، ١٤٦١، ١٤٦٢، ١٤٦٣، ١٤٦٤، ١٤٦٥، ١٤٦٦، ١٤٦٧، ١٤٦٨، ١٤٦٩، ١٤٧٠، ١٤٧١، ١٤٧٢، ١٤٧٣، ١

الذهليل و النسيم و الكبير [فإذا التهب سواه من هذه
الأنوار و غلب على النور الآخر فأدخله في ساطعته أو إذا سك
عاد سلطان ذلك النور أو تفرق ما كان فإذا التهب جميعاً
صار هذا على نور يهدي الله إلى نور من يشاء » .

110 - [النور] . XXIV, 37 - « . . . يخافون يوماً تتقلب في القلوب و الأبصار »

« قال الحسين خلف الله تعالى القلوب و الأبصار على العليين
و جعل عليها غطية و منوراً و كفة و انقلب فيهنك
الاستود بالأنوار و يرفع الحجب بالاذكار و يفتح الاقفال بالقرآن »

111 - [. . .] (Mall.) XXIV, 37 -

قال الحسين إذا سلبت الله سلب القلوب و الأبصار فليكن

شغلها في النظر إلى أفعال فيك و توقي التلاقي و الغفلة .

112 - [. . .] - XXIV, 37 - « . . . وإن تطيعوه يهتدوا . . . »

قال الحسين طاعة الرسول تتم فيها صلاح الكل و هي

المواظبة على الأوامير و الفرائض و الأنبياء هم يعملون

في الفرائض و المؤمنون يعملون في الفضائل و الصديقون (1)

في ترك النهي و العارفين يعملون في نسيان كل شيء غير

الله تعالى .

- في Mall. 291 (ب) - « 291 » - Mall. 291 - (3) - 109 -

- 150 - « 291 » - Mall. 291 - (3) - 110 -

- 111 - Mall. 291 - « 291 » -

- 112 - يعملون - Mall. 291 - (3) - 112 -

123. [الفصل] - xxviii, 35. « أن الذي فرض عليك القرآن لرايتك إلى معاد »
 قال الحسين أن الذي فرقك برسم الإبلاغ⁽¹⁾ إلى الخلق سيرة⁽²⁾
 إلى معنى الخلق بالنار من للاحتكام⁽³⁾ « والترسم معك⁽⁴⁾ على
 حد الإبلاغ⁽⁵⁾ مرسومهم بتسبيحك⁽⁶⁾ بالمقام الآخر و البيان
 الاخلص -
124. [الرم] - xxx, 39. « الله الذي خلقكم ثم رزقكم »
 قال الحسين خلقكم بقدرته⁽⁷⁾ و رزقكم بعرفته⁽⁸⁾ و امانته عن
 الأنبياء و احياءهم به -
125. [] - xxx, 39 (note) -
 و قال الرزق في الدنيا السيرة و اللذة ثم الشهوة و العيشة
 و الرزق في الآخرة للفضة و الرضوان⁽⁹⁾ ثم تكون بعدد الدرجات
126. [] - xxx, 45. « و من آياته أن يرسل الرياح »
 قال الحسين بن علما⁽¹⁰⁾ رزقيته⁽¹¹⁾ أن يرسل رياح⁽¹²⁾ شقيته⁽¹³⁾
 إلى خلق أولئك⁽¹⁴⁾ مبدأ لهم⁽¹⁵⁾ رزقيته⁽¹⁶⁾ حب الإحسان⁽¹⁷⁾ ليطلقا
 بساط الموتى⁽¹⁸⁾ من غير حمية⁽¹⁹⁾ فيسقيهم⁽²⁰⁾ على ذلك البساط شرب
 الأنس⁽²¹⁾ و تهب⁽²²⁾ عليهم رياح الكرم⁽²³⁾ فينفضهم عن صفائهم⁽²⁴⁾ و يبعثهم
 بصنائير⁽²⁵⁾ و ينموون⁽²⁶⁾ فإن بساط العبد تعالى⁽²⁷⁾ لا يطلقه من هرقم
 على حد الاعتدال⁽²⁸⁾ حتى يرى الصون⁽²⁹⁾ كلها مينا⁽³⁰⁾ واجدا⁽³¹⁾ و يرى
 عالم يك⁽³²⁾ كما لم يك⁽³³⁾ و عالم ينزل كما لم ينزل -

للله - (1) - حجم 18 طبع (2) - الإحسان - (3) - طبع 18 طبع (4) - طبع 18 طبع (5) - طبع 18 طبع (6) - طبع 18 طبع (7) - طبع 18 طبع (8) - طبع 18 طبع (9) - طبع 18 طبع (10) - طبع 18 طبع (11) - طبع 18 طبع (12) - طبع 18 طبع (13) - طبع 18 طبع (14) - طبع 18 طبع (15) - طبع 18 طبع (16) - طبع 18 طبع (17) - طبع 18 طبع (18) - طبع 18 طبع (19) - طبع 18 طبع (20) - طبع 18 طبع (21) - طبع 18 طبع (22) - طبع 18 طبع (23) - طبع 18 طبع (24) - طبع 18 طبع (25) - طبع 18 طبع (26) - طبع 18 طبع (27) - طبع 18 طبع (28) - طبع 18 طبع (29) - طبع 18 طبع (30) - طبع 18 طبع (31) - طبع 18 طبع (32) - طبع 18 طبع (33) - طبع 18 طبع

127. [السجدة] - XXXII, 16 - ... يَذْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَأً »

قال الحسين خوف الانبياء و الاولياء و ارباب المعارف
خوف التشليط و خوف الملائكة خوف ملك الصقي و خوف
العامّة خوف تلقى النفس .

128. [الاحزاب] - XXXIII, 23 - ... من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا ...

قال الحسين رجال صدقوا الله ما عاهدوا و عهدهم بشرك
الصادق إرادته لإرادة الله تعالى و اختيار الله تعالى و
صحاب الله تعالى و نذير الله حتى يرى من قلبه و نفعه
و جميع جوارحه انه لا يريد إلا بإرادة الله تعالى نفع
له ذلك قوله تعالى رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه .

129. [] - XXXIII, 35 - ... انّ المسلمين و المسلمين ...

قال الحسين الصادق الظاهر له القدرة يظل عند ربه
يطمئنه من نوره و يستقيه شرباً طهوراً (Ar-Rum, 21) أولئك
الاصحاب الذين لا يستاجرون الى شراب و طعام ولا يموتون .

130. [] - XXXIII, 32 - ... انّ عرضنا الأمانة ...

[قال فارس بن الحسين في هذه الآية] قال عرض الأمانة
على الخلائق و الجهادات فاشفقوا و هربوا و طمأنا

- 127 - Ash - 291 -

- 128 - 23 -

- 129 - 24 - 29 -

- 130 - (Ar-Rum) 21 - 130 -

الامانة تحمل بالنفوس، وكشف لآدم [تم] ان تحمل
الامانة بالقلب لا بالنفس، فقال انا اقبلها¹³¹
فان القلب موضع نظر الحق، والقلوب قناد الحقايق¹³²
طبق حمل الامانة، فان الامانة حوت¹³³ واطلاق الحق
و تحمل لم يطبقها الصالح¹³⁴ واطاعتها القلوب.

131 - [الاحزاب] - XXXV, 11. (unit).

- وانشد فارس لعل اثره¹³⁵
منعتم القلب ما لا يحمل البدن¹³⁶ والقلب حمل ما¹³⁷
باليتى كنت اذى من البلوى بل من حب لا تنظرم ام لبتى اذى¹³⁸
132 - [الملك] - XXXV, 11 - يايتها الناصر اسم الفراء
قال الحسين على بغداد افتقر العبد الى الله [على] الجور
غفامه بالله وكلما ازاد افتقارا ازاد عسى¹³⁹
133 - [-] - XXXV, 19 - ثم اقرنا القاب الذير اصطفا¹⁴⁰
قال الحسين الطاهر الباقي مع حاله والمقصود العالى بحاله
الساكن المستغرق عند حاله
134 - [بسر] - XXXV, 10 - اما ننذر من ابع الذكر
قال الحسين استرنا منازل الذالك من نسي ذكره في مشاهدته
مذكورة¹⁴¹ و حقيق اوقاته من روى¹⁴² الى روى الذكر.

القلب، انسان - 1. يوحنا 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840. 841. 842. 843. 844. 845. 846. 847. 848. 849. 850. 851. 852. 853. 854. 855. 856. 857. 858. 859. 860. 861. 862. 863. 864. 865. 866. 867. 868. 869. 870. 871. 872. 873. 874. 875. 876. 877. 878. 879. 880. 881. 882. 883. 884. 885. 886. 887. 888. 889. 890. 891. 892. 893. 894. 895. 896. 897. 898. 899. 900. 901. 902. 903. 904. 905. 906. 907. 908. 909. 910. 911. 912. 913. 914. 915. 916. 917. 918. 919. 920. 921. 922. 923. 924. 925. 926. 927. 928. 929. 930. 931. 932. 933. 934. 935. 936. 937. 938. 939. 940. 941. 942. 943. 944. 945. 946. 947. 948. 949. 950. 951. 952. 953. 954. 955. 956. 957. 958. 959. 960. 961. 962. 963. 964. 965. 966. 967. 968. 969. 970. 971. 972. 973. 974. 975. 976. 977. 978. 979. 980. 981. 982. 983. 984. 985. 986. 987. 988. 989. 990. 991. 992. 993. 994. 995. 996. 997. 998. 999. 1000.

الحق، انسان - 1. يوحنا 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840. 841. 842. 843. 844. 845. 846. 847. 848. 849. 850. 851. 852. 853. 854. 855. 856. 857. 858. 859. 860. 861. 862. 863. 864. 865. 866. 867. 868. 869. 870. 871. 872. 873. 874. 875. 876. 877. 878. 879. 880. 881. 882. 883. 884. 885. 886. 887. 888. 889. 890. 891. 892. 893. 894. 895. 896. 897. 898. 899. 900. 901. 902. 903. 904. 905. 906. 907. 908. 909. 910. 911. 912. 913. 914. 915. 916. 917. 918. 919. 920. 921. 922. 923. 924. 925. 926. 927. 928. 929. 930. 931. 932. 933. 934. 935. 936. 937. 938. 939. 940. 941. 942. 943. 944. 945. 946. 947. 948. 949. 950. 951. 952. 953. 954. 955. 956. 957. 958. 959. 960. 961. 962. 963. 964. 965. 966. 967. 968. 969. 970. 971. 972. 973. 974. 975. 976. 977. 978. 979. 980. 981. 982. 983. 984. 985. 986. 987. 988. 989. 990. 991. 992. 993. 994. 995. 996. 997. 998. 999. 1000.

139. - [الزمر] - XXXIV, 13. « قَوْلٌ لِلنَّاسِ قُلُوبُهُمْ مِنْ دَرَجَاتٍ ۚ »

قَالَ الصَّبِيّ قَصْرَةَ الطَّبِّ بِالْثَمِّ¹³⁹ اشدَّ مِنْ قَصْرَةِ الطَّبِّ
النَّيَّابِ وَالشَّدَّةُ¹⁴⁰ لَا تَنْقُصُ بِالْمَعْنَى شَكْلُهُ وَالشَّدَّةُ نَذْرُ¹⁴¹

140. - [. .] - XXXIV, 13 (أهـ) -

وَأَشَدُّ (فِي مَعْنَاهُ)¹⁴²

قَدْ كُنْتُ فِي نَيْحِهِ الْهَوَى بَطْلًا¹⁴³ فَأَدْرَكْتَنِي حَقْرَتُهُ لِبَطَرِ¹⁴⁴

141. - [. .] - XXXIV, 13 (أهـ) -

وَقَالَ مَنْ هُمْ بِخَيْرٍ مِمَّا ابَاهَهُ الْعِلْمُ نَلَذَّةً¹⁴⁵ « حُرُوبٌ بِتَضْيِيعِ
الْمُحَرَّرِ » وَنَصْرَةَ الطَّبِّ « وَنَصْبُ الْهَمِّ » [فِي الدُّنْيَا -

142. - [. .] - XXXIV, 13 (أهـ) -

وَقَالَ حَقْرَتُهُ الطَّبِّ (الْزَمْرُ وَالْقَصْرَةُ وَالْعَمَى -

143. - [. .] - XXXIV, 13 - « وَأَشِيرُوا إِلَى رَبِّكُمْ ۚ »

فَأَنَّ السَّبَّ الْإِثَابَةُ جَاءَتْ مِنْ قَبْلِ الْمَعْرِفَةِ « وَاسْمُ الْفُلْكِ
إِثَابَةٌ إِلَى اللَّهِ (تَعَالَى) وَ[رُبَّمَا] إِلَيْهِ اسْمُهُمْ « مَعْرِفَتُهُ »

144. - [. .] - XXXIV, 13 - « اللَّهُ سَالِكٌ لَمْ يَخْشَ ۚ »

قَالَ الصَّبِيّ لَمْ يَخْشَ إِذْ قَالَ اللَّهُ (تَعَالَى) «¹⁴⁶ الْإِعَانَةُ وَالْبَدَلِيلُ¹⁴⁷»

أَلَيْسَ [بِئْسَ] الْخَطُوبُ [فِي] «¹⁴⁸ أَلَا تَرَى كَيْفَ نَزَّلْنَا مِنْ دُونِ صَانَةِ

وَكَلَامِهِ [فِي] «¹⁴⁹ اللَّهُ سَالِكٌ لَمْ يَخْشَ ۚ » (وَر) [الْمُخْلِطَاتُ لِسَبِّهَا

(أهـ) نَسَبُ... 139 - 140 - 141 - 142 - 143 - 144 - 145 - 146 - 147 - 148 - 149 - 150 - 151 - 152 - 153 - 154 - 155 - 156 - 157 - 158 - 159 - 160 - 161 - 162 - 163 - 164 - 165 - 166 - 167 - 168 - 169 - 170 - 171 - 172 - 173 - 174 - 175 - 176 - 177 - 178 - 179 - 180 - 181 - 182 - 183 - 184 - 185 - 186 - 187 - 188 - 189 - 190 - 191 - 192 - 193 - 194 - 195 - 196 - 197 - 198 - 199 - 200 - 201 - 202 - 203 - 204 - 205 - 206 - 207 - 208 - 209 - 210 - 211 - 212 - 213 - 214 - 215 - 216 - 217 - 218 - 219 - 220 - 221 - 222 - 223 - 224 - 225 - 226 - 227 - 228 - 229 - 230 - 231 - 232 - 233 - 234 - 235 - 236 - 237 - 238 - 239 - 240 - 241 - 242 - 243 - 244 - 245 - 246 - 247 - 248 - 249 - 250 - 251 - 252 - 253 - 254 - 255 - 256 - 257 - 258 - 259 - 260 - 261 - 262 - 263 - 264 - 265 - 266 - 267 - 268 - 269 - 270 - 271 - 272 - 273 - 274 - 275 - 276 - 277 - 278 - 279 - 280 - 281 - 282 - 283 - 284 - 285 - 286 - 287 - 288 - 289 - 290 - 291 - 292 - 293 - 294 - 295 - 296 - 297 - 298 - 299 - 300 - 301 - 302 - 303 - 304 - 305 - 306 - 307 - 308 - 309 - 310 - 311 - 312 - 313 - 314 - 315 - 316 - 317 - 318 - 319 - 320 - 321 - 322 - 323 - 324 - 325 - 326 - 327 - 328 - 329 - 330 - 331 - 332 - 333 - 334 - 335 - 336 - 337 - 338 - 339 - 340 - 341 - 342 - 343 - 344 - 345 - 346 - 347 - 348 - 349 - 350 - 351 - 352 - 353 - 354 - 355 - 356 - 357 - 358 - 359 - 360 - 361 - 362 - 363 - 364 - 365 - 366 - 367 - 368 - 369 - 370 - 371 - 372 - 373 - 374 - 375 - 376 - 377 - 378 - 379 - 380 - 381 - 382 - 383 - 384 - 385 - 386 - 387 - 388 - 389 - 390 - 391 - 392 - 393 - 394 - 395 - 396 - 397 - 398 - 399 - 400 - 401 - 402 - 403 - 404 - 405 - 406 - 407 - 408 - 409 - 410 - 411 - 412 - 413 - 414 - 415 - 416 - 417 - 418 - 419 - 420 - 421 - 422 - 423 - 424 - 425 - 426 - 427 - 428 - 429 - 430 - 431 - 432 - 433 - 434 - 435 - 436 - 437 - 438 - 439 - 440 - 441 - 442 - 443 - 444 - 445 - 446 - 447 - 448 - 449 - 450 - 451 - 452 - 453 - 454 - 455 - 456 - 457 - 458 - 459 - 460 - 461 - 462 - 463 - 464 - 465 - 466 - 467 - 468 - 469 - 470 - 471 - 472 - 473 - 474 - 475 - 476 - 477 - 478 - 479 - 480 - 481 - 482 - 483 - 484 - 485 - 486 - 487 - 488 - 489 - 490 - 491 - 492 - 493 - 494 - 495 - 496 - 497 - 498 - 499 - 500 - 501 - 502 - 503 - 504 - 505 - 506 - 507 - 508 - 509 - 510 - 511 - 512 - 513 - 514 - 515 - 516 - 517 - 518 - 519 - 520 - 521 - 522 - 523 - 524 - 525 - 526 - 527 - 528 - 529 - 530 - 531 - 532 - 533 - 534 - 535 - 536 - 537 - 538 - 539 - 540 - 541 - 542 - 543 - 544 - 545 - 546 - 547 - 548 - 549 - 550 - 551 - 552 - 553 - 554 - 555 - 556 - 557 - 558 - 559 - 560 - 561 - 562 - 563 - 564 - 565 - 566 - 567 - 568 - 569 - 570 - 571 - 572 - 573 - 574 - 575 - 576 - 577 - 578 - 579 - 580 - 581 - 582 - 583 - 584 - 585 - 586 - 587 - 588 - 589 - 590 - 591 - 592 - 593 - 594 - 595 - 596 - 597 - 598 - 599 - 600 - 601 - 602 - 603 - 604 - 605 - 606 - 607 - 608 - 609 - 610 - 611 - 612 - 613 - 614 - 615 - 616 - 617 - 618 - 619 - 620 - 621 - 622 - 623 - 624 - 625 - 626 - 627 - 628 - 629 - 630 - 631 - 632 - 633 - 634 - 635 - 636 - 637 - 638 - 639 - 640 - 641 - 642 - 643 - 644 - 645 - 646 - 647 - 648 - 649 - 650 - 651 - 652 - 653 - 654 - 655 - 656 - 657 - 658 - 659 - 660 - 661 - 662 - 663 - 664 - 665 - 666 - 667 - 668 - 669 - 670 - 671 - 672 - 673 - 674 - 675 - 676 - 677 - 678 - 679 - 680 - 681 - 682 - 683 - 684 - 685 - 686 - 687 - 688 - 689 - 690 - 691 - 692 - 693 - 694 - 695 - 696 - 697 - 698 - 699 - 700 - 701 - 702 - 703 - 704 - 705 - 706 - 707 - 708 - 709 - 710 - 711 - 712 - 713 - 714 - 715 - 716 - 717 - 718 - 719 - 720 - 721 - 722 - 723 - 724 - 725 - 726 - 727 - 728 - 729 - 730 - 731 - 732 - 733 - 734 - 735 - 736 - 737 - 738 - 739 - 740 - 741 - 742 - 743 - 744 - 745 - 746 - 747 - 748 - 749 - 750 - 751 - 752 - 753 - 754 - 755 - 756 - 757 - 758 - 759 - 760 - 761 - 762 - 763 - 764 - 765 - 766 - 767 - 768 - 769 - 770 - 771 - 772 - 773 - 774 - 775 - 776 - 777 - 778 - 779 - 780 - 781 - 782 - 783 - 784 - 785 - 786 - 787 - 788 - 789 - 790 - 791 - 792 - 793 - 794 - 795 - 796 - 797 - 798 - 799 - 800 - 801 - 802 - 803 - 804 - 805 - 806 - 807 - 808 - 809 - 810 - 811 - 812 - 813 - 814 - 815 - 816 - 817 - 818 - 819 - 820 - 821 - 822 - 823 - 824 - 825 - 826 - 827 - 828 - 829 - 830 - 831 - 832 - 833 - 834 - 835 - 836 - 837 - 838 - 839 - 840 - 841 - 842 - 843 - 844 - 845 - 846 - 847 - 848 - 849 - 850 - 851 - 852 - 853 - 854 - 855 - 856 - 857 - 858 - 859 - 860 - 861 - 862 - 863 - 864 - 865 - 866 - 867 - 868 - 869 - 870 - 871 - 872 - 873 - 874 - 875 - 876 - 877 - 878 - 879 - 880 - 881 - 882 - 883 - 884 - 885 - 886 - 887 - 888 - 889 - 890 - 891 - 892 - 893 - 894 - 895 - 896 - 897 - 898 - 899 - 900 - 901 - 902 - 903 - 904 - 905 - 906 - 907 - 908 - 909 - 910 - 911 - 912 - 913 - 914 - 915 - 916 - 917 - 918 - 919 - 920 - 921 - 922 - 923 - 924 - 925 - 926 - 927 - 928 - 929 - 930 - 931 - 932 - 933 - 934 - 935 - 936 - 937 - 938 - 939 - 940 - 941 - 942 - 943 - 944 - 945 - 946 - 947 - 948 - 949 - 950 - 951 - 952 - 953 - 954 - 955 - 956 - 957 - 958 - 959 - 960 - 961 - 962 - 963 - 964 - 965 - 966 - 967 - 968 - 969 - 970 - 971 - 972 - 973 - 974 - 975 - 976 - 977 - 978 - 979 - 980 - 981 - 982 - 983 - 984 - 985 - 986 - 987 - 988 - 989 - 990 - 991 - 992 - 993 - 994 - 995 - 996 - 997 - 998 - 999 - 1000

- يَرْثُ إِلَّا بِالنِّسْبَةِ الَّتِي سَلَفَتْ^(١٧) وَأَتَمَّا صِلْوَةً فَتَنْسِبُهُ إِلَيْهِ احْتِمَاً -
 143. - [الزمر] - ٤٦، XXXIX - ".... وَتُعَالَى مَا يَشْكُرُونَ -
 قَالَ الصَّبِيحُ كَيْفَ يَكُونُ قَدْرُ مَا لَا يَدْرُ قَدْرَ سِلَاةٍ -
 144. - [المؤمنين] - ١٢، XL - " رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ... -
 قَالَ قَارِسٌ... قَالَ الصَّبِيحُ الْقَرْشُ نَائِبَةٌ مَا اشَارَ إِلَيْهِ الْقَلْبُ -
 145. - [] - ٤٦، XL - " عِدَّةُ الْحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... -
 قَالَ الصَّبِيحُ الْمَنْعُ الَّذِي أَسْبَغَ الْعَالَمَ بِطَرَفِهِ عَمَّنْ لَمْ يَكُنْ
 بِهِ (وَر) بِطَرَفِهِ حَيْثُ نَهَضَتْ نَوَافِدُ نَظَرِهِ أَوْ حَرَكَتْ
 146. - [الشورى] - ١٦، XLII - " يَسْتَعِيزُ بِهَا الذِّبُّ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا... -
 سَمِعْتُ أبا القَاسِمِ الزَّيَّارَ^(١٨) يَقُولُ لَادِ ائِمَّةً حَادِثًا فَاصْلَحْ
 فَقَالَ لِي لَوْ كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي وَعَدَ بَيْنَ الْغَدِ لِفَتْلِهِ فَقُلْتُ لَهُ
 يَا سَيِّدِي أَوْصِنِي - فَقَالَ « حَلِيكَ بِمَسْئِكَ إِنْ لَمْ تُشْتَلِهَا
 نَمَلْنَا قَالَ فَلَمَّا كَانَ الْغَدُ^(١٩) وَأُتْرِجَ الْقَتْلُ [نَامَ] مِثْلُ رَجُلٍ
 الْوَاجِدِ^(٢٠) إِزَادَ^(٢١) الْوَاجِدَ لَهُ » ثُمَّ سَرَجَ بِخَيْسَرٍ فِي قَبْرِهِ وَيَقُولُ
 خَالِدٌ تَبَرَّكَ سَمِعْتُ^(٢٢) الْوَاضِعَ مِنْ الصَّبِيحِ
 تَسْتَأْذِنُ مِثْلَ مَا يَسْتَأْذِنُ^(٢٣) كَقَوْلِهِ الصَّبِيحُ الْقَصِيحِ
 فَلَمَّا دَارَتْ الْكَاسُ^(٢٤) « مَا بِالْطَّعْمِ وَالشَّيْبِ
 كَذَا - نَسَرَ الرَّاحُ^(٢٥) بِحِجَابِ الْيَتِيمِ فِي الْقَصِيحِ
 ثُمَّ قَالَ « يَسْتَعِيزُ بِهَا الذِّبُّ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا » وَالَّذِينَ اسْتَرَأْشَعْتُونَ

١ - خَالِدٌ تَبَرَّكَ (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) - (٢٤) - (٢٥)

١ - (٢٦) - (٢٧) - (٢٨) - (٢٩) - (٣٠) - (٣١) - (٣٢) - (٣٣) - (٣٤) - (٣٥) - (٣٦) - (٣٧) - (٣٨) - (٣٩) - (٤٠) - (٤١) - (٤٢) - (٤٣) - (٤٤) - (٤٥) - (٤٦) - (٤٧) - (٤٨) - (٤٩) - (٥٠) - (٥١) - (٥٢) - (٥٣) - (٥٤) - (٥٥) - (٥٦) - (٥٧) - (٥٨) - (٥٩) - (٦٠) - (٦١) - (٦٢) - (٦٣) - (٦٤) - (٦٥) - (٦٦) - (٦٧) - (٦٨) - (٦٩) - (٧٠) - (٧١) - (٧٢) - (٧٣) - (٧٤) - (٧٥) - (٧٦) - (٧٧) - (٧٨) - (٧٩) - (٨٠) - (٨١) - (٨٢) - (٨٣) - (٨٤) - (٨٥) - (٨٦) - (٨٧) - (٨٨) - (٨٩) - (٩٠) - (٩١) - (٩٢) - (٩٣) - (٩٤) - (٩٥) - (٩٦) - (٩٧) - (٩٨) - (٩٩) - (١٠٠)

١ - (١٠١) - (١٠٢) - (١٠٣) - (١٠٤) - (١٠٥) - (١٠٦) - (١٠٧) - (١٠٨) - (١٠٩) - (١١٠) - (١١١) - (١١٢) - (١١٣) - (١١٤) - (١١٥) - (١١٦) - (١١٧) - (١١٨) - (١١٩) - (١٢٠) - (١٢١) - (١٢٢) - (١٢٣) - (١٢٤) - (١٢٥) - (١٢٦) - (١٢٧) - (١٢٨) - (١٢٩) - (١٣٠) - (١٣١) - (١٣٢) - (١٣٣) - (١٣٤) - (١٣٥) - (١٣٦) - (١٣٧) - (١٣٨) - (١٣٩) - (١٤٠) - (١٤١) - (١٤٢) - (١٤٣) - (١٤٤) - (١٤٥) - (١٤٦) - (١٤٧) - (١٤٨) - (١٤٩) - (١٥٠) - (١٥١) - (١٥٢) - (١٥٣) - (١٥٤) - (١٥٥) - (١٥٦) - (١٥٧) - (١٥٨) - (١٥٩) - (١٦٠) - (١٦١) - (١٦٢) - (١٦٣) - (١٦٤) - (١٦٥) - (١٦٦) - (١٦٧) - (١٦٨) - (١٦٩) - (١٧٠) - (١٧١) - (١٧٢) - (١٧٣) - (١٧٤) - (١٧٥) - (١٧٦) - (١٧٧) - (١٧٨) - (١٧٩) - (١٨٠) - (١٨١) - (١٨٢) - (١٨٣) - (١٨٤) - (١٨٥) - (١٨٦) - (١٨٧) - (١٨٨) - (١٨٩) - (١٩٠) - (١٩١) - (١٩٢) - (١٩٣) - (١٩٤) - (١٩٥) - (١٩٦) - (١٩٧) - (١٩٨) - (١٩٩) - (٢٠٠)

١ - (٢٠١) - (٢٠٢) - (٢٠٣) - (٢٠٤) - (٢٠٥) - (٢٠٦) - (٢٠٧) - (٢٠٨) - (٢٠٩) - (٢١٠) - (٢١١) - (٢١٢) - (٢١٣) - (٢١٤) - (٢١٥) - (٢١٦) - (٢١٧) - (٢١٨) - (٢١٩) - (٢٢٠) - (٢٢١) - (٢٢٢) - (٢٢٣) - (٢٢٤) - (٢٢٥) - (٢٢٦) - (٢٢٧) - (٢٢٨) - (٢٢٩) - (٢٣٠) - (٢٣١) - (٢٣٢) - (٢٣٣) - (٢٣٤) - (٢٣٥) - (٢٣٦) - (٢٣٧) - (٢٣٨) - (٢٣٩) - (٢٤٠) - (٢٤١) - (٢٤٢) - (٢٤٣) - (٢٤٤) - (٢٤٥) - (٢٤٦) - (٢٤٧) - (٢٤٨) - (٢٤٩) - (٢٥٠) - (٢٥١) - (٢٥٢) - (٢٥٣) - (٢٥٤) - (٢٥٥) - (٢٥٦) - (٢٥٧) - (٢٥٨) - (٢٥٩) - (٢٦٠) - (٢٦١) - (٢٦٢) - (٢٦٣) - (٢٦٤) - (٢٦٥) - (٢٦٦) - (٢٦٧) - (٢٦٨) - (٢٦٩) - (٢٧٠) - (٢٧١) - (٢٧٢) - (٢٧٣) - (٢٧٤) - (٢٧٥) - (٢٧٦) - (٢٧٧) - (٢٧٨) - (٢٧٩) - (٢٨٠) - (٢٨١) - (٢٨٢) - (٢٨٣) - (٢٨٤) - (٢٨٥) - (٢٨٦) - (٢٨٧) - (٢٨٨) - (٢٨٩) - (٢٩٠) - (٢٩١) - (٢٩٢) - (٢٩٣) - (٢٩٤) - (٢٩٥) - (٢٩٦) - (٢٩٧) - (٢٩٨) - (٢٩٩) - (٣٠٠)

١ - (٣٠١) - (٣٠٢) - (٣٠٣) - (٣٠٤) - (٣٠٥) - (٣٠٦) - (٣٠٧) - (٣٠٨) - (٣٠٩) - (٣١٠) - (٣١١) - (٣١٢) - (٣١٣) - (٣١٤) - (٣١٥) - (٣١٦) - (٣١٧) - (٣١٨) - (٣١٩) - (٣٢٠) - (٣٢١) - (٣٢٢) - (٣٢٣) - (٣٢٤) - (٣٢٥) - (٣٢٦) - (٣٢٧) - (٣٢٨) - (٣٢٩) - (٣٣٠) - (٣٣١) - (٣٣٢) - (٣٣٣) - (٣٣٤) - (٣٣٥) - (٣٣٦) - (٣٣٧) - (٣٣٨) - (٣٣٩) - (٣٤٠) - (٣٤١) - (٣٤٢) - (٣٤٣) - (٣٤٤) - (٣٤٥) - (٣٤٦) - (٣٤٧) - (٣٤٨) - (٣٤٩) - (٣٥٠) - (٣٥١) - (٣٥٢) - (٣٥٣) - (٣٥٤) - (٣٥٥) - (٣٥٦) - (٣٥٧) - (٣٥٨) - (٣٥٩) - (٣٦٠) - (٣٦١) - (٣٦٢) - (٣٦٣) - (٣٦٤) - (٣٦٥) - (٣٦٦) - (٣٦٧) - (٣٦٨) - (٣٦٩) - (٣٧٠) - (٣٧١) - (٣٧٢) - (٣٧٣) - (٣٧٤) - (٣٧٥) - (٣٧٦) - (٣٧٧) - (٣٧٨) - (٣٧٩) - (٣٨٠) - (٣٨١) - (٣٨٢) - (٣٨٣) - (٣٨٤) - (٣٨٥) - (٣٨٦) - (٣٨٧) - (٣٨٨) - (٣٨٩) - (٣٩٠) - (٣٩١) - (٣٩٢) - (٣٩٣) - (٣٩٤) - (٣٩٥) - (٣٩٦) - (٣٩٧) - (٣٩٨) - (٣٩٩) - (٤٠٠)

١ - (٤٠١) - (٤٠٢) - (٤٠٣) - (٤٠٤) - (٤٠٥) - (٤٠٦) - (٤٠٧) - (٤٠٨) - (٤٠٩) - (٤١٠) - (٤١١) - (٤١٢) - (٤١٣) - (٤١٤) - (٤١٥) - (٤١٦) - (٤١٧) - (٤١٨) - (٤١٩) - (٤٢٠) - (٤٢١) - (٤٢٢) - (٤٢٣) - (٤٢٤) - (٤٢٥) - (٤٢٦) - (٤٢٧) - (٤٢٨) - (٤٢٩) - (٤٣٠) - (٤٣١) - (٤٣٢) - (٤٣٣) - (٤٣٤) - (٤٣٥) - (٤٣٦) - (٤٣٧) - (٤٣٨) - (٤٣٩) - (٤٤٠) - (٤٤١) - (٤٤٢) - (٤٤٣) - (٤٤٤) - (٤٤٥) - (٤٤٦) - (٤٤٧) - (٤٤٨) - (٤٤٩) - (٤٥٠) - (٤٥١) - (٤٥٢) - (٤٥٣) - (٤٥٤) - (٤٥٥) - (٤٥٦) - (٤٥٧) - (٤٥٨) - (٤٥٩) - (٤٦٠) - (٤٦١) - (٤٦٢) - (٤٦٣) - (٤٦٤) - (٤٦٥) - (٤٦٦) - (٤٦٧) - (٤٦٨) - (٤٦٩) - (٤٧٠) - (٤٧١) - (٤٧٢) - (٤٧٣) - (٤٧٤) - (٤٧٥) - (٤٧٦) - (٤٧٧) - (٤٧٨) - (٤٧٩) - (٤٨٠) - (٤٨١) - (٤٨٢) - (٤٨٣) - (٤٨٤) - (٤٨٥) - (٤٨٦) - (٤٨٧) - (٤٨٨) - (٤٨٩) - (٤٩٠) - (٤٩١) - (٤٩٢) - (٤٩٣) - (٤٩٤) - (٤٩٥) - (٤٩٦) - (٤٩٧) - (٤٩٨) - (٤٩٩) - (٥٠٠)

١ - (٥٠١) - (٥٠٢) - (٥٠٣) - (٥٠٤) - (٥٠٥) - (٥٠٦) - (٥٠٧) - (٥٠٨) - (٥٠٩) - (٥١٠) - (٥١١) - (٥١٢) - (٥١٣) - (٥١٤) - (٥١٥) - (٥١٦) - (٥١٧) - (٥١٨) - (٥١٩) - (٥٢٠) - (٥٢١) - (٥٢٢) - (٥٢٣) - (٥٢٤) - (٥٢٥) - (٥٢٦) - (٥٢٧) - (٥٢٨) - (٥٢٩) - (٥٣٠) - (٥٣١) - (٥٣٢) - (٥٣٣) - (٥٣٤) - (٥٣٥) - (٥٣٦) - (٥٣٧) - (٥٣٨) - (٥٣٩) - (٥٤٠) - (٥٤١) - (٥٤٢) - (٥٤٣) - (٥٤٤) - (٥٤٥) - (٥٤٦) - (٥٤٧) - (٥٤٨) - (٥٤٩) - (٥٥٠) - (٥٥١) - (٥٥٢) - (٥٥٣) - (٥٥٤) - (٥٥٥) - (٥٥٦) - (٥٥٧) - (٥٥٨) - (٥٥٩) - (٥٦٠) - (٥٦١) - (٥٦٢) - (٥٦٣) - (٥٦٤) - (٥٦٥) - (٥٦٦) - (٥٦٧) - (٥٦٨) - (٥٦٩) - (٥٧٠) - (٥٧١) - (٥٧٢) - (٥٧٣) - (٥٧٤) - (٥٧٥) - (٥٧٦) - (٥٧٧) - (٥٧٨) - (٥٧٩) - (٥٨٠) - (٥٨١) - (٥٨٢) - (٥٨٣) - (٥٨٤) - (٥٨٥) - (٥٨٦) - (٥٨٧) - (٥٨٨) - (٥٨٩) - (٥٩٠) - (٥٩١) - (٥٩٢) - (٥٩٣) - (٥٩٤) - (٥٩٥) - (٥٩٦) - (٥٩٧) - (٥٩٨) - (٥٩٩) - (٦٠٠)

بَيْتُهُ^(١٧) لَا يَنْتَ عَلَى أُخْدٍ إِلَّا بِالْخُلُونِ، وَلَا عَزِزَ لِلْكُونِ^(١٨) عِنْدَهُ.
فَقُلْ يَا بَيْتُ لَا وَزَرَ لَكَ عَلَى أُخْدٍ.

١٥٨ - [ق] - ٤, ١ - * والقرآن المبين * .

قَالَ الْحَبِيدُ : وَالْقَرْنُ الْحَبِيدُ : الْمُطْعَمُ إِلَى أَنْبَعُهُ مِنْ ذَيْبِ
الْأَمْرِ : وَفَرَّاجِ الْأَمْرِ :

159 - [-] - 1.16 - في ذلك ليذكرى لمن كان له قلب .

فَلَا تَحْسَبْ أَنَّكَ لَمْ تَلِدْ قَبْلَ . لَا يُخْطَرُ فِيهِ إِذَا شِئِدَ الرَّجُلُ تَعْلِي

$$= L_k(\omega_k) \left[\begin{array}{c} 1 \\ 0 \end{array} \right] = 160.$$

استدلال

انى إليك قلوباً طال ما حلفتُ سحابِ الوسم فيها أشر الهم .
[١٠ - (١٤) ، ١٤] .

قَالَ الْحَسَنُ بِصَانَةِ الْجَبْرِيتِ * وَ مَعَارِفِ الْعَارِفِ * وَ نَوَافِ الْعُلَمَاءِ

الزبانيين. ولمن السابقين العاجين، والارثاء والاباء وما بينها^٧

بِالْحَدِيثِ شَيْئًا وَلَيْتَ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْبٌ أَلْتَمَعَ (وهو تهذيبه) [١٤].

$$+ 15) = (4 \log 3 + 9) \log 2 : \text{الطاقة}.$$
$$+ \frac{1}{2} \left(\frac{\partial^2 u}{\partial x^2} + \frac{\partial^2 v}{\partial y^2} \right) = 0.$$

— 118 — 11. 10. 1917. 11. 10. 1917. 11. 10. 1917.

[illegible]

first where $\alpha = 1$ and $\beta = 0$ and then where $\alpha = 0$ and $\beta = 1$.

[illegible]
$$(4) \quad \mathbb{H}_1^{\text{c}}(X) \cong \mathbb{H}_1^{\text{c}}(Y) \oplus \mathbb{H}_1^{\text{c}}(Z) \quad \text{if } \dim X = 1, \dim Y = 0, \dim Z = 0.$$

أَسْطَرَّ الْبَابَ لَنَا وَشَأْ مِنْهُ ذَلِكَ صَحِيحًا مِنْ وَاجِبًا -
 145 - [الطهر] - (11, 6) -

قَالَ الصَّبْرُ فِي مَوْلَى تَعَالَى وَاصْبِرْ لِمَا رَزَقَ... مَا تَكُنْ بِأَمْنِيَّةٍ
 قَوْلَ الْكَلْبِ مَمَّ وَابْتَضِعْ عَلَى حَبِيٍّ (11, 19) لَيْسَتْ هَذِهِ الْعَيْنُ
 تَكُنْ هُوَ مَالِ الْعَبْدِ وَ لَيْسَتْ مَعْنَى بِالشَّيْءِ كَقَوْلِهِ عَنِ الشَّيْءِ
 لَا تَقْطَعُ بِالْهَوَى لِيَعْنَى الْجَهْلِ أَوْ الْقَلْبِ مِنَ التَّوْبَةِ بِمَعْنَى
 الْإِنْشَاءِ -

146 - [التَّحْمِيلُ] - 11, 13 - وَ مَا يَنْطَلِقُ بِهِ الْهَوَى -

قَالَ الصَّبْرُ مَرَرَى الطَّائِفِ عَلَى خَطَرٍ أَوْ مَرَّتْ أَتَدَارُ
 [وَسَارَ الشَّيْءُ عَلَيْهِ فَيَنْتَهِي] قَالَ الصَّبْرُ مَمَّ وَ مَا يَنْطَلِقُ بِهِ الْهَوَى
 أَهْدَتْهُ الشَّعْرَةُ [فَيَنْتَهِي] فِي شَرَاهِجِ سَحَابِيهَا فَلَا يَهْتَمُّ بِأَدَمِ
 وَ مِنْ دُونِهَا لِقَائِهِمْ لَيْفَهُ وَ مَا لَيْسَ إِلَّا رَلَّةً بِشَقِيهِمْ
 ارْتَدَى الْأَمْرُ بِشَوْصِيدِهِ⁽¹⁾ أَرْضَعْ لَمْ تَعُدْ مِنْ مَسَائِدِ وَ إِشْرَافِ

147 - [م] - 11, 26 - أَمْ لِلنَّاسِ يَا كَذِبٌ -

قَالَ الصَّبْرُ الْإِجْتِيَارُ لِمَا رَزَقَ وَ التَّنَبُّهُ لِلزُّجُجِ مِنَ الْعَبْرَةِ
 وَ سَبَبُ مَعْنَى اللَّهِ تَعَالَى حِيَادَهُ ظَهَرَهُمْ مُتَّبِعُهُمْ -

148 - [و] - 11, 41 - أَمْ لِي رَيْدُ الْمُنْتَهَى -

قَبْلَ الْحَصِينِ مَا التَّوْبَةُ؟ فَكُلَّ أَرْبَعَةِ أَنْتَ مَعْلُومٌ الْإِلَهُ بِنُورِهِ

(1) - (11, 26) - (11, 26) - (11, 26) -

145 - (11, 6) - (11, 6) - (11, 6) -

146 - (11, 13) - (11, 13) - (11, 13) -

147 - (11, 26) - (11, 26) - (11, 26) -

148 - (11, 41) - (11, 41) - (11, 41) -

(11, 41) - (11, 41) - (11, 41) -

تعالى وهو الأول " عند ذلك مَلَأْتُ المَعْلُولَاتِ " مِنْهُ
الْإِنْبَاءَ وَآلِهِ الْإِنْتِهَاءَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى " ... إِلَيْهِ الْإِنْتِهَاءُ " (١١)
ذَهَبَتِ المَعْلُولَاتُ وَبَقِيَ الْمَعْلُولُ لَهَا -

١٦٩ - [الرَّحْمَنُ] - LV, ٤ - " الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ " .

قَالَ الصَّبِيحُ " الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ " " عَلَّمَ الْأَرْوَاحَ الْقُرْآنَ " " ضَعَا صَا "
وَضَخَّاطِيَّةٌ " " فَأَخَذَهَا الْأَنْفُسُ " وَتَعَلَّمَهَا يَتَلَقَّصْنَ الرِّسَالَةَ -

١٧٠ - [الْوَارِعَةُ] - LV, 23 - " جَزَاءُهَا كَأَنَّهُ يَتَلَقَّصُونَ " .

قَالَ الصَّبِيحُ رَدَّ الشَّجْعَ إِلَى الشَّجْعِ " وَالمَخْطُوعَ إِلَى المَخْطُوعِ "
[و] " لَأَنَّ كَانَتْ أَصَالِيهِمْ مَخْطُوعَةً [وَمَذْأَرُهُمْ مَخْطُوعَةً] " مَعْلُومَةٌ " جَعَلَ
جَزَاءَهَا " فَكَلِمَةً بِشَا يَحْتَبِرُونَ " (LV, 23) " وَ" لَمْ يَكُنْ بِشَا يَنْتَهِنُ " (LV, 23)
" وَصَوْرَتَيْنِ " وَمَا يَشْهَبُهَا " عَلَى كَأَنَّهُ قَطْعٌ " وَإِحْسَانٌ إِلَى مَبَادِيهِ
بَدِيًّا خَيْرٌ " مَضْمُونٌ " جَعَلَ شَرَاهَا وَجَزَاءَهَا مَا يَلِيْقُ بِهَا مَقَالٌ " عَلَى
جَزَاءَةِ الْإِحْسَانِ بِأَقْصَا الْأَحْسَانِ " (LV, 24) -

١٧١ - [الْمَدَابِقُ] - LV, 3 - " وَهُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ " .

قَالَ الصَّبِيحُ مَدَابِقُهُمْ بِأَشْيَاءِ " الْأَوَّلُ إِلَى الْغَيْبِ الْخَصِيصِ " وَغَرَفُهُمْ
بِأَشْيَاءِ " الْآخِرَةِ الشَّامِ الْقَائِمِ الدَّائِمِ " وَبَقَرَتُهُمْ بِأَسْمٍ وَفَقَاصِهِ
النُّورِ الْعَزِيزِ الْكَبِيرِ " وَ" أَوْزَعَهُمْ بِأَسْمٍ " دَلِيلًا " الْعَلَمُ
[إِلَى الْمَوَادِّ] -

المَعْلُولَاتُ - ص ١٦٩ - (١) - LV, ٤ - " الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ " - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) -

LV, 23 - " جَزَاءُهَا كَأَنَّهُ يَتَلَقَّصُونَ " - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) -

LV, 23 - " جَزَاءُهَا كَأَنَّهُ يَتَلَقَّصُونَ " - (٢٢) - (٢٣) - (٢٤) - (٢٥) - (٢٦) - (٢٧) - (٢٨) - (٢٩) - (٣٠) - (٣١) -

LV, 23 - " جَزَاءُهَا كَأَنَّهُ يَتَلَقَّصُونَ " - (٣٢) - (٣٣) - (٣٤) - (٣٥) - (٣٦) - (٣٧) - (٣٨) - (٣٩) - (٤٠) - (٤١) -

فَعَامَ الْكَرَّ وَصَوَّبَتْ عَدْلًا .

434 - [المجادلة] - 1711, 8 - « ما يكون من كَيْفِ ثَلَاثَةِ الْأَجْزَاءِ رَابِعُهُمْ ... »

قَالَ الْحَسِبُ أَضْحَبَ انْشَاءً بِأَرْجَاحِ ظَهْرِهِ وَمَلَا حَقْلَاتِ دَائِبَةٍ⁽¹⁾

وَأَوَّلَ قَائِمَةٍ [قَالَ] مَا يَكُونُ مِنْ

خَيْرٍ لِمَنْهُ الْأَجْزَاءُ رَابِعُهُمْ . وَلَا خَيْرَ إِلَّا هُوَ سَلَّاهُمْ⁽²⁾ بِلِقَا

وَعُلْمًا وَلَا نَفْسًا وَدَائِبًا .

435 - [] - 1711, 22 - « ... حُرِّتِ اللَّهُ ... »

قَالَ الْحَسِبُ وَحُرِّتِ اللَّهُ . نَعَالِي . الْقَدِيمِ إِذَا مَطْلَقًا أَهْمُوا⁽³⁾ وَأَنْ

سَكَنُوا⁽⁴⁾ فَهَمُّوا⁽⁵⁾ وَأَرْغَابًا أَهْمُوا⁽⁶⁾ وَأَنْ لَمْ يَلْمُوا أَنْهَدُوا⁽⁷⁾

وَأَهْمَلُوا⁽⁸⁾ فَلَمَّا⁽⁹⁾ وَاصْبَتْ ضَمِيرُ بِلَالِ التَّحْلِيكِ فَطَهَّرُوا⁽¹⁰⁾ أَوَّلَكَ .

حُرِّتِ اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَحْزِبَ اللَّهُ هَمَّ الْمُنْجَحُونَ .

436 - [] - 1711, 24 - « لَوْلَا كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ ... »

قَالَ الْحَسِبُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى . أَوَّلَكَ كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ . فِي

قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ . لِيَكُونَ آيَةً وَبَيِّنَةً لِقَوْمِهِ الْمُنَاجِبَاتِ .

437 - [الأنعام] - 1711, 28 - « أَوَّلَكَ هَمَّ الصَّادِقُونَ ... »

سَلَّ الْحَسِبُ مِنَ الْفَقْرَاءِ قَالُوا الَّذِينَ وَغَفُوا مَعَ الْحَقِّ رَاضِينَ

عَلَى جِهَانِ إِرَادَتِهِ فَمِنْهُمْ قَوْلُهُ تَعَالَى « ... » وَالْإِيمَانُ .

1. تَأْخِذُ . 2. جَوْدُ . 3. (1) . 4. (2) . 5. (3) . 6. (4) . 7. (5) . 8. (6) . 9. (7) . 10. (8) .

11. (9) . 12. (10) . 13. (11) . 14. (12) . 15. (13) . 16. (14) . 17. (15) . 18. (16) . 19. (17) . 20. (18) .

21. (19) . 22. (20) .

23. (21) . 24. (22) . 25. (23) . 26. (24) . 27. (25) . 28. (26) . 29. (27) . 30. (28) .

- ١٨٠ - [الجمعة] - ١٤٣/٤ - و ذلك فضل الله ...
 قال الصين سياد الجهاد^(١) يردود^(٢) بغير طلبة^(٣) و تفضل
 بالتفضل^(٤) و معها^(٥) بالمتد^(٦) و تقشاعا بالتم^(٧) اذ يقول ذلك فضل
 الله يؤتبه من يشاء^(٨) فتعلم بالمنسبة^(٩) و تفضل بالاسباب^(١٠)
 و ان الكرم^(١١) [منه] لاصرا^(١٢) لا يارحمه^(١٣) العيال^(١٤) و لا ينسبها^(١٥) العبل^(١٦)
 ساديو في الدعور قبل اظهار الشور -
- ١٨١ - [الغاب] - ١٤٧/٣ - و صوركم^(١٧) كآخفت صوركم^(١٨) ...
 قال الصين^(١٩) و أنفت الصورة^(٢٠) صورة^(٢١) أقيقت^(٢٢) بن^(٢٣) و لا^(٢٤) ...
 و تولى الحق^(٢٥) صبريها^(٢٦) يدي^(٢٧) و نفع فيه^(٢٨) من روي^(٢٩) و أخته^(٣٠)
 شواهد^(٣١) البعث^(٣٢) و هلاكة^(٣٣) بالتعليم^(٣٤) و شاعا^(٣٥) و اسيد^(٣٦) له^(٣٧)
 لللائكة^(٣٨) المرفعين^(٣٩) و اسكنه^(٤٠) في جاورته^(٤١) و رب^(٤٢) بالهنة^(٤٣) بالمعرفة^(٤٤)
 و قاهرة^(٤٥) بنون الخدمة^(٤٦) لا^(٤٧) و لعل^(٤٨) آدم^(٤٩) تم^(٥٠) على صورته^(٥١) ...
 صورته^(٥٢) التي صورته^(٥٣) عليها^(٥٤) [صورة^(٥٥)] فاحسن^(٥٦) صورته^(٥٧) ...
- ١٨٢ - [الكلان] - ١٤٧/٤ - و ... و رب^(٥٨) يثقل^(٥٩) الله ...
 قال الصين^(٦٠) المنوك^(٦١) لعل العنفة^(٦٢) لا^(٦٣) تأطر^(٦٤) شباء^(٦٥) و في البلاد^(٦٦)
 احق^(٦٧) فيه^(٦٨) [و رب^(٦٩) السب^(٧٠) نهر مذمى^(٧١)] ...

١ - تأييد (١)، تأييد (٢)، تأييد (٣)، تأييد (٤)، تأييد (٥)، تأييد (٦)، تأييد (٧)، تأييد (٨)، تأييد (٩)، تأييد (١٠)، تأييد (١١)، تأييد (١٢)، تأييد (١٣)، تأييد (١٤)، تأييد (١٥)، تأييد (١٦)، تأييد (١٧)، تأييد (١٨)، تأييد (١٩)، تأييد (٢٠)، تأييد (٢١)، تأييد (٢٢)، تأييد (٢٣)، تأييد (٢٤)، تأييد (٢٥)، تأييد (٢٦)، تأييد (٢٧)، تأييد (٢٨)، تأييد (٢٩)، تأييد (٣٠)، تأييد (٣١)، تأييد (٣٢)، تأييد (٣٣)، تأييد (٣٤)، تأييد (٣٥)، تأييد (٣٦)، تأييد (٣٧)، تأييد (٣٨)، تأييد (٣٩)، تأييد (٤٠)، تأييد (٤١)، تأييد (٤٢)، تأييد (٤٣)، تأييد (٤٤)، تأييد (٤٥)، تأييد (٤٦)، تأييد (٤٧)، تأييد (٤٨)، تأييد (٤٩)، تأييد (٥٠)، تأييد (٥١)، تأييد (٥٢)، تأييد (٥٣)، تأييد (٥٤)، تأييد (٥٥)، تأييد (٥٦)، تأييد (٥٧)، تأييد (٥٨)، تأييد (٥٩)، تأييد (٦٠)، تأييد (٦١)، تأييد (٦٢)، تأييد (٦٣)، تأييد (٦٤)، تأييد (٦٥)، تأييد (٦٦)، تأييد (٦٧)، تأييد (٦٨)، تأييد (٦٩)، تأييد (٧٠)، تأييد (٧١).

٢ - و رب^(٦٩) السب^(٧٠) نهر مذمى^(٧١) - [الكلان] - ١٤٧/٤ - و ... و رب^(٥٨) يثقل^(٥٩) الله ...
 ١ - ١٤٧/٤ - و ... و رب^(٥٨) يثقل^(٥٩) الله ...

183. - [ت] - LXVIII, 4 - v. وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ .
وَقَالَ الْحَسَنُ لِأَنَّكَ تَنْظُرُ إِلَى الْأَشْيَاءِ بِشَاهِدِ الْعَيْنِ وَلَا
تَنْظُرُ [إِلَيْهَا] بِشَاهِدِكَ فَإِنَّكَ تَنْظُرُ إِلَى الْأَشْيَاءِ بِشَاهِدِ خَلْقِكَ
184. - [و] - LXVIII, 4 (v. 4) -
قَالَ الْحَسَنُ مَعَهُ أَنَّهُ لَمْ يُوْزَنْفِكَ جَنَّةَ الْخَلْقِ بِهَا طَالَمَةُ الْحَقِّ -
185. - [و] - LXVIII, 4 (v. 4) -
وَقَالَ صَفَرُ الْأَحْوَادِ فِي مِصْرِكَ بِهَذَا شَهَادَةً مُكْرَمَةً -
186. - [و] - LXVIII, 4 (v. 4) -
قَالَ الْحَسَنُ ظَنِمَ خَلْقُكَ حَيْثُ لَمْ تَرَفِرْ بِالْإِعْلَانِ وَبَشَرَةٍ وَ لَمْ
يَكُنْ لِي الْعُقُوتُ حَقِّي وَصَلْتُ إِلَى الدَّاءِ ثُمَّ فَنَيْتُ مِنَ الدَّاءِ (1)
حَقِّي وَصَلْتُ إِلَى حُضْنَةِ الدَّاءِ ثُمَّ فَنَيْتُ بِالْفَنَاءِ لَنْ الْقَائِمُ عَنْهُ
غَيْرُ الْفَنَاءِ -
187. - [و] - LXVIII, 4 (v. 4) -
وَقَالَ الْحَسَنُ كَيْفَ لَا يَكُونُ خَلْقُهُ لِمُطْلَعِيهَا وَقَدْ قَبِلَ اللَّهُ صَدْرَهُ
بِأَنْوَازِ إِسْلَامِهِ وَحَقَّقَ لَيْتَ وَقَعَتْ لَهُ الْمُبَاشَرَةُ الثَّالِثَةُ أَلْ يَكُونُ
مَقْشُورًا فِي خَلْقِهِ

(1) (v. 4) - LXVIII, 4 (v. 4) -
183. - LXVIII, 4 (v. 4) -
184. - LXVIII, 4 (v. 4) -
185. - LXVIII, 4 (v. 4) -
186. - LXVIII, 4 (v. 4) -
187. - LXVIII, 4 (v. 4) -

138. [التَّحَمُّد] - LIX, 28. - « فَلَا أُقْسِمُ بِاُنْفُسِي » -
 قال الحبيب « يا بصير » اي ما اظهر الله تعالى الملائكة⁽¹⁾
 العالم واللاج « و ما لا بصير » ما احسن من شأنه الذي
 لم يبرح انتم به « ولم ينح الملائكة بذلك » و ما اظهر الله
 الخلق بين صفاته « و اراضهم من صنعه⁽²⁾ » و ابداهم من عيانه
 في جنب ما احسن عنهم كدرة في جميع⁽³⁾ الدنيا والآخرة « و لو
 انهم الله تعالى لم يحق ما احسن⁽⁴⁾ [لذاب الخلق] من آخرهم
 فضلا من قبلها
 139. [البَقَّة] - LXXI, 7. - « وَانْتُمْ ظَنُّوا كَا ظَنَّمْ » -
 قال الحبيب هذا ظنُّ ائمة النفوس اللاذية⁽⁵⁾ و الامانة الخالصة⁽⁶⁾
 و الرسواست الحاجبة⁽⁷⁾ من قبل انهم جعلوا انفسهم ملكا للوصول
 اليه « الجهة من اجلها لم يجعلها « لئلا » فتأخذوا النفوس
 فيهمد المظوظ⁽⁸⁾
 190. [المَدَنَر] - LXXV, 1-4. - « وَرَبُّكَ فَكَبَّرَ » و يابك تَكَلَّهَتْ
 قال الحبيب عظم قدره عند [احتياجه اليك] في الدعوة
 اليه⁽⁹⁾ فان اجابة دعوتك ومنت سبقت له الهداية⁽¹⁰⁾

⁽¹⁾ تسمان حجابية (2) الطلائع جليظة (3) او ك. ا. د. (4) « 663 » (5) « 318 » (6) « 318 » (7) « 318 »
 « 318 » (8) « 318 » (9) « 318 » (10) « 318 »
 « 318 » (11) « 318 » (12) « 318 » (13) « 318 » (14) « 318 » (15) « 318 » (16) « 318 »
 « 318 » (17) « 318 » (18) « 318 » (19) « 318 » (20) « 318 » (21) « 318 » (22) « 318 »
 « 318 » (23) « 318 » (24) « 318 » (25) « 318 » (26) « 318 » (27) « 318 » (28) « 318 »
 « 318 » (29) « 318 » (30) « 318 » (31) « 318 » (32) « 318 » (33) « 318 » (34) « 318 »
 « 318 » (35) « 318 » (36) « 318 » (37) « 318 » (38) « 318 » (39) « 318 » (40) « 318 »
 « 318 » (41) « 318 » (42) « 318 » (43) « 318 » (44) « 318 » (45) « 318 » (46) « 318 »
 « 318 » (47) « 318 » (48) « 318 » (49) « 318 » (50) « 318 » (51) « 318 » (52) « 318 »
 « 318 » (53) « 318 » (54) « 318 » (55) « 318 » (56) « 318 » (57) « 318 » (58) « 318 »
 « 318 » (59) « 318 » (60) « 318 » (61) « 318 » (62) « 318 » (63) « 318 » (64) « 318 »
 « 318 » (65) « 318 » (66) « 318 » (67) « 318 » (68) « 318 » (69) « 318 » (70) « 318 »
 « 318 » (71) « 318 » (72) « 318 » (73) « 318 » (74) « 318 » (75) « 318 » (76) « 318 »
 « 318 » (77) « 318 » (78) « 318 » (79) « 318 » (80) « 318 » (81) « 318 » (82) « 318 »
 « 318 » (83) « 318 » (84) « 318 » (85) « 318 » (86) « 318 » (87) « 318 » (88) « 318 »
 « 318 » (89) « 318 » (90) « 318 » (91) « 318 » (92) « 318 » (93) « 318 » (94) « 318 »
 « 318 » (95) « 318 » (96) « 318 » (97) « 318 » (98) « 318 » (99) « 318 » (100) « 318 »

191. - [المدبر] - LXXV, 2. - نزل نزل نزل امريء بينهم .
قال الحسين كيف لهم هذه الإرادة ؟ ولهم قوس خالية من
الحق ؟ معذرة ؟ ثم بعد الحق : خالفة من الوفاء بين يدي الحق ؟
فكيف بقيتم ؟⁽¹⁾ الشخص المتشبه امير خافية الجار ما انضما⁽²⁾ خاطر
حق فقط ؟ واصلها ان البشرية لا تضام⁽³⁾ الربوبية .
192. - [انظرت] - LXXX, 2. - في اي صورة ما شاء ربك .
قال الحسين قد قصده بنفسه صيرت⁽⁴⁾ خطيئة⁽⁵⁾ .
هو مهر المحزون⁽⁶⁾ من نفسه⁽⁷⁾ لانه يقول في اي صورة ما شاء
ربك . او في اي⁽⁸⁾ صورة ما شاء انشاء⁽⁹⁾ لانه تعالى خلق
آدم⁽¹⁰⁾ الانطاب بريح⁽¹¹⁾ او باخرة⁽¹²⁾ بالخلق⁽¹³⁾ قدرته⁽¹⁴⁾ [الظفر الرابع]
بين جماله وجلاله⁽¹⁵⁾ قصصه⁽¹⁶⁾ ينفع الروح فيه⁽¹⁷⁾ وكسائه⁽¹⁸⁾
كسوته⁽¹⁹⁾ لولا انه سريعا⁽²⁰⁾ كسبه⁽²¹⁾ له⁽²²⁾ لا ما الخزي من الفتن⁽²³⁾ ثم
فمن⁽²⁴⁾ ارادة⁽²⁵⁾ برباد⁽²⁶⁾ الجبال⁽²⁷⁾ فلا تسمع⁽²⁸⁾ اجلا من⁽²⁹⁾ لويه⁽³⁰⁾ ومن رده⁽³¹⁾
برباد⁽³²⁾ الخلال⁽³³⁾ .⁽³⁴⁾ وقعت⁽³⁵⁾ الهيبة على شاهديه .
193. - [البرج] - XXXV, 1. - و شاهد و مشهود .
قال الحسين [في هذه الآية] باي علامات⁽³⁶⁾ انه ما انفصل⁽³⁷⁾ اللرب
على الملوك⁽³⁸⁾ او لا تارة⁽³⁹⁾ .

نعم . د . (1) . جصها⁽⁴⁰⁾ تاهية (2) . تضام (3) . ل . د . (4) . د . (5) .

د . (6) . - حبيب : د . د . (7) . - صفة . د . (8) . (9) . (10) . تاهية من (11) . د .
من د . (12) . - جلالة وجماله تاهية (13) . من د . (14) . - حاله ما شاء انشاء صفة تاهية د . (15) .
قدرته تاهية (16) . تاهية صفة (و منه) بوجه (17) . - ركة⁽⁴¹⁾ برة الجبال . (18) . تاهية د . (19) .

د . (20) . - (21) . د . (22) . - علامته . د . (23) . (24) . تاهية د . (25) . (26) . د . (27) . (28) . د . (29) . (30) . د . (31) . (32) . د . (33) . (34) .
- من : تاهية .

المعدّ * فلأ ! لآلة القاتل حنم سلامكم * والمهجر حنم خيركم
 فسقطتم انتم * وبقى من لم ينزل * لا ينزل * لما لم ينزل -
 [القلق] - CXIII, 4 - قلّ اعدو بررت الفلق *
 قال الحسين * أشار المعدّ تعالى الى جميع الخلق * في معنى
 القطيعة عنك * بلامة واحدة * وهي من لطف القدر
 وقلّ اعدو بررت الخلق * -

. جميع (أ) . إشارة (ب) . المحب . ج . (ج) . الخلق . المحب . (د) . 108 -

٢. تاريخ الصوفية

بخشی از تاریخ الصوفیه سلمی مستخرج از تاریخ بغداد

فهرست تفصیل

- ۱- بدون اسناد: سه وجه تسمیه لقب «حلاج»
- ۲- به روایت قتاده: سه بینی «لَنْ أَمْسَيْتُ...»
- ۳- به روایت کتانی و سوسی: وزن مرفعه او (مکه)
- ۴- به روایت مؤذن: سفر به هند
- ۵- به روایت ابوعلی همدانی: تکفیر حلاج از جانب ابن شبیان
- ۶- به روایت ابوالعباس رزازی: اعتقاد ابن عطا درباره حلاج
- ۷- بلاواسطه: اعتقاد نصرآبادی درباره حلاج
- ۸- به روایت منصور بن عبدالله: اعتقاد شبلی درباره حلاج، عتاب او
- ۹- به روایت جعفر بن احمد (ابوالقاسم رازی): تکفیر حلاج از جانب ابن ابی سعدان
- ۱۰- [حُكِي = بر طبق «حکایات» خلدی]: تکفیر حلاج از جانب مکی
- ۱۱- به روایت ابوبکر بن محمد: سر لوحه رساله‌ای که در توبه مردی یافتند.
- ۱۲- به روایت ابن عبدالله رازی: بازجویی ابن عطا
- ۱۳- به روایت ابوبکر بن غالب: واقعه «برهان» در محاکمه
- ۱۴- به روایت ابوالحدید مصری: واپسین شب (با هشت بینی)
- ۱۵- به روایت ابن ابی الکرام رزازی: دعوی خلافت
- ۱۶- به روایت قاضی ابوالعلاء واسطی: سه بینی «طَلَبْتُ...»
- ۱۷- به روایت ابواسحاق قلاسی رازی: دعای سر دار
- ۱۸- به روایت فارس: غل و زنجیر: بی اثر ماندن شکنجه
- ۱۹- به روایت ابوبکر عطوفی: سکوب به هنگام نازبانه خوردن
- ۲۰- به روایت ابن عبدالعزیز: رفتار حلاج به هنگام نازبانه خوردن
- ۲۱- به روایت ابن حیویه: پیشگویی رجعت پس از سی روز

- ۲۲- به روایت ابو العباس رزازی: گزارش کامل شکنجه
 ۲۳- به روایت عیسیٰ قصار (مستخرج از کُتُب سراج): قول «حب الواجد...»
 ۲۴- به روایت ابو الفاتک بغدادی: رؤیا، سه روز پس از شکنجه.

۱. تنظیم متن

متن کامل تاریخ الصوفیه سلمی ظاهراً مفقود است.^۱ در اینجا مستخرجانی آمده است که خطیب (وفات: ۲۶۳ هـ) در تاریخ بغداد خود، که شامل تراجم متاهیر بغداد است، منتشر ساخته: ذیل نام «حسن بن منصور» (نسخ خطی مورد مراجعه: از هر، ج ۵/ پایان، ج ۶/ آغاز: کوبرلی، ۱۰۲۳، ج ۲/ آغاز، نسخه اساس این متن: کوبرلی، ۱۰۲۵، ج ۹/ آغاز: حاکم اوغل، ج ۱/ پایان، ج ۲/ آغاز). دو مستخرج دیگر در تاریخ الاسلام ذهی نقل گردیده: یکی از آنها، که درباره ابن عطا دوست حلاج و ذیل سنه ۳۰۹ است، ملخصی است از ۱۲۵ متن حاضر؛ دیگری در ذکر شکنجه شاکر، از بیروان حلاج، است، ذیل سنه ۳۱۱.^۲

سه فقره از متنی که در این مجموعه چاپ شده است (۱۵۵۵، ۱۶، ۲۱) ظاهراً افزوده خطیب بر متن سلمی است.^۳ عناوین این سه فقره در فهرست تفصیلی میان فلآب آمده است.

از این تصحیح و مقابله اساسی خطیب مستخرجات زیر مندرج است:

- ۱) سمعی (وفات: ۵۶۲ هـ)، انساب: ۲۳، ۱۵، ۲۲، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۰.
 ۲) ابن ابی جوزی (وفات: ۶۰۶ هـ)، المختار من مناقب الاخبار: ۳، ۱۶، ۱۳، ۱۷، ۸، ۱۸، ۲۰، ۱۹، ۱۲، ۲۳.

۳) ابن جوزی (وفات: ۵۹۷ هـ)، التاموس فی تلخیص الجلیس: ۲۱، التنظيم: ۲۱، ۱۶.

۴) ابن فضل الله عُمَری (وفات: ۷۴۸)، مآلک الا بصار، ج ۶: ۲۲، ۲، ۱۹، ۱۶، ۱۷.

۱. ناسد آن را با طغاب الصوفیه یکی گرفت که مجموعه‌ای است از یادداشت‌های تاریخی کوتاه و درسی هر یک از آنها گزیده‌ای از سخنان (سخنان حلاج در کتاب حاضر *Quatre textes inédits relatifs à la bibliographie* d'al-Horani ibn Mansour al-Hallaj، چهار متن چاپ نشده در ترجمه حال حسن بن منصور حلاج، ذیل عنوان اخبار الحلاج ۹۹ تا ۸) نقل شده است.
 ۲. متن شماره ۲۲ در اثر دیگر سلمی، به نام تفسیر المعانی، دو تفسیر آیه ۷ از سوره ۴۲ نیز آمده است.
 ۳. خفندی (نسخه خطی، پاریس ۲۰۶۵: ۱۳۷) و ابن نفی بردی، دو نجوم النجوم الراهرة فی ملوک مصر والعهده، II، ۲۱۸، آن را نقل کرده‌اند.
 ۴. بنیاد ابن الجوزی (تنظیم: نگاه کنید به پایین) ظاهراً آن را ثابت می‌کند.
 ۵. به نقل نورالله خوشتری، مجالس المؤمنین.

- ۵) کُنی (وفات: ۷۶۴ هـ)، عیون التواریخ، ج ۱۰: ۱ (أغاز)، ۲، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴.
- ۶) سمرآوی (وفات: ۹۷۳ هـ)، الطبقات الکبری، ج ۱، صص ۷-۱۰۸: ۲، ۲۲.

II. اصل و منابع

بررسی مشروح زندگینامه سُلمی، که به مناسبت تفسیر الحقایق او^۵ به آن خواهیم پرداخت، مناسب این مقام نیست. کافی است اشاره کنیم که ابو عبدالرحمن محمد بن حسین سُلمی، متولد ۳۳۰ هـ و متوفی ۴۱۲ هـ، که پدر و جدش از صوفیان معروف بودند، از مورخان عالیهنم تصوف بوده است.^۶ از طریق قنسیری با کتابخانه او آشنایی می‌دانیم که حاوی آثار حلاج بوده است.^۷ این به معنی طرفداری بی قید و شرط سُلمی از حلاج نیست. لیکن وی از منابع حلاجی بهره فراوان برده و فقط از نقل متوفی شامل کلمات مظنون به بدعت و ارتداد^۸ بهره‌بر نموده است. وی بشخصه اسکارا به سود حلاج نظر می‌دهد و او را در زمره صوفیان معتبر طبقه سوم می‌شمارد^۹، و روایت رزازرا درباره مرگ او (۲۲۵ متن حاضر) برای تفسیر آیه ۱۷ از سوره ۴۲ قرآن در تفسیر خود درج می‌کند. از این رو، وقتی در تاریخ الصوفیه نقاشی (وفات: ۴۱۲ هـ)، در پایان تحقیق وی درباره حلاج، عبارت

فذكر السلمي في تاريخه ثم قال «فهذا نذرة اطراف مما قال المتأين فيه من قبول ورد والله اعلم بما كان عليه»

را می‌خوانیم، دچار شگفتی می‌شویم. لمن محتاطانه سُلمی در فرجام سخن - آنچنانکه از این قول نقاش، کهذهبی اختیار و در تاریخ الاسلام خود عیناً نقل کرده^{۱۰}، برمی‌آید - به هیچ روی

۵. در جاب سخنان حلاج.
۶. ذهبی مدعی شده است که وی احادیث مشکوکی جعل کرده. لیکن دلایل او از پیش خود است. در اینجا گواهی خطیب، که اعتبار وی در تخریج احادیث بر همه معلوم است و در مظان جانبداری از صوفیان هم نیست، برای ما کفایت می‌کند.
۷. رساله، به تصحیح انصاری، III، ۱۸۱.
۸. لا هوت، ناسوت و مانند آنها.
۹. در طبقات خود.
۱۰. نسخه خطی، پاریس (۱۵۸۱، ۸۰)، که این عده المقری (وفات: ۸۵۶ هـ) در نظم الحسان (مستخرج در آلوسی، جلا... ص ۵۱) خود عیناً نقل و تشدید کرده است.

خصمانه نیست.

سُلَمی اثر بزرگ خود، تاریخ الصوفیه، را در کدام دوره تألیف کرده است؟ یکی از امارات ممکن است ما را معتقد سازد که این تألیف بیش از ۳۷۱ هـ سال وفات ابن خفیف، صورت گرفته است. شدلاً زارنی حَطَّ الأَوزار از ابن جنید (نگاشته ۷۹۱ هـ نسخه خطی، لندن، ضمیمه ۶۷۷، ۲۷۴) مستخرج زیر

قال النبیخ ابو عبد الرحمن السلمي في كتابه المسمى بتاريخ الصوفية هو (ای ابن خفیف) اليوم شيخ المشايخ و تاريخ الزمان لم يبق للقوم اقدم منه سناً ولا انتم حالاً و وقتاً

از تاریخ الصوفیه را در ترجمه ابن خفیف درج کرده است. از این سند بروشنی برمی آید که به هنگام نگارش این اثر، ابن خفیف هنوز در قید حیات بوده است. قاعدتاً سُلَمی می بایست آن را نسبتاً زود نوشته باشد؛ زیرا هم اکنون دیدیم که همصر او، ابو سعید نقاش، که در همان سال وفات او در گذشته، توانسته است، برای نگارش اثری مشابه، از آن بهره برد (این معنی را تاریخ الاسلام ذهی در قطعاتی که ما ذیل شماره های ۹ و ۱۰، مطابق با تلخیص نقاش، نقل کردیم تأیید می کند).

علاوه بر این، احمد نسوی، مؤلف طبقات الصوفیه^{۱۱}، متوفی ۳۹۶ هـ، پیش از آن توانسته بود از تاریخ الصوفیه سُلَمی بهره گیرد. این معنی را اسنادی که خطیب برای ۱۱۶ ذکر نموده و آن را به وساطت اثر نسوی از سُلَمی گرفته به نیوت می رساند.

منابعی که سُلَمی از آنها استفاده کرده کدام اند؟ به دست دادن فهرست دقیق آنها دشوار است. از زمان ظهور اثر ابن العربی (طبقات النساك، که به ترجمه جنید ختم می شود)^{۱۲} و اثر سلامی^{۱۳} تا وقتی که سُلَمی تألیف خود را آغاز نهاد، تواریخ نصوف رویه افزایش گذاشت. احتمال دارد که سُلَمی بویژه از تاریخ الصوفیه^{۱۴} استاد خود، عبدالواحد شیرازی (وفات: حدود ۳۷۰ هـ)، که در طبقات الصوفیه از وی یاد می شود (نگاه کنید به متن چهارم از کتاب

۱۱. نگاه کنید: کشف الظنون، شماره ۷۹۰۵؛ و نسخه خطی، پاریس ۲۰۱۲، ۱۷۱۳، ۲۱۱۳، ۲۲۷۰ و جرآن.

۱۲. مکئی، توفت القلوب، ۱، ۱۶۲.

۱۳. جامی، نضجات، ص ۱۹۶. (مصنح مهدی توحیدی یوز، چاپ تهران، ص ۱۷۴)

۱۴. به نقل از اخبار الصالحین، نسخه قاهره، تصوف، ۵۸.

حاضر^{۱۵}، ذیل عنوان اخبارالحلاج § ۶، ۶، پانوش ۲) استفاده کرده باشد.
 § ۹ ظاهر متفرع است^{۱۶} از حکایات الشایخ جعفر بن نصیر خَلَدی (یا خالیدی، متوفی ۳۴۸ هـ). این اثر مجموعه‌ای است از «حکایات» که به اندک مدتی شهرت یافت (نگاه کنید: شراری، طبقات ۱، ۱۰۵، سطر ۱۳، ترجمه حال مرتضی)، و هجویری (کشف المحجوب، ترجمه نیکلسن، صص ۱۸۹، ۲۰۵)^{۱۷} و هروی (طبقات، در آغاز) از آن بهره گرفتند.
 § ۲۴ متفرع است از استاد سُلمی، ابو بکر محمد رازی پَیْل^{۱۸}.
 § ۱۴، همچنانکه کثرت تعداد تصحیحات^{۱۹} ثابت می‌کند، متفرع است از یکی از آثار قاضی ابو بکر مصری (وفات: ۳۲۵ هـ)، به نقل فقیه معروف، ابو بکر شاشی (وفات: ۳۶۵ هـ).

§ ۲۳ را در کتاب اللُّمَع ابو نصر عبدالله بن علی سَرَّاج (وفات: ۳۷۷ هـ؛ طبع در دست تهیه نیکلسن - نگاه کنید: نسخه خطی لندن، ۷۷۱۰، Or. b، ۱۶۴) می‌توان باز یافت.
 ابو القاسم رازی (وفات: ۳۷۸ هـ)^{۲۰}، که در إستاند § ۱۱، ۹ از وی یاد شده، ظاهراً نویسنده‌ای معروف بوده است. و از قطعات نقاش، که ذهبی آنها را نقل کرده، چنین برمی‌آید که ابو زرعۀ طبری (وفات: پس از ۳۵۳ هـ) شاید شرحی درباره حلاج نوشته باشد که سُلمی احتمالاً از آن بهره گرفته است.
 همه مدارک یاد شده، بویژه § ۱، ۶، ۴، ۷، ۸، ... ظاهراً سینه‌به‌سینه به سُلمی رسیده است. این نکته باید خاطر نشان شود که سُلمی، در § ۲۲، ظاهراً خواسته است روایتی تازه از یکی از شاهدان شکنجه حلاج را به دست دهد، چنین می‌نماید که هم در آن زمان، متون بسیاری در این

15. *Quatre textes inédits relatifs à la biographie d'Al-Hosayn ibn Maqzûr Al-Hallâj* par Louis Massignon, Librairie Paul Geuthner, Paris 1914.

۱۶. سنجید با متن مصحح قسری، تصحیح انصاری، ۱۷، ۱۲۱.
 ۱۷. کشف المحجوب، مصحح ژوکوفسکی، ص ۵۶ سطر ۲۰ که عین عبارت در آن چنین است: «و انظر حکایات عراقیان باقمم کی دو درویش بودند...».
 ۱۸. جامی، نفعات، ص ۲۵۷.
 ۱۹. سنجید با اخبارالحلاج، § ۲ در کتاب حاضر [چهار متن چاپ نشده در ترجمه حال حسین بن منصورالحلاج] و با این‌ها که به.
 ۲۰. کتاب اللُّمَع فی التصوف، تألیف ابی نصر عبدالله بن علی السَّرَّاج الطوسی، به تصحیح نیکلسون، لندن ۱۹۱۲، صص ۳۰۳ و ۳۰۴.
 ۲۱. جامی، نفعات، ص ۱۳۸.

بارہ وجود داشته است. (برای مشاهدهٔ اختلافها، با روایت ابن یاکوبه ۱ & مقایسه شود).
در پایان، فهرستی تطبیقی از روایات سُلمی (سلمی)، اخبار الحلاج (اخبار) و ابن یاکوبه
(یاکوبه) عرضه می‌داریم:

سُلمی	اخبار	یاکوبه	[تاریخ بغداد*]
۱	۵۶	۳	۱۱۴
۲		۸	۱۱۷
۴		۱۴	
۵		۹۰	۱۲۰
۹		۱۷	۱۲۱
۱۰		۴	۱۲۱
۱۴	۲	چاپ نشده	۱۳۰-۱۲۹
۱۷	۲۶	۱	۱۳۱
۲۴	۲۳	۲	۱۳۲

* تاریخ بغداد، للحافظ ابی بکر احمد بن علی المخطیب البغدادی المتوفی سنة ۴۶۳ هـ الجزء الثامن، المكتبة
السلطیة، المدینة المنورة، مجلد ۸، (ترجمة شماره ۴۲۳۲، الحسین بن منصور الحلاج).

(1)

حدثنا اسماعيل بن أحمد الحميري حدثنا أبو عبد الرحمن
محمد بن الحسين السلمي قال الحسين بن منصور قيل لاسمي
الحلاج لانه دخل واسطاً فقدم الحلاج وبعثه في شغل
له فقال له الحلاج انا مشغول بصنعتي فقال اذهب انت
في شغلي حتى آتيك في شغلك فذهب الرجل فلما رجع وجد كل
قطن في خانوته مخلوفاً فسمى بذلك الحلاج وقيل انه كان يكمل
في ابتداء امره قبل ان ينسب الى ما نسب اليه على الاسرار ويكشف
عن اسرار المرئيين ويخبر عنها فسعى بذلك حلاج الاسرار
فقلب عليه اسم الحلاج وقيل ان اباة كان حلاجاً فنسب اليه

(6)

ابن انا ابوبكر محمد بن احمد بن محمد بن عبد الله الاردستاني
بمكة ابن انا ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين السلي بن سايور
قال سمعت ابا الفضل بن حفص يقول سمعت القائد يقول
لفيت الحلاج يوما في حاله رثه فقلت له كيف حالك فانشأ يقول

لنأسي في ثوب عديم // لغدليا على حر كريم

فلا يخرجك إذا بصرت حالا * مغيرة عن الحال القديم

فلنفس ستلف أو يترقى «لعمرك بي إلى امرحيم»

أَبَانَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْعِصْمِ أَبَانَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى

النيسابوري قال سمعت محمد بن عبد الله بن شاذان يقول

سمعت محمد بن علي الكثافي يقول دخل الحسين بن منصور مكة

فابتداء امره فجهدنا حتى اخذنا مرقمته قال السوسي "اخذنا منها

١٧ سورة فوزناها فإذا فيها نصف دانق من كثرة رايضته وشدة مجاهدته

[illegible]

ثم فقال تصوب مثل هذا الاعتقاد فقال مالك ولهذا عليك
بما نصبته من اخذ اموال الناس وظلمهم وقتلهم مالك ولكلام
هؤلاء السادة فقال الوزير فيكيه فضرب فكاه فقال ابو العباس
اللهم انك سلطت هذا على عقوبة لدخولي عليه فقال الوزير خفه
يا غلام فترج خفه فقال دماغه فما زال يضرب رأسه حتى زال
الدم من مخزئيه ثم قال الحبس فقتل ايها الوزير يتشوش العامة
لذلك فحمل الى منزله فقال ابو العباس اللهم اقبله اخبث قتله
واقطع يديه ورجليه فمات ابو العباس بعد ذلك بسبعة ايام
وقتل حامد بن العباس اقطع قتله واوحشها بعد ان قطعت يده
ورجله واحرق داره وكانوا يقولون ادركته دعوة ابي العباس
ابن عطاه

(١٣٢)

ابنانا محمد بن علي بن ابي الفتح ابنانا محمد بن الحسين النيسابوري
قال سمعت ابا بكر بن غالب يقول سمعت بعض اصحابنا يقول لما
ارادوا قتل الحسين بن منصور احضروا لذلك الفقهاء والعلماء
واخرجوه وقد موه بحضرة السلطان فسالوه فقالوا مسئله
فقال هاتوا فقالوا له ما البرهان فقال البرهان شواهد تليها
الحق اهل الاخلاص يجذب النفوس اليها جاذب القبول فقالوا
يا جعفر هذا كلام اهل الزندقة واساروا على السلطان بقتله
[قلت قد احال هذا الحاكى عن الفقهاء بان هذا كلام اهل الزندقة
وهو رجل مجهول وقوله غير مقبول وانما اوجب الفقهاء قتله بآخر]

١٣٢ - (الذهبي) فيها اختصار من تاريخ المسلمين ولا واسطه في ترجمه ابن عطاء - راجع تاريخ الاسلام
١٣٣ - (الذهبي) محمد بن علي بن ابي الفتح - راجع تاريخ المسلمين - راجع تاريخ الاسلام - راجع تاريخ الاسلام
١٣٤ - (الذهبي) في التبيين - راجع تاريخ المسلمين - راجع تاريخ الاسلام - راجع تاريخ الاسلام - راجع تاريخ الاسلام
١٣٥ - (الذهبي) في التبيين - راجع تاريخ المسلمين - راجع تاريخ الاسلام - راجع تاريخ الاسلام - راجع تاريخ الاسلام

(١٤)

أنبأنا ابن الفصح أنبأنا محمد بن الحسين قال سمعت أبا بكر الشاشي
 يقول قال أبو الحديدي^١ يعني المصري لما كان الليلة التي قتل في صبيحتها
 الحسين بن منصور قام من الليل فصلى ما شاء الله فلما كان آخر
 الليل قام قائماً فتغطى بكسائه ومد يديه نحو القبلة فتكلم بكلام
 جاز الكفـظ وكان مما حفظت أن قال نحن شواهدك فلو أنسنا^٢
 عزتك لتبدا ما شئت من شأنك ومشيئتك وانت الذي في السماء
 الله وفي الأرض الله تجلي لما تشاء مثل تجليك في مشيئتك كالحنن
 الصورة والصورة فيها الروح الناطقة بالعلم والبيان والقدرة
 ثم وعزت إلى شاهدك الآتي في ذاتك الهوى كيف أنت إذا مثلت
 بذاتي عند عقيب كرائي ودعوت إلى ذاتي بذاتي وأبدت حقائق
 علمي ومجازاتي صاعداً في معارجي إلى عروشي أزياني
 عند القول من برائتي أتى أخضرته وقيلت وصلبت وأحرقت
 واحتملت سافياتي الذاريات ولججت في الجاريات وإن ذرة من
 يخرج مكانها كقول^٣ "مجلباتي لأعظم من الراسيات" ثم أنشأ يقول
 أني إليك نفوساً طاح شاهداً فيها ورأيت^٤ في شاهد القدم
 أني إليك قلوباً طال ما مقلت^٥ سمات الوحي فيها بحر الحكم
 أني إليك لسان الحق منك ومن^٦ أودى وتذكاره في الوهم كالعدم
 أني إليك بيانا تسكن^٧ له أقوال كل فصيح مقول فهم
 أني إليك إشارات العقول معاً لم يبق منهن الأدارس العدم^٨
 أني وحيت أخلاق الطائفة كانت مطاياهم من مكده الحكم

١٩ - ابن القزويني - راجع فينت لله - إصاراً للقوله - ص ٤٠ - ابن الجوزي - ص ١٠٠
 ٢٠ - كذا في الأصل - (٢١) كذا في الأصل - (٢٢) كذا في الأصل - (٢٣) كذا في الأصل - (٢٤) كذا في الأصل - (٢٥) كذا في الأصل - (٢٦) كذا في الأصل - (٢٧) كذا في الأصل - (٢٨) كذا في الأصل - (٢٩) كذا في الأصل - (٣٠) كذا في الأصل

مضى الجميع فلاعين ولا اثر مضى عاد وفقدان الألى ذرم
وخلفوا معشر يحدون لبستهم اعشى من البهم بل اعشى من النعم

(١٥)

حدثني محمد بن علي الصوري قال سمعت ابراهيم بن جعفر بن ابي
الكرام البزاز بمصر يقول سمعت ابا محمد الياقوتى يقول رايت
الحلاج عند الجسر وهو على بقرة ووجهه الى عجزها فسمعتة يقول
ما انا بالحلاج القى على شبهه وغاب فذا أدنى الى الخشبة ليصلب
عليها سمعتة يقول يا معين انضنا على اعنى على انضنا

(١٦)

ابن انا القاضي ابو العلاء الواسطى قال لما اخرج الحسين بن منصور
الحلاج ليعقل انشد (لا اله الا الله)

طلبت المستقر بكل ارض فإراني بارض مستقرا

اطعنا مطامعنا فاستعذتني ونوفى قنعت لكت حرا

[غلبت بيت الرمان و مال منتهى وقال مساله طوط و مزا]

ابن انا اسماعيل الحيرى ابن انا ابو عبد الرحمن السلى قال سمعت محمد
ابن احمد بن الحسن الوراق يقول سمعت ابا اسحاق ابراهيم بن محمد
القلاسى الرازى يقول لما صلب الحسين بن منصور وقفت عليه
وهو مصلوب فقال الهى اصبت فى دار لرغائب انظر الى العجايب
الهى انك تتودد الى من يؤذيك فكيف لا تتودد الى من يؤذى فيك

(١٨)

وقال السلى سمعت عبد الواحد بن علي يقول سمعت فارسا البغدادى

١٥ نظرا - له غايه (راحو الحمد) - - - - -
١٦ روى عنه ابن من ابي صاحب - عفا الله - - - - -
في نسخة الجليل - والحق - - - - -
١٧ - - - - -
١٨ - - - - -

تسك ان لم تُشْعِلْهَا شَعَلْتِكَ قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ فَانْجَرَحَ لِلْقَتْلِ
 قَالَ حَسْبُ الْوَاحِدِ اِفْرَادُ الْوَاحِدِ لَهُ ثُمَّ خَرَجَ يَتَخَفَّرُ فِي قَيْدِهِ وَيَقُولُ
 نَدِيمِي غَيْرُ مَنْسُوبٍ اِلَى شَيْءٍ مِنَ الْحَيْفِ سَقَانِي مِثْلَ مَا يَشْرَبُ فَعَلَّ
 الضَّعِيفُ بِالضَّعِيفِ فَلَمَّا دَارَتْ الْكَاسُ دَعَا بِالنَّطْعِ وَالسَّيْفِ كَذَا
 مِنْ يَشْرَبُ الرَّاحُ مَعَ التَّيْنِ فِي الصَّيْفِ ثُمَّ قَالَ يَسْتَجِبُ بِهَا الَّذِينَ
 لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ بِالْحَقِّ ثُمَّ
 مَا نَطْلُقُ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى فَعَلَ بِهِ مَا فَعَلَ

(٤٣)

اَنْبَاءُ ابْنِ الْفَتْحِ اَنْبَاءُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَلِيٍّ
 يَقُولُ سَمِعْتُ عَيْسَى الْقَصَّارَ يَقُولُ آخِرُ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا الْحُسَيْنُ بْنُ مَنْصُورٍ
 عِنْدَ قَتْلِهِ وَصَلْبِهِ اَنْ قَالَ حَسْبُ الْوَاحِدِ اِفْرَادُ الْوَاحِدِ لَهُ ثُمَّ سَمِعَ
 بِهَذِهِ الْكَلِمَةِ احَدَ مِنَ الْمَشَاجِخِ الْآرْقُ لَهُ وَاسْتَحْسَنَ هَذَا الْكَلَامَ مِنْهُ^{١٥}

(٤٤)

اَنْبَاءُ اَسْمَاءِ عَمِلِ الْخَيْرِ اَنْبَاءُ ابْنِ ابُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّلْمِيِّ قَالَ سَمِعْتُ
 اَبَا بَكْرَ الْيَحْيَى يَقُولُ سَمِعْتُ اَبَا الْفَاتِكِ الْبَغْدَادِيَّ وَكَانَ صَاحِبَ الْحُلَاجِ
 قَالَ رَأَيْتُ فِي النَّوْمِ بَصْدَ ثَلَاثٍ مِنْ قَتْلِ الْحُلَاجِ كَأَنِّي وَاقِفٌ بَيْنَ يَدَيْ
 رَبِّي تَعَالَى فَاَقُولُ يَا رَبِّ مَا فَعَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ مَنْصُورٍ فَقَالَ كَاشَفْتَهُ
 بِمَعْنَى فَدَعَى الْخَلْقَ اِلَى نَفْسِهِ فَاتَرَلْتُ بِهِ مَا رَأَيْتُ^{١٦}

(١٥) شعير ٤٤ آية ٢٩. (١٦) وهو ابن منصور السراج في كتابه «المعجم» ... (١٧) هو من روضة العشائر
 في رواية ج ٤ ص ٤٥. ... (١٨) في كتاب «المعجم» حسب النسخة المروية الواحدة ... (١٩) ذكره
 ايضا صاحب النسخة المروية في «المعجم» ... (٢٠) في كتاب «المعجم» ... (٢١) راجع اليه في «المعجم» ... (٢٢) راجع اليه في «المعجم» ... (٢٣) راجع اليه في «المعجم» ...

٣. جوامع آداب الصوفية

و

٤. عيوب النفس و مداواتها

مقدمه

علاقهٔ روز افزون محققان به تصوف کلاسیک با آگاهیِ دو به تزايد ایشان نسبت به جایگاهِ مهمِ ابو عبد الرحمن سُلَمی (ف ۴۱۲ ق. / ۱۰۲۱ م) قرین شده است. مع هذا از میان آثار باقیماندهٔ سُلَمی^۱ فقط تعدادی تاکنون به چاپ رسیده است، که از آن جمله است: رسالهٔ اللامیه^۲، کتاب الاربعین فی التصوف^۳، کتاب الفتوة^۴، طبقات الصوفیه^۵، و آداب الصحبة و حسن العشرة^۶. تفسیر سُلَمی به نام حقائق التفسیر برای درک تصوف اولیه بسیار مهم است، ولیکن هنوز این اثر به قلمی چاپ نشده است.^۷ دو اثر از آثار سُلَمی که در اینجا به چاپ رسیده است در خور توجه است، زیرا از جمله خصوصیات آنها این است که از همهٔ آثار دیگر سُلَمی که قبلاً به طبع رسیده است ماهیتاً متفاوت است.

۱. رجوع کنید به فهرستی که ن. شریبه در مقدمهٔ خود به طبقات الصوفیه (قاهره، ۱۹۵۳) ص ۴۲-۳۱ فراهم آورده است و به فهرست بررکلمان ج ۱، ص ۶۷۱-۴. به این فهرستها باید دو اثر دیگر را که فریث مایر در Oriens، شماره ۲۰ (۱۹۶۷)، ص ۹۱ تا ۱۰۶ معرفی کرده است، به نامهای نسیم (کذا) الارواح و رساله فی کلام الشافعی فی التصوف، افزود.
۲. به تصحیح ابوالعلاء عقیلی: قاهره، ۱۹۲۵. (این اثر در همین مجموعه نیز به چاپ رسیده است.)
۳. حیدرآباد، ۱۳۶۹ ق. (این اثر در همین مجموعه نیز به چاپ رسیده است.)
۴. به تصحیح ف. تشر F. Taeschner، در

Stud. Orientalia J. pedersen Septagenario (Havniae 1953) pp. 340-51

۵. به تصحیح ن. شریبه، قاهره، ۱۹۵۳. و تصحیح دیگری از آن توسط J. pedersen، لیدن، ۱۹۶۰.
۶. تصحیح م. جی. کیستر M.J. Kister، قدس، ۱۹۵۴. این اثر در همین مجموعه نیز به چاپ رسیده است.
۷. سخنان حسین منصور حلاج (ف ۱۲۲/۳۰۹) که در این تفسیر آمده است توسط لونی ماسینیون استخراج شده و در کتاب *Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane* (پاریس، ۱۹۵۴) ص ۴۱۲-۳۵۹ چاپ شده است. قسمتهای دیگری از این تفسیر را بل نوبیا نیز چاپ کرده است. آثاری که P. Nwyia از این تفسیر چاپ کرده است عبارت است از تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع)، متون ۷۶۵/۱۲۸ (در "Mélanges de l'Université Saint-Joseph") شماره ۲۲ (۱۹۶۸)، ص ۷-۱۲۴ و تفسیر ابن عطا (در *Trois Oeuvres inédites de Mystique musulmans*، بیروت، ۱۹۷۲، ص ۲۳ تا ۱۸۲). (آثار مذکور در همین مجموعه نیز چاپ شده است.)

۱. سُلمی در مقام نویسندگی

ابو عبدالرحمن محمد بن حسین بن محمد بن موسی سُلمی از دی نیشابوری به سال ۳۲۵ ق. / ۹۳۷ م. یا ۹۴۲/۳۳۰ در نیشابور زاده شد. اطلاعاتی که منابع موجود دربارهٔ حیات او در اختیار ما می‌گذارد ناچیز است.^۸ وی نزد جدّ مادری خود، اسماعیل بن جنید سُلمی (ف ۹۷۶/۳۶۶) که خود شاگرد ابوعثمان حیری (ف ۲۹۸/۹۱۰) و یکی از رهبران فرقهٔ ملائیه بود و در عین حال به عنوان محدّث مشهور شد، تلمذ کرد. سُلمی خرقه از دست ابوسهل صعلوکی (ف ۹۷۹/۳۶۹) که یکی از شاگردان اسماعیل بن جنید بود پوشید. صعلوکی به سُلمی اجازه داد تا به تعلیم مریدان بپردازد. سُلمی از دست ابوالقاسم نیشابوری (ف ۹۷۷/۳۶۷ یا ۹۷۹/۳۶۹) نیز خرقه پوشید.^۹ در عین حال او علاوه بر علم تصوف علوم دیگری را آموخت. نزد دو تن از محدّثان بزرگ نسل خود به فراگرفتن علم حدیث پرداخت و خود یکی از محدّثان شد. در سفرهای متعددی که در جستجوی احادیث کرد، زمانی در مرو و زمانی در عراق بسر برد و حتی تا حجاز هم رفت. چندین سفر به بغداد رفت و در آنجا احادیثی را که در خراسان رایج بود روایت کرد. آثار او، از جمله مجموعهٔ احادیث او تحت عنوان حدیث- (یا جزء) السُّلمی^{۱۰}، بر تبحر او در این علم دلالت می‌کند. پاره‌ای از حوزه‌های اهل سنت مدّعی شده‌اند که سُلمی جاعل احادیث بود، امّا ثابت شده است که این اتهام بی‌پایه است.^{۱۱} سُلمی، نه فقط به علم حدیث، بلکه به علم کلام نیز علاقه داشت. و این مطلب را می‌توان از گزارشی استنباط کرد که بنا بر آن وقتی او به شیراز رفته بود مکرراً به دیدن قاضی ابوبکر باقلاقی (ف ۱۰۱۳/۴۰۳) می‌شتافت و از هو بود که اصول کلام اشعری را آموخت.^{۱۲} در فروع نیز سُلمی پیرو مکتب شافعی بود که در قرن چهارم هجری در نیشابور بسیاری از گروههای صوفیه با آن مرتبط بودند.^{۱۳}

از میان شاگردان مشهور سُلمی می‌توان حکیم نیشابوری (ف ۱۰۱۴/۴۰۵) و ابوبکر

۸. از برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به مقدمهٔ شریبه در چاپ طبقات الصوفیه، ص ۱۶ به بعد و به مقدمهٔ عربی Kister در آداب الصبیحة، ص ۳-۴.

۹. عبدالرحمن جامی، نفعات الانس (تهران ۱۳۳۶ ش)، ص ۳۱۱؛ Kister (کیستر)، همان اثر، ص ۴.

۱۰. بروکلمان، ج ۱، ص ۶۷۲، شماره ۲۴.

۱۱. رجوع کنید به Kister، همان اثر، ص ۹-۶ (عربی).

۱۲. رجوع کنید به شرح احوال باقلاقی به قلم قاضی عیاض که R. J. McCarthy آن را در تعلیقات خود به چاپ کتاب الیهان باقلاقی (بیروت ۱۹۵۸) می‌نقل کرده است.

۱۳. بنگرید به مقالهٔ فریتز مایر در Oriens، شمارهٔ ۲۰ (۱۹۶۷)، ص ۱۰۶.

بیہنی (ف ۱۰۶۶/۲۵۸) و ابو القاسم قشیری (ف ۱۰۷۲/۲۶۵) را ذکر کرد. همین که قشیری در رسالہ خود بارہا از استاد خود اقوال را نقل کرده است خود دلیل مہمی است بر اینکه سلمی در رشد و گسترش تصوف تأثیری مداوم داشته است.

به نظر می‌رسد کہ سلمی در ہبہ آثار خود دو منظور متمایز را در نظر داشته است: یکی دفاع از تصوف در برابر منتقدان متعدد آن، و دوم اشاعہ علم تصوف ہم در میان عامۂ مردم و ہم در میان خود صوفیان. روش او این بود کہ عقاید خود را مستقیماً اظهار نکند، بلکہ در عوض نقش یک گردآورندہ محض را ایفا کند و بہ ضبط اقوال و آراء متباہخ پیشین (متباہخی کہ فقط دو سہ نسل قبل از عصر او بودند) بپردازد. علت اینکه آثار سلمی از وسعت دید و تنوع مطلب برخوردار است یکی همین نقش او بہ عنوان یک گردآورندہ است و یکی سعی و تہمد او در اینکه چندین طبقہ و دستہ از مردم را مخاطب قرار دہد. این تنوع را می‌توان با اشارہ بہ دوائر از آثار سلمی نمونہوار نشان داد. یکی از آنها آداب الصبحۃ است. این اثر اگرچہ در وہلہ نخست از برای اہل تصوف نوشته شدہ است، از برای عامۂ خوانندگان نیز جاذبہ‌ہایی دارد. نگاہی بہ محتوای کتاب این مطلب را بوضوح نشان می‌دہد. نویسنده در این کتاب از استعمال مصطلحات صوفیہ خودداری کردہ و در عوض بہ شبوہ اہل ادب بہ نقل ابیات متعدد و کلمات قصار و جگم و ہجین آیات و احادیث مبادرت کردہ است، و اینہمہ از برای آن است کہ مدعای نویسنده را مبنی بر اینکه روش زندگانی صوفیانہ بر اساس روش صحابہ نہادہ شدہ است ثابت نماید.^{۱۲} کتاب دوم حقائق التفسیر است کہ ہم از حیث اسلوب و ہم از حیث محتوا ماہیتی بکل متفاوت دارد. این کتاب گنجینہ ایست از تفکر قلبی صوفیان، ملہم از آیات خاص قرآنی، و نویسنده آنرا عمدتاً از برای خواص اہل تصوف نوشته، ولی در عین حال خوانندی ہم مناسب با ذوق عامۂ در بردارد.

بیشتر آثار سلمی را می‌توان در میان این دو قطب قرار داد. مثلاً کتاب الاربعین فی التصوف نمونہ خوبی است از آثاری کہ در آن مطالب صوفیانہ و احادیث با ہم جمع شدہ و وحدت ہماہنگی پدید آورده است. از حیث صورت، این اثر مطابق با شبوہ مرسومی است در تألیف کہ بر اساس آن چہل حدیث در یک اثر جمع شدہ است. این احادیث کہ بعضاً در اکثر صحاح معتبر نقل شدہ است با ذکر کامل اسانید روایت شدہ است. در عین حال، ہر یک از این احادیث عنوانی دارد کہ مربوط بہ یکی از آداب صوفیہ است؛ بنابراین ہر یک از این آداب با گفتار و رفتار پیغمبر تطبیق دادہ شدہ و بدین نحو مہر مشروعیت و سنت بر آن زدہ شدہ است.

۱۲. بنگرید بہ اثر سابق الذکر کیسز (Kister)، ص ۵۶ (انگلیسی).

یکی از آثارى که جنبه صوفیانه آن نمایانتر است درجات المعاملات است. سُلمى در این اثر ۳۴ اصطلاح را که در مجامع اهل تصوف رایج بوده است شرح می‌دهد. البته شیوه نوپسندۀ در شرح این اصطلاحات در مقایسه با رساله تفسیری نامنظم تر است. مثلاً بیان مقامات و احوال فرق مشخصی نپایه نشده است. مع هذا، اصطلاحات به ترتیب منطقی ذکر و شرح شده است. از «توبه» آغاز می‌شود و به «الجمع والتفرقه» که آخرین درجه قرب به خداست ختم می‌شود. در مورد هر لفظی يك پا چند تعریف ارائه شده و، در ضمن، احادیث یا اقوالی از بزرگان صوفیه در توضیح آن نقل شده است. درجات المعاملات بیشتر از برای مریدان نوشته شده است؛ همچنین مناهج العارفين، که در آن نوپسندۀ مقاماتی را که سالک باید از آنها عبور کند، يك به يك شرح داده است.^{۱۵}

آثار مذکور نماینده خصوصیات اصلی در آثار سُلمى بطور کلی است و لذا خود زمینه مفیدی است از برای ملاحظه دو اثر دیگر این نوپسندۀ که یکی جوامع آداب الصوفیه است و دیگر عیوب النفس و مداراتِها. درک کامل ارزش آثار سُلمى و دستاوردهای ادبی آنها موقوف است به مطالعه تفصیل همه این آثار من حیث المجموع.

۲. جوامع آداب الصوفیه

تألیف رساله‌هایی که در شرح عادات و رسوم و دستورالعملهای خاص صوفیه نوشته شده (و همه تحت عنوان «ادب» یا «آداب» بوده)^{۱۶} است مدتها پیش از زمان سُلمى آغاز شده است. آنچه از این میان به جامانده است آداب النفوس محاسبی (ف ۸۵۷/۲۴۳)^{۱۷} و ادب المفتقر- الی الله چند (ف ۲۹۸/۹۱۰)^{۱۸} و ادب النفس حکیم الترمذی (متوفی بعد از ۳۱۸/۹۳۰)^{۱۹} و ادب الفقیر ابو عبد الله و دباری (ف ۹۷۹/۳۶۹)^{۲۰} است. سُلمى خود چند اثر در این مقوله تألیف کرد، مانند آداب الصحبة که قبلاً ذکر شد، و آداب التعازی^{۲۱} و آداب الفقر و شرائطه^{۲۲}.

۱۵. این مقامات در ابتدای مناهج چنین خلاصه شده است: «التصوف له مدایة و نهایة و مقامات». (سخفه خطی برلین، شماره ۲۸۲۱، ص ۲۲ الف)

۱۶. ر.ک. Meyer, "Ein Knigge für Sufi's", RSO32 (1957), pp. 487 ff.

۱۷. بروکلمان، ج ۱، ص ۶۲۱، شماره ۵.

۱۸. همان، ج ۱، ص ۶۲۹، شماره ۱۳.

۱۹. همان، ج ۱، ص ۶۶۳، شماره ۲.

۲۰. احتمال می‌رود که این اثر مفقود شده باشد. رجوع کنید به شریب، همان اثر، ص ۳۲، شماره ۲.

۲۱. بروکلمان، ج ۱، ص ۶۷۳، شماره ۹.

اما جوامع آداب الصوفیه (که مجموعه‌ایست از قواعد سلوک) ظاهراً نخستین رسالهٔ مفردی است که تا آن زمان تماماً در شرح بسیاری از آداب پراکنده نوشته شده است.^{۲۳}

انگیزهٔ سُلمی در تألیف جوامع باید همانند همان انگیزه‌هایی بوده باشد که هواره او را به تألیف وامی داشته است. از سویی جامعهٔ صوفیه در عصر او در جهت وحدت و انسجام حرکت می‌کرد و همین امر خود اقتضا می‌کرد که آداب و دستورالعملهای تصوف به صورت روشن و دقیق تعریف و تبیین شود. از سوی دیگر، مذهب رسمی که مذهب اهل سنت بود روش زندگی صوفیانه را مورد حمله قرار می‌داد و صوفیه نیز ناگزیر بودند از خود دفاع کنند. به همین دلیل است که سلمی تأکید می‌کند که منظور او از نوشتن این رساله این بوده است که حقیقت را به منکران صوفیه، که بدون اینکه براساس ایشان را بشناسند از سیره و آداب ایشان انتقاد می‌کنند، تفهیم کند (۲).^{۲۴} این آداب، از نظر سلمی، نه تنها با موضع اهل سنت مطابقت دارد، بلکه خود مستقیماً بر سیرهٔ شخصی پیغمبر (ص) مبتنی است.^{۲۵} قسمت اعظم مقدمهٔ جوامع (۷ تا ۱۱) صرف اثبات همین دعوی شده است. دلیل عمده‌ای را که سلمی در این قسمت اقامه کرده است می‌توان بدین صورت خلاصه کرد: بخدای تعالی انسان را به زینت ادب مزین کرد تا بدین وسیله او را به خود هدایت نماید.^{۲۶} کمال زینت ادب را پیغمبر اکرم (ص) که همهٔ فرمانهای خدا را در قرآن مو به مو اجرا می‌کرد کسب نمود.^{۲۷} (وَأَجَلْ زِينَةٍ فِي آدَابِ الْخَلْقِ الَّذِي زَيْنَ اللَّهُ

۲۳. این تدبیر از رساله‌ای یاد کرده است به نام *الجامع الصغير في الآداب* تألیف علی بن محمد المصري (ف ۳۳۸/۱۲۹۵هـ) (مهرست، چاپ علوکل، ۲، لایپزیگ، ۱۸۷۲، ص ۱۸۵): ولی این اثر مفقود شده

است و لذا در باب ماهیت آن نمی‌توان حکمی کرد (رک: Meier, op.cit., pp. 490-1).

۲۴. ارفاقی که با حروف سیاه مشخص شده راجع است به بخشهای مربوط در متن.

۲۵. ولی باز هم این مانع نشد که این چوژی دست از انتقاد خود از سلمی بردارد. وی سلمی را منتهم کرده است که آداب خاصی را متعلق به صوفیه اشاعه می‌داد که مطابق آداب مقبول سایر اهل مسلمان بود. رک:

تلیس اهلوس (قاهره، ۱۹۲۸)، ص ۱۶۴.

۲۶. این عقیده مبتنی بر حدیثی است که نزد فرقه‌های صوفیه مشهور شده است: «ان الله اذهب فاحسن ادى (یا نادبی) (جوامع ۷، و مراجع یاد شده در آنجا). پروفیسور کبیر (در مشاعبه به من) متذکر شده است که این حدیث (به صورتی دیگر) در کتاب الفاضل محمد بن یزید المرد (قاهره، ۱۳۷۵، ص ۱۶) نقل شده است. این نشان می‌دهد که حتی بیش از یک قرن پیش از سلمی این حدیث رایج بوده است. بعداً همین حدیث را برای اثبات برتری حضرت محمد (ص) نسبت به سایر انبیا نقل کردند. رک: کتاب اللمع، ابو نصر سراج، به تصحیح نیکلسن (لبن ۱۹۱۴) ص ۱۲۲.

۲۷. پیگرید: النستری، تفسیر (قاهره ۱۳۲۹)، ص ۱۰۷، به نقل از یادداشت کبیر در آداب الصحبة، ص

۲۲.

به نیت؛ و سپس پیغمبر (ص) ادب خود را به صحابه منتقل کرد (۵) و رفتار و سلوک صحابه نیز سرمشقی شد که همه مسلمانان می‌بایست از آن پیروی کنند. صوفیه نیز وفاداران از ادب پیغمبر (ص) و صحابه او تبعیت می‌کنند؛ در واقع رابطه میان مرید و شیخ همانند رابطه ایست که صحابه با پیغمبر (ص) داشتند.^{۲۸}

سلمی برای نشان دادن اهمیت ادب به صوفیه سخنان پاره‌ای از مشایخ متقدم را نقل می‌کند. از نظر این مشایخ کسب ادب براتب مهمتر و پست‌پسند تر از تحصیل علم^{۲۹} و ریاضت کشیدنهای محنت است^{۳۰}؛ و می‌گوید که هر نوع بی‌ادبی به نقصان در ایمان می‌انجامد.^{۳۱}

متن جوامع (ذی المقدمه) مشتمل بر ۱۶۳ فصل کوتاه است که هر يك با عبارت «و من آدابهم» آغاز می‌شود. معمولاً در هر فصل آیه یا آیه‌هایی از قرآن، حدیث، و سخنان مشایخ صوفیه نقل شده تا ادب مورد نظر را توجیه و تبیین کند. در جوامع، جمعاً ۲۶ آیه از قرآن، ۱۹ حدیث، بیش از ۲۵۰ جمله از سخنان صوفیه، و در چهار مورد ابیاتی نقل شده است. طول فصول متفاوت است. در ترتیب مطالب نیز از نظم خاصی پیروی نشده^{۳۲}، مگر در چند مورد که مؤلف يك موضوع را در چند فصول متوالی مورد بحث قرار داده (مثلاً فصول ۳-۵۲، ۹-۴۷، ۸-۱۰۶) یا کلمات متفرک از يك شخص را با هم جمع کرده، مانند کلمات سری القبطی (۸۸-۹۹)، بشر الحافی (۱۳۲-۱۳۶) و حلاج (۱۵۵-۷ و ۸۳-۸۴).^{۳۳}

۲۸. بنگرید به جوامع، ۱۱۰ (در ضمن سخن ابو عمر الدمشقی). و نیز رجوع کنید به عوارف المعارف عصر بن محمد سهروردی (قاهره، ۱۳۲۶، در حاشیه احیاء علوم الدین)، باب ۴، ص ۶۲-۳، با اشاره به آیه ۲/۲۹.
۲۹. بنگرید به جوامع، ۷ (در ضمن سخن شریک بن عبدالله النخعی). نظیر این معنی به عبدالله بن عبدالرحمن بن مبارک (ف ۷۹۷/۱۸۱) نسبت داده شده است: «نحن الی القلیل من الادب احوج منا الی کثیر من العلم» (اللمع، همانجا: رساله تشریحیه، قاهره، ۱۹۴۸، ص ۱۲۴؛ عوارف المعارف سهروردی، باب ۳، ص ۱۰۱).

۳۰. الادب فی العباد احسن و اشرف من طول الظلماء فی المواجه و دوام السهر فی اللبالب» (جوامع، ۷، در سخن ابو عبدالنسوی).

۳۱. بنگرید به جوامع، ۷ (در سخن نسری)، مقایسه کنید با سخن الجلائل البصری: «فمن لا ادب له لا شریعة له و لا ایمان و لا توحید» (اللمع، ص ۱۲۴، تشریحیه ۱۲۸، عوارف، باب ۳، ص ۸۸).

۳۲. از این دو جای تعجب نیست که می‌بینیم که ترتیب فصول در نسخه‌های خطی متفاوت است.

۳۳. جمله‌ای که در ۸۸ نقل شده است منسوب است به ابومنصور (نه به حسین بن منصور که نام حلاج است). اما ماسینیون (در Essai، ص ۲۲۸) گمان کرده است که «ابو» در اینجا تحریف «ابن» است و لذا این سخن را اصلاً از حلاج پنداشته است.

سخنان صوفیه که بخش اعظم جوامع را تشکیل می‌دهد مبین آراء و نظریات پنج طبقه^{۳۴} از متفکران صوفیه است. موضوعات مطرح شده دایره وسیعی را در برمی‌گیرد و خود خصوصیت اشتغالات فکری اهل تصوف را نشان می‌دهد. سلسی در اینجا بیان می‌کند که رابطه و نسبت میان شیخ و مرید (۲۳، ۱۲۳، ۱۳۱) و میان اخوان (مثلاً در ۲۹، ۳۱، ۳۷، ۴۱، ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۴۲) چگونه باید باشد. صوفیه مدام با شهوات و اغراض و لذایذ نفسانی مبارزه می‌کنند (۱۲، ۶۳، ۷۷)، و مثلاً شهوت طعام (۸، ۲۷، ۴۲) یا شهوت خواب (۲۷، ۶۷، ۱۶۴) را سرکوب می‌کنند. از دنیا و اهل آن و حظوظ دنیوی دوری می‌جویند (۸۰). از عبور نفس خود بشدت انتقاد می‌کنند (۱۱، ۱۶، ۸۸) و این از برای آن است که بتوانند نفاق و کبر و عجب را از خود دور کنند (۷۰، ۹۶، ۹۸). هواره نسبت به نزدیکی اجل و کوتاهی امل آگاهی دارند (۹) و به اهمیت وقت واقفند و سعی در حفظ آن می‌کنند، چه وقت چیزی است که چون از دست رفت دیگر باز نمی‌گردد و عزیزترین چیزهاست و باید صرف عزیزترین کارها یعنی عبادت خود (۲۵، ۳۴، ۴۰، ۷۸، ۹۱، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۷۰). صوفیان سعی می‌کنند که با خود و با دیگران صداقت داشته باشند و هر نوع دعوی را ترک گویند، و در مجلس سماع تظاهر به وجد (تواجد) نکنند (۱۲۵)^{۳۵} و راهی که نرفته و حالی که نیافته‌اند به دروغ بر خود نبینند (۱۱۷)^{۳۶}. می‌کوشند تا ادب ظاهر را که حفظ جوامع از گناه است و ادب باطن یا ادب سر را

۳۴. مطابق همان طبقه‌بندی که سلسی خود در طیفات الصوفیه کرده است.

۳۵. به نظر می‌رسد که سلسی با مسأله سماع برخورد ملایمی را پیش کشیده است. در کتاب الاربعین فی التصوف (احادیث ۳۹ و ۴۰) او چیزی درباره حرام بودن آن می‌گوید. اما در درجات العالیات (نسخه خطی برلین، شماره ۳۴۵۳، برگ ۷۷ الف) قول دو تن از مشایخ را یکی در تحريم سماع از برای مریدان و دیگری در جواز آن «علی حدّ والتفید» نقل می‌کند، بی آنکه خود اظهار نظری بکند.

۳۶. این وضع را که «ترک دعای» می‌خوانند سلسی در رساله ملائنه به ملائیان نسبت می‌دهد در حالی که صوفیان را می‌گوید که احوال خود را آشکار می‌کنند (بنگرید به مقدمه عقیقی، ص ۱۹، و مقایسه کنید با گفته هارتمن (R. Hartmann). در «رساله الملائنه سلسی» Der Islam، شماره ۸، ۱۹۱۷، ص ۶۰-۱۵۹). این تناقض آشکار در سخن سلسی در رساله ملائنه و جوامع از اینجا ناشی می‌شود که سلسی لفظ «صوفی» را در یک کتاب به یک معنی و در کتاب دیگر به معنای دیگر استعمال کرده است. در جوامع صوفی کسی است که همه مقامات ارادت را با موفقیت پشت سر گذاشته و همه آداب را به جام می‌آورد؛ چنین شخصی به آخرین مرحله سلوک رسیده است. اما در رساله ملائنه «صوفی» کسی است که یک پله پایین‌تر از آخرین مرتبه است. آخرین مرتبه مقام ملاقی است. پس لفظ «صوفی» در جوامع مترادف لفظ «ملائنه» در رساله ملائنه است. (بنگرید: کتاب ملائنه، ص ۷-۸۶). لذا جای تعجب نیست اگر

که طهارت قلب از عیوب است حفظ کنند (۳۰). توکل بر خدا دارند و لذا بی توشه به سفر می‌روند (۲۸) و از هیچ پشامدی نمی‌هراسند (۱۷) ^{۳۸}. و در هنگام بیماری به طبیب روی نمی‌آورند (۷۳) ^{۳۹}. تدبیر و اختیار را کنار می‌گذارند (۳۶، ۴۰، ۷۴، ۸۶) ^{۴۰} و در طلب رزی سعی نمی‌کنند (۸۶) ^{۴۱} و بالاخره، در محضر خدا می‌کوشند تا کمال ادب و احترام را به‌جا آورند (۱۹)، طریقی که به عیودیت محض می‌انجامد (۲۶، ۲۹).

از این بررسی اجمالی معلوم می‌شود که آدابی که در جوامع شرح داده شده است بر سه قسم کلی است که گاهی نیز با هم تداخل دارند. این سه قسم عبارتند از: آدابی که مربوط به صوفی است در برابر خدا، آدابی که او نسبت به خود باید رعایت کند، و آدابی که در معاشرت باهم، مسلکان خود باید رعایت کند. در مورد جهان خارج بندرت سخنی گفته شده است. این درس به خلاف کاری است که سلمی در آداب الصحبة کرده است. در آنجا از آداب معاشرت صوفی با پدر و مادر و فرزندان ^{۴۲}، و غلامانش ^{۴۳}، و سلاطین ^{۴۴}، و غیره نیز سخن به میان آمده است. این جنبه جوامع، یعنی ملاحظه آدابی که مربوط به داخل فرقه است، و صوفیه در تقابل خود به استناد به احادیث آنرا مورد تأکید قرار داده‌اند، خود نشان می‌دهد که این اثر اولاً و عمده‌تاً از برای مریدان نوشته شده است. در واقع، فصل آخر کتاب که در آن نظر اصلی مؤلف خلاصه شده است، خصوصاً به مریدان مبتدی خطاب شده است (۱۷۰). به مرید گفته شده

→
می‌بینیم که آدابی که در جوامع از برای صوفی شرح داده شده با اصول ملائمتیان در رساله ملائمتیه شباهت پیدا کرده است.

۳۷. رجوع کنید به

B Reinert, *Die Lehre Vom tawakkul in der klassischen Sufik* (Berlin, 1968), pp. 197ff.

۳۸. همان، ص ۱۶۲ به بعد.

۳۹. همان، ص ۲۰۷ به بعد.

۴۰. همان، اندکس، لفظ «تدبیر».

۴۱. درباره کوشش تسنری برای آشنی دادن این کار با مذهب رسمی، رجوع کنید به همان اثر ص ۲۴۷-۲۴۹. در جوامع گدائی نکوهش شده است (۵۱، ۵۳، ۱۴۴، ۱۵۲) بخصوص به صورت حرفه‌ای. فرائد نسخه بدل در ۱۵۲، از برای «اخص الحرفه» «احسن الحرفه» است و این ارزشی است که در ملائمتیه در نظر گرفته شده است. درحالی که در جوامع بطور کلی این ارزش به گدائی داده نشده است.

۴۲. آداب الصحبة، ص ۶۴، ۸۱، ۸۲.

۴۳. همان، ص ۵۱.

۴۴. همان، ص ۸۶.

است که باید آداب را از مرشد و راهبر (امام، ولی، عالم ناصح) که خود عالم و راه رفته است فراگیرد. کسی که می‌تواند او را به راه صحیح هدایت کند. و از آفات طریق با خبر نماید. و خطارا از صواب برای او مشخص و متمایز نماید. و اگر عالم ناصح و ولی نبود، سالک باید کلاً به پروردگار خود رجوع کند و هدایت را مستقیماً از او طلب کند.

۳. عیوب النفس و مداواتها

واژه نفس که معمولاً به معنای جان یا تمامی شخصیت انسان به کار می‌رود، غالباً در تصوف و کتابهای اخلاق منحصرأ به معنای «نفس اماره» که محل همه صفات نکوئیده است استعمال می‌شود.^{۲۵} نفس بدین معنی مطابق است با «نفس شهوانی»^{۲۶} در فلسفه افلاطون که جزء قوی و بالقوه و برانگیز وجود انسان است و اگر مهار نشود قادر است بر کل وجود آدمی مستولی گردد.^{۲۷}

آراء صوفیان نخستین درباره نفس که ابتدا به صورت جملات کوتاه بیان شده است بعدها در رساله‌های خاصی درج گردید. مانند رساله دواء النفوس به قلم ابو عبدالله احمد بن عاصم الانطاکي (ف ۸۳۵/۲۲۰)،^{۲۸} یا آثار سابق الذکر بحاسبی و حکیم نرمدی.^{۲۹} پس هنگامی که

۲۵. بنگرید به مقاله «نفس» در دائرة المعارف کوچک اسلام (به قلم E. E. Calverley) که در آن معانی مختلف نفس مورد بحث قرار گرفته است.

۲۶. افلاطون نفس را به سه جزء تقسیم کرده است. و معتقد است که هماهنگی میان اجزاء زمانی حاصل می‌شود که جزء عقلانی بر دو جزء دیگر که عبارتند از جره ارادی و جزء شهوانی غالب گردد. رک: جمهوری ۴۲۴.۴ ب، فدروس ۲۵۳ ب تا ۲۵۴ ب؛ و مقایسه کنید با نیماتوس ۲۹ د تا ۷۲ ب. (در فارسی، رجوع کنید به تاریخ فلسفه، کابلشن، ترجمه مجتبی، جلد اول، قسمت اول، تهران ۱۳۶۲، ص ۲۸۵-۷، مترجم).

۲۷. این نظریه به وضوح در تهذیب الاخلاق بحی بن عدی (که گاهی به جاحظ و گاهی به محیی الدین ابن عربی هم نسبت داده شده) بیان گردیده است. «أما النفس الشهوانية فهي للانسان ولساتر الحيوان (...) و هذه النفس قوية جداً على مل يقهرها الانسان و يؤذيها ملكته و استولت عليه» (به تصحیح محیی الدین کر دعلی، دمشق ۱۹۲۲، ص ۱۱۷-۲). و نیز رجوع کنید به ماوردی، ادب الدین والدنيا (ناشر ۱۳۴۰)، ص ۲۰۷: نفس باید ادب شود. هزبر انفس انسان را به سوی شهوت می‌راند و از رشد بازمی‌دارد. مقایسه کنید با اظهار نظر ابن حزم که می‌گوید: «خوشا به حال کسی که عیوب نفس خود را بهتر از دیگران می‌داند». (کتاب الاخلاق والسير، به تصحیح N. Tomiche، بیروت ۱۹۶۱، ص ۲۵).

۲۸. رک. مارگارت اسمیت، *An early Mystic of Baghdad* (لندن ۱۹۲۵)، ص ۷۷-۸. بروکلان (در GAS, I, p 638) نام اثر منسوب به انطاکي را چنین ذکر کرده است: دواء داء القلوب و معرفة هم النفس

سلمی دست به نوشتن عیوب النفس و مداواتها زد، وی می توانست از يك سنت جاافتاده بهره برداری کند.

سلمی لفظ «نفس» را به دو معنی استعمال می کند. در غالب اوقات به معنای کل شخصیت آدمی است. مثلاً در مقدمه (۳-۱) بحثی مفصل بر اساس آیات قرآن درباره اقسام سه گانه نفس پیش کشیده است: نفس اماره بالسوء^{۵۰}، و نفس لوامه که مدام خود را در هر عملی که مرتکب می شود ملامت می کند، و نفس مطعنه که یقین پیدا کرده است به اینکه خدای تعالی پروردگار اوست و لذا بر او امر او صابر گشته و مزاحمتی ایجاد نمی کند.^{۵۱} سلمی در بحث خود درباره اقسام نفس خود را در زمره کسانی قرار می دهد که می گویند این الفاظ قرآنی به اجزاء مختلف نفس اشاره می کنند نه به سه قسم جداگانه نفس.^{۵۲} علاوه بر این، وی غالباً در يك جمله به جای ضمیر مؤنث غایب (که ضمیر نفس است) ضمیر مذکر غایب (یا مخاطب) (که به انسان اشاره می کند) قرار می دهد (و همین روش است که باعث اختلافات متعدد در نسخه بدلا شده است). در این موارد معنای نفس چیزی جز «شخص» انسان نیست.^{۵۳}

اما گاهی هم نفس به معنای خاصی صوفیانه به کار رفته است. مثلاً در انتهای مقدمه،

→ و آداباً. بر و فسور فانی

(Die Gedankenwelt des Hārith al-Muhāsibī, Bonn 1961, pp. 16-8)

نشان داده است که انطاقی فقط تأمل این اثر بوده، و نویسنده اصل محاسبی بوده است.

۴۹. رجوع کنید به همین مقدمه، ص ۳۱۶.

۵۰. «الامارة بالسوء» در چند جای عیوب النفس (۲۹، ۳۷، ۷۳) ذکر شده است.

۵۱. این موضوع را محاسبی (کتاب سابق الذکر مارگارت اسمیت، ص ۹۰ تا ۹۲) و حکیم الترمذی (بیان الفرق، به تصحیح نقولا هیر، قاهره ۱۹۵۸، ص ۸۲-۸۰) به شیوه ای مشابه شرح داده اند و سپس غزالی در کتاب اول احیاء، بخش سوم، ذیل عنوان «عجایب القلب» به تفصیل شرح داده است. ترمذی به نفس چهارمی هم فائل شده و آنرا نفس ملهه نامیده است. این نفس میان نفس اماره و نفس لوامه جای دارد (بیان الفرق، ص ۸۱). بنگرید به اثر سابق الذکر Reinert، ص ۸۴.

۵۲. در این باره رجوع کنید به کتاب الروح، تألیف ابن قیم الجوزیه (حیدرآباد، ۱۳۵۷)، ص ۲۶۷، ۲۶۶ به بعد، ۳۲۶، و به مقاله:

D.B. Macdonald, "The development of the idea of spirit in Islam," *Acta Orientalia* 9 (1930-1) [pp. 307-51], p. 322.

۵۳. مثلاً: «و من عیوبها أن بطیح» (نسخه بدل: تطیح) (۸): «و من عیوبها أنها تستخیر... و مداوایا أن یعلم أنه یعلم» (نسخه بدل: تعلم بآنک تعلم) (۲۳): «و من عیوبها أن یترقی» (نسخه بدل: تنزّل) (۲۸): «و من عیوبها تعصیب اوقاتها بالانشغال بالآیة» (نسخه بدل: یحبها) (۲۹).

هنگامی که سلمی تلویحاً به این حدیث مشهور اشاره کرده که «رجعت من جهاد الا صغر الی جهاد الا کبر» و می گوید مراد مجاهده نفس است.^{۵۲} اما در خاتمه کتاب، هنگامی که سلمی سؤال خطایی ذیل را مطرح می کند: «چگونه می توان عیبهای چیزی را که سراسر عیب است احصا کرد؟» (۷۳) مرادش از نفس، نفس اماره است.

اگر چه سلمی احتمالاً می دانسته است که از نفس دو معنای مختلف اراده می شود، در عمل این اختلاف و تمایز را زیاد مهم تلقی نمی کرده است؛ چه از نظر او شر آنچنان بر شخصیت انسان غلبه دارد که دیگر نمی توان درست میان کل شخصیت انسان (نفس به معنی متداول لفظ) و نفس اماره (نفس به معنی صوابانه) فرقی گذاشت. تقریباً با اطمینان خاطر می توان گفت که همین نظر در این حدیث منعکس شده است که می فرماید: «البلاء والهوی والنهوه معجونة بطبقة بنی آدم» (۳).^{۵۵}

گاهی در عیوب النفس، قلب که سرچشمه همت است^{۵۶} ضد نفس معرفی شده است: «چون نفس سیر شود قوی گردد، و چون قوی شود حظّ خود را از آن برگیرد، و چون حظّ خود از آن برگیرد بر قلب چیره گردد.» و بالعکس: «چون نفس گرسنگی کند... ضعیف گردد، و چون نفس ضعیف شود، قلب بر آن چیره گردد، پس... او را وادار به طاعت خدا کند» (۱۹). قلبی که با اخلاص (۱۲، ۳۲، ۴۲) و عزیمت (۶۷) باشد موجب رستگاری شود، و قلبی که قساوت دانسته باشد (۲۴) یا بر اثر گیاه چیره شده باشد (۲۷) موجب دوری انسان از خدا می شود.

سلمی در مقدمه خود (۱) عیوب نفس را بیماریهایی خوانده است که تشخیص آنها را فقط کسانی می توانند بدهند که همواره به مطالعه علائم آن می پردازند و درمان آنها را فقط کسانی می توانند بکنند که مدام در طلب درمان آنها هستند. عیبهایی که در عیوب النفس ذکر شده است هم شامل معاصی است و هم شامل اخلاق سوء. هجویری می نویسد: «معاصی از اوصاف ظاهر بود و این اخلاق از اوصاف باطن».^{۵۷} تفسیری با استفاده از اصطلاح اشعری، نظریه مشابهی را بیان می کند وقتی میان معصیت و مخالفت که نتیجه کسب انسان است از یک

۵۲. درباره این جهاد معنوی که غالباً جهاد اکبر نامیده شده است رجوع کنید به مقاله «جهاد» در دائرة المعارف اسلام (تحریر دوم، به قلم E. Tyan) و نیز بنگرید به اثر سابق الذکر Reinert، ص ۲-۸۲.

۵۵. کتاب الروح، ابن قیم الجوزیه، ص ۲۶۶ (و مقاله مکدونالد، ص ۳۲۲).

۵۶. بنگرید به: مقاله «قلب» (به قلم لونی گارده) در دائرة المعارف اسلام (تحریر دوم).

۵۷. هجویری، کشف المحجوب، به تصحیح زوکوفسکی (لبنگن ۱۹۲۶)، ص ۲۴۶.

سو. و «خوبیهای دنی که اندر نفس خویش نكوهیده است» از سوی دیگر فرق می‌نهد.^{۵۸} چه بسا سلمی خود با این تفاوتها آشنائی داشته. اما مطمئن نیستیم که او در تنظیم مطالب خود از آنها استفاده کرده باشد. درست است که بسیاری از عیوبی که در فصول اولیه کتاب ذکر شده است متعلق به دسته اول یعنی معاصی است و اخلاق بست و نکوهیده عمده در اواخر کتاب ظاهر می‌شود. اما گاهی هم این ترتیب معکوس می‌شود.

بدنه اصلی کتاب (۴ تا ۷۲) را فهرست عیوب نفس و مداوای آنها تشکیل می‌دهد. هر بخش با عبارت «ومن عیوبها» آغاز و با عبارت «و مداواتها» دنبال می‌شود.^{۵۹} بعضیها عیوبی دارند که گفته شده است ناشی از عدم اخلاص و ایمان به خداست. بر خدا توکل ندارند (۶)، در ادای وظایف دینی کوتاهی می‌کنند (۲۷، ۷)، یا اگر هم کاملاً ادا کنند از روی غفلت ادا می‌کنند (۳۶، ۶۱) زیرا گمان می‌کنند که زندگی درازی در پیش دارند (تطویل الامل) (۲۴، ۵۳) و خدا روز حساب را معلوم نیست تا کی به تأخیر خواهد انداخت (۴۳)؛ به عبارت دیگر، این عده سخت با بند طاعت اند اما اخلاص در قلب ایشان نیست (۸، ۹، ۱۶، ۱۸، ۲۲، ۲۸). عجب هم عیب بزرگ دیگری است. کسانی که مبتلا به آن باشند سخت خودبین و از خود راضی اند. عیب کوچک دیگران را می‌بینند، اما عیب بزرگ خود را نه (۱۳، ۲۰، ۲۵، ۴۴، ۴۶، ۶۶). خودبستگی ایشان موجب می‌شود که از عیوب و خطاهای خود چشم‌پوشی کنند (۷۰) و گمان کنند که از مکر شیطان در امان اند (۴۱) و هیچ تلاشی از برای اصلاح خود نکنند (۴۵). شهوات دنیوی خطر دیگری است که مدام انسان را تهدید می‌کند (۱۰، ۱۱، ۲۹). شهوات باعث خواطر و دبه (افکار بد) (۱۲) هوای نفس (۳۷، ۴۰) شکمپارگی (۱۹) طمع و حرص به مال دنیا (۲۷، ۲۸، ۵۵، ۵۹) بخل (۵۲) غضب (۵۰) کذب (۵۱) و حسد (۵۶) می‌گردد و انسان را به خودنمایی می‌کشاند و کاری می‌کند که انسان مدایح باطل و دروغ دیگران را نسبت به خود پاور کند (۵۲). همین شهوات دنیوی است که باعث می‌شود که انسان همیشگی با اغنیا (۷۲) و مخالفان و اعراض کنندگان از حق (۶۰) را دوست بدارد و به فقر نظاهر کند (۶۵) و به مردم وانمود کند که در توکل به سر می‌برد (۶۲). احساس سرور و راحت در دنیا مبتنی است بر غفلت انسان از عواقب امور (۳۶، ۶۱، ۶۷).

در عباراتی که با «مداوات» آغاز می‌شود نشان داده شده است که چگونه انسان می‌تواند

۵۸. رساله، ص ۲۴ ترجمه فارسی. به تصحیح فروزانفر (تهران ۱۳۲۵) ص ۱۳۲. و بنگرید به: R. Hartmann, *Al-Kushairis Darstellung des sufismus* (Berlin 1914) pp. 76-7.

۵۹. مگر بخش ۷، که به جای «و مداواتها» آمده است «والخلاص من ذلك».

با کوشش مداوم از شر دورونی و خودبینی و غرور و نیرنگ دنیا نجات پیدا کند و چیزی که باعث این کوشش و مجاهده می‌شود خوف از عذاب آخرت و وعدهٔ پاداش بهشت است. انسان موظف است که همهٔ تکالیف شرعی را نه فقط با دقت و صحت بلکه در عین حال با اخلاص و رضا به جای آورد. شرط رهایی از بیماریهای نفس دو چیز است: یکی آداب ظاهری و دیگر آداب باطنی. اگر چه سلمی نسبت میان هر يك از عیوب را با مداوای خاص آن تعریف نمی‌کند، در واقع همان نسخه‌ای را تجویز می‌کند که بعد از او هجویری در کشف‌المحجوب تجویز کرده است. هجویری می‌نویسد: «آنچه اندر باطن پدیدار آید از اوصاف دنی به اوصاف سنی ظاهر باک شود و آنچه به ظاهر پدیدار آید به اوصاف باطن پاک شود»^{۶۰}. این اوصاف ظاهری و باطنی هر دو از طریق رعایت آداب صوفیه کسب می‌شود، پس نباید تعجب کنیم از اینکه بسیاری از مداواهایی که در این کتاب شرح داده شده با فصول مربوطه در جوامع مشابه دارد.

حالات و عقایدی که در عیوب‌النفس شرح داده شده است بطور کلی اوصاف زاهدان نخستین است که پیغمبر اکرم (ص) را آسوده حسنه می‌دانستند. در واقع، سلمی در عیوب‌النفس بیشتر به قرآن (۴۱ بار) و احادیث (۴۸ بار) استناد می‌کند تا به سخنان زهاد و صوفیه (۳۹ بار).

عیوب‌النفس هم از حیث سبک و هم از حیث مطالب حدّ وسط میان کتب حدیث و کتب ادبی و اخلاقی است. لحن تعلیمی این اثر و تمایلی که نویسنده بیشتر در جهت نقل آیات قرآن و حدیث داشته است نشان می‌دهد که وی خواسته است با عموم مردم سخن گوید، اما در عین حال این کتاب برای مریدان نیز قابل استفاده است. به همین دلیل است که این اثر در قرون بعد مورد توجه قرار گرفته است، چنانکه در قرن نهم هجری / شانزدهم میلادی آن را به صورت منظوم در آوردند^{۶۱} و در قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی شرحی بر آن نوشتند.^{۶۲}

۴. اسانید

در نسخه‌های خطی که مورد استفاده قرار گرفته است میان احادیث پیغمبر و سخنان مشایخ

۶۰. کشف‌المحجوب، ص ۲۲۶.

۶۱. تحت عنوان الانس فی شرح عیوب‌النفس اثر ابو العباس احمد بن محمد بن زروق الرنسی (ف ۱۲۹۳/۸۹۹) (بروکلمان، ۱، ص ۶۷۲).

۶۲. به قلم محمد بن علی الثرؤبی الصفاقسی (ف ۱۵۵۶/۹۶۳) (بروکلمان، ۱، ص ۶۷۳).

صوفیه تمییز داده شده است. در هنگام نقل احادیث برای رعایت اختصار اسانید حذف شده است، چنانکه در مقدمهٔ جوامع می‌گوید: «وقد حذفنا الاسانید کُلَّها طلباً للاختصار» (۶).
 بالنتیجه همهٔ احادیث در هر دو اثر پس از عبارت «قال رسول الله» یا «روى عن رسول الله» یا نظایر آن نقل شده است.^{۶۳}

و اما روش نقل سخنان متابع صوفیه تنوع بیشتری دارد. معمولترین روشی که اتخاذ شده این است که قبل از سخنان متابع کلمانی چون «قال» یا «سئل» یا «حکى عن» یا «روى عن» آمده است. سخنانی که گویندهٔ آنها معلوم نیست با عبارات «قال بعضهم»، یا «روى عن بعض السلف» یا نظایر اینها مشخص شده است. گاهی سلسلهٔ راویان ذکر شده است. در این گونه موارد نویسنده ابتدا کلمهٔ «سمعت» را آورده است. این کلمه قبل از ۳۱ راوی ذکر شده است: ۲۲ راوی در جوامع، ۵ راوی در عیوب، و ۴ راوی در هر دو اثر. در مواردی که تعداد آنها کمتر است از کلمه «اخیرنا» استفاده شده است. این کلمه پیش از ۹ راوی ذکر شده که به استثنای یکی مابقی در جوامع است؛ و کلمه «اخیرنی» پیش از نام ۳ راوی در جوامع (۸۸، ۱۰۴، ۹۴)^{۶۴} ذکر شده است. در مواردی که سلسلهٔ اسانید مربوط به چند گفتاری دربی است، سلمی عبارات متداولی چون «و بهذا الاسناد» «كذلك ذکر بهذا الاسناد» و غیره را آورده است (مانند ۸۹ تا ۹۹).

و این صورت اسامی راویانی است که سلمی بی واسطه از قول ایشان سخنانی نقل کرده است (با عباراتی چون «سمعت»، «أخیرنا»، «أخیرنی»):^{۶۵}

۱. عبدالله بن محمد بن عبدالله الرازی ابو محمد (ف ۳۵۳) (۷۲، ۷۰) [۱۱]
۲. عبدالله بن محمد الدمشقی ابو القاسم (۱۱۰، ۱۵۷) [۱۷]
۳. عبدالله بن محمد بن فضل (۱۵۸) [۱۴]
۴. عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب ابو سعید الرازی (ف ۳۸۲) (۱۷۸) [۱۲]
۵. عبدالله بن عثمان بن بخیره (؟) (۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳) [۱۳]
۶. عبدالواحد بن بکر الورنانی ابو الفرح (ف ۳۷۲) (۱۲۱) [۲۵]

۶۳. در هر اثر يك استثناء هست: در آغاز فصل ۷ جوامع اسناد مرسل است و اولین حدیث در عیوب اسناد مرغوع.

۶۴. اعدادی که با ستاره مشخص شده است از این به بعد مربوط به عیوب است.

۶۵. در مواردی که نام راوی در مقدمهٔ پیوس به طبقات الصوفیه (ص ۷۴ تا ۸۹) ذکر شده است، شمارهٔ راوی در فهرست پیوس داخل دو قلاب آمده است.

۷. ابو العباس بن محمد بن الحسين (= ۱۲۸) (۱۳۹)
۸. ابو عبدالله الرازی (۱۰۷)
[۲۷] ۹. احمد بن عبدالله بن يوسف القرمیسی (۸۸-۹۹)
۱۰. احمد بن محمد الفارسی ابو الحسن (۱۱۴، ۱۱۵)
[۳۹] ۱۱. احمد بن محمد بن زکریا ابو العباس النسوی (ف ۳۹۶) (۵۵ دوباره، ۶۲، ۶۳)
[۲۳] ۱۲. احمد بن نصر الترسی (۱۳۶-۱۳۷)
۱۳. علی بن عبدالله (۶۰)
[۵۶] ۱۴. علی بن ابی عمر و (یا عمر) الیخی ابو الحسن (۱۱۸: ۳۰)
[۴۶] ۱۵. علی بن بندار الصریفی ابو الحسن (ف ۳۵۹) (۵۶)
[۵۴] ۱۶. علی بن سجد (۶۸ دوباره)
[۷۳] ۱۷. حسین بن یحیی الشافعی (۴۱، ۱۴۰)
[۷۵] ۱۸. ابراهیم بن محمد النصر آبادی ابو القاسم (ف ۳۶۹) (۳۶)
۱۹. اسماعیل بن نجید بن احمد السملی ابو عمر (جد مادی مؤلف)
[۷۷] (ف ۳۶۶) (۳۰، ۴۷، ۶۵، ۶۶)
[۵۸] ۲۰. جعفر بن محمد بن احمد ابو القاسم الرازی (ف ۳۷۸) (۴۸)
۲۱. جعفر بن محمد الخلدی (ف ۳۴۸) (۵۱، ۶۶) (سلمی از این شخص
هم با واسطه و هم بی واسطه نقل قول کرده است)
[۸۲] ۲۲. منصور بن عبدالله الاصفهانی (۵۷ دوباره، ۱۵۲، ۵۸)
[۸۵] ۲۳. محمد بن عبدالله بن عبدالعزیز ابو بکر الطبری (۷۲، ۱۴۵، ۱۴۶)
۲۴. محمد بن عبدالله [بن محمد] بن عبدالعزیز ابو بکر الرازی (ف ۳۷۶)
(۲۷ دوباره، ۲۸ دوباره، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳ دوباره، ۵۴، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۱۲۵،
۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۴۳ دوباره، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲)
[۸۶] ۲۵. محمد بن احمد بن حمدان ابو عمر والحیری النیشابوری (ف ۳۷۶) (۴۰)
[۹۳] ۲۶. محمد بن احمد بن محمد بن ابو احمد الحسنی (ف ۳۹۵) (۷۸)
[۹۸] ۲۷. محمد بن الحسن الخنّاب (= ۱۲۸) (۱۲۳)
۲۸. محمد بن الحسن بن سعید ابو العباس البغدادی (ف ۳۶۱)
[۱۰۷] (۵۹، ۶۶، ۱۲۲، ۱۳۷)
[۱۰۸] ۲۹. محمد بن الحسن (یا حسن) بن خالد البغدادی (۱۳۸)

۳۰. محمد بن ابراهیم بن الفضل (۱۰*)
 ۳۱. محمد بن خالد البغدادی (۱۲۴)
 ۳۲. محمد بن سلیمان الصعلوکی ابوسهل (ف ۳۶۹) (۶۲) [۱۱۹]
 ۳۳. نصر بن احمد ابوسعید (۶۱)
 ۳۴. نصر بن محمد بن احمد بن ابی نصر العطار (ف ۳۸۳) (۶۷، ۱۰۴-۱۰۱) [۱۲۶]
 ۳۵. سعید بن عبداللہ بن سعید بن اسماعیل (۶۸*) [۱۲۹]
 ۳۶. سعید بن سلام ابوعثمان المغربي (ف ۳۷۳) (۱۶۵) [۱۳۴]
 ۳۷. یوسف بن عمر الزاہد ابو الفتح القواس (ف ۳۸۵) (۷۷) [۱۴۴]

۵. نسخه‌های خطی**

بک. جوامع آداب الصوفیه

الف) نسخه ب. نسخه برلین به شماره ۳۰۸۱ = Sprenger 851 از صفحات ۵۸ ب تا ۷۳ ب. قطع ۱۵×۶/۱۰ سانتیمتر.^{۶۷} این رساله نهمین اثر در مجموعه‌ای است دارای ۱۸۲ صفحه مشتمل بر نوزده اثر (که بعضی از آنها کامل نیست) و شش اثر در آن از سلمی است. مجموعه در حدود سال ۱۰۰۰ هـ / ۱۵۹۱ م استنساخ شده و هم‌اکنون متعلق به کتابخانه دانشگاه توینگن است. هر صفحه دارای ۲۲ تا ۲۵ سطر است، به خط نسخی خوش و خوانا. عنوان رساله در نسخه چنین است: «کتاب جوامع آداب الصوفیه للشیخ ابی عبدالرحمن السلمی رحمه الله». این عنوان به رنگ سرخ در حاشیه صفحه اول نوشته شده است. آخر رساله افتاده است و به جای آن در صفحه ۷۴ الف چند جمله کوتاه و ۱۵ سطر شمر منسوب به شافعی آمده است و با این کلمات آغاز می‌شود: «خبت نار». متن رساله، به استثنای بعضی از حروف منقطع، اعراب گذاری نشده و غالباً نقطه‌های حروف نیز گذاشته نشده است. از خصوصیات کتابت نسخه این است که الف در کلماتی مانند «ثلثه» و «سفین» حذف شده است و میان صورتهای الف مقصور و رفی نیست؛ کلمات «تعالی» و «یا آبا» بصورت «تع» و «یا با» نوشته شده است. کلماتی که در متن پاک یا ناخوانا شده در حاشیه بازنویسی شده و به دنبال آن حرف «ن» نوشته شده است. در بک جا (انتهای ۹۱) به نظر می‌رسد که حرف «ن» دال بر تصحیح بک غلط

۶۶. میکر و فیلیم این نسخه‌ها را کتابخانه‌های مربوط از روی لطف در اختیارم نهادند.

۶۷. رجوع کنید به فهرست نسخه‌های خطی عربی (برلین ۹۹-۱۸۸۷) تألیف W. Ahlwardt ج ۳، ص ۱۲۰.

آشکار است. وقتی کلمه یا عبارتی در حاشیه تصحیح شده با کلمه 'صح' مشخص شده است. کلمات یا جملاتی که کاتب اشتباهاً در متن آورده است خط خورده است. در حاشیه بالای صفحات ۶۱ ب تا ۶۳ ب ابیاتی به فارسی در ستایش ادب آمده است که اولین بیت آن این است:

خواجه در پاب که جان در تن انسان ادبست
خواجه انوار دل و دیده مردان ادبست

این ابیات به خط نستعلیق نوشته شده و احتمالاً کاتبی دیگر بعداً آنها را نوشته است.

ب) نسخه س. نسخه لاله لی ۱۵۱۶^{۶۸}. از صفحات ۸۸ ب تا ۱۱۱ ب. به قطع ۱۱×۲۱ سانتیمتر^{۶۹}. مجموعه‌ای است دارای ۱۱۹ صفحه، و این رساله دومین اثر در آن است که پس از سال ۱۰۰۰ هـ / ۱۵۹۱ م استنساخ شده است. در هر صفحه ۱۹ سطر ۷۰ به خط نسخی نوشته شده است. عنوان رساله که در بالای صفحه اول نوشته شده چنین است: «جوامع آداب الصوفیه لأبی عبدالرحمن محمد بن الحسین السلمی». عبارت «و من آدابهم» در بیشتر موارد به صورتی برجسته نوشته شده و حرف «ن» در کلمه «من» کشیده است. در حاشیه تصحیحاتی صورت نگرفته است. کلماتی که به «تاء» مربوطه ختم می‌شود با «تاء کشیده» نوشته شده (و این نشان می‌دهد که نسخه اصلاً ایرانی است؟)؛ در افعال ناقص به جای الف، همزه آمده است، و در آخر صیغه مفرد غایب در افعال ناقص، در جایی که حرف سوم «واو» است، الفی اضافی نوشته شده است؛ اشتباهاتی هم در اعراب‌گذاری دیده می‌شود. در این نسخه، همانند نسخه ب، میان اقسام دوگانه الف مقصوره قرنی گذاشته نشده است.

نسخه س از حیث ترتیب و توالی بعضی از فصول با نسخه ب اختلاف دارد. این فصول در س عبارتند از: (الف) ۷۴، ۷۵، ۷۶: (ب) ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳: (ج) ۱۵۶، ۱۱۰، ۱۵۷ (که فقط درس آمده است). ۱۵۸، ۱۱۱، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۰۷، ۱۶۲: (د) ۱۶۵، ۱۰۸، ۱۶۶، ۱۰۹، ۱۶۷.

۶۸. بروکلان در فهرست، ج ۱، ص ۲۱۸ اشتباهاً ۵۱۶ ضبط کرده است.

۶۹. بروکلان (همان) این اثر را اشتباهاً بیان احوال الصوفیه سلمی خوانده است. اشتباه او را هلموت ریتر در مجله *Oriens*، شماره ۷ (۱۹۵۴)، ص ۳۹۸ تصحیح کرده است. سزگین نیز متذکر این اشتباه شده (GAS, 1, p. 672, n. 9) اما از وجود نسخه جوامع در لاله خبر نداشته است.

۷۰. ریتر (در همان مرجع) گفته است ۲۳ سطر، که اشتباه کرده.

ج) نسخه ل. نسخه لیدن 1.842. Or. از صفحات ۱۷۳ ب تا ۲۴۶ الف. ۷۱ متن این نسخه خلاصه‌ای است از جوامع. نام کاتب و تاریخ کتابت معلوم نیست. خط بسیار خوانا و درست نسبی، تمام اعراب، ۵ سطر در هر صفحه، با ترجمه جاوه‌ای در میان سطور. اما ظاهر چشم نواز نسخه فریبده است. نسخه بر از غلط است، هم در اعراب گذاری و هم در نقطه‌های حروف. علت این اغلاط احتمالاً بی‌سوادی کاتب است. متن رساله در این نسخه کوتاه‌تر است. و این معلول حذف پاره‌ای از فصول و تلخیص پاره‌ای دیگر است. فصول محذوف عبارت است از: ۴، ۶، ۱۱، ۱۳، ۲۰، ۲۴، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۴۶، ۵۱، ۵۴، ۶۳، ۶۱، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۸۳، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۶۸. کاتب باید این نسخه را از روی نسخه س (یا نسخه‌ای همخانواده آن) استخراج کرده باشد، چه از حیث ترتیب و نوالی فصول مطابق نسخه س عمل کرده است. بخصوص در فصولی که نسخه س با ب اختلاف دارد این مطابقت دیده می‌شود.

دو. عیوب النفس و مداواتها

سزگین نسخه‌های متعددی از این اثر را معرفی کرده است. اما وی نتوانسته است فقط سه تا از آنها را ببیند. از این رو، نمی‌توان به نکته مهمی درباره نسخه‌های نادیده پی برد.

الف) نسخه ب. نسخه برلین ۳۱۳۱ = Sprenger 851. ۷۲ از صفحات ۲۸ ب تا ۳۶ ب. عنوان رساله در حاشیه صفحه اول بدین گونه است: «کتاب عیوب النفس و مداواتها تصنیف الشیخ ابی عبدالرحمن محمد بن الحسین بن محمد بن موسی السلمي قدس الله روحه». کلمات «و من عیوبها» و «و مداواتها» به رنگ سرخ است. متن نسخه با نسخه‌ای دیگر مقابله شده و در قرائت نسخه بدل در حاشیه یا حرف «خ» (یعنی نسخه آخری) مشخص شده است. احتمالاً خود کاتب این مقابله را کرده است، گرچه در این مورد نمی‌توان یقین داشت. حروف «ن» و «صح» همانند متن رساله جوامع استعمال شده است؛ علاوه بر این، گاهی در خود متن هم «صح» دیده می‌شود. و این در مواردی است که کاتب قرائتی را به قرائت دیگر ترجیح داده است.

۷۱. پیگرد به: P. Voorhoeve، فهرست نسخه‌های خطی عربی در هلند (لیدن ۱۹۵۷)، ص ۹۸.

۷۲. رجوع کنید به همین مقدمه، ص ۳۲۸.

ب) نسخه ش. نسخه موزۀ بریتانیا Or.3122، از صفحات ۱ الف تا ۱۰ الف. تاریخ کتابت: قرن دوازدهم / هجدهم. ۲۶ سطر در هر صفحه. به خط نسخی خوانا، در صفحه عنوان آمده است: «کتاب فی عیوب النفس و دوائها للشیخ الفاضل ابو (!) عبدالرحمن محمدابن (!) الحسین بن موسی النیسابوری رضی الله عنه.» انتهای نسخه افتاده است، و این شاید بدلیل بی‌میلانی صحاف باشد. نقطه‌های کلمات درست گذاشته شده است، ولی اعراب گذاری نشده است. کلمات «ومن عیوبها» و «مدوائها» با خطوطی که بالای آنها کشیده شده است مشخص شده است. در دو مورد عبارت متن در حاشیه اصلاح شده و در انتهای آن از کلمه «صح» استفاده شده است. روی غلطها خط کشیده شده. گاهی با شلختگی، و این ظاهراً بدلیل شنایزدگی کاتب بوده است. این اغلاط در خود متن تصحیح شده، یا در بالای سطر یا بلافاصله پس از کلمه‌ای که خط خورده است.

ج) نسخه ص. نسخه کوپرولو ۱۶۰۳/۸، از صفحات ۱۹۲ الف تا ۲۱۰ ب. تاریخ کتابت: ۷۳۹ هـ / ۱۳۳۸ م. کاتب: ابو القاسم بن محمد القیاسی. ۱۵ سطر در هر صفحه به خط نسخی نوشته شده است. در صفحه عنوان آمده است: «کتاب عیوب النفس و مدوائها تألیف الشیخ الامام العارف ابو (!) عبدالرحمن السمسلی قدس الله روحه.» نقطه حروف اکثراً حذف شده است ولی گاهی علامت حروف مصوت گذاشته شده است. حرف «یس» گاهی به صورت «ن» و گاهی در دل حرف «ح» حرف کوچک «د» نیز نوشته شده است. در نسخه ص آیاتی از قرآن نقل شده است که در نسخه‌های ب یا ش نیامده است: و از سوی دیگر، اسانید اقوال صوفیه معمولاً حذف شده است. در حاشیه کلماتی آمده است از قبیل: «مهم جدأ»، «مهم»، «فائدة»، «کلمة جامعة»، «عبارة حسنة» و گاهی نیز عنوانهای فرعی به اقوال خاصی داده شده است، از قبیل: «فی الاغترار بالکرامات»، «فی الحزن»، «فی الشک فی العمل»، «فی الفتناء»، «فی الحسنة»، «فی العلاقة»، «فی الجوع». این توضیحات و عنوانهای فرعی را کاتب دیگری اضافه کرده است که بعضی از آنها نیز خط خورده است. هیچگونه تصحیحی و نسخه بدل در حاشیه نیامده است.

سه. روش تصحیح

در مورد هیچ یک از نسخه‌های جوامع و عیوب دلیل قاطعی وجود ندارد که ما آنرا نسخه اساس قرار دهیم، چه به نظر می‌رسد که همه نسخه‌ها با متن اصلی دو رساله اختلافات قابل ملاحظه داشته باشند. باری، نسخه ب به عنوان نسخه اساس در تصحیح رساله جوامع و رساله عیوب

اختیار شده است، بدین دلیل که اولاً این نسخه خود با نسخه‌ای دیگر مقابله شده و لذا اغلاط کمتری دارد، و ثانیاً این تنها نسخه‌ای است که شامل هر دورساله است، و لذا در تصحیح این دو متن می‌توانسته است هماهنگی بیشتری ایجاد کند. اما در عین حال، هر جا قرائت نسخه‌های دیگر به روشنی مطلب کمک می‌کرده است، عبارات آن نسخه را وارد متن کرده‌ایم. در تصحیح جوامع، در چند جا ما برای جبران جا افتادگی‌های نسخه پ از نسخه س استفاده کرده‌ایم، مانند سلسله اسانید بعضی از سخنان منابع صوفیه^{۷۳} یا قسمت آخر رساله.

نسخه پ را ما در جاب با رسم الخط متداول آورده‌ایم؛ اختلافات رسم الخط را ما در پاورقی‌ها قید نکرده‌ایم. چه این کار هیچ کمک مؤثری در بازسازی متن اصلی نمی‌کرده است. اما ویژگی‌های رسم الخطی نسخه س گاهی در خور اعتناست^{۷۴}، و به همین دلیل ما در پاورقی آن را قید کرده‌ایم (مگر در مواردی که از الف مقصوده به غلط استفاده شده است).

کلماتی که ما به متن افزوده‌ایم در داخل < > نهاده شده است. اما رقم فصول را که برای تسهیل مطالعه و ارجاع آورده‌ایم و در هیچ یک از نسخه‌ها نیامده است در داخل این علامت نهاده‌ایم؛ الفی هم که در انتهای مفعول به می‌آید، با وجود اینکه گاهی در نسخه‌ها نوشته نشده است، ما بدون اینکه در داخل < > بگذاریم آورده‌ایم.

حواشی نسخ را که با حرف 'ن' مشخص شده است در پاورقی قید نکرده‌ایم، اما حواشی که با 'ص' مشخص شده، هر جا که موضوع بر سر رجحان یک قرائت بر قرائت دیگر بود آن را قید کردیم ولی در مواردی که فقط حاکی از تکمیل جا افتادگی‌های متن بود از آن صرف نظر کرده‌ایم.^{۷۵} توضیحات و عنوانهای فرعی نسخه «ص» را نیز نیاورده‌ایم.

۷۳. شاید کاتب نسخه پ این اسانید را عمداً حذف کرده باشد. مثلاً در ۸۹ عبارت «وینذا الاستاده» در نسخه پ نوشته شده ولی بعداً آنرا خط زده‌اند؛ در ۹۰ در نسخه پ آمده است «كذلك هذا الاستاده ولی اسانید مربوط به آن فقط در نسخه س ذکر شده است.

۷۴. رجوع کنید به همین مقدمه، ص ۳۲۹.

۷۵. رجوع کنید به همین مقدمه، ۳۲۸ و ۳۲۹.

تعلیقات

۱. پس از اینکه متن مصحح این دورساله حروفجینی شد، میکرو فیلم يك نسخه خطی دیگر از رساله عیوب النفس را دکتر السَّرائی تهیه کرد و از روی لطف برایم فرستاد. کار از کار گذشته بود و من دیگر نمی توانستم اختلافات این نسخه را وارد متن کنم. پس در اینجا فقط به ملاحظاتی کلی دربارهٔ قرآنهاي این نسخه بسنده می کنم. نسخهٔ مزبور تحت شماره ۱۷۶۲ در سرای، کتابخانهٔ امانت، نگاهداری می شود. از صفحه ۷۰ الف تا ۸۰ ب. تاریخ کتابت قرن هشتم هجری است و این رساله چهارمین اثر در مجموعه است. ۱۵ سطر در هر صفحه به خط نسخی خوانا نوشته شده است. فصول ۲۴ و ۲۵ از نسخه افتاده است. همچنین اسانید اقوال صوفیه حذف شده است. در فصل ۲۱ این عبارت به صورت صحیح آمده است: «الا امرأ بعر و ف اوئها عن منكر.» بیت اول در فصل ۲۷ چنین است:

أَتَطْمَعُ فِي وَصْلِي لِفِدَاةٍ وَ إِنَّمَا
تَقَطُّعُ أَرْقَابَ بُرْجَالِ الطَّامِعِ

سخنی که در فصل ۳۷ است به نظر (نه به مَضَر یا نَضَر یا خَضَر) القاری نسبت داده شده است (ولی باز این هم به من کمی نکرد تا بتوانم گوینده را بشناسم). در فصل ۴۰ به جای ای حفص نام صحابی ابو الدرداء آمده است. به غیر از اینها، اختلافات این نسخه با نسخه هائی که من از آنها استفاده کرده ام قاحش نیست.

۲. در تذکرهٔ مناقب الا برار و محاسن الاشعار محمدالدین الحسین بن نصر بن محمد الهمی بن خمیس الموصلی (ف ۵۵۲ / ۱۱۵۷) (بروکلان، ج ۱، ص ۵۵۹، بروکلان، ج ۱، ص ۷۷۶) بعضی از سخنان صوفیه که در جوامع و عیوب آمده است دیده می شود. این است صورت این سخنان که در آثار مزبور مشترک است. (در مورد کتابت مناقب من از میکرو فیلم نسخهٔ خطی دارالکتب شِهاج استفاده کرده ام و این میکرو فیلم را دکتر السَّرائی برایم فرستاده است):

مناقب	جوامع
ص ۲۸ / س ۱۸ (عن ذی التون)	۷ شماره ۲
ص ۱۵۵ سطر آخر (عن النوری)	۱۵
ص ۱۶۲ / س ۲	۱۷ ش ۱
ص ۲۹۵ / س ۹	۱۷ ش ۵
ص ۶۵ / س ۹	۱۹ ش ۲
ص ۷۵ / س ۲	۳۶ ش ۱

ص ۹۱ / س ۱۵ (عن حاتم الاصم)	۴۵ ش ۱
ص ۲۳۰ / س ۱۸ (عن ابی حمزه محمد بن ابراهیم البغدادی) (ف ۲۸۹ هـ)	۴۸ ش ۲
ص ۲۶ / س ۱۷	۵۱
ص ۲۱۸ / س ۵	۵۴
ص ۵۴ / س ۱۵	۵۷ ش ۵
ص ۷۴ / سطر آخر	۶۶
ص ۲۳۶ / س ۱۰	۶۹
ص ۲۲۳ / س ۶ (عن ابراهیم الخواص)	۷۰
ص ۱۳۳ / س ۱۳	۷۱ ش ۱
ص ۱۱۰ / س ۱۸	۸۲
ص ۲۹۴ / س ۱۵ (محمد بن علی الختانی انشاد کرده است)	۸۴ (ایات)
ص ۱۶۲ / س ۴	۱۰۱
ص ۱۶۱ / س آخر	۱۰۲
ص ۱۱۵ / س ۸	۱۲۴
ص ۵۰ / س ۱۲	۱۳۷
ص ۱۶۸ / س ۳	۱۴۸ ش ۴
ص ۲۱۲ / س ۱۵	۱۵۲ ش ۲

عیوب	مناقب
۱۱ ش ۵	ص ۳۱۱ / س ۱۴
۲۷ ش ۲	ص ۲۴۴ / س ۱۸
۳۰ ش ۵	ص ۲۳۳ / س ۷
۳۳ ش ۵	ص ۹۱ / س ۱۹
۴۷ ش ۱	ص ۳۳۴ / س ۲ (عن اسماعیل بن نجید السلی)
۵۸ ش ۱	ص ۶۸ / س ۳

۳. سخنان ذوالنون که در جوامع آمده است در کتاب الکوکب الدرری فی مناقب ذی النون المصری اثر ابن العربی (نسخه لیدن ۱۲۶۴۵ Or.) نیز نقل شده است.

(رجوع کنید به مقاله P. SJ von koningsveld تحت عنوان:

«Ten Arabic manuscript-volumes of historical contents acquired by the Leyden University Library after 1957»

در کتاب (E. V. Donzel(ed), *Studies in Islam*, Amsterdam 1974، صفحه ۸-۱۰)

این سخنان از این قرار است: فصل ۷ شماره ۴ (= ابن العربی، ص ۸۴ س ۱۰ [عن ذی النون]: فصل ۱۶ شماره ۷ [ابن العربی، ص ۲۴۷ س ۱] و ستل عن کمال المعرفة بالنفس فقال: سوه الظن بها]]: فصل ۵۲ شماره ۶ (= ابن العربی، ص ۱۳۰ س ۱۷): فصل ۱۳۱ شماره ۲ (= ابن العربی، ص ۱۲۱ س ۲).

۴. ابن ابی الدنیا در کتاب قصر الأمل، نسخه خطی لیدن Or. 6126 (نسخه‌ای جدید که از روی نسخه‌ای که در کتابخانه محمد نصیف در جده استنساخ شده: رجوع کنید به: Voorhoeve, *Handlist*, p. 275، ص ۵۷-۸، داستان معروف کرخی را که در جوامع، فصل ۹، آمده است نقل کرده است. در اثر دیگری از ابن ابی الدنیا به نام کتاب الجروع، نسخه خطی لیدن Or. 6125 (نسخه‌ای جدید که از روی نسخه‌ای به تاریخ قبل از ۴۶۸ هـ در کتابخانه مذکور استنساخ شده: رجوع کنید به: Voorhoeve, *Handlist*, P. 102) با حدیثی آغاز می‌شود که در فصل ۱۹ عیوب آمده است.

اصلاحیه

در عیوب، فصل ۵۸، سطر ۳: کلمه 'عمی' در نسخه خطی یکی از نامهای ابو عمران موسی بن عیسی البسطامی، نوّه عموی ابویزید بسطامی است (رجوع کنید به کتاب اللعم، ابو نصر سراج، به تصحیح نیکلسون، ص ۱۰۳: طبقات النصرفیه، سلمی، ص ۶۷ و ۷۰ و ۷۳: شطحات النصرفیه، عبدالرحمن بدوی، قاهره ۱۹۲۹، ص ۵۲، ۸۹ و صفحات دیگر: مقاله ریتر به نام

«Die Aussprüche des Bāyezid Bistāmī», *Westöstl. Abhandlungen R. Tschudi*

überreicht ویرسپادن، ۱۹۵۴، ص ۲۳۱)

ریتر می‌گوید که این کلمه به صورت عَمی تلفظ می‌شود، و اگر این درست باشد متن ما صحیح است، ولی به نظر می‌رسد که صورت صحیح آن عُمی باشد (چنانکه نیکلسون در اللعم آورده) و این کلمه در متن باید چنین خوانده شود: عُمیّا. (Umayyan).

جوامع آداب الصوفية
و
عيوب النفس ومداواتها

لأبي عبد الرحمن السُّلَمي
(المتوفى ٤١٢ هـ)

حقَّقها وقَدَّمَ لها
أيُّنَّان كُولِيرَغ

محتويات الكتاب

١	جوامع آداب الصوفية
٧٠	عيوب النفس ومداوانها
١٠٩	فهارس الكتاب
١١٠	فهرس الآيات القرآنية
١١٢	فهرس الاحاديث النبوية
١١٤	فهرس الاعلام
١١٩	فهرس الاساكن
١٢٠	فهرس المراجع على معجم الاسماء المنقبة

كتاب

جوامع آداب الصوفية

لأبي عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى

السلي الأزدي التياهوري

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين^١

١ الحمد لله أولاً وآخراً وصلّى الله على سيّدنا محمد وآله وسلّم تسليماً.
الحمد لله الذي زين أوليائه بأدب الظواهر^٢ والباطن^٣ حين أسخ^٤ عليهم
نعمه حيث قال: (وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً)^٥
فجعل ظواهرهم متيناً^٦ لئلا نية المصطفى صلى الله عليه وسلّم وباطنهم^٧
متزينة^٨ بمراقبته^٩ ومشاهدته^{١٠} ومنازلتهم^{١١} الأحوال^{١٢} لما يرد^{١٣} ويصدر^{١٤} عليهم
من فنون الزبادات^{١٥} التي يخصصهم^{١٦} الله بها في كل وقت ونفس والله يختص^{١٧}
برحمته من يشاء من عباده.

٢ ثم إنّه وقع لي أن أجمع شيئاً من آداب أرباب الأحوال والمتقدمين^١ من
أولياء الله الذين لُقّبوا بالصوفيّة وهم الذين نادّوا بأهل الصفاء وتخلّقوا
بأخلاقهم ليعلم المنكر على جملتهم من غير حقيقة علم بهم وبسيرهم^٢
وأدائهم ليعتقد فيهم حب ما يستحقونه وذلك بعد أن استعت بالله^٣ في
ذلك وفي جميع أموري وورثت من حولي وقوتي وصلّى الله على محمد النبي^٤

١ (وبه نستعين): س: قال الشيخ الإمام أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين السلي: ساقط
في ل. ٢ (الحمد... تسليماً): ساقط في س. ل: الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على
غير خلقه محمد وعلى آله وصحبه أجمعين. ٣ س: الباطن. ٤ س: والباطن. ٥ أسع.
٦ س: تسليماً. ٧ س: حين. ساقط في ل. ٨ ل: + الله تعالى. ٩ س: نعمة. ١٠ س: ل:
متينين. ١١ ل: + وعلى آله. ١٢ س: وبواطنهم. ١٣ س: مزبزين. ل: من بين.
١٤ ل: مراقبته. ١٥ كذا في المخطوطات الثلاث. ولعله يجوز: «منازلهم». ١٦ ل: + والتبسط.
١٧ س: يرصد. ١٨ س: ويصحب. ل: ويقدر. ١٩ ساقط في س. ل: الزبادة. ٢٠ ل:
تخصص. ٢١ س: يختص.

٢ ١ ب: والمتقدمين. ٢ س: + تسلياً. ٣ س: ويترجم. ٤ س: حساً. ٥ س: + تسلياً.
٦ ب: في. ٧ (ورثت من حولي): ب: وحولي. ٨ (محمد النبي): س: نبينا محمد.

وآله وسلم كثيراً.

٣ فمن ذلك ما أدب الله تعالى نبيه المصطفى صلى الله عليه وسلم بقوله:

(وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِظَ الْغَلَبُ لَا تَغْضُوا مِنْ حَوْلِكَ، فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) ١. أمره عز وجل بمعاشرته أمته على أحسن الأدب والأخلاق في الظاهر ثم قطعه بالحقيقة عنهم بالرجوع إليه بقوله: (فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ).

٤ ومن ذلك ما أدب الله به الخلق بقوله تعالى: (إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِهِ يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِجَارًا، وَالْأَنْعَامَ نِجَالًا، وَالْبَنِيَّاءَ يَعْصِيكُمْ لَعَلَّكُمْ تُهْتَدُونَ) ١. وهذا أيضاً من جوامع الآداب ومحاسنها. وأجل زينة في الأدب الخلق الذي زين الله به نبيه صلى الله عليه وسلم بقوله: (وَأَنْتَ لَعَلَّ خُلُقٍ عَظِيمٍ) ٢.

٥ ومن ذلك ما أدب به أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم بقوله: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ) ١، وكان بعد ذلك بتكلم

٥ [ثم... كثيراً]: ل: ثم إنه وقع في نفسي أن تقتصر مختصر الطيف (والصواب: تختصر مختصراً لطيفاً) من كتاب جوامع آداب الصوفية الشيخ (والصواب: فشيخ) أبي عبد الرحمن السلمي رحمه الله تعالى ورعي الله عنه ولتقنا به ويظنيه أمين بقدر ما تيسره الله تعالى من الفائدة الجيدة وهو حملي ونعم الممين وصل الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

٢ [فمن ذلك]: ل: ومن آدابه. ٢: آداب. ٣: ساقط في ل. ٤: [ولو... حشوك]: ساقط في ل. ٥: [إن... المتوكلين]: ساقط في بدل. ٥: [عز وجل]: س: عليه السلام. ل: صل الله عليه وسلم. ٧: في الحقيقة. ٨: + تعالى.

١: ب: فمن، لكن شطبت القاء وكتبت مكانها وار. ٢: ب: بأمرنا. ٣: س: تلبية.

٤: س: ل: + الله تعالى. ٥: ل: + تعالى. ٦: ب: بعضهم، مع كاف فوق الهاء. ٧: ل: + أن تحيط أعمالكم. [ولا تجهروا... لبعض]: س: الآية. ٨: س: فكان. ٩: ل: بكلم.

١ سورة آل عمران ١٥٩. ٢ سورة الفلق ١. ٣ راجع آداب الصفة ص ٢٢ س ٢٠.

٤ سورة النحل ٩٠. ٥ سورة مؤثر ج ٤ ص ٦٠ س ١١. ٦ سورة المجرات ٥.

شبه السرار^٦ ولا يُفرع بابه إلا بالأظانير . وقوله تعالى: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ۚ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^١ .
 ومن ذلك ما أدب به المصطفى صلى الله عليه وسلم بقوله: ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ۖ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾^٢ . ويقول: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾^٣ . ويقول: ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَغْصِرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾^٤ . وقوله: ﴿وَلَا تَطْغُرْ ۚ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾^٥ . وقوله تعالى: ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ﴾^{١٠} . وغير ذلك من كتاب الله ما يطول ذكره وقد حُوِّضت الأسانيد كلها طلباً للاختصار .

٦ عن شقيق^١ قال قال عبد الله^٢ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إِنَّ اللَّهَ أَدْنَى فَاخِسِ أَدْنَى^٣ ثُمَّ أَمَرَنِي بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ^٤ فَقَالَ^٥: ﴿عَذِّرِ الْعَمْرَ وَأَسْرِ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾^٦ . وعن^٧ شريك بن عبد

٦: السرا . ٥: يفرج . ٤: [وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] : ساقط في س.ل .

١: س: + تعالى . ٢: [كتب... الرحمة] : س: الآية . ٣: اذا . ٤: [فأعرض... غيره] : س: الآية . ٥: وقوله تعالى . ٦: واما . ٧: [واما... نهر] : س: الآية . ٨: س: + تعالى . ٩: [بالغداة... وجهه] : س: الآية . ١٠: [وقوله... رحيم] : ساقط في ب .

١: [من... عبد الله] : ل: وعن محمد بن (والصواب: بن) عبد الله قال . ٢: ناديسي . ٣: ساقط في ب . ٤: بالمعروف . ٥: [فأعرض عن الجاهلين] : س: الآية . ٦: س: عن . ٧: ابن .

١ سورة الانعام . ٥٤ . ٢ سورة الانعام . ٦٨ . ٣ سورة الفصيح ٩-١٠ . ٤ سورة الانعام . ٥٢ . ٥ سورة الكهف ٢٨ .

٦ لله ابو علي شقيق بن ابراهيم البجلي . راجع طبقات ص ٦١ والراجع المسطرة هناك . ٧ راجع كتاب الفاضل محمد بن يزيد المبرد (القاهرة ١٣٧٥هـ) ص ١١ ص ١٥ (من محمد ابن علي البائر) : الفصح ص ٩٦ ص ٣ ص ١١٢ ص ٢ : القشيري ص ١٢٨ ص ٢٢ : نشر المجلد ج ٢ ص ١٨ ص ٢٤ : عوارف ج ٣ ص ٨١ ص ١٥ ص ٨١ ص ٦ ص ٢٢ : جامع ج ١ ص ١٢ ص ١ : كنوز ج ١ ص ١٣ ص ٣٦ : الفتح الكبير ج ١ ص ٥٩ ص ١٢ . ٣ سورة الامرات ١٩٩ . وشارون آداب الصوفية ص ١٣ ص ١٧ : القشيري/شرح ص ٥٠ ص ١٣ .

الله^٩ قال: إنَّ الرجل لبَّأتَي العالم^{١٠} فما يتعلَّمه من أدبه أحبُّ إليه ممَّا يتعلَّمه من حديثه^{١١}. وقال ذو النون^{١٢} المصري: «إنَّ الله^{١٣} زَيَّنَ الإسلامَ بالعلم ورفعه بالأدب وأكرمه بالتقوى». وقال أبو جعفر^{١٤}: «الأدب ميراث حسن العاملة بالإخلاص مع الله^{١٥}». وقال النابنجي^{١٦}: «الأدب حلية الأحرار^{١٧} وهو حسن الصحبة مع الأكابر وقبول أقوالهم^{١٨} والافتداء بأدابهم وأخلاقهم والتزام حرمانهم وحسن الخلق مع الأقران والرفقاء». قال أبو عبيد النسوي^{١٩}: «الأدب في العباد^{٢٠} أحسن وأشرف^{٢١} من طول الظماء في المهاجر ودوام السهر في القباي لأنَّ الأدب يوجب القربة والظماء والسهر يوجبان الأجر والثواب^{٢٢} ومن ظهر^{٢٣} فيه آداب المریدین استشرت الملازمة برويته واقتخر^{٢٤} أهل الجنة بمشاهدته». قال الصَّبَّاحي^{٢٥}: «سيرة الأولياء ثلاثة: الورع والأدب وحسن العباد^{٢٦}». وقال سهل بن عبد الله^{٢٧}: «لا يسلم من الهوى إلاَّ الأكثياء وبعض الصديقين ليس كلُّهم وإنما يسلم من الهوى من أترَم نفسه الأدب لأنَّ الحكماء قالوا: إنَّ أزين شيء في العبيد^{٢٨} الأدب^{٢٩}». وقال سهل بن عبد الله^{٣٠}: «الاستخفاف بالأدب

^٩ ساقط في س. ^{١٠} [ومن شريك] س. حقائق في ل. ^{١١} ل: النجوم. ^{١٢} ل: + رضي الله عنه. ^{١٣} ل: + تسال. ^{١٤} س: حفيص. ^{١٥} [وقال أبو جعفر... الله]: ساقط في ل. ^{١٦} ل: النابنجي. ^{١٧} ساقط في ل. ^{١٨} ل: أيضا. ^{١٩} [وقال النابنجي لكل... أقوالهم]: س. ^{٢٠} وقال النابنجي الأدب حلية الأحرار وهو حسن الصحبة مع الأكابر وقال لكل شيء خادم وخادم الدين الأدب وقبول الأقوال. ^{٢١} [أبو عبد النسوي]: س. ^{٢٢} أبو عبد الله الهري. ^{٢٣} س: العباد. ^{٢٤} [أحسن وأشرف]: س. ^{٢٥} اشرف واحسن. ^{٢٦} [قال أبو عبيد... والثواب]: ساقط في ل. ^{٢٧} ل: ظهرت. ^{٢٨} ل: واقتخر. ^{٢٩} س: الحسنى (?). ^{٣٠} [والأدب... العباد]: س. ^{٣١} وحسن الأدب والعبادة. ^{٣٢} [من عبيد الله]: ساقط في س. ^{٣٣} س: العبد. ^{٣٤} [من عبد الله]: ساقط في س. ^{٣٥} [وقال سهل... الإيمان]: ساقط في ل.

^١ هو أبو عبد الله شريك بن عبد الله التميمي الكسوفي (توفي ١٧٧ هـ). راجع تهذيب ج ١ ص ٢٢٢، شعرات ج ١ ص ٢٨٧. ^٢ هو أبو الفتح ثوبان بن إبراهيم ذو النون المصري (توفي ٢١٥ هـ). راجع طبقات ص ١٥ والمراجع المسجلة هناك. ^٣ هو أبو عبد الله سعيد بن يزيد النابنجي، من أقران ذي النون المصري. راجع السمعاني ورقة ٥٥٢ ب، نقضات ص ٩١. ^٤ راجع نقضات ص ٩١. ^٥ راجع طبقات ص ٢٢٤. ^٦ س ١١. ^٧ هو الحسين بن عبد الله بن بكر أبو عبد الله الصبيعي. راجع طبقات ص ٢٢٩ والمراجع المسجلة هناك. ^٨ نقضات ص ١٦٢. ^٩ هو أبو عبد الله سهل بن عبد الله التستري (توفي ٢٢٢ هـ). راجع طبقات ص ٢٠٦ والمراجع المسجلة هناك. ^{١٠} راجع حقائق ورقة ٣٦٠ ب. ^{١١} وقرآن

يدعو إلى الاستخفاف بالحكمة والاستخفاف بالحكمة يدعو إلى ترك التعظيم وفي ترك التعظيم ترك الشكر وينترك الشكر يُخشى مفارقة الإيمان³² لأنَّ إيمان العبد لا يصح³³ إلا بالآدب³⁴ وسوء الأدب يدلّ على قلة المعرفة . وقال أبو عثمان: ١٢ لم أر³⁵ للعبد منزلة³⁶ غيراً له³⁷ من الأدب الصالح لأنَّ حياة³⁸ العقل الأدب³⁹ وبالأدب يبلغ العبد إلى سبي الأحوال ورفع الدرجات في الحالين⁴⁰ . وقيل: الأدب حفظ لسانك إذا تطلعت وحفظ قلبك إذا خلوت . وقيل: الأدب تعظيم من هو⁴¹ فوقك والرفق بمن هو⁴² دونك وحسن معاشرتك⁴³ مع أقرانك . وقيل: العاقل من أبصر العواقب⁴⁴ والآدب من أحكم التجارب . وقيل: الأدب كن⁴⁵ اللسان وحفظه⁴⁶ وذلة النفس⁴⁷ وسلامة القلب . وقيل: أدب العارف فرق كلّ أدب لأنَّ معروفه⁴⁸ مؤدّب قلبه⁴⁹ . وقال سري⁵⁰ السقطي⁵¹ رحمه الله عليه⁵²: حسن الأدب من كمال العقل .

٨ فمن آدابهم متهم أنفسهم عن الشهوات . وقال أبو حفص ابن أخت بشر الحافي⁵³ يقول: تشهّى بشر الحافي⁵⁴ سمرجلة⁵⁵ فقالت أمي: اذهب واطلب سمرجلة⁵⁶ . قال فبحث بها فأخذها⁵⁷ وجعل يشمّها ثمّ وضعها بين يديه فقالت

31 [لأن... لا يصح]: ب: يصح . ق: لا يصلح العبد . 32: ل: باداب . 33 ساقط في س . 34 س: ارا . 35 س: قصه . 36 ساقط في ل . 37 ساقط في ل . 38: ل: الحياء . 39 (والمالادب... الحسائل): ساقط في ل . 40 ساقط في س . 41 ساقط في س . 42: ل: الماشرة . 43: ل: حفظ . 44: ل: وحفظ . 45 [وذلة النفس]: ل: ذلة . 46 س: معروفه . 47 [وقيل... قلبه]: ساقط في ل . 48: ل: سر . 49 [رسمه الله عليه]: ساقط في س . ل: رضي الله عنه .

٨ ب: بحث . 2 ساقط في س . 3 ب: فأخذ .

الفتيري من ١٢٩ من ٢٥ ١ معجم الأدباء ج ١ ص ٧٢ س ٩ . ١٢ هو أبو عثمان سيد بن اسماعيل الحيري (توفي ٥٢٩٨) راجع طبقات ص ١٧٠ والمراجع المسجلة هناك . ١٣ فهارس معجم الإبداع ج ١ ص ٦٩ س ٩٩ G. E. von Grunebaum, Medieval Islam (Chicago 1953), p. 252 . ١٤ فهارس محاضرات الإبداع ج ١ ص ١٢ س ١٥ . ١٥ راجع الفتيري من ١٢٩ س ٢٧ (عن دي النسيج) . ١٦ هو أبو الحسن السري من القسري السقطي (توفي ٥٢٥١) . راجع طبقات ص ٤٨ والمراجع المسجلة هناك . ١ هو أبو حفص عمرو بن سلسة الحفاد النيبابوري (توفي بعد ٥٢٩٠) . راجع طبقات ص ١١٥ والمراجع المسجلة هناك . ٢ هو أبو نصر بشر بن الحارث الحافي (توفي ٥٢٢٧) . راجع طبقات ص ٣٩ والمراجع المسجلة هناك .

أسي: يا أبا نصر كلها قال: ما أطيب ربحها^١ فما زال يشتمها حتى مات ولم يذقها^٢.

٩ ومن آدابهم تفريرهم الأجل وتقصيرهم الأمل. ١. قال سري السقطي: كان معروف الكرخي^٣ يؤذن ويقيم ولا يتقدم فقدم بعض أصحابه وهو محمد بن أبي توبة^٤ ليصلي فقال محمد: إن تقدمت وصليت بكم هذه الصلاة لم أصل بكم صلاة أخرى فقال معروف: وأنت تحدث نفسك أن تبلغ إلى صلاة أخرى؟ نعوذ بالله من طول الأمل فإنه يمنع خير العمل، ولم يصل خلفه. ٥. وقال علي بن عبد الرحيم الصوفي: من قصر أمه واستوفى عمله لم يبق عليه حظ يشغله^٦.

١٠ ومن آدابهم رؤية عيوب أنفسهم وقلة الرضا عنها. ١. قال أبو سعيد الزياتي: كان أبو حاتم العطار^٧ ظاهره ظاهر الفجار وباطنه باطن الأبرار وكان ربما يتكلم ويقول للفقراء: سلوني ولا تسألوني عن حالي واعفوا لي عن مكاني واجعلوني لكم كالثيلة أحرق نفسي وأضيء لكم. ٢. وكان إذا نظر إلى أصحاب المرقعات والقنوط^٨ من الصوفية يقول: يا أصحابنا قد نشرم أعلامكم وضررتم بطولكم فيا ليت شعري في اللقاء^٩ أي رجال^{١٠} تكونون. ٣.

٤: س: وأنها. ٥ [وقال أبو حاتم... يذوقها]: ساقط في ل.

٩ ١ [قال سري... أخرى]: ساقط في ل. ٢ [نعوذ بالله]: ل: وينسخ معروف الكرخي. ٣: ل: + من. ٤: س: ابن. ٥ [ولم يصل... يشغله]: ساقط في ل.

١٠ ١ بس: ضم. ٢: س: وقال. ٣ [وباطنه باطن الأبرار]: ساقط في ب. ٤ [وقال أبو سعيد... لكر]: ساقط في ل. ٥: ل: + أبو حاتم (والصواب: حاتم) العطار. ٦ [وكان إذا]: س: وإذا. ٧: ل: والقنوط. ٨: س: وضررتم. ٩ ساقط في ب. ١٠: س: الرجال.

٣ راجع تاريخ بغداد ج ٧ ص ٧٤ ص ١٥ + ابن حاكم ج ٣ ص ٢٣١ ص ١١.

٩ ١ قارئ البيان والتبيين ج ٣ ص ١٠٣ ص ١٢ ص ١٢٨ ص ١٦ عيج ج ٢ ص ٢٥٦ ص ١٣ مقدمة المرقعة ص ١٠١ ص ١٠ روضة القلاء ص ١٢ ص ١٩ قوت ج ٢ ص ١٧٣ ص ٣. ٢ هو أبو محفوظ معروف بن قيروز الكرخي (توفي ٥٢٠٠). راجع طبقات ص ٨٢ والمراجع المسجلة هناك. ٣ اسمه في حلية أبو توبة. ٤ راجع حلية ج ٨ ص ٢٦١ ص ١٢ ص ١٤ ص ١٨٠ ص ٥. ٥ قارئ البيان والتبيين ج ٣ ص ٩٦ ص ٤ حلية ج ٨ ص ٢٦٤ ص ١٤. ٦ هو أبو الحسن علي بن عبد الرحيم الواسطي الفناء الصوفي (توفي ٥٢٢١). راجع السمعاني ورقة ١٤١٢أ.

- ١١ ومن آدابهم علمهم بأقدار أنفسهم . قال الجنيد :^١ العلم أن تعلم^٢ قنورك ومن عرف قدره هانت عليه العبودية .
- ١٢ ومن آدابهم المداومة على المجاهدة في كل الأحوال . قال إبراهيم بن^٣ أدهم^٤ لرجل في الطواف : اعلم أنك لا تنال درجة الصالحين^٥ حتى تجوز^٦ ست عقبات :^٧ أولها^٨ تغلق باب النعمة وتفتح^٩ باب الشدة والثاني تغلق باب العز^{١٠} وتفتح باب الذل والثالث تغلق باب الراحة وتفتح باب الجهد والرابع تغلق باب النوم وتفتح باب السهر والخامس تغلق باب الغنى وتفتح باب الفقر والسادس^{١١} تغلق باب الأمل وتفتح باب الاستعداد للموت^{١٢} .
- ١٣ ومن آدابهم أن لا يحالوا الفقراء ومعهم سب . كذلك حكى عن الجنيد أنه قال : جاء إبراهيم الصياد^{١٣} إلى سري وهو متزجر بحضير فأشار سري إلى بعض جلسائه فأنى ببسة صوف فامتنع من لبه فقال له سري : خذه فإنه كان ممي عشرة^{١٤} دراهم من وجهه طبب فدفعتها حتى اشترت^{١٥} هذه الجبة . فقال له^{١٦} : أنت تفعد مع الفقراء ومعك عشرة^{١٧} دراهم ؟ وامتنع من لبه^{١٨} .

- ١ هذه الفقرة سالقة في ل . ٥ : س : + نفسك .
- ٢ ١ : س : ابن . ٢ في ب توجد دال مشطوبة تحت «لبن» (لمل تصد كتابه كلمة «الصادقين») . ٣ : ل : تجوزت . ٤ : ب : عصاب . ٥ : ب : اوله . ٦ : ل : ويفتح . ٧ : س : المرة . ٨ : ب : والثالث .
- ٩ هذه الفقرة سالقة في ل . ٢ : س : يحال . ٣ : س : الصاد . ٤ : س : عشر . ٥ : س : قد بنها . ٦ في ب يوجد المرفان «بهاء فوق الداء الاخير» . ٧ سالقة في س . ٨ : س : عشر .

- ١ هو ابو حاتم الشافعي البصري من القرن ابي ثراب . راجع نغمات ص ٥٢ . ٢ راجع المريدون مقرة ١٢٠ ، نغمات ص ٥٢ س ١٦ ، ١٨ . وقارن الملائكة ص ١٠١ س ٨ : صاحب مشايخهم الترمذي رضي الشافعي والاستيعاب بسمل الارار .
- ١ هو ابو القاسم الجنيد بن محمد (توفي ٢٢٩٧) . راجع طبقات ص ١٥٥ والمراجع المسجلة هناك .
- ٢ هو ابو اسحاق ابراهيم بن ادهم بن منصور (توفي ٥١٦٢) . راجع طبقات ص ٢٧ والمراجع المسجلة هناك . ٢ راجع طبقات ص ٣٨٥ س ١١ الفشيري ص ٨ س ١٧ ، ٢٩ س ٦ : غنية ج ٢ ص ١٨٢ س ٢٤ ، فذكره الاولياء ج ١ ص ١٠٠ س ١٦ ، نشر المحسن ج ٢ ص ١٠٧ س ١ ، الكواكب النورية ج ١ ص ٧٧ س ١٨ .
- ٣ هو ابو اسحاق ابراهيم الصياد البغدادي . راجع نغمات ص ٤٦ . ٤ راجع نغمات ص ٤٦ س ٢٠ .

١٤ ومن آدابهم استعمال الورع ظاهراً وباطناً. قال^١ الله تعالى: (وَدَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ).^٢ قال يحيى بن مُعَاذٍ الرَّازِي: ^٣ الورع ورعان ورع في الظاهر وورع^٤ في الباطن فأما ورع^٥ الظاهر فلا يتحرك^٦ إلا لله وأما ورع الباطن فلا يدخل قلبه^٧ شيء سوى الله.^٨

١٥ ومن آدابهم آداب لزوم الفقر^٩. قال إبراهيم بن^{١٠} فائلك^{١١}: نعت الفقير السكون عند العدم والذل والإيثار عند الوجود.^{١٢}

١٦ ومن آدابهم قلّة الرضا عن النفس وسوء الظنّ بها في كلّ حال. قال عبد الله بن مبارك^{١٣}: لا يحسن الظنّ بنفسه إلاّ من لا يعرف غدره نفسه. وقال ذو النون المصري^{١٤}: أعرف الناس بنفسه أسوأهم بها ظناً.^{١٥}

١٧ ومن آدابهم في السفر حفظ المهرج^{١٦} وحسن الصحبة وتقدمة الرفقاء وترك الخيانة في الأسباب. وسئل رؤيم^{١٧} عن أدب المسافر قال: أن لا يجاوز^{١٨} همّة قدمه^{١٩} وحيثما وقف^{٢٠} قلبه يكون منزله.^{٢١} قال محمد بن إسماعيل الفرغاني^{٢٢}: كنّا

١: س. ١. قال الله تعالى: واسخّطك الله بظانته واطاعة وزجرهم (ل: وجزهم) عن الخالفة ظاهراً وباطناً. ٢: س. ١. وقال: ٣: ل. ٤: و. ٥: س. ٦: يتبرأ. ٧: ل. ٨: س. ٩: عليه.

١٥: س. ١. [ومن آدابهم... الفقير]: ساقط في ل. ٢: س. ٣: ابن. ٤: [بن فائلك]: ساقط في ل.

١٦: [بن مبارك]: ساقط في ل. ١٧: ل. ١٨: قدر. ١٩: ساقط في س. ٢٠: [قال... المصري]: ل. ٢١: قال فارس.

١١: سورة الانعام ١٢٠. ٢: هو أبو زكريا يحيى بن معاذ بن جعفر الرازي الواحظ (توفي ٥٢٥هـ). راجع طبقات ص ١٠٧ والمراجع المسجلة هناك. ٣: راجع القشيري ص ٥١ س ١٢. وقارن مؤلف ج ١ ص ٢٤١ س ١٤.

١٥: هو إبراهيم بن فائلك وقيل أحمد بن فائلك، أبو الفائق البغدادي. راجع تلخيصات ص ١٥٢. ٢: راجع حقائق ورقة ٢٩١ س ١٢ (عن إبراهيم الخراساني)؛ الكلاباذي ص ٩٦ س ١؛ القشيري ص ١٢٤ س ٢٢؛ ص ١٢٥ س ٣٧؛ ص ١٢٧ س ٢٠؛ كشف المجهوب ص ٣٠ س ١٠؛ مؤلف ج ١ ص ١١٩ س ٤١؛ ج ١ ص ٢٤٢ س ١٤؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ١٩٥ س ٢٢ (كلها عن أحمد بن محمد التوري)؛ تلخيصات ص ٦٢ س ٥ (عن محمد بن منصور الطوسي)؛ فقرة ٦٨ (عن ذي النون).

١٦: هو عبد الله بن المبارك المروزي (توفي ٥١٨هـ). راجع معارف ص ٥١١؛ حلية ج ٨ ص ١٦٢؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ١٢١؛ ١٢٢؛ شذرات ج ١ ص ٢٩٥. ٢: قارن الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٦ س ٩ (عن الجنيدي).

سافر مقدار عشرين سنة أنا وأبو بكر الزقاق، وأبو بكر الكنتاني. لا نخط بأحد من الناس ولا نعاشر أحداً فإذا قمنا إلى بلد كان فيه شيخ سلمنا عليه وجلسنا عنده ساعة ثم رجعنا إلى المسجد فيتقدم الكنتاني ويصلي من أول الليل إلى أن يصبح ويختم القرآن ويجلس الزقاق مستقبل القبلة وأتمد متفكراً إلى أن يصبح ثم نصلي صلاة الغداة بوضوء النعمة. قال: فإذا وقع معنا إنسان بنام كنا نراه أفضلنا. وسئل أبو عمران الطبرستاني عن العجز الذي يلحق المسافر في سفره فقال: قال الله تعالى: ﴿فَإِذَا خِفْتُ عَنْكِهَ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ﴾^١ يعني لا تبالي^٢ ما يلحقك في سفرك بعد أن تكون متوجهاً إلى ربك^٣.

ومن آدابهم أخذ الرق من الله تعالى وترك ما يترك الله تعالى. قال أحمد بن خضرويه: من أخذ من الله تعالى أخذ بمنزلة ترك الله ترك بمنزلة أخذ

- ١٧ 1. الفقرات ١٧-٢٠ ساقط في ل. 2. كذا المص. طيفات، القشيري، عوارف، نقضات. بس: يجوز. 3. قدبه. 4. س: وحيث ما. 5. س: ولع. 6. س: ساقرين. 7. [الزقاق وأبو بكر]: ساقط في ب. 8. ساقط في س. 9. س: فيها. 10. س: + بنا. 11. س: نصيح. 12. س: + أنا. 13. س: متفكر. 14. س: اصبح. 15. ب: + كلانا. 16. س: قال. 17. س: ما. 18. بس: تبالي. 18 1. ساقط في س. 2. ساقط في س.

- ١٧ ١ هو أبو محمد روم بن أحمد (توفي ٥٢٠٢). راجع طبقات ص ١٨٠ والمراجع المسجلة هناك. كان أول الصوفية من بين أهل الظاهر؛ راجع I. Goldziher, *Die Zāhiriten* (Leipzig 1884), p. 112. 2 راجع المصباح ص ١٨٩ س ٩. طبقات ص ١٨١ س ٢. القشيري ص ١٢١ س ١٥. المريدون فقرة ١١٢: تذكرة الآداب ج ٢ ص ٦٦ س ٧. عوارف ج ٣ ص ٩٨ س ٥. نقضات ص ٩٧ س ٧. وقارن كشف المحجوب ص ٤٤ م ١٠: الصوفي لا يسبق حتى عطفه البية (من المرتضى) ح ٢ ص ١٧٨ س ٢٥. 3 هو أبو الفتح محمد بن إسماعيل الفارسي القزويني (توفي ٥٢٢١). راجع السمعاني ورقة ٤٤٢: شذرات ج ٢ ص ٣٢٩ (وكتبه هناك أبو بكر). 4 هو أبو بكر أحمد بن نصر الزقاق الكبير. راجع القشيري ص ٢١. نقضات ص ١٧٦. الشمراني ج ١ ص ١١٧. 5 هو أبو بكر محمد بن علي بن جعفر الكنتاني (توفي ٥٢٢٢). راجع طبقات ص ٢٧٣ والمراجع المسجلة هناك. نقضات ص ١٧٧. 6 راجع المصباح ص ١٨٩ س ٩. القشيري ص ١٢١ س ٩. 7 دوى من ابن القزويني الذي توفي في الرملة بعد ٥٢٩٠ (راجع طبقات ص ١١٦). 8 سورة القصص ص ٧. 9 راجع المصباح ص ١٧١ س ١٥. 10 ص ١٩٠ س ١٤.

- ١٨ ١ هو أبو حامد أحمد بن خضرويه البجلي (توفي ٥٢٤٠). راجع طبقات ص ١٠٣ والمراجع المسجلة هناك.

عن^٣ غير الله أخذ بذل^١ ومن ترك لغير الله ترك بذل^٢.

١٩ ومن آدابهم حفظ الأدب مع الله تعالى^١ في الخلوة. قال أبو يزيد^١: قمت ليلة^٢ أصلي فبيت^٣ فجلست ومددت رجلي فسمعت هائفاً يهتف بي يقول: من يجالس^٤ الملوك ينبغي أن يجالس بحسن الأدب. ^٢ وقال أبو محمد الحريري^٥: جلست ليلة^٦ في الخلوة فمددت^٧ رجلي فأخفني النوم فسمعت كأن^٨ قائلاً يقول لي: ما هكذا يجالس العبيد السادة. ^٩ قال^{١٠} سري السقطي: رجعت من بعض المغازي^{١١} فمررت بحدار فألقيت نفسي على قفاي ومددت رجلي على الحدار لأستريح فهتف بي هائف: يا سري هكذا يجلس العبيد بين يدي الموالى^{١٢}؟

٢٠ ومن آدابهم حفظ أحكام الفقر مع الفقراء. قال أبو سعيد الخراز^١: دخلت الرملة فذهبت إلى أبي جعفر القصاب فبت^٢ عنده ثم خرجت من الرملة إلى بيت المقدس فجاء إلى بيت المقدس خلقي وقد حمل معه كُسيرات وقال: اجعلني في حل^٣، كان^٤ هذا في البيت ولم أدر^٥.

٣: من .

١٩ ١: اسقط في س. ٢: نمت. ٣: جالس مع. ٤: اسقط في س. ٥: الحريري. ٦: ومددت. ٧: وقال. ٨: المغازي. ٩: س: مغاري.

٢٠ ١: وكان. ٢: احدي.

١٩ ١ هو أبو يزيد طيفور بن عيسى البساطي (توفي ٥٢٦١). راجع طبقات ص ٦٧ والمراجع المسجلة هناك. ٢ راجع المسح ص ٢٠١ س ١٦ طبقات ص ١٩ س ١٦ صفوة ج ١ ص ٩١ س ١٥ : الثمراي ج ١ ص ١٠٠ س ٢٥ : الكواكب الفرية ج ١ ص ٢٥٠ س ٨. وقارن المريدون فقرة ١٣٤. ٣ هو أبو محمد أحمد بن محمد بن الحسن (أو الحسين) الحريري (توفي ٥٣١١). راجع طبقات ص ٢٥٩ والمراجع المسجلة هناك. ٤ راجع صفوة ج ٢ ص ٢٥٢ س ١٧ : نشر المحاسن ج ٢ ص ٢٠ س ٢٢. وقارن القشيري/شرح ص ١١٣ س ١٧ : المنظم ج ٦ ص ١٧٥ س ٢. ٥ راجع حلي ج ١٠ ص ١٢٠ س ١٢٧ تاريخ بغداد ج ٩ ص ١٨٧ س ٢٠ س ١٨٨ س ١١ ابن حبان ج ٦ ص ٧١ س ٢٧ ص ٧٥ س ٣ صفوة ج ٢ ص ٢١٥ س ١٧ عوارف ج ٣ ص ٨٨ س ٢٨ : البداية والنهاية ج ١١ ص ١٤ س ١. وقارن نفعات ص ١٢٨ س ١٤ (من محمد بن أبي الوردة) : الانوار النفسية للشمري (بيروت ١٩٦٦) ج ٢ ص ٧٣ س ١٤ (من إبراهيم بن آدم).

٢٠ ١ هو أبو سعيد أحمد بن عيسى الحرار (توفي ٥٢٧٧). راجع طبقات ص ٢٢٨ والمراجع المسجلة هناك. ٢ راجع المسح ص ٢٠٥ س ١٤.

- ومن آدابهم أن لا يواجها أحدًا بمكرهه بحال^١. عن أنس بن مالك قال: كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يواجه أحدًا بشيء يكرهه^٢.
- ومن آدابهم حرصهم على أن يجمعوا إخوانهم على رفق. عن علي رضي الله عنه قال: لأن أجمع ناسًا من إخواني على صاع من الطعام أحب إلي من أن أدخل سوقكم فأتباع^٣ نسة^٤ فاعتقها. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إن أسرع صدقة تصدع^٥ إلى السماء أن يضع الرجل طعاماً طيباً ثم يجمع عليه ناساً من إخوانه^٦.
- ومن آدابهم تعظيم الأكابر والرفق بالمريدين وحسن العشرة مع الإخوان لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال: ليس منّا من لم يرحم صغيرنا ويوقر كبيرنا^٧. ولم يقل النبي صلى الله عليه وسلم: الصغير والكبير^٨، أي من يقبل نصيحة^٩ الأكابر والمشايخ ومن فرقه في الحال والعلم والسن. وقوله كبيرنا هو الذي يدل^{١٠} الصغير على سبيل الرشd وينصحه نصيحة شفقة ورفق^{١١}.
- ومن آدابهم أدب^{١٢} الأكابر وهو أن يستعمل الأدب ليأخذ الصغير عنه طريقته وشعائله وأحسن الأدب ما يؤخذ عنه استعمالاً لا قولاً.
- ١ ب: بحال (٢). ٣ س: ابن. ٤ ب: رضي الله عنه.
 ٥ [رضي الله عنه]: س: وضع. ٦ ب: فأتباع. ٧ س: بنة. ٨ [من علي... فاعتقها]: ساقط في ل. ٩ س: + قال. ١٠ ساقط في ل. ١١ س: ل تصدع. ١٢ ب: يصنع.
 ١٣ س: رسول الله. ١٤ [ولم... والكبير]: ساقط في ل. ١٥ ب: س: أن. ١٦ س: بصيحة. ١٧ [وقوله... يدل]: ل: ويدل. ١٨ ساقط في ل.
 ١٩ هذه الفقرة ساقطة في ل. ٢٠ س: وجاب. ٢١ س: أدب. ٢٢ ساقط في س. ٢٣ س: + صغير. لكنه مشغوب.

- ٢١ ١ راجع آداب الصعبة من ٣١ من ٨ ، والمراجع المسجلة في س ١٢ ، الفتح الكبير ج ٢ من ٣٧١ س ١ .
- ٢٢ ١ الفتح الكبير ج ١ من ٢٩١ س ٥ (من كتاب الإخوان لاين أبي الفنا) .
- ٢٣ ١ راجع ونسك ج ٢ من ٢٣٦ ، مادة وروحه ١ الآداب المفردة من ٧١ س ٢ ، ١٨ ، ١٨ ، ١ آداب الصعبة من ٧٥ س ١٢ ؛ أعياد ج ٢ من ١٣٦ س ١٩ ؛ الأربعين من ٧٥ س ١٤ ؛ مجمع الزوائد ج ٨ من ١٤ س ١٢ ، ١٥ ، ١٦ ؛ جوامع ج ٢ من ١١٦ س ١٢ ؛ كنوز ج ٢ من ١٥١ س ١٢ ؛ الفتح الكبير ج ٣ من ٦٨ س ٥ . ٢ قانون مناهج المارفين ورقة ٢٦ ب ، ١ : قلم يلق بزم الصغير ويوفر الكبير بل أنفاسهم إليه فيرحم كل صغير ملك طريق الإرادة فبدله على سبيل الخى وروفته ويؤثر كل كبير بلغ إليه الأمانة بحسن الانقياد . من به الفتوة وهو المصطفى صلعم فلا يخالفه في أماله وأقواله .

- ٢٥ ومن آدابهم حفظ الجوارح على اتباع الأوامر. قال أبو بكر الوراق: ١
الأدب حفظ لسانك إذا نطقت وحفظ قلبك إذا خلوت^٢ وحفظ عينك إذا
خرجت وحفظ حلقك^٣ إذا أكلت وحفظ يدك^٤ إذا بسطت^٥ وحفظ^٦ رجلك^٧
إذا مشيت وحفظ أوقانك^٨ في جميع متصرفاتك^٩ فمن لم يحفظ^{١٠} جوارحه وأهمل
وقته رجعت جوارحه إلى سوء الأدب ومن حفظ وقته وراقب سره حفظ الله^{١١}
عليه أوقانه وجوارحه.
- ٢٦ ومن آدابهم ما قال محمد بن علي الترمذي^١ قال: إن الأدب أن يحافظ
في معاملته بحيث لا^٢ يعيب^٣ عليه^٤ الكبير^٥ ولا يأخذ^٦ من الدنيا ما يعيب عليه
الزهاد^٧ ولا يقع له^٨ من إظهار الدنيا على الآخرة^٩ ما يعيب عليه الحكماء
ويكون في خلوته^{١٠} مع سيده بحيث لا يعيب عليه الحفظة وأصل الأدب
وتسامه أن لا ينظر بصره^{١١} إلا إلى موله ولا يطلب في الدارين^{١٢} إلا رضاء^{١٣}.
- ٢٧ ومن آدابهم قلّة الأكل والنوم. قال الجنيد: الصوفي طعامه طعام المرضى
ونومه نوم الغرقى^١. وقال محمد بن علي الترمذي: أهرج النوم والأكل
فإنك إذا أكلت كسلت وإذا نمت غفلت^٢.

٢٥ ١: وقال. ٢: خلوت. ٣: يحفظك لكلا: ينس أيضاً، غير أنه يبدو أن النسخة
فوق الماء مشطوبة هناك). ٤: يدك. ٥: بطلت. ٦: ساقط في ل. ٧: رجلك.
٨: متصرفاتك. ٩: لم يحفظ: ب: حفظ. ١٠: + تعالى.

٢٦ ١: اللقنات ٢٦-٢٧: ساقطان في ل. ٢: ما. ٣: + الكبير، لكنه مشطوب.
٤: ساقط في ب. ٥: الكبير. ٦: أو لا. ٧: الزهد. ٨: أو لا. ٩: ساقط
في س. ١٠: إظهار... الآخرة: س: الدنيا. ١١: خلوته. ١٢: إلى بشرته. ١٣: الدارين: ساقط في س.

٢٧ ١: نر. ٢: غفلت.

٢٥ ١: هو أبو بكر محمد بن عمر الوراق الترمذي. راجع طبقات ص ٢٢١ والمراجع المسجلة
هناك ١: تلحات ص ١٢٢.

٢٦ ١: هو أبو عبد الله محمد بن علي الحكيم الترمذي (توفي بعد ٤٢١٨). راجع طبقات ص ٢١٧
والمراجع المسجلة هناك ١: تلحات ص ١١٧. ٢: فارقين موافق ج ٤ ص ١٢٢ ص ١١:
وحاصل المسجع أن العهد ينبغي له أن يكون لولاء ويريد كل ما يريد لولاء لا لنفسه.

٢٧ ١: راجع الكلاباذي ص ٢٢ ص ١: كشف المحسوب ص ٤٥٢ ص ١٧: ابن صاكر
ج ٦ ص ٧٨ ص ٢٢: تذكرة الأولياء ج ١ ص ٢٨٢ ص ١٢ (من سري السقطي).

٢٨ ومن آدابهم إثبات طاعة الله في كل الأحوال وإتقان النفس وقبول النصيحة من الإخوان^١. قال أبو بكر الورآق: من جوامع الأدب^٢ أن^٣ يطيع العبد مولاه سرّاً وعلناً^٤ لا يخالفه في لحظة ولا خطرة^٥ ويحسن إلى من أساء إليه ولا يتجسس مراد النفس ويشكر عند النعمة ويصبر عند الشدة ويتفضل على من دونه ويقبل مشورة من بشير^٦ عليه .

٢٩ ومن آدابهم أن لا يشغلوا جوارحهم^٧ إلا في مواظبة مولاهم وأن يعفروا إخوانهم فيما يجري عليهم ولا يعبّروهم إلا^٨ في ارتكاب كبيرة أو ترك فريضة^٩. قال محمد بن حامد الترمذي^{١٠}: حسن الأدب مع الله أن لا تحرك^{١١} شيئاً من جوارحك إلا في مرضاته وحسن الأدب مع الخلق أن يعفروهم^{١٢} فيما يجري الخلق عليهم ولا يعبّروهم إلا في مخالفة فريضة أو سنة . وقال أبو عثمان الحيري . من أدب نفسه تأدّب به كل أحد ومن خالف أهل^{١٣} الأدب تخلفى الحرمات^{١٤} وصار^{١٥} متبعه^{١٦} بطالين^{١٧}. وقال يوسف بن الحسين الرازي^{١٨}: قيمة كل عامل أدبه^{١٩} فمن تعطل من الأدب^{٢٠} فلا قيمة له . وقال محمد بن الفضل^{٢١}: من استعمل آداب الظاهر تأدّب بظاهره^{٢٢} ظاهر أصحابه ومن استعمل آداب الباطن وقعت له الهبة في قلوب الخلق^{٢٣}.

٢٨ ١ [ومن آدابهم... الإخوان]: ساقط في ل . ٢ [ل: الأدب] . ٣ [الأدب ان]: س . الإديان . ٤ س . وعلانية . ل : واعلانا . ٥ س . ولا . ٦ ل : خطرة . ٧ [لا خطرة]: س . وبخطرة . ٨ س : بشور . ل : يسر .

٢٩ ١ [ان لا]: س . الا . ٢ س : يشغلوا . ٣ ل : أجوارحهم . ٤ [في مواظبة]: ل : بمواظبة . ٥ يبدو ان هذه الكلمة ادخلت في ب فيما بعد . ساقط في س . ٦ [وان يعفروا... فريضة]: ساقط في ل . ٧ س : + يقبل . ٨ س : يتحرك . ٩ ب : تتذرعهم . ١٠ [ومن... أهل]: س : وإن أهل . ١١ س : الحركات . ١٢ س : وصاروا . ١٣ [ان تتذرعهم... بطالين]: ساقط في ل . ١٤ س : ابن . ١٥ ساقط في س . ١٦ [قيمة... أدبه]: ل : كل عالم قيمة أدبه . ١٧ ل : الأدب . ١٨ س : باديه . ١٩ [وقال محمد... الخلق]: ساقط في ل .

٢٩ ١ قارن المريدون فقرة ٨٨ . ٢ هو أبو بكر محمد بن حامد الترمذي . راجع طبقات ص ٢٨٠ . ٣ نغمات ص ١٥٧ . ٤ هو أبو يعقوب يوسف بن الحسين الرازي (توفي ٥٢٠ هـ) . راجع طبقات ص ١٨٥ والمراجع المسجلة هناك نغمات ص ٩٧ . ٥ هو أبو عبد الله محمد بن الفضل بن العباس البجلي (توفي ٥٣١٩ هـ) . راجع طبقات ص ٢١٢ والمراجع المسجلة هناك نغمات ص ١١٦ . ٦ انتظم ج ٦ ص ٢٢٩ .

- ٣٠ ومن آدابهم حفظ السرّ ومراعاة الظاهر . قال: أبو عثمان الحيري: "الآدب" أدبان أدب السرّ وأدب الظاهر فأدب السرّ طهارة القلب من العيوب وأدب الظاهر حفظ الجوارح من الذنوب ورداءة الأخلاق^١.
- ٣١ ومن آدابهم إثارة الخلق على أنفسهم في كل الأحوال^٢. كذلك سئل عبد الله المعروف بالأخوين المروزي عن أدب هذه الطائفة فقال: أصل آدابهم إثارة موافقة الخلق فيما وافق الحقّ على موافقة أنفسهم فيما دقّ وجلّ.
- ٣٢ ومن آدابهم حفظ شرائط الأدب على أنفسهم في القليل والكثير غافة أن يتعدّى ذلك بهم إلى إهمال السنن والفرائض . قال عبد الله بن مبارك: من تهان بالأدب عوقب بحرمان السنن ومن تهان بالسنن عوقب بحرمان الفرائض ومن تهان بالفرائض عوقب بحرمان التوحيد^٣.
- ٣٣ ومن آدابهم ترك الخطوط وملازمة الحقوق . كذلك حكى عن عبد الله بن خثيف أنّه قال: نادّب بأدب الله فأنّه من نادّب بالله أفنى حظوظه وألزمه حقوقه.
- ٣٤ ومن آدابهم حفظ الوقت والاكتفاء بأقلّ القليل . كذلك قال سهل بن عبد الله: من اكفى باليسر في الملبس والمطعم لم يستعبده أحد من الخلق فقال: وقيل ، الوقت أعرّ الأشياء فاشغله بأعرّ الأشياء^٤.

٣٠ ١: وسرايات . ٢: وقال . ٣: الحيري . ٤: الآداب . ٥: فأدب . ٦: وآداب . ٧: وزيادة . س: ورداءة .

٣١ أي ل يمل ذلك وحفظ الوقت (فترة ٢٤) . أما الفترتان ٣٣-٣٢ صانطسان . صانط في س .

٣٢ ١: المبارك . ٢: الآداب .

٣٣ ١: وملازمة . ٢: [قائه... إلى] - س: في . ٣: والزم .

٣٤ ١: كذلك... عبد الله: س: وقال سهل . ٢: [كذلك... فقال] . صانط في ل . ٣: بس: فاشغله .

٣٠ ١: تاريخ مؤلف ج ٣ ص ١٠١ س ١٧ .

٣٢ ١: راجع مؤلف ج ٣ ص ٨٩ س ١٩ نشر المجلد ج ٣ ص ١٩ س ٢٨ .

٣٤ ١: راجع فترة ٤٠ جوب النفس فترة ٤٩ . وقارب طبقات ص ١٦١ س ٦ (من المجلد) ١ للامنية ص ١١٠ س ١٥ ص ١١١ س ١ (من أبي محمد سهل) .

٣٥ ومن آدابهم اختيار الفقر والقلّة والمسكنة استجلاباً بذلك محبة النبي صلى الله عليه وسلم فإنّه روي عنه^١ أنّه قال: الفقر أسرع إلى من يحبّي^٢ من السبل^٣ من أعلى الوادي^٤ إلى أسفله^٥. وقال النبي صلى الله عليه وسلم للذي قال له إنّي أحبّك فقال: استعدّ للفقر جلباباً^٦.

٣٦ ومن آدابهم ترك التدبير والاختيار. قال سهل بن عبد الله: ذروا التدبير والاختيار تكونوا في طيب من العيش فإنّ التدبير والاختيار بكدر^١ وإن^٢ على الناس عيشهم^٣. سمعت^٤ النضراباذي^٥ يقول في قول الله عزّ وجلّ: ﴿وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنْنَا الْحَزْنَ﴾^٦ قال تدبير المعيشة وسبابة النفوس.

٣٧ ومن آدابهم ترك التصدّر^١ وبجانبه الأستاذية والعمل في القيام بخدمة الإخوان والأصحاب. قال الجنيد: رأيت سرياً^٢ السقطي يوماً وهو كالواجد^٣ عليّ فقال: ما هذه الحجة التي بلغني أنّهم يجتمعون عندك؟ وكره لي ذلك فقلت: يا أبا الحسن^٤ يجيئي^٥ الرجل منهم جائع^٦ فيقول أطلعمني وعندني فضل فأطعمه ويجيئي الرجل وبه دم ويقول أريد الحجة فأمنعه^٧؟ ويجيئي رجل^٨ وهو عريان وقد كادت سوءته أن تبسو وعندني ما أكوه فأمنهم^٩ ذلك؟ فقال لا تمنهم^{١٠} وانبط^{١١} ، وكلاماً نحوها^{١٢}.

٣٥ ١ ساقط في س. [ومن آدابهم... عنه]: ل. روي عن النبي صلى الله عليه وسلم (بل الفقر السابقة مباشرة). ٢ س: إن يجيئي. ٣ ل. السبل. ٤ ل: الودي. ٥ ساقط في س. ٦ [وقال... جلباباً]: ساقط في ل.

٣٦ ١ الفقرات ٣٦-٤٤ ساقطة في ل. ٢ [من فيه الله]: ساقط في س. ٣ ب: شكر. س: بكدر. ٤ س: وصحت. ٥ [عز وجل]: س: تعالى.

٣٧ ١ س: التصدير. ٢ س: سري. ٣ ب: كالواجد. ٤ س: الحسين. ٥ س: يحيى. ٦ له من الاضطر إن يقرأ هنا «جائعا» أو «وهو جائع». ٧ س: فامنه. ٨ س: الرجل. ٩ س: فامنهم. ١٠ س: تمنهم. ١١ س: بحر هذا.

٣٥ ١ رابع وستك ج ٣ ص ٥٣ مادة «سبل» ؛ النبلاء ج ٣ ص ٣٦ ص ١٣ ١ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣١٣ ص ١٦ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩٧ ص ٥ ؛ ربيع ص ٢٢٨-٢٢٩. ٢ رابع القس ص ٩٩ ص ٧ ؛ وقارن أمالي المرتضى ج ١ ص ١٢ ص ٤ (من علي). ٣٦ ١ رابع حلية ج ١٠ ص ٢٠١ ص ٢٠ ؛ شذرات ج ٢ ص ١٨٣ ص ١١. وقارن حواش ج ٤ ص ٢٢٥ ص ٥. ٢ هو أبو القاسم إبراهيم بن محمد النضراباذي (توفي ٥٣٩هـ). رابع طبقات ص ٤٨١ والمراجع المسقة هناك ؛ نقضات ص ٢٣٠. ٣ سورة فاطر ٣٤.

٢٨ ومن آدابهم السياحات والأسفار في ابتداء الإرادة . قال يحيى الجلاء^١ سمعت بشرًا الخافئ يقول: سبحوا فإن الماء إذا ساح طاب وإذا وقف تغير وأصفر^٢.
 ٢٩ ومن آدابهم أن لا يقعد مع قوم على محكم^٣ التجريد معه سبب . قال حسن أخو سنان^٤: كان أبو تراب النخشي^٥ وأصحابه قد اجتمعوا فالحقهم فاقة وجوع فقال أبو تراب: ما قصتكم تجتمعون وتجوعون؟ فتأثروا^٦ قال ففعلوا^٧ فوجد^٨ مع واحد منهم شيء فقال له^٩ أبو تراب: هب إنك ما رحمتنا^{١٠} <أ>لم^{١١} ترحم نفسك؟ وأخذ^{١٢} ما كان معه وأفقعه على أصحابه ولم يئله منه شيئًا^{١٣} ففتش عليه .

٤٠ ومن آدابهم اشتغالهم^{١٤} بما وجب عليهم في^{١٥} أوقاتهم دون الاشتغال بتدبير الأوقات المستقبلية . قال سهل بن عبد الله: الاشتغال^{١٦} بوقت ماض^{١٧} تصيب وقت ثان^{١٨} ١٥ قال: وقيل ، الوقت أعز الأشياء فاشتغل^{١٩} بأعز الأشياء^{٢٠} . قال شقيق: حسرة أمور قد مضت وتدبير أمور قد بقيت ذهبت ببركة عرك .
 ٤١ ومن آدابهم مطالعة الخلق بعين الشفقة والنصيحة دون غيرها . قال أحمد بن شاهويه^{٢١} سمعت يحيى بن معاذ يقول: لا يصح^{٢٢} لطالب طلبه ولا لمرید

٢٨ ١س: بشر .

٢٩ ١س: حكم . ٢[قال... سنان]: سائط في ب . ٣[تأثروا... ففعلوا]: س: فتأثرو ففعلوا . ٤ب: فوجدوا . ٥سائط في س . ٥س: ترحمنا . ٦ب: لم . س: ما . ٧س: فأخذ . ٨ب: شيء .

٤٠ ١س: اشتغالهم . ٢سائط في ب . ٣[بتدبير... الاشتغال]: سائط في س . ٤ب: ما مضى . ٥س: ثاني ، ولعل الأفضل ويأله . ٦ب: فاشتغلها .

٢٨ ١أما أشهر ابنه أبو عبد الله أحمد بن يحيى الجلاء (انظر طبقات ص ١٧٦ والمراجع المسجلة هناك) . ٢راجع قوت ج ٤ ص ١٠١ س ١٩ ؛ تذكرة الأولياء ج ١ ص ١١١ س ٢٤ ؛ عزارف ج ٢ ص ١٤ س ٧ .

٢٩ ١هو أبو تراب مسكر بن حسين النخشي (توفي ٥٢٤هـ) . راجع طبقات ص ١٤٦ والمراجع المسجلة هناك .

٤٠ ١راجع نظرة ١٥٩ ؛ الفشيري ص ٣١ س ٢١ ؛ ابن حساكر ج ١ ص ٤٢٧ س ١٧ ؛ البداية والنهاية ج ١١ ص ٥٨ س ١٠ ؛ نفعات ص ٧٥ س ١٧ ؛ شذرات ج ٢ ص ١٩٢ س ٢١ (جميع المصادر سوى الفشيري عن أبي سيدة الخزاز) . ٢راجع نظرة ٣١ .

علمه حتى يكون منه ثلاث خصال: يلاحظ الأغنياء بعين النصيحة والفقراء بعين التواضع والنساء بعين الشفقة. قال شاه الكيرماني^٢: من نظر إلى الخلق بعينه طالت خصوصته معهم ومن نظر إليهم بعين الحق عذروهم على ما هم فيه وهل يستطيعون غير ما جيلوا^٣ عليه^٤؟

١٢ ومن آدابهم رياضة النفس^١ على الاكتفاء بالقليل من الكثير. قال عبيد بن عمر^٢: سمعت بشرًا الخافي ورأيت^٣ يباب الطاسق^٤ فقلت له: ما تصنع في هذا^٥ الموضع؟ فقال^٦: إن نفسي اشتتت علي^٧ منذ ثلاثين سنة^٨ خسارة^٩ فأبيت عليها فقالت: إن لم تطعمني فأعرض علي^{١٠} فأرضى منه بالنظر دون الأكل^{١١} فجئت لأنظر إليها فأرضيتها^{١٢} بذلك^{١٣}.

١٣ ومن آدابهم ترك الشكوى في كل^١ الأحوال^٢؛ كما حكى عن أبي يزيد^٣ البسطامي^٤ أنه قال: منذ عرفت الله ما شكوت أحدًا قط^٥ لعلمي بقيام الله بأحوال العبيد^٦؛ كما قرأت في بعض الكتب أن الله يقول: سويت الحاجات قبل الضرورات.

١٤ ومن آدابهم توسعة الصدر فإنها من شرف المهمة. قال سهل بن عبد الله: كن شريف المهمة فإن شرف المهمة يوسع^١ الصدر^٢.

- ١١ ١ب: شاهويه. س: شاهويه. ٢س: تصح. ٣في ب توجد نقطة زائدة فوق الميم. ٤ببس: يستطيعوا. ٥س: جبروا.
- ١٢ ١س: النفس. ٢س: محمد. ٣س: بشر. ٤ب: ورايته. ٥[في هذا]: س: هذا. ٦س: + لي. ٧س: من. ٨س: وأرضيتها.
- ١٣ ١سلفط في س. ٢[أبي يزيد]: س: يابريه.
- ١٤ ١ب: توسع.

- ١١ ١ هو أحمد بن [محمد بن] شاهويه البجلي. راجع طبقات ص ١١١. ٢ هو أبو الفوارس شاه بن شجاع الكيرماني (توفي قبل ٥٣٠٠). راجع طبقات ص ١٩٢ والمراجع المسجلة هناك. ٣ راجع الملائكة ص ١١٠ س ١٢. ٤ المريدون فقرة ٩٠.

- ١٢ ١ محلة كبيرة ببناداد بالجانب الشرقي، تعرف بطنق اسماء. انظر بانقوت، صميم البلدان (بيروت ١٩٥٥م) ج ١ ص ٣٠٨. ٢ راجع المريدون فقرة ١٢٢: وقارن الورع ص ١٢٣ س ٤. ٣ فوئح ج ١ ص ٢٢٠ س ٩.

- ١٤ ١ قارن طبقات ص ٤٢٧ س ١٢. ٢ تاريخ ببناداد ج ٧ ص ٢٢٩ س ٥. ٣ صفحات ص ٢٢٤ س ٩. ٤ عبارات ج ٢ ص ٣٧٨ س ١٨ (كلها من جملته الخلدي). وانظر صفة ج ٢ ص ٢٥٠ س ١٧ (السلمي عن أبي عبد الله بن الجلاء).

٤٥ ومن آدابهم الأخذ من الدنيا بنية القوام على مقدار الكفاية دون اللذة^١ والشهوة^٢. قال سفيان: ^١ إذا أخذت من الدنيا شيئاً فخذ بنية القوام قوام الدين ثم ابصر في ذلك القوام^٣ فإن أخذته للذة نفسك وترفها^٤ نعمة^٥ وراحة^٦ فلا تنجو^٧ من الحساب^٨ حلالاً^٩ كان أو حراماً ويخاف عليك من العذاب في الشهوة^{١٠} ، والشهوة ثلاثة: شهوة في الأكل وشهوة في الكلام وشهوة في النظر فاحفظ^{١١} الأكل بالنية^{١٢} واللسان بالصدق والعين بالعبرة فمن <لم> يحفظ الأكل بالنية لا ينجو من الشهوة والحرام ومن لم يحفظ اللسان بالصدق^{١٣} لا ينجو^{١٤} من الكذب والفيية ومن لم^{١٥} يحفظ العين^{١٦} على^{١٧} العبرة^{١٨} عي عن الاعتبار^{١٩}.

٤٦ ومن آدابهم أن يجتهدوا في أن يوافق حالهم لبسهم . قال <...> سمعت محمد بن علي^١ الكتاني^٢ يقول لأصحاب المرقعات: إخواني والله لئن كان لباسكم هذا موافقاً لسائركم فقد أحبيتم تطلع الناس عليها وإن كان مخالفاً فقد^٣ هلكتم^٤.

٤٧ ومن آدابهم أن لا يتعدوا عن الكسب إلا بعد أن يصح لهم التوكل وطريقته^١. سمعت محمد بن عبد الله يقول سمعت أبا عثمان الأديمي^٢ يقول سمعت إبراهيم الخواص^٣ يقول: لا ينبغي للصوفي أن يتعرض للعود عن الكسب إلا

١: الذات . ٢: من الشهوة . ٣: والشهوات . ٤: س: التواب . [قال سفيان... القوام]: ساقط في ل . ٥: وتريد بها . ٦: وسعة . ٧: تنجسوا . ٨: الجباب . ٩: ساقط في ل . ١٠: السيرة . ١١: ب: واحفظ . ١٢: [والعين... بالصدق]: ساقط في بس . ١٣: [٧] يتجر: ب: لتسور . س: ولتتسورا . ١٤: ساقط في ل . ١٥: البصرة . ١٦: س: عن . ١٧: [على العبرة]: لعل الأفضل بالعبرة .

١٨ هذه الفقرة ساقطة في ل . ١٩: س: لذة .

١: ل: من . ٢: [يصح... وطريقته]: ل: يفتح الله لهم طريقة التوكل . ٣: [رجلا مطلوباً]: ب: رجل مطلوب . ٤: س: + بالنية . ٥: س: أجل . ٦: ساقط في س . ٧: ب: يمتن . س: يستني . ٨: [سمعت محمد... يقول]: ساقط في ل . ٩: [سمعت... يقول]: ل: قال شيخ الجيه . ١٠: [مد اليد]: ل: الجبل . ١١: ب: حذ . ل: احد . ١٢: ل: من . ١٣: س: زور .

١ هو أبو عبد الله سفيان بن سعيد الثوري (توفي ١١٦١هـ) . راجع الكواكب الفرية ج ١ ص ١١٥ شذرات ج ١ ص ٢٥٠ . ٢ راجع كشف المجهوب ص ١١٢ س ١٨ (من حاتم الاسم) .

١ راجع ابن سكرية ص ١٤٦ س ٧ (عن ابن السكك) .

أن يكون رجلاً مطلوباً بتركه قد وقعت به حال من الأحوال فانقطعه عن مواضع كسبه قد أعينته الحال عن المكاسب ؛ فأما ما كانت الحاجات فيه قائمة ولم يقع له عزوف يحول بينه وبين التكلف فالعمل أولى به والكسب أحل له لأن القعود لا يصلح له^١ إن لم يستغن^٢ عن التكلف^٣. وحكي عن أبي حفص أنه قال: تركت العمل فرجعت إليه ثم تركت العمل فلم أرجع إليه^٤. سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت أبا القاسم الجرجري يقول سمعت ابن خنيد يقول^٥: كل صوفي عود نفسه مد اليد^٦ إلى أخذ^٧ الأسباب عند وقوع الشدائد فإنه لا ينفك^٨ من^٩ رق^{١٠} نفسه ولا يحمله الصبر بحال^{١١}. ومن آدابهم دقة النظر في خفي مقامات التوكل. سمعت محمد بن شاذان يقول^{١٢}: إني لأستحي^{١٣} من الله أن أدخل البادية على التوكل وإني^{١٤} شيعان لثلاث^{١٥} يكون شيعي زاداً^{١٦} أنزود به^{١٧}. سمعت أبا القاسم الرازي^{١٨} يقول سمعت أبا بكر بن^{١٩} محمد الدبنوري^{٢٠} يقول: من لم يدقق النظر في حال التوكل لا يصفوا^{٢١} له التوكل ولا يصح^{٢٢} لأن التوكل سر بين الله وبين عبده^{٢٣} فإذا قصر في طرف منه حرّم الله عليه البلوغ إلى كماله^{٢٤}.

ومن آدابهم في الكسب ما^{٢٥} سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله يقول سمعت

- ١٨ [سمعت... يقول]: ل. قال أبو حمزة. ٢: استحي. ٣: + تعال. ل. + عز وجل. ٤: وأنا. ٥: ل. ل. ٦: ب. زادي. ٧ [أنزود به]: ب. أنزود. ل. تزود. ٨: المراز. ٩: ب. أب. ١٠: سالت في ب. ١١: ب. يصفوا. ١٢: السب. ١٣ [سمعت أبا القاسم... كماله]: سالت في ل. ١٤ التفورات ١٩-٢٠: سالت في ل. ٢١: ب. مما.

- ١٧ ١ هو محمد بن عبد الله [بن محمد] بن عبد العزيز بن شاذان أبو بكر الرازي (توفي ٥٢٧٦). راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٤٩٤، أنوار البهيات ج ٢ ص ٣٠٨. ٢ هو أبو اسحاق إبراهيم بن أحمد الخراساني (توفي ٥٢٩٠). راجع طبقات ص ٢٨٤ والمراجع المسجلة هناك. ٣ راجع حقائق روضة ٢١١ ص ٥، فقرة ١٤٣. ٤ راجع الطبع ص ١٩٦ ص ١٦. ٥ طبقات ص ١١٨ ص ١٤. ٦ كشف المحجوب ص ١٥٥ ص ١٨. ٧ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٥٨. ٨ قانون الملازمة ص ١٠١ ص ١٤. ٩ وانظر تلبس ص ٢٨١ ص ١٠. ١٠ راجع فقرة ١٤٤ المرادون فقرة ١٥٥. ١١ راجع حقائق روضة ٢٢٦ ب ص ١١ (من أبي حمزة) تلبس ص ٣٠١ ص ٣. ١٢ هو جعفر بن أحمد بن محمد أبو القاسم القرني الرازي (توفي ٥٣٧٨). راجع طبقات ص ٥٠٩، نعمات ص ١٢٣. ١٣ ذكر في طبقات ص ٥٠٩ (حيث اسمه أبو بكر بن شاذان).

أبا عمرو الأتصاطي^١ يقول: مكث أبو جعفر الحدّاد^٢ عشر^٣ سنين يكسب كلّ يوم ديناراً ويتصدّق به وربما أنفق على الفقراء وهو أشدّ الناس اجتهاداً ويخرج بين العاشين ويتصدّق من الأيوان ولا يفطر إلا في وقت ما أحلّ له المبة وكان من رؤساء المنصرفة^٤.

ومن آدابهم محبة الأسفار وصحة الغرياء. أخبرنا أبو بكر الرازي قال: أخبرنا أحمد^٥ بن صالح قال حدثنا أحمد بن محمد المكي^٦ حدثنا بشر بن أنس ابن راشد البزاز حدثنا محمد بن منصور^٧ قال حدثني خلف^٨ بن نعيم^٩ عن سليمان بن ناجية^{١٠} قال: سمعت سفيان الثوري^{١١} يقول: وجدت قلمي يصلح^{١٢} بين مكة والمدينة بين قوم غرباء أصحاب عبا^{١٣}.

ومن آدابهم كراهية السؤال وأن لا يكون معه شيء يعطي غيره. سمعت جعفر^{١٤} يقول سمعت الجعيد يقول سمعت سرياً^{١٥} المقطبي^{١٦} يقول: أعرف طريقاً مختصراً قصيراً إلى الجنة. قلت له^{١٧}: ما هو؟ قال: لا تسأل أحداً شيئاً ولا تأخذ من أحد شيئاً ولا يَكُنْ معك شيء تعطى منه أحداً شيئاً^{١٨}.

١: س. حفص. ٢: عشرة. ٣: س. المنصرفة.

٤: س. ٥: [أخبرنا أحمد]. ٦: س. أبا أحمد محمد. ٧: س. ٨: بن. ٩: س. ١٠: بن. ١١: س. ١٢: بن. ١٣: حلف. ١٤: س. ضلع.

١٥: س. جعفر. ١٦: س. سري. ١٧: س. أقصد. ١٨: س. ١٩: [أحمد]. ٢٠: س. أحداً منه.

١ هو علي بن محمد بن علي بن بشار أبو عمرو الأتصاطي. راجع تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٧٣. ٢ هو أبو جعفر الحدّاد الكبير الصوفي. راجع حليج ج ١٠ ص ٢٢٩. تاريخ بغداد ج ١١ ص ١١٢. ٣ نقضات ص ١٦٩. ٤ راجع القح ص ١٦٧ س ١. حليج ج ١٠ ص ٢٤٠. ٥ س ٢. تاريخ بغداد ج ١١ ص ١١٢ س ١٩. نقضات ص ١٦٩ س ١٣.

٥: لعله أبو سعيد أحمد بن محمد بن زياد بن بشر البصري زبيل مكة (توفي ٥٢٤٠). راجع شذرات ج ٢ ص ٣٥١. ٦ هو محمد بن منصور بن داود بن إبراهيم أبو جعفر الصائغ الطوسي (توفي ٥٢٥١ أو ٥٢٥٦). راجع تاريخ بغداد ج ٣ ص ٢١٧. نقضات ص ١٢. ٧ هو خلف بن نعيم بن أبي عتاب مالك التميمي مولاهم (توفي ٥٢٠٦). راجع تهذيب ج ٣ ص ١١٨. ٨ راجع نفحة المرقعة ص ٩٥ س ١١.

٩ هو أبو محمد جعفر بن محمد بن نصير الخراساني الحلبي (توفي ٥٢٤٨). راجع طبقات ص ٢٤٨ والمراجع المسجلة هناك. نقضات ص ٢٢٣. ١٠ راجع القح ص ١٦٧ س ١٩. طبقات ص ٢٩ س ١. ابن مسكويه ج ٦ ص ٧٤ س ١١٠. مؤلف ج ١ ص ١٨٧ س ١.

٥٢ ومن آدابهم الحرص على أداء الفرائض وحفظ الأصول وتصحيح الأحوال^١ وترك الاشتغال بالدعوى . قال^٢ ذو النون المصري: من صحح استراح ومن تقرب قُرب ومن صفا صُفي له^٣ ومن توكل وثق ومن تكلف ما لا يعنيه ضيع ما يعنيه .^٤ سمعت^٥ أبا بكر بن شاذان يقول سمعت جعفر^٦ الخليلي يقول قال علي بن عبد الحميد الغضائري^٧ سمعت^٨ محمد بن أبي النور^٩ يقول: آفة^{١٠} الخلق في حرفين: اشتغال بناغلة وتضييع فرض وعمل جوارح بلا مواظبة قلب وإتقان^{١١} الوصول لتضييع^{١٢} الأصول^{١٣}.

٥٣ ومن آدابهم استعمال أدب القعود^١ على الفتوح . سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله يقول سمعت محمد بن جعفر يقول سمعت قيس^٢ مسجد القلزم^٣ يقول: دخل هاهنا أبو تراب النخشي^٤ ولم نعرفه وأقام هاهنا أياماً لا يخرج من المسجد فتقدمت إليه وقلت له: أكلت اليوم شيئاً؟ قال: لا قلت: أسس؟ قال: لا قلت أول من أسس؟ قال: لا قلت: منذ كم لم تأكل؟ قال: منذ سبعة أيام . فخرجت إلى السوق وقلت: الحقوا رجلاً في المسجد لم يأكل منذ سبعة أيام ! فجاءوا بطعام كثير فأكل حتى استوفى فأخذ جررة من ماء فشرب ثم أخذ ركوته وخرج من المسجد وما كلم أحد^٥ فظننا أنه يريد أن يتطهر ثم يرجع فأخذ طريق الخروج من البلد فبعثناه

٥٢ ١: الاقوال . ٢: سمعت . ٣: ذا . ٤: س . + يسوق . ٥: [صلى له] : س . اصلى . ٦: وقال . ٧: الأصل: جعفر . ٨: [أبا بكر... سمعت] : سائق في ب . ٩: س . + بن محمد . ١٠: سائق في ب . ١١: أفت . ١٢: س . + من . ١٣: س : بتضييع . ١٤: [قال ذو النون... الأصول] : سائق في ل .

٥٣ ١: القعود . ٢: القرم . ٣: النخشي . ٤: خفسا . ٥: اعدا . ٦: سائق في ب .

٥٢ ١. راجع حلية ج ٨ ص ٣٨٠ س ٢٠ ١ ابن صاكر ج ٥ ص ٢٧٦ س ١ ١ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٢٥ س ١٠ . ٢ هو أبو الحسن علي بن عبد الحميد بن عبد الله بن سليمان الغضائري (توفي ٥٣١٢هـ) . راجع السبكي ورقة ١٠٩ ب ١ تهذيب الانساب ج ٢ ص ١٧١ ١ شذرات ج ٢ ص ٢٦٦ . ٣ راجع عنه طيفات ص ٢٤٩ والمراجع المسجلة هناك ١ نغمات ص ١٢٨ . ٤ راجع نغمات ص ١٢٨ س ١٩ ١ التتري ج ١ ص ١٢١ س ٢ (كلاما عن محمد بن أبي النور) ١ حوافر ج ١ ص ٢٥٠ س ٢ ١ نشر الخامس ج ٢ ص ١١٠ س ٥ (كلاما عن سليمان) ١ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٢٥ س ١٠ (عن ذي النون) ١ ص ٢٥٢ س ١٢ (عن عبد الرحمن بن حلية الداراني) ١ القشيري ص ١٨٠ س ٢٧ .

على ميل فإذا هو على طريق مكة فبعته وقلت له: سألتك بالله من أنت؟ قال: أنا أبو تراب. وسمعت^٧ أبا بكر يقول سمعت محمد بن جعفر الفرغاني يقول سمعت أبا جعفر الحداد يقول: أقميت في مسجد قزوين بضعة^٨ وعشرين^٩ يوماً كنت أشتغل بطيور كانت بخدائي^{١٠} وكان قد سقط ثلج عظيم والدنيا بيضاء ولم يكن يقدر الطير يطير ولا لها^{١١} سبب وكنت مثله غريباً^{١٢} بلا سبب فمكثت^{١٣} بخدائها ومكثت بخدائي بضعة^{١٤} وعشرين^{١٥} يوماً فلما كان بعد ذلك انكشف^{١٦} السماء وخرجت هكذا وخرجت هكذا ، قال ورأيت^{١٧} بخط أبي منصور الحمشاري^{١٨} سألت محمد بن القراء: كيف^{١٩} القعود على الفتوح^{٢٠} والتوكل^{٢١}؟ قال: كما^{٢٢} قعد^{٢٣} أصحاب الصفة متأدين بأداب^{٢٤} الشرع مفوضين^{٢٥} أمورهم إلى الله. وسئل أبو جعفر^{٢٦}: ما أدب القعود^{٢٧} على الفتوح؟ قال^{٢٨}: أن يقعد^{٢٩} في غير مكان معلوم ولا في وقت معلوم وأن لا يسأل ولا يتعرض وإذا^{٣٠} فتح له شيء من غير سؤال^{٣١} تميز^{٣٢} ثم لا يأخذ إلا مقدار الكفاية. وسئل يوسف بن الحسين: هل لمن قعد على الفتوح أن يسأل لغيره؟ فقال: لا^{٣٣} ، من سأل لغيره فقد أظهر حاله ومن أظهر حاله^{٣٤} كان قعوده على السبب وقيل لبعضهم: إن فلاناً قعد على الفتوح ، فقال: لو قعد على الفتوح لم تعرفه ، إنما معرفتك له^{٣٥} لتشرّفه بمعرفتك إتياء ولو صحّ قعوده على الفتوح لما عرف حاله إلا من كان قعوده له وإتيا يتعلّق قلوب الخلق بهم ثم يتعلّق بهم^{٣٦} قلبه ومن كان قعوده خالياً

٧: سمعت . ٨: عشرين . ٩: عشرين . ١٠: بخدائي . ١١: وكان قد . ١٢: غريباً . ١٣: مكثت . ١٤: عشرين . ١٥: عشرين . ١٦: انكشف . ١٧: ورأيت . ١٨: الحمشاري . ١٩: كيف . ٢٠: الفتوح . ٢١: التوكل . ٢٢: كما . ٢٣: قعد . ٢٤: بأداب . ٢٥: مفوضين . ٢٦: أبو جعفر . ٢٧: القعود . ٢٨: قال . ٢٩: يقعد . ٣٠: وإذا . ٣١: سؤال . ٣٢: تميز . ٣٣: لا . ٣٤: حاله . ٣٥: معرفتك له . ٣٦: يتعلّق بهم . ١: قارن درجات الحاصلات ورقة ٧٥ ب ص ١٨ .

عن الأسباب كان فتوحه من السبب لا غير^١ وينقطع عنه رؤية الأسباب^٢ فإن رؤية السبب تنقطع^٣ عن صحة التوكل والقعود على الفتوح ، قال: ومن رأى السبب فهو مدّع^٤.

٥٤ ومن آدابهم حمل ماء لا بدّ منه في السفر ممّا لا يصلح أداء الفرائض إلاّ به . سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله يقول سمعت الفرغانيّ^٥ يقول: كان إبراهيم الخواصّ يحرّد في التوكل ويدقّق فيه وكان لا تفارقه^٦ إبرة وخبوط وركوة^٧ ومقراض^٨ خصوصاً في السفر فقبل له في ذلك: لمّ تحمل مثل هذا وأنت تسع من كلّ شيء؟ فقال: حمل مثل هذا^٩ لا ينقص التوكل لأنّ الله علينا فرائض والفقير يكون عليه ثوب واحد إمّا مترر أو قميص فربّما تخرق ثوبه فإذا لم يكن معه إبرة وخبوط ربّما تبلو^{١٠} عورته فلا يكون له صلاة ؛ والركوة يريد أن يطهّر للصلاة فيحتاج أن يتباعد عن الناس لئلاّ ينظروا^{١١} إلى عورته وما أشبه ذلك ، والفقير في السفر إذا رأته^{١٢} لبس معه ركوة فأنهجه في صلاته^{١٣}.

٥٥ ومن آدابهم حفظ حرّيات من آدابهم وتاديبهم^{١٤} به . أخبرنا أحمد بن محمد ابن زكريّا^{١٥} حدثنا أحمد بن محمد بن عبد الوهاب^{١٦} حدثنا محمد بن

٥١ الفخرتان ٥٤-٥٥ سائقان في ل . 2 سائق في ب . 3 الاصل: الفرغاني . 4 [سمعت أبا بكر... يقول]: سائق في ب . 5: يذاريه . 6 سائق في س . 7: مقراض . 8: ما . 9: فان . 10 سائق في ب . س: تبوا . 11: ينظر . 12 [في... رأته]: س: اذا رأته في السفر .

٥٥ سائق في ب . 2: وتاديبوا . 3 الاصل: بن .

٥١ راجع القشيري ص ٧٧ س ٣٥ ، ص ١٢٢ س ١٦ تاريخ بغداد ج ٦ ص ٨ س ٦٦ احاديث ج ٢ ص ١٧٤ س ٢٦ تليس ص ٣١٧ س ٣ كبرى ص ٧٥ ص ١٧ عوارف ج ٢ ص ٣٢ س ١٨ وقارن الفص ص ١١٧ س ٥ فوف ج ٤ ص ١٠٥ س ١١ المربدود فقرة ١١٢ كبرى/سائر ص ٥٢٢-٥٢٣ عوارف ج ٣ ص ١٢٢ س ٢٩ السبك ج ٢ ص ٥٧ س ١٧ . وانظر كذلك عوارف ج ٢ ص ٢٢ س ٢٤ كز ج ٦ ص ١١٥ فقرة ٣٠٣١ .

٥٥ هو احمد بن محمد بن زكريا ابو النحاس السوي (توفي ٥٢٩٦هـ) . راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٩٩ السبك ج ٢ ص ٩٧ . ٢ هو احمد بن محمد بن عبد الوهاب ابو علي المروزي المعروف بابن ابي الذهال . راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٥١ .

العباس بن الدرقش حدثنا^١ أحمد بن أبي الحواري^٢ حدثنا^٣ الوليد بن عتبة^٤ قال^٥ قال ابن^٦ المبارك: طلبنا الآداب^٧ حين فائنا المؤدبين^٨. وأخبرنا أحمد قال حدثني أحمد قال حدثني الحسين^٩ بن أحمد القاضي^{١٠} قال قال السامون قال أبو عبيد^{١١} قال محمد بن المبارك الصوري^{١٢}: الأدب للعاصرين بمنزلة التوبة للمريدين^{١٣}. وقال أبو عبد الله النابجي^{١٤}: من لم يعظم حرمة من تأدب به حرّم بركات ذلك الأدب^{١٥}.

ومن آدابهم التأسف على ما يفوتهم من الأخلاق السيئة^{١٦}. أخبرنا علي بن بُندار^{١٧} قال سمعت الحسين بن أحمد القاضي يقول قال السامون قال عبيد^{١٨} قال وهب^{١٩} بن ورد^{٢٠}: بكى^{٢١} سفيان الثوري^{٢٢} بكاء شديداً فُسِّلَ عن ذلك فقال: إنما أبكي لأنّ قد كبرنا وذهب^{٢٣} عمرنا^{٢٤} ولا نحسن^{٢٥} أن نتخلّى بخلق من الأخلاق^{٢٦} المؤدبة إلى مرضاة^{٢٧} الله تعالى. ودخلت^{٢٨} على أبي عمرو ابن حمدان^{٢٩} فتأوه تأوها عظيماً فقلت: ما لك أيها الشيخ؟ فقال:

١ الأصل: بن. ٢ الأصل: بن. ٣ [أخبرنا... قال]: ساقط في ب. ٤ س: بن. ٥ ب: الآداب. ٦ ب: للمؤدبين. ٧ الأصل: الحسين. ٨ [وأخبرنا... أبو عبيد]: ساقط في ب.

٩ ل: الس. ١٠ [أخبرنا... عبيد]: ساقط في ب. ١١ س: وهب. ١٢ س: بن. ١٣ [قال... الثوري]: ل: وردى أن سفيان الثوري بكى. ١٤ [فُسِّلَ عن]: ل: فُسِّلَ له في. ١٥ ل: ذهبت. ١٦ س: أمارنا. ١٧ س: نحسن. ١٨ س: الأجل. ١٩ س: ل: مرضات. ٢٠ ل: قال أيضاً دخلت. ٢١ س: ساقط في س. ٢٢ س: حسرات. ٢٣ ل: فكَرَتْ. ٢٤ س: ساقط في س. ٢٥ ل: شيتا. ٢٦ [به... وجل]: ل: الله به. ٢٧ [نلم أجده]: ساقط في س. ٢٨ ب: فيه. ٢٩ ل: حلقاً. ٣٠ ل: أخلاق. ٣١ [فن... مني]: ساقط في ل.

٣ راجع منه طبقات ص ٩٨ والمراجع المسجلة هناك. ٤ هو الوليد بن عتبة الأشجعي أبو العباس القشيري (توفي ٢٤٠هـ). راجع تهذيب ج ١١ ص ١٤١. ٥ راجع طبقات ج ٨ ص ١٦٩ ص ٢٣ القشيري ص ١٢٩ ص ١١. ٦ هو الحسين بن أحمد بن الحسين بن عوى البجلي القاضي (توفي ٢٤٩هـ). راجع السمعاني ووفقه ١٠١ ب. ٧ راجع منه طبقات ج ٩ ص ٢٩٨ السمعاني ووفقه ٢٥٦ ب (توفي ٢٤١هـ). ٨ راجع القمع ص ١٤٢ ص ١٧ حواريف ج ٣ ص ١٠١ ص ٢٥ (من ابن المبارك: الأدب للعاصرين بمنزلة التوبة لستائف) ٩ طبقات ص ٢٢٥ ص ٦ (من أبي بكر الوراق). ٩ راجع المريرون فقرة ٨٢ حواريف ج ١ ص ٧٠ ص ١٨. ١ هو علي بن بندار بن الحسين الصبري أبو الحسن (توفي ٣٥٩هـ). راجع طبقات ص ٥١١ والمراجع المسجلة هناك. ٢ هو وهب بن ورد بن أبي الورد القرشي أبو صفان (توفي ١٥٢هـ). راجع تهذيب ج ١١ ص ١٧٠. ٣ هو محمد بن أحمد بن حمدان أبو عمرو (توفي ٣٧٧هـ). راجع طبقات ص ٨٤ والمقدمة والمراجع المسجلة هناك.

تفكرت^{١٥} في طول عمري فلم أجد فيه^{١٦} نفساً^{١٧} يصلح أن ألقى به الله عز وجل^{١٨} وتفكرت في نفسي فلم أجد^{١٩} فيها^{٢٠} خلقاً^{٢١} من أخلاق^{٢٢} الصالحين ؛ فمن أول بالتأوه مني^{٢٣}

٥٧ ومن آدابهم أن لا يعمل في السر شيئاً يستحي منه في العلانية . ١ سمعت منصور بن عبد الله^٢ يقول سمعت أبا علي^٣ الدققي يقول^٤ قال ذو النون المصري^٥ : من عمل في السر ما يستحي^٦ منه في العلانية ليس لنفسه عنده قدر . وسمعت منصوراً^٧ يقول سمعت أبا عمرو^٨ الدمشقي^٩ يقول^{١٠} قال^{١١} حارث الهامسي^{١٢} : ١ من اجتهد في باطنه وركنه الله معاملة ظاهره ومن حسن معاملة ظاهره مع جهده باطنه وركنه الهداية . ٥ قال الله عز وجل^{١٣} : (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)^{١٤} . ٦ وسئل أبو عثمان الحيري^{١٥} : من العامل^{١٦} ؟ قال : من حسن^{١٧} رعاية باطنه واستعمل السنّة في ظاهره وحسن ظنّه بالخلق وساء ظنّه بنفسه^{١٨} .

٥٨ ومن آدابهم في الأسفار ، قال محمد بن منصور الطوسي^١ : أقلّ ما يلزم المسافر في سفره أربعة أشياء : يحتاج إلى علم يسره^٢ وذكر يؤثّر وورع

٥٧ ١ سمعت منصور... يقول : ساقط في ب . ٢ : ذا . ٣ ساقط في س . ٤ س : يستحي . ٥ الأصل : منصور . ٦ الأصل : حر . ٧ [سمعت... يقول] : ساقط في ب . ٨ ب : يقال . ٩ س : + الله . ١٠ [عز وجل] : س : تعالى . ١١ ب : والذي . ١٢ س : + من بعض المشايخ عن سبل بن عبيد الله يقول : أصل هذا الأمر السكون إلى الله تعالى وقلة اللقاء والحرب من الخلق (راجع فقرة ١٠٦) . ١٣ [سمعت منصور... يقول] : ساقط في ل . ١٤ س : المماثل . ل : المماثل . ١٥ ل : أحسن . ١٦ [سواء ظنّه بنفسه] : ساقط في س .

٥٨ ١ [قال... الطوسي] : س : سمعت منصور (والصواب : منصوراً) يقول . ٢ س : يورسه .

٥٧ ١ ثلثون فقرة من ٣١٩ من ٧ : وقال أبو الحسن بن محمد رحمه الله : الثلثة أن لا تصل عملاً في السر تستحي منه في العلانية ؛ أدب الدنيا من ٢٤٧ من ٧ : وسئل محمد بن علي عن المروءة فقال : أن لا تصل في السر عملاً تستحي منه في العلانية ؛ وثلث أيضاً ابن عساكر ج ٧ من ١٩ من ١١ (عن الإصحاف من نفس) . ٢ هو منصور بن عبيد الله الإصفهاني . راجع منه للامثلة من ١٠٥ ملاحظة ٢ . ٣ راجع عنه طبقات من ٢٧٧ والمراجع المسجلة هناك ؛ تفحات من ١٥٦ (توفي ٥٣٢٠هـ) . ٤ هو أبو جبريد الله الحارثي بن أمه الهامسي (توفي ٥٢١٢هـ) . راجع طبقات من ٥٦ والمراجع المسجلة هناك ؛ تفحات من ٥٠ . راجع السبكي ج ٢ من ٤١ من ٢٣ . وثلاث طبقات من ٦٠ من ٥ : القشيري من ١٢ من ١٧ ؛ تفحات من ٥١ من ١ ؛ الكواكب الدرية ج ١ من ٢١٨ من ٢٩ ؛ سميت/الهامسي من ٨٨ (عن محاسبة النفوس لمحاسبي) . ٦ سورة التكوير ٦٩ .

يحجزه ويقين بحمله وإذا كان كذلك لم يبال^٢ أن يكون بين الأحياء أو بين الأموات^١.

٥٩ ومن آدابهم قلّة العبالة بالدنيا^١ والنسختي بها خصوصاً^٢ لمن خدمهم^٣. سمعت أبا العباس البغدادي^٤ قال سمعت أبا جعفر الفرغاني^٥ قال^٦ قال أبو علي^٧ المزني^٨: حلقت رأس أبي^٩ تراب النخشي^{١٠} فدفع إلي^{١١} سبعين ديناراً^{١٢}. ومن آدابهم احتمال الصبر على البلاء^{١٣}. أخبرنا علي^{١٤} بن عبد الله بمكة قال حدثني أبو بكر أحمد بن عبد السلام قال^{١٥}: شكا فقير إلى الكتاني^{١٦} ما يلحقه فقال له: خرج يوماً إبراهيم بن أدهم على الفقراء^{١٧} فنظر إليهم فقال: أهل بلاء الله في نعيم^{١٨} وأهل نعم الله في بلاءه^{١٩}؛ إن الله قد جعلكم لبلاء أهلاً^{٢٠} فكونوا للصبر أهلاً^{٢١}.

٦١ ومن آدابهم الإزراء بالنفس وإن كانت النفس تأمره بخير^١. سمعت أبا سعيد نصر بن^٢ أحمد^٣ يقول: سمعت^٤ محمد بن سعيد الواسطي^٥ ببغداد يقول سمعت أبي يقول^٦ سمعت^٧ الشيلي^٨ يقول^٩: فُتِح لي في وقت من

٢: يبال.

٥٩ ١: في الدنيا. ٢: خصوصاً. ٣: خدمهم. ٤: [سمعت أبا العباس... قال]: ساقط في ب. ٥: وروى. ٦: + قال. ٧: أبو. ٨: السجني. ٩: س: لي.

٦٠ ١: [أخبرنا... قال]: ساقط في ب. ٢: [هل الفقراء]: ساقط في ب. ٣: فاجعلوه. ٤: [شكا... أهلاً]: ساقط في ل.

٥٨ ١ راجع القشيري ص ١٢٤ س ٣٠ ؛ ابن عساكر ج ١ ص ٤٢٩ س ١٩ (عن أبي سعيد الخزاز) ؛ نشر الحسن ج ٢ ص ٢٧٦ س ٢٤. وعن أبي يعقوب السوي راجع القشيري ص ١٢٢ س ٣ ؛ المربطون فقرة ١١٣ ؛ كبرى ص ٧٧ س ١٥ وراجع كذلك نقحاش ص ٦٢ س ٦ (عن الطوسي). وقارن القس ص ١٩٠ س ١٦.

٥٩ ١ هو محمد بن الحسن بن سعيد بن المشاب أبو العباس المغربي البغدادي (توفي ٥٣٦). راجع تاريخ بغداد ج ٢ ص ٢٠٩. ٢ هو أبو جعفر محمد بن عبد الله الفرغاني الصوفي. راجع السجاني ورقة ١٤٤. ٣ قارن تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٣١٦ س ١١ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٠٢ س ١٧.

٦١ ١ هو أبو بكر دلف بن جندب الشيلي (توفي ٥٣٤). راجع طبقات ص ٣٢٧ والمراجع المسجلة هناك ؛ نقحاش ص ١٨٠. ٢ قارن أحياء ج ٣ ص ١٩ س ٢٣ ؛ الفسوة ص ٢٦٩ س ١٢.

الأوقات بمائة دينار فجعلت في نفسي أن أخرج^١ بالغداة^٢ وأعطيه أولك من يستغني فخرجت بالغداة فرأيت أعمى بين يدي مزين يأخذ^٣ شعره فتقدمت إليه وجعلت الصرة في يده فقال: أعطها المزين^٤ فقلت: مائة دينار فقال: من سألك عنه ما هو ادفعاها إليه قدفتها إلى المزين فقال المزين: أنا اعتقدت أن لا آخذ منه شيئاً ؛ فتشورت وتأخرت وفترت تلك الدنانير في الشارع وقلت: مكدة^٥ أفنى^٦ منك ومزين أفنى^٧ منك واعتقدت أن لا أدعي بعد ذلك الفتوة^٨.

٦٢ ومن آدابهم قبول ما يشير به عليهم مشايخهم عرفوا وجه ذلك أو لم يعرفوا. سمعت أحمد بن محمد بن زكريا يقول سمعت أبا عبد الله الكرماني يقول: كنت في الطواف فخطر^٩ على قلبي أن المسألة التي سأله^{١٠} أبو عمرو الزجاجي^{١١} الجنيد هو التوكّل فلما فرغت من الطواف تقدمت إليه وسألته عن التوكّل فقال: يا أبا عبد الله ليس اليوم في السفر راحة ولكن تزوج^{١٢} فقلت: يا سيدي كيف أتزوج وأنا لا أصل إلى ما يكفيني؟ فقال: أنظر^{١٣} أنك إذا تزوجت يقطع عنك رزقك؟ تزوج فإن في اتباع سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم بركة^{١٤} فلما تزوجت وصلت إلى ما كنت أطلبه. سمعت الشيخ أبا سهل محمد بن سليمان رحمه الله يقول: من قال لأستاذه: لم؟ لا يفلح أبداً^{١٥}. قال وقال رجل لأبي حفص: بماذا وصلت

١ الفترات ٩١-٩٢ ساقطة في ل. ٢ الاصل: ابن. ٣ الاصل: بن. ٤ [سمعت أبا سعيد... يقول]: ساقط في ب. ٥ [سمعت... يقول]: ب. قال الشبل. ٦ ساقط في ب. ٧: أخرى. ٨: س. إند. ٩: س. + ون. ١٠: س. ١١: المزين. ١٢: س. مكدي. ١٣: س. أفنى. ١٤: س. أخرى.

١٥: س. فحضر. ١٦: س. مثل. ١٧: س. الزجاجي. ١٨: س. انظر. ١٩: س. مثل. ٢٠: [س. الرسول. ٢١: س. أبي. ٢٢: [رسالة الله]: ساقط في س. ٢٣: ساقط في ب.

١ هو أبو عمرو محمد بن إبراهيم بن يوسف الزجاجي البزازي (توفي ٥٣٨هـ). راجع طبقات ص ٤٣١ والمراسع السجدة هناك. ٢ هو أبو سبل محمد بن سليمان بن محمد السجلي الصعلوكي البزازي (توفي ٥٣٦٩هـ). راجع السجلي ورقة ٣٥٢ آ. تهذيب الانساب ج ٢ ص ٥٥ ١ شذرات ج ٢ ص ٦٩. ٣ راجع القشيري/شرح ص ٢٧٣ س ٢٠. ٤ المريدون قفزة ٨٢ ١ شذرات ج ٢ ص ٦٩ س ٢٣. وقارن صفوة التصوف ص ٢٩ س ١٢.

إلى هذه الأحوال؟ قال: يقول ما أشار عليّ مشايخي من غير شكّ في نفسي ولا اختلاج.

٦٣ ومن آدابهم المجاهدة في أن تنقص^١ منهم أخلاق النفس والطبع. سمعت أبا العباس النسوي^٢ يقول سمعت أبا عبد الله الكرمانيّ يقول^٣ سمعت أبا عمرو^٤ الرزجانيّ يقول^٥: خذ^٦ تنقص من بشرتيّ أحبّ إليّ من أن أمشي على الماء.^٧

٦٤ ومن آدابهم شكرهم على الجوع والفر^٨. سمعت محمد بن الحسن البغداديّ يقول سمعت^٩ أحمد بن محمد بن صالح^{١٠} يقول: قال محمد بن عبدون^{١١} قال عبيد الوراق^{١٢}: كنت يوماً عند بشر الحافي عند قبة الشعراء^{١٣} فقام رجل فقال: أنا والله جائع منذ ثلاثة أيام. فقام إليه بشر فكلّمه فجلس فقلنا: ترى أيش قال له بشر حتّى جلس؟ فقلت إليه وقلت له^{١٤}: أيش قال لك الشيخ؟ قال^{١٥}: قال لي إنّ الله يعطي الجوع من يشكره عليه^{١٦}.

٦٥ ومن آدابهم الرضا بما يبدوا لهم ويصيههم^{١٧} من المكارة^{١٨}. أخبرنا أبو العباس البغداديّ قال سمعت جعفر بن محمد بن نصير يقول سمعت أبا عبد الله ابن جابر قال^{١٩} سمعت أبا جعفر الأتباريّ يقول^{٢٠}: ركبت حماراً فلقيني^{٢١} بعض

٦٣ ١: ب: ينقص. ٢: الأصل: اليسوي. ٣: [سمعت أبا العباس... يقول]: ساقط في ب. ٤: [سمعت أبا عمرو]: ب: قال أبو عمرو. ٥: الرجاسي. ٦: ساقط في ب. ٧: دقة.

٦٤ ١: [الجوع والفر]: س: الفس والجوع. ٢: الأصل: بن. ٣: [سمعت محمد... عبدون]: ساقط في ب. ٤: [عبيد الوراق]: س: بن عبد الرزاق قال. ٥: السراء. ٦: ساقط في س. ٧: فقال. ٨: + ولا يعطيه من يشكو إليه عليه.

٦٥ ١: س: يبدوا. ٢: وتصيههم. ٣: [قال عبيد الوراق... المكارة]: ساقط في ل. ٤: [أخبرنا... قال]: ساقط في ب. ٥: [سمعت... يقول]: ب: قال أبو جعفر الأتباريّ. ل: وروى أن جعفر (والصواب: جعفر) الانصاري قال. ٦: فقلنا. ٧: س: وأقبل. ٨: فان. ٩: س: برحت. ١٠: [قرئت أنا]: ل: ففوت.

٦٣ ١: راجع نفعات ص ٢٢٢ س ٢١. وقارن طبقات ص ٣٥١ س ١٦ ١ شذوات ج ٢ ص ٣١٧ س ١٧ (من المرتضى).

٦٤ ١: هو أحمد بن محمد بن صالح بن عبد الله أبو يحيى السمرقندي (توفي ببغداد ٤٣٠ هـ). راجع تاريخ بغداد ج ٤ ص ٣٨. ٢: هو محمد بن عبدون بن يحيى أبو بكر النطاش. راجع تاريخ بغداد ج ٢ ص ٣٩١.

الجند فأنزلي عنه وركبه فأقبل^٦ يفتني:

فإن تنضب لذاك غضب^٧ منه وإن ترضى فإني قد رضيت^٨
قلت: يا سيدي قد رضيت^٩، ورجعت إلى منزلي فما قررت^{١٠} أنا حتى
قال لي قائل: الحمار مشدود على الباب.

٦٦ ومن آدابهم ما سمعت أبا العباس البغدادي قال سمعت جعفر^١ الخلدي
يقول سمعت أبا محمد الجريري يقول سمعت سهل بن عبد الله يقول: من
أخلاق الصادقين أن لا يخلفوا بالله لا صادقين ولا كاذبين ولا يتأبون ولا
يُتأب عنهم ولا يشعرون^٢ وإذا وعدوا لم يخلفوا ولا يتكلمون^٣ إلا بالاستثناء
دبر كلامهم ولا يمزجون^٤ أصلاً^٥.

٦٧ ومن آدابهم في أوقاتهم ما سمعت نصر بن^٦ أبي نصر^٧ قال سمعت الخلدي^٨
يقول سمعت الجعيد يقول: أصلنا الذي أصلنا على ثلاثة أشياء: أن لا نأكل
إلا عن فاقة ولا ننام إلا عن غلبة ولا نتكلم إلا عن ضرورة^٩.

٦٨ ومن آدابهم ملازمة آداب الفقر واعتناق حدوده وحفظ أحكامه ظاهراً وباطناً.
سمعت علي بن سعيد^١ يقول سمعت أحمد بن هارون يقول سمعت أبا
الحسن العلوي^٢ يقول سمعت إبراهيم الخواص يقول: إذا رأيت ضوء الفقير

٦٦ ١ الفترات ٦٦-٧٠ ساقطة في ل. ٢ الأصل: جعفر. ٣ سمعت أبا العباس... يقول: ساقط في ب. ٤ سمعت... يقول: ب. قال سهل بن عبد الله. ٥ س: + بطونيم. ٦ س: يتكلموا. ٧ س: يمزجون.

٦٧ ١ في أوقاتهم: ساقط في ب. ٢ س: أبي. ٣ س: الخدي.

٦٨ ١ سمعت علي... يقول: ساقط في ب. ٢ سمعت... يقول: ب. قال إبراهيم الخواص.

٦٦ ١ راجع طبقات ص ٢٠٩ ص ١٠ ح ١٠ ص ٢٠١ ص ٢٠. ٢ الشرائع ج ١ ص ١٠٢ ص ١٢. ٣ ف. مابر في Oriens ج ٢٠ (١٩٦٧) ص ٩٩ ملاحظة ١.

٦٧ ١ هو أبو الفضل نصر بن محمد بن أحمد بن مطرود الطار وهو ابن أبي نصر الطوسي (توفي ٥٣٧٣). راجع تذكرة ج ٣ ص ١٠١٦. ٢ راجع الفهرست ص ١٩ ص ١٤ ح ٢ ص ١٨٢ ص ٢٣. ٣ نشر المحاسن ج ٢ ص ١٠٦ ص ٣٨ (كلها عن الحسن التقي). ٤ ف. مابر في Oriens ج ٢٠ (١٩٦٧) ص ٩٨ ملاحظة ١.

٦٨ ١ لعل علي بن سعيد التتري. راجع طبقات. ٢ فهرس اعلام الانشأص. ٣ هو أبو الحسن الطوسي البغدادي. راجع تاريخ بغداد ج ١١ ص ٤٢٨.

في ثوبه فلا ترج^٢ خيره^٣. سمعت علياً^٤ يقول سمعت أحمد بن علي^٥ يقول سمعت أبا علي^٦ الخرق^٧ يقول سمعت يوسف بن الحسين يقول سمعت^٨ ذا النون وسئل^٩ عن نعمت الفقير الصادق قال: السكون عند العدم والبهل والإيثار عند الوجود^{١٠}.

٦٩ ومن جامع آدابهم ما بلغني عن أبي عبد الله محمد بن عفيف^١ قال: آداب التصوف عشر خصال أولها نصفية القلب عن مقارنة الخليفة ومفارقة الأخلاق الطبيعية^٢ وإزالة دواعي البشرية ومجانبة كل^٣ حال خبيثة والتعلق بعلوم الحقيقة ومنازلة صفات الروحانية واستعمال ما هو أول^٤ في الحقيقة والتزام النصيح لكل^٥ أحد والشفقة على الأمة واتباع رسول الله صلى الله عليه وسلم في الشريعة والوفاء مع الله على السرمدية^٦.

٧٠ ومن آدابهم استعمال التصوف في كل^١ حال من الأحوال. سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت علي^٢ بن عبد الحميد يقول^٣: التصوف نفي^٤ التكلّف واستعمال النظرف وحذف^٥ التشرف^٦.

٧١ ومن آدابهم مخالفة النفس أبداً واستعمال ما هو أول في كل^١ وقت. سمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول سمعت جعفر بن محمد بن نصير يقول سمعت

٣بسي: ترجو. ٤الاصل: علي. ٥[سمعت... يقول]: ساقط في ب. ٦[سمعت... وسئل]: ب: وسئل ذو النون.

٦٩ ١[الأخلاق الطبيعية]: س: أخلاق الطبيعة. ٢س: + من، لكنه شطوب. ٣وضع في ب فوق كل واحدة من الخصال العشر وضعها في القائمة.

٧٠ ١[سمعت أبا بكر... يقول]: ب: قال علي بن عبد الحميد. ٢س: في. ٣س: وحذف.

٣راجع المزيون فقرة ١٢٠ ج ٣ ص ٢٢٤ س ٢٩ ٤ نفعات ص ١٦٩ س ١٨ (كلها من أبي حفص الهذلي). وقارن ألبداية والنهاية ج ١٠ ص ٢٥٨ س ١٧. ٥ هو أحمد ابن علي أبو بكر الرازي الفقيه (توفي ٢٣٧٠هـ). راجع تاريخ بغداد ج ٤ ص ٢١٤ المتكلم ج ٧ ص ١٠٥. ٦ راجع فقرة ١٥.

٦٩ ١ هو أبو عبد الله محمد بن عفيف القسبي الشيرازي (توفي ٢٣٧١هـ أو ٢٣٩١هـ). راجع طبقات ص ١٦٢ والمراجع المسجلة هناك. ٢ قارن تذكرة الأولياء ج ٢ ص ٣٢ س ١١ ج ١ ص ١٢٥ س ١١.

٧٠ ١ راجع نفعات ص ٢٢٦ س ١ (من أبي عبد الله الروذباري). وقارن درجات المدايات ورقة ٧٦ ب س ١١ ج ١ ص ١٢٥ س ٣ ج ٤ ص ٥٠ س ٢.

الجنيدي يقول^١: مكابدة العزلة أحسن من مداراة الحفاصة^٢ والصبر على الشهوات أحسن على قلوب الأبرار من طلبها .

٧٢ ومن آدابهم^٣ الميل^٤ إلى علو المغم والتزهد عن دنيائهم^٥ . سمعت أبا بكر الطبري^٦ يقول سمعت أبا الحسين^٧ الخوارزمي يقول: سُمُوا أبدالاً لأنهم أبدلوا كل خلق سيئ بخلق حسن وأبدلوا كل حال^٨ تباعد عن الله تعالى^٩ بحال توصل^{١٠} إلى الله تعالى^{١١} . سمعت عبد الله الرازي^{١٢} يقول سمعت أبا بكر الدققي^{١٣} يقول سألت أبا بكر المغربي^{١٤} عن التصوف فقال: علو الهمة .

٧٣ ومن آدابهم في الأمراض ما سمعت أبا بكر الرازي^{١٥} يقول سمعت الحسين يقول سمعت عبد الله الرضائي^{١٦} يقول^{١٧}: مرض بشر الحافي ومعروف الكرخي فجعل الطبيب يختلف إليهما فيخبره^{١٨} بشر بعلة ويأبى معروف أن يخبره بعلة فقال الطبيب لمعروف: ألا تخبرني بعلةك كما أعبر بشر؟ فقال معروف: أحب أن أشكو الله إليك؟ فرجع الطبيب إلى بشر وأخبره بذلك فقال بشر: أيها الطبيب ما شكونا الله إليك وإنما وصفنا لك قدرته فينا .

٧٤ ومن آدابهم ترك التدبير والرجوع إلى حال التسليم . قال أبو الحسين بن منصور: من سلم إلى الله أمره صنع به وصنع له ومن وجد الله لم يجد معه

١ [سمعت محمد... يقول]: ب: قال الجنيدي .

٢ [سمعت محمد... آدابهم]: ساقط في ل . ب: + الميل . ن: والميل . ج: دب: دساجم . ل: دنائهم . هـ: الحسن . ساقط في س . هـ: ساقط في س . ب: تفصيل . س: تواصل . ساقط في س . [سمعت أبا بكر... تعالى]: ساقط في ل . هـ [سمعت عبد الله... المغربي]: ب: وسئل أبو بكر المغربي . ل: وسئل أبو بكر المصري .

٣ ١-الفرقان ٧٢-٧٤ ساقطان في ل . ٢ [أبا بكر... يقول]: ساقط في ب . ج: فيطير . هـ: فأخبره . ساقط في س .

١ راجع القشيري ص ٥١ س ١٩ ؛ الشرنائي ج ١ ص ١١٢ س ١ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٤ س ٩ .

٢ ١ قارن آداب الدنيا ص ٢١٢ س ٩ . وانظر ربهز ص ٣٠٨ . ٢ هو محمد بن عبد الله بن عبد العزيز أبو بكر الطبري . راجع طبقات ص ٢١٢ ، ٢٦٤ ، ٢٩٦ . ٣ هو عبد الله ابن محمد بن عبد الله أبو محمد الرازي الشرنائي (توفي ٥٣٥هـ) . راجع طبقات ص ٤٥١ والمراجع المسجلة هناك . ٤ هو محمد بن داود أبو بكر الغني (توفي ٥٢٦٠هـ) . راجع طبقات ص ٤١٨ والمراجع المسجلة هناك .

غيره ومن طلب رضا حياه^١ الله بالمكتون من سره وهو قوله عز وجل^٢:

(ثُمَّ يَسْتَفْغِرُ اللَّهُ بَعْدَ إِجْرَائِهِ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا)^٣.

٧٥ ومن آدابهم ترك الدعاوى والرجوع إلى حد الافتقار والضعف . سمعت محمد ابن عبد الله يقول سمعت يوسف بن^٤ الحسين يقول سمعت أحمد^٥ بن أبي الحواري يقول سمعت أبا سليمان^٦ يقول: إلهي كلّ حكم^٧ تحكم به علي^٨ رضيت به فأصابه وجع الضرس فقال: إلهي إن لم تُعافيني منه تهودت أو تنصرت^٩.

٧٦ ومن آدابهم دوام إقامتهم على الطاعات من غير فترة . قال الله تعالى: (وَتِلْكَ الدِّينُ الْوَاحِدُ)^{١٠} قيل: العبادة دائماً . قال^{١١} أبو عثمان الحيري: من ذاق طعم الطاعة لم يفتر عنها ومن فتر عنها فهو لقلّة علمه^{١٢} بمن^{١٣} يطيعه^{١٤}. ألا ترى أن^{١٥} النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي حتى تورمت قدماه^{١٦} ومن آدابهم نصيحتهم لأنفسهم في مخالفتها^{١٧} وترك موافقتها . وإن^{١٨} من كرامة^{١٩} النفس نصيحة العبد لها . ومن ترك نصيحة نفسه فهو لخوانها عنده . سمعت

٧٤ ١: ب: حياه . ٢: [مز وجل]: ساقط في س.

٧٥ ١: نائي هذه الفقرة في س قبل بقسرة ٧٤ . ٢: س: ابن . ٣: ساقط في س . ٤: ساقط في ب . ٥: [به علي]: س: هل به . ٦: [سمعت محمد... تنصرت]: ساقط في ل .

٧٦ ١: [الله تعالى]: ل: عز وجل . ٢: س: وقال . ٣: [قال... الحيري]: ساقط في ل . ٤: ساقط في ب . ٥: ب: علمه . ٦: ب: لم . ٧: ب: طعمه . ٨: ب: س: إلى . ٩: [من... قدماه]: ساقط في ل .

٧٧ ١: الفقرات ٧٧-٨١ ساقطة في ل . ٢: [في مخالفتها]: س: ومخالفتها . ٣: س: كرامات . ٤: [سمعت يوسف... يقول]: ب: قال الحنيفة . ٥: س: علامات . ٦: [وسئل إبراهيم... بالتوبيخ]: ساقط في س . ٧: [فما أثبت... بالتوبيخ]: كذا في الأصل . وفيه غلط : وأصل الصواب: فما أثبت النفس على سواقته إلا وأخسرت فيه مخالفة الأنفس وقد أبدت من الله بالتوبيخ .

٧٨ ١: سورة النساء ١١٠ .

٧٩ ١: لله أبو سليمان عبد الرحمن بن عطية الداراني (توفي ٤٢١٥هـ) . راجع طبقات ص ٧٣ والمراجع المسجلة هناك .

٧٦ ١: سورة النحل ٥٢ . ٢: غايل ونسبك ج ٥ ص ٢٢٦ مادة «قدم» : تنبيه المفتح بن ص ٨٩ ص ٢ .

يوسف بن عمر الزاهد^١ يقداد يقول سمعت جعفر بن محمد بن نصير ^٢ يقول سمعت الجنيد يقول^٣: من علامة^٤ المناصب لنفسه ترك شهواتها والإعراض عن لذاتها وغض^٥ الأبصار والقلوب عن زينتها والإقبال على المعاد والتشاغل بالعدّة والزاد. وسئل إبراهيم بن شيان^٦: ما علامة من ينصح لنفسه؟ قال: علامته حملها على المكاره والمخالفات وقلة الرضا عنها في حال من الأحوال فما أقبلت النفس على موافقتها إلا^٧ وأصمرت فيها مخالفة الأنفس قد أبدت من الله بالتوفيق^٨.

ومن آدابهم ترك الاشتغال بالأحوال الماضية والمستقبلية والعمل في مراقبة الوقت والاشتغال بمنزلة ما هو أول به في كل وقت مع قلة ملاحظته لها. سمعت أبا سعيد الرازي^١ يقول سمعت جعفر^٢ الخواص يقول^٣ سمعت الجنيد وقال له بعض أصحابنا^٤: أوصني^٥ فقال: أوصيك بترك الالتفات إلى حال ماضية فإن^٦ الالتفات إلى^٧ ماض شغل^٨ عما^٩ هو أول من الحساب^{١٠} الكائنة وأوصيك بترك الملاحظة للحال الكائنة وأوصيك بتلقّي المستقبل^{١١} من الوقت الوارد بذكر مودعه^{١٢} فإنك إذا كنت هكذا كنت بذكر من هو أول بك ولم يضرّك رؤية الأشياء. سمعت أبا أحمد الحسني^{١٣} يقول سمعت عبد الله بن المبارك يقول^{١٤}: من اشتغل بالأوقات الماضية والآتية ذهب عنه وقت بلا فائدة.

٢٨ ١: جعفر. ٢: [سمعت أبا سعيد... يقول]: ب: قال جعفر الخواص. ٣: + يقول. ٤: قال. ٥: أصحاب. ٦: أوصني. ٧: + حال. ٨: يشغل. ٩: من ما... ١٠: الحساب. ١١: المستقبل. ١٢: مودعه. ١٣: [سمعت أبا أحمد... يقول]: ب: وقال عبد الله بن المبارك.

٢٧ ١ هو يوسف بن عمر بن سرور أبو الفتح القواس (توفي ٥٣٨٥). راجع تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٣٢٥ السطحي ورقة ١٦٤ ب. ٢ هو أبو إسحاق إبراهيم بن شيان القرطبي (توفي ٥٣١٨). راجع طبقات ص ١٠٢ والمراجع المجلة هناك.

٢٨ ١ لطف عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب أبو سعيد الرازي القرشي (توفي ٥٣٨٢). راجع شذرات ج ٣ ص ١٠٣. ٢ هو أبو أحمد محمد بن أحمد بن محمد بن حنوبه العارفي والزاهد الحسني (توفي ٥٣٩٥). راجع السطحي ورقة ١٦٨ ب ١ تهذيب الأنساب ج ١ ص ٣٠٠.

- ٧٩ ومن آدابهم مشورتهم مع مشايخهم وقبولهم ما يثيرون به عليهم . قيل لبعض مشايخهم : ما أكثر صوابكم في مصروفاتكم فقال : نحن جماعة وفيما عقلاء وغافلون ومن جرب الأمور ونازل المقامات فنحن نستشيرهم ثم نطيعهم فيما يثيرون به علينا فيكثر صوابنا .
- ٨٠ ومن آدابهم الإعراض عن الدنيا وأهلها والعزوف^١ عن شهراتها والنظر^٢ عن ملاحظتها وبذل المجهود بعد ذلك في الأوامر ؛ كما أخبر حارثة^٣ عن نفسه حين سأله النبي صلى الله عليه وسلم : ما حقيقة إيمانك؟ قال^٤ : عزفت نفسي عن الدنيا فاستوى عندي ذهبها وحجرها فأسهرت ليلي وأظلمات نهاري وكأني أنظر إلى عرش ربي بارزاً الحديث^٥ .
- ٨١ ومن آدابهم ملازمة الحقوق وبجانية المخطوط قل^٦ أو كثر . وأصلهم في ذلك ما قال الله تعالى : ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِيَنْفُرَ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاهَا مَذْمُوماً مَذْحُوراً وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ
- ١ [قيل... صواباً] : ساقط في ب .
- ٢ اب : + ضياء ؛ لكنه مشطوب . س : والعمروسي . ٢س : والنظر (؟) . ٣س : حقيقت . ٤س : فقال .
- ٥ س : ثم . ٦ [بصلاً... مشكوراً] : س : الأيمان الى مشكوراً .
- ٨٢ ١ هو حارثة بن النعمان بن نفع أبو عبد الله الاتصاري . راجع صفوح ج ١ ص ١٨٧ . وقيل ان اسمه حارث بن مالك (الاربعم ص ٩) أو حارثة بن مالك بن غنم بن بشم بن الخزرج . راجع ابن عبد البر ، الاستيعاب في معرفة الأصحاب ، تحقيق علي محمد الجبوري (القاهرة ، دود تاريخ) ، ص ٣٠٩ . ٢ راجع صبيح/القماسي ص ٢٢١ (عن آداب النفوس لقماسي)؛ الرباطة ص ٦٩ ص ١٢٠ ؛ ادب القلبي ص ١٠٦ ص ١٢ ص ١٢٧ ص ١٩ ص ١٣٣ ص ١٢ ص ١٢٠ ص ١٤٠ ؛ الرندي/خير ص ١٦٤ ؛ القس ص ٢٢٨ ص ١٩ ؛ الكلاباذي ص ٢٣ ص ١٠ ص ١٢٠ ص ١٠ ؛ فوئح ج ٢ ص ١٧١ ص ٢ ص ١٩٩ ص ١٩٩ ؛ طبقات ص ١٥٨ ص ٤ ؛ الاربعون ص ٩ ص ١ ؛ درجات المشايخ وثقة ص ٧٧ ص ٩ ؛ حلية ج ١٠ ص ٢٧٣ ص ٢ ص ٢٧٨ ص ١٣ ؛ تاريخ بغداد ج ٧ ص ٢٦٦ ص ١٢ ؛ كشف المحجوب ص ٢٨٦ ص ١٣ ؛ أحياء ج ٤ ص ١٥٧ ص ١٩ ؛ تلخيص ص ١٦٨ ص ٢ ؛ لسان الميزان ج ١ ص ١٥٠ ؛ الشرائع ج ١ ص ١١١ ص ٢٤ . وقارن حوارث ج ١ ص ١٣٥ ص ١٣٠ ص ١٣٠ ص ٢٩٦ ص ١٤ .

مَشْكُورَةً^١).

- ٨٢ ومن جوامع آدابهم ما حُكي عن أبي حفص أنه قال حين سئل عن أحكام الفقر وآدابه فقال: حفظ حرمات المشايخ وحسن العشرة مع الإخوان والتصبُّح للأصاغر وترك الخصومات^٢ في الأرفاق وملازمة الإيثار ومجانبة الأذخار وترك صحبة من ليس من طريقهم والمعاونة^٣ في أمر الدنيا والدِين^٤.
- ٨٣ ومن آدابهم دوام التوبة ممَّا عملوا وممَّا لم يعملوا ممَّا جرى عليهم من المغفلات^٥. كذلك حُكي عن الحسين بن منصور^٦ أنه قال: التوبة ممَّا لا تعلم تبثك على التوبة ممَّا تعلم والشكر على ما لا تعلم يبثك^٧ على الشكر على ما تعلم لأنَّه حرام على العبد الحركة والسكون إلَّا بأمر يودَّيه إلى أمر الله تعالى^٨.
- ٨٤ ومن آدابهم الحضور وقت الذكر ومجانبة الذكر على الغفلة. كذلك قال أبو منصور: من ذكر الله وهو يشاهد غيره^٩ لا يزداد منه إلَّا بُعْدًا ويَقْصُرُ قلبه ويكون مسترجعًا لا يهتدي إلى شيء من رَشْدِهِ^{١٠}. وأنشد لبعضهم:

٨٢ ١: سائط في ب. ٢: الخصومات. ٣: سائط في ب. ٤: أمور. ٥: [الدنيا والدين]: س.ل: الدين والدنيا.

٨٣ ١: هذه البقرة سائقة في ل. ٢: س. بطورا. ٣: الغفلات. ٤: لم. ٥: تبثك. ٦: سائط في س.

٨٤ ١: س: لذلك. سائط في ل. ٢: ل: غير. ٣: س.ل: ويقصُر. ٤: [شيء من رَشْدِهِ]: س: من رَشْدِهِ. [من رَشْدِهِ]: ل: حتى يرشده الله تعالى.

٨١ ١: سورة الأسراء ١٨-٢٩.

٨٢ ١: راجع طبقات ص ١٢١ س ٥. المريدون فقرة ٧٦. عوارف ج ٤ ص ١٢٢ س ١٤. الشعراني ج ١ ص ١٠٨ س ٣٠. وقارن القشيري ص ١٨٠ س ٢٩. نغمات ص ٩٤ س ١.

٨٣ ١: هو أبو ميثاق الحسين بن منصور الخلاج (ت ٥٣٠٩). راجع طبقات ص ٣٠٧ والمراجع المسجلة هناك.

مَا أَنْ ذَكَرْتُكَ إِلَّا هَمَّ يَلْفِي^٥ شَوْقِي وَفَكْرِي وَذَكْرِي^٦ عِنْدَ ذِكْرِكَ^٧
حَتَّى كَانَ رَقِيبًا^٨ مِنْكَ يَهْتَافِي^٩ إِيَّاكَ وَيَحْكُ وَالْتِذْكَارَ^{١٠} إِيَّاكَ^{١١}
قَالَ^{١٢} الْجَنِيدُ: ذَكَرَ الْغَفْلَةَ بِكَوْنِ^{١٣} جَوَابِهِ لِلْعَنْ^{١٤} وَالطَّرْدِ.

٨٥ وَمِنْ آدَابِهِمْ مَجَانَّةُ الطَّيْعِ وَحَمْلُ النَّفْسِ عَلَى الْإِسْتِقَامَةِ. كَذَلِكَ ذُكِرَ عَنِ
الْحُسَيْنِ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا كَانَ الْجُوعُ لَغِيرِ اللَّهِ انْفَتَحَ بِهِ بَابُ الشَّرِّ كُلُّهَا
وَإِذَا كَانَتِ الْعِبَادَةُ بِالْجَهْلِ انْفَتَحَ مِنْهُ بَابُ الْكِبَرِ وَالْعَجَبِ وَعَلَى الْعَبِيدِ أَنْ
يَجْعَلُوا طَعَامَهُمْ رِزْقَ اللَّهِ فِي كُلِّ وَقْتٍ إِذَا كَانَ مِنَ الْحَلَالِ وَأَنْ يَجْعَلُوا إِدَامَهُمْ
الْمَقْدَارَ الَّذِي يَكْفِي وَالْحَلَاوَةَ مِيرَاثَ الْجُوعِ وَالْمَلْحَ بِحَاسَبِ الْعَبْدِ عَلَيْهِ وَلِبَاسِ
الصُّوفِ لِمَنْ هُوَ غَائِبٌ مِنْ^{١٥} بَيْنِ النَّاسِ وَالْمَأْوَى فِي الْمَسَاجِدِ لِمَنْ كَانَ بَيْنَ
النَّاسِ فَإِنَّهُ حَصَنٌ مِنَ الْعَدُوِّ وَلِيَكُنْ شِعَارُكُمْ الْقُرْآنُ وَسِرَاجُكُمْ الْفِكْرُ وَطَبِيقُكُمْ
التَّقْوَى وَطَهَارَتُكُمْ التَّوْبَةُ وَنَظَافَتُكُمْ الْمَاءُ وَنَيْتُكُمْ^{١٦} الْوَرَعُ وَشَفْلُكُمْ بِاللَّهِ وَصُومُكُمْ
إِلَى الْمَمَاتِ وَوَدِيعَتُكُمْ عِنْدَهُ وَصَبْرُكُمْ مِرَاقِبَتِهِ وَنَظَرُكُمْ مُشَاهَدَتِهِ وَلَا يَقْدِرُ
عَلَى هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ^{١٧} اللَّهُ تَعَالَى قَلْبَهُ بِالتَّقْوَى: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:
(أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ^{١٨} لِيَتَّقُوا)^{١٩}.

٨٦ وَمِنْ آدَابِهِمْ تَرْكُ التَّدْبِيرِ وَالسَّيِّئِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَالسُّكُونِ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ
إِلَى مَسَاقِ الْقَضَاءِ وَضَمَانِ الْحَقِّ^{٢٠} كَمَا قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ مَنْصُورٍ: مَنْ أَرَادَ
أَنْ يَفُوقَ شَيْئًا مِنْ هَذِهِ الْأَحْوَالِ فَلْيُتْرَلْ نَفْسَهُ إِحْدَى ثَلَاثَ مَنَازِلَ^{٢١}: إِمَّا أَنْ

١٥ الشَّيْءُ: يَزِمَرُنِي. حَقَائِقُ: نَشْرُ الْمَحَاسِنِ: يَلْفِي. ١٦ [شَوْقِي وَفَكْرِي وَذَكْرِي]: حَقَائِقُ:
سَرِي وَذَكْرِي وَفَكْرِي. الشَّيْءُ: نَشْرُ الْمَحَاسِنِ: قَلْبِي وَسَرِي وَرُوحِي. ١٧ [يَلْفِي...
ذَكَرَكَ]: سَائِقُ فِي ب. ١٨ رَقِيبٌ. ١٩ [وَأَنْشُد... إِيَّاكَ]: سَائِقُ فِي ل. ٢٠ ل. وَقَالَ:
٢١ سَائِقُ فِي ل.

١ الفُفْرَاتُ ٨٥-٨٧ سَائِقُ فِي ل. ٢ ب: الْعَبْدُ. ٣ سَائِقُ فِي س. ٤ س: التَّقْوَى وَالتَّوْبَةُ.
٥ س: وَصَبْرُكُمْ. ٦ س: عَمْر. ٧ سَائِقُ فِي س.

٨ ب: سِرْف. ٩ [ثَلَاثَ مَنَازِلَ]: س: مَنَازِلُ ثَلَاثَ. ١٠ س: + غَيْرَ. ١١ [لَيْسَ عَلَيْهِ]: س:
عَلَيْهِ لَيْه.

١ رَاجِعُ حَقَائِقُ وَرَقِيبَةُ ٢٣٧ س ٨ (أَنْشُدَ النَّبِيلَ) ١ الشَّيْءُ: س ١٠٢ س ١٦ ١ نَشْرُ
الْمَحَاسِنِ ج ٢ س ٥٧ س ٢١. ٢ رَاجِعُ حَقَائِقُ وَرَقِيبَةُ ٢٣٧ س ٦ (مَنْ النَّبِيلَ).

٣ سورة الْحَمْرَات ٣.

يكون كما كان في بطن أمه مدبراً غير مدبر مرزوقاً من حيث لا يعلم أو كما يكون في قبره أو كما يكون في القيامة. وقال أيضاً: المتوكل رزقه من حيث لا يعلم بغير حساب ولا يكون فيه عليه سؤال.

٨٧ ومن آدابهم ترك لفظه أنا ونحن ولي وما شابهها: ١ كما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه إذا استأذن عليه أحد فقال: من ذا؟ فقال: أنا فقال: أنا أنا، كأنه كرهه. وحكي عن أبي منصور أنه قال: إذا قال العبد: أنا، قال الله عز وجل: ٢ نعمت بل أنا، وإذا قال العبد: لا بل أنت يا مولاي، قال المولى: بل أنت يا عبدي، فيكون مراده مراد الله فيه.

٨٨ ومن آدابهم اشتغالهم بعبود أنفسهم عن عيوب الخلق ومدائنها بدوائها: كذلك أخبرني أحمد بن عبد الله بن يوسف القيرمسي: ٣ قال: حدثني أبي عن علي بن عبد الحميد عن السري قال: ٤ من نظر في عيوب غيره عي عن عيوب نفسه ومن عمل بما كلف لم يضيع ما كلف ومن ٥ تكلف ما لم يكلف ضيع ما قد كلف ٦.

٨٩ ومن آدابهم التأدب بأوامر المشايخ وحسن الطاعة لهم. وبهذا الإسناد عن السعدي أنه قال: ٢ من أطاع من فوقه أطاعه من دونه ومن عجز عن أدب

٨٧ ١: لفظ. ٢: الشبه. ٣: ساقط في س. ٤: واحد. ٥: ساقط في س. ٦: [مز وجل]: ساقط في س.

٨٨ ١: ل: ومدائنها. ٢: بدائها. ٣: الأصل: ابن. ٤: الأصل: القيرمسي. ٥: [كذلك... قال]: ب: كذلك قال السري. ل: وروي عن انس (والصواب: السري) أنه قال. ٦: كلفه. ٧: من. ٨: [ومن علي... كلف]: ساقط في ل.

٨٩ أخذ الفقرة ساقطة في ل. ٢: [وبهذا... قال]: ب: وبهذا الاسناد (مشطوب) + قال السري.

٨٦ ١: قارن قوت ح ٢ ص ١٤٢ س ١٢ أحياء ح ٣ ص ١٦٧ س ٢٩.

٨٧ ١: راجع متابع المارفين ورقة ٢٨ س ١٧. ٢: بيان أسواق الصوفية ورقة ١١٣ آ ١٤. وقارن المريدون فقرة ٩٩: ومن آدابهم أن لا يجري في حديثهم: هذا في بعضا فك... فإنها من أخلاق العوام.

٨٨ ١: قارن ورقة المقفلا ص ١٠٦ س ١٧ ١٩ ٢٠ ابن حنون ص ١١ س ١٩ ٢٠ ص ٢٥ س ٨. الشتراني ح ١ ص ٩٣ س ٩ ١٠ الكواكب الدريسة ح ١ ص ٢٢٥ س ١٩ (من ذي اللون).

- نفسه كان عن أدب غيره أعجز^١.
- ٩٠ ومن آدابهم حفظ^١ اللسان عن^٢ حمد الناس وذمهم. كذلك بهذا الإسناد عن السري^٣ أنه قال^٤: خير الدين الورع^٥ وخير الورع حفظ اللسان عن المدح والذم^٦.
- ٩١ ومن آدابهم الانتعاض بمرور الأوقات عليهم^٢ واجتناب إهمال أوقاتهم وتضييعها. كذلك ذكر بهذا الإسناد عن السري^٣ أنه قال^٤: خذ موعظتك من الدهر ولا تستلذ بمرور الأيام والليالي عليك في إنفاذ شهواتك واستدل^٥ على ما لم يأت من الدهر بما قد مضى وأصلح فيما بقي من عمرك ما أفسدته فيما مضى من^٦ أيامك.
- ٩٢ ومن آدابهم تفويض أمورهم إلى الله ليسريحوا بذلك^٣. كذلك ذكر بهذا الإسناد عن السري^٣ أنه قال^٤: من فوّض إلى الله أمره اعتدل عند العطية والمنع لعلمه بحسن اختيار الله له منعا وعطاء^٥.
- ٩٣ ومن آدابهم ترك الشهوات والإعراض عنها. كذلك ذكر بهذا الإسناد عن السري^٣ أنه قال^٤: إنفاذ الشهوات^٥ مقلّة في الدنيا وندامة وأسف في الآخرة وعوى القلب^٦ وحجاب عن الله تعالى.

٩٠ [ومن آدابهم حفظ]: ل: وحفظ (سقطت على الفقرة السابقة). ٢: عنه. ٣: كذلك...

٩١ هذه الفقرة سالقة في ل: ٣: سالت في س. ٤: [كذلك... قال]: ب: قال السري. ٥: [فيما مضى من]: ب: فيما مضى. وهل هاتئ ب: في ماضي (لعلها محالة لتصحيح النص).

٩٢ ل: + تعالى. ٣: سالت في س. ل: ٣: [كذلك... قال]: ب: قال السري. ٤: [إلى الله أمره]: س: أمره إلى الله. ٥: سالت في س. ٦: [كذلك... وعطاء]: سالت في ل.

٨٩ ١ راجع طبقات ص ٥٣ س ٤ + الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٢٢ س ٨ + ص ٢٢٢ س ١٢.

٩٠ ١ راجع قوت ج ٢ ص ١٤٩ س ١٠ + مكارم الاخلاق ص ٥١٩ س ٢٠. وقارن لمذكره الأولياد ج ١ ص ٢٧ س ٢٢. ٢ قارن الرعاية ص ١٧٣ س ١٢ + قوت ج ٢ ص ١٩٩ س ٩٦ طبقات ص ١٧٨ س ١ + الفشجري ص ٥١ س ١٧ + ابن مسكّر ج ٢ ص ١١٢ س ١ + الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٦٩ س ٩ + شذرات ج ٢ ص ٢٤٨ س ٢٢.

٩٢ ١ قارن غنية ج ٢ ص ١٨٩ س ٢٦: وحقيقة التوكل تفويض الأمور إلى الله عز وجل.

- ٩٤ ومن آدابهم الاستمرار^١ بأوامر القرآن ليدلّهم على الخيرات ويرشدهم إلى سبيل المراتب. كذلك ذكر بهذا الإسناد^٢ عن السري رحمه الله أنه قال: اجعل القرآن شغلك ليكون العلم دليلك والحزن رفيقك^٣ والحرف سائقك والرجاء قائدك والإشفاق لباسك وفكر^٤ في وعده ووعيده واشتق^٥ إلى ما شوقك^٦ إليه تنال بذلك مثالا^٧ من قرب العزيز الجواد^٨.
- ٩٥ ومن آدابهم عرضهم في كل أوقانهم وأحوالهم^٩ وأخلاقهم وأفعالهم على القرآن ليعرفوا بذلك نقصهم. كذلك ذكر بهذا الإسناد^{١٠} عن السري أنه قال: اعرض أخلاقك على مواجب القرآن لكي تمتع نفسك^{١١} وتخضع لربك وتعرف نقصك وإبرامك.
- ٩٦ ومن آدابهم العمل في معرفة النفس وبعدها عن طريق الحق ليعرفوا بذلك عيوبهم ويزول عنهم بذلك مواقف العجب. كذلك ذكر بهذا الإسناد^{١٢} عن السري أنه قال: معرفة النفس جلب الحرف للصدّيقين ولولاها لواقفوا العجب وأحبوا التزكية لأنفسهم.
- ٩٧ ومن آدابهم الأسفار والمقام في المراتب التي يُهان ولا يُكرم فيها. كذلك ذكر بهذا الإسناد^{١٣} عن السري أنه قال: خيرة الأشياء لك^{١٤} على السيرة^{١٥} والأغتراب^{١٦} في البلاد التي لا تُعرف فيها وتحمل الذكر والصبر على فلق^{١٧} الكسرة^{١٨} واللون من الثياب ليأتيك الموت وأنت غير متأسف على شيء من الدنيا.

٩٢ ١ [ومن آدابهم]: ل. وكذلك. ٢ [كذلك... قال]: ب. قال السري. ل. دوي عن السري (والصواب: السري) أنه قال. ٣ [هذا الإسناد]: ل. الانتفاء فتدوات. ٤ ل. الدين. ٥ س. القلب.

٩٤ ١ س. الإيمان. ٢ [هذا الإسناد]: ساقط في ب. ٣ [رحمه الله]: ساقط في س. ٤ س. رفيقك. ٥ س. وفكر. ٦ ب. + اليك، لكنه مشطوب. ٧ س. مثال. ٨ [كذلك ذكر... الجواد]: ساقط في ل.

٩٥ ١ الفقرات ٩٥-٩٨ ساقطة في ل. ٢ ب. أحوالهم. ٣ [هذا الإسناد]: ساقط في ب. ٤ س. موجب. ٥ ب. لنفسك.

٩٦ ١ [هذا الإسناد]: ساقط في ب.

٩٧ ١ [هذا الإسناد]: ساقط في ب. ٢ ب. أخير. ٣ ساقط في س. ٤ س. السري. ٥ س. الأغتراب. ٦ س. البلدان. ٧ س. فلق. ٨ س. الكسرة.

٩٨ ومن آدابهم العمل في إسقاط العجب عن النفس لثلاث يستحسن من نفسه شيئاً فيهلك به . كذلك ذُكر عن السريّ أنّه قال: من العجب أن يُحضر قليل الإساءة^١ ويُسكّر قليل العمل فيما يماري^٢ به ويدّعي بذلك الفضل على غيره^٣ ويزدري^٤ بهم وذلك من قلّة معرفته بنفسه فإنّ من عرف نفسه سقط^٥ عنه العجب . وقال بعضهم: العجب يمنع من معرفة قدر النفس .

٩٩ ومن آدابهم استعمالهم^١ المروّة^٢ في كلّ أحوالهم . كذلك ذُكر بهذا الاستاد^٣ عن السريّ^٤ أنّه قال: المروّة هي القيام بأمر الله^٥ ونهيه والتقرّب إلى الله^٦ بأعلى الأخلاق وأشرفها^٧ . وقال الجنيد: المروّة أن لا ترى لنفسك على أحد فضلاً . وقال أبو حفص^٨: هو^٩ أن تبذل^{١٠} لإخوانك جاهك ومالك^{١١} في الدنيا وتخصّم بالدعاء في^{١٢} العقبى^{١٣} . وقال أبو عثمان: المروّة أن تصوّن نفسك عن المبالغات . وقال عبد الله بن المبارك: المروّة أن لا تُعرض عمّن أقبل على الله عزّ وجلّ^{١٤} .

١٠٠ ومن آدابهم ملازمة الفقر وأكل الكسرة وليس الخرقّة والتمترّع عن التدنيس^١ بشيء من حطام هذه الغفانية اختياراً لا^٢ اضطراراً . كذلك قال النبيّ صلى الله عليه وسلّم: يا ابن آدم يكفّك منها ما سدّ جوعتك ووارى عورتك وإن كان شيئاً^٣ يواريك^٤ كفالك^٥؛ فلقى الخبز وماء الجرّ^٦ وما فوق الإزار حساب عليك^٧ .

٩٨ ١ [كذلك... الإساءة]: ساقط في س . ٢ الميم في ب غير واضحة . ٣ ب: غيرك . ٤ س: فيزدري . ٥ س: سقط .

٩٩ ١ س: استعمالهم . ٢ ل: استعمال . ٣ س: بالمروّة . ٤ [كذلك ذكر]: ل: وروي . ٥ [بهذا الاستاد]: ساقط في ب . ٦ ل: السري . ٧ ل: + عز وجل . ٨ ل: + تصال عز وجل . ٩ ل: وأشرفها . ١٠ ب: - صفر . ١١ ل: المروّة . ١٢ ل: تبذل . ١٣ [جاهك ومالك]: ل: جاهك . ١٤ ب: إل . ساقط في ل . ١٥ [عز وجل]: س: تعال . [وقال عبد الله... وجل]: ساقط في ل .

١٠٠ ١ ل: التدنيس . ٢ س: الدنيا . ٣ س: إلا . ٤ ل: واري . ٥ ل: بيتا . ٦ س: واري . ٧ ل: فذلك . ٨ ل: الجرّ . ٩ [كذلك قال... عليك]: ساقط في ب .

٩٩ ١ راجع لمحات ص ٨٤ س ١٤ .

١٠٠ ١ راجع روضة القلاء ص ٢٥٣ س ١٨ (حيث الخطاب سرائة بن مالك بن جشم) .

١٠١ ومن آدابهم مناقرة الصوفية فيما بينهم ومصالحتهم والحفظ على إخوانهم ما يضيئون^٢ من أحوالهم. سمعت نصر بن أبي نصر العطار يقول سمعت الخلداني يقول سمعت رويماً يقول^٣: لا يزال الصوفية بخير ما تناقروا^٤ فإذا اصطالحوا هلكوا^٥.

١٠٢ ومن آدابهم قلّة المقال وملازمة الفعل. سمعت نصر بن أبي نصر العطار يقول سمعت محمد بن الفضل يقول سمعت محمد بن الحسين النقاش يقول سمعت رويماً يقول^٦: إذا وهب الله لك المقال والفعل فأخذ منك المقال وترك عليك الفعل فلا ثبَال فإنّها نعمة وإن أخذ منك الفعل وترك عليك المقال فإنّها مصيبة وإن أخذ منك المقال والفعل فحيثنّ نعمة^٧.

١٠٣ ومن آدابهم الإقصال والإيثار على الإخوان. سمعت نصر بن أبي نصر يقول سمعت أبا الحسين المالكي يقول^٨: سئل بعض مشايخ الصوفية عن التصوف وآدابه فقال: هو أربع مقامات مميّ اجتمعت^٩ في إنسان استحقّ التصوف وهي^{١٠} الفضل والإيثار والصبر والذرية. فالفضل أنّه^{١١} لو^{١٢} أني^{١٣} ملك الدنيا^{١٤} إنساناً^{١٥} ثمّ سأله^{١٦} شيئاً^{١٧} لا^{١٨} ينجذه^{١٩} ثمّ رأى أن^{٢٠} له الفضل^{٢١} إذ جعله مكاناً^{٢٢} للسؤال فليس بمفضل وأما الإيثار^{٢٣} فالخروج من^{٢٤} الشيء ودفعه إلى من كان

١٠١ ١-٢-١٠١-١٠٢ سائقان في ل. ٢: ب: بصوته. ٣ [سمعت نصر... يقول]: ب: قال روي. ٤: س: تناقروا.

١٠٢ ١: الأصل: ابن. ٢ [سمعت نصر... يقول]: ب: قال روي. ٣ [إذا وهب... نعمة]: س: إذا وهب الله لك المقال فإنها مصيبة وإن أخذ منك المقال والفعل فحيثنّ نعمة.

١٠٣ ١: الأصل: ابن. ٢ [سمعت نصر... يقول]: سائق في ب. ل: وروي الحسين المالكي أنه قال. ٣: ب: اجتمع. ٤: ب: وهو. ٥: ل: هو. ٦: ل: أن. ٧: سائق في ل. ٨: ل: إنسان. ٩: س: إنسان. ل: الدنيا. ١٠: س: سأل. ١١: س: سائل. ١٢: ل: ما. ١٣: س: تجده. ١٤: س: إن. ١٥: ل: أعلا وسكانا. ١٦: ل: من.

١٠١ ١ راجع طبقات ص ١٨١ س ٧ الفشيري ص ١٢٧ س ٢٧ ١ المريدونقرة ٢٨٠ ١ مؤلف ج ١ ص ٢٣٠ س ١٠: وهذه إشارة من رويح إلى حسن تلفظ بعضهم بأحوال بنفسه اشتقاقاً من ظهور النفوس المدخل ج ٣ ص ١٥٩ س ١٥ ١ التشرافي ج ١ ص ١١٦ س ٢٢.

١٠٢ ١ راجع صفة ج ٢ ص ٢٥٠ س ٣ ١ نغمات ص ٩٧ س ١. ٢ وقارن نغمات ص ٢٠٢ س ٢.

وإن كان^{١٧} محتاجاً وأماً الصبر فحمل النفس على المكاره^{١٨} وأماً الدراية فالعلم النافع وإلاً فالسكوت^{١٩}.

١٠٤ ومن آدابهم كراهية الأكل وحده. أخبرنا نصر بن أبي نصر قال أخبرنا أحمد

ابن عبد الله بن النافذ قال ابن الروضابي قال ابن أحمد هارون بن أحمد ابن^١ محمد الحداد عن^٢ محفوظ عن^٣ أبي توبة^٤ عن سفيان بن عيينة^٥ عن الزهري^٦ عن^٧ السائب بن يزيد^٨ قال: كان الرجل في الجاهلية إذا أكل وحده عيّر بذلك ولده من بعده^٩. ورؤي^{١٠} عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: شرّكم^{١١} من يأكل^{١٢} وحده ويمنع^{١٣} وفده^{١٤}.

١٠٥ ومن آدابهم مجاهدة الرياء والعجب. وعن نصر بن أبي نصر قال سمعت^١

جعفر^٢ الخليلي قال سمعت الجعيد يقول سمعت سرياً^٣ يقول: إنما أذهب أكثر أعمال القرءاء العجب وخفي الرياء^٤.

١٠٦ ومن آدابهم قلة الأكل واجتناب الشبع. وأصلهم فيه قول النبي صلى الله

عليه وسلم للرجل الذي نجشأ^١ عنده: اكفف^٢ جشائك^٣ عناً^٤ فإن أكثركم

١٧ [وإن كان]: ساقط في ل. 18 ما ذكره. 19 [فالفضل... فالسكوت]: ساقط في ب.

١٠٤ 1 لعل الصواب: «سمعت». 2 الأصل: بن. 3 الأصل: بن. 4 [أخبرنا... الزهري]: ساقط في ب. 5 [أخبرنا نصر... بعده]: ساقط في ل. 6 روي. 7 عن: وشركم. 8 ل: أكل. 9 د: ومنع.

١٠٥ 1 الأصل: بن. 2 الأصل: جعفر. 3 الأصل: سري. 4 [ومن... يقول]: ب: قال السري. ل: ورؤي عن السر (والصواب: السري) أنه قال. 5 [وخفي الرياء]: س: والرياء.

١٠٦ 1 ل: لرجال. 2 س: نجشأ. 3 س: الشف. 4 [جشائك عناً]: ل: منسا جشائك. 5 س: شبعاً. 6 ل: أطوالكم. 7 [سمعت عبد الله... يقول]: ساقط في ب. 8 س: + منسا. 9 الأصل: سبل. 10 [سمعت علي... يقول]: ب: وقال سبل. 11 س: سكوت. 12 س: الفداء. 13 [سمعت عبد الله... الخلق]: ساقط في ل.

١٠٤ ١ هو الربيع بن ذائع أبو توبة الحنظلي (توفي ٢٢٤١هـ). راجع تهذيب ج ٣ ص ٢٥١. ٢ هو سفيان بن عيينة بن أبي عمران ميمون الحنظلي أبو محمد الكوفي (توفي ١٩٨هـ). راجع تهذيب ج ٤ ص ١١٧. ٣ هو محمد بن مسلم بن عبيد الله أبو شبيب الزهري (توفي ١٢٤هـ). راجع تهذيب ج ٩ ص ٤٤٥. ٤ هو الثالث بن يزيد بن سبيل من تسمية الكندي (توفي ٩٩١هـ). راجع ابن حساكر ج ٦ ص ٦٦ تهذيب ج ٣ ص ٤٥٠. ٥ راجع العقد ج ٢ ص ٤١٨ س ٣ المريدون لفظة ١٢٦. وقارن سكارم الاخلاق ص ١٨ س ١.

١٠٥ ١ راجع ابن حساكر ج ٦ ص ٧٥ س ٧.

- شعباً في الدنيا أطولكم* جوعاً يوم القيامة ١. سمعت عبد الله بن عثمان
ابن بخيرة يقول سمعت أبا عمرو بن السمك يقول قال المروزي: ٢ ما
شبت منذ خمسين سنة. ٣ سمعت علي بن سعيد يقول سمعت أحمد بن
البردعي يقول سمعت العباس بن عبد الله يقول سمعت سهلاً يقول: ٤
أصل هذا الأمر السكون ٥ إلى الله وقلة الغذاء ٦ والحرب من الخلق ٧.
١٠٧ ومن آدابهم في الرياضات مكابدة الجوع ٨ والذلة ٩ وفي الأحوال ملازمة
الصدق والإخلاص. سمعت أبا عبد الله الرازي يقول سمعت محمد بن علي
الكتاني يقول: ١٠ جربنا الرياضات فما وجدنا أهدى للبدن ١١ من الجوع والذلة
ومخالفة النفس ونازلنا الأحوال فما وجدنا شيئاً أصح من الصدق والإخلاص.
١٠٨ ومن آدابهم قلة الأكل والشرب ١٢ فإن النبي صلى الله عليه وسلم قال: ١٣
المؤمن يأكل في معنى واحد والكافر يأكل في سبعة أمعاء ١٤. وروى عنه

١٠٧ اتأمل هذه الفقرة في سرل بعد فقرة ١٦٦. ١: ص: مكابدة. ٢: [ومن... الجوع]: ل: ولزوم
الرياضات والجوع. ٣: ي. ٤: ل: وملازمة. ٥: [سمعت أبا... يقول]: ل: قال محمد بن
أهل (والصواب: علي) الكتاني. ٦: [وفي الأحوال... الرياضات]: ب: ومخالفة النفس ونازلنا
الأحوال. ٧: ب: أهدأ. ٨: ل: إلى البدن.

١٠٨ اتأمل هذه الفقرة في سرل بعد فقرة ١٦٥. ١: ص: قال. ٢: ساقط في س. ٣: ص: أمعاء.
٤: سرل: واحداً.

١٠٦ ١ راجع ونسلك ج ١ ص ٣٤٨ مادة ونجشأ ١ قوت ج ١ ص ١٤٥ س ٢٢ ج ١ ص ١٦
س ٢٥ ١ أحيان ج ٣ ص ٦٠ س ٢٩ ١ المربون فقرة ١٢٨ ١ مجمع الزوائد ج ١٠ ص
٣٢٣ س ٢٠ ١ جامع ج ١ ص ٧١ س ٩ ١ كنز ج ٣ ص ١١٤ فقرة ١٠٣٥ س ١٢٢
فقرة ١٠٩٣ ١ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩١ س ١٦ ١ ص ٢٩٣ س ١٨ ١ والمطاب في
كل من قوت وأحيان ومجمع الزوائد هو أبو جيمعة. ٢ لعله أبو الحارث سريج بن يونس بن
إبراهيم المروزي (توفي ٥٢٣هـ). راجع تاريخ بغداد ج ٩ ص ٢١٩ ١ السطلي ورقية
٢٥٢٣. ٣ راجع الورع س ٤ ص ٢٠ ١ ص ٦٢ س ٣ (عن بشر). ٤ هو العباس
ابن عبد الله بن أبي حمزة الباكستاني الترمذي أبو محمد الواسطي (توفي ٥٦٧هـ). راجع تاريخ
بغداد ج ٢ ص ١١٣ ١ ١١٤.

١٠٨ ١ راجع ونسلك ج ١ ص ٢٤٢ مادة ومعنى ١ القربة ص ١٢٥ س ٢٤ ١ أحيان ج ٣
ص ٦٠ س ٢٥ ١ كبرى ص ٣٧ س ١ ١ جامع ج ٢ ص ١٧٠ س ١٢ ١ الفتح الكبير
ج ٣ ص ٢٥٢ س ١.

- صلى الله عليه وسلم أنه قال: كثرة الأكل شوم^١.
- ١٠٩ ومن آدابهم مجانة الحرص والشره فإن فيهما الشك وسوء الظن^٢، فإن الحرص يبعثك على طلب الدنيا والشره بذلك^٣ على حفظها من وجوه حقوقها.
- ١١٠ ومن آدابهم حمل أصحابهم على سياسة نفوسهم^٤ وطلب الزيادة في أحوالهم. سمعت عبد الله بن محمد الدمشقي يقول سمعت أبا عمرو الدمشقي يقول وسأله: أي الخلق أعجز؟ قال: من عجز عن سياسة نفسه قلت: فأبي الخلق^٥ أقدر؟ قال: من قدر على مخالفة هواه قلت: فأبي الخلق أعقل؟ قال: من ترك المكوثات وأقبل^٦ على مكوثها. قال فسأله: ما سياسة النفس؟ قال^٧: ملازمة الأدب فقلت: ممن يؤخذ الأدب ومن؟ بتأدب المريد^٨ فقال^٩: بمن تأدب الصغير^{١٠} والأدنى^{١١} وأخذ منه الأدب وهم الأنسة من الصحابة أو من^{١٢} السنن المروية أو ممن أخذ الأدب من الله تعالى وهو النبي صلى الله عليه وسلم فمن لزم سنته وتأدب بها فهو الذي ساس نفسه بأحسن سياسة^{١٣}.
- ١١١ ومن آدابهم مجانة^{١٤} صحبة الأشرار. قال أبو الحسن محمد بن أبي إسماعيل العلوي الصوفي يقول سمعت عبد الرحمن بن أحمد يقول سمعت القاسم بن منبه^{١٥} يقول سمعت بشراً^{١٦} الخافئ يقول^{١٧}: صحبة الأشرار تورث سوء الظن بالأخيار. ٢. ورؤي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: لا تصحب إلا مؤمناً ولا يأكل طعامك إلا تقي^{١٨}.

١ [وروي... شوم]: ساقط في ب. س: + وقال سلمة الجرجلي الذي نبأ عنه هذه الفقه (والصواب: اكفف) جثاك (والصواب: جشاك) عنا فإن أكثرهم شجاً في الدنيا أكثرهم جوعاً يوم القيامة (انظر فقرة ١٠٦).

١٠٩ تأتي هذه الفقرة في س بعد فقرة ١٦٦. والفقرتان ١٠٩-١١٠ ساقطتان في ل. 2 ب: تدك.

١١٠ تأتي هذه الفقرة في س بعد فقرة ١٥٦. 2 س: أنفسهم. 3 الأصل: عمر. 4 [سمعت عبد الله... وسأله]: ب: وسئل أبو عمرو الدمشقي. 5 س: القدر. 6 س: وأقبل. 7 س: سأله. 8 س: ففسال. 9 س: ومن. 10 ساقط في س. 11 ب: الصغير. س: بالصغير. 12 س: الأدنى. 13 [أو من]: س: ومن. 14 س: السياسة.

١١١ تأتي هذه الفقرة في س بعد فقرة ١٥٨. 2 [ومن آدابهم مجانة]: ل: ومجانبة. 3 الأصل: أبا. 4 الأصل: بشر. 5 [قال... يقول]: ب: قال بشر الخافئ. ل: قال بشر بن الحارث الخافئ. 6 س: صحبت. 7 [وروي... تقي]: ساقط في ل.

١١٠ ١ تارت مرار ج ٤ ص ٣٧١ س ١: وأعلم أن التثني مع كمال حاله لا يستفي أيضاً من سياسة النفس وسنها الشهوات.

- ١١٢ ومن آدابهم كراهية مجالسة الأغنياء لقول النبي صلى الله عليه وسلم: انظروا إلى من^١ هو دونكم ولا تنظروا^٢ إلى من هو فوقكم فإن ذلك أكثر أن لا تزدروا^٣ نِعَمَ الله عليكم. ١. سمعت عبد الله بن عثمان يقول سمعت أبا عمرو بن السمك يقول سمعت القاسم بن منبه يقول: سمعت بشر بن الحارث يقول: إذا رأيته أحب أن يجالسني^٤ غني^٥ فاعلم أنني قد نكست^٦. وبإسناده عن بشر بن الحارث يقول: حبك بمعرفة^٧ الناس^٨ وصحبة الأغنياء رأس حب^٩ الدنيا وإذا تركت^{١٠} مجالسة الناس وصحبة^{١١} الأغنياء فهو^{١٢} الزهد.
- ١١٣ ومن آدابهم كتم ما يمكن كتمانته من أفعالهم وأحوالهم. سمعت عبد الله بن عثمان يقول سمعت أبا الفضل أحمد بن عبد الله^١ قال سمعت^٢ محمد بن

- ١١٢ ١: ب: + هو ٤ لكه مشطوب. ٥: س: نظروا. ٦: س: تزدروا. ٧: س: نعمة. ٨: سمعت عبد الله... يقول: ب: قال بشر بن الحارث. ٩: ب: يجالسني. ١٠: ب: نكست. [فإن ذلك... نكست] ساقط في ل. ١١: [وبإسناده... يقول]: ب: وقال بشر. ١٢: س: بمعرفة. ١٣: [وبإسناده... الناس]: ل: قال الحارث: حبك لمعرفة الناس. ١٤: ساقط في ب. ١٥: ل: ترك. ١٦: س: وصحبت. ١٧: ب: فهي.
- ١١٣ ١: [القاسم وأحوالهم]: س: أحوالهم وأفعالهم. ل: أحوالهم وأفعالهم وأفعالهم. ٢: الأصل: أبو. ٣: الأصل: بن.

- ١١١ ١ هو القاسم بن منبه بن يس أبو محمد المغربي. راجع تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٤٣٤. ٢ راجع روضة المقرء ص ٨٢ ص ١٦ ١ الصديق ص ١٣٣ ص ١٧ ١ حبيب النفس فقره ٦٠ ١ القشيري ص ١٣٤ ص ١١ ١ كشف المحجوب ص ١٠٤ ص ١١ ١ القشيري ج ١ ص ٩٦ ص ١٧ ١ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٠ ص ٢٧. وشاؤون الصديق ص ١٥ ص ١٧ (من كليله ودسته) ١ الذريعة ص ١٥٤ ص ٣ ١ محاضرات الإدياد ج ٢ ص ١ ص ١٧ ١ غرر ص ٣٧٨ ص ١١. ٢ راجع ونسك ج ٢ ص ٢٥٠ مادة وصحب. ٣ مكارم الاخلاق ص ٥٤٧ ص ١٧ ٢ جامع ج ٢ ص ١٩٠ ص ١٢ ١ كنوز ج ٢ ص ١٩٦ ص ٢٤ ١ شرفات ج ٢ ص ٣٤٥ ص ٣.
- ١١٢ ١ راجع ونسك ج ٢ ص ٤٧٧ مادة ونظروا. ٢ أحسن الكلم ص ٨ ص ٩ ١ محاضرات الادبياد ج ٢ ص ٥١٧ ص ٢ ٢ مكارم الاخلاق ص ٥٥٦ ص ١٥ ١ رياض الصالحين ص ٩٩ ص ١٦ ١ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٦٣ ص ٨ ١ جامع ج ١ ص ٩١ ص ٢٠ ١ زفة الناطرين ص ٢١٥ ص ١١ ١ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٨٢ ص ١٠. ٢ قارن ثروت ج ٢ ص ١٠٦ ص ٩.
- ١١٣ ١ هو أبو الفضل أحمد بن عبد الله بن سليمان المعروف بابن الفسائي. راجع تاريخ بغداد ج ٤ ص ٢٣٣.

هارون بن الحسين قال: ٤: كُنَّا عند معروف الكرخي عند صلاة العصر فجاءت سائلة فقالت: ٥: أعطوني شيئاً أفطر عليه فإني صائمة، فدعاها معروف فقال: يا أختي ١٥: أنشبت ١١: سر الله ١٢: وتاملين ١٣: أن تعيش ١٤: إلى الليل ٢٩١٥ ومن آدابهم العمل في إسقاط رؤيتهم عن أفعالهم ٢: وعبادتهم ٣: سمعت أبا الحسين أحمد بن محمد الفارسي يقول سمعت أبا الطيب البصري يقول: ٤: من لم يُدرج ٥: وفاء العبودية في عز الربوبية لم تصف له العبودية لمشاهدة نفسه وأفعاله وسكوته وحركاته ١.

١١٥ ومن آدابهم حفظ التوبة على جميع جوارحهم الظاهرة والباطنة. سمعت أبا الحسين الفارسي يقول: سمعت فارساً الدينوري يقول سمعت يوسف بن الحسين يقول سمعت ذا النون يقول: ٢: على كل جارحة توبة ظاهراً وباطناً فعل القلب مداواة الخطرات وعلى الجوارح ٣: مداواة الحركات وعلى السر حفظ محمود الإنصار وعلى الأعضاء حفظ محمود الأفعال وهي التوبة النصوح. قال الله تعالى: (وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ) ١.

١١٦ ومن آدابهم تصحيح الابتداء ليصح لهم الانتهاء. كذلك ذكر عن أبي العباس بن عطاء أنه كان يقول: لا يرتقي في المراجعات العلى من لم يحكم

- ٤: [سمعت عبد الله... قال]: ب: قال هارون بن الحسن. ل: وروى هارون ابن أبي الحسن قال. ٥: كنت. ٦: إسقاط في ل. ٧: [لجأت... فقالت]: ل: فدعا سائل فقال. ٨: صائم. ٩: فدعا. ١٠: ل: أبي. ١١: س: أنشيت. ١٢: ل: + تعالى. ١٣: س: وتاملين. ل: أنشأت. ١٤: س: تعيشين. ل: تعيش. ١٥: ل: الله.
- ١١٤ هذه الظفرة ساقطة في ل. ٢: ب: + وأحوالهم، لكنه مشطوب. ٣: س: وعبادتهم. ٤: [سمعت أبا الحسين... يقول]: ب: قال أبو الطيب البصري. ٥: س: يتدرج.
- ١١٥ ١: الأصل: فارس. ٢: [سمعت أبا الحسين... يقول]: ب: قال ذو النون. ل: وروى عن ذوا (والصواب: ذي) النون يقول. ٣: س: الجوارح. ٤: ل: توبة.
- ١١٦ ١: [كذلك... يقول]: ل: وروى عن ابن العباس ابن عطاء أنه قال. ٢: ل: الواجبات. ٣: ل: ومطاباً. ٤: إسقاط في س.

٢: راجع صفوة ج ٢ ص ١٨٠ س ١٠ (من محمود بن منصور الطوسي).

١١٤ ١: راجع تلخيص ص ١٧٦ س ٨ (من أبي طيب المصري). وتارة ساقط ورقة ٤١ ص ١٣ تلخيص ص ١١٨ س ١ الكواكب النيرة ج ١ ص ٢٠٣ س ٦.

١١٥ ١: سورة الأنعام ١٢٠.

- فيما بينه وبين الله أوائل البدايات وهي الفروض الواجبة^١ والأوراد الزكية^٢ وسطاوي^٣ الفضل وعزائم الأمر فمن أحكم ذلك من^٤ الله عليه^٥ بما بعده^٦.
- ومن آدابهم قلّة الكلام في حال لم ينازلوه والإخبار عن طريق لم يسلكوه^٧. ١١٧
- كذلك^٨ روي عن الشيلي^٩ أنه قال: ما أقبح بالرجل^{١٠} وصف طريق لم يسلكه^{١١} ووصف حال لم ينازله^{١٢}.
- ومن آدابهم التجرد من^{١٣} الدنيا بما^{١٤} أمكنهم^{١٥}. سمعت أبا الحسين بن أبي عمرو البلخي يقول سمعت عمر بن محمد يقول سمعت أبا العباس بن عطاء يقول: كل^{١٦} آخذ^{١٧} من الدنيا إذا نقص حاله فيها انتفع عند الناس إلا^{١٨} الصوفي فإنه كلما تجرد من الدنيا كان أعظم عندهم وفي^{١٩} أعينهم^{٢٠}.
- ومن آدابهم ما سئل^{٢١} أبو حفص عن الأدب مع الله^{٢٢} والأدب مع عباده^{٢٣}. ١١٩
- فقال: الأدب مع الله^{٢٤} القيام بأوامره على حد^{٢٥} الإخلاص وصحة^{٢٦} المعاملة^{٢٧} في الظاهر والباطن مع الخوف من الله^{٢٨} والحبية منه والصحة^{٢٩} مع الخلق بالرفق عند البلوى والحلم^{٣٠} عند الاختيار والسخاء والكرم عندما يخاف هواء والغفر^{٣١} عند المقدرة^{٣٢} والرحمة والشفقة عليهم والأخذ بالفضل وصلة القاطع والإحسان إلى الممي^{٣٣} وتعظيم جميع المسلمين فإن^{٣٤} أحدا من المسلمين^{٣٥} لا يخلو^{٣٦} من فضل الله^{٣٧} وسنته^{٣٨}.

١١٧ ١- سائل في ل. ٢- : + ان يتكلم في. ٣- يسلكوه. ٤- : ينازلوه.

١١٨ ١- : عن. ٢- : ما. ٣- [سمعت أبا الحسين... يقول]: ب: قال ابن عطاء. ل: قال أبو العباس. ٤- : أحد. ٥- : وعز في.

١١٩ ١- [ون... سئل]: ل: وسئل. ٢- : + تعالى. ٣- : + تعالى. ٤- : + تعالى. ٥- : + تعالى. ٦- : + تعالى. ٧- : + تعالى. ٨- : + تعالى. ٩- : + تعالى. ١٠- : + تعالى. ١١- : + تعالى. ١٢- : + تعالى. ١٣- : + تعالى. ١٤- : + تعالى. ١٥- : + تعالى. ١٦- : + تعالى. ١٧- : + تعالى. ١٨- : + تعالى. ١٩- : + تعالى. ٢٠- : + تعالى. ٢١- : + تعالى. ٢٢- : + تعالى. ٢٣- : + تعالى. ٢٤- : + تعالى. ٢٥- : + تعالى. ٢٦- : + تعالى. ٢٧- : + تعالى. ٢٨- : + تعالى. ٢٩- : + تعالى. ٣٠- : + تعالى. ٣١- : + تعالى. ٣٢- : + تعالى. ٣٣- : + تعالى. ٣٤- : + تعالى. ٣٥- : + تعالى. ٣٦- : + تعالى. ٣٧- : + تعالى. ٣٨- : + تعالى.

١ هو أبو العباس أحمد بن محمد بن سبل بن عطاء الأدي (توفي ٥٣٠٩). راجع طيفات ص ٢٩٥ والمراجع المسجلة هناك + تفحات ص ١١١. ٢ راجع الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٦ م ٦ (عن الجنيد).

١ قارئ آداب الصحة ص ٤٣ م ٣ ح ١٠ ص ٢٤٥ م ١٥ الفشيري ص ٢٠ م ٣ ح ١ تذكر الأولاد ج ٢ ص ٥٩ م ١١ المدخل ج ٣ ص ١٦١ م ١ (عن آداب الصحة للبلي) نشر المجلد ج ٢ ص ٢١ م ١٨ ص ٢٧٥ م ٩.

- ١٢٠ ومن آدابهم تصحيح علم الظاهر والباطن^١ جميعاً . كذلك حكى^٢ عن يحيى ابن معاذ^٣ أنه قال : علم الظاهر سلوك الطريق وعلم الباطن^٤ آداب المنزل^٥ .
- ١٢١ ومن آدابهم احتمال المحن^٦ والبلايا^٧ في منافع الناس غاية جهدهم . سمعت عبد الواحد بن بكر^٨ يقول سمعت أحمد بن علي^٩ يقول سمعت علي بن عبد الحميد يقول^{١٠} : مثل الصوفي مثل الشمس التي تطلع على كل^{١١} أحد^{١٢} والأرض التي يغطا عليها^{١٣} كل^{١٤} شيء^{١٥} والماء^{١٦} الذي يشربه^{١٧} كل^{١٨} شيء^{١٩} والنار^{٢٠} التي يستضيء بها^{٢١} كل^{٢٢} شيء^{٢٣} . وقال بعضهم : مثل الصوفي مثل الأرض تحمل الأذى وتثبت المرعى^{٢٤} .
- ١٢٢ ومن آدابهم الشفقة على^{٢٥} الأصحاب وحسن الظن بهم والكلام عليهم على^{٢٦} حد^{٢٧} التصح . أخبرنا أبو العباس البغدادي^{٢٨} قال أخبرني محمد بن عبد الله الفرغاني^{٢٩} قال سمعت الحنيد يقول وقد كتبه أصحابه في الذين يفتنون^{٣٠} على الحلقة فيألفونه أنهم ليسوا^{٣١} موضعاً لجوابه وأنهم يفتنون^{٣٢} أحب أصحابه أن لا يجيبهم فقال الحنيد : روئي^{٣٣} فيهم غير روئيكم إنما أفضل^{٣٤} أن يكونوا يتعلمون بكلمة فتكون سبباً لنجاتهم^{٣٥} .

- ١٢٠ ١ [الظاهر والباطن] : ل : الباطن والظاهر ... ٢ [كذلك حكى] : ساقط في ل . ٣ : + الرازي . ٤ : ل : + علم . ٥ : المنزل .
- ١٢١ ١ : ب : المذن . ٢ : [ومن ... والبلايا] : ل : واجهه . ٣ : [سمعت عبد الواحد ... يقول] : ب : قال علي بن عبد الحميد . ل : وروى علي بن عبد الحميد النضاري أنه قال . ٤ : [كل أحد] : ل : حد . ٥ : [يغطا عليها] : س : يظلموا (والصواب : يظلموا) . ٦ : [والأرض ... شيء] : ساقط في ل . ٧ : [مثل الماء] : هـ : يشرب منه . ٨ : [مثل النار] : ١٥ : ب : الذي . ٩ : ساقط في ل . ١٠ : [ل] : حد . ١١ : [وقال بعضهم ... المرعى] : ساقط في ل .
- ١٢٢ ١ : ساقط في ل . ٢ : س : في . ٣ : الأصل : ليس . ٤ : الأصل : يستشون . ٥ : الأصل : النسل . ٦ : [أخبرنا ... لنجاتهم] : ساقط في ب .

- ١٢٠ ١ : فارق المريدون فقرة ٥٨ . وانظر المريدون فقرة ٤٠ : وأعله (أي أهل الصوف) على ثلاث طبقات ... والفتوى مطالب بأدب المنازل وهو صاحب نظرين لأنه يرى من حال إلى حال وهو في الزيادة .
- ١٢١ ١ : هو أبو الفرج عبد الواحد بن بكر الورتاني الصوفي (توفي ٥٢٧٢) . راجع تاريخ جربان ص ٢١١ . ٢ : فارق القشيري ص ١٢٧ س ١٧ ، ص ١٢٢ س ١٩ (عن الحنيد) .
- ١٢٢ ١ : هو محمد بن عبد الله أبو جعفر الفرغاني الصوفي . راجع الانساب ص ١٢٤ .

١٢٣ ومن آدابهم حفظ حرمان المشايخ وبركات^١ التأديب^٢ بمجالسهم وآدابهم .
أخبرنا محمد بن الحسن الخشاب قال سمعت محمد بن عبد الله الفرغاني
يقول سمعت الحنيد يقول^٣: كنت أجلس إلى شيوخ بضع عشرة سنة^٤
يشككون في هذه العلوم وما كنت أفهم ما يقولون ولا أنكر عليهم وكان
فائدتي منهم من جمعة إلى جمعة أني أجي . فأسمع ما يقولون وعندني أنه
حق لم أبد^٥ بالإنكار عليهم ، فما مضت هذه المدة حتى إذا أجروا^٦
مسألة جاؤوني^٧ إلى البيت فسالوني عنها وقالوا: جرت مسألة كبت وكبت^٨
فأحيينا^٩ أن نسمعها أو نحو هذا من الكلام^{١٠} ..

١٢٤ ومن آدابهم أن يجتهدوا أن لا يأكلوا بدنيهم .^١ سمعت محمد بن خالد
البغدادي يقول سمعت عبد الله الفارسي يقول سمعت أبا الحسن الرازي يقول
سمعت يوسف بن الحسين يقول سمعت أبا تراب النخشي^٢ يقول^٣: ما
تمت^٤ علي نفسي إلا مرة^٥ تمت^٦ علي خبزاً وبيضا^٧ وأنا في سفر فعدلت
عن الطريق إلى قرية فلما دخلتها وثب^٨ علي^٩ رجل وتعلق بي وقال: كان
في اللصوص : فبطحوني وضربوني سبعين جلدة . فوقف رجل علي فقال:
وبحكم هذا أبو تراب^{١٠}! فأقموني واعتذروا إلي^{١١} وأدخلني الرجل منزله وقدم

١٢٣ ١: و تبركات . ٢: التأديب . ٣: [أخبرنا... يقول]: ب: قال الحنيد . ٤: خمس: عشر .
٥: سبعين وهم . ٦: هذا . ٧: ب: + عليهم ، لكنه مشطوب . وقبل الانضليل ان
يقرا ما بدأه . ٨: السجري . ٩: س: جازلي . ١٠: س: فاجسا . ١١: [وآدابهم... الكلام]:
ساقط في ل .

١٢٤ ١: الفقرات ١٢٤-١٢٦ ساقط في ل . ٢: الاصل: ابو . ٣: الاصل: نجني . ٤: [سمعت محمد...
يقول]: ب: قال ابو تراب النخشي . ٥: س: تمت . ٦: ب: تمت . ٧: [خبزاً وبيضا]:
ب: س: خبز وبيض . ٨: س: وث . ٩: س: عد . ١٠: س: + النخشي (والصواب: النخشي).
١١: ساقط في س .

١٢٤ ١: قارن الرعاية ص ١٦٩ ص ١٥ ١ حلية ج ١٠ ص ١١٧ ص ٧ : وصحت السري يذم من
يأكل بدنه ويقول: من الشاة ان يأكل البه بدنه ؛ صفوة ج ٢ ص ٢١٨ ص ٩ ١ ج ١
ص ١١٥ ص ١٢ ١ الكواكب الدرية ج ١ ص ١٢٢ ص ٢٧ . وانظر احياء ج ٢ ص ١٧٠
ص ٣٧ : فأخذ المال باظهار التصوف من غير انصاف بحقيقتة كأخذه باظهار نسب رسول الله
صلعم على سبيل الدعوى... ولهذا استمرز المتأطون من الاكل باللهين... فلا جرم كانوا لا
يشتركون شيئا بأنفسهم غافلة ان يساهروا لأجل دينهم فيكونوا قد أكلوا باللهين .

- إليّ بخبز^{١٢} ويضف فقلت لنسي: كلّها^{١٣} بعد سبعين جلدة^{١٤}.
- ١٢٥ ومن آدابهم التواجد في السماع والسكون فيه إلا أن يكون عن أغلبية وجد يُعرف حقيقة^{١٥} سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت المرتضى^{١٦} يقول: من تواجد ولم يوافق^{١٧} تواجده زيادة فبني له أن يستحي ويتوب فإن الله أحق أن يستحي منه.
- ١٢٦ ومن آدابهم تناول الطعام على مقدار القوام. قال أبو العباس بن عطاء: من طلب الطعام لغير القوام كان انتفاعه سقام^{١٨}.
- ١٢٧ ومن آدابهم ترك الكلام على عوام الناس إلا أن يجد مريداً طالباً لمقصده^{١٩} فيتكلم عليه بمقدار ما بدله^{٢٠} ولا يزيد على ذلك. فإنه قيل لأبي الحسين الثوري^{٢١} لما دخل مصر أن يتكلم^{٢٢} على إخوانه^{٢٣}، قال: لا، هم في سفر الوحشة وذكر الخلق^{٢٤} بينهم عيبة^{٢٥}، لو وجدت مريداً متحقفاً أو طالباً مسترشداً لتكلمت عليه بمقدار ما يتحقق به المريد أو يصل^{٢٦} الطالب إلى مراده ومقصده لكن^{٢٧} أتعققت إذا تكلمت كلمة^{٢٨} تكلمت^{٢٩} بشهوة وإذا

١٢: س: خبز. ١٣: س: كل.

١٢٥: أ: + غير. ٢: س: حقيقته. ٣: س: يرفي.

١٢٦: ١: ل: اتصل أن يقرأ السقام (رعاية السجع)، أو وسقاه.

١٢٧: ١: ل: + سالكا. ٢: ل: + عليه. ٣: س: تتكلم. ٤: [إن... أصواته]: ل: ألا تكلم على أخوانك. ٥: ل: لأنهم. ٦: س: الحق. ٧: ب: حلهم. ٨: ل: فية. ٩: س: ولو. ١٠: ل: ١٠ [أو يصل]: ل: ويوصل. ١١: س: لكني. ١٢: [كلية تكلمت]: ساقط في ب. ١٣: س: فقامتني. ١٤: س: فصفا (ويبدو أن الحرف الثاني مشطوب). ١٥: ب: + فيه، لكنه مشطوب. ١٦: س: بما. ١٧: [ولكن... خبر]: ساقط في ل.

٢: راجع حلية ج ١٠ ص ٤٧ ص ١٦. تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٣١٦ ص ٢٢. القشيري ص ١٧ ص ٣٠ ص ٦٨ ص ٨. السبكي ج ٢ ص ٥٥ ص ١٥.

١. انظر القشيري ص ١٨٤ ص ٣٦. المريدون فقرة ١٣٩: وليس من الأدب استدعاء الخال والتكلف لقيام إلا من غلبة حال ترد ورزع. ٢. هو أبو محمد عبد الله بن محمد المرتضى (توفي ٥٣٢٨). راجع طبقات ص ٣١٩ والمرابع المبجلة هناك. ٣. طبقات ص ٢٠٦. المتكلم ج ٦ ص ٣٠١. ٤. راجع القشيري/شرح ص ٢٥٤ ص ١٣.

١. هو أبو الحسين أحمد بن محمد الثوري (توفي ٥٢٩٥). راجع طبقات ص ١٦٤ والمرابع المبجلة هناك.

- سمعوا سمعوا بلهو ؛ ففائدتي^{١٢} في كلامي قضاء^{١٣} وطري فيه والترين^{١٤} به وفائدتهم في سماع كلامي أن يدعوا ما^{١٥} ليس لهم به علم ولا خبر^{١٦}.
- ١٢٨ ومن آدابهم ملازمة حالي^{١٧} المراقبة والمشااهدة في ظاهريهم وباطنيهم . كذلك قال أبو الحسين النوري : من لم يراقب^{١٨} الله في أعماله لم يشاهد الله في أحواله ومن لم يذكر اطلاع الله عليه لم يحسن المراقبة له .
- ١٢٩ ومن آدابهم استعمال المروءة مع الله تعالى في معاملته^{١٩} . كذلك قال يحيى ابن معاذ : عامل الله بالمروءة وهو أن تشاهد منه^{٢٠} عليك في أن وفقك لخدمته ولا تمن^{٢١} عليه بطاعته ولا تطلب على عملك جزاء^{٢٢} وتغني عمرك في شكر ما أهلت^{٢٣} له من خدمته وعبادته .
- ١٣٠ ومن آدابهم استعمال الأدب في طلب الحاجة من الله تعالى وهو أن تطلب بلسان الافتقار لا بلسان الحكم ؛ ولزوم الأدب في طلب الحاجة دليل قرب نجاحها .^{٢٤}
- ١٣١ ومن آدابهم وصية أصحابهم بصحة من يدلهم على السبل^{٢٥} إلى الله^{٢٦} والإقبال عليه^{٢٧} ويزهدهم^{٢٨} في الدنيا . سمعت محمد بن عبد الله بن شاذان يقول سمعت يوسف بن الحسين يقول : قلت لذي النون وقت مفارقتي له : من أصعب ومن أجالس^{٢٩} قال : عليك بمجالسة من يذكر^{٣٠}ك الله رويته ويقع على باطنك هيته^{٣١} ويزيد في علمك^{٣٢} منطلقه ويزهدك في الدنيا عمله^{٣٣} ولا يمضي^{٣٤} الله ما

١٢٨ ١ الفترات ١٢٨-١٣٠ ساقطة في ل . ٢س : حال . ٣س : يعرف ويراقب . ٤س : ساقط في س .

١٢٩ ١س : ساقط في س . ٢س : بملازمة . ٣س : منه . ٤س : بخفته . ٥س : ساقط في س . ٦س : ساقط في س .

١٣٠ ١س : ساقط في س .

١٣١ ١ل : سبل . ٢ل : + عز وجل . ٣ل : على الله . ٤س : ويزهده . ٥س : يذكر . ٦س : [ويقع ... هيته] : س : وتقع هيته على باطنك . ٧س : ملك . ٨س : علمه . ٩س : تنص .

دمت في قربه يظنك بلسان فعله^{١٠} ولا يظنك بلسان قوله^{١١}. وقال^{١٢} رجل
للجند: أوصني فقال: من ذلك على الله فكن معه ومن ذلك على الدنيا
فنباعد^{١٣} عنه. وقال رجل لأبي حفص: أوصني فقال: كن لربك عبداً حقاً
ولأصحابك أئماً^{١٤} صادقاً^{١٥} واعلم أنه لا أحد^{١٦} من المسلمين إلا وله مع
الله سرٌّ فاحفظ حرمة ذلك السرِّ وإياك وأن^{١٧} تحقر أحداً من المسلمين
فتزلّ زلّةً لا تنعش^{١٨} منها أبداً. وقال رجل لمحمد بن القصار: أوصني
فقال: أوصيك بما أوصى به الفضيل^{١٩} بعض أصحابه حين استوصاه فقال:
أأرباب^{٢٠} متفرقون خير أم الله الواحد القهار^{٢١}؟

١٣٢ ومن آدابهم التباعد عن خدمة الأغنياء طمعاً فيهم. أخبرنا أحمد بن نصر
الترمذي ببغداد قال حدثني^٢ محمد بن مخلد^١ قال سمعت^٣ عمر بن فيروز
<قال> سمعت بشر بن الحارث يقول: لو لم يكن في القنوع إلا التمتع
بالمزك لكفى صاحبه^٤.

١٣٣ ومن آدابهم ترك جميع الشهوات^١. أخبرنا أحمد بن نصر <قال حدثني محمد>
ابن مخلد^٢ قال بشر بن الحارث^٣: إذا رأيت القارئ الفقير يسوي ثياب غني
لطعم^٤ فاعلم أنه محقوت^٥.

10 ب: + بل (بدأ كتابة بلسانه) ١ ولكن مشطوب. 11 (سمعت محمد... قوله):
ساقط في ل. 12 ل: قال. 13 ل: فنباعد. 14 ل: غامضاً. 15 ب: صدقاً. 16 (لا أحد):
ل: لأحد. 17 ل: + تعالى. 18 ل: ان. 19 ل: ينشئ لنفسه روضة. 20 س: أرباب.
21 [وقال رجل... القهار]: ساقط في ل.

1 س: خدمت. 2 الاصل: خدمني. 3 الاصل: بن. 4 [أخبرنا... يقول]: ب: قال بشر بن
الحارث.

1 [أخبرنا أحمد بن نصر... الشهوات]: ساقط في ل. 2 [أخبرنا... مخلد]: ساقط في ب. ل.
3 س: + يقول. ل: + الخالي. 4 ساقط في ب.

١ البيان والتبيين ج ٣ ص ١١٤ س ١٣ (عن عيسى بن مريم) ١ آداب الصبية ص ٣٠
س ٧ ، والمراجع المسجلة هناك ؛ صفوح ج ٤ ص ٢٨٨ س ١٠ . وقارن حقائق روضة ٢٧٢
بس ١٦ (عن عيسى بن مريم) . ٢ هو أبو علي الفضيل بن عياشي (توفي ١٨٧ هـ) . راجع
طبقات ص ٦ والمراجع المسجلة هناك . ٣ راجع حقائق روضة ١١٩ آ ص ٢١ . وانظر سورة
يوسف ٣٩ .

١ هو محمد بن مخلد بن حفص أبو عبد الله الدوري البطار (توفي ٢٢١ هـ) . راجع تاريخ
بغداد ج ٣ ص ٣١٠ . ٢ راجع ابن مسكويه ج ٢ ص ٢٢٧ س ١٦ .

- ١٣٤ ومن آدابهم التزمزج بالفنافة. أخبرنا أحمد بن النصر قال حدثني <محمد>
ابن مخلد قال حدثني محمد بن يوسف قال حدثني أبو نصر غلام^١ الزنار^٢
<قال> سمعت بشر بن الحارث يقول^٣: أوحى الله تعالى^٤ إلى داود عليه
السلام^٥: يا داود حذر أهلك أكل الشهوات فإني إنما خلقت الشهوات
لفسنة^٦ خلقي، فما للأبطال والشهوات^٧ ١٤٥
- ١٣٥ ومن آدابهم مجانبة^١ الشح من الحلال لئلا ينحط^٢ به^٣ إلى الشهية والحرام.
أخبرنا أحمد بن نصر قال حدثني <محمد> بن مخلد قال حدثني علي بن
خليل قال كان أبو العباس البغدادي يحب بقول سمعت بشر بن الحارث
يقول^٤: لا تعود^٥ نفسك الشح من الحلال فتخطي^٦ بك إلى^٧ الشهية والحرام.^٨
- ١٣٦ ومن آدابهم التمييز^١ في إجابة الدعوات. أخبرنا أحمد بن نصر النرسي قال
حدثني <محمد> بن مخلد قال حدثني موسى بن هارون الطوسي قال حدثني
محمد بن نعيم بن هبصم^١ <قال> سمعت بشرًا يقول^٢: كانوا أولئك
الأخبار لا يميون إلا من يعرفون طعامه ومكته.
- ١٣٧ ومن آدابهم قلّة المقام عند المريض في العبادة^١. سمعت أبا العباس
البغدادي يقول سمعت جعفرًا الخلدي يقول قال حدثني أبو القاسم بن بُندار
قال قال سري السقطي: اعتزلت بطرسوس علة قيام^٢ فادني أناس^٣ من
- ١٣٨ ١: الاصل: بن. ٢: الاصل: غلام. ٣: الاصل: الزنار. ٤: [أخبرنا... يقول]: ب. قال بشر
بن الحارث. ٥: ساقط في س. ٦: [عليه السلام]: س. ع. م. ٧: لفظاء. ٨: [أخبرنا أحمد...
والشبهات]: ساقط في ل.
- ١٣٩ ١: [ومن آدابهم مجانبته]: ل. ٢: وترك جميع الشهوات ومجانبة. ٣: ٢: ينحط. ٤: ساقط في ل.
٥: الاصل: أوحى. ٦: [أخبرنا... يقول]: ب. قال بشر بن الحارث. ٧: قال بشر الحارث.
٨: س: تموز. ٩: ٢: فينحط. ١٠: ساقط في ب.
- ١٤٠ ١: س: التميز. ٢: ٢: اجابت. ٣: الاصل: بشر. ٤: [أخبرنا... يقول]: ب. قال بشر بن
الحارث. ٥: ل: قال بشر الحارث. ٦: ٥: الاخبار.
- ١٤١ هذه الفقرة ساقطة في ل. ٢: ٢: العبادة. ٣: الاصل: جعفر. ٤: [سمعت أبا العباس...
قال]: ساقط في ب. ٥: ٥: من هبصم. ٦: [تسمي القيام (لراءة أكثر وصوحا)]. ٧: س: الناس.
- ١٤٢ ١: قارن التشبيري/شرح ص ١٦٣ س ١٦.
- ١٤٣ ١: قارن توت ج ٢ ص ٢٣٠ س ٢٥.
- ١٤٤ ١: هو أبو بكر محمد بن نعيم بن هبصم. راجع تاريخ بغداد ج ٣ ص ٣٢١.

القفراء فجلسوا فأطالوا^٦ المجلس فقلت لهم: ابطرو أيديكم حتى ندعو^٧، فبطرو أيديهم فقلت: اللهم علمنا كيف نعود المرضى^٨، وسحت يدي على وجهي فعملوا أنهم قد أطالوا فقاموا وانصرفوا^٩.

ومن آدابهم ملازمة الورع في الأوقات كلها. سمعت محمد بن الحسين بن خالد^{١٠} يقول سمعت أحمد بن محمد بن صالح <يقول> سمعت محمد بن عبدون يقول سمعت أبا القاسم بن رزق الله يقول^{١١}: خرجت يوماً من المسجد فإذا صبيان يلعبون ومشايخ قعود فقلت لهم: يا هؤلاء ما تستحيون؟^{١٢} مشايخ قعود وأنتم تلعبون؟ فقال لي^{١٣} بعض أولئك الصبيان: يا عم قل ورعهم فقلت^{١٤} هيئهم^{١٥}. وقال^{١٦} سهل بن عبد الله: الورع قوام الأمور كلها فمن لزم الورع في جميع تصرفاته أورثه الله تعالى^{١٧} عجة في قلوب أوليائه وهبة في قلوب أعدائه وقبولاً عند أهل ولايته. وسئل ابن يزدانبار^{١٨}: ما الورع؟ فقال^{١٩}: متابعة الكتاب والسنة والتأدب بأداب الشرع وترك ركوب الرخص^{٢٠} بالتأويلات.

ومن آدابهم حفظ الأوقات وملازمة الآداب في الأحوال. أخبرنا أبو العباس ابن محمد بن الحسين بن الخشاب^{٢١} قال حدثني عبد الله بن أحمد النخاش <قال> سمعت أبي يقول سمعت فهدان يقول: إنما أنت بين أوقات ثلاثة:

٦: س: فاطلو. ٧: س: ندعو. ٨: س: المريض.

١٢٨ ١: سمعت محمد بن الحسين... يقول: بدل: قال أبو القاسم بن رزق الله. ٢: ب: يوماً. ٣: ساطق في ل. ٤: ل: قلت. ٥: ل: أما. ٦: س: تستحيون. ٧: ساطق في ل. ٨: ل: فقلت. ٩: زيد على حاجز ل. ١٠: ل: قال. ١١: ساطق في س. ١٢: س: يزدانبار. ١٣: [وشل... فقال]: ل: الورع. ١٤: ل: سفس.

١٣٩ ١: القرنان ١٣٩-١٤٠ ساطقان في ل. ٢: س: أبا. ساطق في ب. ٣: لعل الصواب: عن. ٤: [بن الحسين بن الخشاب]: ساطق في ب. ٥: ب: ثلاث. ٦: س: يائي. ٧: ب: هو. ٨: [ك أم عليك]: س: عليك أم ك. ٩: [وهو ك]: ساطق في س.

١٣٧ ١: راجع ابن عساكر ج ٦ ص ٧٩ م ١٠؛ نقضات ص ٥١ م ٥.

١٣٨ ١: لله محمد بن الحسن بن خالد البغدادي. راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٣٨. ٢: راجع القشيري ص ٥٤ م ٢١ (من حل المطار). ٣: هو أبو بكر الحسين بن علي بن يزدانبار. راجع طبقات ص ٤٠٦ والمراجع المسجلة هناك ١ نقضات ص ١٨٣.

وقت قد مضى ليس إلى تلافيه سبيل ووقت لم يأت* لا تدري أهو* لك أم عليك* وهو لك* أم أنت له وإنما أنت بوقتك فاحذر أن لا تغيب عن وقتك وعن تهمل نفسك فيه .^١

١٤٠ ومن آدابهم حضور مجالس من تترا بدنه وورعه . سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت محمد بن علي الكتاني يقول: يجالس أهل الدراية تجل عن القلوب صدى الذنوب .

١٤١ ومن آدابهم قلّة النظر إلى عيوب الإخوان لمحبة لهم وحسن ظنّه بهم . سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله الرازي قال سمعت أبا عمرو الزجاجي يقول: بلغني أن رجلاً صحب إبراهيم بن أدهم فلما أراد أن يفارقه قال: يا أبا إسحاق ، هل رأيت مني شيئاً تكرهه؟ فقال: إن شدة محبة الله غيبتني عن النظر إلى مساويك^{١٥}

١٤٢ ومن آدابهم السر على قبائح الإخوان وذكرهم بالجميل . سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت عبيد الله الفسالي يقول: سرق رجل مصحفاً لإبراهيم بن أدهم ثم أتى به السوق يبيعه فقبل له: من يعرفك؟ فجاء بهم إلى إبراهيم ابن أدهم فقالوا له: تعرفه؟ قال: نعم أعرفه فقيل: هذا الذي سرق مصحفك ؟ قال: عرفت ذلك ولكنني لم أحب أن أهتك سره^{١٥} قال وقال رُويم لرجل ذكر أخاً^{١١} من إخوانه بين يديه بسوء فقال: هل تعرف منه خيراً؟ فقال الرجل: نعم قال: فاذكره فإنه خير لك وأسلم^{١٢}

١٤٠ ١: ي. ٢: [سمعت أبا بكر... يقول]: ب. قال محمد بن علي الكتاني .

١٤١ ١: محبة . ٢: [سمعت أبا بكر... يقول]: ب. قال أبو عمرو الزجاسي . ٣: بحيث . ٤: بيني . ٥: ما سألت عنه . [سمعت أبا بكر... مساويك]: ساقط في ل .

١٤٢ ١: [ومن آدابهم السر]: ل . وستر . ب: السر (؟) . ١٢: الاصل: عبيد . ٢: [سمعت أبا بكر... يقول]: ساقط في ب . ٤: ابن . ٥: + ال . ٦: [ابن أدهم]: ساقط في س . ٧: + له . ٨: فقال . ٩: سره (؟) . ١٠: ساقط في ب . ١١: أبناء ، مصحفاً الى وأبناء . ١٢: [سمعت أبا بكر... وأسلم]: ساقط في ل .

١٣٩ ١: قارن بران احوال الصوفية ورقة ١١٥ آس ٩ : [مكتوب على قبر ابن مبارك]... أيام الدهر ثلاثة: يوم مضى لا يعود اليه ويوم انت فيه لا يعود عليك ويوم مستقبل لا تدري أهو لك أم عليك .

١٤١ ١: قارن القشيري ص ١٢٢ س ١٩ : الشعراني ج ١ ص ٩١ س ١١ .

١٤٣ ومن آدابهم ملازمة الكعب إلى أن يُقعدهم التركل والثقة بآفه عن الكعب .
سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله بن شاذان يقول سمعت أبا عثمان يقول
سمعت إبراهيم الخواص يقول: لا ينبغي للصوفي أن يترخص للقصود عن
الكعب إلا أن يكون رجلاً مطلوباً بتركه قد رفعت حالة من الأحوال انقضت^١
عن موضع كعبه فأغتنه^٢ الحال من المكاسب ، فأما ما كانت الحاجات
فيه قائمة ولم يقع له عزوف يحصل بينه وبين التكلف فالعمل^٣ أول به
والكعب أحل له وأبلغ لأن القصود لا يصلح لمن لم يستغن عن التكلف^٤ .
سمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول سمعت أبا علي الرضا^٥ يقول:
إذا قال الصوفي بعد ختمه أيام: أنا جائع ، فالزمه السوق وأمره بالعمل
والكعب .

١٤٤ ومن آدابهم التترع عن السؤال عند شدة الحاجة .^١ سمعت أبا بكر الرازي
يقول سمعت أبا القاسم الجوهري يقول سمعت الجنيدي يقول^٢: كل صوفي
عزود نفسه الميل إلى أخذ الأسباب عند الحاجة فإنه لا يثقل من رقبته
نفسه ولا يحمله الصبر .^٣ وقال أبو عثمان: من سأل عند الحاجة من غير
ضرورة فإنه بعيد من طريق التورعين .

١٤٥ ومن آدابهم إذا بدا لأحدهم بركة من صحة شيخ من مشايخهم أن يكزمه
ولا يفارقه بسبب من الأسباب وعلة من العلل . سمعت محمد بن عبد الله

١٤٣ تأني هذه الفقرة في س فقط ، وإنما يكون بمصيب إعادة لفقرة ٤٧ .^٢ [رجلاً مطلوباً]:
الاصل: رجل مطلوب . ١٥١الاصل: انقضت . ١٥٢الاصل: فاعلته . ١٥٣الاصل: والعمل .

١٤٤ ١الفقرات ١٤٤-١٥٠ ساقطة في ل .^٢ [سمعت أبا بكر... يقول]: ب : قال الجنيدي . ج :
أحمد . د : بيده .

١٤٥ ١س : في .^٢ [شيخ من]: ساقط في ب . ٣[سمعت محمد... يقول]: ساقط في ب . ٤[عليه
السلام]: ساقط في س . ٥ب : تأذن . ٦س : والذي . ٧س : + فيس حم .

١٤٣ ١ راجع لفقرة ٤٧ . ٢ هو أبو علي أحمد بن محمد الروذباري (توفي ٥٢٢هـ) . راجع طبقات
ص ٣٥١ والمراجع المسجلة هناك ١ تعلمات ص ٢٠٠ .

١٤٤ ١ غارن المريدون الفقرتان ١٥٦ ، ١٦٩ : وأدبهم في ذلك (= في السؤال) ان لا يسأل الا
وقت الحاجة قدر الكفاية لمن يمونه . ٢ راجع لفقرة ٤٧ .

يقول سمعت أبا بكر يقول^١: قال رجل من الخواريين لعيسى بن مريم عليه السلام: وقد توفيتي والده: أناذن^٢ لي أن أمر وأدفن أبي؟ قال^٣: دع المولى يدفنون موتاهم واتبعني .

١٤٦ ومن آدابهم اجتناب الكسل^١ والفسج . سمعت محمد بن عبد الله الطبري

يقول سمعت علي بن بابويه^٢ يقول^٣: إياك والكسل والفسج فإنك إذا كسلت لم تؤد حق الله تعالى وإذا فسجت لم تصبر على حق الله تعالى^٤.

١٤٧ ومن آدابهم كتمان كراماتهم والنظر إليها بعين الاستدراج . سمعت أبا بكر

الرازي يقول سمعت أبا علي الروذباري يقول^١: كما فرض الله تعالى^٢ على الأنبياء إظهار الآيات والمعجزات كذلك فرض الله^٣ على الأولياء كتمانها لئلا يفتن بها الخلق^٤. وقال أبو عثمان المغربي^٥: لا يكون الولي مفتوناً في ولايته ولا مفتتاً^٦. وقال ذو النون: الولي من تولت ولايته وتولى الله عليه حركاته وأغفاه وقطعه عن الخلق أجمع وزهدهم فيه وأظهر^٧ عليه بركات نظره وسعته^٨ وكرامة الولي إذا صحت ظهرت^٩ عليه وعلى من صدقه في كرامته^{١٠}.

١٤٨ ومن آدابهم ملازمة الفقر واستعمال آدابه . سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت

أبا عبد الله المغربي^١ يقول^٢: التغيير المجرّد من الدنيا وإن لم يعمل شيئاً من

١١٦ ١س: المكاسل . ٢ب: بابوية . ٣ساقط في ب . ٤[حق... تعالى]: س: الحز . ٥ساقط في س .

١١٧ ١[سمعت أبا بكر... يقول]: ب: قال أبو علي الروذباري . ٢ساقط في س . ٣ساقط في س . ٤س: تفتن . ٥ب: مفتتاً . ٦س: ذا . ٧ساقط في س . ٨ب: وأظهر . ٩الحرف الإيم . في ب غير واضح . ١٠[صحت ظهرت]: ب: صحت أظهرت بركاتها . ١١س: كراماته .

١١٨ ١[صحت أبا بكر... يقول]: ب: قال أبو عبد الله المغربي .

١١٦ ١راجع الفريضة ص ١٦٢ ٢ ٣ مكارم الاخلاق ص ٥٠٢ ٨ (الشي سلم بخطاب علياً) ابن عساكر ج ٧ ص ٢١ ١٣ (من الاحتف بن قيس) .

١١٧ ١راجع الخلاصة ص ١١٧ ٢ (من أبي عمرو الدمشقي) . ٣هو أبو حنيفة سببه بن سلام المغربي (توفي ٥٢٧٣) . ٤راجع طبقات ص ٤٧٩ والمراجع المسجلة هناك ٥ نعمات ص ٨٧ .

١١٨ ١هو محمد بن إسماعيل أبو عبد الله المغربي (توفي ٥٢٩٩) . ٢راجع المتاعم ج ٦ ص ١١٣ ٣ نعمات ص ٩٠ .

فضائل الأعمال ذرة منه أفضل من كثير من هؤلاء المتعبدین المجتهدين ومعهم الدنيا^٢. وقال أبو عبد الله بن خفيف: أدب الفقر السرور به وكتمان الحاجة والرضا بكل حال بتردد عليه^٣ منه تيقناً^٤ أن الفقر كرامة يكرم به خواص عباده^٥ فمن قبل كرامة الله أنس به ولم يشك منه ومن شكاه^٦ منه فقد رد عليه كرامته.

ومن آدابهم استجلاب سني الأحوال بملازمة المعاملة وصحتها بمشاهدة^٧ ١٤٩ من يعمل^٨. قال أحمد بن أبي الحارثي: أعلم أن كل عبد حجب عن معاملة الله فقد حجب عن مطالعة الله وكل من حجب عن مطالعة الله حجب عن مشاهدة الله^٩ وبعد عن^{١٠} الله ومن بعد عن الله شكى.

ومن آدابهم كتمان الأحوال بالإشكال عن الإظهار وبالسر عن الكشف^{١١} ١٥٠ وبالكتابة عن الإفصاح. كذلك حكى عن أبي الحسين النوري أنه اجتمع جماعة من المشايخ من أقرانه في مجلس سماع فتواجد القوم وسكن النوري فقبل له في ذلك فقال: ما بلغ مقامي الذي أتواجد فيه فقالوا له: أبش مقامك وما حالك؟ فقال: الرمز إليه بالإشارة دون الإيضاح وبالكتابة دون الإفصاح^{١٢}، وأشد على أئرو^{١٣}:

رُبَّ ورعاء هتوف بالضمي^{١٤} ذات شجوة صدحت^{١٥} في فن
ذكرت الفأ ودهراً صالحاً^{١٦} فبكت حزناً^{١٧} فهاجت^{١٨} حزني^{١٩}

٢: الدنيا. ٣: نود. ٤: طيك. ٥: يتيقن. ٦: تيقن. ٧: شكرته. ٨: شك.

١: ملازمة. ٢: له. ٣: مشاهدته. ٤: [وكل... الله]. ٥: ساقط في ب. ٦: من.

١: الحسن. ٢: + به. ٣: + شر. ٤: القبح، الطرطوشي: في الضمى؛ نفحات: بالمحس. ٥: نفحات: شر. ٦: سرحت. ٧: نفحات: شجوة. ٨: فهاجت. نشر الحسن. ٩: نفحات: وهاجت. ١٠: نفحات: شجى. ١١: ب: بدأت. [ما بدأت]: الطرطوشي: تسحلي. ١٢: ما أبعدا. الطرطوشي: اسعدا. ١٣: القبح: هي اب. ١٤: القبح، الطرطوشي: نشر الحسن: تشكو. ١٥: القبح: فلا. ١٦: القبح: واذا. ١٧: الطرطوشي: نشر الحسن: اشكو. ١٨: القبح: فلا. ١٩: نفحات: بالمعزى. ٢٠: نفحات: بالمعزى. ٢١: وصاحو. ٢٢: ب: حالة.

فيكافي ربّما أرغها ويكاهها ربّما أرغني
 فإذا ما بدأت^{١٥} أعودها وإذا أبدأها^{١٦} تمنني
 ولقد^{١٧} أشكر^{١٨} فما^{١٩} أفهمها ولقد^{٢٠} تشكو^{٢١} فما^{٢٢} تفهمي
 غير أنني بالحنوى^{٢٣} أعرفها وهي أيضاً بالحنوى^{٢٤} تعرفني^{٢٥}

قال فتواجد الكلّ من كلامه وصاحرا^{٢٦} وسلّما^{٢٧} له حاله^{٢٨} التي حضر هو بها.

- ١٥١ ومن آدابهم الاحتمال عن الخلق أجمع. فقد حُكي عن أبي جعفر أنّه قال: لا يكون الصوفي صوفيّاً حتّى يكون الخلق كلهم عبلاً^{٢٩} عليه.
- ١٥٢ ومن آدابهم المعنى عن رؤية النفس ومطالعة الأفعال^{٣٠}. كذلك سمعت منصور ابن عبد الله يقول سمعت أبا عمرو الأنصاري^{٣١} قال سمعت أبا العباس بن عطاء يقول: أقرب شيء إلى مقت الله^{٣٢} رؤية النفس وأفعالها وأشدّ من ذلك مطالعة الأعراض عن أفعالها^{٣٣}. وقال^{٣٤} الجنيّد: الدنيا والخلق والنفس حجاب قلوب الخواص.
- ١٥٣ ومن آدابهم دوام المجاهدة واستعمال العلم ظاهراً وباطناً. قال الحارث المحاسبي:

- ١٥١ [لقد... قال]: ل: قال أبو جعفر. ب: له.
- ١٥٢ ١ل: + والأحوال. ٢الاصل: ابن. ٣[كذلك... يقول]: ب: كذلك قال ابن عطاء. ل: قال أبو العباس ابن عطاء. ٤ل: + تعالى. ٥ل: قال. ٦[والخلق والنفس]: س: والنفس والخلق.

١٥٠ ١ راجع القس ص ٣٠٥ س ٣ (الآيات ١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠ ١١ ١٢ ١٣) ١ الطرطوشي ص ٤١ س ١٣ ٢ نشر المحاسن ج ٢ ص ١٧٩ س ١٣ (ما عدا البيت الرابع) ٣ تفهات ص ١٨١ س ٤ (الربعة آيات مرتبة على النحو التالي: ١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠ ١١ ١٢ ١٣). ويذكر جسامي أن الشعر لجنيّد، غير أن الشبل هو الذي أشده. وراجع أيضاً E. Dermenghem, *Vie des saints musulmans, Alger* [1956?], p. 262.

١٥٢ ١ هو علي بن محمد بن علي بن بشار أبو عمرو (أبو عمر) الأنصاري. راجع تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٧٣. ٢ راجع الفشيري ص ٧١ س ٣٤ ١ صفوة ج ٢ ص ٢٥١ س ١٢. ٣ تارن الكواكب الدرر ج ١ ص ٢١٦ س ١ ١٥٥ ص ٢٦٩ س ٢٤ : شذرات ج ١ ص ٢٦٠ س ١٦.

من اجتهد في باطنه^١ ورثه الله تعالى^٢ حسن المعاملة في ظاهره ومن حسن^٣ معاملته في ظاهره وباطنه^٤ ورثه الله الهداية إليه^٥. قال الله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^٦. وقال بعضهم: العدل^٧ ما استعملك واليقين ما حملك^{٨،٩}.

ومن آدابهم الصبر على ما يلحقهم من^{١٠} تذليل^{١١} النفس في السؤال وغيره. سمعت بعض مشايخنا يقول^{١٢}: قال رجل للثبلي^{١٣}: يا أبا بكر نذهب^{١٤} فنطلب^{١٥} منهم شيئاً فيذلّونا قال: ويحك^{١٦}، وهل طريقك إلاّ الذلّ^{١٧} وهل عيشك إلاّ بالذلّ^{١٨} وهل عزك إلاّ في الذلّ^{١٩} وهل تصل إلى ما تريد إلاّ بالذلّ^{٢٠} وكت ساعة^{٢١} ثم قال للرجل: اخرج إليهم لا ترى نفسك ولا^{٢٢} تراهم فتسلم ويسلمون. وقال حمّاد بن القصار^{٢٣}: لا يفلح من لم يدقّ ذلّ إهانة الردّ عند السؤال. وقال أبو عبد الله بن الجلاء^{٢٤}: من نظر إلى نفسه بعين الغرّة^{٢٥} والتعظيم فإنّه حقّ على الله أن يذله بردّ^{٢٦} طلبته^{٢٧} من الأجناس^{٢٨}. وقال فارس البغدادي^{٢٩}: رأيت الثبلي^{٣٠} يوماً في الجامع وهو يقول: من معه لله شيء فليعطني^{٣١} قد أحرجني الوقت إليكم فأعطاه رجل جملة^{٣٢} فقال: أعطوها البقال^{٣٣}، ثم بكى^{٣٤} ثم قال: ما^{٣٥} من حرفة إلاّ والكدية^{٣٦} أخس^{٣٧} منها وكيف نعرف الله ونحن نأخذ بأخس^{٣٨} الحرف؟

١٥٢ ١: بطنه. ٢: ساقط في س. د. ٣: حشيت. ٤: ساقط في ب. د. ٥: السليم. ٦: [وقال... حملك]. ٧: ساقط في د.

١٥٣ ١: الفقرات ١٥٦-١٥٧ ساقطة في ل. ٢: س. ي. ٣: تذليل. ٤: ساقط في س. ٥: تقب. ٦: فطلب. ٧: ويحك. ٨: س. + ولا. ٩: المرة (٢). ١٠: س. ويرد. ١١: س. طلب. ١٢: س. فليعطني. ١٣: س. البقال. ١٤: س. وما. ١٥: س. والكدية. ١٦: ب. سير. ١٧: بأحسن.

١٥٤ ١: راجع لفرة ٥٧. ٢: سورة المكيوت ٦٩. ٣: راجع ابن مسكّر ج ١ ص ٢٢٨ س ١٠ (من أبي سعيد الخدري).

١٥٥ ١: هو أبو صالح حمدون بن أسد بن عمارة القصار (توفي ٢٧١هـ). راجع طبقات ص ١٢٣ والمراجع المسجلة هناك. ٢: نفعات ص ٦٠. ٣: هو أبو عبد الله محمد بن يحيى بن الجلاء (توفي ٥٣٠هـ). راجع النعماني ج ١ ص ١١٦؛ شذرات ج ٢ ص ٢١٨. ٤: قارن القبع ص ١٥٩ س ١٧. ٥: س. ١٦٧ س ١٢؛ الملائنة ص ٩٩ س ١؛ شذرات ج ٢ ص ٢٣٠ س ٥. ٦: هو فارس بن عيسى البغدادي أبو القاسم (توفي ٤٣٥هـ). راجع نفعات ص ١٥٤.

١٥٥ ومن آدابهم العمل في الوقوف على ما يترد عليهم من الأحوال وما يمر بهم في الأوقات وترك الإغفال^١ عن حالة^٢ من الأحوال ومعرفة الوقت فإنه أمر الأشياء وأقرضها على العارف أن لا يغفل عنها فإن الوقت إذا فات لا يستردك . حكى عن الحسين بن منصور^٣ أنه قال : احفظ أنفاسك وأوقانك وساعاتك وما مر بك وما أنت فيه ؛ فمن عرف من أين جاء عرف^٤ أين يذهب ومن علم ما يصنع علم ما يُصنع به ومن علم ما يُصنع به علم ما يتراد منه ومن علم ما يتراد منه علم ما له ومن علم ما له علم ما عليه ومن علم ما عليه علم ما معه ومن لم يعلم من أين جاء^٥ وأين هو وكيف هو ولمن هو^٦ فذلك^٧ ممن لا يعلم ولا يعلم أنه لا يعلم ويظن أنه يعلم .^٨

١٥٦ ومن آدابهم^٩ المجاهدة في معرفة الدواعي ومطالبة كل وقت بآداب ما بهتف به داعي ذلك الوقت . قال الحسين بن منصور : داعي الإيمان يدعو^{١٠} إلى الرشد وداعي الإسلام يدعو^{١١} إلى الأخلاق وداعي الإحسان يدعو^{١٢} إلى المشاهدة وداعي التهم يدعو^{١٣} إلى الزيادة وداعي العقل يدعو^{١٤} إلى المذاق وداعي العلم يدعو^{١٥} إلى السماع وداعي المعرفة يدعو^{١٦} إلى الروح والراحة والراحة^{١٧} وداعي النفس يدعو^{١٨} إلى العبادة وداعي التوكل يدعو^{١٩} إلى الثقة وداعي الخوف يدعو^{٢٠} إلى الاتزاع وداعي الرجاء يدعو^{٢١} إلى الطمأنينة وداعي المحبة يدعو^{٢٢} إلى الشوق وداعي الشوق يدعو^{٢٣} إلى الوله وداعي الوله يدعو^{٢٤} إلى الله^{٢٥} ونجاب من لم يكن له داعية من هذه الدواعي ؛ أولئك^{٢٦} الذين أهملوا في مغاوزه التحير ومن لا يبالي الله بهم^{٢٧} .

١٥٧ ومن آدابهم وصيتهم لإخوانهم عند أسفارهم وتصبحتهم إيتاهم . سمعت أبا

١٥٥ ١س : النقط . ٢س : حال . ٣س : منصور . ٤س : + ال . ٥س : ال . ٦ (وان هو) : ساقط في ب . ٧س : فذلك .

١٥٦ ١ساقط في س . ٢س : يدعوا . ٣ساقط في س . ٤ [داعي الوله ... الله] : ساقط في ب . ٥س : + من . ٦س : تأتي هنا لفظة ١١٠ .

١٥٧ ١أتاني هذه العبارة في س فقط .

١٥٥ ١ راجع حقائق ورقة ٢٢٢ ب س ٤ . وقارن اللامية ص ٩٥ س ٢ .

١٥٦ ١ قارن صاحب العارفين ورقة ٢٧ ب س ٩ .

- ١٦١ ومن آدابهم لزوم المجاهدة على الدوام إلى أن يبلغ إلى مقام الوصلة . قال الله تعالى: ﴿قَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ﴾^١ . وقال أبو حفص: المحراب باب كل خير . وجاء رجل إلى أبي الخير الأنطع^٢ فقال: كيف الطريق إلى الله تعالى؟ فقال: الماء والمحراب فقال الرجل: سألتك عن الطريق إلى الله فقال: الطرף كثيرة شتى^٣ ولكن من هاهنا وجدنا طريق^٤ الوصول إليه^٥ .
- ١٦٢ ومن آدابهم دوام الاشتغال بما يلزمهم في كل وقت وحين ونفس وبجانبهم الفراغ^٦ . كذلك قال سهل بن عبد الله: يدخل الخلل على الفارغ^٧ لأن المشغول في مزيد والتكلف للفارغ لا للمشغول^٨ .
- ١٦٣ ومن آدابهم قطع القلوب عن الأسباب بمشاهدة المسبب . وقال سهل بن عبد الله: من ظن أن معاشه بسبب فقد اتهم الله تعالى في وعده وأعظم القرية عليه ولا يصح لمبد طاعة حتى يكون الله سببه ويكون راضياً قائماً . وقال أبو بكر الوراق: لا عبد أذل من عبد يدعو إليه سيده وهو يشغل بما لبيده عنه . وسئل سهل: ما القوت؟ قال: القوت على الحقيقة الله فإن به قوام الكل ومن كان قوامه بغيره فهو عاجز ومن كان حياته بغيره فهو ميت . وأنشدني^٩ في هذا المعنى:

١ [قال الله تعالى]: ساقط في ب . ساقط في س . س : + تعالى . ٤ [الطرق... شتى]: س : الطريق كثير متشعب . ٥ : الطريق إلى . ٦ في سأل تأني حساً فقرة ١٠٧ . [قادته... إليه]: ساقط في ل .

١٦٢ ١ الفقرات ١٦٢-١٦١ ساقطة في ل . ٢ [في كل]: س : وكل . ٣ : بالفراصة . ٤ : الفراغ . ٥ : + ومن آدابهم التمزق بالانقطاع إلى الله علماً بأن ما سواه ظهير إليه ، لكنه مشطوب .

١٦٣ ١ [ين عبد الله]: ساقط في س . ساقط في س . ٢ : القرية . ٣ : وأنشد . ٤ : + شعر .

١٦١ ١ سورة آل عمران ٣٩ . ٢ هو أبو الخير الأنطع الدبائلي (توفي ٥٣١٦هـ) . راجع طبقات ص ٣٧٠ والمراجع المسجلة هناك . تفجمات ص ٢٠٩ .

إذا كنت قوت النفس ثم هجرتها فلم تلبث النفس التي أتت قوتها^٦

سبقى بقاء الضب^٥ في الماء أو كما يعيش ببذاء السمائم^{١٠} حوتها^١

١٦٤

ومن آدابهم التمرز بالانقطاع إلى الله علماً بأن من سواه فقير^١ إليه وأنه

الغني المتعال^١ وأن من تمرز بغيره فهو ذليل أبداً فيتمرز به لجزءه في الدارين

ويكفيه من همها^٢ ولا^٣ يقلد على ذلك غيره. قال الله تعالى: ﴿وَقُلْ

الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^١. واشتغالهم في كل الأوقات بما هو

أولى بهم حالاً وعلماً وأدباً وبجادة^٤، وأدب العلم أن يريش علمه بنفسه لا

نفسه بعلمه ويعلم أن قلبه لا يسع العلوم فيودعه منها ما يصلح أن يكون^٥

زاده^٦ إلى ربه وما يذله على القيام بأوامره ويعلم أن ماله لا يسع الخلق

كلهم فيخص به^٧ أهل الحق ومتبجه^٨ ويعلم أن أخلاقه لا يسع اشتغالها^٩

مع الخلائق كذهم فيستعملها مع من يوافق في طريقته^{١٠} واعتقاده وبماشره^{١١}

ويخص بها^{١٢} أهل تحته^{١٣} فيخصهم بخواص أخلاقه ويذل^{١٤} للباقيين من عشرته

بشر^{١٥} وجهه وطلاقة ويستعمل الورع بحقيقته^{١٦} وشرائطه^{١٧} وهو^{١٨} أن يكون

قيامه إلى العلم بلا فترة وزمده بلا رغبة ويقظته بلا غفلة وبقية بلا شك^{١٩}

وشكوه^{٢٠} بلا كفران^{٢١} مع الحلم مع الثبات حتى إذا جهل عليه جاهل

^١ الفشيري/شرح: فكم. ^٢ ب: تثبت. ^٣ ب: قوتها. ^٤ س: الطبع. ^٥ س: ١٠. ^٦ ابن سناكر: المهامة.

^١ س: نصير. ^٢ ب: هها. س: مهها. ^٣ س: فلا. ^٤ س: وبجادة. ^٥ س: + في سبيله. ^٦ س: راء. ^٧ [فيخص به]: ب: فيعربه. ^٨ س: وينتبه. ^٩ س: اشتغالها. ^{١٠} س: طريقته. ^{١١} س: وبماشره. ^{١٢} س: به. ^{١٣} س: تحته. ^{١٤} ب: ويدل. ^{١٥} س: وبشر. ^{١٦} ب: حقيقة. ^{١٧} س: لا. ^{١٨} [ويظنه... شك]: س: وبقية بلا شك ويظنه بلا غفلة. ^{١٩} ب: وشكر. ^{٢٠} ب: لا. ^{٢١} ب: + نفسه. ^{٢٢} س: حلم. ^{٢٣} ب: ونحسب. س: ونحسب. ^{٢٤} ب: والسبح. ^{٢٥} س: احوال. ^{٢٦} [فن... حرة]: س: حية. ^{٢٧} س: القنانات. ^{٢٨} س: أحب. ^{٢٩} س: الدنيا. ^{٣٠} س: ساطع في س. ^{٣١} س: ابتغى. ^{٣٢} س: ساطع في س. ^{٣٣} س: غالي. ^{٣٤} س: عن كل ما.

١٦٣ ١ راجع حلية ج ١٠ ص ٢٧٦ س ٢ (البيت الأول + النشء الجنب) ١ الفشيري/شرح ص ١٤٧ س ١٧ (البيت الأول) ١ ابن سناكر ج ٢ ص ٢٤٧ س ٢٠ (النشء إبراهيم بن محمد النصرأبادي).

يعلم²² عنه وإن ظلمه لم يظلمه وإن كذب عليه لم يفضب وإن مدحه لم يفرح لتمام شفقتة ورحمته وسلامة صدره ويحجب²³ الحرص والكبر والشع²⁴ فإنها أصول²⁵ الشر وفروعها الشيع والري وكثرة التوم والراحة وحب الرياسة ومتابعة الشهوات ومدار هذا كله ينتهي إلى حب الدنيا فمن أحب الدنيا جر²⁶ه إلى هذه البلايا فإنها كلها من فروع الدنيا ؛ وقد وصف الله تعالى الدنيا وأخير عنها فقال : ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَزِينَةٌ تَتَفَاخَرُونَ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرُونَ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ﴾^{٢٧} إلى آخر الآية . فمن أحب شيئاً من هذه المقدمات²⁷ فقد أحبها²⁸ للدنيا²⁹ ومن أحب الدنيا فقد³⁰ أحب ما يفضه³¹ الله ؛ فقد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال : إن الله تعالى³² لم ينظر إلى الدنيا منذ خلقها بفضاً منه لها .^{٣٣} وأربع خصال تباعدك عن الدنيا وتقرّبك إلى الآخرة : التباعد من هذه الدنيا وتعيها والنظر إليها بعين الحدث والفتاء - فقد قال الجنيد : من كان بين طرفي فناء فهو فان³⁴ - والورع عا³⁵ اشبه عليك حلمه والوقوف عن كل ما استعجلك إليه الهوى والصبر على مرارة التقوى والرضا عند المصائب .

ومن آدابهم حب الخلوة فإن فيه^{٣٦} الخيرات لمن³⁷ خلا يعلم . سمعت أبا عثمان المغربي يقول^{٣٨} : لا تصلح الخلوة والسماع^{٣٩} إلا لعالم رباني^{٤٠} . وقال سري^{٤١} السقطي^{٤٢} : الذي ثورث^{٤٣} الخلوة خمسة أشياء : الراحة من خلطاء^{٤٤} السوء والزهد في الدنيا والصمت وجدان حلاوة العمل^{٤٥} إذا غاب عن أعين

١٦٥ ١: ٤ مواهب . ٢: فيها . ٣: إن . ٤: من . خلا . ٥: [صحت ... يقول] : ل : قال أبو عثمان المغربي . ٦: [لا ... والسماح] : ل : لا يصلح السماع والخلوة . ٧: [للعالم رباني] : س : لعالم الرباني . ٨: س : ساقط في س . ٩: بس : يورث . ١٠: ل : الاشتهاء . ١١: ل : الخلطاء . ١٢: ل : العلم .

١٦٦ ١ سورة المائدة ٨ . ٢ سورة الحديد ٢٠ . ٣ راجع أحياء ج ٣ ص ١٢٩ من ١٣٥ . ٤ مكادوم الاعتقاد ص ٥٤٢ من ١٨ . ٥ كز ج ٣ ص ١٠٩ فقرة ٩٧٥ . ٦ زنة الباطنين ص ٢١٥ من ٣١ . ٧ الفتح الكبير ج ١ ص ٣١٢ من ٤ . ٨ وقارن أحياء ج ٣ ص ١٤٦ من ٢٢ . ٩ غنية ج ١ ص ١٤٦ من ١٥ . ١٠ راجع حقائق ورقة ١٤٤ من ١٦ . ١١ ١٨٤ . ١٢ من ٨ . ١٣ ٢٢٢ من ٢١ (كلها من الجنبه) . ١٤ ١٩٨ من ٩ (من ابن مطا) .

- الناس وترك الإزراء^{١٤} على الناس حين لا يرى أحداً^{١٥} بمضي الله^{١٦}.
- ١٦٦ ومن آدابهم مداومة التوبة في كل وقت^{١٧} فإن العبد لا يخلو في كل وقت^{١٨} من واجب الله تعالى فيه بقصر^{١٩} عن أدائه^{٢٠} ونعمة^{٢١} نتجده^{٢٢} عنه^{٢٣} فيقل عن شكرها فيلزمه^{٢٤} ذلك^{٢٥} توبة^{٢٦} واستغفار^{٢٧}.
- ١٦٧ ومن آدابهم إخفاء ما يظهر الله عليهم^{٢٨} من كراماته^{٢٩} وكنماها^{٣٠}. فقد ذكر بعضهم أنه قال: ألطف ما يُخدع به الأولياء الكرامات وإظهار الآيات عليهم^{٣١}.
- ١٦٨ ومن آدابهم كتمان أسرار معروهم فلا يظهرونها إلا عند أهلها لئلا يفتن بها الخلق ولا يتصنع بها ولا يتلبسون^{٣٢} عد العوام^{٣٣} بشي منها.
- ١٦٩ ومن آدابهم سكونهم عند شهوة الكلام وكلامهم عند شهوة السكون. كما ذكر عن بشر الحافي أنه قال: إذا أعجبك الكلام فاصت وإذا أعجبك الصمت فتكلم^{٣٤}.
- ١٧٠ ومن آدابهم أن يتهدوا أنفسهم في كل الأوقات ولا يضع لهم رصاً عنها

١٤ من الإزراء: ١٥ من: أحمد. ١٦ في سائر نثره عقرة ١٠٨ ل. ١٧ نعل.

١٦٦ ١: آدابهم. ٢: مداومة. ٣: يخلو. ٤: لا يرى. ٥: وصال. ٦: ساقط في ل. ٧: الله. ٨: تنصير. ٩: تنصير. ١٠: أدائه. ١١: أدائه. ١٢: التمه. ١٣: تهو. ١٤: الله. ١٥: فيلزمه. ١٦: ذلك. ١٧: توبة. ١٨: استغفار. ١٩: في سائر نثره عقرة ١٠٩.

١٦٧ ١: الله. ٢: الكرامات. ٣: عليها. ٤: [لقد ذكر... عليهم] ساقط في ل.

١٦٨ ١: عده عقرة ساقط في ل. ٢: يتصنع (؟). ٣: يتلبسون.

١٦٩ ١: ساقط في ل. ٢: صعب. ٣: صعب.

١٧٠ ١: لم يرد صوت النفس عقرة ٧١.

١٦٦ راجع الزيادة من ١٥٨ من ١٦ (عن إبراهيم النسي) - المقطع ٢ من ١٧٢ من ١٦٥ - ح ٨ من ٣٤٧ من ١٢ - المشجري من ٥٨ من ١٩ - تذكرة الأول: ح ١ من ١١٢ من ١ - المنطوق: ح ١ من ١٠١ من ٢٩ - الكواكب الدرية: ح ١ من ٢٠٩ من ٦ - عزب المقطع ٢ من ١٧٢ من ١٦ - أخبار: ح ٣ من ١٩ من ٢٢ - وقال رجل لمرير بن عبد العزيز رحمه الله تعالى: من الكلام؟ قال: إذا التفت الصمت - قال: من الصمت؟ قال: إذا التفت الكلام.

بحال^١ ولا يتركها تخير^٢ عن علم لم يستعمله أو حال^٣ لم ينفذ وأن لا تحمّلهم^٤ المعرفة على تخطي شيء^٥ من الشرع وآدابه والنهائين به بل يجتهدوا في تعظيم الشرع وظاهر العلم في كل^٦ وارد ويتركوا^٧ الدعاوى كلها ما صغر منها وما كبر فلا يدعوا^٨ بشيء من أفعالهم وأحوالهم ولا يستحسنوا شيئاً من كلامهم وأقوالهم ويلزموا أنفسهم خدمة^٩ من أطاع سيدهم بكل^{١٠} جهد ويكونوا^{١١} راضين^{١٢} بالقضاء متوكلين على الله مفوضين أمورهم إليه ويحفظوا^{١٣} أوقانهم وأحوالهم وأنفسهم ولا يفتخروا^{١٤} منها شيئاً إلا بما هم مأمورون به ويجتهدون في بسط وجوههم لإخوانهم وبذل معروفهم لهم وفي الحقيقة يستأنسون بربهم ويستوحشون من الخلق ويراعون ظاهرهم ويراقبون باطنهم ويحفظون ألسنتهم ويحسون ظنونهم بإخوانهم ويسترون العن^{١٥} بأنفسهم . ولا يصح الأدب لأحد إلا بالأدب بإمام من أئمة القوم يدلّه على عوراته وسقطاته وعثراته . فإن من قتل نفسه في المجاهدة وأفنى أوقاته في الزهد يكون مصحوب نفسه متكبّراً فيه لا يعرف عيب ما هو فيه إلا أن يدلّه على ذلك من سلك المقامات وقازل الأحوال وأصابته بركات^{١٦} بمشايخه وأتوار^{١٧} شفقتهم فبدل^{١٨} هذا المريد على طريقته ويبين له^{١٩} صلاح أوقاته من فسادها ويخبره بخيره من شره وعند^{٢٠} ذلك يهتدي^{٢١} إلى سبيل رشده إن وقع له ذلك^{٢٢} فإن خطاه هذا السالك

١٧٠ ١- اب- يخبر ٢- حال ٣- يحملهم على علم ٤- من: مثي ٥- من: يجتهد ٦- من: ويترك ٧- يدعوا ٨- من: خدمة ٩- من: ويكونوا ١٠- من: راضين ١١- من: يحفظوا ١٢- من: يصح ١٣- اب- ركان ١٤- ثم قصت السيوف وصحت له عورته ١٥- [مشايخه وأتوار] سقط في ب ١٦- من: عدل ١٧- من: إصلاح القلوب ١٨- لكه مشطوب ١٩- من: عدل ٢٠- وصحت هذه الكلمة في ب على طريق القويمة (أشارة إلى الكلمة الأولى في القويمة التالية المفقودة) . ونسبها ب عدل ٢١- لا ينبغي الصديق أن لا يفتخر هذه الآداب قبله إلى سائر الإبراء (والصواب: فالتسليم) أيما الخائب الصديق أن لا يفتخر هذه الآداب قبله إلى سائر الإبراء فهو إلى الله تعالى فإن من الحق على الله يكتفيه تكفيل الله له بجميع مراده ولا يهلك في وقت من أوقاته ووقف اللهم أن تعلمنا من المتأدبين ما أدرك كنهه وانشرح تسعة نوب الصلح صل الله عليه وسلم ولا يحسن من المبرزين من بركته يفضله ويحسنه أمير ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم والحمد لله رب العالمين تحت وبه التوفيق .

١٧٠ ١- قانون الملازمة من ١٠٠ ص ٧ . ٢- قانون الملازمة من ١٠٨ ص ١٢ . التفسير ص ١٨١ ص ٣٢ .

الذي قد سلك المقامات ونازل الأحوال رجع إلى عالم ناصح مستعمل لعلمه معرض عن دنياه فيعرض عليه حساله ويقبل منه ما ينصحه ويشير به عليه فلن يعدم إذ ذاك رشده وإذا صحَّ للمريد إرادته قبض الله له سالكاً قريباً أو عالماً ناصحاً فإنَّ من أقبل على الله بكتبته تكفَّل الله له بجميع مراده ولا يهمله في وقت من أوقاته وإنَّ عدم العالم الناصح والوليَّ السالك رجع بالكلية إلى ربِّه ليكون هو متولِّي تأديبه وتعليمه إذا رأى منه صحة²⁰ الإرادة والعزم . وأنا أسأل الله عزَّ وجلَّ أن يجعلني من المتأدِّين بأداب كتابه والمتعلِّمين بسنة²¹ نبيه صلى الله عليه وسلم العادلين بكتابه وبسنة نبيه ولا يجعلني من المحرومين من بركاتهما ولا يخالف²² بي عن طريقهما وأن يلقيني²³ رشدي عند عرض الأديان وأن يلقيني²⁴ حجتي عند مسألة الملكين²⁵ منكراً وتكبيراً عليهما السلام وأن يؤمِّنني²⁶ يوم الفرع الأكبر ويرزقي الروي يوم العطش الأكبر وأن يؤمِّنني²⁷ في لحدي ليلة وحدتي بفعل ذلك بي وأحبَّائي ووآلدي وجنَّتي²⁸ المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات بمنَّة وجوده وفضله وكريمه ورحمته إنَّه سميع قريب والحمد لله ربَّ العالمين والصلاة والسلام على عاتق الأنبياء محمد وعلى آله وصحبه أجمعين والحمد لله ربَّ العالمين .

19 الأصل: صحت . 20 لعل الأصل: ولفظه . 21 الأصل: تخالف . 22 الأصل: تلقني .
23 الأصل: يلقني . 24 الأصل: الملكان . 25 الأصل: يأتي . 26 الأصل: يأتي .

كتاب

عيوب النفس ومداواتها

لأبي عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى

السلي الأزدى النيسابوري

بسم الله الرحمن الرحيم^١

١ الحمد لله أولاً وآخراً وصلى الله على محمد باطناً وظاهراً وعلى آله وسلم تسليماً كثيراً دائماً^٢. الحمد لله الذي عرف أهل صفوته عيوب أنفسهم وأكرمهم بمطالعة غلرها^٣ وجعلهم أهل البقعة والانتباه لمراد^٤ الأحوال عليها^٥ ووفقهم لمداواة^٦ عيوبها ومكائن ضرورها بأدوية تخفى إلا على أهل الانتباه لمعرفة بدائها واشتغالهم بطلب دوائها فهل عليهم من ذلك العبر بفضل وحسن توفيقه^٧.

٢ أمّا بعد! فقد سألني بعض المشايخ أكرمهم الله بطاعته^٨ أن أجمع له^٩ فصلاً من^{١٠} عيوب النفس^{١١} يستدل بها على ما وراءها فأعفته بطلته وجمعت له هذه الفصول التي أسأل الله تعالى أن لا يعدنا^{١٢} بركاتها وذلك بعد أن استخرت الله تعالى فيه واستوفت له^{١٣} وهو حيي وزعم المعين وصلى الله على محمد وآله^{١٤} وسلم كثيراً^{١٥}.

٣ فقلت: اعلم أن النفس على ثلاثة أقسام: نفس أمارة ونفس لوامة ونفس مطمئنة. ١ فأمّا المطمئنة فهي التي أبقت أن الله ربّها واطمأنت إلى ما وعد الله وصدقت بما قال الله وصيرت لأمره وهي النفس المؤمنة التي يبيض

١ ث: + وبه نستعين . قال أبو عبد الرحمن محمد ابن (والصواب: بن) الحسين ابن (والصواب: بن) موسى السلمي النيسابوري رضي الله عنه . ص: + وبه نستعين . قال الشيخ أبو عبد الرحمن السلمي قدس الله روحه . 2 ص: + رب العالمين وصلاته على بيته محمد وآله وصحبه أجمعين . 3 الحمد... دائماً: ساقط في ث . [ولاً... دائماً]: ساقط في ص . 4 عل هاشم ب: بعدد . 5 صحيح . 6 ث: لراه . 7 ث: وهاشم ب: عليهم . 7 ث: هارات . 8 [الحمد لله الذي... توفيقه]: ساقط في ص .

٢ 1 [أما بعد]: ث: وبه . 2 ث: لمضاته . 3 [أصبح له]: ث: أخرج لهم . 4 ث: في . 5 [نقد... النفس]: ص: فإن بعض المشايخ سألني تأليف عيوب النفس . 6 ث: يستدل . 7 ساقط في ث . 8 ث: يعدني . 9 ساقط في ث . 10 ث: + غاتم التبيين . 11 ث: وعلى آله الحسين . 12 [وسلم كثيراً]: ساقط في ث . [يستدل... كثيراً]: ص: فأجبت له ذلك .

الله تعالى وجهها ويعطيها كتابها يمينها فتطهر وهي الراضية بقضاء الله وقدره وخيره وشره ونفعه وضره وهي التي يقول الله تعالى لها: ﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً﴾ أي عن الله (مَرْضِيَّةً) أي مرضياً عنها بعملها الصالح وتصديقها بوعده الله تعالى. وأما القسم الثاني فهي النفس اللوامة التي تلوم على الخير والشر ولا تصبر على السراء والضراء وهي التي تندم على ما فات وتلوم عليه وتقول: لو فعلتُ أو لم أفعلُ وهي النفس الفاجرة المذمومة. فليس نفس برّة ولا فاجرة إلا تلوم؛ إن كانت عملت خيراً قالت: هلاّ زدت عليه وإن عملت شراً قالت: لبني لم أفعلُ فهي تلوم نفسها في الآخرة على ما فرطت في الدنيا وهي التي أقسم الله تعالى بها بقوله: ﴿وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ﴾. وأما النفس الأمارة فهي التي قال الله تعالى حكايةً عن يوسف عليه السلام حيث قال: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾. وقال الله عز وجل: ﴿وَتَمْنَى النَّفْسُ الْهَوَىٰ﴾. وقال سبحانه وتعالى: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ وغيره من الآيات ما يدل على شرو النفس وقلة رغبته في الخير. أخبرنا علي بن أبي عمرو قال حدثنا^١ عبد الجبار بن سيرين^٢ قال^٣ حدثنا^٤ أحمد بن الحسين بن

١ [قلت اعلم... قال:] ش: قال الله عز وجل. ب: قال الله تعالى. ٢ [الله عز وجل:] ساطط في ش. ص: وأما من حاف نظام زه. ٣ [سبحانه وتعالى:] ساطط في ش. ٤ [وقال سبحانه... هؤلاء:] ساطط في ص. ٥ [ش: وغير هذا. ٦ [عل... عمرو:] ش: أبو عمرو. ٧ [ش: أخبرنا. ٨ [ش: ابن. ٩ [ش: شيراز. ١٠ [ساطط في ب. ١١ [ب: ثاب. ش: أخبرنا. ١٢ [ش: ابن.

١ فلان سميت/الهتبي ص ٩٠-٩٢ (من أدب النفس الحماسي) ٢ الرضاي/هجر ص ٢٧ ٣ ايجاد ج ٣ ص ٢١ ٤ B. Reinert, Die Lehre vom tawakkul in der klassi- ٥ schen Sufik (Berlin 1968), p. 84 ٦ سورة يوسف ٧ ٨ وقارن الملائكية ص ١١٢ ص ١٥ ٩ سورة التازعات ١٠ سورة الخالية ١١

أبان^٧ قال حدثنا^٨ أبو عاصم^٩ قال حدثنا^{١٥} شعبة^٩ وسفيان^{١٠} عن سلمة^{١١} ابن كهيل^{١٠} عن أبي سلمة^{١١} عن أبي هريرة^{١٢} رضي الله عنه^{١٣} أن النبي صلى الله عليه وسلم قال^{١٤}: البلاء والموت والشهوة معجونة بطينة نبي^{١٥} آدم عليه السلام^{١٦}. ١٢ قال الله تعالى: (وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَتَّىٰ جَاهِدُوهُ) ١١، يعني مجاهدة النفس ومنعها عن اتباع الهوى^{١٧}.

٤ فمن عيوب النفس أنها تنهزم^١ أنها قائمة^٢ على باب نجاته^٣ تفرع الباب^٤ بفنون^٥ الأذكار^٦ والطاعات^٧ والباب مفتوح^٨ ولكنه أغلق باب الرجوع على نفسه^٩ بكثرة الخلفات. كما أخبرني الحسين بن^{١٠} يحيى^١ قال سمعت جعفر ابن محمد يقول سمعت مسروقاً^٢ يقول^٣: مرت رابعة الصدوقية^٤ بمجلس^٥ صالح المرئي^٦ وهو يقول^٧: من آدم^٨ قرع الباب يوشك أن يفتح له

١٢: ش: أخبرنا. ١٤: سقطت. ص: في ش: وكثبت ثانية. ١٥: ش: أخبرنا. ١٥: ب: عن سفيان. ١٧: [رضي الله عنه]: ش: قال. [أخبرنا عن...]: ص: ساقط في ص. ١٨: [إن النبي صلى الله عليه وسلم قال]: ش: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم. ص: وقال النبي صلى الله عليه وسلم. ١٩: ساقط في ب. ٢٠: [عليه السلام]: ساقط في ش. ص: ٢١: [قال الله...]: ساقط في ش. ب.

٤: ص: توهم صاحباً. ٥: ص: أنه. ٦: ساقط في ش. ص: ٤: ش: الجنة. ٥: [تفرع الباب]: ش: تفرعه. ٦: ص: بقول. ٧: ص: + والادوار. ٨: ص: + له وليس كذلك. ٩: [ولكنه... نفسه]: ش: ولكنه أغلق على نفسه باب الرجوع لفتح. ص: ولكنه أغلق على نفسه باب النجاة. ١٠: ش: ابن. ١١: [كما أخبرني... يقول]: ب: كما روى مسروق أنه قال. ص: وقد حكى. ١٢: [مرت... الصدوقية]: ب: مرت رابعة. ص: إن رابعة الطوقية. ١٣: ص: على مجلس. ١٤: ش: المزي. ص: المقرئ. ١٥: [وهو يقول]: ب: + الصالح. ١٦: لكنه مشطوب. ش: فقال صالح. ١٧: ش: آمن. ١٨: ش: + له. ١٩: ش: + الصدوقية.

٧ هو أحمد بن الحسن (كفا) بن أبان المصري الأميل. راجع لسان الميزان ج ١ ص ١٥٠. ٨ هو الضحاك بن محمد الشيباني أبو عاصم التيسيل البصري (توفي ١٢١٢هـ). راجع ابن ماسك ج ٧ ص ٢٤١. تهذيب ج ٤ ص ١٥٠. ٩ شوارب ج ٢ ص ٢٨. ١٠ شعبة بن الحجاج بن الورد التكري الاتقي مولاهم أبو بسطام الراشدي ثم البصري (توفي ١٦٠هـ). راجع تهذيب ج ٤ ص ٣٣٨. ١١ هو سلمة بن كهيل بن حسين الحضرمي التميمي أبو يحيى التكري (توفي ١٣٦هـ). راجع تهذيب ج ٤ ص ١٥٥. ١٢ هو أبو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف بن عبد عوف الزمري الكوفي (توفي ٩٤هـ). راجع تهذيب ج ١٢ ص ١١٥. ١٣ هو أبو هريرة القوسي البجلي (توفي ٥٥هـ). راجع تهذيب ج ١٢ ص ٢٦٢. ١٤ راجع لسان الميزان ج ١ ص ١٥٠. ١٥ سورة الحج ٧٨.

فقلت^{٢١} رابعة^{٢٢}: الباب يا بطلال^{٢٣} مفتوح ولكنتك^{٢٤} نفرته^{٢٥} منه. كيف تصل إلى مقصد^{٢٦} أخطأت طريقه^{٢٧} في أوكك^{٢٨} قدم وكيف^{٢٩} ينجو^{٣٠} العبد من عبوب النفس وهو الذي أطلق لها الشهوات أم كيف^{٣١} ينجو^{٣٢} من اتباع الموى من هو^{٣٣} لا يترجر عن المخالفة^{٣٤}؟ سمعت محمد بن أحمد بن^{٣٥} حمدان يقول^{٣٦} سمعت محمد بن^{٣٧} إسحاق الثقفي يقول سمعت ابن أبي الدنيا يقول^{٣٨} قال بعض الحكماء: لا تطمع أن تصحو^{٣٩} وفبك عيب ولا تطمع أن تنجو وعليك ذنب. ومداواة هذه الحالة ما قاله سري السقطي وهو سلوك سبيل^{٤٠} الهدى وطيب الغذاء وكال التقي^{٤١}.

• ومن عيوبها أنها إذا بكثت تفرجت واستروح. ومداوانها ملازمة الكمد مع البكاء حتى لا يفرغ إلى استرواح وهو أن يبكي في الحزن ولا يبكي من الحزن فإن من^{٤٢} يبكي من الحزن يستروح من بكائه ومن يبكي في الحزن يزيد البكاء كمدًا وحزنًا^{٤٣}.

[١٩] يا بطلال: ساقط في ب. ص. ٢٩ ش. ص. ٢١ [كيف... مقصد]: ش. وكيف يصل إلى المقصد. ص. ٢٢ [أخطأت طريقه]: ش. من أعطى الطريق إليه. ص. وقد أعطى الطريق منه. ٢٣ ش. أم كيف. ٢٤ ش. ينجو، ولكن الالف مشطوبة. ٢٥ ص. ينجو. ٢٦ [من هو]: ش. ص. وهو. ٢٧ ش. المخالفة. ٢٨ [أحمد بن]: ساقط في ب. ٢٩ [سمعت محمد بن أحمد... يقول]: ساقط في ص. ٣٠ ص. وعاشي ب. تصح. ش. تصحو. ٣١ ساقط في ش. ص. + وهو سلوك سبيل (كتب مرتين خطأ). ٣٢ [وطيب... التقي]: ص. وكال التقي وطيب الغذاء.

• ١ ساقط في ش. ٢ ش. + ب. ٣ ص. يفرغ. ٤ ش. الاستراحة. ص. الاسترواح. ٥ ساقط في ش. ٦ ش. استراح. ص. استروح.

١ هو الحسين بن يحيى الشافعي. راجع طبقات^٢ ص ٨٢ من المقدمة. ٢ له أبو العباس ابن سروق الطوسي أحمد بن محمد بن سروق (توفي ٥٢٩٩). راجع طبقات ص ٢٣٧ والمراجع المسجلة هناك. ٣ هي رابعة بنت اسماعيل المدوية القيسية ثم البصرية (تولدت ٥١٨٥). راجع التمهيد ج ١ ص ٨٦ الكواكب النورية ج ١ ص ١٠٨. ٤ هو صالح بن بشر أبو بشر القرني البصري (توفي ١٧٢). راجع حلية ج ٦ ص ١٦٥ ١ ص ٣ ص ٢٦٥ ٢ شذرات ج ١ ص ٢٨١. ٥ قارئ ربهز ص ٢١٦ ٣ (من منطلق الطير للقرية الدين طائر). ٦ هو أبو بكر عبد الله بن محمد بن عبد بن سليمان القرشي ابن أبي الدنيا (توفي ٢٨١). راجع المهرست ص ٢٦٢ ١ تذكرة ج ٢ ص ٦٧٧.

• ١ قارئ المجلد، المسائل في أعمال القلوب والجوارح، تحقيق عبد القادر أحمد عطا (القاهرة ١٩٦٩) ص ١٣١ ص ٧: وأكثر الاشياء نشاطا للقلب الكد من بعد الحزن.

٦ ومن عيوبها استكشافها^١ الضر^٢ ممن لا يملكه ورجاؤها^٣ النفع^٤ ممن لا يقدر عليه واهتمامها^٥ برزقها^٦ وقد تُكفَل^٧ لها^٨ به^٩. ومداداتها الرجوع إلى صحة الإيمان بما^{١٠} أخبر الله تعالى^{١١} في كتابه من قوله عز وجل^{١٢}: ﴿وَأَن يَمْسُكَ اللهُ يَفْضُرَ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يُرَدِّكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾^{١٣} وقوله تعالى^{١٤}: ﴿وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا﴾^{١٥}. وقيل للأحنف بن قيس^{١٦}: بما سُدَّتْ قومك ولست^{١٧} أكرهم سناً؟ فقال: لم أقصر فيما كُلفت ولم أنكلف ما كُفيت^{١٨} قوله تعالى: ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾^{١٩}.^{٢٠} وتنصح^{٢١} له^{٢٢} هذه الحال^{٢٣} إذا^{٢٤} نظر^{٢٥} إلى ضعف المخلوق وعجزهم فيعلم أن^{٢٦} من يكون^{٢٧} محتاجاً لا يقدر على قضاء حاجة غيره ومن يكون عاجزاً لا يمكنه أن يصلح أسباب غيره فيسلم^{٢٨} من هذه الخطيئة^{٢٩} ويرجع^{٣٠} بالكسبة إلى ربه^{٣١}.

٧ ومن عيوبها فترتها^١ في^٢ حقوق كانت^٣ تقوم^٤ بها قبل ذلك وأكبر^٥ منها^٦ عيباً من لا يهتم^٧ بتقصيره وفترته وأكثر^٨ من ذلك عيباً من لا يرى فترته وتقصيره^٩.

٦ ١ب: استكشاف. ش: استكشافه. ٢ب: + عنها. ٣ش: ورجاؤها. ٤ش: بالنفع. ٥ش: واهتمامه. ٦ش: لرزقه. ص: برأيه. ٧ش: + الله. ص: يكتفل. ٨ش: له. ٩ش: بالرزق. ص: + الرزاق. ١٠ص: كما. ١١سائق في ص. ١٢(في... وجب): ش: به في قوله تعالى. ص: به في قوله. ١٣[قوله تعالى]: ش: وقال أيضاً. ص: قوله. ١٤[ويعلم... ويستودعها]: سائق في ش. ص: وليست. ١٥[وقيل... عليه]: سائق في ش. ١٦ش: وتصلح. ص: وتنصح. ١٧سائق في ص. ١٨ش: الحالة. ١٩سائق في ص. ٢٠ش: النظر. ٢١ش: كان. ٢٢سائق في ش. ٢٣كسفاً على هامش ب. ش: ص: الخطيئة. ٢٤ش: فيرجع. ٢٥ص: + سببانه.

٧ ١ص: بتقصيرها وفترتها. ٢ش: عن. ٣ص: كان. ٤ص: تخدم. ٥ص: وأكثر. ٦ش: منه. ٧ش: وأكبر. ٨ش: ولا تقصيره. ٩ص: + ولا يفتقد أنه سبب من

٦ ١ سورة يونس ١٠٧. ٢ سورة هود ٩. ٣ هو الأحنف بن إيس التميمي (توفي ١٠٦). ٤ راجع ابن حبان ج ٧ ص ١٠: تهذيب ج ١ ص ١٩١. ٥ تاريخ الخلفاء ص ٧٦ ص ١١٥ كشف المحجوب ص ١٩٤ ص ١٠: تفهيمات ص ١٢٧ ص ١١٦. ٦ الكواكب الدرية ج ١ ص ١٨٧ ص ٩ (من أراهم الخواص). وانظر أيضاً المستطرف ج ١ ص ١٠١ ص ٣١. ٧ سورة هود ١٢٢.

ثم أكبر منه عيياً من بطلان أنه متوفر مع قدرته وتقصيره* وهذا من قلّة شكره في وقت توفيقه¹⁰ للقيام¹¹ بهذه الحقوق قلماً قل¹² شكره أزيل¹³ عن¹⁴ مقام التوفير إلى مقام التقصير وسُر¹⁵ عليه نقصانه¹⁶ فاستحسن¹⁷ قباحه . قال¹⁸ الله تعالى: ﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا﴾ وقوله تعالى: ﴿وَهُمْ بِحَسَنَاتِهِمْ أَنْهُمْ يُحْسِنُونَ صَنَعًا﴾¹⁹ وقوله تعالى: ﴿كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ﴾²⁰ وقوله تعالى: ﴿كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾²¹ وقوله سبحانه: ﴿سَتَجِدُ رَجُلَهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾²² * . والخلاص من²³ ذلك دوام²⁴ الالتجاء²⁵ إلى الله تعالى²⁶ وملازمة²⁷ ذكره²⁸ وقراءة كتابه²⁹ والبحث عن معناه³⁰ وتعظيم حرمة المسلمين وسؤال³¹ أولياء الله³² الدعاء³³ له³⁴ بالرد³⁵ إلى حاله³⁶ الأولى³⁷ لعل الله عز وجل³⁸ يمن³⁹ عليه بأن يفتح⁴⁰ عليه سبيل خدمته وطاعته .

٨ ومن عيوبها أن يطبع^١ ولا^٢ يجد^٣ لطاعته لذّة^٤ وذلك لشوب طاعته بالرياء^٥ وقلة إخلاصه^٦ في ذلك أو ترك^٧ سنة من السن^٨ ومداراتها مطالبة النفس بالإخلاص وملازمة السنّة في الأفعال^٩ وتصحيح عبادى^{١٠} أموره ليصح له متتهاها .

بسم الله الرحمن الرحيم

قل الله . 10 ش: توبتي . 11 ص: القيام . 12 ص: اقل . 13 ش: أزيل . 14 ش: من . 15 ص: + الله . 16 ص: بنقصانه . 17 ش: واستحسن . 18 ص: كما قال . 19 ساقط في ص . 20 [قوله تعالى وهم... يطعون]: ساقط في شرب . 21 ص: من . 22 ش: دوام . ب: ودوام . 23 ش: + والتضرع . ص: الالتجاء (٤) . 24 ساقط في ص . 25 ص: بملازمة . 26 ص: بابه . 27 كتب الحرفان الاحمران في ص عل الهاش . 28 ش: ص . عايش ب: عطسه . 29 ش: وينقصه . 30 ص: + تعالى . 31 ش: ويدعوا . 32 ساقط في ش . 33 ص: حالته . 34 ش: الاول . 35 [عز وجل]: ش: ص: ان . 36 ص: + له . ولكنه مشطوب . ص: + له .

٨ ب: تطيع . ص: يأتي بوظائفه ويقوم بطلاعة الله . 2 ش: فلا . 3 ب: نجد . 4 ص: حلاوة ولا لذّة . 5 ش: رياء . 6 ص: الإخلاص . 7 ص: ترك . 8 ص: السنين . 9 [في الأفعال]: ص: بالأفعال .

٧ ١ سورة طاهر ٨ . ٢ سورة الكهف ١٠٤ . ٣ سورة الانعام ١٠٨ . ٤ سورة التينون ٥٢ . ٥ سورة الاحرف ١٨٢ .

٩ ومن عيوبها أنه يرجو نفسه الخير في حضور مشاهد الخير ولو تحقق
 لآيس أهل^٣ الشهد من الخير بشؤم^٤ حضوره . كما قيل لبعض السلف :
 كيف رأيت أهل الموقف؟ قال^٥ : رأيت قوماً لولا أنني كنت فيهم لرجوت^٦
 أن يغفر الله لهم^{١٠} ؛ هكذا^{١١} يكون ظن^{١٢} أهل البقعة بأنفسهم . ومدائنها أن
 يعلم أن الله^{١٣} وإن غفر له ذنوبه فقد^{١٤} رآه مرتكباً للخطايا^{١٥} والمخالفات
 فيستحي^{١٦} من ذلك ويسئ بنفسه الظن^{١٧} . كما قال^{١٨} الفضيل بن عياض^{١٩} :
 وأسوأناهم منك وإن غفرت ، وذلك لتحققه^{٢٠} بعلم الله به^{٢١} ونظره إليه .
 ١٠ ومن عيوبها أنك لا تحبها حتى تبتها وتطفها أي لا تحبها للآخرة حتى
 تبتها عن الدنيا ولا تحبها بالله حتى تموت عن الأغيار . وقال^{٢٢} يحيى بن^{٢٣}
 معاذ الرازي^{٢٤} : من تقرب إلى الله بتلف نفسه حفظ الله عليه نفسه ،^{٢٥} وذلك
 أن^{٢٦} يمتنعها^{٢٧} عن شهواتها ويعملها على مكارمها^{٢٨} ؛ قال النبي صلى الله عليه
 وسلم : حُفَّت الجنة بالمكاره وحُفَّت النار بالشهوات^{٢٩} . ومدائنها^{٣٠} السهر
 والجوع والظماء وركوب مخالفات الطبع والنفس^{٣١} ومنعها^{٣٢} عن الشهوات . سمعت
 محمد بن إبراهيم بن الفضل يقول سمعت محمد بن الرومي يقول^{٣٣} قال^{٣٤}
 يحيى بن^{٣٥} معاذ الرازي^{٣٦} : الجوع طعام^{٣٧} به^{٣٨} يقوي الله^{٣٩} أبدان الصديقين .

٩ ١ ص : يرجو . ٢ ص : نفسه . ٣ ش : ليس . ٤ ش : لا سهل . ٥ [من الخير] . سائق في
 ش . ص : من ذلك . ٦ ص : لشؤم . ٧ ص : فقال . ٨ ش : أنني . ص : أن . ٩ ش :
 + الله . ١٠ ش : بها . ١١ ش : كذا . ص : فيمكن . ١٢ [يكون ظن] : ش : يظن . ١٣ ش :
 + عز وجل . ١٤ ص : فلفقه . ١٥ ب : ش : على الخطايا . ١٦ ص : فليستحي . ب : + من
 غير واضحة ، فامدحت كتابها . ١٧ ص : + قوله تعالى : ألم يعلم بأن الله يرى (سورة
 الملق ١٤) . ١٨ [كما قال] : ص : وقال . ١٩ [بن عياض] : ش : ربه الله . ٢٠ ب : لتحققه .
 ٢١ سائق في ش .

١٠ ١ ص : تحبها . ٢ ش : ولذلك قال . ص : كذلك قال . ٣ ص : ابن . ٤ ش : + تعالى .
 ٥ ص : بأن . ٦ ص : يمتنعها . ٧ [وذلك... مكارمها] : ش : + فان النفس لا تألف مع الحق
 أبداً . على ما شئ ب : وذلك ان يمتنعها عن شهواتها ويعملها على مكارمها فان النفس لا تألف
 الحق أبداً ، ولكنه مشغوب . ٨ [تألف... بالشهوات] : سائق في ش . ب : ومن ذلك انها تجرب
 من الطامعات وتميل الى ركوب المخالفات وانها لا تألف الحق أبداً . ٩ ص : + انه يمتنعها من
 شهواتها ويعملها على مكارمها ويلتزمها على . ١٠ [وركوب... النفس] : ص : ومخالفات النفس
 والطبع . ١١ ب : ويمتنعها . ١٢ [سمعت محمد بن إبراهيم... يقول] : سائق في ش . ص : ١٣ ص :
 وقال . ١٤ ش : ابن . ١٥ سائق في ش . ١٦ ش : + الفطوب . ١٧ ش : ربه . سائق في ص .
 ١٨ ص : + .

١١ ومن عيوبها أنها لا تألف الحق أبداً والطاعة^١ خلاف سجيّتها وطبعها ويتولد أكثر ذلك من متابعة^٢ الهوى وانّباع الشهوات وما لم يذبحها بسكاكين المجاهدات لا يجيى. قال الله تعالى للجماعة من بني إسرائيل: ﴿فَتَوْبُوا إِلَى بَارِيكُمْ^٣ فَانْقَلَبُوا أَنفُسَكُمْ^٤﴾. ١. ومداواتها الخروج منها إلى ربّها بالكليّة^٥ ولذا أمر الخليل يذبح ابنه ؛ ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ^٦﴾ قبل له: ﴿فَدُ صَدَقْتَ الرَّوْيَا^٧﴾ ثمّ فداء يذبح عظيم. وقال الجنيد: حرم الله الجنة على صاحب العلاقة^٨، وغاية الدواء الخروج منها بالكليّة إلى ربّها^٩. سمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول سمعت أبا القاسم المصري يذداد بقول: سئل ابن بزديار^{١٠} عن البعد^{١١} إذا خرج إلى الله^{١٢} على أي أصل يخرج ، قال: على أن لا يعود إلى ما منه خرج ويحفظ^{١٣} نفسه^{١٤} عن ملاحظة ما تير^{١٥} منه^{١٦} فقيل له: هذا حكم من خرج عن^{١٧} وجود فكيف حكم^{١٨} من خرج عن عدم؟ فقال: وجود الخلاوة^{١٩} في المتأنف عيوض^{٢٠} عن المرأة^{٢١} في السالف^{٢٢}.

١١ ١ ص: وطاعة الله تعالى . ٢ ص: بطرفة . ٣ ﴿وَمَنْ لَمْ... أَنفُسَكُمْ﴾: سائط في شرب . ٤ ﴿الخروج... بالكليّة﴾: ش: الخروج منها بالكليّة إلى ربّها . ص: قطع علاقتها بالكليّة . ٥ ﴿ولذا... ربّها﴾: سائط في شرب . ٦ ﴿سمعت... يزديار﴾: ش: كما قال ابن زاديّ وقد سأله . ص: كما سئل ابن يزديار . ٧ ش: رجل . ٨ ش: + تعالى . ٩ ص: فقال . ١٠ ص: ويحفظ . ١١ سائط في ص . ١٢ ص: بيرا . ١٣ ش: + إلى الله . على حساش . ب: ما يدعو به إلى الله . ١٤ ص: + عدم . ولكنه شطوب . ١٥ سائط في ص . ١٦ ش: خلاوة . ١٧ ب: عوضا . ١٨ ش: المراد . ص: المرأة .

١٠ ١ راجع طبقات ص ٨١ ص ٩ (عن أبي سليمان الداراني) ، الشرح ج ١ ص ٩١ ص ٨ (عن أبي النسن). ٢ راجع الرسالة ص ٢٢ ؛ الغلبي ، أصصال القلوب والموازع ، ص ١١٩ ؛ رسائل الجنيد ص ٥٨ ص ١٢ ؛ العقد ج ٣ ص ١٢١ ص ١٥ ؛ ص ١٦٨ ص ١٠ ؛ فلسفة ج ٤ ص ٧٧ ص ٢ ؛ ص ١٢٤ ج ١ ص ٢٩ ؛ تنبيه المتقربين ص ٥٥ ص ٣٧ ؛ كنوز ج ٢ ص ١١ ص ٢٧ . وقسان البيهقي ، الاسماء والصفات (القاهرة ، دار تارخ) ، ص ١٣٣ .

١١ ١ سورة البقرة . ٢ سورة الصافات ١٠٣ . ٣ سورة الصافات ١٠٥ . ٤ قارن عوارث ج ١ ص ١١٩ ص ٢٩ ؛ ج ٣ ص ١٧٧ ص ٥ . ٥ راجع الفشيري ص ٢٩ ص .

١٢ ومن عيوبها أنها تألف الخواطر الرديّة فتستحكم^٢ عليها^٣ المخالقات^٤. ومدواتها رديّة تلك الخواطر^٥ في الابتداء ثلاثاً^٦ تستحكم^٧ وذلك بالذكر الدائم^٨ وملازمة الحروف والعلم^٩ بأن^{١٠} الله يعلم ما في سرّك كما يعرف^{١١} الخلق^{١٢} ما في علانيتك فتستحي من^{١٣} أن تصلح للخلق موضع نظرم ولا تصلح موضع نظر الحق^{١٤}. وقد^{١٥} قال النبي صلى الله عليه وسلم: ^{١٦} "إن الله تعالى لا ينظر إلى صوركم ولا إلى أعمالكم ولكن ينظر إلى قلوبكم".^{١٧} وسمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت أبا الحسن العلوي صاحب إiraهيم الخواص يقول سمعت^{١٨} إبراهيم الخواص رحمه الله يقول^{١٩}: ^{٢٠} "أول الذنب الخطيئة فإن تداركها صاحبها بالكراهية^{٢١} وإلا صارت معارضة^{٢٢} فإن تداركها صاحبها بالرد^{٢٣} وإلا صارت وسوسة^{٢٤} فإن تداركها صاحبها بالمجاهدة وإلا هاج منها الشهوة^{٢٥} مع طلب الهوى فغفطى العقل^{٢٦} والعلم^{٢٧} والبيان^{٢٨} وهكذا روي في الأخبار أن الهوى والشهوة^{٢٩} يبلسان العلم والعقل^{٣٠} والبيان^{٣١}".

١٣ ومن عيوبها اشتغالها بعبير الناس ومحاها^١ عن عيوبها^٢. ومدواتها رويّة عيب نفسه^٣ وعلمه بها ومعرفة بمكرها ويدلوها^٤ بالأسفار^٥ والتقطع وصحبة الصالحين والانتصار لأوامرهم وأقل ما فيه إذا لم يعمل في^٦ مداواة^٧ عيوب نفسه أن

١ [أنها تألف]. ص: سكونها إل. ب: فيستحكم. ص: فيستحكم. ب: عليه. ص: ركب الشهوات بفعل المخالقات. ٢ [فتستحكم... الخواطر]. ساقط في ث. ٣: ث: ليل. ٤: ث: يستحكم عليه ذلك. ص: تستحكم عليه المخالقات. ٥ ص: دائم. ٦: ث: بالعلم. ٧: ث: أن. ٨: ث: يعلم. ٩: ث: الخلق. ١٠ ب: ص: ته. ١١ ص: الحل. ١٢ ص: فقد. ١٣ ساقط في ص. ١٤ ساقط في ث: ص. ١٥ [وسمعت... سمعت]. ص: قال. ص: وقال. ١٦ [رسبه الله]. ساقط في ث: ص. ١٧ ساقط في ب: ص. ١٨ ص: + والأعراض منها. ١٩ ص: معارضة ووسوسة. ٢٠ ص: بالكراهية. ٢١ [فإن... وسوسة]. ساقط في ص. ٢٢ ص: هاجت. ٢٣ ص: الشهوات. ٢٤ ص: التفتل. ٢٥ [التفتل والعقل]. ث: العلم والعقل. ٢٦ ص: والشهوة. ٢٧ [العلم والعقل]. ث: العقل والعلم. ٢٨ [ومكذا... والبيان]. ساقط في ص.

١٤ ١ راجع ولسنك ج ٥ ص ٤٥٩ مادة وقلده ج ٦ ص ٤٧٦ مادة ونظيره ١ اللامية ص ١١٢ ص ١١١ أحياء ج ٣ ص ٢٧٣ ص ٩ أ مكارم الاخلاق ص ٥٥١ ص ٨ أ كبرى ص ١١ ص ٢١ نشر المفاصل ج ٢ ص ٨٠ ص ٩ شفاء السائل ص ٢٥ ص ٣ ج جاع ج ١ ص ٦٢ ص ١١ الشرح ج ١ ص ١٦٣ ص ١٢ الفتح الكبير ج ١ ص ٣٥١ ص ١٤ ٢ قارن صحت/الحاسب ص ١٢٦ ٣ راجع سقاقل ووقفة ٣٦٠ ب ص ٢١.

يسكت^١ عن عيوب الناس ويمفرهم فيها ويسر عليهم عيوبهم رجاء أن يصلح الله بذلك^٢ عيوبه ؛ فإن النبي صلى الله عليه وسلم^٣ قال : من ستر عورة أخيه المسلم ستر الله^٤ عورته وقال النبي صلى الله عليه وسلم^٥ : من تتبع عورة أخيه المسلم تتبع الله عورته ثم^٦ يفضحه ولو في جوف بيته .^٧ سمعت محمد بن عبد الله بن شاذان يقول سمعت ابن^٨ يزدان^٩ المدائني قال^{١٠} : رأيت أقواماً من الناس^{١١} كانت لهم عيوب فسكنوا عن عيوب الناس فستر الله عيوبهم وزالت عنهم تلك العيوب ورأيت أقواماً لم يكن^{١٢} لهم عيوب فاشتغلوا^{١٣} بعيوب الناس فصارت لهم عيوب .^{١٤}

١٤ ومن عيوبها الغفلة والتواني والإصرار^١ والتسويف وتطويل^٢ الأمل وتباعد^٣ الأجل . ومداواتها ما سمعت الحسين بن^٤ يحيى يقول سمعت^٥ جعفر^٦ الخلدني^٧ يقول^٨ : سئل الجنيد : كيف السبيل إلى^٩ الانقطاع إلى الله تعالى^{١٠} ؟ فقال : بتوبة تحل^{١١} الإصرار^{١٢} وتخوف يزيل^{١٣} التسويف ورجاء قصر الأمل على ممالك المعدل^{١٤} وذكر الله تعالى^{١٥} على^{١٦} اختلاف^{١٧} الأوقات وإهانة النفس بقربها^{١٨}

١٣ ١: وأعييت . ٢: جاء على رأس التوبة (ب-٣٠) : ولقد أحسن من قال : أرى كل إنسان يرى عيب غيره / ويسى من العيب الذي هو فيه . ٣: ش: من النفس . [عيب نفسه] : على عاشق ب . ٤: ش: ومداواتها على . ص: ومداواتها أيضا بمداواة . ٥: الاستفسار . ص: الاستفسار . ٦: [يصل في] : ش: يعلم . ٧: ش: مداوات . ٨: ص: سكنت . ٩: ساقط في ص . ١٠: ساقط في ص . ١١: ص: + عليه . ١٢: [النبي مسلم] : ش: عليه السلام . ص: أيضا . ١٣: ش: حتى . ١٤: ش: بن . ١٥: ش: زاذان . ١٦: [سمعت محمد... يقول] : ص: وقال المدائني . ١٧: [من الناس] : ساقط في ص . ١٨: ش: تكن . ١٩: ش: الشغل .

١١ ١: ص: والإصرار . ٢: ص: وتفریب . ٣: ش: وتسويف . ص: وتعميل . ٤: ش: ابن . ٥: [سمعت... سمعت] : ص: قال . ٦: ش: ب: جفسر . ٧: ص: الحسائي . ٨: ساقط في ص . ٩: ش: الا . ١٠: ش: عز وجل . ١١: ص: كل . ١٢: ص: الإصرار . ١٣: ش: يزد . ١٤: [ورجاء... العمل] : ب: ورجاء يمت على قصر ممالك الأمل . ص: ورجاء يمت على ممالك الأمل . ١٥: ساقط في ش: ص . ١٦: ش: في . ١٧: ص: اختلاف . ١٨: ش: بتفریب .

١٣ ١ رابع ونسك ج ١ ص ١٣٣ حادة وهرة ١ احصاء ج ٢ ص ١٣٨ ص ٩ ١ الاربعين ص ٧٧ ص ١٤ ١ الفسوة ص ١٩٥ ص ٩ ١ ص ١٩٦ ص ٢ ص ٢٤٦ ص ١ ٢ ديامن الصالحين ص ٥٨ ص ١٧ ص مجمع الزوائد ج ١ ص ١٢٤ ص ١٧ ص جامع ج ٢ ص ١٥٦ ص ٢٤ ١ كنز ج ٢ ص ١٤٣ فقرة ١٢٥٤ ١ كنوز ج ٢ ص ١٧١ ص ١٩ ١ الفتح الكبير ج ٢ ص ١٩٧ ص ١٦ . وقارن الاخلاق والسير ص ٩٢ ص ١٤ ١ حوافر ج ١ ص ١٣٠ ص ١٢ ١ الكواكب النورية ج ١ ص ٢٢٦ ص ٢٠ ٢ فسان الانوار القدسية لشمراني (بروت ١٩٦٦) ج ٢ ص ١٢١ ص ١٠ (من الحسن البصري) .

من الأجل ويُبْعِدُها^{١٥} من الأمل . قيل له : فيماذا^{٢٠} يصل^{٢١} العبد إلى هذا؟ قال^{٢٢} : بقلب مفرد فيه توحيد مجرد^{٢٣}.

١٥ ومن عيوبها رؤيتها^١ والشفقة^٢ عليها . ومداواتها^٣ رؤيته فضل الله تعالى عليه^٤ في جميع الأوقات والأحوال^٥ لِيُسْقَطَ ذلك^٦ عنه رؤيته النفس . سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت الواسطي^١ رحمه الله يقول^٢ : أقرب شيء إلى مفت الله تعالى^٣ رؤيته النفس وأفعالها^٤.

١٦ ومن عيوبها اشتغالها^١ بترين^٢ الظواهر والنخس من غير خشوع والتعبد من غير حضور . ومداواتها الاشتغال^٣ بحفظ الأسرار لترتين^٤ أنوار^٥ باطنه أفعال ظاهره فيكون مزيجاً من غير زينة مهيباً^٦ من غير تبع عزيزاً من غير عشيرة . لذلك^٧ قال النبي صلى الله عليه وسلم : من أصلح^٨ سريره أصلح الله علاقته^٩.

١٧ ومن عيوبها طلب الموض^١ على أعمالها^٢ . ومداواتها رؤيته تقصيره في عمله^٣ وقلة إخلاصه فإن^٤ الكيس في عمله من أعرض عن طلب الأعراض^٥ أدباً^٦.

١٩ شمس : وبمدها . ٢٠ ص : لم يذ . ٢١ ص : بقل . ٢٢ ص : فقال . ٢٣ [فيه... مجرد] ص : وتوحيد مجرد .

١٥ ١ على عاشق ب : رؤيته نفسياً . ٢ ش : رؤيته حق نفسه . ص : رؤيته حب النفس . ٣ ص : بالشفقة . ٤ ش : + في . ٥ ساقط في ص : ٦ ساقط في ب . ٧ [الآوقات والأحوال] : شمس : الأحوال . ٨ مشطوب في ب . ٩ [رحمة الله] : ساقط في ش . ١٠ [سمعت أبا بكر... بقسول] : ص : قال الواسطي . ١١ ساقط في شمس .

١٦ ١ شمس : الاشتغال . ٢ ش : ترين . ٣ ساقط في ص . ٤ ش : ليس ترين . ب : ليزين . ٥ ش : بأنوار . ٦ ص : مهيباً . ٧ ش : ولذلك . ساقط في ص . ٨ ش : + . ٩ ش : .

١٧ ١ ص : العرض . ٢ ش : العسل . ٣ شمس : الإعراض . ٤ ب : + أبدأ . ولكنه مشطوب . ٥ ش : طرماً . ص : طرماً . ٦ شمس : عالماً . ٧ [لقد... وان] : ساقط في ب . ٨ ش : وأعرض . ٩ ساقط في ش . ص : عنه .

١٥ ١ هو أبو بكر محمد بن موسى الواسطي القرطبي (توفي بعد ٨٢٢٠) . راجع طبقات ص ٣٠٢ والمراجع المسجلة هناك . نقضات ص ١٧٥ . ٢ قارن طبقات ص ٨٩ ص ٢ (عن معروف الكرخي) . حلية ج ١٠ ص ٣٠٣ ص ١٨ (عن ابن مطاع) .

١٦ ١ قارن ونسلك ج ٢ ص ١١٩ مادة سريره .

١٧ ١ قارن حلية ج ١٠ ص ٣٠٣ ص ٢٠ . نقضات ص ٨٣ ص ٦ .

وتورّع عنه ظرفاً^١ علماً^٢ بأن الله جلّ جلاله قدّر له قدراً وأن^٣ الذي قدّر له بآتيه دنيا وآخرة^٤ وأن^٥ الذي عليه لا يخرج منه^٦ إلا الإخلاص .

١٨ ومن عيوبها فقدان لذّة الطاعات^٧ وذلك من سقم^٨ القلب وخيانة النفس^٩ ومداواتها أكل الحلال ومداومة الذكر وخدمة الصالحين والدنو^{١٠} منهم والتضرّع إلى الله^{١١} في ذلك^{١٢} لئمن^{١٣} الله تعالى^{١٤} على قلبه بالصحة^{١٥} بزوال^{١٦} ظلمات الأسقام فيجد بذلك^{١٧} لذّة الطاعات^{١٨}.

١٩ ومن عيوبها الكسل وهو ميراث الشيع فإن^١ النفس إذا شبت قويّت وإذا قويت أخذت حظّها^٢ فإذا أخذت حظّها^٣ غلبت القلب بوصفها^٤ إلى حظّها^٥ ومداواتها التجويع^٦ فإنّها إذا جاءت عدمت حظّها^٧ وإذا^٨ عدمت حظّها^٩ ضعفت وإذا^{١٠} ضعفت غلب عليها القلب فإذا^{١١} غلب عليها القلب حماها على الطاعة وأسقط عنها الكسل . لذلك^{١٢} قال النبي^{١٣} صلى الله عليه وسلّم : ما ملأ^{١٤} آدمي^{١٥} وعاء^{١٦} شراً^{١٧} من بطن^{١٨} : حب^{١٩} ابن آدم^{٢٠} أكولات^{٢١} بطن^{٢٢} صلبه^{٢٣} فإن كان لا^{٢٤} عالة^{٢٥} فلت^{٢٦} للطعام وثلاث للشراب^{٢٧} وثلاث للنفس^{٢٨} .

٢٠ ومن عيوبها طلب^١ الرياسة بالعلم والتكبر^٢ والافتخار به^٣ والبهاة^٤ فيه على أنشاء جنسه . ومداواتها رؤية^٥ منة الله تعالى^٦ عليه بأن^٧ جله^٨ الله^٩ وعاء^{١٠} لأحكامه ورؤية^{١١} تقصير شكره^{١٢} في نعمته^{١٣} الله تعالى^{١٤} عليه بالعلم والحكمة

١٨ ١: عيوب النفس . ٢: الطاعة . ٣: تسقم . ٤: عيب . ٥: السر . ٦: عيب . ٧: تعالى . ٨: [في ذلك] : ساقط في ص . ٩: ساقط في ص . ١٠: عيب . ١١: ويزول . ١٢: عيب . ١٣: ادراك . ص : لذلك . ١٤: ص : الطاعة .

١٩ ١: ص : فإذا . ٢: ص : عطلها . ٣: ص : عطلها . ٤: ص : بوصفها . ٥: ص : حظها . ٦: ص : التجويع . ٧: ص : عطلها . ٨: ص : فإذا . ٩: ص : عطلها . ١٠: ص : وإذا . ١١: ص : وإذا . ١٢: ص : ولذلك . ١٣: ص : ابن آدم . ١٤: ص : الشر . ١٥: ص : بطنه . ١٦: ص : لقيته . ١٧: [حب ... صلبه] : ساقط في ص . ١٨: ص : ولا . ١٩: ص : يد . ٢٠: ص : الله .

٢٠ ١: ساقط في ص . ٢: ساقط في ب . ٣: ص : والمباهات . ٤: ص : والمباهات . ٥: ساقط في ص . ٦: ص : ان . ص : في ان . ٧: ص : عطلها . ٨: ساقط في ص . ٩: ص : نعيم . ١٠: ساقط في ص .

١٩ رابع وسنك ج ١ ص ٣٨ مادة آدمي ٠ ص ٢٩٨ مادة وثلاث ١ الورد ص ٦٢ ص ١١ يشان ص ٢١٤ ص ٣٨ ١ فسوت ج ٤ ص ١٨ ص ٢٠ ص ٦٣ ص ٢٢٤ ص ٢٢٩ ص ٧ ١ الفريضة ص ١٢٥ ص ٢٣ ١ احيا ج ٣ ص ٦٠ ص ٧ ١ الاربعين ص ١٠١ ص ١٤ ١ المريدون فقرة ١٢٢ ١ نقيس ص ٢١٤ ص ٨ ١ كبرى ص ٣٧ ص ١٠٢ ص ٨ ١ حوار ج ٣ ص ١٨٨ ص ١ ١ رده الصالحين ص ١٠٧ ص ٦ ١ حابع ج ٢ ص ١٣٣ ص ٢٦ ١ الفتح الكبير ج ٣ ص ١٠٢ ص ٢ .

والتزام التواضع والانكسار^{١٥} والشفقة على الخلق والتصبية لهم ؛ فإنه روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال^{١٦}: من طلب العلم ليأبى به العلماء أو ليماري^{١٧} به السفهاء أو ليصرف^{١٨} وجوه الناس إليه فليتبوأ مقعده من النار .^{١٩} ولذلك^{٢٠} قال بعض^{٢١} السلف رضي الله عنهم^{٢٢}: من ازداد علماً قلّ زد^{٢٣} خشية^{٢٤} فإن الله عز وجل يقول^{٢٥}: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْمُتَّقِينَ)^{٢٦} وقال رجل للشعبي^{٢٧}: أيتها العالم ، فقال: العالم من يخشى الله^{٢٨}.

٢١ ومن عيوبها كثرة الكلام ، وإنما يتولد ذلك^١ من شيئين: إما^٢ لطلب^٣ رياسة^٤ يريد أن يرى الناس علمه وفصاحته ، أو قلة^٥ العلم^٦ بما يجب^٧ عليه^٨ الكلام . وسداواتها تحققة^٩ بأنه مأخوذ بما يتكلم به وأنه مكتوب عليه

١٥ ش: + نفس. ١٦ (فإنه... قال): ص: قال النبي صلى الله عليه وسلم. ١٧ (أو ليماري): ش: وليصرف به. ص: + به. ١٨ ش: وكفك. ١٩ سلم: في شمس. ٢٠ (رضي الله عنهم): ساقط في ص. ٢١ ص: ولم يزد. ٢٢ ص: + ولم يزد من الله إلا بعدا. ٢٣ (فإن... يقول): ص: قال الله تعالى. ٢٤ ش: عايش ب: لسفيان ، صحيح. ٢٥ ش: + تعالى.

٢١ ١ ساقط في ش. ٢ ساقط في ص. ٣ ش: طلب. ٤ ص: الرياسة. ٥ ش: لقلّة. ٦ ص: عليه. ٧ ش: يجب. ٨ ش: + في: ككفك في ص. ، ولكنه مشطوب هناك. ٩ ش: في تحقيقه. ١٠ ساقط في ص. ١١ ص: قال. ١٢ ش: + بطش ما تفسلون. ١٣ ساقط في شمس. ١٤ ساقط في ش. ١٥ (وقال... ليصت): ساقط في ب. ص: قوله صل الله عليه وسلم وجل يكب الناس على مناخرهم إلا حصائد أنفهم. ١٦ ساقط في شمس. ١٧ (صالح): ش: عليه السلام. ١٨ ساقط في شمس. ١٩ (عليه السلام): ساقط في ص. ٢٠ ش: ما. ٢١ ش: بكت. ٢٢ (في... مناخرهم): ش: جل مناخرهم في النار. ٢٣ (عليه السلام): ش: صل الله عليه وسلم: كل. (وجل... السلام): ساقط في ص. ٢٤ ساقط في شمس. ٢٥ ش: + ما كان من. ٢٦ ص: الأمر. ٢٧ (أو ذكر... وجل): ش: أو إصلاح ذات البين وقتل هؤلاء قال الله العظيم: ص: ولهذا قال تعالى. ٢٨ (ال... الناس): ش: + الآية. ص: الآية.

٢٠ ١ راجع وفنك ج ١ ص ٢٢٨ مادة «يأبى» ؛ الفاسي النسان ، دعائم الاسلام ، ج ١ ، تحقيق أحمد غنيم (القاهرة ١٩٥٠) ، ص ١١٩ ؛ العقد ج ٢ ص ٢٢٨ ص ١٧ المريدون فقرة ٥٦ ؛ عوارف ج ٣ ص ١٢ ص ٣١ ؛ جامع ج ٢ ص ١٦٠ ص ٧ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ٢١١ ص ٢. ٢ وقارن مكارم الاخلاق ص ٥٠٨ ص ١١ (با-علي: من تعلم علماً ليماري به السفهاء أو يجادل به العلماء أو يدير الناس الى نفسه فهو من أهل النار). ٣ قارن الاربيين ص ١٥٢ ص ١ (من أبي الدرداء). ٤ سورة قاطر ٢٨. ٥ هو حاضر ابن شراحيل بن عمرو الشعبي أبو عمرو (توفي ١١١٠م). راجع تهذيب ج ٥ ص ٦٥.

وسوّل عنه لأنّ الله تعالى^{١٥} يقول: ﴿وَإِنْ عَلَيْكُمْ كِتَابٌ مِنْ رَبِّكُمْ أَنْ لَا تُبْذِرُوا دِينَكُمْ وَلَا تُؤْمِنُوا بِهِ إِلَّا بِمَا هُوَ حَقٌّ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَبْذُرُوا آيَاتِ اللَّهِ الَّتِي تَنْبَأُكُمْ يَوْمَ الْآخِرَةِ أَنَّكُمْ كَانُمْرًا نَارًا﴾ وقال الله تعالى^{١٦}: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو ليصمت^{١٧} وقال النبي^{١٨} صلى الله عليه وسلم: إن^{١٩} البلاء موكّل بالمتعلّق^{٢٠} وقال عليه السلام: وهل^{٢١} يكبّ^{٢٢} الناس في النار على مناخرهم^{٢٣} إلاّ حصائد^{٢٤} ألسنتهم^{٢٥} وقال عليه السلام: كلام ابن آدم كله^{٢٦} عليه لا له إلاّ^{٢٧} أمر^{٢٨} بمعروف أو نهى عن منكر أو ذكر الله^{٢٩} وهذا أخذ من قول الله عزّ وجلّ^{٣٠}: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾^{٣١}.

ومن عبوبها أنّها إذا رضيت مدحت المرضي^١ عنه فوق الحدّ وإذا غضبت ذمّت وتجاوزت الحدّ. ومداواتها رياضة النفس على الصدق والحقّ حتّى لا يتعدّى في مدح من رضي عنه ولا في ذمّ من سخط عليه فإنّ أكثر ذلك من قلة المبالاة^٢ بالأوامر^٣ والنواهي^٤ والله تعالى يقول: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ

٢٢ ١ بصر: للرأى. ٢ ص: في. ٣ شربص: المبالاة. ٤ ص: في الإلزام. ٥ (والله تعالى يقول): ص: قال الله تعالى. ٦ سقط في ب.

٢١ ١ سورة الانشقاق ١٠-١١. ٢ سورة في ١٨. ٣ راجع الادب المفرد ص ٢٢ من ٢٢. ٤ الهامشي، مسائل في أعمال القلوب والجوارح، ص ٢٥٩. ٥ روضة الطلاء ص ٢٨ من ٢٨. ٦ تنبيه العاقلين ص ٧٦ من ٢١. ٧ احياء ج ٣ ص ٨٠ من ٢٠. ٨ الاربعين ص ١٠٦ من ١٢. ٩ لباب ص ٢٦١ من ١٠. ١٠ ص ٢٧١ من ١٢. ١١ شرح الاربعين ص ١٢ من ١. ١٢ جميع الزوائد ج ١٠ من ٣٠٠. ١٣ ج ٢ ص ١٦٤ من ٢٥. ١٤ الفتح الكبير ج ٣ ص ٢٢١ من ١٣. ١٥ راجع ابن حنبلين ص ٧٥ من ٨. ١٦ لباب ص ٢٢٢ من ١٢. ١٧ ج ١ ص ١٠٧ من ١٨. ١٨ كنوز ج ٢ ص ١٨ من ٢٥. ١٩ الفتح الكبير ج ٢ ص ٢٠ من ٣. ٢٠ راجع الهامشي ص ٦٧ من ٨. ٢١ البيان والتبيين ج ١ ص ١٦٩ من ١٧. ٢٢ مسائل الجاسط ج ١ ص ١٦٨ من ١. ٢٣ تنبيه العاقلين ص ٧٩ من ١٤. ٢٤ قوت ج ١ ص ١٤٣ من ١٧. ٢٥ ص ١٤٧ من ٢٠. ٢٦ احياء ج ٣ ص ٨٠ من ١٥. ٢٧ الاربعين ص ١٠٦ من ١٠. ٢٨ المربعون فقرة ٩٢ كبرى ص ٢٦ من ٥. ٢٩ جميع الزوائد ج ١٠ من ٣٠٠. ٣٠ كنوز ج ٢ ص ١٩٢ من ١٢. ٣١ راجع فسطك ج ٦ ص ٦١ مادة وكلامه: قوت ج ١ ص ١١٧ من ٢٠. ٣٢ سورة النساء ١١٤.

كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا^٦ (الآية ١٠: ١) وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ:

اِخْتَوَى فِي وَجْهِهِ الْمَدْحَاحِينَ^{١٠} التُّرَابَ^{١١}.

٢٣ ومن عيوبها أنها تستخير الله تعالى في أفعالها^٢ ثم تسخط^٣ إذا اختار^٤ لها .
ومداوانها أن يعلم^٥ أنه يعلم^٦ من الأشياء ظواهرها واطنه يعلم^٧ بواطنها وحقائقها
وأن حسن اختيار الله تعالى له خير من اختياره لنفسه فما اختار عبد لنفسه
حالاً^٨ إلا كان مطلوباً^{١١} بلاء^٩ فيعلم^{١٢} أنه مدبر^{١٣} لا مدبر^{١٤} وأن سخطه^{١٥}
للمقصي^{١٦} لا يقبر^{١٧} القضاء^{١٨} فيلزم نفسه طريق الرضا بالقضاء^{١٩} ويستريح^{٢٠}.
قال النبي صلى الله عليه وسلم: ما من أحد إلا وله رزق يأتيه فمن رضي
برزقه بورك له فيه ووسيعه ومن لم يرض به لم يبارك له فيه ولم يؤسعه .
وقال بعض الأتبياء - داود أو غيره: إلهي ، من شرّ عبادك؟ فقال جلّ
جلاله: من استخارني فإذا خيرت له انتهني ولم يرض بحكمي^{٢١}.

٦ [ان... مسؤولاً]: ساقط في بعض . ساقط في شمس . ٧ [والنبي... يقول]: ص . وقال
النبي صلى الله عليه وسلم . ٨ ص : المفاضين : ١١ [اختار... التراب]: ش : اخت التراب في
وجوه المادحين .

٢٣ ١ ساقط في ص . ٢ ص : الفاعل : ٣ ص : يسخط عليه . ٤ ص : عاشق ب : لما : ش :
بأ . ٥ ش : يختار . ص : يختار . ٦ ش : تعلم . ٧ في ب كبت أولاً كلمة وإنه ، ثم
أضيفت لها الياء : ش : بأتك . ش : تعلم . ٨ ص : يعرف . ٩ ص : ساقط في ص . ١١ ش :
عاشق ب : سوطاً . ص : سوطاً . ١٢ ش : + العيشة . ١٣ ص : مدبره . ١٤ ص : مدبره .
١٥ ش : تسخطه . ١٦ ص : المقضي . ١٧ ش : يسير . ١٨ ش : المقضي . ١٩ [يلزم...
بالقضاء]: ساقط في ص . ٢٠ ش : يستريح . ٢١ [قال النبي... بحكمي]: ساقط في شمس .

٢٤ ١ سورة الإسراء: ٣٦ . ٢ راجع ونسلك ج ٦ ص ١٨٢ مادة مداح : ١ الأدب المفرد ص ٦٧
ص ٢٠ : مكارم الاخلاق ص ١٩٣ ص ٨ : نهاية ج ١ ص ٢٠١ مادة مدح : ١ مجمع
الزوائد ج ٨ ص ١١٧ ص ٢٠ : جامع ج ١ ص ٩ ص ٣٥ : الفتح الكبير ج ١ ص ٥٠
ص ٧ .

٢٣ ١ قارن ميون ج ٢ ص ٣٦٥ ص ١٤ : احمد بن محمد البرقي ، كتاب الحسن (التجيب
١٩٦٨) ، ص ١٨٩ ص ١٦ : النقد ج ٣ ص ٢١٠ ص ١٨ : وقال الفضيل بن عياض :
استعبروا الله ولا تستعبروا عليه ، فرما اختار العبد أمراً حلاًكه فيه . ٢ قارن نويس ج ٣
ص ٩٠ ص ٩ : وفي مناقب موسى ع : يا رب أي خلقك أحب إليك؟ قال : من إذا أهدت
منه المهرب سألني . قال : فأني خلقك أنت عليه ساعط؟ قال : من يستخيرني من الامر فإذا
فضيت له سخط فضائي .

٢٤ ومن عيوبها كثرة التمني ، والتمني هو الاعتراض على الله تعالى في فضائه وقدره . ومداواتها أن يعلم^٢ أنه لا يدري ما يعقبه^٣ التمني : أيجزه^٤ إلى غير أم^٥ إلى شر^٦ ، إلى^٧ ما يرضيه أو^٨ إلى ما يسخطه ، فإذا تيقن إيهام^٩ عاقبة تمنيه^{١٠} أسقط^{١١} عن نفسه ذلك ورجع^{١٢} إلى الرضا والتسليم^{١٣} فيستريح . لذلك^{١٤} قال النبي^{١٥} صلى الله عليه وسلم : إذا تمنى أحدكم فلينظر ما يتمنى فإنه لا يدري أحدكم^{١٦} ما يكتب^{١٧} له من^{١٨} أمته^{١٩} ، ولذلك قال^{٢٠} النبي^{٢١} صلى الله عليه وسلم : لا يتمنن^{٢٢} أحدكم الموت لضر^{٢٣} نزل به وليقل : اللهم أحيني ما كانت الحياة خيراً لي^{٢٤} وتوفني إذا كانت الوفاة خيراً لي^{٢٥} .

٢٥ ومن عيوبها محبتها الخوض^١ في أسباب الدنيا وحديث الناس^٢ . ومداواتها الاشتغال بالذكر الدائم في كل أوقاته لبشغله ذلك^٣ عن ذكر^٤ الدنيا وأهلها والخوض^٥ فيما هم فيه ويعلم أن ذلك مما لا يعنيه فيتركه لأن النبي^٦ صلى الله عليه وسلم قال^٧ : من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه^٨ .

٢٦ ١- أسقط في ص . ٢- [إن يعلم] : ساقط في ص . ٣- ب : + اللهم ، ولكنه مشطوب . ٤- جر : بجزه . ٥- ص : + بجزه . ٦- ش : أم إلى . ص : وإلى . ٧- ش : أم . ٨- ش : إيهام . ٩- ص : تخيلاً . ١٠- ص : سقط . ١١- ص : وقد رجع . ١٢- ش : والتسليم . ١٣- ش : ص : ولذلك . ١٤- ش : رسول الله . ١٥- ساقط في ش . ص : ١٦- ش : كتب . ١٧- ش : في . ١٨- ش : أمته . ١٩- [ولذلك قال] : ش : ص : وقال . ٢٠- ساقط في ص . ٢١- ش : ص : غير إلى . ٢٢- ش : ما . ٢٣- [غيراً لي] : ص : غير إلى .

٢٧ ١- ص : الخوض . ٢- ش : النفس . [وحديث الناس] : ساقط في ص . ٣- ب : ومداواتها . ٤- ساقط في ص . ٥- ساقط في ش . ٦- ساقط في ش . ص : شغل . ٧- ص : والمرص . ٨- [لا... قال] : ص : قال النبي صلى الله عليه وسلم .

٢٨ ١- راجع الأدب المفرد ص ١٥٩ ج ٧ . جامع ج ١ ص ١٩ ص ١٥ . الفتح الكبير ج ١ ص ٩٥ ص ٧ . ٢- راجع ونسبك ج ٦ ص ٢٧٧ مادة دهمي : ١ : البلاء ج ١ ص ٢٤٠ ص ١٨ ١ : تنبيه المقربين ص ١٨ ص ٤ : مختصر التذكرة ص ٢ ص ٢٠ .

٢٩ ١- راجع ونسبك ج ١ ص ٢٧١ مادة دهمي : ٤ ج ٢ ص ٥١٩ مادة إسلام : ١ : تنبيه الناقلين ص ٧٧ ص ٨ ١ : فوت ج ١ ص ١١٦ ص ١٦ ١ : الاربين ص ٨ ص ١١ ١ : احبال ج ٣ ص ٨٢ ص ٩ : فضائل الياطينية ص ١ ١ : الكشف والتبيين ص ٦٦ ص ١٠ ١ : غنية ج ١ ص ١١٠ ١ : ٩ ١ : لباب ص ٢٧١ ص ١٦ ١ : شرح الاربين ص ٢٩ ص ١٥ ١ : جميع الزوائد ج ٨ ص ١٨ ص ٢ : شفاء السائل ص ٥٠ ص ١٣ ١ : جامع ج ٢ ص ١٢٩ ص ١٦ ١ : كز ج ٣ ص ٢٦٢ فقرة ٢١٦٢ ١ : كنوز ج ٢ ص ١٦١ ص ١٥ ١ : الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٤ ص ٢٠ ١ : الفتح الكبير ج ٣ ص ١١١ ص ١٥ . وقارن رسائل الجاسط ج ١ (كتاب كين السر وسفط اللسان) ص ١٦٢ ص ١٥ : وقول لبيد بن ربيعة : ما انفصل أمراك قال : تركي ما لا ينهني .

- ٢٦ ومن عبودها إظهار طاعانها^١ ومحبتها^٢ أن يعلم الناس ذلك منه^٣ وبره^٤ والذين بذلك^٥ عندهم . وسداوانها أن يعلم أنه ليس إلى الخلق نفعه ولا ضرره^٦ ويجتهد في مطالبة نفسه بالإخلاص في أعمالها^٧ ليُزِيلَ عنه هذا^٨ العيب لأن الله تعالى قال: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾^٩ .
والنبي صلى الله عليه وسلم يقول حاكباً عن ربه عز وجل^{١٠} أنه قال^{١١}: من عمل عملاً أشرك فيه غيري فأنا منه بريء^{١٢} وهو للذي أشرك^{١٣} .
٢٧ ومن عبودها الطمع . وسداوانها أن يعلم أن طعمه^{١٤} يَدْخُلُهُ في الدنيا^{١٥} ويُنبِئُه حلالة العبادَة ويصْبِرُه عبداً لِعَبِيدٍ بعد أن خلقه الله حراً من عبوديتهم^{١٦} . فقد تعود^{١٧} النبي صلى الله عليه وسلم من الطمع فقال: أعوذ بك من طمع يهدي إلى طمع ومن طمع في غير مطعم^{١٨} وهو الطمع^{١٩} الذي يُطْبِئُ على قلبه فيرغبه في الدنيا ويذهب به في الآخرة . ورؤي عن بعض السلف رضي الله عنهم^{٢٠} أنه قال^{٢١}: الطمع هو الفقر الحاضر والغنى الطامع^{٢٢} فقير والفقر المتعفف غني^{٢٣} والطمع هو الذي يقطع الرقاب^{٢٤} . يقول الله تبارك وتعالى: ما وكلت مخلوقاً إلى مخلوق إلا لما يرجو منه ولو لم يرج أحدٌ غيري ما وكلت مخلوقاً إلى مخلوق أبداً^{٢٥} . قال الشاعر^{٢٦}:

٢٦ ١ش: ص: طامعاً . 2ش: ومحت . 3[ذلك منه]: ص: منه ذلك . 4ب: وبره . ص: + منه . 5ش: ص: بها . 6[ال... ضرره]: ش: لفتن ضرره ولا نفسه . 7ش: ص: أعماله . 8ش: ذلك . 9[لأن... قال]: ش: فإن الله تعالى يقول . ص: قال الله تعالى... 10ش: وليبد . 11ساقط في بصر . 12[والنبي... قال]: ش: وقال رسول الله صل الله عليه وسلم حاكباً عن ربه تعالى . ص: وقال النبي صلعم حكاية عن ربه أنه قال . 13[من بريء]: ش: ص: بريء منه .

٢٧ ١ص: طرفة . 2ش: الرباء . 3[عبداً لِعَبِيدٍ]: ش: عبداً لِعَبِيدٍ . 4[قد تعود]: ش: وتعود . ص: وينسج . 5ساقط في ص . ص: + الله . 6[رضي الله عنهم]: ساقط في ش . 7[وروي... قال]: ص: وقال بعض السلف . ص: والطمع . 8ش: + وبسبب الوجوه وبميت القلوب . 9[يقوله الله... أبداً]: ساقط في ش: ص . 10[قال الشاعر]: ش: شعر . حل عاشق ص: وأشد . 11[الطمع... وتسلم]: حسنة البصري . الألفي . الف با . لسان . طمت بليل أن أربع . 12[خلقات]: بقطع لسان . تصرف . 13[وابن... حراً]: ساقط في ش: ب .

٢٦ ١ سورة البقرة . ٢ راجع وتسلط ج ١ ص ٣٧٠ مادة "حبل" . حقائق ورقة ٢١٢ ص ٢٠ . وقارن الرامية ص ١٣٨ ص ١٥٠ المربعونقرة ٧٢ .

أنطمع في ليل وتطمع^{٢٨} أنتمسا^{٢٩} تقطع^{٣٠} أعناق الرجال المطامع^{٣١}
وأيضاً:

أطعت مطامعي فاستعبدتني ولو أنني فعت لكت حراً^{٣٢}
٢٨ ومن عيوبها حرصها على عمارة الدنيا والتكثر منها . ومدائنها أن يطمع أن
الدنيا ليست له^{٣٣} بدار قرار^{٣٤} وأن الآخرة هي دار مقر^{٣٥} والعامل من يعمل لدار
قراره لا لمراحل سفره فإن المراحل تنقطع والمقام في المستقر يبقى فيعمل
لما^{٣٦} إليه مأبه . قال الله تعالى: ﴿ إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَكَلَهُوَ
وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ﴾^{٣٧} ، ولأن الله
تعالى يقول: ﴿ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴾^{٣٨} وقال تعالى: ﴿ وَلِلْآخِرَةِ
الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ ﴾^{٣٩} .

٢٩ ومن عيوبها استعصان ما تركبه^{٤٠} من الأمور واستفحاح أفعال من تخالفه^{٤١} .
ومدائنها اتهام النفس لأنها الأمارة بالسوء وحسن الظن^{٤٢} بالخلق لإيهام^{٤٣}
العواقب .

٢٨ ١: ش: تطمع . ٢: سلق في ش: . ٣: سفر . ٤: ش: من: انفسار . ٥: ب: ص: ما . ٦: ص:
+ والطمع . ٧: ﴿ وتكاثر... والاولاد ﴾: ص: الآية . ٨: ﴿ ولأن... يقول ﴾: ب: + والدار . ٩: ولكنه
مشطوب . ش: والله يقول . ص: وقال . ١٠: ص: الآخرة . ١١: ﴿ وقال تعالى ﴾: سلق في ب .
١٢: ب: ودار . ١٣: ﴿ وقال... يتقون ﴾: سلق في ص .

٢٩ ١: ص: يرتكبه . ٢: ﴿ أفعال من تخالفه ﴾: ش: مخالفته . ص: ما يخالفه . ٣: ص: امرأة . ٤: ش:
لإيهام .

٢٧ ١ راجع ونسلك ج ١ ص ٢٧ مادة وطبعه ١ جميع الزوائد ج ١٠ ص ٢٨٩ س ١ ١ كز
ج ٢ ص ٢٨٢ فقرة ٢٤٥٧ . وانظر محاضرات الأديب ج ٢ ص ٥٢٠ س ١٠ نهاية
ج ٢ ص ٣١ مادة وطبعه . ٢ راجع حاسة البحرني لأبي عبادة الوليد بن عبد البحرني
(بروت ١٩١٠) ١ ص ١٣٤ س ٢ ١ طبقات ص ٣٠١ س ١٥ ١ القدر ج ٣ ص ١١٦
س ٧ (الصبر غلط) ؛ ونسب البيت إلى البيت في الف با أبي الحاج يوسف بن محمد
البرقي (نصر ١٢٨٧) ج ١ ص ٢٧٨ س ٢ وفي لسان ج ٨ ص ١٣٧ مادة وبرع ١ ؛
ونسب البيت إلى محمد بن أبي طاهر في الأمان ج ٢ ص ٣٤ س ١٣ ص ٣٥ س ٦ . ويرد
عبر البيت كقول في جميع الاثقال لأبي الفضل أحمد بن محمد الميداني ١ تحقيق فريتاغ (بون
١٨٣٨) ٤ ج ١ ص ١٤٥ .

٢٨ ١ سورة المائدة ٢٠ . ٢ سورة الأمل ١٧ . ٣ سورة الانعام ٢٢ .

٣١ ومن عبورها الانتقام لها والخصومة عنها^١ والغضب لها . ومدادها^٢ عداوتها وبغضها^٣ وحجة الانتقام للدين^٤ والغضب لارتكاب المناهي^٥ . كما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه^٦ ما انتقم لنفسه^٧ قط^٨ إلا أن تنتهك^٩ محارم الله تعالى^{١٠} وكان^{١١} يتقم لله تعالى^{١٢} .

٣٠ 1ش: ص: على النفس. 2ساقط في ص: 3ش: + من. 4ش: + وهو.

٣١ 1ش: خلفها. 2ش: + في. 3ص: وبغضها. 4[الانقسام هذين]: ش: الذين وأظه. ص: الذين. 5ش: أن. 6ساقط في ش: 7ش: قد (شظوف) أن نفسه. 8ص: يهتك. 9ساقط في ش: 10ش: فكتان. 11ساقط في ش: ص.

٣٢ 1ص: الاشتغال. 2ص: وبغضه. 3ساقط في ش: 4[عز وجل]: ش: تعالى. ساقط في ص: 5[وهو... بالإصلاح]: ساقط في ش: 6ش: تليقن. 7ش: + له. 8ش: الحق. 9ساقط في ص: 10ش: الحق. 11[أيذاك وتعالى]: ش: تعالى. 12ش: قال. 13ص: أحاسنكم. 14ساقط في ش: ص.

[illegible]

٣١ ١ راجع ونفسك ح ١ ص ١٤٧ مادة ١٤٧٢ الفصح ص ١٠٠ س ٩ : المريدون لفقرة ٢٠٩
٣٢ ١ سورة النساء ١ . ٢ راجع لفقرة ١٢ .

٣٣ ومن عيوبها اهتمامها برزق^١ وقد ضمن الله له ذلك^٢ وقلة اهتمامها بعمل^٣ افترضه الله عليها^٤ لا يقوم أحد به عنها غيره. ومداراتها أن يعلم أن الله الذي خلقه ضمن^٥ له كفاية رزقه فقال: ﴿الله الذي خلقكم ثم رزقكم﴾^٦ ١٠ فكما^٧ لا يشك^٨ في الخلق^٩ لا يشك^{١٠} في الرزق. سمعت محمد بن عبد الله يقول^{١١} يحكي^{١٢} عن حاتم الأصم^{١٣} قال^{١٤}: ما من صباح إلا ويقول لي الشيطان^{١٥}: ما تأكل اليوم وما تلبس وأين تسكن؟ فأقول^{١٦}: أكل الموت وألبس الكفن وأسكن القبر^{١٧}.

٣٤ ومن عيوبها كثرة الذنوب والمخالفات^١ إلى أن يقسو القلب. ومداراتها كثرة الاستغفار والتوبة في كل^٢ نفس ومدامدة الصيام والتجهد بالليل وحرمة أهل الخير وبجالة الصالحين وحضور مجالس الذكر^٣ فإن رجلاً^٤ شكاً إلى النبي^٥ صلى الله عليه وسلم قوة^٦ قلبه فقال له^٧: أدته^٨ من الذكر وأكثر من الاستغفار^٩ فإنني^{١٠} أستغفر^{١١} الله^{١٢} في اليوم^{١٣} سبعين مرة^{١٤} ١٠ وقال عليه السلام^{١٥}: إن العبد إذا أذنب^{١٦} نكث في قلبه نكته سوداء فإن تاب واستغفر

١: في الرزق. ٢: بعين: قد. ٣: [له ذلك]: ش: تعالى ذلك له. ٤: أعياه. ٥: ص: بما. ٦: في قرينه. ٧: ص: عليه. ٨: [لا... لا]: ش: من: ١ عاش ب: لا يقوم به غيره. ٩: ص: وضمن. ١٠: [فقال: الله]: ش: فقال تعالى: الله. ص: قال الله تعالى. ١١: ص: + الآية. ١٢: ص: كما. ١٣: ش: شك. ص: يشك. ١٤: ش: + كفك. ١٥: ش: شك. ص: يشك. ١٦: ساقط في ش. ١٧: ويحكي (٩) (الراز غير واضحة). ١٨: ش: + أنه. ١٩: [سمعت... قال]: ص: قال حاتم الأصم. ٢٠: [ويقول لي الشيطان]: ش: والشيطان يقول لي. ٢١: ص: + له. ٢٢: ش: وألبس.

٣٥ ١: ص: والمخالفات. ٢: ش: يتس. ص: تنشئ. ٣: ش: + في. ٤: ساقط في ش. ٥: ش: وسدنة. ٦: ش: رجل. ٧: رسول الله. ٨: ش: بقسوة. ص: ساقط في ش: من. ٩: ش: أدنيه. ص: أدته. ١٠: [وأكثر من الاستغفار]: ساقط في ش: من. ١١: ش: وقال صلى الله عليه وسلم أي. ١٢: ش: من: لأستغفر. ١٣: ص: + تعالى. ١٤: ص: كل يوم. ١٥: [عليه السلام]: ش: صلى الله عليه وسلم. ساقط في ص. ١٦: ص: + ذنباً. ١٧: ص: وإن.

٣٦ ١ سورة الروم ٤٠. ٢ هو أبو عبد الرحمن حاتم بن مخلد الاسم (توفي ٢٢٣٧هـ). راجع طبقات ص ٩١ والدرائج المسجلة هناك. ٣ راجع طبقات ص ٩٦ س ١٩ حلقة ج ١٠ ص ٤٩ س ٢٥ + القشيري ص ١٦ س ١٦ صغرة ج ٤ ص ١٣٦ س ٢ + تلخيصات ص ٦٤ س ١٥.

٣٧ ١ راجع مكارم الاخلاق ص ٣٦٣ س ١٦ الفتح الكبير ج ١ ص ٤٥٧ س ٤ (من الرندي). وقارن كرمي ص ٢٦ س ١٨ حوار ج ٤ ص ٢٠٣ س ١١.

الله^١ ذهب^٢ وإن^٣ أذنب^٤ ثانياً^٥ نكت^٦ في قلبه نكتة^٧ أخرى إلى^٨ أن يصير القلب بحيث^٩ لا يعرف معروفاً ولا ينكر منكراً^{١٠} ثم قرأ النبي صلى الله عليه وسلم: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^{١١}.
 ٣٥ ومن عيوبها حبها الكلام على^{١٢} الناس والخلوص في دقائق العلوم ليعبد^{١٣} به قلوب الأغمار^{١٤} ويصرف بحسن كلامه وجوه الناس إليه^{١٥}. ومدادها العمل بما يعظم^{١٦} وأن يعظم الناس بفعله لا بقوله^{١٧} كما روي أن الله تعالى أوحى إلى عيسى بن مريم^{١٨}: إذا أردت أن تعظم الناس فعظم نفسك^{١٩} فإن انتعشت^{٢٠} فعمت الناس^{٢١} وإلا فاستحي^{٢٢} مني^{٢٣} ١٤ فلان^{١٥} النبي صلى الله عليه وسلم قال^{١٦}: مروت ليلة أسري بي يقوم تفرص شفاههم بمقاريض من نار فقلت: من هؤلاء^{١٧} يا أخي^{١٨} جبريل^{١٩} قال^{٢٠}: هؤلاء^{٢١} خطباء^{٢٢} أمستك^{٢٣} بأمرين الناس بالبر^{٢٤} وينسون أنفسهم وهم يتلون الكتاب^{٢٥}.^٢

٣٦ ومن عيوبها سرورها وفرحها وطلبها الراحة^{٢٦} وذلك^{٢٧} من نتائج النفلة^{٢٨}. ومدادها التيقظ لما بين يديها وعلمه بتفسيره^{٢٩} فيما^{٣٠} أمر به وإرتكابه^{٣١} ما نهى عنه وأن هذه الدار^{٣٢} له^{٣٣} سجن ولا سرور له^{٣٤} ولا راحة في السجن^{٣٥} فلان^{٣٦} النبي

١٩: ساقط في ص. ٢٥: ص: ذهب. ٢١: ص: فإن. ٢٢: نكت... ثاب: ساقط في ش. ٢٣: نكت. ٢٤: ثاب: مكنة. ٢٥: ص: فكل. ٢٦: ص: عمت.

٢٧: ١. في: ص: حب. ٢: ش: بين. ٣: ش: نصيب. ص: ليعبد. ٤: ش: الأصنام. ص: الأغنياء. ٥: [ويصرف... إليه]: ش: وتصرف وجوه الناس إليها بحسن كلامه. ٦: ش: + به. ص: + عاشق ب: يقيم. ٧: ساقط في ص. ٨: [من مروج]: ش: طبع السلام. ساقط في ص. ٩: ش: إن. ١٠: ش: + فط. ولكنه مشطوب. ١١: ش: انط. ١٢: [نظ الناس]: ش: فط. ساقط في ص. ١٣: ش: ص: قاسمجي. ١٤: ساقط في ص. ١٥: ش: وأد. ص: قد. ١٦: ساقط في ص. ١٧: ص: ١٨: ١٩: ساقط في ش. ص: ٢٠: جبريل. ص: ٢١: جبريل. ٢٢: + لي. ص: فسال. ٢٣: ص: هؤلاء. ٢٤: ش: + من. ٢٥: ش: + يا محمد. ٢٦: [وهم... الكتاب]: ساقط في ش. ص: الآية.

٢ راجع الرضا ص ٧٠ من ١٧. أدب النفس ص ١١٥ من ٥. فوط ح ١ من ١٦٩ من ٢. أحياء ج ٢ ص ١٠ من ١١. [عن ميمون بن مهران]: انظر طوطي ص ١٥ من ٢. غلبه ج ١ ص ١٢٦ من ٢٨. عزاف ح ٤ ص ١٨٠ من ١٨. سميت/المدني ص ٨٩ (ص مشكاة الصانيع لقريري): الفتح الكبير ج ١ ص ٣١٠ من ١٧. ٣ سورة المطففين ١٤.

٤ راجع فضائل عطفية ص ٨١ من ١. وقارن القشيري ص ٩٩ من ٣١. ٥ راجع رواية ص ٢٩١ من ١١. وقارن حلية ج ٨ ص ١٧٢ من ٢٢. وانظر سورة البقرة ٤٤.

صلى الله عليه وسلم قال^{١٥}: الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر، فيجب^{١٦} أن يكون^{١٧} عيشه^{١٨} فيها عيش المسجونين لا عيش المستريحين^{١٩}. وحكي عن داود الطائي^{٢٠} أنه قال^{٢١}: قطع نياط^{٢٢} قلوب العارفين ذكر^{٢٣} أحد الخلودين^{٢٤}. وقال رجل لبشر الحافي: ما لي أراك مهموماً؟ فقال: لأني مطلوب^{٢٥}.

٣٧ ومن عيوبها اتباعها هواها^{٢٦} وموافقة^{٢٧} رضاءها وارتيكاب مراداتها. ومداواتها ما أمرها^{٢٨} الله تعالى به من^{٢٩} قوله تعالى: ﴿وتسبي النفس عن النهي فإن الجنة هي المأوى﴾^{٣٠}، وقوله تعالى: ﴿إن النفس لأمرارة بالسوء﴾^{٣١}. ورؤي^{٣٢} عن^{٣٣} مضر^{٣٤} القاري أنه قال^{٣٥}: لنحت الجبال بالأظافر^{٣٦} أهون^{٣٧} من مخالفة الهوى إذا تمكنت في^{٣٨} النفس^{٣٩}.

٢٦ ١ش: + بالفتيا. ٢ش: فراحة. ٣ص: وتلك. ٤[وذلك... الفتنة]: ش: وكل من هذا من قبائل الفتنة. ٥ب: يتقصير. ٦ب: ما. ٧بص: وارتيكاب. ٨ساقط في ش. ٩ساقط في شص. ١٥[فان... قال]: ش: فانه روي عن النبي صل الله عليه وسلم انه قال: ص: قال النبي صل الله عليه. ١١ص: يجب. ١٢ب: + فيها. ١٣ولكن مشطوب. ١٤ب: عيشها. ١٥[لا عيش المستريحين]: ساقط في ب. ش: لا عيش المستريحين. ١٥[وحكي... قال]: ص: قال داود الطائي. ١٥ساقط في ص. ١٧ش: يذكر. ١٨ص: الجلودين. ١٩ش: + وليس لي قدر.

٢٧ ١ش: لخواها. ٢ص: وموافقتها. ٣ش: أرادتها. ص: مداواتها. ٤ش: أمر. ص: أمره. ٥ساقط في ص. ٦ص: في. ٧ساقط في شص. ٨[فان... تعالى]: ش: وقال ابنها. ساقط في ص. ٩ش: وما روي. ص: وما قال. ١٥ب: + المر، ولكنه مشطوب. ساقط في ص. ١١ش: نفس. تنبيه المترين: حصر. ١٢[انه قال]: ساقط في ص. ١٣ش: بالأظافر. ١٤ص: ٤ ملي. ١٥ص: من.

٢٦ ١راجع ونسلك ج ٢ ص ١٢١ مادة وسجنه. ٢القبض ج ٣ ص ١٢٢ ص ٢١. ٣تنبيه اللغتين ص ٨٨. ٤: طبقات ص ١٧. ٥: الظاهري الصائغ. ٦دعاه الإسلام ج ١ ص ٦٠. ٧أحسن الكلام ص ٧ ص ١٥. ٨أحياء ج ٣ ص ١٣٩ ص ١١. ٩مكرم الاختلاف ص ٥٠٨ ص ١٤. ١٠ص ٥١١ ص ١١. ١١جميع الزوائد ج ١٠ ص ٢٨٩ ص ٢. ١٢جامع ج ٢ ص ١٤ ص ٢٩. ١٣كنوز ج ٢ ص ٦٥ ص ٢٧. ١٤رعاة الناظرين ص ٢١٥ ص ١٢. ١٥الفتح الكبير ج ٢ ص ١١٦ ص ٦. ١٦ربيع ص ٥٠. ١٧هو أبو سليمان داود بن نصير الطائي الكوفي الرازي (توفي ٥١٦). ١٨راجع القشيري ص ١٢. ١٩الشعراني ج ١ ص ٢٩٩. ٢٠شذرات ج ١ ص ٢٥٦. ٢١راجع ابن مسكويه ص ١٦٥ ص ١٠. ٢٢صفحة ج ٢ ص ١٨٦ ص ٢١.

٣٧ ١سورة النازعات ١١-٤١. ٢سورة يوسف ٥٣. ٣راجع تنبيه المترين ص ١١٢ ص ١. ٤وانظر حلية ج ٨ ص ١٨ ص ٣ (عن ابراهيم بن ادحم).

٣٨ ومن عيوبها ميلها إلى معاشره الأقران وصحة الإخوان . ومداواتها أن يعلم أن صاحب^١ له مفارق والمعاشره منقطعه^٢، كما^٣ روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال له جيريل عليه السلام^٤: عيش ما شئت فإنك ميت وأحب من أحببت^٥ فإنك مفارقة وأعمل ما شئت فإنك مسجور^٦ به^٧ وأعلم أن شرف المؤمن قيامه بالليل وعزه استغناؤه عن الناس^٨. وقال أبو القاسم^٩ الحكيم: الصداقة عداوة إلا ما^{١٠} أقيمت^{١١} وجمع المال حصرة إلا ما وأسيت^{١٢} والخالطة تخليط إلا ما داريت^{١٣}.

٣٩ ومن عيوبها أسها بطاعتها^{١٤} وروية استحسانها^{١٥}. ومداواتها أن يعلم أن أفعالها وإن أخلصت^{١٦} فهي^{١٧} معلولة وأن^{١٨} أفعالها لا تخلو^{١٩} من العلل ويعلم أنه لا يخلص عملها إلا بسقوط روية استحسانها لأفعالها^{٢٠}.

٤٠ ومن عيوبها إمانتها^{٢١} النفس باتباع الشهوات فإن^{٢٢} النفس إذا تمكنت^{٢٣} من ذلك ماتت عن^{٢٤} الطاعات والموافقات . ومداواتها منعها عن مراداتها وحملها على المكاره ومخالفتها فيما تطلب فإن^{٢٥} ذلك^{٢٦} الذي^{٢٧} يمت عنها شهواتها . قبل لأي^{٢٨} حفص: بماذا يستجلب^{٢٩} صلاح النفس؟ قال: بمخالفتها^{٣٠} فإنها موضع كل آفة^{٣١}.

٤١ ومن عيوبها أن^{٣٢} تأمن من^{٣٣} مكر الشيطان وتسويله وسواسه^{٣٤} ومكره^{٣٥}. ومداواتها نصيح الموبدة بشرائطها والتضرع إلى الله تعالى^{٣٦} في أن يمن^{٣٧} عليك^{٣٨} بذلك^{٣٩}؛

٣٨ ١: ث: تعلم . ٢: المصاحب . ٣: ث: ينقطع . ٤: ث: لما . ٥: [عليه السلام]: ساقط في ص . ٦: ث: شئت . ٧: ث: عزاء . ٨: [وأعلم... الناس]: ساقط في ث: ص . ٩: القسم . ١٠: صفت .

٣٩ ١: ث: مؤانستها . ٢: ص: بطاعتها . ٣: ص: + استحسانها . ٤: ث: أخلصتها . ٥: [وإن... فهي]: ص: وإخلاصها . ٦: ث: فإن . ٧: ث: تغفل . ٨: [ويعلم... لأفعالها]: ث: وتضل في السقاط روية استحسانها لأفعالها . ص: وروية استحسانه أفعالها .

٤٠ ١: ث: إمانته . ص: الهال . ٢: ث: ص: حكمت . ٣: ث: عز . ٤: ث: + هو . ٥: ساقط في ص . ٦: ص: تستجلب . ٧: ث: بمخالفتها .

٣٨ ١ راجع الفاروطي ص ١٠ س ١ : زبدة النساظرين ص ٢١٦ س ١٤ . طائر الأريسين ص ٢٨٣ س ١١ . ٢ هو إسحاق بن محمد بن إسماعيل أبو القاسم الحكيم السرقندي (توفي ٥٣٤٢هـ) . راجع نفحات ص ١٢٤ .

- لأن^١ الله تعالى قال: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَشَرٌّ لَّكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾.^١
- ٤٢ ومن عيوبها الترسيم^٢ برسم^٣ الصلاح من غير مطالبة القلب بالإخلاص فيما ترسم^٤ به من الصلاح. ومداواتها ترك الخشوع في^٥ الظاهر إلا بقدر^٦ خشوع^٧ الباطن مما يرى^٨ في قلبه وسره^٩: ١ لأن^{١٠} النبي صلى الله عليه وسلم قال: «المتشبع^{١١} بما لم^{١٢} يُعط^{١٣} كلابس ثوبي زور^{١٤}».
- ٤٣ ومن عيوبها قلّة^{١٥} الاعتبار بما يرى من إهمال الله^{١٦} إيّاه في ذنوبه. ومداواتها دوام الخشية وأن يعلم^{١٧} أن ذلك الإهمال ليس بإهمال^{١٨} وأن الله تعالى سائله^{١٩} عن ذلك ويجازيه به^{٢٠} إلا أن يرحمه فإن^{٢١} الاعتبار لأهل الخشية لأن^{٢٢} الله تعالى يقول: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى﴾^{٢٣} وقال^{٢٤} القائل^{٢٥}:

قد غرّها إهمالُ خالقها لها^{٢٦} لا تحبّ إهمالها إهمالاً^{٢٧}

- ١ ص: انبساط. ٢ ساقط في ترسم. ٣ ش: ورسوله. ص: وباريه. ٤ ساقط في ترسم. ٥ ساقط في ص. ٦ ص: عليه. ٧ ص: قال. ٨ ش: يقول. ساقط في ص.
- ٩ ش: الترسيم. ١٠ ش: يرسم. ١١ ش: يرسم. ص: يتوسم. ١٢ ساقط في ش. ١٣ ش: ص: + ما يرى من. ١٤ ش: الخشوع. ١٥ [ما يرى]: ساقط في ترسم. ١٦ ص: قال. ١٧ ساقط في ص. ١٨ ش: المتشبع. ص: المتشبع. ١٩ ش: لا. ٢٠ ش: يملك. ٢١ ش: ذور.
- ٢٢ ش: قلت. ٢٣ ش: + تعالى. ٢٤ [وإن يعلم]: ش: ويعلم. ب: + أن، ولكنه مشطوب. ٢٥ ش: تعالى، وفيها وتباركه. ساقط في ص. ٢٦ ص: سائله. ٢٧ [ويجازه به]: ش: ويحاربه. ٢٨ [ذلك... فإن]: ساقط في ص. ٢٩ ص: قال. ٣٠ ساقط في ص. ٣١ ش: عبرة. ٣٢ ص: قال. ٣٣ ش: + بيت. ٣٤ ساقط في ص. ٣٥ ص: أهاها.

١ سورة الحير ٤٢.

- ٢ انتظر الزمانيه ص ١٨٢ ح ٢١ (كما جاء في الحديث: تنولوا بالله من خشوع النفاق، قبل وما خشوع النفاق، قال ابن نجيم البدن والقلب ليس بخاشع). ٣ راجع ولسك ج ٢ ص ٢٩٧ مادة ذوروه، ج ٣ ص ٦٠ مادة دشتبع، ١ القلائد ص ١١١ ح ١١٥ نهاية ج ٢ ص ٢٠٢ مادة دشتبع، ١ جامع ج ٢ ص ١٧١ ح ١٢ الفتح الكبير ج ٢ ص ٢٠٢ ح ٨.

- ١ تارة غرر ص ٥٣ ح ١٥ ولكن غررهم الإهمال حتى طوا أنه أفعال. ٢ سورة التازعات ٢٦.

١٤ ومن عيوبها محبتها^١ لإفشاء^٢ عيوب إخوانه وأصحابه . ومدلواتها أن يرجع^٣ في ذلك إلى نفسه فيحب^٤ للناس ما يحب^٥ نفسه ؛ كما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال^٦: المسلم الذي يرضى لأخيه^٧ ما يرضى لنفسه^٨، وعنه^٩ صلى الله عليه وسلم أنه قال^{١٠}: من ستر عورة أخيه المسلم ستر الله عورته^{١١}.

١٥ ومن عيوبها ترك الاستزادة من نفسه في أفعاله وأقواله ورضاه عنها بما هي فيه . ومدلواتها^{١٢} الحرص على طلب الزيادة في أفعاله وأقواله بحسن الاقتداء بالسلف^{١٣}، فإن^{١٤} علباً رضي الله عنه قال^{١٥}: من لم يكن في الزيادة فهو في النقصان^{١٦}.

١٦ ومن عيوبها تحقير المسلمين والترفع^{١٧} والتكبر عليهم . ومدلواتها الرجوع إلى التواضع واعتقاد حرمة المسلمين ؛ فإن^{١٨} الله تعالى يقول^{١٩} لبيبة عليه السلام: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾^{٢٠}. واعلم أن^{٢١} التكبر^{٢٢} هو الذي أوقع إبليس عليه اللعنة^{٢٣} فيما أوقع^{٢٤} فيه حيث قال: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^{٢٥}، والنبي

١١: ١: محبة . ٢: ٢: إفشاء . ٣: ٣: ترجع . ٤: ٤: يحب . ٥: ٥: كما . ٦: ٦: يحب . ٧: ٧: صلى الله عليه وسلم ولكنه مشطوب . ٨: ٨: كما قال النبي صلى الله عليه وسلم . ٩: ٩: لا . ١٠: ١٠: إلا . ١١: ١١: وما روي عنه . ١٢: ١٢: ومنه... قال . ١٣: ١٣: من . وقال .

١٤: ١٤: من . هو . ١٥: ١٥: أن يرجع في ذلك إلى نفسه فيحب للناس ما يحب نفسه كما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم ولكنه مشطوب . ١٦: ١٦: من . ١٧: ١٧: من . ١٨: ١٨: من . ١٩: ١٩: من . ٢٠: ٢٠: من . ٢١: ٢١: من . ٢٢: ٢٢: من . ٢٣: ٢٣: من . ٢٤: ٢٤: من . ٢٥: ٢٥: من .

٢٦: ٢٦: ١: منهم . ٢: ٢: من . ٣: ٣: من . ٤: ٤: من . ٥: ٥: من . ٦: ٦: من . ٧: ٧: من . ٨: ٨: من . ٩: ٩: من . ١٠: ١٠: من . ١١: ١١: من . ١٢: ١٢: من . ١٣: ١٣: من . ١٤: ١٤: من . ١٥: ١٥: من . ١٦: ١٦: من . ١٧: ١٧: من . ١٨: ١٨: من . ١٩: ١٩: من . ٢٠: ٢٠: من . ٢١: ٢١: من . ٢٢: ٢٢: من . ٢٣: ٢٣: من . ٢٤: ٢٤: من . ٢٥: ٢٥: من .

٢٦: ٢٦: ١: راجع ونسبك ج ١ ص ٣٥ مادة واخ ١ حلية ج ٨ ص ٢٥ من ١٦ . وقان الاخلاق والسير ص ١٩ من ١٧ . ٢: ٢: راجع فقرة ١٣ .

١٦: ١٦: ١: سورة آل عمران ١٥٩ . ٢: سورة الاعراف ١٢ . ٣: راجع ونسبك ج ١ ص ٤٥٧ مادة هجرية : فوج ج ٢ ص ١١٨ من ١٢ . ٤: راجع فوج ج ٢ ص ١٢٦ من ٢٠ : احياء ج ٢ ص ١٢٢ من ٣٢ : الفتوة ص ١٩٧ من ١١ .

عليه السلام نظر* إلى الكعبة فقال: ما أعظمك وأعظم حرمتك ، والمؤمن أعظم حرمة*^{١٥} عند الله منك*^{١٦} إن الله تعالى حرّم منك واحدة*^{١٧} ومن المؤمن ثلاثة*^{١٨}: دمه وماله وعرضه*^{١٩}.

١٧ ومن عيوبها الكسل والقمود* عن الأوامر* ومداواتها أن يعلم* أنه مأمور من جهة الله تعالى* ليحمله فرح ذلك على النشاط في أداء الأوامر* كذلك سمعت جدّي* يقول: قال بعضهم*: التهاون بالأمر* من قلة المعرفة بالأمر*^١.

١٨ ومن عيوبها أن يتزَيَّى* بزَيِّ الصالحين ويعمل* عمل* أهل الفساد* ومداواتها ترك زينة الظاهر إلا بعد إصلاح الباطن فإذا تزَيَّى* بزَيِّ قوم* اجتهد* أن يوافقهم في أخلاقهم وأفعالهم* كلّها أو بعضها* لأنه رُوِيَ في الخبر*^{٢٠}: كفى*^{٢١} بالمرء* شرّاً أن يرى*^{٢٢} الناس أنه يخشى الله وقلبه فاجر* وقال أبو عثمان: خشوع*^{٢٣} الظاهر مع فجور القلب يورث الإصرار*.

١٩ ومن عيوبها تضييع أوقاتها بالاشتغال بما لا يعنيه* من أمور الدنيا والمخوض فيها مع أهلها. ومداواتها أن يعلم* أن أوقاته* أعرّ* الأشياء* فليشتغلها* بأمر*

١٧ ١ ش: والنفوس. ٢ ش: من: الأمر. ٣ [أن يعلم]: ساقط في ب. ٤ ش: الحق. ص: الخلق. ٥ ساقط في ش: ص. ٦ ش: الأمر. ٧ ش: عن جدي إسماعيل ابن (والصواب: بن) نجيد رحمه الله. ص: ١ ابن نجيد. ٨ [قال بعضهم]: ساقط في ش: ص. ٩ ش: ص: بالأوامر.

١٨ ١ ش: تزَيَّن. ٢ ش: وتسل. ٣ ش: يعمل. ص: أعمال. ٤ [أهل الفساد]: ش: الفساد. ٥ ش: كزبن. ٦ ش: زينة. ٧ [زَي قوم]: ساقط في ص. ٨ ب: تجتهد. ش: فاحشيه. ٩ ش: بمنى. ١٠ ش: ص: + أنه قال. ١١ ساقط في ص. ١٢ ش: ص: بالرجس. ١٣ ش: وراء. ١٤ على عائش ب: الخشوع. وفي نص ب: زينة.

١٩ ١ ص: بمنى. ٢ ش: ص: تعلم. ٣ ش: وقتك. ص: وقته. ٤ ص: + عليه. ٥ ش: فليشتغلها. ص: فليشتغل.

١٧ ١ راجع نقضات ص ٨٦ ص ٢٤ (عن أبي عبيد الخير) ١ حقائق ورقة ٩٠ ب ص ١٦ (عن جد المؤلف).

ولأن^{١٧} الغضب يُخرج العبد^{١٨} إلى حدّ الهلاك إذا لم يصحبه^{١٩} من الله تعالى^{٢٠} زجر ومنع^{٢١}.

- ٥١ ومن عيوبها الكذب . ومداواتها حمل النفس على الصدق وترك^١ الاشتغال برضا الخلق وسخطهم ، فإنّ الذي يحمل صاحب الكذب على الكذب طلب رضا الناس^٢ والتزيّن لهم وطلب الجاه عندهم ، فإنّه رُوِيَ عن رسول الله^٣ صلى الله عليه وسلّم أنّه قال^٤: الصدق يهدي إلى البرّ والبرّ يهدي إلى الجنة^٥ والكذب يهدي إلى الفجور والفجور يهدي إلى النار^٦.
- ٥٢ ومن عيوبها البخل والشحّ وهما نتائج حبّة الدنيا . ومداواتها أن تطمأن^١ أن الدنيا قليلة وأنها فانية وأنّ^٢ حلالها حساب وحرامها عذاب^٣. كما رُوِيَ عن النبي صلى الله عليه وسلّم أنّه قال^٤: حبّ الدنيا رأس كلّ خطيئة^٥ وإنّ الله تعالى أخبر عنها أنها متاع الفرور فلا تبخل بها ولا تشحّ^٦ وتجنّب^٧ في بنائها ولا تسكّ منها إلاّ مقدار^٨ ما تدافع^٩ به^{١٠} وقتك^{١١}، فإنّ النبي صلى الله عليه وسلّم^{١٢} قال^{١٣}: أنفق يا^{١٤} بلال^{١٥} ولا تخش من ذي العرش إقلالا^{١٦}^{١٧}.

- ١ [حمل... وترك]: شرب: ترك. ٢: الخلق. ٣ [رسول الله]: ش: النبي. ٤ [فانته... قال]: ص: قال النبي صلعم. ٥ [وأيّ... الجنة]: ساقط في ص.
- ٦ ص: يعلم. ٧ ب: + وإن. ٨ ترص: عقاب. ٩ [كما... قال]: ص: وقال صل الله عليه. ١٠ [وإن الله]: ش: والله. ١١ ترص: يبخل. ١٢ تر: يشع عليها ألا عقل بيعة وأما الصاقل الكمال فقه. ص: يشع. ١٣ تر: يجنبه. ص: ترص: يسك. ١٤ ساقط في ص.
- ١٥ تر: يدافع. ص: يدفع. ١٦ ساقط في ص. ١٧ ترص: وكفه. ١٨ ساقط في ص. ١٩ ص: + لئلا. ٢٠ ساقط في ب. ٢١ تر: أفلال.

- ١ راجع ونسبك ج ٢ ص ٢٨٤ مادة مصدق. ٢ الخاسي ص ٤٤ ص ١٢ روضة الطغلا. ص ٣٧ ص ١٤ نشر الخاس ج ٢ ص ٦١ ص ١٤.
- ٣ راجع نوح ج ٢ ص ١٧٦ ص ١٦٦ ص ١٨٢ ص ٣ (من عيسى عليه السلام) ٤ احياء ج ٣ ص ١٣٩ ص ١٨ ٥ الأربعين ص ١٤٠ ص ٨ ٦ محاضرات الأديب ج ٢ ص ٥٢٠ ص ٩ ٧ حبة ج ١ ص ١١٦ ص ١٤ ٨ تنبيه المسترّين ص ٥٢ ص ٤ (من عيسى) ٩ كنز ج ٢ ص ١١٠ فقرة ٩٨٧ ١٠ كنوز ج ٢ ص ٤١ ص ٣١ ١١ الفتح الكبير ج ٢ ص ٦٨ ص ١٤ ١٢ روضة الناظرين ص ٢١٥ ص ٣١ ١٣ هو بلال بن رباح المؤمن (توفي ٥٢٠). راجع ابن عبد البر ، الاستيعاب في معرفة الأصحاب ١ ص ١٧٨. ١٤ راجع الجمع ٩٦ ص ١٤ ١٥ عوارف ج ٢ ص ٥٤ ص ٢٠ ١٦ جامع ج ١ ص ٩١ ص ٢٤ ١٧ كنوز ج ١ ص ١٢٠ ص ٢٤ ١٨ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٨٢ ص ٢٠ ١٩ وقارن مكالم الإخلاق ص ١٧ ص ٢٠.

- ٥٣ ومن عيوبها بُعد أهلها . ومداوتها تقريب الأجل ، ويعلم أن بعض السلف قال : أحب الله أن لا يؤمن على حال فاحذره على الأحوال كلها .
- ٥٤ ومن عيوبها الاغترار بالمدايح الباطلة . ومداوتها أن لا يعرف كلام الناس مع ما يعرفه من نفسه فإن حقيقة الأمر تخلص إليه دونهم وأن ثنائهم عليه بخلاف ما يعرفه الله تعالى منه ويعرف هو من نفسه لا ينحبه من عار^٥ تبعاته^٦.
- ٥٥ ومن عيوبها الحرص . ومداوتها أن يعلم أنه لا يستجلب بحرصة زيادة على ما قدر الله له من رزقه^٧ . كما روى ابن مسعود رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال : إن الله تعالى يقول للملك : اكتب رزقه وعمله واجله وثقي أو سعيد^٨ ، والله تعالى يقول : (ما يُبدلُ الفؤادُ لَدَيْهِ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ) ٩ .
- ٥٦ ومن عيوبها الحسد . ومداوتها أن يعلم أن الحاسد عدو نعمة الله تعالى . وقال النبي عليه السلام : لا تحاسدوا ولا تباغضوا وكونوا عباد الله إخواناً^{١٠} . ونتيجة الحسد من قلة الثقة على المسلمين .

٥٣ ١ ش : طول . ٢ ش : ونظم . ٣ ش : فاحذروه . ب : فاحذفت .

٥٤ ١ ش ب : يخلص . ٢ ص : خلاف . ٣ ساقط في ش ص . ٤ ش ص : وما يعرفه . ٥ ساقط في ش ص . ٦ ش : تبعاته فلم يبق به .

٥٥ ١ [عل ما] : ش : صبا . ص : عا . ٢ ص : قدره . ٣ ش : في . ٤ ش : رزق . ص : بحرص زيادة بما قدره الله له من رزقه (أعيد خطأ) . ٥ ش : من بين . ٦ [رضي الله عنه] ساقط في ش . ٧ [كأن] : قال : ص : كما قبل النبي صلى الله عليه وسلم . ٨ ساقط في ص . ٩ ش : والذي وكل عليه . ١٠ [اكتب... سعيد] : ش : اكتب اجله وعمله وثقلوه وسادته . ص : اكتب اجله ورزقه وعمله وثقله أو سعيد . ١١ ساقط في ص . ١٢ [وما... للعباد] : ساقط في ص .

٥٦ ١ ش : لنعمة . ٢ ساقط في ص . ٣ [وقال... السلام] : ش : والنبي صلى الله عليه وسلم يقول . ص : وقال النبي صلى الله عليه وسلم . ٤ [ولا... إخوانا] : ساقط في ب . ص : ولا تباغضوا . ٥ [ونتيجة... ص] : ش : واعلم أن الحسد سورت لصاحبه

٥٥ ١ جامع ولسانك ج ٢ ص ٢٥١ مادة رزقه . وقصارت الأديب القسري ص ٥٧ ص ٢٢ . ٢ سورة ق ٢٩ .

٥٧ ومن عيوبها الإصرار على الذنب مع تمنّي المغفرة ورجاء الرحمة . ومداواتها أن يعلم " أن الله تعالى "أوجب الرحمة لمن لا يُبصر على ذنبه" حيث قال: ﴿وَلَمْ يُبْعِرُوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ ١ . وقال أبو حفص: الإصرار على الذنب "من التهاون بقدرة" الله تعالى ٢ . ويعلم " أن الله تعالى "أوجب الرحمة للمحسنين فقال: ﴿إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ ٣ . وأوجب " المغفرة للتائبين حيث قال: ﴿وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ﴾ الآية ٤ .

٥٨ ومن عيوبها أنها لا تجيب إلى الطاعات طوعاً . ومداواتها " رباضتها بالهوى والعش والفتن والتطلع في الأسفار " والحمل على المكاره . سمعت منصور بن عبد الله يقول سمعت عُمي البطامي يقول سمعت أبي يقول: قال رجل لأبي يزيد قدس الله روحه: ما أشد ما لقيت في سبيل الله؟ قال: لا يمكن وصفه فقال: ما أعون ما لقيت في سبيل الله؟ قال: لا يمكن نعمته قال: ما أشد ما لقيت؟ قال: نفسك منك؟ في سبيل الله؟ قال: لا يمكن

٥٧ ١: ب: يعلم . 2: ساقط في ش.ص. . 3: ش.ص: ينقشه . 4: ش: ذنب . 5: ش: الذنوب . 6: ص: يفتقر . 7: ساقط في ش.ص. . 8: ش: وتعلم أيضا . ب: وتعلم . 9: ساقط في ص. . 10: [الرحمة... المحسنين] . ساقط في ب. ص: أوجب الرحمة كالمحسنين . 11: ساقط في ب. . 12: ساقط في ش.ص. .

٥٨ 1: ش: طاعة . ص: الطاعة . 2: ش: + في . 3: [في الأسفار] . ش: بالأسفار . ص: والأسفار . 4: ش: ابن . 5: [سمعت منصور يقول] : ب: كما . ساقط في ص. . 6: [نفس الله روحه] : ساقط في ش.ص. . 7: ش: + في . 8: ش.ص: قبل . 9: ش: لي وصفه . ص: وصفه . 10: ش.ص: قبل . 11: ص: فما . 12: ص: فما . 13: ش.ص. . 14: ساقط في ش.ص. .

٥٦ ١ راجع نفسك ج ١ ص ١٦٥ مادة "تجانبه" ٢ الرعاية ص ٣٠٧ ص ٢٣ ٣ الأدب المفرد ص ٧٩ ص ٢٢ ٤ روضة البقلاء ص ١١٣ ص ١ ٥ ص ١٧٩ ص ١٩ ٦ شبه الفاعلين ص ٦١ ص ٨ ٧ ثوب ج ١ ص ١٢٨ ص ١ ٨ آداب الصحة ص ٣١ ص ٥ والمراجع المسقط هناك ٩ أحياء ج ٢ ص ١٢٥ ص ١١ ج ٣ ص ١٢٨ ص ٢٤ ١٠ صفة التصوف ص ٩ ص ١١ ١١ أبي حنبلون ص ٧٢ ص ١٨ ١٢ الفلسفة ص ١٩٧ ص ١ ١٣ ٢٤٦ ص ١٧ رباعين الصالحين ص ٢٥٥ ص ١١ ١٤ شرح الأربعين ص ٧٤ ص ١٦ ١٥ نزهة الناظرين ص ٢١١ ص ٢٩ ١٦ وقارن أحياء ج ٣ ص ١٢٨ ص ٢١ .

٥٧ ١ سورة آل عمران ١٣٥ . ٢ سورة الاعراف ٥٦ . ٣ سورة هود ٩٠ .

وصفه^{١٥} فقال^{١٦}: ما^{١٧} أهون ما^{١٨} لقيت نفسك منك في سبيل الله^{١٩} قال: أما هذا فنعيم: دعوتها إلى شيء من الطاعات فلم تحبني طوعاً فمئنتها الماء سنة واحدة^{٢٠}.

٥٩ ومن عيوبها حرصها على الجمع والمنع. ومداوتها أن تعلم أنها ليست آمنة من انقضاء عمره وقرب أجله فيجمع^٢ على قدر بقية^٤ من عمره^٥ ويمنع بقدر^٦ حياته^٧ فمن لا يأمن على نفسه من أنفاسه فجمعه لذلك غرور ومنعه لغيره مع^٨ حصول التبعة على نفسه جهل^٩: مع ما^{١٥} روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال^{١١}: أياكم مال وارثه أحب إليه من ماله^{١٢} قالوا^{١٣}: ليس منا أحد إلا وماله أحب إليه من مال وارثه فقال^{١٤}: مالك^{١٥} ما قدمت وماال وارثك ما أخرت^{١٦}.

٦٠ ومن عيوبها صحبتها مع المخالفين والمعرضين عن الحق. ومداوتها الرجوع إلى صحة الموافقين^١ والمقبلين على الحق^٢. قال النبي صلى الله عليه وسلم^٣: من تشبه بقوم فهو منهم^٤ وقال^٥ عليه السلام^٦: من كثر سواد قوم فهو منهم^٧. وقال بعض السلف: صحة الأشرار نور^٨ سوء الظن بالأخيار^٩.

١٥ [فقال: ما أهون... وصفه]: شطوب (علا^٢) في ب. ١٥ ص: قيل. ١٧ ص: فسأ. ١٨ ص: فسأ. ١٩ [قال: لا يمكن... الله] ساقط في ص. [نفسك... الله]: ص: منك نفسك. ٢٠ ساقط في شمس.

٥٩ ١ شمس: يعلم. ٢ [أما... انقضت]: شمس: بإيها. ص: إيسام. ٣ شمس: فيسبح. ٤ شمس: بقية. ٥ [من عمره]: ساقط في شمس. ٦ شمس: على قدر. ٧ ص: حبسوته. ٨ شمس: منع. ٩ [التبعة... جهل]: شمس: الصاغات حصل. ص: الفاء لبعده جهل. ١٥ [مع ما]: ب: ساء. ١١ [أنه قال]: ساقط في ب. ١٢ شمس: فقلوا. ١٣ ص: قال. ١٤ شمس: هناك.

٦٠ ١ شمس: أهل الموقفة. ٢ شمس: الله عز وجل. ص: الله. ٣ [قال... ومنه]: شمس: فان النبي صلى الله عليه وسلم قال. ص: فان النبي عليه السلام قال. ٤ ص: قال. ٥ [عليه السلام]: ساقط في شمس. ٦ [فهو منهم]: ص: حشر منهم. ٧ ص: يورث. ٨ [قال... بالأخيار]: ساقط في شمس. ٩ شمس: امر وجل. ساقط في ص. ١٥ شمس: عز وجل. ساقط في ص.

٥٨ ١ راجع القشيري ص ١١ ص ١٨ ص ١٩ وفيات ج ١ ص ٣٨٥ ص ٨ نشر المحاسن ج ٢ ص ١١٥ ص ١. البداية والنهاية ج ١١ ص ٣٥ ص ٥.

٥٩ ١ راجع وسلك ج ٦ ص ٣٠٤ مادة وماله. الفتح الكبير ج ١ ص ١٩٢ ص ١٨ ص البستاني والنسائي.

وقال بعضهم: إن القلوب إذا بعدت عن الله تعالى^١ مفتت الفاضلين بحق الله تعالى^٢.

٦١ ومن عيوبها الغفلة . ومداراتها أن يعلم أنه ليس بمغفول عنه فإن الله تعالى يقول: ﴿وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾^٣ . ويعلم أنه محاسب على الخطيئة والعملة^٤ ، ومن تحقق هذا راقب أوقاته وراعى أحواله فتزول بذلك عنه الغفلة .

٦٢ ومن عيوبها ترك الكعب والقعود عنه إظهاراً للخلق أنه قعد متوكلاً^٥ ثم يشرف إلى الأرزاق^٦ ويصخط إذا لم تأت به الأرزاق^٧ . ومداراتها أن يكلم الكعب لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: إن أطيب ما يأكل الرجل^٨ من كسبه^٩ وأن يكون عليه كعب ظاهر وتوكل باطن^{١٠} ليكون مكسباً مع الخلق في الظاهر متوكلاً^{١١} على الله^{١٢} في الباطن فهو من مراتب الرجال وطريق المخلصين^{١٣}.

٦١ [١... يقول]: ص: وقال تعالى . 2ش: ص: ريك (سورة هود ١٢٣ : سورة النحل ٩٢) . 3ش: وتعلم . 4ش: أنك . 5ش: وراعى . 6[تزول... عنه]: ب: فيزول بذلك عنه . 7ش: وتزول عنه بذلك . ص: فيزول عنه بذلك جب .

٦٢ 1ساقط في ش . 2[منه اظهار]: ص: والاطهار . 3ش: حقد التوكل . 4ب: ص: يشرف . 5ساقط في ص . 6ش:ب: الأرزاق . 7ش: ياتيه . ب: ياتيه . 8ش: قرب . الأرزاق . 9[الكعب... قال]: ص: قول النبي عليه السلام . 10ساقط في ش: ص . 11ش: اكل . 12ص: اليد . 13الهاء في ب غير واضحة . ص: كسبه . 14[وان... باطن]: ش: فان كان عليه حال كعب ظاهر وتوكل فيه باطن . ص: فان عليه حال الكعب ظاهراً والتوكل على الله باطناً . 15ش: ص: متوكلاً . 16ش: * تعالى . 17[فهو... المخلصين]: ساقط في ب: ص .

٦٠ ١ راجع ونسك ج ٣ ص ٦٢ مادة عاشية ١ المريدون فقرة ٢٠٧ : ١ نيليس ص ١٨٩ ص ١٩ : مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٧١ ص ١٧ : جامع ج ٢ ص ١٥١ ص ٢٤ : كنوز ج ٢ ص ١٦٧ ص ٣٤ : الفتح الكبير ج ٤ ص ١٧٨ ص ١٢ . ٢ راجع أسائن الكلم ص ٩ ص ٨ : المريدون فقرة ٢٠٧ . ٣ راجع جوامع آداب الصوفية فقرة ١١١ .

٦١ سورة البقرة ٧٤ .

٦٢ ١ راجع جامع ج ١ ص ٧٢ ص ٢٢ : كنوز ج ١ ص ٣٩ ص ٤ : الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩٢ ص ١ (من البحاري والترمذي والنسائي وابن ماجه) . وقارن المحاسبي ، المسائل في اعمال الجوارح والقلوب ، ص ١٨٢ .

- ٦٣ ومن عيوبها القرار مما يوجب عليه^١ ظاهر العلم^٢ إلى الدعوى والأحوال^٣. ومدواتها ملازمة العلم^٤ فإن^٥ الله تعالى يقول: (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ^٦).^٧ وقال تعالى: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ^٨).^٩ وقال النبي^{١٠} صلى الله عليه وسلم: اطلبوا العلم ولو بالصين^{١١} وقال^{١٢} عليه السلام^{١٣}: طلب العلم فريضة على كل مسلم وسلمة^{١٤}.
- ٦٤ ومن عيوبها استعظام^{١٥} ما^{١٦} تعطي^{١٧} وبثقل^{١٨} والامتنان به على من يأخذ^{١٩}. ومدواتها أن يعلم^{٢٠} أنه يوصل إليهم^{٢١} أرزاقهم وأن الرزاق^{٢٢} والمعطي في الحقيقة هو الله تعالى^{٢٣} وأنه^{٢٤} واسطة بين العباد وبين الله^{٢٥} ولا^{٢٦} تعظم^{٢٧} في إقبال حتى^{٢٨} إلى مستحق^{٢٩}.
- ٦٥ ومن عيوبها إظهار الفقر مع الكفاية. ومدواتها إظهار الكفاية مع القلة^{٣٠}. سمعت جدي يقول: كان الناس يدخلون في التصوف أغنياء فيفقرن

٦٣ ١ش: عليها. ٢ص: القلم. ٣[ال... والأحوال]: ش: من الدعوى بالأحوال. ٤ص: وإن. ٥ساقط في ص. ٦ص: وإن. ٧ص: ١ أن. ٨[يا... آمنوا]: ساقط في ش. ٩ش: وأطيعوا. ١٠[وأولي... منكم]: ساقط في ب. ١١ساقط في ش. ١٢[اطلبوا... بالصين]: ساقط في ش. [وقال تعالى... بالصين]: ساقط في ص. ١٣ص: + النبي. ١٤[وقال عليه السلام]: ساقط في ش. ١٥ساقط في شص.

٦٤ ١ص: الاستعظام. ٢ص: لما. ٣ش: يعطي. ٤ش: وما يبدل. ص: والبذل. ٥ش: يأخذ من يده. ٦ص: تعلم. ٧ش: إليه. ٨ص: الرزاق. ٩ساقط في ص. ١٠ش: فكأنه. ١١[بين... الله]: ساقط في بص. ١٢ش: فلا. ١٣ش: ينظم نفسه. ١٤ص: الحق. ١٥ش: يستعظم. ص: المستحق.

٦٥ ١ سورة النساء. ٥٩. ٢ سورة النساء. ٥٩. ٣ راجع تنبيه الفاضل ص ١٥٥ ص ٢٢. ٤ بستان ص ٣. ٥ أحياء ج ١ ص ٧ ص ١٩ ص ١٠ ص ٢٦. ٦ كبرى ص ٧٠ ص ١١. ٧ عوارف ج ١ ص ٨٨ ص ٢١ ج ٢ ص ٢ ص ٢٠. ٨ جامع ج ١ ص ٣٧ ص ٢. ٩ كنوز ج ١ ص ٣٩ ص ٣٦. ١٠ نزهة الناظرين ص ١ ص ٢٢. ١١ الفصح الكبير ج ١ ص ١٩٣ ص ٩. ١٢ راجع ونسبك ج ١ ص ٣٣٢ مادة وعلقه ج ١ ص ١٠ مادة وطلبه. ١٣ بستان ص ٣ ص ١٥. ١٤ فوت ج ١ ص ١٩١ ص ١٠ ج ١ ص ٢١٦ ص ٢٣. ١٥ حلية ج ١ ص ٢٠٠ ص ١٦ (من سهل التشنبي). ١٦ المريدون فقرة ٣٣. ١٧ عوارف ج ١ ص ١٨١ ص ٢٩. ١٨ مجسم الروايات ج ١ ص ١١٩ ص ٢٢. ١٩ ص ١٢٠ ص ١٠٢. ٢٠ نزهة الناظرين ص ١ ص ٢١. ٢١ الفصح الكبير ج ٢ ص ٢١٢ ص ٢.

ويُظهرون للخلق الفنى ؛ وفي^٢ هذا الوقت يدخلون في التصوف^٣ فقراء
فبنتنون^٤ ثم يُظهرون للناس^٥ الفقر .

٦٦ ومن عيوبها روية فضله على أقرانه . ومدلاواتها العلم بنفسه^١ فلا أحد أعلم
بها^٢ منه وحسن^٣ الظن^٤ بأقرانه ليحمله ذلك على احتقار نفسه وروية فضل
إخوانه وأقرانه ، ولا يصح^٥ له هذا^٦ إلا بعد أن ينظر إلى الخلق^٧ بعين الزبادة
وينظر إلى نفسه بعين النقصان .^٨ كذلك سمعت جدّي يقول وسمعت أبا
عبد الله السجزي^٩ يقول^{١٠} : لك فضل ما لم ترَ فضلك فإذا رأيت فضلك
فلا فضل لك .^{١١}

٦٧ ومن عيوبها حمل النفس^١ على ما يستجلب لها الفرح . ومدلاواتها أن يعلم أن^٢
الله^٣ يغيض القرحين^٤ . قال الله تعالى : (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ) .^٥
وفي صفة النبي صلى الله عليه وسلم أنه كان دائم الأحران متواصل
الفكرة^٦ ، وقال عليه السلام : إِنْ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ .^٧ وقال مالك

٦٥ ١ [مدلاواتها... الفناء] : ساطع في ب . ش : وأما في . ٢ [يدخلون في التصوف] : ساطع في ص .
٣ : ويستفتون . ٤ ص : للخلق

٦٦ ١ [العلم بنفسه] : ش : أن يطلب علم نفسه . ٢ ص : به . ش : ثم يحسن . ٣ ص : يصلح .
٤ [له هذا] : ص : ذلك . ٥ ص : + اجمع . ٦ ش : السجزي . ٧ [كذلك... يقول] : ب :
كذلك قال أبو عبد الله السجزي (?) . ص : سمعت جدّي يقول سمعت أبا عبد الله السجزي
يقول .

٦٧ ١ [حمل النفس] : ش : حملها . ٢ ش : + عز وجل . ٣ ش : الفرح . ٤ [دائم... الفكرة] :
ش : دائم الفكره دائم الأحران . ص : دائم الفكره متواصل الأحران . ٥ [عليه السلام] : ش :
صل الله عليه وسلم . ص : النبي صل الله عليه .

٦٨ ١ قارن سورة من ٣٤٩ ص ٩ : وقال أبو عمرو الدمشقي رحمه الله : الفتوة النظر إلى الخلق
بين الرضا وإلى نفسك بين السخط . ٢ راجع منه طبقات ص ٢٥٤ ؛ طبقات ج ١٠
ص ٣٥٠ ؛ طبقات ص ١١٣ ؛ الثعالب ج ١ ص ١٣٢ . ٣ راجع طبقات ص ١٩٢
ص ٤ ؛ كشف المحجوب ص ١٧٤ ص ١٧ صفح ج ٤ ص ٥٠ ص ١٧ المنظم ج ٦
ص ١١١ ص ١٥ (كلها من شاه بن شجاع الكرمانلي) . وقارن الرعاية ص ٢٥٧ ص ١٥ .

٦٩ ١ سورة القصص ٧٦ . ٢ راجع الرعاية ص ٦٧ ص ١١ ؛ القمص ص ١٠٠ ص ٤ ؛
طبقات ص ١٠٩ ص ١ ؛ القشيري ص ٦٥ ص ٣٢ ؛ كبرى ص ٦٧ ص ٢٦ ؛ مكازم
الإخلاص ص ١١ ص ٤ ؛ ريتز ص ٢٤٧ . ٣ راجع حقائق وروفا ٢٢١ ب ص ١٥ ؛
القشيري ص ٦٥ ص ٣١ ؛ كبرى ص ٦٧ ص ٢٥ ؛ مجسم الزوائد ج ١٠ ص ٢٠٩
ص ٢٥ ؛ جامع ج ١ ص ٦٣ ص ٢٦ ؛ تنبيه المفترين ص ٢٥ ص ٦ ؛ كنز ج ١
ص ٨٠ ص ١٧ ؛ النفع الكبير ج ١ ص ٢٥٦ ص ٨ .

ابن دينار: ^١ "إنَّ القلب إذا لم يكن فيه حزن خرب كما تخرب الدار" إذا لم يكن فيها ^٢ أحد ^٣.

٦٨ ومن عيوبها أن تكون ^٤ في محل الشكر ^٥ وهي نظن أنها في مقام الصبر . ومداوتها روية نعم الله تعالى ^٦ عليه في جميع الأحوال ^٧ . سمعت سعيد بن عبد الله يقول سمعت عتي يقول ^٨ سمعت أبا عثمان يقول ^٩ : الخلق كلهم مع الله في مقام الشكر ^{١٠} وهم يظنون أنهم معه ^{١١} في مقام الصبر .

٦٩ ومن عيوبها تناول الرخص بالتأويلات . ومداوتها اجتناب الشهات فإنها تؤذي ^١ إلى نص الحرام . ألا ترى أن النبي صلى الله عليه وسلم يقول : الحلال بين والحرام بين وبينهما مشبهات فمن اجتنبهن فهو أسلم لدينه وعرضه ومن واقعهن ^٢ وقع في الحرام كالرائع إلى جانب الحمى يوشك أن يخاط الحمى ، ألا وإن لكل ملك حمى ، ألا وإن حمى الله عامره ^٣ الحديث ^٤.

٧٠ ومن عيوبها الإغضاء على نفسه في ^١ عشرة ^٢ تنفع له أو زلة . ومداوتها تدارك تلك العشرة ^٣ بالاستقالة ^٤ والتوبة سريعاً ^٥ لئلا تنعقد النفس تلك العشرة ^٦ وأمثالها . كذلك سمعت عبد الله بن ^٧ محمد الرازي يقول سمعت أبا عثمان يقول ^٨ :

ساقط في ص . [تخرب الدار] : شمس : أن الس . شمس : فيه . ش : حرب . ص : خرب .

٦٨ ١ شمس : يكون . ٢ ص : الشكوى . ٣ [وهي تظن أنها] : شمس : وهو يظن أنه . ٤ ش : نعمة . ٥ ساقط في ص . ٦ ش : فاني . ب : فان ، ولكنه منطوب . ٧ ب : + بن . ٨ سمعت عتي يقول : ساقط في ش . ٩ سمعت سعيد ... يقول : ص : قال أبو حماد . ١٠ ص : الشكوى . ١١ [إنهم معه] : ص : أنه معهم .

٦٩ ١ ش : إن تناول . ٢ ص : تروي . ٣ ص : امور . ٤ ش : واقفين . ٥ ساقط في ص . ٦ [فمن] : محاربة : ساقط في ب . ٧ ساقط في شمس .

١ راجع منه كثرة المنسوب ص ١٠٨ . ٢ راجع روضة السلاص ص ١٥ ص ١٢ ١ التقريبي ص ٦٥ ٢ ٣٣ المدخل ج ٣ ص ٧٧ ص ١٦ تنبيه القارئ ص ٧٥ ص ٩ ٣ الكواكب الدرية ج ١ ص ١٥٥ ص ٢٠ وقارن الكواكب الدرية ج ١ ص ١٩٨ ص ١ (من أحمد بن حنبل الأنطاكي) .

٦٨ ١ هو سعيد بن عبد الله بن سعيد بن اسماعيل . راجع طبقات ٢ ص ٨٧ طبقات ٣ وانظر طبقات ص ١٧١ (حيث يذكر كتاباً لهذا) .

بلاء عامة المريرين من اغصانهم^{١٢} من^{١٣} عشرة^{١٤} تقع لحم أو هفوة وترك^{١٥} مداواتها^{١٦} في الوقت بدوايتها^{١٧} حتى تتعاد النفس ذلك^{١٨} فيسقط^{١٩} من درجة الإزادة .

٧١ ومن عيوبها الاغترار^١ بالكرامات . ومداواتها أن يعلم^٢ أن أكثرها اغترارات^٣ واستدراج^٤ ، والله تعالى يقول : (سَتَشَدُّ رِجْلُهُمْ مِنْ حَبْتٍ لَا يَعْلَمُونَ) .^٥ وقال بعض السلف : ألفت ما يخادع به الأولياء الكرامات والمعونات .^٦

٧٢ ومن عيوبها محبة^١ مجالة الأغنياء وميله^٢ إليهم وإقباله^٣ عليهم وكرامته^٤ لهم . ومداواتها مجالة الفقراء والعلم بأنه لا يصل إليه^٥ مما في أيديهم إلا مقدار^٦

٧٠ ١ش : الاغترار . ٢ش : من . ٣ش : عثرة . ٤ش : + في . ٥ساقط في ص . ٦ش : العثرة . ٧ص : بالاستندار . ٨ص : تنبور . ٩[بالاستقالة... العثرة] : ساقط في ش . ١٠ش : أين . ١١[كذلك... يقول] : ص : قال أبو عبيد . ١٢ش : انقضائهم . ١٣ش : حب : عل . ١٤ش : عثرة . ١٥ساقط في ش . ١٦ش : ومداواته . ١٧ص : مدالوته . ١٨ش : لا يراومه . ١٩ص : بدواته . ٢٠ش : بذلك . ٢١ش : فتنسقط .

٧١ ١ص : الاغترار . ٢ش : تعلم . ٣ش : غرورا . ص : اغترارات . ٤ش : واستدراجا . ٥ش : لانه . ٦ساقط في ص .

٧٢ ١ص : محبتها . ٢ص : وميلها . ٣ص : وإقبالها . ٤ص : وكرامتها . ٥ص : إليهم . ٦ش : بقدر .

٦٩ ١ راجع ونسلك ج ١ ص ٢٥٨ سادة وبينه ١ ص ١٥٨ مادة «مهر» ١ الورع ص ٢٨ ص ٧ : المهاسبى ص ٢٢ ص ٢ : المهاسبى ، السائل في أعمال القلوب والخواص ، ص ٢١٥ : تنبيه الصالحين ص ١٧١ ص ١٥ : القمع ص ١٠٢ ص ٤ : ص ١٢٥ ص ١٧ : قوت ج ٤ ص ٢٢٠ ص ١٧ : أصياء ج ٢ ص ٥٨ ص ٢٤ : ص ١٥ ص ٢١ : ص ٨١ ص ٢ : الاربعين ص ٦٨ ص ٩ : تلبس ص ١٨١ ص ٢ : ص ١٨٥ ص ٢ : ص ٢٨٦ ص ٥ : القصة ص ٢٢٨ ص ٥ : رياض الصالحين ص ١٢١ ص ٩ : شرح الاربعين ص ٢٨ ص ١ : مجيئة الرسائل الكبرى ج ٢ ص ٢٩ ص ٨ : مجيئة الزوائد ج ١٠ ص ٢٩٢ ص ٢٢ : شفاء السائل ص ٢٤ ص ١١ : كنز ج ٢ ص ٢٤٥ فقرة ٢١٦٤ : ص ٢٤٨ فقرة ٢١٨٦ .

٧١ ١ سورة الاعراف ١٨٢ . ٢ تارن جوارح آداب الصلوة فقرة ١٦٧ .

٧٣ وقد يَنْتَدُ في هذه الفصول بعض معانيب^١ النفس ليستدل^٢ العاقل بذلك^٣ على ما وراها وبخرج منها من^٤ يؤيده الله منه^٥ بتوفيق وتسدبد^٦ مع إقرار^٧ بأنه لا يمكن^٨ استيفاء معانيها^٩. وكيف يمكن ذلك والنفس مَعْجبة^{١٠} بجميع أوصافها ولا تخلو^{١١} من^{١٢} عيب . وكيف يمكن إحصاء عيب^{١٣} ما^{١٤} كلها^{١٥} عيب وقد وصفها الله تعالى^{١٦} بأنها الأمارة^{١٧} بالسوء؛ إلا أنه ربما يصلح العبد من عيوبها شيئاً ببعض هذه المداواة ويُسقط عنها بذلك^{١٨} عيباً من عيوبها واهد^{١٩} يوقننا لمناجاة الرشد^{٢٠} ويُرْزِلُ عَنْ موارد^{٢١} الغفلة والشهوات^{٢٢} ويجعلنا في كنفه وحياضه^{٢٣} وعصته ورعايته فإنه القادر عليه^{٢٤} والواهب له برحمته وفضله^{٢٥} وصلى الله على محمد النبي وآله الطاهرين^{٢٦}.

٧٤ ١ش: قال أبو عبد الرحمن محمد ابن (والصواب: من) الحسين الطوسي رحمة (والصواب: رحمة) الله: قد . ٢ش: + ك ايها المريد . ٣ش: من عيوب . ٤[ليستدل... بذلك]: من: ليستدل بسا العاقل . ٥ش: ما . ٦ساقط في من . ٧[يتوفيق وتسدبد]: شرم: بتوفيقه وتسدبد . ٨شرم: القراري . ٩ش: الله . ١٠ش: + في . ب: + من . ١١شرم: معانيها . ١٢ب: محبوبه . من: محبوبه (الله ومخلوقاته) . ١٣شرم: تخلو . ١٤شرم: من . ١٥ش: عيوب . ١٦شرم: من . ١٧ش: كنه . ١٨ساقط في من . ١٩ش: أمارة . ٢٠[ويسقط عنها بذلك]: شرم: يسقط بذلك عنها . ٢١ش: + شمال . ٢٢ش: التشرع . ٢٣ش: موارد . ٢٤ش: والسيور . ٢٥ش: وسقطه . ٢٦شرم: حل ذلك . ٢٧[برحمته وفضله]: ش: انه على ما يشاء قدبر . ساقط في من . ٢٨[وصل... الطاهرين]: ش: ثم بحمد الله والله الخفي على يد القدير (نقل السطر الأخير لدى تحليد المخطوطة) . من: وأحمد لله رب العالمين وصلاته على سيدنا محمد وآله وصحبه أجمعين . علقها القدير الى رحمة الله تعالى أبو القاسم بن محمد الناصي عفا الله عنه سلف القصة سنة ٧٣٩ هجرية .

فهارس الكتاب

فهرس الآيات القرآنية

جوامع آداب الصوفية

رقم السورة	اسم السورة	رقم الآية	الفقرة
٣	آل عمران	٣٩	١٦١
٣	آل عمران	١٥٩	٣
٤	النساء	١١٠	٧٤
٦	الأنعام	٥٢	٦
٦	الأنعام	٥٤	٦
٦	الأنعام	٦٨	٦
٦	الأنعام	١٤٧	١١٥ + ١٤
٧	الأعراف	١٩٩	٧
١٢	يوسف	٣٩	١٣١
١٦	التحل	٥٢	٧٦
١٦	التحل	٥٢	٤
١٧	الأسراء	١٨-١٩	٨١
١٨	الكهف	٢٨	٦
٢٨	القصص	٧	١٧
٢٩	التكوير	٦٩	١٥٣ + ٥٧
٣١	لقمان	٢٠	١
٣٥	فاطر	٢٤	٣٦
٤٩	الحجرات	٢	٥
٤٩	الحجرات	٣	٨٥
٤٩	الحجرات	٥	٥
٥٧	الحديد	٢٠	١٦١
٦٣	المنافقون	٨	١٦٤
٦٨	القصم	٤	٤
٩٣	النفس	١٠-٩	٦

عيوب النفس

٢	البقرة	٥١	١١
٢	البقرة	٧٤	٦١
٣	آل عمران	١٣٥	٥٧

رقم السورة	اسم السورة	رقم الآية	الفقرة
٣	آل عمران	١٥٩	٤٦
٤	النساء	١	٣٢
٥	النساء	٥٩	٦٣
٦	الأنعام	٣٢	٢٨
٦	الأنعام	١٠٨	٧
٧	الأعراف	١٢	٤٦
٧	الأعراف	٥٦	٥٧
٧	الأعراف	١٨٢	٧١ + ٧
١٠	يوسف	١٠٧	٦
١١	يوسف	٦	٦
١١	يوسف	٩٠	٥٧
١١	يوسف	١٢٣	٦
١٢	يوسف	٤٣	٣٧ + ٣
١٥	الحجر	٤٢	٤١
١٧	الأنعام	٣٦	٢٢
١٨	المكهف	١٠٤	٨
٢٢	الحج	٧٨	٨
٢٣	المؤمنين	٥٣	٧
٢٨	القصص	٧٦	٦٧
٣٠	الروم	٤٠	٣٣
٣٥	فاطر	٩	٧
٣٥	فاطر	٢٨	٢٠
٣٧	الصافات	١٠٣	١١
٤٥	الحاقة	٢٣	٣
٥٠	ق	١٨	٢١
٥٧	الحديد	٢٠	٢٨
٧٥	النبأ	٢	٣
٧٩	النازعات	٢٦	٤٣
٧٩	النازعات	٤٠	٧٣ + ٣
٧٩	النازعات	٤١	٣٧
٨٠	عبس	١٠-٥	٧٢
٨٢	الأنعام	١١-١٠	٢١
٨٣	الطه	١٤	٢٤
٨٩	الفجر	٢٨	٣
٩٨	البقرة	٥	٢٦



فهرس الاحاديث النبوية

جوامع آداب الصوفية

الفقرة	الحديث
٣٥	استعد للقرن جليبا
١٠٦	اكلف جشاك
٢٢	ان اسرع صدقة تصدع ال الساع
٧	ان الله اهدي فاحسن اديبي
١٦٤	ان الله تعالى لم ينظر ال الدنيا
١١٢	انظروا ال من هو دونكم
١٦٠	السواك مطهرة لقدم
١٠٤	شركم من يأكل وحده
٨٠	مزقت نفسي عن الدنيا
٣٥	القرن اسرع ال من يجبي
٢١	كان رسول الله صلعم لا يواحه احدا
١٠٨	كثرة الاكل شرم
١١١	لا تصعب الا مؤنا
٢٣	ليس منا من لم يرحم صغيرنا ويقر كبيرنا
١٠٨	المؤمن يأكل في مئ واحد
٨٧	السي صلعم انه اذا استأذن عليه احد
٧٦	النبي صلعم كان يصلي حتى تورمت قدماء
١٦٠	نظفوا انوامكم فانها طرق القرآن
١٠٠	يا ابن آدم يكتفبك

عيوب النفس

٢٢	احفظوا في وجوده المداخين التراب
٣٤	ادنه من الذكر
٢٤	اذا نهي احدكم فلينظر ما ينهي
٦٣	اطلبوا العلم ولو باليمين
٢٧	اعوذ بك من طبع يهدي ال طبع
٧٢	الهم احبي مسكيتا
٧٢	اسري وبني سيمانه وتعال ان اصبر نفسي معك
٦٢	ان اطيب ما يأكل الرجل من كسبه

الحدث	الفقرة
ان اليل مركل بالطق	٢١
ان العبد اذا اذنب نكت في قلبه نكتة سوداء	٣٤
ان الله تعالى لا ينظر الى صوركم	١٢ ٢٢
ان الله تعالى يقول لعلك اكتب رزقه وعمله	٥٥
ان الله يحب كل قلب حزين	٦٧
انفق يا بلال ولا تحش من ذي العرش الا لئلا	٥٢
انه ما انتقم لنفسه قط	٣١
ايكم مال وارثه احب اليه من ماله	٥٩
اليل والموى والشموة مسجونة بطنة آدم	٢
حب الدنيا رأس كل خطيئة	٥٢
سعت الجنة بالمكاره	١٠
الحلال بين والحرام بين	٦٩
دع ما يربك الى ما لا يربك	٤٩
الدنيا سجن للمؤمن وجنة للكافر	٣٦
الصدق يهدي الى البر	٥١
راب العلم لم يرضه	٦٢
دام ابن آدم كله عليه لا له	٢١
لا تحاسدا	٥٦
لا تنظب	٥٠
لا يستعين احدكم الموت	٢٤
ما اعطيك واعظم حرمته	٤٩
ما ملا آدمي وعاء شرا	١٩
ما من احد الا وله رزق يأتيه	٢٢
ما يكذب الناس على ما عزمهم في النار	٢١
القتلح بما لم يخط كلابس ثومي زور	٤٢
الحيا حياكم والمات ماتكم	٧٢
مروث ليفة اسري بي يقوم	٣٥
المسلم الذي يرضى لاسي ما يرضى لنفسه	٤٤
من اصلى سريره اصلى الله عليه	١٦
من شبع هرة اشبع المسلم	١٣
من تشبه بقوم فهو منهم	٦٠
من حسن اسلام امره تركه ما لا يمتنه	٢٥ ٤٩
من ستر هرة اشبع المسلم	١٣ ٤٤
من طلب العلم ليهامي به الشفاء	٢٠
من عمل معا اشرك فيه غيري	٢٦
من كان يؤمن بالله واليوم الآخر	٢١
من كثر سواد قوم فهو منهم	٦٠

فهرس الأعلام

تغير الأرقام المصححة بالنسبة إلى فقرات من كتاب عيوب النفس ، أما باقي الأرقام فتشير إلى فقرات من كتاب جواهر آداب الصوفية .

- أبراهيم بن أحمد الخواص أبو اسحاق ١٧ ، ٥٤ ، ٦٨ ، ١٤٣ ، ١٤٢
أبراهيم بن إدريس أبو اسحاق ١٢ ، ٦٠ ، ١٤١ ، ١٤٢
أبراهيم الحليل ١١١
أبراهيم بن شيخان القريبسي أبو اسحاق ٧٧
أبراهيم الصياد البغدادي أبو اسحاق ١٣
أبراهيم بن قاتك البغدادي أبو القاتك ١٥
أبراهيم بن محمد التصرافي أبو القاسم ٣٦
ابليس ٤١٦
أبن أبي الدنيا ، انظر عبد الله بن محمد
أبن أحمد هارون بن أحمد ١٠٤
أبن الروادباري ١٠٤
أبن المارك ، انظر عبد الله بن المبارك
أبن يزيدان الثاني ١٣٣
أبن زديانار ، انظر الحسين بن علي
أبو بكر ١٤٥
أبو بكر الفقي ، انظر محمد بن داود
أبو بكر الرازي ، انظر محمد بن عبد الله
أبو بكر الزرقاني الكبير ١٧
أبو بكر الطبري ، انظر محمد بن عبد الله
أبو بكر الشافعي ، انظر محمد بن عبدون
أبو بكر الكتاني ، انظر محمد بن علي
أبو بكر المغربي ٧٢
أبو بكر بن مشاة الهنودي ٤٨
أبو بكر الرواق ، انظر محمد بن عمر
أبو تراب النخعي ، انظر حسكر بن حسين
أبو توبة ، انظر الربيع بن نافع
أبو جعفر [عليه] أبو حفص الخداد ٧ ، ١٥١
أبو جعفر الآتباري ٦٥
أبو جعفر الخداد الكبير الصوفي ٤٩ ، ٥٣
أبو جعفر القصاب ٢٠
أبو حاتم الطائر البصري ١٠
أبو الحسن الرازي ١٢٤
أبو الحسن الطبري البغدادي ٦٨ ، ١٢٢
أبو الحسن الخوارزمي ٧٢
أبو الحسين المالكي ١٠٣
أبو الحسين بن منصور [عليه] الخلاج ٧٤
أبو حفص الخداد ، انظر عمرو بن سلمة
أبو الحبر الأنطخ التبتالي ١٦١
أبو سديد الخراز ، انظر أحمد بن عيسى
أبو سعيد الرازي ، انظر إسماعيل بن أبي علي
أبو سديد الزياتي ١٠
أبو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف القفلي ٥٣
أبو سليمان ٧٥
أبو الطيب البصري ١١٤
أبو عاصم النبيل ، انظر الفسحاك بن مخلد
أبو عباس البغدادي ١٣٥ ، انظر أيضاً
محمد بن الحسن
أبو عباس بن صفاء ، انظر أحمد بن محمد
أبو عباس بن محمد بن الحسين بن الخشاب ١٣٩
أبو عبد الله بن جابر ٦٥
أبو عبد الله الرازي ١٠٧
أبو عبد الله السجزي ١٦٦
أبو عبد الله الكرمانلي ٦٢ ، ٦٣
أبو عبد الله المغربي ، انظر محمد بن إسماعيل
أبو عبيد ٥٥
أبو عبد الله السوي ٧
أبو عثان [عليه] الحبري ٩٩ ، ١٤٣ ، ١٤٤ ، ٥٤٨ ، ٥٦٨ ، ٥٧٠
أبو عثان الآدي ٤٧
أبو عثان الحبري ، انظر سديد بن إسماعيل

أحمد بن محمد بن [شاعره] البليبي ٤١
 أحمد بن محمد بن صالح السمرقندي أبو يحيى
 ١٢٨ ، ٦٤
 أحمد بن محمد بن عبد الوهاب المروزي
 المعروف بابن أبي الدبال أبو علي ٥٥
 أحمد بن محمد القاربي أبو الحسين ١١٤
 ١١٥
 أحمد بن محمد المكي ٥٠
 أحمد بن محمد النوري أبو الحسين ١٢٧
 ١٥٠ ، ١٢٨
 أحمد بن نصر التبري ١٢٦-١٢٧
 أحمد التقاتي ١٣٩
 أحمد بن هارون ٦٨
 الأحنف بن قيس التميمي ٥٦
 إسحاق بن محمد بن إسماعيل أبو القاسم الحكيم
 السمرقندي ٥٣٨
 إسماعيل بن أبي علي الرازي أبو سعيد ٧٨
 إسماعيل بن محمد بن أحمد السلمي أبو عمرو
 (جد المؤلف) ٥٣٠ ، ٥١٧ ، ٥٦٥ ، ٥٦٦
 أنس بن مالك ٢١
 الأمامي ، أنظر علي بن محمد
 البساطي ، أنظر طيفور بن عيسى
 بشر بن أنس بن راشد البرازي ٥٠
 بشر بن الحارث الحافي أبو نصر ٤٨ ، ٣٨
 ١٢ ، ٦٤ ، ٧٣ ، ١١١ ، ١١٢ ، ١١٣
 ١٣٢-١٣٦ ، ١٦٩ ، ٣٦٦
 جبرئيل ٥٣٥ ، ٥٣٨
 الجبري ، أنظر أحمد بن محمد
 جعفر بن أحمد بن محمد المقرئ الرازي أبو
 القاسم ١٨
 جعفر بن محمد ٥٤
 جعفر بن محمد بن نصير الخوفاص الخفدي أبو
 محمد ٥١ ، ٥٢ ، ٦٥-٦٧ ، ٧١ ، ٧٧
 ٧٨ ، ١٠١ ، ١٠٥ ، ١٣٧ ، ١٤٥
 ٥١٥

أبو حنّان المغربي ، أنظر سعيد بن سلام
 أبو علي الحرق ٦٨
 أبو علي الدقي ٥٧
 أبو علي المزين ٥٩
 أبو عمران الطبرستاني ١٧
 أبو عمرو بن حمدان ، أنظر محمد بن أحمد
 أبو عمرو (أو عمر) التمشي ٥٧ ، ١١٠
 أبو عمرو بن السالك ١٠٦
 أبو القاسم بن بشار ١٣٧
 أبو القاسم الجبري ٤٧
 أبو القاسم الجعفي ١٤١
 أبو القاسم الحكيم ، أنظر إسحاق بن محمد
 أبو القاسم التمشي ، أنظر عبد الله بن محمد
 أبو القاسم الرازي ، أنظر جعفر بن أحمد
 أبو القاسم بن رزق الله ١٢٨
 أبو القاسم المصري ٥١١
 أبو منصور [لقبه الخلاج] ٨٢ ، ٨٧
 أبو منصور الحشاري ٥٣
 أبو نصر (غلام البرازي) ١٣٤
 أبو حرية القوسي البستاني ٥٣
 أحمد بن أبي الخوارزمي ٥٥ ، ٧٥ ، ١٤٤
 أحمد بن البردعي ١٠٦
 أحمد بن الحسين (أو الحسن) بن إيمان المصري
 الآملي ٥٣
 أحمد بن عسرويه البليبي أبو حاتم ١٨
 أحمد بن صالح ٥٠
 أحمد بن عبد السلام أبو بكر ٦٠
 أحمد بن عبد الله بن النقاد ١٠٤
 أحمد بن عبد الله بن يوسف القريشي ٨٨
 أحمد بن علي الرازي الفقيه أبو بكر ٦٨
 ١٢١
 أحمد بن عيسى الخزاز أبو سعيد ٢٠ ، ١٥٩
 أحمد بن محمد بن الحسن (أو الحسين) الجبري
 أبو محمد ١٩ ، ٦٦
 أحمد بن محمد الرزديباري أبو علي ١٤٣ ، ١٤٧
 أحمد بن محمد بن زكريا النسوي أبو العباس
 ٥٥ ، ٦٢ ، ٦٣
 أحمد بن محمد بن سهل بن عطاء الأديمي أبو
 العباس ١١٦ ، ١١٨ ، ١٣٦ ، ١٥٢

- راية بنت اسماعيل العلوية القلبية ثم البحرية
٥١
الربيع بن طلح الخبيبي ابو توبة ١٠٤
الرواداري ، انظر احمد بن محمد
روح بن احمد ابو محمد ١٧ ، ١٠٩ ،
١١٢ ، ١٠٢
- الزجاجي ، انظر محمد بن ابراهيم
الزهري ، انظر محمد بن مسلم
- السائب بن يزيد بن سعيد الكندي ١٠٤
السري بن المطلب السقطي ابو الحسن ٧ ،
١٩ ، ١٣ ، ١٩٠ ، ٣٧ ، ٥١ ، ٨٨ -
٩٩ ، ١٠٥ ، ١٣٧ ، ١٦٥ ، ٥٤
سعيد بن اسماعيل الحيري ابو عثان ٧ ،
٢٩ ، ٣٠ ، ٥٧ ، ٧٦
سعيد بن سلام القرشي ابو عثان ١١٧ ،
١٦٥
سعيد بن عبد الله بن سعيد ٥٦٨
سعيد بن يزيد التميمي ابو عبد الله ٧ ، ٥٥
سفيان بن سعيد الثوري ابو عبد الله ٤٥ ،
٥٦ ، ٥٠
سفيان بن عينة الكوفي ابو محمد ١٠٤ ،
٥٣
سقة بن كليل بن حسين الكوفي ابو يحيى
٥٣
سليمان بن ناجية ٥٠
سبل بن عبد الله التميمي ابو محمد ٧ ،
٣٤ ، ٣٦ ، ٤٠ ، ٤٢ ، ٦٦ ،
١٠٦ ، ١٢٢ ، ١٣٨ ، ١٦٣
- شاء بن شعاع الكوفي ابو القوارس ٤١
الشبل ، انظر دلف بن جندب
شريك بن عبد الله النخعي الكوفي ابو عبد الله
٧
شعبة بن الحجاج بن الورد التميمي ابو هشام
٥٣
الشمسي ، انظر هاشم بن شراحيل
شقيق [الله شقيق بن ابراهيم البجلي] ٧ ،
٤٠
- الجنيد بن محمد ابو القاسم ١١ ، ١٣ ،
٢٧ ، ٣٧ ، ٤٧ ، ٥١ ، ٦٢ ،
٦٧ ، ٧١ ، ٧٧ ، ٧٨ ، ٩٩ ،
١٠٥ ، ١٢٢ ، ١٢٣ ، ١٣١ ،
١٤٤ ، ١٥٢ ، ١٦٤ ، ٥١١ ، ٥١٤
- حاتم بن طوان الاسم ابو عبد الرحمن ٥٣٣
حاتم بن اسد الخبيبي ابو عبد الله ٥٧ ،
١٥٣
حاتم بن النعمان الانصاري ٨٠
حاتم اخو سنان ٣٩
الحسين ٧٣
الحسين بن احمد بن الحسين التميمي القاسمي
٥٦ ، ٥٥
الحسين بن عبد الله بن بكر الصبيبي ابو
عبد الله ٧
الحسين بن علي بن زيدانبار ابو بكر ١٣٨ ،
٥١١
الحسين بن منصور الحلاج ابو مطيع ٧٤ (?) ،
٨٣ ، ٨٤ (?) ، ٨٥ ، ٨٦ ، ٨٧ (?) ،
١٥٥ ، ١٥٦ ، ٥٤٩
الحسين بن يحيى الشافعي ٥٤ ، ١١
الحكيم الرمذي ، انظر محمد بن علي
الحلاج ، انظر الحسين بن منصور
حفصون بن احمد بن حمزة القصار ابو صالح
١٥٤
- حطاف بن تميم ٥٠
- داود ١٣٤ ، ٢٣٣
داود بن نصير الطائي الكوفي ابو سليمان
٥٣٦
دلف بن جندب الشبلي ابو بكر ٦١ ،
١١٧ ، ١٥٤
- ذو النون ثوبان بن ابراهيم المصري ابو
الليث ٧ ، ١٦ ، ٥٢ ، ٥٧ ،
٦٨ ، ١١٥ ، ١٣١ ، ١٤٧

علي بن أبي طالب ١٢٢ ، ١١٥ ، ٥٧٢ ،
علي بن أبي عمرو (أو عمر) البجلي أبو
الحسين ١١٨ ، ٥٣

علي بن بابويه ١١٦
علي بن بتار بن الحسين الصيرفي أبو الحسن
٥٦

علي بن خليل ١٣٥
علي بن سبه ٦٨ ، ١٠٦

علي بن عبد الحميد بن عبد الله النضاري أبو
الحسن ٥٢ ، ٧٠ ، ٨٨ ، ١٢١

علي بن عبد الرحيم الواسطي القنادر الصوفي أبو
الحسن ٩

علي بن عبد الله ٦٠
علي بن محمد بن علي أبو عمرو الأنطاقي ١٩ ،
١٥٢

عمر بن قيروز ١٢٢
عمر بن محمد ١١٨

عمر بن سلمة الخداد النيسابوري أبو حمص
٨ ، ١٧ ، ٦٢ ، ٨٢ ، ٩٩ ،

١١٩ ، ١٣١ ، ١٦٦ ، ٥٤٠ ، ٥٥٧ ،
عيسى بن سرح ١١٥ ، ٢٢٥

فارس الدينوري ١١٥

فارس بن عيسى البغدادي أبو القاسم ١٥٤
الفرغاني ، انظر محمد بن جعفر ومحمد بن

عبد الله ومحمد بن موسى
الفضل بن عباس أبو علي ١٣١ ، ٥٩ ،

لهذان ١٣٩

القاسم بن منه بن يس الحربي أبو محمد
١١٢ ، ١١١

الكتاني ، انظر محمد بن علي بن جعفر

مالك بن دينار ٦٧

الماسون ٥٥ ، ٥٦

المجاسبي ، انظر حاتم بن أسد
محمود ١٠٤

محمد بن إبراهيم بن الفضل ١٠٠

صالح بن بشر المري أبو بشر ٥٤
الصبيحي ، انظر الحسين بن عبد الله

الضحاك بن خلف الشيباني التليل البصري أبو
عاصم ٥٣

طغور بن عيسى البساطي أبو زياد ١٩ ،
١٢ ، ١٦٠ ، ٥٥٨

عامر بن شراحيل بن عمرو الشمسي أبو عمرو
٢٠

العباس بن عبد الله بن أبي عيسى الواسطي
أبو محمد ١٠٦

عبد الجبار بن سيرين ٥٣
عبد الرحمن بن أسد ١١١

عبد الله ٧
عبد الله بن أحمد النقاش ١٣٩

عبد الله بن غلبف ٣٣
عبد الله الرضائي ٧٣

عبد الله بن عاتق بن بخيرة ١٠٦ ، ١١٢ ،
١١٣

عبد الله القايبي ١٢٤

عبد الله بن المبارك المروزي ١٦ ، ٣٢ ،
٥٥ ، ٧٨ ، ٩٩

عبد الله بن محمد الدمشقي ١١٠ ، ١٥٧
عبد الله بن محمد بن عبد الله الرازي أبو محمد

٧٢ ، ٥٧٠
عبد الله بن محمد بن عبد القوي ابن أبي

الدنيا أبو بكر ٥٤
عبد الله بن محمد بن الفضل ١٥٨

عبد الله بن محمد المرتضى أبو محمد ١٢٥
عبد الله المروفي بالأخوين المروزي ٣١

عبد الله بن مسعود ٥٥٥
عبد الواحد بن بكر الروثاني أبو الفرج ١٢١

عبد [له أبو عبد] ٥٦
عبد بن عمر ٤٢

عبد النصال ١١٢
عبد الرواق ٦٨

مسكر بن حسين الشيباني أبو زاب ٣٩ ،
٥٢ ، ٥٩ ، ١٢٤

- نصر بن محمد بن أحمد الطار وهو ابن أبي يوسف بن عمر الزاهد أبو الفتح الفلاس ٧٧
نصر الطوسي ٦٧ ، ١٠٦ - ١٠٥
النصراني ، أنظر إبراهيم بن محمد
التنوي ، أنظر أحمد بن محمد

فهرس الأماكن

- الربيع بن حبة الأشجعي الدمشقي أبو العباس ٥٥
باب الطاق ٤٢
بغداد ٦١ ، ٧٧ ، ١٣٢ ، ١١١
بيت المقدس ٢٠
حلب ١٣٥
الزحلة ٢٠
طرسوس ١٣٧
قبة الشعراء ٦٤
قزوين ٥٣
القلزم ٥٣
المدينة ٥٠
مصر ١٢٧
مكة ٢٦ ، ٥٠ ، ٥٣ ، ٦٠
- يحيى الجلاء ٣٨
يحيى بن معاذ بن جعفر الرازي أبو زكريا ١٤ ، ٢١ ، ١٢٠ ، ١٢٩ ، ١١٠
يوسف ٥٣
يوسف بن الحسين أبو يعقوب الرازي ٢٩ ، ٥٣ ، ٦٨ ، ٧٥ ، ١١٥ ، ١٢٤ ، ١٣١



فهرس المراجع على معجم الأسماء المكتبة

- ابن أبي الدنيا - بحجة الرسائل لابن أبي الدنيا (ج ١) مصر ١٣٥٤
ابن حنون - تذكرة ابن حنون ليه. الدين محمد بن أبي سعد ابن حنون البغدادي
- ابن عساكر - التاريخ الكبير لابن عساكر (ج ١-٧) (تصحیح عبد القادر الفتي بدران) مصر ١٣٤٥
صفت ١٣٢٩-١٣٥١
- ابن مسكويه - الحكمة الخالدة لأبي علي ابن مسكويه القاهرة ١٩٥٢
أحسن الكلام - كتاب فيه أحسن كلم النبي والصحابة لأبي منصور الثعالبي لندن ١٨٤٤
- أحياء - أحياء علوم الدين لأبي حامد الغزالي القاهرة ١٣٢٦
الأخلاق والسيرة - كتاب الأخلاق والسيرة لأبي محمد علي بن أحمد ابن حزم (تحقيق ندى تويش) بيروت ١٩٦١
- آداب الصلوة - كتاب آداب الصلوة وحسن العشرة لأبي عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي (تحقيق م. ي. قنطر) اورشليم ١٩٥٤
- أدب الدنيا - كتاب أدب الدنيا والدين لأبي الحسن علي بن محمد بن حبيب الطبري مصر : دون تاريخ
- أدب النفس - كتاب الرياضة وأدب النفس لأبي عبد الله علي بن الحسن الحكيم الرميدي (إخراج : ج. آر. بي. وعلي حسن عبد القادر) مصر ١٣٦٦
- الأدب المفرد - الأدب المفرد لمحمد بن إسماعيل البخاري مصر ١٣٠٩
الأربعين - كتاب الأربعين في التصوف لأبي عبد الرحمن السلمي حيدراباد ١٣٦٩
- الأربعين - كتاب الأربعين في أصول الدين لأبي حامد الغزالي القاهرة ١٣٤٤
الأغاني - كتاب الأغاني لأبي الفرج الإصعبي القاهرة ١٣٧٧-١٣٤٥
- أمل المرتضى - أمالي السيد المرتضى للشيخ المرتضى أبي القاسم علي بن الطاهر القاهرة ١٣٢٥
- البداءة والنهاية - البداية والنهاية لأبي الفداء إسماعيل بن عمر ابن كثير مصر ١٣٥١
- بستان - بستان العارفين لمحمد بن محمد المبرقعي (بمأش نبيه الناطقين) قسطنطينية ١٣٢٥
- بيان أحوال الصوفية - بيان أحوال الصوفية لأبي عبد الرحمن السلمي مطبوعة لائبل رقم ١٥١٦
- البيان والبيان - البيان والبيان لأبي علي بن بحر الجاحظ (تحقيق حسن السكوبي) القاهرة ١٣٥١
- تاريخ بغداد - تاريخ بغداد لأبي بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي القاهرة ١٣٤٩
تاريخ جرجان - تاريخ جرجان لأبي القاسم حمزة بن يوسف السلمي حيدراباد ١٣٦٩
- الترمذي / مير - بيان الفرق بين الصدر والقلب والفرق والقلب لأبي عبد الله محمد بن علي الحكيم الترمذي (تحقيق وترجمة د. مير) Modern World 61 (1961), pp. 23-36.
- تذكرة - تذكرة الحفاظ للشمس الدين الذهبي حيدراباد ١٩٥٥-١٩٥٨
تذكرة الأولياء - تذكرة الأولياء للربيع الدين صطار لندن وليدن ١٩٠٥-١٩٠٧

- تقدمة المعرفة - نفقة المعرفة لكتاب الجرح والتعديل لأبي محمد عبد الرحمن ابن أبي حاتم
الركزي
١٢٧١ هـ
تلبس - تلبس إيليس لأبي الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي
القاهرة ١٩٣٨
تنبيه الغافلين - تنبيه الغافلين لشمس السمرقندي
تنبه المقربين - تنبيه المقربين لشمس الجواب الشرقي
القاهرة ١٩٣٥
تهذيب - تهذيب التهذيب لابن حجر العسقلاني
١٣٢٥-١٣٢٧ هـ
تهذيب الأنساب - الثياب في تهذيب الأنساب لشمس الدين أبي الحسن علي بن محمد ابن الأثير
القاهرة ١٣٥٦-١٣٥٧ هـ
جامع - جامع الصغير في أحاديث الشجر القبر لجلال الدين السيوطي
القاهرة ١٢٢١ هـ
حقائق - حقائق التفسير لأبي عبد الرحمن السلمي
مخطوطة المتحف البريطاني رقم Or. ٩١٢٢
حلية - حلية الأولياء لأبي نعيم الإصبهاني
مصر ١٢٥١ هـ
درجات المصالحات - درجات المصالحات لأبي عبد الرحمن السلمي
مخطوطة برلين رقم ٣١٥٢
الدرية - الدرية إلى مكارم الثرية لأبي القاسم الحسين بن محمد المعروف بالزاهد الإصبهاني
مصر ١٢٢٤ هـ
رسائل الجاحظ - رسائل الجاحظ لأبي هاشم عمرو بن بحر الجاحظ
مصر ١٢٨١ هـ
رسائل الجنيبة - رسائل الجنيبة لأبي القاسم الجنيبة بن محمد (تصحيح علي حسن عبد القادر)
لندن ١٩١٢
الرباية - كتاب الرباية لحقوق الله لأبي عبد الله الحارث بن أسد الهنسي (تحقيق م. سميت)
Gibb Memorial Series, NS XV, London, 1940.
روضة العقلاء - روضة العقلاء وروضة الفضلاء لأبي حاتم محمد بن حبان السني (تصحيح مصطفى
السقا)
القاهرة ١٢٧٤ هـ
رياض الصالحين - رياض الصالحين في كلام سيد المرسلين لشمس الدين أبي زكريا النووي
القاهرة ١٣١٤ هـ
الرباطة - انظر أدب النفس
ريتر -
H. Ritter, Das Meer der Seele. Leiden, 1955.
السبكي - طبقات الشافعية الكبرى لنجاح الدين السبكي
مصر ١٢٢٤ هـ
السمائي - كتاب الأنساب لأبي سعيد عبد الكريم السمائي (تحقيق مرمونيوث)
Series XX, Leiden, 1912.
سميت/الحلسي - M. Smith, An early mystic of Baghdad. A study of the life and
teaching of Hānīh b. Asad al-Mukāhlī. London, 1935.
شذرات - شذرات الذهب في أخبار من ذهب لأبي الفلاح عبد الحفيظ السامري
شرح الأربعين - شرح الأربعين حديث النبوة لشمس الدين أبي المنصور بايز دقيق الله
مصر ١٢٥٢ هـ
الشرقي - الطبقات الكبرى لشمس الجواب الشرقي
مصر ١٢٩٩ هـ
شفاء السائل - شفاء السائل لتهذيب المسائل لابن علقون
بيروت ١٩٥٩
الصديق - كتاب الأدب والإنشاء في الصداقة والصديق لأبي حيان التوحيدي
مصر ١٢٢٢ هـ
صفوة - صفوة الصفوة لأبي الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي
١٣٥٥-١٣٥٧ هـ
صفوة الصوف - صفوة الصوف لشمس بن طاهر المقدسي (تحقيق أحمد الشرباصي)
القاهرة ١٣٧٠ هـ

- طبقات - طبقات الصيغة لأبي عبد الرحمن السلمي (تحقيق ذ. شريه) القاهرة ١٩٥٣
- طبقات ٢ - نفس المصدر (تحقيق بهرسن) ليدن ١٩٦٠
- الطوطي - سراج الخط لأبي بكر الطوطي مصر ١٣٥١هـ
- السد - العقد القريب لشيخ الدين أحمد المعروف بابن عبد ربه الاتنسي القاهرة ١٣٧٢-١٣٥٩هـ
- عوارف - عوارف المعارف لأبي حفص عمر بن محمد السهروردي (جامع الاحياء) القاهرة ١٣٢٦هـ
- عيون - عيون الأخبار لعبد الله بن مسلم بن عتبة الدينوري القاهرة ١٣١٣-١٣١٨هـ
- غرد - غرد الخصائص الواقعة وعرد النقائص الواقعة لأبي إسحاق إبراهيم بن يحيى الطوطي القاهرة ١٣٩٩هـ
- غنية - غنية لطالبي طريق الحق لعبد القادر الجيلاني مصر ١٣٧٥هـ
- الفتح الكبير - الفتح الكبير في ضم الزيادة الى الجامع الصغير ليوسف النبهاني مصر ١٣٥٠هـ
- فتوة - كتاب الفتوة لأبي عبد الرحمن السلمي F. Taeschner, "As-Sulami's Kitāb al-Fatāwa", *Studia Orientalia Ioanni Pedersen Septemario, Harniae, 1953, pp. 340-351.*
- الفتوة - كتاب الفتوة لأبي عبد الله محمد بن أبي الكارم المعروف بابن المسار البغدادي بغداد ١٩٥٨
- فضائح الباطنية - فضائح الباطنية وفضائل المستظيرية لأبي حامد الغزالي (نصحيح جولدستهر) ليدن ١٩١٦
- الفهرست - الفهرست لمحمد بن إسحاق بن النديم مصر ١٣١٨هـ
- القشيري - الرسالة القشيرية في علم التصوف لأبي القاسم عبد الكريم بن عوازم القشيري مصر ١٣٤٦هـ
- القشيري/شرح - شرح أسماء الله الحسنى لأبي القاسم عبد الكريم بن عوازم القشيري (نصحيح أحمد عبد المنعم عبد السلام الحلواني) القاهرة ١٩٦٩
- قوت - قوت القلوب في سعادة المحبوب لأبي طالب محمد بن أبي الحسن المكي القاهرة ١٣٥١هـ
- كبرى - M. Molé, *Traité mineurs de Nagm al-Din Kubra (Extrait des Annales Islamologiques, T. IV), Le Caire, 1963.*
- كبرى/ماير - آداب المريدين لنجم الدين كبرى (نقلها الى الألمانية ف. ماير) ، في RSO 32 (1957), pp. 485-524 [pp. 501-524].
- كشف المحجوب - كشف المحجوب لأبي الحسن المجهوري (تحقيق زوكنسكي) ليننغراد ١٩٢٦
- الكشف والتميز - كتاب الكشف والتميز في غرور الخسوف أجيبين لأبي حامد الغزالي (جامع نبيه المنيرين) القاهرة ، دون تاريخ
- الكلاباذي - مختصر لمذهب أهل التصوف لأبي بكر محمد بن إسحاق الكلبياني (تحقيق عبد الحليم محمود) عبد الباقى سرور القاهرة ١٣٨٠هـ
- كثر - كثر المال لعلامة الدين المتقي كثر القاهرة ١٣٦٦-١٣٧٧هـ

- كنوز - كنوز الحقائق في حديث عبر الخلائق لعبد الرؤوف الناري (مهاجر الجليل)
القاهرة ١٣٣١ هـ
- الكواكب الهدية - الكواكب الهدية في تراجم السادة الصوفية لعبد الرؤوف الناري
مصر ١٣٥٧ هـ
- لباب - لباب الآداب لأسامة بن منقذ (تحقيق أحمد محمد شاكر)
القاهرة ١٣٥٤ هـ
- لسان - لسان العرب لابن منظور
بيروت ١٩٥٥
- لسان الميزان - لسان الميزان لابن حجر العسقلاني
حيدرآباد ١٣٢٩-١٣٣١ هـ
- اللسان - كتاب اللسان في التصوف لأبي نصر عبد الله بن علي السراج النبطي (تحقيق نيكلسون)
Olib Memorial Series XXII, Leiden, 1914.
- ماير - F. Meier, "Ein Knäpp für Sultān", in RSO 32 (1957), pp. 485-501.
- مجمع الزوائد - مجمع الزوائد لمجل بن أبي بكر الهيثمي
القاهرة ١٣٥٢-١٣٥٣ هـ
- مجموعة الرسائل الكبرى - مجموعة الرسائل الكبرى لشيخ الدين ابن عبد السلام بن تيمية
مصر ١٣٣٣ هـ
- المجاسبي - رسالة المسترشدين للعارف بن أسد المجاسبي (تحقيق عبد الفتاح أبو لغد)
حلب ١٣٨٤ هـ
- مهاضرات الأدباء - مهاضرات الأدباء، ومهاضرات الشعراء، والبلغاء، لأبي القاسم الحسين بن محمد
المعروف بالزمام الأصمعي
بيروت ١٩٦١
- مختصر الذكرة - مختصر الذكرة القرطبية لعبد الوهاب الشرنائي
القاهرة ١٣٤٠ هـ
- المدخل - كتاب المدخل لأبي عبد الله المديني للشيخ بابن الحاج
القاهرة ١٣٤٨ هـ
- المريون - كتاب آداب المريدين لأبي التيجان السمرقندي (تحقيق م. هيلسون)
Institute of Asian and African Studies, Jerusalem (forthcoming).
- المستطرف - كتاب المستطرف في كل فن مستطرف للشيخ أسد الدين الإشبيلي
مصر ١٣٧٢ هـ
- سأرف - كتاب المعارف لعبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (تصحیح ثروت عكالة)
مصر ١٩٦٠
- صميم الأدباء - صميم الأدباء، لياقوت الرومي الحموي
القاهرة ١٣٣٦-١٣٣٨ هـ
- مكارم الأخلاق - مكارم الأخلاق لأبي نصر الحسن بن الفضل الطبري
النجف، دون تاريخ
- الملاحية - رسالة الملاحية لأبي عبد الرحمن السلمي (تحقيق أبي العلا العفيفي)
القاهرة ١٣٦١ هـ
- مناجم العارفين - مناجم العارفين لأبي عبد الرحمن السلمي
مخطوطة برلين رقم ٢٨٧١
- المستظم - المستظم في تاريخ المظفر والأم لأبي الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي
حيدرآباد ١٣٥٢-١٣٥٨ هـ
- ميزان الاعتدال - ميزان الاعتدال لشمس الدين الذهبي
مصر ١٣٢٥ هـ
- النبل - سير أعلام النبلاء لشمس الدين الذهبي (تحقيق صلاح الدين المنجد)
مصر ١٩٥٦-١٩٦١ هـ
- نزهة الناظرين - نزهة الناظرين لعبد الملك بن أبي الفوارس الهلبي الشيرازي بالشيخ الفريز
القاهرة ١٣٠٨ هـ

- نشر المفسرين - نشر المفسرين التالية في فضل مشايخ الصوفية أصحاب المقامات العالية لعبد الله
 بن أحمد التافسي (مباحث كتاب جامع كرامات الأولياء للشبلي) مصر ١٣٢٩ هـ
- نقحات - نقحات الأئمة من حضرات القدس لعبد الرحمن بن أحمد حامي (تصحیح مهدی
 توحیدی پور) طهران ١٣٣٦ هـ
- نبأة - النبأة في غريب الحديث والأثر لمحمد الدين ابن الأثير القاهرة ١٣١١ هـ
- الوفاي بالوفيات - الوفاي بالوفيات للحلبي أبو أبيك الصغدي استنبول ودمشق ١٣٣١-١٣٤٩ هـ
- الورع - كتاب الورع لأحمد بن محمد بن حنبل القاهرة ١٣٤٠ هـ
- وفيات - وفيات الأعيان وأنباء الزمان للقاضي أحمد التتير مابن خلکان مصر ١٣٥٥ هـ
- ولستك - A. J. Wensinck and J. P. Mensing (ed.), Concordance et indices de la
 tradition musulmane. Leiden, 1936-64.

٥. درجات المعاملات

للشيخ أبي عبدالرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن
موسى السلمي النيسابوري

تحقيق
أحمد طاهري عراقي

مقدمه مصحح

در نیمه دوم قرن چهارم که از نظر بیدایش کتب اسامی و شکل گیری آرا و آداب مهمترین ادوار تصوف اسلامی بشمار می رود، ابو عبد الرحمن سلمی از برجسته ترین شخصیتهاست. نه فقط بسبب کثرت آثارش که تعداد آنها به گفته نویسنده زندگینامه اش ابوسعید خضاب ۷۰۰ جزء در تصوف و ۳۰۰ جزء در حدیث بوده^۱، بلکه به علت رواج و مقبولیت آنها؛ که خصوصاً قابل توجه است. و از این جهت بر حکیم ترمذی (متوفی ۲۸۵) عارف بسیار تألیف قرن سوم نیز برتری دارد. نوشته اند که هم در زمان حیات سلمی نسخه های خطی آثارش به ثمن گزاف فروخته می شد^۲. اهل علم و عرفان برای استماع و اخذ اجازه روایت آثارش اشتیاقها می نمودند و رنجها می بردند^۳. اقبال به استماع آثارش چندان بود که در سال ۳۸۴ در ری به هنگام فراموشی و املائی کتاب تاریخ الصوفیه او از کثرت ازدحام خلق کودکی در گذشت^۴. ولی این قبول و رواج بیشتر شامل کتابهای اصلی و بزرگ او، حقایق التفسیر و تاریخ الصوفیه و طبقات الصوفیه، بوده است. و ظاهراً بسیاری از رساله های کوچک او بدان حد محل توجه و اعتنا نبوده است. یکی از آن رساله های در کتب خول مانده درجات المعاملات است که اینک برای اولین بار به تصحیح و طبع آن اقدام می شود.

این رساله در توضیح و تبیین برخی از اصطلاحات صوفیه است که سلمی آن چنان که خود اشاره کرده آن را به خواهش کسی، از یاران یا مریدان، نوشته است. مجموعاً چهل و چهار اصطلاح در این رساله به ایجاز و اختصار تعریف شده است. البته مقصود از تعریف در اینجا - آن چنان که معمول صوفیه است - نه تعریف منطقی جامع و مانع است بلکه تعبیری است

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷ ص ۲۴۷.

۲. ابوسعید خضاب پس از اشاره به مقبولیت نسخ آثار سلمی می گوید: من خود نسخه ای از آثار او را که به خط بد نیز نوشته شده بود ۲۰ دینار خریدم (سیر اعلام، ج ۱۷ ص ۲۴۸).

۳. لونه هایی از آنها را دهمی به روایت خضاب در سیر اعلام النبلاء (همان صفحات) نقل کرده است.

۴. سیر اعلام، ج ۱۷ ص ۲۴۸.

شخصی از مقامات و احوال عرفانی و توصیفی از تجارب روحانی که هر يك از عرفا در مقام خود از مراحل سلوك عرضه کرده‌اند و بسبب همین «شخصی» بودن است که دربارهٔ این منازل و مقامات چندان اقوال متفاوت و گاه بظاهر متعارض در کتب صوفیه می‌توان دید.

این اصطلاحات البته همه از همان اصطلاحات اساسی و قدیم تصوف است که مأخوذ از کتاب و سنت است و در آناری مانند اللمع و التعرف و تهذیب الاسرار و الرسالة القشیریة فصولی بدانها اختصاص داده شده است.^۵ و سالك طریق الی الله در طی مراحل سلوك به آنها بر می‌خورد. عنوان این رساله نیز خود مشعر بدان «درجات» و «مراحل» و «منازل» است که در ارتباط و «معامله» با خداوند سالك طی می‌کند. «معاملات» در تصوف اصطلاحی است به معنای مجموع اعمال طریقت. می‌دانیم که صوفیه باجماع معتقد و متعهد به اتباع از شریعت و حفظ ظواهر و شعائر دین‌اند و بر آنند که افعال و طاعات نه فقط با ظاهر شرع که با روح و حقیقت آن نیز باید تطابق داشته باشد. ولی فراتر از این می‌گویند که فقه دین فقط احکام ظاهر نیست و شامل احکام باطن نیز می‌شود. و این احکام باطن مسائل سلوك و شرح مقامات و منازل طریقت است که «معاملات» خوانده می‌شود. مانند زهد و اخلاص و توکل و خوف و رجا و... و برخلاف علم به احکام ظاهر که فرضی کفایه است و در آن تقلید رواست، معرفت به احکام باطن که سالك هیچ لحظه‌ای از آنها بی‌نیاز نیست فرض عین است.^۶ در کتب جامع و موسع تصوف (مانند الفتحاح المکیة) نیز به دنبال ابوابی که در عبادات و احکام ظاهری فقهی است ابوابی در احکام باطنی است و شرح توبه و زهد و صدق و اخلاص... که به همگی عنوان «معاملات» داده شده است.^۷ کلاباذی در التعرف (ص ۱۲۰ تا ۱۲۱) بابی به «مجاهدات و معاملات» اختصاص داده است و در آن به ذکر اسرار عبادات و اعمال پرداخته است. و در فصل چهارم آن کتاب (ص ۳۲ تا ۳۳) نام کسانی را که در «معاملات» تألیفات داشته‌اند ذکر کرده است. امام غزالی «معاملات» را در معنایی اندکی گسترده‌تر از دیگران بکار برده است. می‌گوید: علم دین دو گونه است یا علم مکاشفه است که مطلوب از آن فقط کشف معلوم

۵. دربارهٔ انواع اصطلاحات صوفیه رك: مقاله دکتر نصرالله پورجوادی «رساله‌ای در اصطلاحات عرفانی» در مجلهٔ معارف، سال دوم (۱۳۶۴) ص ۳۵۳-۳۵۶.

۶. اللمع، ص ۱۸-۱۷.

۷. قابل ذکر است که خواجه عبدالله انصاری که خود در طبقات الصوفیه (مواضع مختلف) معامله را به همین معنی به کار برده است در منازل السائرین «معاملات» را قسمی از «منازل» شمرده است و آن را به سیم تقسیم‌بندی اعتقادی متکلفانه‌اش به ده بخش (رغابت، مراقبه، حرمت، اخلاص، تهذیب، استقامت، توکل، تفویض، تعه، تسلیم) تقسیم کرده است.

است. یا علم معامله است که در آن با وجود کشف معلوم بر مقتضای آن عملی باید بوده باشد. و علم معامله یا علم ظاهر است که علم اعمال جوارح است (چون عبادات و عادات) یا علم باطن که علم اعمال دهاست^۸. چنانکه می‌بینیم غزال علم اعمال جوارح را یعنی عبادات و عادات را نیز جزء معاملات شمرده است و در کتاب خود نیز نه فقط به بیان احکام ظاهری بلکه به اسرار آنها نیز پرداخته است. هر گونه آنچه سلمی بکار برده همان معنای نخستین است. «درجات» مرادف منازل و مقامات است. یحیی بن معاذ (متوفی ۲۵۸) گفته است: «الدرجات التي يسمى اليها ابناء الآخرة سبع: التوبة ثم الزهد ثم الرضا ثم الخوف ثم التوكل ثم المحبة ثم المعرفة»^۹. ولی خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱) در منازل السائرین «درجه» را به معنایی اخص از «مقام» بکار برده و هر مقام را شامل چند «درجه» دانسته و یکی از مزایای کتابش را بر آثار دیگر ذکر همین درجات می‌شمرد^{۱۰}. ولی سلمی مانند اکثر قسما درجات را مرادف منازل و مقامات به کار برده است.

گفتیم که در این رساله جهل و چهار اصطلاح شناسانده شده است. برخی از اصطلاحات متقابل (چون: خوف و رجاء، فنا و بقا، جمع و تفرقه) و متقارب (چون: حق و حقیقت، وجد و وجود و تواجد، محبت و عشق) با یکدیگر در فصل و فقره‌ای واحد ذکر شده است. آن چنان که شیوه آثار کهن صرفیه (از جمله و بالاخص اللمع و تهذیب الاسرار) است. در شناساندن هر مصطلح چندین قول از منابع نقل شده است. با این تفاوت که برخلاف دیگر کتابها در این رساله به علت آنکه مؤلف قصد ایجاز و اختصار داشته است، نه سلسله اسانید را ذکر کرده است و نه حتی (به استثنای سه چهار مورد) نام صاحبان آن اقوال را. از جمله مواردی که سلمی به ذکر قائلین اقوال پرداخته است چند موردی است از سماعات خود او از شیوخش که یکی از جد مادریش شیخ ملائی اسماعیل بن نجید (ف ۱۶) است و دیگر از ابو عبدالله حسین بن احمد رازی (ف ۱۶) و دیگر از احمد بن جعفر بن مالک (ف ۱۴) و دیگر از شیخش ابو القاسم نصر آبادی (ف ۳۵). اقوال که در ذیل هر اصطلاح آمده است اندک است. در چند مورد نیز به آیه و حدیث استناد شده و در یک مورد شعری نقل شده است. هر گونه در باره اصطلاحات غیر از نقل، بحثی و فحشی نیست: که می‌دانیم سلمی اولاً محدث است و مانند بسیاری از

۸. احیاء علوم الدین، ج ۱ ص ۴-۳: ترجمة فارسی ج ۱ ص ۲۱-۲۰.

۹. حلیة الاولیاء، ج ۱ ص ۶۲.

۱۰. منازل السائرین، ص ۱۶، ۲۶، ۴۸، ۵۰...

۱۱. ف = فقره.

صوفیه معاصرین به نقل احادیث و آثار و اقوال بیشتر گرایش دارد. مع هذا، در پایان رساله پس از اشاره به مختصر بودن آن می‌گوید: هر فصل این رساله را و هر لفظش را شرحی طولانی بایسته است.

ترتیب اصطلاحات فی الجملة نظمی منطقی یا بهتر بگوئیم سنی و عرفی دارد. رساله پس از مقدمه‌ای کوتاه با توضیح اصطلاح توبه آغاز می‌شود. از آنکه توبه باجماع نخستین گام سالک و اولین منزل طریق است^{۱۲}، انابه که نوعی توبه است پس از توبه ذکر شده است. به تعریف سلمی انابه بازگشت درونی به صلاح است و پاک داشتن سرّ و باطن از توجه به غیر. در سخنی از ابوعلی دقاق نیز، اگر چه به تعریفی و تعبیری دیگر، انابه قسمی از توبه شمرده شده است^{۱۳}. پس از توبه و انابه، تقوی ذکر شده است که حارث بن اسد محاسبی (متوفی ۲۴۳) آن را اولین منزل دانسته^{۱۴} و در نظر سلمی باید دومین مرحله به شمار می‌آمده است. زهد نیز که پس از خوف آمده است همانند ترتیب ابوطالب مکی (متوفی ۳۸۶) از مقامات است و یادآور قول اوست که «جز از خوف به زهد نتوان رسید چه هر که خائف باشد ترك گفتن تواند»^{۱۵}. همچنین ذكر توكل پس از زهد مانند ترتیب ابوطالب مکی است. در پایان رساله نیز فنا و بقا و جمع و تفرقه آمده است. با این همه چنان نیست که همه اصطلاحات این رساله با ترتیبی که در آثار دیگر صوفیه آمده باشد تطبیق کند. اولاً بدین دلیل که اساساً در ترتیب و در شماره مقامات و احوال یکسانی وجود ندارد و در آثار صوفیه با اختلافهای بسیار ذکر شده است. ثانیاً همه اصطلاحات ذکر شده در این رساله از مقامات و احوال نیست و از دیگر اصطلاحات و الفاظ رایج صوفیه نیز در آن آمده است. لذا ترتیبی معین را در آن نمی‌توان توقع داشت. دیگر اینکه در این رساله مقامات و احوال از یکدیگر تفکیک نشده است.

توبه که نخستین مقام است به بازگشت از حال نکوهیده به حالی ستوده تعریف شده است (ف ۲) که مشابه است با تعریفی از توبه که در تهذیب الاسرار (ورق ۴۳) آمده است. در سخنی از ابویعقوب سوسی که سراج نقل کرده است آن نکوهیدگی و ستودگی را علم معین

۱۲. قیاس شود با قول غسیری در الرسالة (ج ۱ ص ۳۱۲) که «التوبة اول منزل من منازل السالکین و اول مقام من مقامات الطالبین» و گفته ابوسعید حرکوشی در تهذیب الاسرار (ورق ۴۲) که «اول ما یؤمر به المبتدی التوبة».

۱۳. الرسالة التفسیریه، ج ۱ ص ۳۱۸-۳۱۷.

۱۴. الرعاية لحقوق الله، ص ۲۸-۲۸.

۱۵. لا ینال الزهد الا بالحول لان من خاف ترك (موت الفلوب، ج ۱ ص ۵۳۸).

می‌کند.^{۱۶} و این حاکمیت علم را سلمی در تعریفی دیگر آورده است: توبه میراندن طبع است و پیروی از علم (ف ۲). و البته مقصود از علم علم دین است و علم حقایق، شرایط و لوازم توبه چون بر گذشته پشیمانی خوردن و بر توبه ثابت بودن و تباہیها را به صلاح آوردن نیز باجمال ذکر شده است. اناپه نیز در واقع قسمی از توبه شمرده شده است که آن بازگشت سر و باطن است به صلاح، و نیز از همه چیزها روی بر تافتن و به سوی خالق چیزها شدن و پاک داشتن سر از توجه به غیر (ف ۳). مقام زهد اگر چه با فاصله‌ای بعد از توبه و اناپه آمده است، ولی سلمی متذکر می‌شود که زهد درست نشود مگر پس از توبه و اناپه. غیر از تعریفاتی که از زهد شده و در منابع دیگر نیز یافت می‌شود (مانند اینکه: زهد آنست که نه به اقبال دنیا شادان شوی و نه از ادبارش غمین؛ یا: زهد ترك ماسوی الله گفتن است و کوتاهی آرزو و ترك آنچه از آن چاره نبود)، سلمی اتوابعی برای زهد بر شمرده است چون: زهد از دنیا و دنیاوی، زهد از خلق و اقبال آنان، زهد از ریاست، زهد از حرام، زهد از شبهات و زهد از حلال. زهدی که فضیلت به شمار می‌رود زهد در حلال است، چه دوری از محرمات و شبهات فرض است. تقسیم زهد به فرض و فضیلت در تهذیب الاسرار نیز آمده است و همانند آن نیز اقوالی از ابو عثمان حیری و ابراهیم ادهم وارد شده است (رك: ح ۱ ف ۶). پس از این سلمی دو قول نقل کرده است که صیغه ملائقی دارد. یکی از ابو حفصی حداد از متابعین ملائقیان نیشابور است که وقتی بدو گفتند که فلان زاهد است گفت: «در چه چیز زهد می‌ورزد؟ چه زهد جز در حلال نباشد و در دنیا حلالی نیست». و سخن دیگر منسوب به شبلی است که گفت زهد بستی است، از آنکه زاهد دنیایی را که خطری ندارد خطرناک می‌پندارد تا آن را ترك گوید، و بزرگ داشتن آنچه را خدا خرد داشته است جز بستی نباشد. این سخن یادآور آن کلامی است که ملائیه از بایزید بسطامی نقل کرده‌اند که: زاهد اگر می‌دانست که خداوند دنیا و متاع دنیا را اندک و خرد خوانده است («قل متاع الدنيا قليل» سورة النساء: ۷۷) به زهد خود نمی‌بالید.^{۱۷} می‌دانیم که ملائقیان قرن چهارم، که سلمی با آنان معاصر و بدانان از طریق جدش ابن نجید منتسب بوده و آنان را حتی در مرتبه‌ای برتر از صوفیه نهاده است^{۱۸}، در عین آنکه خود از زهاد بودند نظر گاهشان در باب زهد با صوفیان مختلف بود و هیچ گونه ظهور و نمودی از تزهد را روا نمی‌دانستند.

۱۶. التوبة الرجوع من كل شيء إلى الله العلم ال ما مدحه العلم. (اللمع، ص ۲۴).

۱۷. رسالة اللاشبه، ص ۹۷.

۱۸. ایضاً ص ۸۷، و مقدمة غفنی ص ۱۸.

از مقامات دیگر توکل و فقر و رضا شناسانده شده است. توکل نتیجه تحقق ایمان درست است و آن اعتماد بر خداوند و تصدیق وعد اوست و آرامش درون و یکسانی حال به هنگام وجود و عدم. فقر استغناست از ماسوی الله و مسبب رادیدن و از سببها دیده پوشیدن. و از مقام فقر صبر و رضا زاید. رضا شادی دلست بر تلخی قضا و سکون قلب است بر گردش قدر، که در آن حال شادی و غم بر او یکسان است.

و اما از احوال، در باب محبت (ف ۲۶) در تعریفی موجز می گوید: محبت فرو ریختن تمیز و تشخیص است و محب فانی الصفاتی است لب از حکایت و شکایت فرو بسته. عشق به گفته سلمی شاخه‌ای است از محبت و مرتبه‌ای فروتر از آن. زیرا در عشق هنوز تمیز باقی است که در حدیث است که «هر که با عشق عفاف ورزد و عشق را پنهان دارد و ببرد، شهید مرده است». پس در عشق هنوز تمیز و هوشیاری هست و محمل برای عفاف و کتمان. ولی محب به حکم آن حدیث مشهور که «حک النبی» یعنی و بسم کور و کری است هوش و تمیز از کف داده. سلمی به مناسبت همین خصوصیت محبت وجه اشتقاقی عامیانه نیز برای آن ذکر می کند و می گوید محبت را از آن رو محبت خوانند که رسوم و آداب را محو کند. البته این سخن از سلمی نیست و از عمرو بن عثمان مکی نقل شده است.^{۱۱}

گفتیم که غیر از مقامات و احوال، برخی از اصطلاحات دیگر صوفیه نیز در این رساله تعریف شده است که از آن جمله است فراست. و آن نوری است از سوی خداوند در دل بنده که بدان مفییات را می بیند. و این برای مؤمنان حاصل شود. و چون فراست به نور الهی است نه از استدلال آدمی، در آن خطا جایز نیست. و اگر خطایی رود ظن و گمان است نه فراست. فراست سه مرتبه و مرحله دارد: یکی در مشاهده است که مرتبه فرودین فراست است، و دیگر اخبار از غیب است و سوم که عالیترین مرتبه است حکم بر غیب است که این در امت اسلام فقط خاص ابو بکر صدیق بوده است رضی الله عنه. مؤمنان اگر چه اهل فراستند ولی ابو حفص نیشابوری می گوید باید خود را از فراست باز دارند و در مردم تفرس نکنند.

از دیگر الفاظ شرح شده در این رساله «زیارت» است. زیارت و شفاعت چسبن اساساً از اصطلاحات خاص صوفیان نیست. از مباحث کلامی است که می دانیم آراء متکلمان مذاهب در آن متفاوتست. ولی صوفیان، از هر مذهب کلامی و فقهی که بوده اند از آغاز به زیارت و شفاعت و توسل اعتقاد جازم داشته اند. سلمی در اینجا نه فقط زیارت قبر رسول (صلعم) و شفاعت چسبن از او را برای رفع حوائج بیان کرده و بدین وسیله عقیده صوفیه را در باب این

۱۱. تهذیب الاسرار، وری ۲۶ ب.

مسأله اظهار کرده است، بلکه انواع دیگر زیارت (به معنی عام آن) را نیز ذکر کرده است: زیارت بیت الله برای ادای فریضه، زیارت قبر رسول (صلعم) برای طلب شفاعت و دریافت برکت، زیارت علما برای کسب علم و ادب، زیارت اهل صلاح برای تقرب به حق، زیارت والدین برای نیکی به آنان، زیارت مشایخ برای ترك جستن از دیدار و صحبتشان و اخذ طریقت از آنان، زیارت دوستان برای ادای حقوق آنان و تجدید عهد دوستی، زیارت قبور برای عبرت اندوزی.

در باب سماع به اختلاف آراء مشایخ (و نه اختلافات فقها) باجمال اشاره می کند و می گوید: برخی از مشایخ آن را برای مریدان مباح شمرده اند و برخی مکروه. ولی هیچ يك از مشایخ آن را عل الاطلاق روا ندانسته بلکه در آن به حدی و قیدی قابل شده اند. سپس می افزاید که برای اهل معرفت سماع مباح بلکه نیکوست. و اما واصلان، سماع را در آنان اتزی نیست چه فراتر از تلوین و تغییر اند و هیچ واردی جان آنان را برتر از آنچه هست نتواند برد. ولی سماع عوام اعتباری بدان نیست. سماعی طبیعی است همچون کودک خوی گرفته به آوای مادر یا اشتر رام به خدای ساربان که چون صوتی می شنود تندتر می رود.

نصیح متن

از این رساله تاکنون فقط يك نسخه خطی شناخته شده است و آن در مجموعه ای است از کتابخانه برلین به شماره ۳۰۸۱ (Sprenger 851) که اینک در کتابخانه دانشگاه توپینگن محفوظ است. توصیف این مجموعه را آلوارث در فهرست مخطوطات عربی آورده است.^{۲۰} این رساله که نزدیک ۱۱ صفحه (از ورق 74b تا 79b مجموعه) است بقطع ۱۵×۱۰ سم، به خط نسخ متوسط است که احتمالا در قرن دهم هجری کتبت شده است. عناوین فصول به ششگرف است. عنوان رساله (مانند رساله های دیگر این مجموعه) در حاشیه سمت راست صفحه اول نوشته شده است: کتاب درجات المعاملات للسلمی. نسخه نسخه صحیح است و سهو القلم و اغلاط کاتبش اندک است و در چند مورد نیز کلمات اعراب گذاری شده است. از نکته های قابل ملاحظه آنکه در بسیاری از موارد بجای ضایر و افعال مؤنث، مذکر به کار رفته است (مثلا: هو بجای هی، ه بجای ها، فعل مفرد مذکر غایب بجای مفرد مؤنث غایب). این سهوهای نحوی که ایرانیان (و نیز ترکان) معمولا دچار آند به احتمال قوی از زلات کاتبان فارسی (یا ترك) بوده است نه از مؤلف رساله.

20. W. Ahlwardt, *Verzeichnis der arabischen Handschriften*. Berlin, 1887-99, vol. III, p. 120

در تصحیح این رساله آنچه خطا تشخیص داده شد در متن تصحیح شد و صورت خطا در حواشی ثبت شد. و آنچه مصحح از خود در متن افزوده در میان دو قلاب آمده است. علاوه بر تخریج احادیث و توضیح اعلام، کوشش شده است که مصادر اقوال و کلمات مشایخ نیز یافته و در حواشی ضبط شود. در مواردی که عبارات این رساله با منابع دیگر تفاوتی داشته، عبارات آن منابع عیناً در حواشی آورده شده است. یادداشت‌های توضیحی حواشی با ارقام مشخص شده است و آنچه مربوط به تصحیح متن است با علامت سناره و صلیب. حرف «ص» در حواشی رمز نسخه «اصل» است.

منابع و مراجع مقدمه و حواشی

- آداب القوس: حارث بن اسدالمحاسنی. تحقیق عبدالقادر احمد عطا. بیروت ۱۹۸۴.
احیاء علوم الدین: امام محمد بن محمد غزالی. قاهره ۱۹۶۸.
الاریجین: ابو عبدالرحمن السلسی. حیدرآباد دکن ۱۳۶۹ ه‍.ق.
الاریجین: ابوسعید المالینی. نسخه خطی کتابخانه طاهره: (مشرق) شماره ۹۵۵.
الاستیعاب فی معرفة الاصحاب: ابن عبدالبر. قاهره ۱۳۲۸ (درجاش الاصابة).
اسد الغابة فی معرفة الصحابة: ابن الاثیر. قاهره، دارالتحقیق و تاریخ.
الاصابة فی تیزر الصحابة: ابن حجر المصنفی. قاهره ۱۳۲۸ ه‍.ق (اقت بیروت).
تاریخ بغداد: الخطیب البغدادی. قاهره ۱۹۳۱ (اقت بیروت).
التبصرة: ابن الجوزی. تحقیق مصطفی عبدالواحد. قاهره ۱۹۷۰.
التعرف لذهب النصارى: ابوبکر کلاباذی. تحقیق عبدالحلیم محمود. قاهره ۱۹۶۰.
تہذیب الاسرار: ابوسعید خراگوشی نیشابوری. نسخه برابن شماره ۸۳۲.
جامع البیان فی تفسیر القرآن: محمد بن جریر الطبری. بولاق ۱۳۲۸ ه‍.ق (اقت بیروت).
الجامع الصحیح: محمد بن اسماعیل البخاری. قاهره ۱۹۲۷.
الجامع الصحیح: محمد بن عیسی الترمذی. قاهره ۱۹۳۷.
الجامع الصغير: جلال الدین السیوطی. قاهره ۱۹۵۴.
المهرقة فی نسب النبی واصحابه المنتزة: محمد بن ابی بکر الری، تحقیق محمد الترمذی. الرياض ۱۹۸۳.
حلب الاولیاء: اوتیم اسفهان. قاهره ۱۹۳۲-۱۹۳۸ (اقت بیروت).
دیوان حسان بن ثابت: تحقیق ولید عرفات. چاپ لوفان گیب ۱۹۷۱.
ثم الدنيا: ابن ابی الدنيا. تحقیق ا. الماغور. القدس ۱۹۸۴.
الرسالة القشيرية: عبدالکریم بن هوازن القشیری. تحقیق عبدالحلیم محمود. قاهره ۱۹۷۲.
الرعاية لمقرئ الله. حارث بن اسدالمحاسنی. تحقیق عبدالحلیم محمود. قاهره.

- سبح اعلام النبلاء: شمس الدين القشيري. بيروت ١٩٨٣.
- السيرة النبوية: ابن هشام. قاهرة ١٩٣٦. (أفست بيروت).
- شرح التعرف لقبه التصوف: اسماعيل بن محمد مشعل بخاري. تصحيح محمد روشن. تهران ١٣٦٣-٦٧ هـ. ش.
- شرف المصطفى: ابو سعد خرگوش نيشابوري. نسخة برلين ١٨١٩.
- الشفاء بتبريد حقوقي المصطفى: القاضي عياض. تحقيق علي محمد الجبالي. قاهرة ١٩٧٧.
- صفة الصفة: ابن الجوزي. تحقيق محمود فالحوري. حلب ١٩٧٣-١٩٧٧.
- الطبقات الصوفية: ابو عبد الرحمن السلمي. تحقيق نور الدين شريعة. قاهرة ١٩٦٩.
- الطبقات الكبرى: ابن سعد. تصحيح زخاخنو. لندن ١٩٠٢.
- الطبقات الشافعية الكبرى: السبكي. قاهرة ١٩٧٦.
- طبقات الشمراني (الواقع الانوار): عبد الوهاب الشمراني. قاهرة ١٩٢٥.
- تراث الوهابيات: ابن شاكر الكنتي. تحقيق احسان عباس. بيروت ١٩٧٣.
- فيض القدير شرح الجامع الصغير: محمد عبدالرزوق المتولي. قاهرة ١٩٧٢.
- فوت القلوب في معاملة المحبوب: ابوطالب المكي. قاهرة ١٩٦١.
- الكليات: ابو الفداء ايوب بن موسى الكفري. تحقيق عدنان درويش و محمد المصري. دمشق ١٩٧٥.
- اللمع: ابونصر السراج. تصحيح رنولد ان تكلسون. لندن ١٩١٢.
- السند: احمد بن حنبل. قاهرة ١٣١٣ هـ. ق (أفست بيروت).
- المعارف: ابن قتيبة. تحقيق ثروت عكاشة. قاهرة ١٩٦٠.
- اللامنية والصوفية واهل الفترة: ابو الغلاء تقيي. قاهرة ١٩٢٥.
- منازل الساترين: عبدالله انصاري. با ترجمة فارسي به اهتمام روان فرهادي. تهران ١٣٦١ هـ. ش.
- نهج المحاسن: ابوصعود مصر الاصفهاني. تحقيق الاب س. دي بوركي الدومنيكي. قاهرة ١٩٦٢.
- نوايد الاصول في معرفة احاديث الرسول: ابو عبدالله الحكيم النردي. استانبول ١٢٩٢ هـ. ق (أفست).
- الوراق بالرفيات: صلاح الدين الصفدي. واسبان ١٩٣١.

L. Massignon, *The Passion of al-Hallāj*. Tr. by H. Mason. Princeton, 1982.

F. Sezgin, *Geschichte des arabischen Schrifttums*. Vol. II, Leiden, 1975.

(تاريخ التراث العربي. ترجمة محمود فهمي حجازي. الرياض ١٩٨٣).

١ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ حَقُّ خِدْمِهِ وَصَلَوَاتُهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.
قال ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن موسى السلمي - نفعنا الله بهيركاية -
سألت - أكرمك الله بجميل نظره - بيان معاني الفاظ ذكرتها على حد الاختصار.
فعلقت لك حروفاً تستفي بها إن ساغذك التوفيق. و أنا أسأل الله - تعالى - أن
لا يغفلنا وإياك من جميل نظره.

٢ فأول لفظ منها التوبة. والتوبة الرجوع من كل حال مذموم الى كل حال محمود.
والتوبة إزالة عثران كل خراب وإخراج كل عثران. والتوبة إمانة
الطبع ومتابعة العلم. والتوبة رجوع العبد الى الاستقامة بعد الإعوجاج. والتوبة
دوام الندم على فائت الاوقات والاشتغال باصلاح ماركب من انواع المخالفات.
والتوبة الرجوع من كل مذموم والنبات على رجوعك مقتضياً من نفسك تدارك ما
أهملت وإصلاح ما أفسدت.

٣ ثم الإنابة. والإنابة رجوع السر الى الصلاح كما رجع في الظاهر بالتوبة. و
الإنابة الرجوع من كل الاشياء الى من له الكل. الإنابة تطهير السر من الالتفات
الى الاغيار. الإنابة وقوف العبد مع الحق على حسب إرادته فيه. الإنابة استبطاء
المكث في الفانية شوقاً الى مواصلة من أناب اليه.

٤ ثم التقوى. هي* الوقوف عند الشبهات والفرار من المحظورات^١. والمتقى هو المفرق بين الإلغام والوسوسة. قال الله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشُّبُهَاتِ تَذَكَّرُوا»^٢ والتقوى قريبة من الايمان^٣ ولا يكون العبد متقياً إلا بعد نصحيح مقام الايمان. والتقوى نتيجة التواضع وقبول (ال)حق من أى وجه كان وترك التكبر والاعتلاء. والتقوى تورث^٤ الصدق. ومن لم يجعل المحبكم على افعاله واحواله التقوى، قطع به عن مقامات الوصول [٢.75] الى الحقيقة.

٥ ثم الخوف والرجاء. وها زمانان على العبد^١ يقومان في احواله و افعاله و اوقاته. فمضى مازاد واحد منها أو غلب صاحبه تعطل العبد^٢ الا انه في حال الخوف يجب أن يلازم الرجاء وفي حال الرجاء يلازم الخوف ليحتدل حاله ويصفو عمله. و لأن الخوف اذا غلب يورث القنوط والرجاء اذا غلب يورث الأمن والفترة^٣. و علامة الرجاء الاقبال على الطاعات بحسب الطاقة و علامة الخوف التباعذ من

٢

- * ص: هو ١ ص: قربته بين الايمان ٢ ص: يورث
١. قال المحاسبي: وهي «الحذر بالمجانبة لما كرهه الله عز وجل» (الرعاية لمحقوق الله. ص ٣١).
٢. سورة الاعراف (٧): ٢٠١.

٥

١. عن ابي بكر الواسطي: الخوف والرجاء زمانان يمتنان من سوء الادب (طبقات. ص ٣٠٣).
قارن الرسالة التفسيرية، ج ١ ص ٣٩٣.... زمانان للنفس للتأخرج الى دعوتها). ورواه السراج عن ابن عطاء بلفظ: «زمانان للنفس حتى لا تخرج الى دعوتها من الادلال والأمن والإياس و القنوط» (اللمع. ص ٤٣).
٢. سمعت اباسلميان الدارقي يقول: اذا غلب الرجاء على الخوف فسد الوقت (طبقات. ص ٧٦).
٣. لولا أن الله تعالى عذله (أى: عذل الخوف) بالرجاء لأخرج الى القنوط. ولولا انه رَوْحُه بَرُوحِ الانس بحسن الظن لأدخل في الاياس (موت الطوبى، ج ١ ص ٢٤٧) وقال ابو عثمان: من اضربه الرجاء حتى قارب الامن فالخوف له افضل ومن اضربه الخوف حتى قارب الاياس فالرجاء له افضل. (مذهب الاسرار. في ٧٣ أ).

المخالفات أجمع^٤. ولا تصح حقيقة الخوف الآ لراج. ولا حقيقة الرجاء الآ لخائف. قال النبي صلى الله عليه وسلم: «ولو وزن رجاء المؤمن وخوفه لا اعتدلا»^٥.

٤ ثم الزهد. ولا يصح الزهد الآ بعد تصحيح التوبة والانتابة. والزهد وجوه: زهد في الدنيا وعروضها، وزهد في الخلق وتعظيمهم والوجه عندهم، وزهد في الرئاسة، وزهد في الحرام، وزهد في الشهوات، وزهد في الحلال. والزهد الصحيح أن يكون في الحلال، فإن هذه الوجوه الأخر الزهد فيها فريضة. والزهد الذي يكون فيه فضيلة [هو] الزهد في الحلال^٦.

كذلك سئل ابو حفص^٧ فقيل له إن فلاناً زاهد. فقال: الزهد لا يكون الآ في

٤. قال شافعي: ... علامة الخوف ترك المحارم وعلامة الرجاء الطاعة الدائمة (تهذيب الاسرار، ق ٧١ أ). وعلامة الخوف من الله ترك جميع ماكره الله (آداب النفوس للمحاسبي، ص ١٥٠).
٥. وهو قول مطرف بن عبد الله العامري التميمي الزاهد المتوفى سنة ٨٧ (راجع لرحمته: حلية الاولياء، ج ٢ ص ١٩٨-٢١٢؛ لطيفات ابن سعد، ج ٧ ص ١٩١؛ المعارف، ص ٢٣٦؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤ ص ١٨٧-١٩٥). وأخرجه ابونعيم بإسناده بلفظ «ولو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لوجدوا سواء لا يزيد أحدهما على صاحبه» (حلية الاولياء، ج ٢ ص ٢٠٨) ورواه كذلك ابوطالب المكي في ثبوت القلوب، ج ١ ص ٢٣٩. وزعمه الآخرون حديثاً نبوياً كالسراج في اللمع، ص ٦٢ والمحرر كوش في تهذيب الاسرار، ق ٦٨ ب (بلفظ: ... رجاءه ما مال أحدهما بصاحبه) والمحاسبي في آداب النفوس، ص ٦٩؛ والمستطيل في شرح التعريف، ج ٢ ص ٥٠٩.

٦

١. قال ابو عثمان الميرى: الزهد في الحرام فريضة وفي المباح فضيلة وفي الحلال قربة (لطيفات، ص ١٧٢). وكان ابراهيم بن ادهم يقول: الزهد ثلاثة أصناف: زهد فرض وزهد فضل وزهد سلامة. فالزهد الفرض، في الحرام؛ والفضل، الزهد في الحلال؛ والسلامة، الزهد في الشهوات. (ثمرت القلوب، ج ١ ص ٥٢٢؛ حلية الاولياء، ج ٨ ص ٢٦؛ ذم الدنيا لابن أبي الدنيا ص ٢٥-٢٦). قيل الزهد على وجهين زهد فرض وزهد فضيلة، فأما الفرض فترك الحرام ورفضه، وأما الفضيلة فالزهد في الحلال (تهذيب الاسرار، ق ٥٥ ب). الزهد، في الحلال الموجود؛ وأما الحرام والشهوة فتركه (كذا: والصحيح: فتركها) واجب (اللمع، ص ٢٤).

٢. هو ابو حفص عمرو بن سلم (أو: سلمة) الحذاء التيسابوري شيخ الصوفية بنيسابور وأحد أئمة أهل الفتوة والملازمة. صاحب احمد بن خضرويه البلخي والمجتهد. وأخذ عنه ابو عثمان سعيد بن

الحلال ولا حلال في الدنيا، ففي أى شيء يزهد؟ وقال السبيل: الزهد خسة. فإن الزاهد يريد أن يزهد في الدنيا وأهلها، ولا خطر لها ولا لها عند الله - عز وجل - فيجعل لما [لا] خطر له خطراً حتى يزهد فيها. وتعظيم ما صغره الله خسة^٢. والزهد أن لا يفرح بما آتاه من الدنيا ولا يحزن على ما أدير منها^٣. والزهد ترك البذخ^٤. ولا يصح لاحد الزهد في الدنيا إلا بعد قصر الأمل^٥. وتصحيح الزهد للزاهدين يورثهم الراحة في الدنيا والآخرة. وحقيقة الزهد أن يزهد العبد فيها سوى الله عز وجل^٦.

٧ نَمِ التَّوَكُّلُ. وَ التَّوَكُّلُ نتيجۃ تصحيح حقيقة الايمان، لِأَنَّ اللَّهَ - تعالى - يقول: «وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^١ ولا يصح التوكل إلا بعد تصحيح الايمان. [1.75b] وَ التَّوَكُّلُ سكون القلب الى مضمون الله تعالى^٢ وَ التَّوَكُّلُ خُود السَّرَّ عَنْ

-
- اسماعيل الميرى و احمد بن حمدان الحافظ و حمدون القصار، توفي سنة ٢٧٠ (او: ٢٦٧).
 ١. راجع لترجمته: طبقات، ص ١١٥-١٢٢: حلية الاولياء، ج ١٠ ص ٢٢٩-٢٣٠: حفة الصغرة، ج ٢ ص ١١٨-١٢١: سير أعلام النبلاء، ج ١٢ ص ٥١٠-٥١٣: الرائق بالوفايات، ج ٩ ص ٢٣١: تاريخ بغداد، ج ١٢ ص ٢٢٠: طبقات الشعراء، ج ١ ص ٩٦: اللامعية لعفيفي، ص ٣٨-٣٥.
 ٢. قارن هذا بقول آخر للسبيل: التعرف، ص ٩٢.
 ٣. وقيل لبعضهم ما الزهد في الدنيا؟ قال: ان لا تفرح بما آوتيت منها ولا تحزن على ما فأنك منها (تهذيب الاسرار، ق ٥٢ ب).
 ٤. وهي من كلمات يحيى بن معاذ الرازي المتوفى سنة ٢٥٨. راجع: التعرف، ص ٩٣ و شرح التعرف، ج ٣ ص ١٢٢١-١٢٢٢. وقارن هذه بكلمة ابي العباس بن مسروق في التصوف بأنه «خطر الاسرار مما عنه يذو و تعلقها بما ليس له بده طبقات، ص ٣٣٩.
 ٥. قال النووي: الزهد هو قصر الأمل (غوث القلوب، ج ١ ص ٥١١) وقال ابوسليمان الدارقي: لا زهد كقصر الأمل (حلية الاولياء، ج ٩ ص ٢٧٠ و ٢٨٩) وقال شاء الكرماني: علامة الزهد قصر الأمل (طبقات، ص ١٩٣).
 ٦. قال السبيل: الرهدان تزهد فيما سوى الله تعالى (شرح التعرف، ج ٣ ص ١٢٢٥).

الشرف. و التوكل استواء الحال عند الوجود و العدم. و التوكل السكون عند العدم و الاضطراب عند الوجود. و التوكل تحقق بأن الحركة لا تغير المقدور. و التوكل سر^١ و ظاهره سكون الخلق عند رؤيته ولا تشتغل^٢ اسرارهم به. و التوكل الاعتماد على الله - تعالى - و تصديق وعده.

٨ ثم الإخلاص. و كل فعل خلا عن الإخلاص فهو مشوب بربا و يكون للشيطان فيه سبيل. قال الله تعالى: «وَمَا أَمُرُوا إِلَّا لِیَتَّبِعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^١. و الإخلاص تنزيه الافعال عن رؤيتها و رؤية الخلق^٢ و سواوس الشيطان و طلب الأَعْوَاض عليه شغلاً منه بالفرح لما أُمِّل له او خوطب به والقيام بشكره. و الاخلاص هو الذي ينزه الافعال^٣ عن الآفات. و الاخلاص يحمل صاحبه على الورع و يبعده عن الرخص.

٩ ثم الوفاء. و هو القيام بحكم ما تقلده من الامانة ظاهراً و باطناً. و الوفاء هو الوقوف على سبيل الاستقامة من غير ان يسو به ما^٤ يضاده. و الوفاء صحة

• ص: لا يشتغل.

٢. قال يوسف بن اسباط: و علامة التوكل عشرة انباء: السكون الى المضمون و الوقوف عند الدعوى... (تهذيب الاسرار، ق ٦٦ أ) و قال المعاصي: المتوكل ساكن القلب الى المضمون (آداب النفوس، ص ١٩٧).

٨

• ص: يسر الافعال.

١. سورة البينة (٩٨): ٥.

٢. قال رويم: الاخلاص ارتفاع رؤيتك عن الفعل (تهذيب الاسرار، ق ١٨٨: التعريف، ص ٩٩). وقال ابو عثمان: الاخلاص نسيان رؤية الخلق بدوام النظر الى الخالق (تهذيب الاسرار، ق ١٨٨). و سئل الجنب عن الاخلاص فقال: فإزك عن الفعل و ارتفاع رؤيتك عنه (ابن، ق ٨٩ ب).

٨

• ص: جا.

العقيدة وتمهيد سبل الشريعة والوقوف مع الحق حيث ما وقف. والوفاء خلوص الموافقة في السراء والضراء. والوفاء حفظ الوعد وكرم العهد. والوفاء بجانبه ما يستجلب الجفاء. والوفاء قبول السخط بالرضا وملاحظة المجانية بالمعانة و تحسين قبائح الاخوان والصفح عن عثراتهم. والوفاء صيانة السر عن توهم سوء الظن بالاخوان.

١٠ ثم الفقر. والفقر الخلو من جميع الاسباب في مشاهدة السبب ويكون ذلك حال الاستغناء به عن سواه. والفقر هو الحال اليد عن غروض الدنيا وخالي القلب عما خلت منه يد. والفقر الذي لا يملكه مكنون. والفقر الذي لا يدبر ولا يرجع الى معلوم يعلم انه مديّر ومكفّي ومفروغ مما هو لافيه. ومن صح له طريق الفقر زالت عنه الحاجات وأورثه الرضا والصبر [f.76a]. وحقيقة الفقر ما يكون الى الله. فإن الخلق كلهم فقراء ولا يبقى فقير فقيراً ولا يبقى الفقير الا الغني الازلي. قال الله تعالى: «انتم الفقراء الى الله والله هو الغني الحميد»^١

١١ ثم الجود والسخاء. والجود اتم من السخاء، لان الله - تعالى - سمي به. والجود يذل من غير طلب عوض عليه. والجود يكون عن إرادة ومحبة له. والسخاء ربما يكون بذله عن نسخ لا عن سخاء وأنشد للصنوبري^٢:

١٠

١. سورة فاطر (٣٥): ١٥.

١١

١. الجود يطلق على الله تعالى دون السخاء (كليات أبي البقاء، ج ٢ ص ١٧٢). و جاء في الحديث القدسي: «ان جواد ماجده (استند اس حنبل، ج ٥ ص ١٥٢). وروى عن سعيد بن المسيب انه قال: ان الله طيب يحب الطيب، جواد يحب الجواد (صحيح الترمذي، كتاب الادب، ٢٦). و جاء في دعاء ابن بكر التتيل: انك الجواد كل الجواد فانهم يعطون عن محدود وعطاؤك لا حذله ولا صفه. فيا جواد يملو كل جواد وبه جاد من جاد (حلية الاولياء، ج ١٠ ص ٣٧٣).

٢. هو ابو بكر احمد بن محمد بن الحسن الصنوبري الانطاكي، كان ابياً لحزانه كتب سيف الدولة في الموصل وحلب. وتوفي سنة ٣٢٢. وصف في شعره الحدائق والازهار والتبانات. جمع اشعاره محمد

خُلِقُوا أَسْخِيَاءَ لَأُتْسَاخِينَ و ليس السُّخِيُّ مَنْ يَتَسَاخَى
و الجود من يجود بمعرفه على المستحق و غير المستحق. والسُّخِيُّ يطلب اهلاً
لمعرفه. و الجود عموم الإفضال و السخاء خصوصه. و الجود بحر و السخاء منه
نهر. و الجود بذل عن فضل و السخاء بذل مع الافضال.

١٢ ثم التفكير. و قيل من أد من التفكير أورثه ذلك مكاشفات غيوبه و الإشراف
على مجارى احواله. و من يجاوز ذلك في تفكيره كشف له عن مجارى الاقدار. و
التفكير يكشف له عن من الله - تعالى - ونعمه عليه. و التفكير سراج القلب يبصر به
موارده و مصادره و منزعه* تفكره فوق الالهام و الوسوسة. و التفكير يزيد العبد
معرفة بنفسه و عذرها و يزيده حباً لله و شكراً له على دوام نعمه و معرفة بتقصيره
في القيام بواجب شكره. و التفكير تجلّي القلب و الاشتغال بتدبيره.

١٣ ثم الحياء. و هو انكسار القلب لمعرفة ما با شر من المخالفات. و الحياء هو
الأنفة من الطاعات لعلمه بقصورها عن محلّ الواجب. و الحياء يسقط عن العبد
الظنون. و الحياء يبعد العبد عن الدعاوى و يريه اغلاسه. و الحياء بصفى الروح و
العقل عن ملايسات الوسواس. و الحياء واعظ القلب يمنعه من رؤية احواله و
استحسان افعاله. و الحياء يتولد من التعظيم و يزجر صاحبه عن الدعاوى.

١٤ ثم العناية. و هى جريان السعادة في السبق لحواص عبادته. سمعت احمد بن
جعفر بن مالك يفتد بقول سألت الجنيد العناية أأولى ام البداية؟ قال: العناية قبل
الماء والطين. والعناية بلغت بالعارقين الى مقام المعرفة و الزمتمهم فيه المحبة و

رابع الطباخ و نشرها بنون الروضيات (حلب ١٩٣٢) تم حقق ديوانه و نشره احسان عباس
(بيروت ١٩٧٠). و اجمع لترجمته: فوات الرقيات، ج ١ ص ١٢٢-١٢٥: سير اعلام النبلاء، ج ٢ ص
٢٣: سزكين، ج ٢ ص ٥٠١.

اباحت* لهم الشوق والانس. ولو لا العناية لما وصل احد الا الى ما يليق به ولكن العناية أوصلتهم الى ما أهلهم له الحق [f.76b] من المقامات الجليلة والرتب السنية.

١٥ ثم الرضا. وهو سرور القلب بِرُ القضا^١ والسكون تحت مجارى الافذار. والراضى لا يتغيره^٢ موارد الاحوال. والرضا سكون السرّ فيها بقلق الاغيار. ومن تحقق في حال الرضا استوت^٣ عنده النعم والمحن لأن الكل من عين واحدة*. و الرضا قبول المقضى بقلب رحيب والراضى يكون مستقيم الظاهر والباطن لا يسكن الى حال ولا يزعجه وارد.

١٦ ثم التصوّف. وهو ما سمعتُ جدّي اسمعيل بن نُجَيْد^١ يقول: التصوف عندي الصبر تحت الامر والتهب^٢. سمعتُ الحسين بن احمد الرازى^٣ يقول: سمعتُ

١٤

* ص: ابا ح + ص: وهو

١٥

* ص: ير الرضا + ص: لا يتغيره \$ ص: استوى + ص: واحد
١. التعرف، ص ١٠٢.

١٦

١. هو ابو عمر واسماعيل بن نجيد بن احمد السُّلَمي النيسابوري من كبار صوفية نيسابور ومحدثيها. كان جد ابي عبدالرحمن السلمي لانه. صاحب ابا عثمان المجرى والجنيد وحدث عنه بسطه ابو عبدالرحمن وابو عبدالله الحاكم النيسابوري وابو سعد الخركوشي. يقول ابو عبدالرحمن كان له طريقة بتفرد بها من صون الحال وتليسه وكان يقول كل حال لا يكون عن نتيجة علم وان جل فأن ضرره على صاحبه اكبر من نفعه. توفي سنة ٣٦٥ او ٣٦٦. راجع: الطبقات، ص ٢٥٧-٢٥٨؛ الرسالة الفشرية، ج ١ ص ٢٠٩-٢١٠؛ طبقات الشافعية للسبكي، ج ٣ ص ٢٢٢-٢٢٣.
٢. تهذيب الاسرار، ج ١٠ أ، الطبقات، ص ٢٥٩؛ الرسالة الفشرية، ج ١ ص ٢١٠.
٣. هو ابو عبدالله حسين بن احمد بن جعفر الرازى. كان اصله من الري وسكن في بغداد واستفادها من الشبل ثم هاجر الى نيسابور واستقر بها وتلمذ على ابن الفرغاني. وسمع كذلك عن جعفر الحلاوي وابي حُلَمان الصوفي. لم ينفر بترجمة خاصة في كتب التراجم. راجع:

Massignon, vol. II, pp. 194-5.

الكَتَّانِي^٢ يقول: التصوف خُلِقَ من زاد عليك في الخلق زاد عليك في التصوف^٥. و قال ابن أبي سعد إن من لم يتطَرَّفَ في التصوف فهو غيبي. و التصوف صفوة الاحوال فمن صفى في احواله وأخذ من كلِّ [حال] صفوته فهو صوفي. والتصوف الاخذ من كل صاف في* الاخلاق و الاحوال اصفاها^١. و الصوفي الذي لا يشغله وارد و لا يزعجه صادر. و الصوفي قريب المنظر بعيد المآخذ.

١٧ ثم الخلق. وهو ما أمر الله به نبيه - صَلَّى الله عليه وسلم - في قوله عزَّ وجلَّ: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»^١ فَلَمَّا تَأَدَّبَ بِهَذِهِ الْأَدَابِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ»^٢. والخلق تحسين عيوب الإخوان وإقالتهم في عثراتهم وقبول أعذارهم ومساعدتهم في احوالهم ما لم يكن إثمًا. والخلق هو المدارة* و ترك المماراة. والخلق استعمال النظر في جميع الاحوال. والخلق نسيان ما منك وأوبى ما إليك. والخلق ترك ما يوحش الاخوان ظاهراً وباطناً. و اصل الخلق رعاية حقوق المسلمين وحفظ عهد الإخوان.

١٨ ثم الزيارة. و الزيارة على وجوه: زيارة لبيت الله الحرام في أداء فريضته فيه مع حفظ حرمانه. و زيارة لقبر نبيه - صَلَّى الله عليه وسلم - مستشفعاً به إلى ربه في

* ص: في الاحوال و. ١ ص: اصفاء.

٢. هو ابو بكر محمد بن علي بن جعفر الكَتَّانِي البغدادي. صاحب الجند و الهاميد الحراز و ابوالحسن الرازي. جاور بمكة حتى مات بمكة سنة ٣٢٢. راجع: حلية الاوليا. ج ١٠ ص ٣٥٧-٣٥٨: الطغاف. ص ٣٧٧-٣٧٨: تاريخ بغداد. ج ٣ ص ٧٢-٧٤.

٥. تهذيب الاسرار، ق ٦ ب: الرسالة التفسيرية، ج ٢ ص ٥٥٢

حوائجه. قال الله - عز وجل - وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ... الآية. و قال صلى الله عليه وسلم: «من زار قبري وجبت له شفاعتي»^١. و يزور قبره صلى الله عليه وسلم رجاء شفاعته في الآخرة ورجاء إيصال بركات تلك القرب اليه في الدنيا. وزيارة العلماء مقتبساً من علومهم و متأدياً بأدابهم. وزيارة اهل الصلاح [٤٧٧] متقرباً بذلك الى الله عز وجل. وزيارة الوالدين للبر بهم. وزيارة المشايخ للأخذ عنهم و التبرك ببقائهم. وزيارة الإخوان قاضياً لحقوقهم و تجديداً للأخوة و حفظاً لكرم المعهد. وزيارة القبور للاعتبار.

١٩ و أما السماع. فالتاس فيه يختلفون منهم من كرهه للمريدين. و منهم من أباحه لهم على حد. و لم ينح أحد من المشايخ السماع للمريدين مطلقاً. و لكن على حد و تقييد. و اهل المعرفة يباح لهم السماع بل يستحب لهم ذلك. و الواصولون لا يؤثر فيهم السماع بحال. لأنهم جاؤوا محل التلويح و التغيير و اختلاف الوردات. فلا ترد عليهم حال ولا وارد الآ و حالهم أعلى من ذلك. لان من حصل في الحضرة كان مصوناً عن اعتراض الحوادث. و سماعاً للموام. فلا اعتبار به؛ لأنه سماع طبع^١ هم فيه كالطفل يسمع صوت أمه فيألفه و كالجمال يحدو بها حاد فتسرع السير.

١٨

١. سورة النساء (٤): ٦٣.

٢. أخرجه ابو محمد الحرگوشى فى شرف المصطفى (نسخة برلين. فى ٢٥٧ ب) و القاضى عياض فى النفا (ج ٢ ص ٦٦٧) عن ابن عمر. و أورده السيوطى فى الجامع الصغير (ج ٢ ص ١٧٢. قارن: نهض القدير. ج ٦ ص ١٢٠) و قال انه حديث ضعيف.

١٩

١. قال بنادر من الحسين: السماع على ثلاثة اوجه: منهم من يسمع بالطبع و منهم من يسمع بالحال و منهم من يسمع بالحق. فالذى يسمع بالطبع يشترك فيه الخاص و العام فان جيلة البشرية استأذوا الصوت الطيب (الرسالة الفسرية. ج ٢ ص ٦٢٨: اللمع ص ٢٧٨).

٢٠. وأما الوجد والوجود والتواجد. فالوجود أتم من الوجد، لأنك في الوجود مطلوب وفي الوجد طالب. والتواجد يجلب الوجد واستجلاب الوجد من غير غلبة ولا مزعج. والوجد ما يقهرك ويأخذك عمالك وعن طبعك بصدمة الوارد وغلبة الوقت. والوجد - ما يلزم الطبع بحمله على ما يجد في نفسه من احواله - لا يكون صاحبه فيه مستغرقا. والتواجد لا يظهر على صاحبه زيادة لكنه يستدعي به احوال بعض* المستمعين: [و] ربما يعطى ذلك ويؤهل له وربما يحرم ذلك وغاية الوجود غيبوبته عن وجوده وعن العلم بحاله والاخبار عنه بمشاهدة موجد. ومتى بقي فيه حال يمكنه الاخبار عما يجده كان الوارد ضعيفا. ومن كان هكذا كان محفوظا عليه اوقاته واحواله عن هتك حرمة او تخطي عن الشرع بحال. وهذا صدق وجوده. ووجود المتمكنين واهل الاستقامة ظهور هبة منهم في اسرار الحاضرين وانقطاع الانفاس بحضرتهم فلا يبقى لاحد معه نفس ولا وقت ولا رسم ولا صفة لتسام وقته وعلو حاله وكذلك الشمس اذا بدت طلعت الانوار انوارها!.

٢١. ثم الحق والحقيقة. الحق هو الله عز وجل [f.77b] لأنه حقق الحقائق واحق الحقوق. والحقيقة نصفية الاحوال عن ملاحظات الاغيار. والحقيقة مرجع العارفين عند الوصول ومسراح الواصلين في الوصلة ومقام المشتاقين عند هيجان الوله. والحقيقة اذا صحت اوصلت المتحقق الى الحق من غير كلفة. والحقيقة تحقيق الحق في اسرار المحققين.

٢٢. ثم المعرفة. المعرفة موهبة من الله^١ - عز وجل - ينور بها قلوب عباده

٢٠.

* ص: احوال بعض الاحوال. † ص: انوار.

٢٢

١. ان اصل المعرفة موهبة (اللمع. ص ٢١).

العارفين^١، وعلامتها^٢ في الظاهر ملازمة العيان من غير فترة. قال النبي - صلى الله عليه وسلم - لحارثة^٣: ما حقيقة إيمانك؟ قال: أسهرت ليل وأظلمات نهارى و عزفت نفسى عن الدنيا. فقال له النبي - صلى الله عليه وسلم -: عرفت فالزم^٤. ومن لاحظ بسرّه شيئاً من الكون لا تصحّ له المعرفة لأن المعرفة إذا صحّت اذهلت عما سوى المعروف. والمعرفة العلم بالله و أسمائه وصفاته^٥ ببلّاغ القدرة و نفاذ المشية و بملازمة القلّة و الذلّة و الصغار. والمعرفة إذا صحّت أفنت العارف عن مشاهدة معرفته لاستغراقه في مشاهدة المعروف^٦.

٢٣ ثم اليقين. وهو تحقيق ما عند الغير خبر و اخبار^١. و اليقين مشاهدة الغيب بكشف السرّ^٢. و اليقين أن لا يتعجب [العبد] من شيء علمه بمصدره و موره. و اليقين استقرار القلب عند صدمات الموارد. و اليقين ملاحظة ما يشار اليه لتحقيق ما بينه العلم. و اظهار الكرامات من تحقيق درجة اليقين و مقام اليقين. و لا يصحّ لعبد صحبته مع الحق إلاّ بتصحيح مقام اليقين. و مقام اليقين لا يبقى عليه ريباً و لا

٥ ص: علامته. ٤ ص: ملازمة

٢. قيل حقيقة المعرفة نور طرح في قلب المؤمن (تهذيب الاسرار، في ١٥ أ).

٣. هو حارثة بن سرافة بن الحارث الانصارى المزرجى. استشهد بغير سنة ٢. لطبقات ابن سعد، ج ١/٢ و ج ٢/٣ ص ٦٨: اسد الغابة، ج ١ ص ٢٢٥: الاستبصار، ج ١ ص ٢٨٥: الاصابة، ج ١ ص ٢٩٧.

٤. أخرجه السلمي في الأربعين، ص ٦. ورواه السراج في اللمع ص ١٠٢ و الكلاباذي في التعرف ص ٧٣ و المستطيل في شرح التعرف ص ٨٠٠.

٥. قال أبو سعيد: و المعرفة بالله تعالى هي العلم بالله تعالى و بصفاته... لا ينسبه نية و لا يشبه شيئاً من المخلوقات لا بذاته و لا بصفاته (تهذيب الاسرار، في ١٤ ب).

٦. قيل لبعضهم ما حقيقة المعرفة؟ قال: إذا عرف انه لا يعرف فهو عارف (تهذيب الاسرار، في ١٩ أ).

٢٣

١. قال بعضهم: اول مقام اليقين الثقة بما في يد الله تعالى و الا يأس عما في ايدي الناس (اللمع، ص ٧٠).
٢. سئل أبو الحسن الثوري عن اليقين فقال: اليقين المشاهدة (اللمع، ص ٧١). و قال بعضهم: اليقين المشاهدة (تهذيب الاسرار، ق ٢٠ ب). و قال سهل: اليقين المكاشفة كما قال: لو كشف الغطاء ما ازدادت بغينا (التعرف، ص ١٠٣).

اختلاجاً ولا استدلالاً [فد] ليس قهراً للمشاهدة والمعاينة. واليقين خطرات
 فان [ن] ثبت صار محل حضور ومكاشفة. واليقين لا تبقى* معه معارضة ولا شك^٢. و
 لا يثبت اليقين الا بإزالة الشكوى.

٢٤ ثم التفريد والتجريد. والتفريد أن تنفرد بالحق فتجرد بتفريدك به عن
 الاكوان وما فيها. ومن تجرد لغير قصد التجرد سقط عن درجة التجريد [f.78b] و
 لا يبلغ مقام التفريد. والتفريد أن يفردك الحق به وله ويقطعك عما سواه فتكون به
 لا بك هل تكون هو* بفناء ماسواه. والتجريد أن تسقط عن الحق الارادات والمهم
 والطلب والتشرف. فيكون مجرد الظاهر والباطن والسر والعلانية عن كل كائن
 ومكون لانفراده بالفرد الذي لا يقبل القرين. فمن قصده وهو* في قصده يشاهد
 سواه، فهو عن بلوغ حقيقة التفريد والفردانية يجزل.

٢٥ ثم الفراسة. وهي* ضياء القلب بنور الحق فيبصر به الغيبات. ولا تصح
 الفراسة الا لمن تحقق في درجات الايمان. والفراسة على ثلاثة أوجه: فراسة في
 المشاهدة، وهي أدونها؛ وإخبار عن غيب، وهي أوسطها؛ وحكم على الغيب، ولم
 يكن هذا في الأمة الا للصدّيق الاكبر^١ رضى الله عنه. والفراسة، التي لا يجوز فيها

* ص: لا ينفى.

٣. ونهاية اليقين تحقيق التصديق بالغيب بإزالة كل شك وريب (اللمع، ص ٧١). وقال الجنيد: اليقين
 ارتفاع الشك (تهذيب الاسرار، ق ٣٩؛ التعرف، ص ١٠٣)؛ وقال ابن عطاء: اليقين ما زالت عنه
 المعارضة (التعرف، ص ١٠٣).

٢٤

* كذا في الاصل.

٢٥

* ص: وهو.

١. روى من فراسة ابي بكر (رض) أنه لما حضرته الوفاة قال: «انّ باطني بنت خارجة فد ألقي في
 خلدى انها جارية». و بنت خارجة هذه، هي حبيبة بنت خارجة بن زيد التي كانت حينذاك حاملاً و
 ←

خطأً فإنه بنور ربّه يتفرّس لا باستدلال نفسه وإذا أخطأت الفراسة فهي ظنٌ وحسبانٌ^٢. وقال ابو حفص النيسابوري^٣: ليس لأحد أن يتفرّس في أحدٍ ولكنه يتقن من فراسته^٤: لأن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال: «أتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله»^٥ ولم يقل تفرّسوا في المؤمنين.

٢٦ نَمَّ المحبة والعشق. والمحبة سقوط التمييز. وسُميت المحبة محبةً لأنها تمحو الرسوم ولا تثبت قديماً بحال^١. والمحبة مستغرق الذات فإن الصفات. والمحبة

١ ص: فهو.

ولقد بعد موت ابن بكر بنتاً (جارية). وكان كما قال ابو بكر. وسُيت بأم كلثوم. راجع: الموطأ. كتاب الاضحية حديث رقم ٤٠: الموهرة القلبي. ج ٢ ص ١٢٠: التعرف. ص ٢٢.

٢ قال ابو عثمان الهيري: الفراسة ظن وافق الصواب: والظن يحطى وبصيب. فإذا تحقق في الفراسة تحقق في حكمها لأنه آنذاك يحكم بنور الله تعالى لا بنفسه (الطبقات. ص ١٧٤). وقال ابو سعيد الخراز: من نظر بنور الفراسة نظر الحق وتكون مواد علمه من الحق بلا سهو ولا غفلة بل حكم حق جرى على لسان عبد (الرسالة القشيرية. ج ٤ ص ٤٨٠).

٣ راجع فقرة ٥.

٤ تهذيب الاسرار. في ١٦٦ أ: ... ولكنه ينبغي أن يتقن فراسة المؤمن. وقال القشيري: ليس لاحد ان يدعى الفراسة ولكن يتقن الفراسة من الغير. لان النبي (صلم) قال: «اتقوا فراسة المؤمن»: ولم يقل تفرّسوا. فكيف نصّح دعوى الفراسة لمن هو في محل انتفاء الفراسة (الرسالة. ج ٢ ص ٢٨٥). واورد السلسي قول ابن حفص في رسالة اللامثية. ص ١١٥.

٥ رواه ابو سعيد الخدري وخرجه الترمذي في صحيحه (كتاب التفسير. رقم ٣١٢٧) وقال انه حديث غريب. وخرجه ابو نعيم في حلية الاولياء. (ج ١٠ ص ٢٨١-٢٨٢) والسلسي في الاربعين (ص ١٤) وابوسعدي الماليني في اربعيته (مخطوط الظاهرية رقم ٩٥٥. في ٣ ب) وابن الجوزي في صفة الصغرة (ج ٢ ص ٢٢٣). هذا. وقد رواه أيضاً ابن عمر كما أخرجه ابن جرير الطبري باستاده عنه في تفسيره فان في ذلك لايات للتوسيع (جامع البيان. ج ١٤ ص ٣٢: سورة الحجر آية ٧٥). واورده الحكيم الترمذي مرفوعاً عن ابن امانة الباهلي في نوارد الاصول (ص ٢٧١).

٢٦

٥ ص: يحو ١ ص: ولا يثبت ١ ص: فاني

١. سئل عمرو بن عثمان المكي عن المحبة فقال: سميت المحبة محبة لأنها تمحو من القلب ما سواه (تهذيب الاسرار. في ٢١ ب).

إذا تَوَقَّعت في السُّرِّ عرثته وأفتته عن كُلِّ واردٍ شغلًا بحبويه. والمحبة تغرس المحب عن الإخبار عن حاله ووضعهِ وشكايته. والعشق غصنٌ من أغصان المحبة، لأنَّ العشق يبقى معه حالٌ وتمييزٌ ووصفٌ: ألا ترى أنه رَوَى عن النبي - صَلَّى اللهُ عليه وسلَّم - أنه قال: مَنْ عَشَقُ فَعَفُ فَكُنْمْ^٢ فأبقى فيه محلَّ العفة والكتمان. وأبقى المحب عن صفاته وشواهدهِ، بقوله - صَلَّى اللهُ عليه وسلَّم - «حبُّك الشيءُ بعمى وبُصم»^٣.

٢٧ ثمَّ الصَّدق. والصَّدق يحتاج إليه في كُلِّ الأحوال وجميع الأفعال^١. فكل حالٍ وفعلٍ عُرِّى عن الصَّدق فهو إلى الردِّ أقرب منه [٤.78b] إلى القبول. والصَّدق لا يقع عليه منمَّة في حالٍ. وكلَّ حالٍ تحول على الصَّدق يكون فيه محفوظاً أو محموداً. والصَّدق لا ينفك من مقام الصَّدق وإن عاشر أو خالط. والصَّدق مقام الرجال، قال الله - عزَّ وجلَّ - «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ»^٢ الآية. والصَّدق يورث الصَّدقية كما صدق أبو بكر - رضى الله عنه - في متابعة النبي - صَلَّى اللهُ عليه وسلَّم - [ف] بأورثه ذلك الصَّدقية.

٢. الجامع الصغير، ج ٢ ص ١٧٦: نبض القدير، ج ٦ ص ١٧٩.

٣. أخرجه أحمد في مسنده (ج ٥ ص ١٩٢) و ج ٦ ص ٢٥٠) وأبو داود في السنن، كتاب الأدب، ١١٦ (حديث رقم ٥١٣٠) عن أبي الفراء.

٢٧

١. قال عبدالله الانطاكي: لا يستغنى حال من الأحوال عن الصَّدق والصَّدق مستغنى عن الأحوال كلها (اللطيفات، ص ١٢٢).

٢. سورة الاحزاب (٣٣): ٢٣.

٣. لقب الرسول (صلعم) أبا بكر به «الصديق» لتصديقه الاسراء كما نزل عليه روايات أبي وهب و عائشة والحسن (اللطيفات ابن سعد، ج ٣ ص ١٢٠: سيرة ابن هشام، ج ٢ ص ٢٠: اسد الغابة، ج ٢ ص ٣١٠) وقبل لقب بالصديق بعدما أسلم وصديق الرسالة (السيرة العلية، ج ١ ص ٢٧٣) و فارن: الاصابة، ج ٢ ص ٢٢٣: صفوة الصفوة، ج ١ ص ٢٣٦: التبصرة لابن الجوزي، ج ١ ص ٣٩٨). والى ما رواه عن الصديق الرسول (صلعم) بشير حسان حيث يقول:

٢٨ ثم الشوق. وهو إزعاج القلب من غلبات موارد المحبة في تهيج الشوق على حسب تهيج الحب. فمن كانت محبته أتم، كان شوقه أغلب و انزعاجه أكثر. و الشوق نازة تلهب في القلب^١ وفي شدة سطوات المحبة تظهر على الجوارح منها فترة. و منهم من علل مقام الشوق، فقال: الشوق لا يكون إلا الى غائب و متى يغيب المحب عن محبوبه؟ فإن الغيبوبة نقص في المحبة^٢. و منهم من صححه، فقال: الشوق في المشاهدة اشد من شوق الغيبة^٣. و شوق الغيبة لطلب القرية و شوق التذاني لطلب الرضا، و شوق لا يفارق في التذاني و الثاني و هو الشوق الخفي.

٢٩ ثم علم اليقين و عين اليقين. علم اليقين ظاهر الشرع على موافقة السنة. و عين اليقين الاخلاص في المعاملة و الاتباع. و علم اليقين إكتساب. و عين اليقين موهبة. و علم اليقين بالاستدال. و عين اليقين بالكشف. و علم اليقين ظاهر الشرع. و عين اليقين مكاشفة الغيب. و علم اليقين بالأخبار. و عين اليقين بالاسرار. و علم اليقين مساعدة الأمر و متابعتها. و عين اليقين مشاهدة الحق و مطالعة.

و الثاني الصادق المحمود مشهده و أول الناس منهم صدق الرُسل
(دبران حسان بن ثابت، ج ١ ص ١٢٥). و أيما ما كان. فانه رضى الله عنه كان يشترط بهذا القلب في حاشية منذ سماه الرسول (صلم) به: و قد قال ابو محمد بن العنفي الصحابي الشاعر في مدحه (الوافي، ج ١٧ ص ٣٠٧):

و سميت صدقاً و كل مهاجر سواك بسى باسمه غير منكر

٢٨

• ص: يلهب.

١. الشوق نار الله اشعلها في قلوب اوليائه حتى يجرى بها ما في قلوبهم من الخواطر و الارادات و العوارض و الحاجات (تهذيب الاسرار، ج ٢٨ أ). و مثل امن عطا عن النوى فقال. احتراق الاحتشاء و تلهب القلوب و تنطق الاكباد (الرسالة الفخرية، ج ١ ص ٤٢٨)
٢. و قيل لبعضهم: هل تشتاق؟ فقال: لا. اما الشوق الى غائب و هو حاضر (الرسالة الفخرية، ج ١ ص ٤٢٨).
٣. قيل شوق اهل العرب اتم من شوق المحبوبين (الرسالة، ج ١ ص ٤٣٠).

٣٠ تم الموافقة. وهي* ترك ما يستجلب المخالفة. و الموافقة ترك المخالفة في الظاهر [f.79a] و مساعدة الاخوان في مراداتهم ما لم تكن إثمًا. و الموافقة ترك ما يجلب عليك عتبا أو معاتبة. و الموافقة تطهير السر عن كل ما يضاهاها. و الموافقة ترك مرادك اجمع لمراد من تصحبه مع تحرى الصلاح و النصيحة.

٣١ تم المشاهدة. وهي* مطالعة الغيبة بالبصرة. و المشاهدة رؤية الخفيات بهصر القلب. و المشاهدة دنو السر من منازل القرب. و المشاهدة تورث الحضور في المعاملات و الكشف في الاحوال. وصحة المشاهدة مما يسقط عن صاحبه الرجوع الى شيء من الاكوان و يكون مشاهدا للحق ابداً. و من شهد نفسه لحظة قطعه ذلك عن مشاهدة الحق. و من شاهد الحق مرة أفناه عن مشاهدة الأغيار جملة و كان مستغرقا في مشاهدته. و من شاهد مشاهدة الحق آيها ألزمه ذلك الذبول و الخمود و قلله الحركة الا باذن.

٣٢ تم الانس. و لا يصح الانس الا مع ملازمة التعظيم و الغيبة فمن سكن قلبه عن دوام التعظيم و ادعاء الانس آذاه ذلك الى الزندقة. و اذا صح للعبد حال الانس استوحش عن الكل و يكون محدثا من محبوبه في سره فيأنس به.

٣٣ تم السكر. و صحة السكر أن يكون صاحبه محفوظا في حاله عن ارتكاب محظور أو يجرى عليه ذم من جهة الشرع. و يكون صحوه من السكر الى المجاهدة. فاذا جرى عليه خرق شرع أو تضبيع فريضة فهو بائن عن طرق الحقيقة. و السكر وارد يذهل العبد عما فيه من التمييز. فإن كان الوارد عن صحة أداء الى

السكون الى الموافقات. واذا كان الوارد معلولاً بشتت عليه وقته وحاله ولا يكون معذوراً.

٣٤ نُمُ الفناء والبقاء. والفناء في الظاهر فناء* كل خلق ردى عن العبد. والبقاء بقاء كل خلق حسن فيه^١. وفي الحقيقة فناءه عن صفاته ببقائه في مراد الله فيه. و فناء احوال العبد ببقائه مع محوّل الاحوال. والفناء ذهاب حظوظه من رؤية فناءه. والبقاء غلبة سلطان الحق على سره فيفنيه عنه ويبقيه به.

٣٥ نُمُ الجمع والتفرقة. وهو ما سمعتُ النصر اباذى^٢ يقول: ما فرق من حيث جمع ولا جمع من حيث فرق ولكن في الاوقات اشياء ليس لاحد أن يحكم على ذلك بل [الله] يحكم له في جميع الاحوال [٤.79b]. وقال الحرّاز^٣: اليقين يجمع والعلم يفرق. وقال الروذباري^٤: الجمع سرّ التوحيد والتفرقة لسان التوحيد^٥ والجمع ما

٣٦

* ص: فناء عن. ١ ص: عن مراد الله.

١. اشار القوم بالفناء الى سقوط الاوصاف المذمومة وانتاروا بالبقاء الى قيام الاوصاف المحمودة (الرسالة التفسيرية، ج ١ ص ٢٤٠).

٣٥

١. هو ابو القاسم ابراهيم بن محمد النصر اباذى النيسابوري. شيخ الصوفي بيسابور. لقي الشبل و ابا علي الروذباري. حدث عنه الحاكم النيسابوري وابو علي الدقاق والسلمي. وصاحبه السلمي في سفره الى بغداد. جاور مكنة في اواخر عمره وتوفي ودفن بها سنة ٣٦٧. وروى السلمي انه قد ضرب واهن وحبس عدة مرات بنيسابور لقوله بطراف القيور و بدم خلق الروح (طبقات، ص ٤٨٢-٤٨٨: الرسالة التفسيرية، ج ١ ص ٢٢٢-٢٢٣: سير اعلام النبلاء، ج ١٦، ص ٢٦٣-٢٦٧: الرواق، ج ٦ ص ١١٧: تاريخ بغداد، ج ٦ ص ١٦٩-١٧٠).

٢. هو ابو سعيد احمد بن عيسى الحرّاز القندادي. صاحب دلائل التوفيق وسرياً السعفي وبشرى الحارث. توفي سنة ٢٧٩ (طبقات، ص ٢٢٨-٢٢٩: حلية الاولياء، ج ١٠ ص ٢٢٦-٢٢٩: تاريخ بغداد، ج ٢ ص ٢٧٦-٢٧٨).

٣. هو ابو علي احمد بن محمد الروذباري. اصله من بغداد وسكن مصر وتوفي بها سنة ٣٢٢. صاحب المجتهد واما الحسين النوري واحذ الفقه عن ابن سريج (طبقات، ص ٣٥٢-٣٦٠: حلية الاولياء، ج ١٠).

تكلم به الله في وقت الاجساد اذ كانوا بلا همّ فكان هو المكلم والمجيب. والفرقة ما خاطبهم به على لسان السفراء والانبيااء واذا نظر الى نفسه فرأى واذا نظر الى ربه جمع.

٣٦ [هذا] آخر ذكر درجات المعاملات. فهذه اجوبه مختصرة عما سألتني أرجو أن تغف فيها على مرادك. و لكن لكل باب من هذه الابواب و لفظه من هذه الالفاظ شرح يطول ذكره. وبينالك ما تستدل به على ماوراه بعد أن استعنت الله فيه. وبرئت من حولي وقوتي واستوففته ونعم الموفق ونعم الوكيل. والحمد لله حق حمده والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين.

١٠ ص ٣٥٦: صفاء الصفوة، ج ٢ ص ٢٥٥-٢٥٢: تاريخ بغداد، ج ١ ص ٣٢٩-٣٣٢: الرسالة

التفسيرية، ج ١ ص ١٨٥-١٨٦).

٢. تهذيب الاسرار، في ١٩٩ ب.

اصطلاحات و تعبيرات (نماره ها راجع است به فقرات متن كتاب)

الاستقامة ٢، ٩، ٢٠	الآخره ١٨، ٦
استقرار القلب ٢٣	الأدب ١٨، ١٧
استواء الحال ٧	الأفان ٨
الاستيعاش ٣٢	الإباحة ١٩، ١٢
الأسرار ٢٠، ٢٩؛ نیز ← سرّ	الإنباع ٢٩
اسماء الله ٢٢	الإنم ٣٠، ١٧
إسهار الليل ٢٢	الأحوال ٢، ٥، ١٢، ١٣، ١٥، ١٦، ١٧، ٢٠، ٢١
الإشراف ١٢	٣١، ٣٢، ٣٥ نیز ← حال
الإضطراب ٧	الأخبار ٢٩
الاعتبار ١٨	الإخبار ٢٠، ٢٣، ٢٦
الاعتماد على الله ٧	« عن القيب ٢٥
الإعتلاء ٢	الاختلاج ٢٣
الأعذار ١٧	الأخذ عن المشايخ ١٨
الأعوان ٨	الإخلاص ٨، ٢٩
الأغيار ٣، ١٥، ٢١، ٣١؛ نیز ← غير	الإخلاقي ١٦؛ نیز ← خلق
الأفضال ١١	الإخوان ٩، ١٧، ١٨، ٣٠
الأفعال ٢، ٥، ٨، ١٣، ٢٧	أدب ← الآداب
الأفلاس ١٣	الارادة ٣، ١١؛ الارادات ٢٢
الإفناء ٢٣، ٢٦، ٣١	ارتكاب المحظور ٣٣
الإفالة ١٧	إزالة الشكوى ٢٣
الأفئدة ١٢، ١٥	الاسباب ١٠
الاكتساب ٢٩	الاستدلال ٢٣، ٢٥، ٢٩
الأكوان ٢٢، ٣١	استجلاب الوجد ٢٠
الالهام ٢، ١٢	الاستعجاب ١٩
الامانة ٩	الاستحسان ١٣
الأمر ١٦، ٢٩	الاستشفاع ١٨
الأمّل ٦	الاستفراق ٢٢
الأمّن ٥	الاستفتاء ١٠

تجلى القلب ١٢	الآفة ٢٥
تحسين الميوس ١٧	الإناة ٢.٣
التحقيق ٢٣	الانبياء ٣٥
التدارك ٢	الانزعاج ٢٨
التداني ٢٨	الانس ١٢، ٣٢
التدبير ١٠، ١٢	الانفاس ٢٠
الترك ٣٠	الانفراد بالحق ٢٢
التسخي ١١	الانفة ١٣
التشرّف ٢٢	انقطاع الانفاس ٢٠
التصحیح ٢٣	انكسار القلب ١٣
تصديق وعد الله ٧	الانوار ٢٠: نيز ← نور
تصفية الاحوال ٢١	اهل الاستقامة ٢٠
التصوّف ١٦	اهل الصلاح ١٨
تضييع الفريضة ٣٣	اهل المعرفة ١٩
تطهير السرّ ٣٠، ٣٠	الأوبة ١٧
التطرّف ١٧	الافاق ٢، ٥، ٢٠، ٣٥: نيز ← وقت
التسطلّ ٥	الاجساد ٣٥
التسليم ١٣، ٣٢	الايمان ٤، ٧، ٢٥
التنخير ١٩	البائن ٣٣
التفرّد ٢٢	الباطن ٢٢
التفرّس ٢٥: و ← فرائض	البُدّ ٦
التفرقة ٣٥	البداهة ١٢
التفريد ٢٢	البذل ١١
التفكر ١٢	البر ١٨
التفرّب ١٨	بعبء المأخذ ١٦
التفصير ١٢	البركات ١٨: نيز ← تبرك
التفوى ٢	بصر القلب ٣١
التفديد ١٩	البصيرة ٣١
التكبر ٢	البقاء ٣٢
التكلم ٣٥	التأدب ١٨
التلوين ١٩	التباعد ٥
التمييز ٢٤، ٣٣	التبرك ١٨
التثاني ٢٨	تجديد الاخوة ١٨
التنزيه ٨	التجرّد ٢٢
التتوير ٢٢	التجريد ٢٢

التواجد ٢٠	الحياء ١٣
التواضع ٢	الخائف ٥: نيز ← خوف
التوبة ٢, ٣, ٦	الخبر ٢٣: نيز ← اخبار
التوحيد ٢٥	الخراب ٢
التوكل ٧	غرق الشرع ٣٣
التوهم ٩	الخطأ ٢٥
التوبيخ ٢٨	الخطرات ٢٣
التيات ٢	الختبات ٣١
التيفاء ٩	الخلو ١٠
الجمع ٣٥	الخلوص ٩
الجواد ١١	الخلق ١٦, ١٧, ٣٤: نيز ← اخلاق
البيود ١١	الخلق ٦, ٨
العاجات ١٠	الخمود ٧, ٣١
الحاضرين ٢٠	الخواص ١٤
الحال ٢, ٥, ٧, ١٥, ٢٠, ٣٣: نيز ← احوال	الخوف, ٥: نيز ← خائف
الحب ١٢, ٢٨	درجات الايمان ٢٥
الحد ١٩	درجة التجريد ٢٢
الحدود ١٩	درجة اليقين ٢٣
الحرام ٦	دوام التنظيم ٣٢
الحركة ٧, ٣١	الدنو ٣١
الحرمات ١٧	الدنيا ٦, ١٠, ١٨, ٢٢
الحرمة ٢٠	الذبول ٣١
الحسان ٢٥	الذلة ٣٢
الحسن ٣٢	الذم ٣٣
الحضرة ١١, ٢٠	الراجي ٥: نيز ← الرجاء
الحضور ٢٣, ٣١	الراضي ١٥
الحفظ ٣٤	الرياسة ٦
الحق ٣, ٩, ١٢, ٢١, ٢٢, ٢٥, ٢٩, ٣٤	الرب ٢٥
الحقائق ٢١	الرب ١٤
الحقوق ١٧, ٢١	الرجاء ٥, ٨
الحقيقة ٤, ٥, ١٠, ٢١, ٢٢, ٣٣, ٣٤	الرجوع ٢, ٣, ٣١
الحكم على الغيب ٢٥	الرخص ٨
الحلال ٦	الرد ٢٧
الحوائج ١٨	الرسم ٢٠
الحوادث ١٩	الرسوم ٢٦

التيطنان ٨	الرضا ٩، ١٠، ١٥، ٢٧
الصادق ٢٧	رعاية المحفوق ١٧
الصادر ١٦	الروح ١٣
الصبر ١٠، ١٦	الروية ٧، ٨، ٣١، ٣٢
الصحو ٣٣	الرباء ٨
الصدق ٢، ٢٠، ٢٧	الرب ٢٣
صدقات السوارد ٢٣	الزاهد ٦
الصدقية ٢٧	الزهد ٦٠
الصغار ٢٢	الزندغة ٣٢
الصفاء ١٦	الزينة ١٨
الصفة ٢٠: الصفات ٢٦، ٣٢	السيق ١٢
صفات الله ٢٢	السقاء ١١
الصفح ٩	السخط ٩
الصفوة ١٦	السرى ٣، ٧، ٩، ١٥، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٦، ٣٠، ٣١
الصلاح ٣، ١٨، ٣٠	٣٢، ٣٥: نيز - أسرار
الصوفي ١٦	السراء ٩
الضراء ٩	سرور القلب ١٥
ضياء القلب ٢٥	سطوات السحة ٢٨
الطالب ٢٠	السادة ١٢
الطاعات ٥، ١٣	السراء ٣٥
الطاقة ٥	السكر ٣٣
الطبخ ٢، ١١، ٢٠	السكون ٧، ١٥، ٣٣
طرق الحقيقة ٣٣	سكون القلب ٧، ٣٢
طرق الفقر ١٠	سلطان الحق ٣٢
الطلب ٢٤	الساع ١٩
الظاهر ٣، ٢٢، ٢٤، ٣٠، ٣٢	السة ٢٩
ظاهر الشرع ٢٩	سوء الظن ٩
طرف: نظرف ١٦	التبهاث ٢، ٦
الظن ٩، ٢٥: الظنون ١٣	الشرع ٢٠، ٢٨، ٢٩، ٣٣
العارفين ١٢، ٢١، ٢٢	الشرعية ٩
العبد ٢، ٣، ٥، ٦، ١٢، ١٣، ٢٣، ٣٢، ٣٣، ٣٤	الشرف ٧
العباد ١٢، ٢٢	النك ٢٣
العنب ٣٠	النكر ٨، ١٢
العنرات ٩، ١٧	النكوى ٢٣
العدم ٧	النوق ٣، ١٢، ٢٨

المفر ← الاعذار	الفضل ١١
المرف ٢٢	الفضيلة ٤
عمروض الدنيا ١٠	الفعل ٨: و ← الافعال
المقفة ٢٤	الفقر ١٠
المقل ١٣	الفناء ٢٤، ٣٢
المضيفة ٩	القبائح ٩
المطانية ٢٢	القبول ٢٧
العلم ٢، ١٣، ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٢٥	القدر ← الاقدار
العلم بالله ٢٢	القدرة ٢٢
علم اليقين ٢٩	القرب ١٨
علم الحال ٢٠	القرية ٢٨
الصمران ٢	قريب المنظر ١٤
الصمل ٥	القرين ٢٤
الصناية ١٢	القصد ٢٤
الصوام ١٩	تصر الامل ٤
العروض ← الاعراض	القصور ١٣
العائب ٢٨	القضاء ١٥
الفنى ١٤	قضاء الحقوق ١٨
الفنية ٢٠، ٣٤: الفليات ٢٨	الفتوى ٥
غلبة الوقت ٢٠	القلب ٧، ١٠، ١٢، ١٣، ٢١، ٢٣، ٢٥، ٢٨:
الفنى الازلى ١٠	القلوب ٢٢:
الغيب ٢٣، ٢٥، ٢٩	قلب رجب ١٥
الغيبة ٢٨، ٣١، ٣٢	فظة الحركة ٣١
الغيوب ١٢	القهر ٢٠
الغيبوبة ٢٨، ٢٠	الكائن ٢٢
الغير ٢٣: و ← الاغيار	الكتمان ٢٤
الفانية ٣	الكرامات ٢٣
فانى الصفات ٢٤	كرم المعهد ٩، ١٨
الفرة ٥، ٢٢	الكشف ١٢، ٢٣، ٢٩، ٣١
الفراصة ٢٥	اللسان ٣٥
الفرح ٨	لفاء المنايا ١٨
الفرد ٢٤	المتأدب ١٨
الفردانية ٢٢	المأخذ، بحد ١٤
الفرق ٢٥	المتابعة ٢٩: متابعة النوى ٢٧
الفريضة ٦، ١٨، ٣٣	المتحقق ٢١

السنبة ٢٢	السنبي ٢
مضمون الله ٧	السنكن ٢٠
مطالمة الحق ٢٩	المجاهدة ٢٣
مطالمة النية ٣١	مجرد الظاهر والباطن ٢٤
المطلوب ٢٠	المجيب ٢٥
المعانية ٣٠	المحب ٢٦
المعارضة ٢٣	المحبة ١١، ١٤، ٢٦، ٢٨
المعاشرة ٢٧	المحبوب ٢٦، ٢٨، ٣٢
المعاملة ٢٩: المعاملات ٣١	المحدث ٣٢
المعانة ٢٣، ٩	المحطور ٢٣: المحظورات ٢
المعرفة ١٢، ١٣، ١٤، ١٩، ٢٢	المحفوظ ٢٠، ٢٧، ٣٣
المعروف ٢٢	المحفين ٢١
المطلوب ٢٣	المحمود ٢٧: حال محمود ٢
المعلوم ١٠	الحن ١٥
المطببات ٢٥	محول الاحوال ٣٤
المفروغ ١٠	المخاطبة ٣٥
مقام: - الايمان ٤: - التفريد ٢٤: - الرجال ٢٧: -	المخالطة ٢٧
المصدق ٢١: - المعرفة ١٤: - الشكائين ٢١: -	المخالفة ٣٠: المخالفات ٢، ٥، ١٣
المقين ٢٣: مقامات الوصول ٤	المدارة ١٧
المقدور ٧	المدبر ١٠
المقضى ١٥	المنعة ٢٧
المكانة ٢٣: - الغيب ٢٩:	المراد ٣٠: المرادات ٣٠:
المكاشفات ١٢	مراد الله ٣٤
المكت ٣	مرجع العارفين ٢١
المحكم ٤	المرعدين ١٩
المكفى ١٠	مساعدة الامر ٢٩
المكلم ٣٥	المسبب ١٠
المكُون ١٠، ٢٢	المنقح ١١
الملاحظة ٢٢، ٢٣: الملاحظات ٢١	مستراح الواصلين ٢١
الملازمة ٢٢، ٣٢	المستغرق ٢٠، ٣١
المسارة ١٧	مستغرق الذات ٢٤
منازل القرب ٣١	مستقيم الظاهر و الباطن ١٥
من الله ١٢	المشاهدة ١٠، ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٢٥، ٢٩، ٣١
المراصلة ٣	المنايخ ١٨، ١٩
الموافقة ٩، ٣٠: الموافقات ٣٣	المشتائين ٢١

المورد ٢٣: الموارد	الوجود ٧، ٢٠
المؤمنين ٢٥	الوَدَّ ٩
الموهبة ٢٢، ٢٩	الورع ٨
النوم ٢	الوسوسة ٢، ١٢: الوسواس ٨، ١٣
النسيان ١٧	الوصل ١٤: الاتصال ١٤
التصبيح ٣٠	الوصلة ٢١
النصم ١٢، ١٥	الوصول ٢١
النفس ٢٠، ٢٥	وعد الله ٧
نفاذ المشية ٢٢	الوفاء ٩
النور ٢٥: و ← أنوار	الوقت ٢٠، ٣٣، ٣٥: و ← الاوقات
النهى ١٦	الوقوف ٣، ٢، ٩
الواجب ١٣	الولة ٢١
الواجد ٢٠	الهمم ٣٥
الوارد ١٥، ١٦، ١٩، ٢٠، ٢٦، ٣٣:	الهمم ٢٢
الواردات ١٩	الهيئة ٢٠
الواصلون / الواصلين ١٩، ٢١	البقيت ٢٣، ٣٥

جلد دوم مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی مننعل است بر:

- مسألة صفات الذاكرين و المتفكرين (به تصحيح ابو محفوظ الكريم معصومي)
- رسالة الملامتية (به تصحيح ابو العلاء الغيفي)
- مناهج العارفين (به تصحيح ايتان كولبرگ)
- المقدمة في التصوف و حقيقته (به تصحيح حسين أمين)
- كتاب الاربعين (چاپ حيدرآباد)
- كتاب الفتوة (به تصحيح سليمان آتش)
- كتاب السماع (به تصحيح نصر الله بورجوادی)
- نسيم الارواح (قبلاً چاپ نشده)
- رسالة في كلام الشافعي (قبلاً چاپ نشده)

فهرست

مقدمه

۱. حقایق التفسیر

۳	تفسیر امام جعفر صادق (تصحیح بل نوبا)
۶۵	تفسیر ابن عطاء (تصحیح بل نوبا)
۲۲۵	تفسیر ابوالمحسن نوری (تصحیح بل نوبا)
۲۳۵	تفسیر حسین منصور حلاج (تصحیح لویی ماسینیون)

۲. تاریخ الصوفیة (تصحیح لویی ماسینیون)

۲۹۳	
۳۱۱	۳. جوامع آداب الصوفیه (تصحیح ایوان کولبرگ)
۴۰۹	۴. عیوب النفس و مداواتها (تصحیح ایوان کولبرگ)
۴۶۵	۵. درجات المعاملات (تصحیح احمد طاهر عراقی)